

LIBRARY

APR 8

UNIVERSITY OF TORONTO

مطبوعات تازه

۵۶۲	سالنامه معارف
۵۶۴	اطلس یغلی
۵۶۵	پنجارگان
۱۱۳	ایران مشروح و مهور
۱۹۰	تیره بختان
۱۹۱	آذری یا زبان باستان آذربایگان
۴۳۰	پیرانشاه
۴۳۲	ایران و پارسیان
۴۳۳	ایران نامه
۶۸۲	عقاید زرتشتی در حیات پس از مرگ
	خزاین حکمت
۱۸۲	مناجات
۲۱۷	وظیفه و محبت
۲۸۱	انکس مل
۳۳۸	اراده و طبقت نفس
۴۲۶	حیات ، روح ، فکر
۴۹۰	قوة اراده
۵۹۵	جزاه مل
۶۷۳	سعی و وقت
۷۶۸	سخنن یک مؤمن
	مردان نامور
۳۲۹ و ۲۸۲	حاج سلطانعلی گنابادی
۳۵۷	تاگور شاعر هندی
۶۷۴	یک خاطره نمذک
۵۳۸	خامورایی
۵۶۸	برتنیس مولفورد
۴۸ ، ۷۳ ، ۱۳۹ ، ۲۰۸	ادوارد براون
۱۹۹	از وصیتنامه براون
۶۶۱	وفات کلبان هورات
	علم طب
۴۹۷	ویتامین
۵۰۰	دوای جدید مالاریا
۴۱۸	مضرات دخانیات
۵۵۱	خواب چیست
۵۵۵	حس ششم
۶۲۲ ، ۶۸۹ ، ۷۵۱	تداوی روحی
	تدقیقات تاریخی
۵۰۲	اساس قربانی کردن زرتشتیان
۵۴۴	آثار ساسانی در خوزستان
۴۰ ، ۹۳	مملکت آتلانتیس
۳۹۵	آذربایجان
۲۴۸ ، ۳۱۲ ، ۳۷۴ ، ۴۳۸	جهیت مردانستان

صورت تصاویر

صفحه	
۹	۱ - سید جمال الدین در طهران
۴۹	۲ - ادوارد براون
۵۱	۳ - تبریکنامه براون
۸۳	۴ - « همدالکتاب »
۸۹	۵ - ادواد براون در لباس ایرانی
۱۰۹	۶ - دکتر رضا توفیق
۱۲۱	۷ - شیخ محمد خیابانی
۱۴۴	۸ - خط دستی وصال شیرازی
۱۵۰	۹ - « ملاحظه »
۱۵۷	۱۰ - شیخ ابدال و شاه عباس
۱۸۱	۱۱ - میرزا علی محمد کاشانی
۲۱۱	۱۲ - تبریکنامه اکابر ایران
۲۱۴	۱۳ - در باغ مدرسه بمبروک
۲۲۷	۱۴ - دربار کرغخان زند
۲۹۰	۱۵ - حاج ملاسلطانعلی گنابادی
۳۰۵	۱۶ - مدرسه خیام در اهواز
۳۰۷	۱۷ - دبستان دانش طهران
۳۱۳	۱۸ - دکتر اوتمان زرادشت هانیش
۳۴۲	۱۹ - دسته فوتبال مدرسه رشت
۳۴۵	۲۰ - ورزش محصلین « »
۳۶۵	۲۱ - رانندگانات تاگور
۴۰۸	۲۲ - گردش اجتماعی مدرسه رشت
۴۱۰	۲۳ - محصلین مدرسه آمریکایی در بالای کوه دماوند
۴۲۹	۲۴ - عهدنامه منسوب بمحضرت امیر
۴۷۳	۲۵ - اذیت پیشاری
۴۹۴	۲۶ - زر نو خانم پاریسی
۵۲۴	۲۷ - دکتر گستاو لو بون
۵۴۴	۲۸ - پل ششتر
۵۴۶	۲۹ - بندهای ششتر
۵۹۹	۳۰ - فابریک لکوموتیف
۶۰۳	۳۱ - نمونه لکوموتیف بزرگ
۶۱۷	۳۲ - کلاس دختران دبستان ایرانیان
۶۱۹	۳۳ - مدرسه تون
۶۲۷	۳۴ - کریشنامورتی
۶۶۷	۳۵ - بانی فابریک لکوموتیف سازی
۶۷۰	۳۶ - نمونه لکوموتیف های برقی
۶۷۴	۳۷ - مقهء مشترک براون و زوجه اش
۶۸۷	۳۸ - امامعلی خان رئیس طایفه رستم
۷۱۲	۳۹ - خانم آمریکایی دکتر درایک
۷۱۶	۴۰ - عباس خان اقبال آشتیانی
۷۶۱	۴۱ - ذبیح الله خان قربان آبادی
۷۶۷	۴۲ - میر محمدحسین خان حسینی
۷۳۵	۴۳ - غرفه ایران در نمایشگاه فیلادلفیا
۷۳۵	۴۴ - مراسم افتتاح غرفه ایران

فهرست مندرجات سال چهارم ایرانشهر

عنوان مقاله	نمره صفحه	عنوان مقاله	نمره صفحه
نکوهش بزرگوار	۴۷۱	قسمت اجتماعی	۷
شاه و اسب	۵۶۱	مدنیت و مفهوم آن ۱۰۶ و ۳۰ و ۱۲۹ و ۱۵۹ و	
توحید	۵۸۵	دین یا اساس علم و تمدن ۲۴۷ و ۲۹۵	
معارف در ایران		تمدن غرب	۴۷۳
انجمن اصطلاحات	۱۷	تمدن شرق	۴۸۲
مدارس خصوصی	۳۰۴	انجمن روحیات اجتماعی	۵۰۹
پیشنهاد یکی از ارباب همت	۳۰۹	علم و اخلاق	۵۷۸
ورزش و پیش آهنگی	۳۳۹	قسمت ادبی و لسانی	
در ایران معلم قابل نداریم	۴۰۴	نسخه خطی ابن فقیه	۲۳۵ و ۱۶۴ و ۴۵
تأثیر اراده در تربیت اخلاق	۴۰۷	زبان فارسی در هند	۲۲۵ و ۱۸۴
دبستان ایرانیان	۶۱۶	قلب و امید	۲۵۲
مدرسه تون	۶۱۸	عهدنامه مصنوعی	۷۳۶
یک همت و هزار عبرت	۶۸۵	زبان اسپرانتو	۵۴۸ و ۳۷۲
آرزوی های ما		حکایت	۴۲۸
سرآمدان ایران	۳۷۱	انتقاد ادبی	۴۳۵
جنگ با فساد	۳۱۹	چهار زنده جاوید	۵۸۶
بنظر خوانندگان	۴۱۲	سُرگ	۶۸۰
آینده ایرانشهر	۵۷۴	گوته و حافظ	۷۱۷
نواد نو	۷۷۴	قسمت فلسفی	
جهان زنان		رایها و اعتقادها ۵۲۱ و ۱۶۸ و ۱۰۱ و ۱۲	
زن در جامعه ایران باستان	۵۴	صد کلام از افکار شیخ محمد خیابانی ۵۷ و ۲۳	
سعادت خانواده	۱۶۶	مبده پرستش و ایمان	۱۲۹
انتخاب شوهر	۲۴۱	روح و قوای او	۲ و ۶۵
تربیت اطفال	۳۵۵	آینده بشر ۲۲۱ و ۲۵۷ و ۱۹۲ و ۳۸۵	
نامه زربانو خانم	۴۹۴	پیشبران کنوف	۶۳۴ و ۴۴۹
نطق خانم دولت آبادی	۶۰۶	تئوسوفی	۷۰۵ و ۶۴۱
نظری بعالم ازدواج	۶۱۰	ادبیات	
قسمت فنی		شماره ستارگان	۶۲۱
علم نجوم در اروپا	۱۹	بنیاد پدرم	۱۰
پیشگویی حوادث ۱۹۲۶	۲۶	وحدت ملی	۷۳
اخبار عامی	۵۵	باغبان	۱۳۸
کشتی بادی بی‌بادبان	۱۷۱	بی باقی	۲۰۷
ماشین فکر نویس	۲۵۵	صحبت دانا	۲۶۶
معجزت اراده	۵۱۶	ندای عشق	۶۶۰
استعداد ایرانی	۴۲۷	دیر مضان	۳۲۸
مختصری در باب افلاک	۴۷۸	افتردگی - زندگی	۳۹۴
دور گستر	۵۲۸	تسدیس قصیده خاقانی	۷۴۷
راه آهن	۷۶۲ و ۶۶۵ و ۵۹۷		

من موضوع این رساله‌ها را برای روشن کردن این مسائل انتخاب کرده‌ام تا بقلع ریشهٔ بدبختیها و امراض خفیهٔ اجتماعی ایران خدمت کند و گرچه شاید در هزار نفر بیش از ده نفر اهمیت این مسائل را درک نمایند. مهذا این يك وظیفه‌ایست وجدانی که ترك آن جایز نیست و اقلان نسل جدید ایران را که دماغهای لطیف‌تر و مدارك قوی‌تر خواهد داشت رهنمائی میکند و بهمین مناسبت این انتشارات را «نژاد نو» نامیدم و از خداوند قادر متعال و فعال مایرید درخواست میکنم که مرا به انجام دادن این وظیفهٔ مقدس موفق سازد! برلین — فروردین ۱۳۰۶ — ح. ک. ایران‌شهر

سؤالات علمی

متمنی هشتم که سؤالات ذیل را بواسطهٔ محله جواب مرحمت فرمائید:

- ۱ — لفظ «چی» با «جی» را که بآخر بعضی اسماء مایع شده و افاده معانی مختلفه مینماید در فارسی (نه عربی) بکدام لفظ باید ترجمه نمود مثلاً دستمالچی، بخاریچی و تهرانیچی که اولی و دومی را میتوان به دستالفروش و بخاری‌ساز ترجمه نمود ولی سیمی را چگونه باید نامید؟ تهرانیچی را میتوان تاجر تهران گفت ولی باندازهٔ «چی» بیان مقصود حقیقی را نمینماید.
- ۲ — برای شناساندن ملیت، تمدن و ادبیات ایران بملل اجنبی ترجمهٔ کدام کتب بهتر و مقرون بصلاح و افتخار است.
- ۳ — برای اینکه فارسی، زبان زنده و موافق عصر کنونی و لسان علمی فنی گردد، چه باید کرد؟ آیا استعمال بیحد و بی‌اندازهٔ لغات بیگانه را باید اجازه داد یا لغات لازمه را که در فارسی نیستند وضع کرد؟ لغات عربی را که در زبان فارسی بکار برده میشوند، باید محدود نمود یا اینکه باراده و کیف میاشالی هر نویسنده واگذاشت؟
- ۴ — جمع‌آوری و طبع فرهنگ کامل فارسی از فرایض کدام وزارت است و چرا توجهی از طرف وزارت مربوطه باین مسئله مهم نمیشود؟

تبریز — ع. داریوش نسه‌جی

بیند که هر چه بسر شما آمده و می‌آید نتیجه اعمال و اخلاق خودتان است و آنها هم ثمره احساسات و عواطف و برانگیخته افکار و عقاید شماست. پس اصلاح سر نوشت شما بسته به اصلاح افکار و عقاید شماست و هر قدر از راه دیگر وارد شوید و هر قدر خود کشی کنید نتیجه نمی‌گیرید. این حال مثل این است که کسی در نتیجه فساد خون گرفتار امراض جلدی شده باشد و از خارج مداوی کند، شما هر قدر معالجه خارجی کنید قطع مرض محال است چونکه علت حقیقی مرض در داخل است و تا خون تصفیه نشود این امراض خارجی رفع نخواهد شد.

همین طور است حال ملت ایران. طبیبان این ملت همه امراض خارجی را می‌بینند و از استیلائی فقر و گرسنگی و بیکاری و ظلم و خیانت و غارت و فساد اخلاق فریادها بلند است لیکن علل خفی و حقیقی این احوال را نمی‌بینند و تمام مداوی‌ها را منحصر بمعالجه خارجی می‌سازند و ازین حیث شمه بی‌ثمر میماند. اوضاع ممالک اروپا برای ما درس خوبی است چه می‌بینیم با اینهمه ترقیات مادی و فراهم کردن اسباب آسایش و تغیش و آزادی و امنیت و عدالت، آنها نیز گرفتار بلاهاتی هستند که کمتر از مصایب ما نیست، در آنها هم خیانت و ظلم و فقر و عاجز کشی و امراض و جنایات حکم فرماست و اکثریت مردم ناراضی و عصبانی و غضبناک و تشنه خون هستند. ازین رو بعضی متفکرین بدین تمدن لعنت می‌فرستند!

بنا برین، مؤثرترین چاره سازیهای بدبختی مردم عالم و ایران، تعمیر دادن محور افکار و عقاید مردم است نسبت بمعنی زندگی و مرگ و خدا و بنده و روح و جسم و جامعه و فرد و ترقی و تمدن و بقا و فنا و دین و علم و معرفت و اخلاق و غیره زیرا چنانکه گفتیم این عقاید خالق مقدرات بشر است!

که بدون معاوت دیگران و فقط با مخارج خودمان اینها را بچاپ برسانیم بدین جهت خدمت و معاوت حقیقی عبارت از سعی کردن در تحصیل مطالبات و خریدن مطبوعات ایران‌شهر است.

من موضوع این رساله‌ها را برای سال پنجم ایران‌شهر حاضر کرده بودم که بتدریج هر يك را در يك مقاله شرح دهم و حالا لازم است علت انتخاب این موضوعها را هم بنویسم. چنانکه از آفاق ۴ ساله ایران‌شهر گواهی میدعد خلاصه عقیده من در باره ترقی عالم و بخصوص ایران این است که از یکطرف باید عناصر ترقی و تجدد را قبول کرد چونکه حیات با تجدد توأم است و عدم تجدد با مرگ برابر! امروز هیچ غاقلی نمیتواند بگوید که در جلو سیل بنیان‌کن تجدد و ترقی که اوضاع سیاسی و حیات اجتماعی ملل را بسوی تکامل سوق میدهد باید خاموش و بیحرکت ایستاد بلکه حتماً این تجدد و ترقی را استقبال باید کرد. ولی از طرف دیگر این تجدد باید موافق قوانین تکامل باشد. تکامل عبارتست از طی کردن درجات کمال یعنی ترك عالم حیوانیت و صعود بدانم بشریت و از آنجا هم بعالم ملکوت. قدرت طی این مراحل در نهاد هر يك از افراد کائنات و ذمیمه گذاشته شده و حیات عبارت از استعمال همین قدرت است. هر کس این قدرت را در این راه صرف کند او زنده است و گرنه هر چند کوهها را هم از جا بر کند او را مرده باید شمرد.

برای هدایت يك فرد و یا يك ملت بجاده ترقی و تکامل و برای اصلاح حال و مقدرات او باید از اصلاح افکار و عقاید او شروع کرد زیرا افکار و عقاید، عوامل خفیه مقدرات فردی و اجتماعی است. افکار و عقاید و احساسات و عواطف تولید اعمال و اخلاق مینمایند و اعمال و اخلاق نیز رشته مقدرات را مینافند. اگر در نفس خودتان تجربه کنید این حقیقت ثابت میشود و می

نمیکنیم و تا رمقی ازین حیات باقی است کوشش ما هم پایدان خواهد بود زیرا: « که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست ». لهذا مصمم شده‌ایم تا آندرجه که از عهدهٔ مخارج میتوانیم بر آئیم یک سلسله انتشارات جدید بعنوان « نژاد نو » بتدریج انتشار دهیم و پس از ختام دورهٔ دوم انتشارات ایران‌شهر که امیدواریم بزودی شمارهٔ بیستم آنها که شرح حال مرحوم کلنل محمد تقی خان میباشد بطبع رسانیم این دورهٔ جدید « نژاد نو » را آغاز کنیم. این سلسله انتشارات دو جنبهٔ خصوصی خواهد داشت یکی اینکه هر یک رساله فقط دارای سی صفحه خواهد بود تا بتوانیم از عهدهٔ مخارج طبع آنها بر آئیم و دیگری اینکه این سلسلهٔ « نژاد نو » محصول انکار ناقص خود من خواهد بود و عجالهٔ ۱۶ رساله بقرار ذیل یادداشت کرده‌ام:

- | | |
|--------------------------------------|------------------------------|
| ۱- آیندهٔ ایران: ترقیات مادی | ۹- مقدرات چیست و در دست کیست |
| ۲- « » « ترقیات روحی | ۱۰- شکوفه‌های حکمت |
| ۳- تعالیم رجال الغیب: تعالیم اجتماعی | ۱۱- راه کامیابی |
| ۴- « » « » « روحی | ۱۲- حفظ الصحهٔ روح |
| ۵- معجزات فکر | ۱۳- نهضتهای فکری اروپا |
| ۶- « اراده | ۱۴- مرگ و ترس |
| ۷- محبت | ۱۵- علم و دین |
| ۸- اعتماد بنفس | ۱۶- فلسفهٔ توحید. |

اگر معارف‌پوران حقیقی میخواهند درین اقدام ما را همراهی کنند خوب است به وصول شدن مطالبات ما و فروختن انتشارات و مجلدات مجله همت بگمارند تا بتوانیم اقلأً هر ماه یکی ازین رساله‌ها را انتشار دهیم و هر کس هم بخواهد عملاً معاونت کند میتواند اقلأً ده لیره که نصف مخارج هر یک رساله است بفرستد تا یکی ازین رساله‌ها را بنام او چاپ کنیم ولی ما از ته دل آرزو مندیم

ثابت و سیار نیز همگی با زبان بی‌زبانی به تسبیح و تهلیل ذات اقدسش اشتغال دارند.

نام مقدسش در عوالم بالا، در صحیفه آسمان منقش، و در بیسط زمین در لوحه قلب بشر مرتسم است. انسان صالح با نهایت عشق و محبت در حفظ و حراست این نقش میکوشد، ولی اشیاء در حک و محو آن سعی میکنند.

خوشا بحال کسانی که قلبشان پاک و نیتشان سرچشمه خیر و صلاح است. این اشخاص بیداریشان سرمایه سعادت، خوابشان شیرین و مرگشان از آن شیرین‌تر است؛ چه میداند که به سوی خدای خود بازگشت میکنند.

چگونه زارع بیچاره در نزدیکی غروب آفتاب مزرعه را ترک و بسوی کلبه سرای خود بازگشت میکند، و در مقابل دزد آن قرار گرفته نظر خود را متوجه آسمان می‌سازد و در اثر ملاحظه بدایع آن خستگیهای روزانه خود را فراموش میکند؛ همینطور وقتی شام عمر انسان آرزومند فرامیرسد، با نهایت وجد و مسرت متوجه سرمنزل پدری گردیده در روی آستانه آن قرار میگیرد و در اثر مشاهده محاسن ابدیت و شکوه و جلال نامرود آخرت، مشاق توفیقکام نامطبوع دنیوی و آلام جلاء از وطن اصلی را فراموش میکند.

آرزوهای ما

نثراد نو

بجهت اسباب معلوم، مجبوریم عجاله نشر مجله را تعطیل کنیم لیکن فعالیت و فداکاری و استقامت و خلاصه حیات خود را تعطیل

حقاً بشما می‌گویم: هر کس بتواند برادر از دست رفته خود را دستگیری کرده در تسلیت خاطر او بکوشد ولی مضایقت نماید دشمن اوست؛ و هر که بتواند برادر گرسنه خود را سیر کند اما دریغ نماید در شمار قاتل او است.

فصل ۱۶ — ایمان

اشخاصی در عالم وجود دیده می‌شوند که نه خدا را دوست دارند و نه از او بی‌مانندند. از این قبیل اشخاص بدین فرار و احتراز کنید، چرا که همواره از آنها بخار لغت متصاعد، و نفس مسمومشان مهلك روح و روان است. ولی هرگز کینه آنان را در دل نگیرید، چه از کجا معلوم که خدای مهربان تغییری در دل و ضمیر ایشان ندهد؟

غالباً کسانی دیده می‌شوند که دارای تیقی پاک و طویقی تابناکند، ولی می‌گویند: «ما بدین و ایمان، بخدا و رسول اعتقاد نداریم!» اینها خود را فریب میدهند یا از اصل در اشتباهند. چرا که در اعماق روح ایشان از نخست ریشه ایمانی وجود دارد که هرگز خشک نمی‌شود.

سخنی که در انکار وجود خدا از روی لب مرور میکند آن را می‌سوزاند، و دهانیکه برای تقوه کلمات کفر آمیز گشوده می‌شود دروازه دوزخ دوزخ می‌رود.

بدین همواره در این جهان یکه و تنها است، چه زبان کلیه مخلوقات به حمد و تسبیح خداوند گویاست. و هر که و هر چه که دارای حس و شعور است از او تقدیس و ستایش میکند، و هر که و هر چه که دارای قوه فکر و خیال است پرستش او را سرلوحه مرام خود قرار میدهد؛ حتی خورشید جهاتتاب و کواکب

اوه! کاش میدانستید که محبت چیست و لذت و حلاوت آن
نا چه میزان است!

شما میگوئید که ما دوست داریم و از نعمت عظمای محبت
بهره مندیم، در صورتیکه خود خریدارید در عین حالی که شما
در دریای نعمت و رفاهیت غوطه ورید، تعداد بی شماری از برادران
نوعی نان نه نانی دارند که سد رمق ساخته، چنان شیرین را جفظ
نمایند و نه لباس و پوششی که بوسیله آن اندام برهنه خود را
مستور سازند؛ نه ملجأ و پناهی که در زیر آن قرار گیرند و نه
مشت کاهیکه بر زهر آن غنوده، دمی بیاسایند.

شما میگوئید که دوست دارید و حال آنکه مرضای بیشماری
وجود دارند که در روی بستر فقر و بدبختی بدون یار و یاور از
شدت درد مینالند و جان بجان آفرین می سپارند.

شما میگوئید که مشامتان از رایحه عطر آگین محبت معطر
است، در حالی که يك عده بدبختانی هستند که دائماً بر بدبختی
خود میگریند بدون اینکه احدی بر حالت زارشان رقت بیاورد
و دمی با آنها اشکی از دیده بپشاند.

شما این دعوی را بزبان میرانید، در صورتی که اطفال خرد
سالی دیده می شوند که از شدت سرما بر خود لرزیده، از این
در بان در و از این کوی بان کوی همیرفته، از خوان طعام اغنیا
لقمه نانی مسئلت میکنند و بالاخره هم آنها بدست نیاورده، دست
بی رحم مرگ با تیشه گرسنگی ریشه نودم آنها را از بیخ و بن
قطع میکند.

آری شما مدعی هستید که برادران نوعی خود را دوست
دارید و این است طرز رفتار شما با ایشان، نمیدانم اگر آنها را
منفور و مبعوض میداشتید چگونه با آنها سلوک میکردید؟

چگونه آنها بر تحمل نواقص و مکاره شما توانا خواهند بود؟
 محبت بارقه رحمت ایزدی و خصیصه‌ای است خستگی ناپذیر.
 محبت بنیان استواری است که هرگز فتور و خرابی در ارکان آن
 راه نمی‌یابد. محبت چشمه زلالی است که هیچگاه خشک نمیشود.
 چه محبت بخودی خود زنده است و بخودی خود رشد و نمو می
 کند، و هر قدر تعلق انسان نسبت بآن بیشتر شود، بیشتر بر قوت
 و قدرتش میافزاید.

هر که شخص خود را بیشتر از برادر خود دوست دارد،
 شایسته آن نیست که خویشتن را پیرو حضرت مسیح — مسیحی که
 جان مقدس خود را فدای مصالح نوع خود فرمود — بداند.

آیا شما مدعی هستید که مال خود را در راه محبت صرف
 کرده‌اید؟ بسیار خوب، جان خود را نیز در این راه مقدس نثار
 نمائید و یقین بدانید که هر چه را ایثار کنید محبت بشما بازپس
 خواهد داد.

حقاً بشما میگویم: هر که بنی نوع خود را دوست دارد
 و محبت را شعار خود نماید، دل او در سطح زمین بمثابه بهشت
 برین و سراچه اسرار خداست.

مردم فاسد الاخلاق از عاطفه محبت عاری و از این خوان
 نعمت بی نصیب‌اند. حرص و طمع از صفات لاینفک آنها است.
 آنها تشنه و کرسنه زخارف دنیوی‌اند. دیدگان‌شان همچو چشمان
 مار، جذب و بخود جلب میکند؛ ولی نه برای دوست داشتن و
 افاده بخشیدن، بلکه برای دیدن و بکام درکشیدن.

محبت در حقیقت بسان دانه ژاله رخشان که در کاسه يك
 گل خندان قرار دارد، مقرش در اعماق روانهای پاك و دل‌های
 تابناك است.

باشد، ولی اشرار و اشیقاء می‌خواهند که با اراده شقیه خود در مقابل این مشیت مقدس تو مخالفت نمایند! اینست که ما نیز تصمیم گرفته‌ایم با آنها جهاد کنیم و از در ستیز در آییم.

«بار آفریدگارا، دل‌های ما را در این عزم مقدس بنور هدایت خود روشن نما، و بازوانمان را قوت و توان عطا فرما!»

وقتی که بدین طریق از ته دل و صمیم جان بدرگاه خدا مناجات کردید، با آنها جهاد کنید و از هیچ چیز بیمناک مشوید. اگر در آغاز امر چنین بنظر رسید که شاهد فتح و ظفر از شما دوری اختیار میکند، ملتفت باشید که پای نباتان نلغزد؛ چه این تنها یک امتحانی است، او باز می‌آید و شما را چون جان شیرین در آغوش ناز میکشد.

فصل ۱۵ - محبت

زندگانی انسانی محدود است: شما یک یا چند روزی پیش در عرصه زمین زیست نخواهید کرد. پس سعی کنید تا بهر قسمی است آنرا در سایه صلح و مسامت سپری دارید.

مسامت شکوفه شاخسار عشق و میوه نهال محبت است. چه در ظل مسامت زیستن مقتضی تحمل مکاره عدیده است، و تحمل این مکاره جز در سایه عشق و محبت ممکن نخواهد بود.

درجه کمال فوق مرتبه انسان است. هیچ انسانی کامل نیست و هر فردی را نقصانی است. همین نکته است که ثقل حیات هر فردی را بر سایر بنی نوع او تحمیل مینماید، و این تنها قوت و قدرت عشق و محبت است که موجبات تخفیف این ثقل را فراهم می‌سازد.

بنا بر این اگر شما بر تحمل مشاق برادران خود قادر باشید،

می‌شود — این طنین که از مجموع يك غده صداهاى بی‌شمار تشکیل شده، طنین يك غده حشرات کوچک غیر مرئی است که تعداد آنها از حوصله حساب بیرون است.

هیچ يك از این حشرات منفرداً آوازش شنیده نمی‌شود، و این فقط در صورت اجتماع آنهاست که طنین خود را بگوش میرسانند. شما نیز مثل این حشرات در زیر گیاه اجتماع پنهانید. پس چرا هیچ صدائی از شما بلند نمی‌شود؟

معمولاً وقتی که میخواهند از يك رود سریع السیر گذر کنند قبلاً در يك ردیف تشکیل دو صف میدهند، و همان کسانی که منفرداً و بدون معاونت دیگران در قدرت نداشتند که با قوت جریان آب مقاومت کنند — باین ترتیب یکدیگر نزدیک شده بی زحمت از آن میگذرند.

شما نیز نسبت به سنگران خود چنین کنید تا بتوانید در مقابل قوت جریان مظالم و ستمکاری ایشان که وقتی منفرد و متفرقید شما را با خود برده و درهم شکسته، در ساحل خود میافکند — تاب مقاومت بیاورید.

باید عزم شما بطنی ولی متین باشد، و به مجرد يك یا دو حرکت عنیفی که به شما وارد می‌آید پای نباتان از جای در نرود. باید وقتی که به شما ستمی میکنند، بدو آئینه دل خود را از زنگار هر قبیل احساسات حقد و حسد پاک نموده و سپس دستها و چشمها را بطرف آسمان برداشته با خدای خود بگوئید:

«بار آفریده گارا، توئی تنها پشتیبان پیکناهان و ظهیر ستمزدگان؛ چه این مهر تو است که عالم وجود را ایجاد، و این عدالت غالیة تو است که بر تمام ممکنات حکم فرماست!

«بار آفریده گارا، تو میخواهی که عدالتت در بسط زمین فرمانروا

خزاین حکمت

سخنان يك مؤمن

ترجمه آقای امیرقلیخان امینی از کتاب نویسنده فرانسوی لامنه

فصل ۱۲ — ممانت

وقتی که يك بی عدالتی شما را متالم نمود، و قتیکه يك نفر مرد ستمگر در طی طریق حیات شما را سرنگون و پایمال بیداد و ستم نمود، اگر تنها به آه و ناله یا تضرع و شکایت اکتفا کنید — هر چند هم جانشکاف باشد — احدی بآن گوش نخواهد داد. چرا که داد و بیداد و استعانه و فریاد فقیر تا به پیشگاه اعلای خدا میرسد، ولی هرگز بگوش بشر نخواهد رسید.

در اینجا من به دریای فکر فرورفته از خود پرسیدم:

«مصدر این بدبختی از کجا است؟ آیا آن کسی که درویشان را چون توانگران، و ناتوانان را چون توانایان ایجاد فرموده، مقدر کرده است که بیدادگران از وخامت غاقبت بیداد خود ترسند، و ستمدیدگان در عین بدبختی از نور امیدی که موجب تخفیف آلام ایشان باشد، بی بهره بمانند؟»

ولی بی اختیار از این خاطره هواناک و اندیشه کفر آمیز بر خود بلرزیدم، و دانستم که مصدر این احوال تنها خود انسان است: چرا که هر يك از شماها جز شخص خود را دوست ندارد، از بنی نوع خویش جدائی اختیار میکند، تنها است و معذک بتنهائی هم میل دارد، و از همین رو صدای ناله جانسوزش بگوش احدی نمیرسد. و قتیکه بهار دلگشا فرا میرسد و هر موجودی روح تازه بخود میگیرد، از میان گباهها طنینی همچون زمزمه ای طولانی بلند



جناب آقای میرمحمد حسین خان حسینی
که مبلغ ۱۰ لیره برای کمک بمخارج طبع کتاب ابن المقفع داده اند

اگر این میسر نشد و خیال اقدام خودسرانه در کله کارکنان باقی ماند، آنوقت ایران جلوه گاه یک مخمصه مالی و روحی خواهد شد که از سادگی، جهالت، تعصب، اسارت، گرسنگی و سفالت ایرانی و گول و دغل و فریب و تقلب و ظلم و تعدی غیر ایرانی تولید میشود. تماشای آن صحنه بعلاقه مندان ایرانی عذابی است الیم!

برلین نهم آذر ماه ۱۳۰۵



جناب آذی عباس خان اقبال آشتیانی مؤلف کتاب ابن المقفع

وجود من نمری نخواهد بود. پس خرید لوازم بنای کوره و جلب متخصص آن هم واجب خواهد بود. اگر این کار نیز موافق مرام انجام گرفت باید دسته متخصص تازه استخدام کرد که آهن خام را گداخته و مبدل به فولاد نماید یعنی مقدار کلرین آنرا بدرجه مطلوب نازل کند؛ بدیهی است که متخصص ریخته‌گر خانه هم نباید فراموش شود! حالا می‌رسیم بر سر مطلب که ماشین آلات لازم را اتباع کرده و از فولاد (بقول مجلسیان) «رایل» بسازیم زیرا که رایل را نمی‌ریزند (!) بلکه در ماشینهای طومار یا تورق می‌سازند. اگر این داستان از قوه ایرانی بفعول آمد سپس ملتفت خواهد شد که خبط و خطا شده و میبایست، اگر توری و طرح نقشه تمام شد، اول راه را معین کرده و به تسطیح پردازد، اگر عایدات انحصار قند و شکر کفایت میکرد و چیزی اضافه میماند ممکن بود فکر «رایل سازی» هم افتاد! چون بنا به مثل مشهور، از نصف ضرر برگشتن منفعت است باید از کلر دست کشیده یا راحت و آسوده خوابید یا دستگربان گریه و زاری شد. پس بهتر نیست که علاج واقعه قبل از وقوع کرده و بدون تحمل خسارت و فوت وقت این کار مهم را بمهده یک کمپانی لایق و مقتدر حواله داد؟

عیب دیگری که در اقدام دولت بنظر میرسد، گذشته از سهو و خبط و پشیمانی بطاوه فوق العاده کار است. اگر بنا شده که هر چیز بمجلس رجوع شده و برای اعضای پارلمان واگذار شود علاوه بر اینکه مذاکراتشان اغاب ارتباط مستقیم با موضوع ندارد و فقط خیر اندیشی، صواب جوئی، موعظه و بند پدران است مدت مدیدی هم میکشد که مذاکرات را کافی دانسته و رأی قبول یارد دهند. اگر مطلب قدری از نزدیک ملاحظه شده و شرح شود شاید اسم اشخاص از نظرها گذرد و این بکلی خلاف منظور بنده است لذا نظریه خود را در دو جمله آتی عرض و مقاله را ختم میکنم.

نخست باید باتبلیغ و پروا گاند جلب توجه یک کمپانی مستعد و مقتدر نموده و کار را با قید شرایط لازمه بدان واگذار کرد و با بهبارت نیکوتر در مسئولیت کار شریکش نموده، اگر از نظریات تجارتهی و چشمداشتهای پلتیکی اش اطلاع و اطمینان کامل حاصل شد باید دایره اختیاراتش را به اندازه وسیع کرد که جریانات عادی و حوادث یسومیه از کار باز نداشته و کسالت و کیل و استعفای وزیر نیز مانع عملیاتش نشود. فرضاً داو طلبی که موافق میل ماست پیدا نمی‌شود، پس مجبوریم که بمقیاس مناقصه پیش رفته و با دادن امتیاز دیگر حتی پرداخت وجه نقد توافق نظر حاصل کنیم و یقین بدانیم که فقط دخیل بودن یک کمپانی مجرب در نفع و ضرر راه صرفه و سلامت را بهما نشان میدهد.

سر و صورتی دهند. ولی بسیار مشکل است که این طریق ما را بمقصود برساند! ایران امروز ابداً مستعد نیست که مستقلاً عهده‌دار این کار شود حتی نمیتواند از وجود اشخاص متخصص هم، فقط در سایه حمایت و مساعدت خود استفاده کند. مذاکرات مجلس و مندرجات جراید که ترجمان افکار عموم‌اند دلیل با هر مدعاست. اگر راه آهن کشیدن هم عمل نان یا امر مالیه بودی این رویه عیب نداشت اما فرق اینها و آن بیحد و حصر است. بلژیکی و آمریکائی در ایران نه تأسیس بلکه اصلاح کردند یعنی چیزی که موجود بود بصورت بهتر و نیکوترش آوردند. باید تأمل و تدقیق کرد که آیا استخدام اشخاص و افراد در زمان این درد نیز هست یا نه. گیرم که صیت شهرت آمریکا باقصی عالم رسیده ولی هر فرد آمریکائی که نمیتواند قایم مقام صنعت و نماینده نام و نشان ملت خود گردد. یونانیان قدیم خدا یا نیم‌خدائی داشتند «ژوپیتر» نام که عنان و اختیار باد و باران را در ید اقدار خود داشت. مردم محضاً استرضای خاطر او در فصول معین گاو و گوسفند چندی قربانش میکردند. بی‌مناسبت نیست ضرب‌المثلی که در آن زمان معروف یونانیان بود و امروز در خور حال ماست ذکر شود: آنچه از ژوپیتر میتوان انتظار داشت از گاو نباید متوقع بود! متخصص که استخدام شده تاکنون چه کار کرده است (!؟) و اساساً چه میتواند بکند؟ پس از آنکه مدتی در طهران حیران و سرگردان بسر آورد تازه ملقت شدیم که او «گر بدانند که آهن کجاست آب میکند!» اخیراً اجازه استخدام متخصص دیگری هم از تصویب مجلس ملی گذشته. گویا منتظریم که او نیز پس از اخذ مقرری چند ماه — که خون دل يك مشت مردم فلک‌زده است — بگوید: آهن در فلان جاست (فرضاً در مازندران) اما اگر کوزه نشد از

می شود و همچنین است عکس مطلب. ذکر مثال و اقامه دلیل را حاجت نیست، مسئله واضح و این قانون طبیعی مقبول عقل سلیم است. اگر مثال معدودی نیز برعکس گفته ما پیدا شد یقین حکم استثناء را داشته و معلل بعلت دیگری است نه تقیض این قول. مثلاً دول اروپا و آمریکا به حفظ الصحه خیلی اهمیت میدهند و چون بخاری بودن لکوموتیف های شهری منافی آن است لذا با مساعد بودن موقعیت محلی و باصطلاح با عدم قول مشروط ما متحمل مخارج گزاف شده و اقدام به تحویل میکنند. تصور میزان کثرت لکوموتیف در ممالک اجنبی به هموطنان ما آسان نیست لذا بعید نیست که ضرر دود و دوده اش هم از خیالشان خطور نکند. در ایستگاه تبریز وقتیکه لکوموتیف در موقع حرکات آزمایش -- پروب -- با دود غلیظ، هوای صاف را تیره و آسمان کبود را تاریک میکرد تماشاچیان بشاشتر می شدند! استبعاد ندارد این درس را آشنیخانه های ما که دود نشانه طبخش است داده باشد. کاربن راه آهن برای اروپائیان یعنی به حفظ الصحه عمومی شان بلائی بزرگی است. مثلاً ملاحظه فرمائید که دود در خطوط شهری برلن روزی بهر هزار گز مربع تقریباً ۹۰ هزار درم دوده مینشاند پس اگر اداره الکتریک صرفه هم نداشت مبیایست دولت آلمان بخاطر حفظ احترام اهالی متحمل مخارج تغییر و تجدید می شد.

اجداد و دوام راه آهن بالعموم منوط بزیادی جمعیت و کمی مسافت میباشد یعنی «عده نفوس» و «بعد شهرها» دو عامل مؤثر آنست. متأسفانه تا اندازه که میشود از دور پیش بینی کرد موقع طبیعی مملکت ایران، اگر بمقیاس فوق بسنجیم بسیار نامساعد است، شهرها دارای جمعیت قلیل و از هم دوراند، پس دست بکار راه آهن شدن با مصارف زیاد و عایدات کم توأم است. معهذا بهر نحوی که شد باید در مقابل مشکل طاقت فرسای امروزی مردانه مقاومت کرده و به امید فردای سعادت کوشید. چون همین عقیده محور اقدامات اخیر در ایران نیز بوده و این نیت پاک و حس دلسوزی بحال خویش موجب تشبثات اخیر شده پس اگر سهوی نیز شد جای سرزنش نیست.

از قرار معلوم زمامداران کنونی میخواهند مسئولیت این امر خطیر را خود داشته و با استخدام مهندسین اجنبی به مسئله راه آهن



خانم آمریکائی دکتر « درایک » مؤلف کتاب دانستیهای زنان جوان

قسمت فنی

راه آهن

بقلم آقای حسینقلی خان عطائی

بقیه از شماره قبل

رویهمرفته می شود گفت همینکه کثرت مسافرین و رواج بازار تجارت بحد معینی رسید خواهی نخواهی بخار تبدیل به الکتریک

کشیده و حاله ساعت دو می‌باشد و غیره اظهار داشته در خصوص اثرات قوه تصور و تلقینات شرح و بیانات کامل داده از بستگی اعصاب و خیالات باطل مریض تعجب‌ها می‌کردم. از شنیدن این اخبار از کثرت خجالت لحاف را به سر خود کشیده خوابید. فردا عیالش تلفون کرده بعد از تشکرات زیاد گفت شوهرش به اداره خود رفته و حالا دیگر مدت مدید است که از تب و نوبه اثری نیست.

برلین اول اسفندماه ۱۳۰۵



آقای ذبیح الله خان قربان مترجم کتاب دانستیهای زنان جوان

سابق هر سه روز يك مرتبه تب میکرد. دستور دادم این مرتبه ساعت بزرگ را که در رو بروی رختخواب مریض به دیوار آویزان بود محرمانه يك ساعت عقب بکشند. فردا که بایستی ساعت دوازده بر حسب عادت تب کند به دیدنش رفتم و از حالش پرسیدم گفت حاله سالم خوش است ولی بعد از يك ساعت که ساعت تب است البته باز گرفتار خواهم شد. بواسطه اعتماد و اعتقاد زیاد به ناخوشی بعد از يك ساعت که بخیالش دوازده است با سختی گرفتار تب و لرز گردید. وقتی که از حضور مریض مرخص شدم خواهش کردم عیالش ساعت را با کمال احتیاط طوری که مریض نفهمد باز يك ساعت دیگر عقب بکشد.

سه روز دیگر درست سر ساعت دوازده که در ساعت مریض هنوز ساعت ده بود به حضور مریض شتافتم. حالش بسیار خوب و صورتش بشاش بود. بنا بخواهش عیالش تا ساعت دو در بالین مریض توقف کردم. هر چه نصیحت میدادم و تلقین میکردم قبول نکرده با خنده تمسخر آمیز میگفت آقای دکتر هر چه ساعت به دوازده نزدیکتر می شود حالم پریشانتر شده زحمات تب را حس میکنم.

بعد بخود و به مسافرت آفریقا لغت ها کرده میگفت این قبیل تب ها ابداً بهیچ وجه من الوجوه قابل علاج نیستند. نزدیک ساعت دو که بخیالش ساعت دوازده است رنگ و حالتش بالکلیه تغییر یافته اعضای بدنش شروع به لرزیدن کرد. از مشاهده این اوضاع طاقت من طاق شد، دیگر خودداری نکرده تمامی فامیل را از بزرگ و کوچک به اطاق مریض دعوت کرده اول تفصیل آرد برنج و اثرات خیالی را که بعد از خوردن آن به مریض رخ داده بود نقل کردم و نیز راجع به عقب کشیدن ساعت و از اینکه خود عیال مریض بنا به دستور و خواهش من دو مرتبه ساعت را عقب

سرش نمایم. روز بعدش که بیدن مریض رفته بودم گفتم باید امروز
 دوای مخصوصی را که بر ضد تب است بخورید البته فوراً اثرات
 خود را بخشیده شدیدترین تب را فوراً قطع خواهد کرد. قبلاً
 دستور داده بودم که عیال خود مریض چند گرام آرد برنج را در
 توی کاغذ پیچیده در حضور مریض هر وقت خواستم بمن بدهد.
 آرد برنج را مثل اینکه الآن از دواخانه رسیده در پیش چشم
 مریض گرفته در يك استکان آب با کمال دقت حل نمودم و خواهش
 کردم چشمهای خود را بهم زده يك مرتبه بدون اینکه مزه کند
 بخورد. مریض ما با اخم و تخم زیاد و با ترس و لرز آرد برنج را
 خورد. فردا روزی بود که بایستی تب عارضش گردد. در ساعت
 معین بخدمتش شتافتم دیدم آرد برنج کل خود را کرده و تلقین غیر
 مستقیم اثر خود را بخشیده است. همین که مرا دید با شوق و
 ذوق تمام برعکس عادت سابق با خنده و خوشحالی دستم را فشار
 داده گفت آقای دکتر از مرحمت‌های سرکار خیلی خیلی متشکر
 بوده و تا جان دارم مرهون منت‌های عالی خواهم شد. البته جنابعالی
 میدانید که من خودم از اول طرفدار دواجات بودم و میدانستم با
 حرفهای خشک و خالی و با تلقینات و اعتماد نمی‌شود مریض را
 معالجه کرد و تب را دفع نمود.

دوباره يك استکان آب با آرد برنج مثل روز اول به مریض
 دادم و گفتم یقین است دیگر تب شما عودت نخواهد کرد و از
 فامیل مریض خواهش کردم در این خصوص سکوت اختیار کنند.
 بعد از آن هفته يك مرتبه بیدن مریض میرفتم، روز بروز حالتش
 بهتر و میلش به غذا زیادتر می‌شد. بدبختانه بعد از يك ماه دوباره
 در تحت فشار خیالات سیاه و مسموم‌کننده در زیر تأثیرات بدبینی
 فوق‌العاده که طبیعت ثانوی شده بود باز گرفتار تب گردیده مثل

«داروین» در کتاب خود که مشهور عالم است در خصوص تأثیرات فوق العاده تمرکز قوه تصور مینویسد که در یکی از دهات انگلستان بچه به دنیا آمد که صورتاً و اخلاقاً بدون جزئی تفاوت شبیه دختر همسایه بود. این مسئله علما را به حیرت انداخته بود تا بعد از تحقیقات و تدقیقات کامل معلوم شد که پدر بچه در اوقاتی که زنش حامله بود با دختر همسایه معاشقه و مرابطه خصوصی داشته زنش از این مطلب مطلع بوده شب و روز در این خیال بوده و صورت آن دختر در نظرش مجسم و در قلبش مصور بوده است و بهمین سبب دخترش اخلاقاً و صورتاً شبیه دختر همسایه بدنیا آمده. یکی از دکترهای محترم که با خود نویسنده سابقه یگانگی و آشنائی دارد و فقط بتوسط تلقینات علمی و با دستورهای جالب توجه قابل همه گونه تعریف و تقدیر معالجه نموده صدها و صدها مریض‌ها را از ناخوشی‌های مهلك و امراض مزمنه خلاص میکند چندی قبل نقل میکرد که یکی از مریض‌هایش که فوق العاده عصبانی و بدین بوده بعد از مراجعت از سفر آفریقا گرفتار ناخوشی تب و نوبه سخت شده بود. هر سه روز يك مرتبه در ساعت معین تب و لرز بدنش را احاطه میکرد و داد و فریادش بلند میشد در ظرف دو هفته تمام هر چه تلقین کرده نصیحت دادم اثری نبخشید و توانستم اعتماد و اطمینانش را بخود و بگفته‌های خودم جلب کنم بعبارت دیگر گفته‌های مرا از يك گوش گرفته از گوش دیگر خارج میکرد بدون اینکه تبدیل به تلقین بنفسه کند. بعد از امتحانات زیاد و بعد از آنکه ثابت شد که اعصاب سست مریض بواسطه سابقه اعمالش و بواسطه تلقینات خانه برانداز سابق که داخل مغز سرش شده حاضر بقبول کردن نصایح مشفقانه من نیست مجبور شدم متوسل به تدابیر و حیل شده از راه غیر مستقیم تلقینات شافی را داخل مغز

ارادهٔ ما مغلوب و مطیع قوهٔ تصور ما بوده و می‌باشد و همیشه بدون استثناء همین طور خواهد شد.

و نیز عالم زبردست «شارل بودون» (۵) که مستقلاً بدون کمک کوئه در این زمینه زحمت‌ها کشیده و در دو جلد کتاب مشهور خودش موسوم به «تلقین و تلقین بنفسه» مفصلاً در این خصوص توضیحات داده و صدها دلایل محکم و مثبت آورده معتبرترین و معروف‌ترین علماء و فضلاء این فن را از قبیل دکترها و پروفیسورها و نویسندگان زبردست و مریبان نامی و چندین نفر از برگزیده‌گان اعضای مجمع بین‌المللی را به دور خودش جمع کرده و اسم این جمعیت را مدرسهٔ جدید «نانسی» (۶) نامیده است قسمت بزرگ اعضای این جمعیت در نوبهٔ خرید عضویت جمعیت مشهور علوم روحیه و تداوی روحی و دماغی «ژنو» را تشکیل می‌دهند که اوقات عزیز خودشان را فقط صرف علوم تلقینات و اثرات و عملیات آن تداوی روحی و دماغی با طرز صحیح و علمی نموده و مینمایند، نشریات بسیار مفید کتابهای جالب توجه در این خصوص انتشار داده و می‌دهند. «شارل بودون» در کتابهای جدید و مفصل خودش که اسم آنها مذکور شد راجع به تلقین بنفسه و قوهٔ تصور چنین می‌نویسد:

«و قتیکه قوهٔ تصور خودمان را مرکزیت داده فقط و فقط بطرف یک چیز متوجه نموده برای استخلاص از یک درد و مرض چه جسمانی و چه روحانی باشد جمع کردیم و با کمال اعتماد حواس خودمان را بطرف صحت معطوف داشتیم البته و البته از همان دقیقه آن درد تخفیف حاصل کرده با قدمهای تند و محکم رو به مقصود و مقصد نموده هر چه زودتر بآرزوی خود نایل خواهیم شد.

مثل آب بیرون میآید و البته در دقایق اول جان خود را تسلیم کرده دیگر حالا ذره خون در بدنش پیدا نمی‌شود، باید دیگر تهیه دهنی و کفن را دید. خلاصه بعد از ده دقیقه در تحت تأثیرات حیرت افزای قوه تصور و تلقین آنشخص قاتل جان خود را تسلیم کرده و عالم را در حیرت گذاشته بود. این قبیل امثال زیاد است و البته هر که دارای جزئی عقل و منطق بوده باشد میتواند با کمال آسانی در زندگی یومیه خود در سرگذشت و تجربیات خود اثرات فوق العاده قوه تصور و تمیز باطنی خود را چنانچه شاید و باید ملاحظه و امتحان کند و اشخاصی که سواد فرنگی دارند و مایل بکسب معلومات مفصل تر میباشند، در میان ملیونها انتشارات قدیم و جدید میتوانند کتب ذیل را که بهترین و جدیدترین و مشهورترین در این فن می باشد، انتخاب کرده از کتابخانه های مختلفه اروپا به هر زبان که آشنائی داشته باشند، سفارش بدهند (۲).

یکی از مشهورترین و متجددترین دکترهای اروپا «لتشینسکی» (۳) در کتاب شیرین و جالب توجه خود موسوم به «امراض عصبانی و معالجه آنها» (۴) در خصوص اثرات قوه تصور و تلقین بنفسه چنین می نویسد:

از اینکه «کوئه» معنی و استعمال حقیقی تلقین بنفسه را گما هو حقه با زبان بسیار ساده شرح داده و زحمات زیادی را در این راه متحمل شده و عالم بشریت را رهین منت های خود ساخته شکی نیست. «کوئه» اولین شخص بود که با کمال جسارت پی به اصل مطلب برده با دلایل عقلی و نقلی و منطقی ثابت کرد که قوی ترین

[۱] Coué, La maîtrise de soi même [۲] Caué Ceque j' ai fait

[۳] Charles Baudoin, La force en nous [۴] O. S. Marden, Les miracles de la Peusée. [۵] Charles Birch, Fais ta vie. Dr. A. Lestchinski (۲)

Les états nerveux et leurs traitements. [۴]

يك لهجه جدی و آمرانه تلقینات ذیل را به او نموده و گفته بود که تو خودت میدانی و چنانچه در محضر نمایندگان محترم عدلیه اقرار کرده که باعث قتل چندین اشخاص بیگناه و مرتکب دزدیها شده و این را نیز میدانی که از طرف عدلیه محکوم شده و امروز حتماً تو را باید بکشند. من میخواهم تو را با آسانترین طرزی و با جدیدترین طرح علمی هر چه زودتر راحت کنیم و این را باید بدانی که در حقیقت من بتو خدمتی کرده بدون زحمت و مشقت و بدون اینکه عذاب مرگ را بفهمی در ظرف پنج دقیقه تمامی خون بدن تو را بتدریج بتوسط يك آلت مخصوصی که حرکات آن غیر محسوس است، بیرون کرده و تو جان خود را تسلیم خواهی کرد. در این مدت قلیل خون اعصاب و عروق و اعضای بدن تو از يك رگ خارج خواهد شد و یواش یواش بدون اینکه درد و عذاب آن را حس کنی، خواهی مرد. بعد از اینکه تلقینات پروفوسور تمام شد فوراً امر کرد چشمها و دست و پاهای آن قاتل را با بدترین و سختترین طرزی ببندند و با کمال بی رحمی کشیده در روی تخت خواب مخصوصی بخوابانند. اول در حضور همه سوزن کوچکی را چنانچه در تمامی مریضخانهها معمول است و برای امتحان خون و صحت مریضها بکار میبرند به بازوی آن قاتل فرو برده بود. بعد چنانچه قبلاً دستور داده بود، آب نیم گرم را یواش یواش از بازوی او مثل اینکه دارد خونس جاری می شود، با ترکیب علمی جاری کرده بودند و در این ضمن پروفوسور جورج با کمال حیرت و تعجب اظهار کرده بود: آقایان! ملاحظه کنید خون این شخص با چه حرکت فوق العاده جاری می شود، دیگر کلاش تمام است؛ به بیند هر ثانیه رنگش سفیدتر و کم خوتر می شود، البته حالا دیگر از خود بیخود شده بدون شك باید مرده باشد، خون

دیشب شیفته دولابش را شکسته است می‌پرسد. شخص مریض و تنگ نفس ملنفت سهو و خطای خود شده و از اثرات غیر قابل انکار قوه تصور و تلقینات با خبر گشته و از اینکه شب بخیال اینکه شیفته پنجره را شکسته و هوای جدید و تازه را حس کرده مات و مبهوت میماند و از سفاهت و احمقی خود خجالت کشیده و تفصیل را به پرستار مریض‌خانه نقل کرده و میفهمد که مرض او فقط و فقط خیالی بوده و میباشد. پس از این اتفاق خودی خواهش میکند که حساب مخارجاتش را تا آرزو بنویسند تا پردازد. بعد از دو ساعت داخل خانه و مغازه خود شده با کمال صحت و عافیت مشغول رتق و فتق امورات خود می‌شود و از آن روز به بعد با کمال راحتی نفس کشیده علامت تنگی نفس و غیره بالکلیه مرتفع میگردد.

باز همان شخص محترم در همان کتاب در ضمن دلایل دیگر در خصوص اثرات فوق العاده قوه تصور و تلقینات مینویسد که در آمریکا يك نفر جانی مشهور را که باعث چندین قتل نفس و آزادی و غیره شده بود بعد از محاکمات زیاد محکوم به قتلش کرده بودند. پروفیسور «جورج» که مشهور عالم است از عدلیه خواهش کرده بود همان جانی را بتوسط پولیس‌ها به مریض‌خانه و اطاق مخصوص او بفرستد تا در حضور سایر اطباء و پروفیسورها در خصوص تأثیرات قوه تصور و تلقین امتحانی کرده بلکه خدمتی به عالم علم و انسانیت نموده بتوسط تلقینات و در تحت تأثیرات معجز آسای قوه تصور او را حاضر به مردن نماید. خواهش پروفیسور جورج از طرف اعضای عدلیه حسن تلقی شده قبول گشته بود و در روز و ساعت معین شخص قاتل را تحت الحفظ با ده نفر پولیس به مریض‌خانه و اطاق امتحان پروفیسور مذکور آورده بودند. در حضور مشهورترین پروفیسورها و اطباء آمریکا پروفیسور جورج رو به جانی کرده با

کرده باشند البته از استعمال و استفاده آنها استنکاف ورزیده محروم خواهند ماند و خوشبختانه در میان یکصد نفر فقط سه نفر از این قبیل اشخاص پیدا می‌شود.»

در اینجا نطق پروفیسور «لوی» را قطع کرده چند سطر راجع به نفوذ و اثرات قوه تصور از کتاب عالم مشهور دکتر «پول میره» (۱) نقل و ترجمه می‌کنم. در ضمن دلایل منطقی و عقلی و تأییدات فرمایشات آقای کوئه می‌نویسد که شخص بسیار مشهوری مبتلا به مرض تنگ نفسی شده در مریضخانه در تحت معالجه بود. چند شب قبل از این مریض مذکور نصف شب یکمرتبه از خواب بیدار شده سراسیمه بخیال اینکه هوای اطاق تمام شده و دارد خفه می‌شود در تحت تأثیرات خیالات واهی و تلقینات ترس و واهمه خودش را قادر به حرکت ندانسته از کثرت تنگ نفسی دست و پای خود را بالکلیه گم کرده از قرار گفته خودش مرگ را مکرر با چشم خویش دیده و بی‌اختیار بدون اینکه قدرت داد و فریاد کشیدن داشته باشد خودش را از تخت خواب به زمین انداخته با زحمات و مرارت زیاد بدون اینکه موفق به پیدا و روشن کردن چراغ بشود لرزان و غلطان یواش یواش بطرف پنجره نزدیکتر شده میخواهد هوای جدید داخل اطاقش نماید تا بلکه خودش را از مرگ و هلاکت آزاد کند، در تاریکی در میان بهران حیات و ممات قادر به باز نمودن پنجره نشده بی‌اختیار با زور مشت خود شیشه پنجره را شکسته با يك لذت روحانی و با خوشحالی و سرور زیاد هوای تازه و تمیز را حس و استشمام کرده با نفس تازه و حیات جدید داخل رختخوابش شده و میخوابد. صبح زود مثل هر روز پرستارش وارد اطاقش شده با کمال تعجب و حیرت مریض را بیدار کرده و سبب اینکه چرا

تمامتر بگوئید: «رفع شد، رفع شد» هر قدر لازم شد کلمه «رفع شد» را تکرار کنید و خواهید دید که چگونه فوراً دردهای روحانی و جسمانی شما رفع خواهد شد و در اندک زمانی عادت کرده قویترین و پرزحمت‌ترین دردها را در ظرف ۲۵ الی ۳۰ ثانیه بدون زحمت و بدون اینکه دیگر محتاج بگوشه نشینی و تنهائی باشید و بدون پوشیدن چشم‌ها دفع خواهید کرد. البته این نکته را فراموش نکنید که تلقینات شما نباید آمرانه و بتوسط قوه اراده بموقع اجرا گذاشته شوند، زیرا در این صورت ابدآ نتیجه نخواهید برد بلکه برعکس مثل يك دوست صمیمی با خود و با قوه تصور خودتان صحبت کرده و از او خواهش کنید فوراً درد و امراض شما را رفع کند و مبادا در حین تلقینات شك داشته و عدم اعتقاد بخرج داده خیال کنید که دفع دردها ممکن نخواهد شد بلکه بدون شبهه بگفته و تلقینات خودتان اعتماد باید داشته باشید و هر اندازه اعتمادتان بیشتر باشد بهمان اندازه زودتر موفقیت حاصل خواهد کرد. اگر بعد از دفع، دردها دوباره عودت کنند باز در قلع و قمع آنها بکوشید و از اصرار خودتان خسته نشوید و مثل يك مگس ولو اینکه یکصد مرتبه لازم شود آنها را از سر و صورت خودتان دور سازید، البته روز بروز زحمات شما کمتر شده و به تخفیف گذاشته خیال آن دردها که در مغز سر شما قالب زده بود یواش یواش رفع و محو خواهند شد.

دستورهای مرا بدون استثنا با ملاحظه شرایط لازمه همه کس میتواند بموقع اجرا گذاشته استفاده کند، فقط اشخاص جاهل و نادان عوام محض یا مغرور و متکبر که بی‌خبر از علوم و فنون قدیم و جدید بوده از تاریخ حیات بشر معلومات کامل نداشته باشند و یا اشخاصی که دستورهای مرا بر ضد منافع مالی خودشان فرض

عالم طب

تداوی روحی

بقلم آقای لطیف آقا حسین زاده ارومیه
بقیه از شماره قبل

بعد از آن آقای کوئه میفرمودند خواهش دارم محض حفظ صحت ابدی و عافیت خودتان تلقینات مرا همیشه یاد کرده و هر شب بعد از آنکه داخل رختخواب شدید و نزدیک بخواب هستید عبارت ساده در میان خواب و بیداری با صدای رسا طوری که گوشها بشنوند تقریباً بیست مرتبه بدون اینکه خیالتان پریشان شود با صمیمیت و اعتماد تمام کلمات ذیل را تکرار کنید:

«هر روز از هر جهت حالت من بهتر و بهتر می‌شود». کلمه از هر جهت شامل همه چیز می‌باشد و دیگر احتیاج به تلقینات علیحده ندارید مشروط بر اینکه در موقع تلفظ این کلمات شافی قوه اراده شما مداخله نکرده و نتیجه زحمات شما را بهدر ندهد و هر صبح همینکه بیدار شدید بلافاصله باز با همان طرز کلمات فوق را تکرار کنید تا یواش یواش داخل مغز سر شما گردیده خوشبخت و خوش وقت زیسته تا عمر دارید نتایج آنرا برده مریض و غمگین نخواهید شد و نیز هر آن و زمانی که روحاً یا جسماً معذب شوید و دردی در نهاد شما محسوس گردد بدون درنگ با کمال اعتماد و اطمینان در گوشه تنها نشسته و چشمها را بهم نهاده اگر عذاب روحانی است دست خودتان را به پیشانی خود بگذارید و اگر جسمانی است آنرا به روی عضوی که درد میکند تکیه داده با تندی هر چه قویتر و با صدای رسا که گوشهای شما بشنوند با خود با تندی هر چه

گوئی که نگون کرده است این طاق فلک و شر را
حکم فلک گردان یا حکم فلک گردان

بر این برو بوم امروز برنا و صبی گیرید بینا و عمی نالد دانا و غبی گیرید
خلق فلک الا فلک سکان زمی گیرید دام و دد و وحش و طیر غفریت و پری گیرید
بر دیده من خندی کاینجا ز چه میگیرید
خندند بر آن دیده کاینجا نشود گریان

این است همان خرگاه کز بارگه هفتم گستاخ نمی‌تایسد بر بوم و برش اجم
خنگ فلک افکندی در ذروه جاهش سم کردی خرد از دهشت راه در و بامش کم
این است همان ایوان کز نقش رخ مردم
خاک در او بودی دیوار نگارستان

فرخ زمینی کاین کاخ مسجود جهان بودی بر اهل زمین مامن از جور زمان بودی
چون کعبه بینک و بد ملجای امان بودی از لعل و گهر راهش چون کاهکشان بودی
این است همان درگه کورا ز شهان بودی
دیللم ملک بابل هندو شه ترکستان

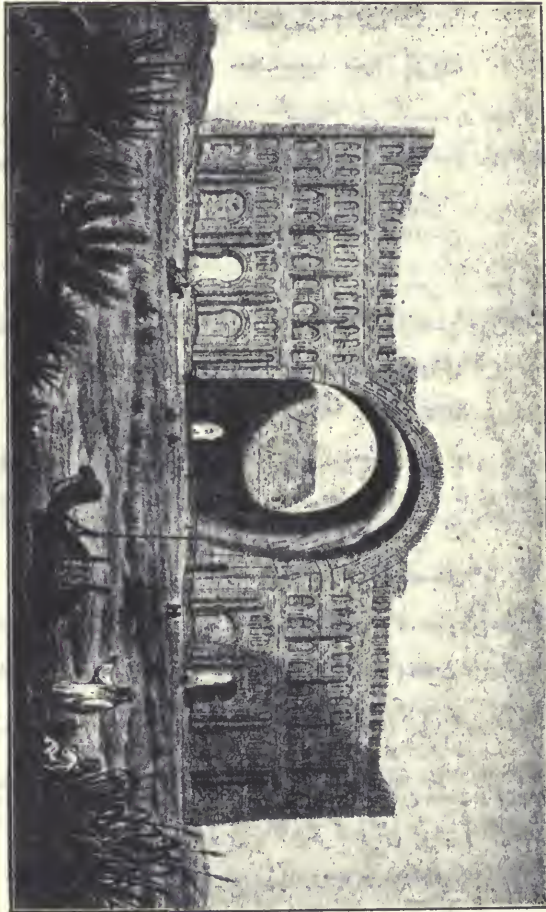
رخ بهر طواف ای دل بر آن در فرخ نه بگشا بتحیت لب پس گوش بیاسخ نه
بر زخم درون مرهم از ناله و آوخ نه زان حشمت و زین خاری خاطر بتناسخ نه
از اسب پیاده شو بر نطع زمین رخ نه
زیر پی ییش بین شهمات شده نعمان

کو دبدبه جمشید کو فسحت ملک کی آن ملک برفت از دست و آن عصر گذشت از پی
گیتی نکند آرم فریاد ز کیدوی در کین وری این بهمن دلسرد تر است از دی
مست است زمین زیراک خورده است بجای می
در کاس سر هر مز خون دل نوشروان

ای خاک چه شد آن کسرات و آن حشمت و آن تمکین و آن مؤبد و آن حکمت و آن روز به و برزین
داد و دهش خسرو و آن سلطنت شبرین آن خرگه عرش ایوان و آن تخت سپهر آئین
کسری و ترنج زر پرویز و به زرین
بر باد شده یکسر با خاک شده یکسان

ای بادیه آباد بر باد فنا بادی کسایش گیتی را بر باد فنا دادی
وز بهر در افکندن با خلق در افتادی ایدل بهل این حسرت کز بهر فنا زادی
پرویز ز زر بر خوان زرین تره بنهادی
زرین تره کو بر خوان رو کم ترکوا بر خوان

ما بارگه دادیم این رفت ستم بر ما
بر کاخ ستمکاران تا خود چه رسد خذلان



ایوان مداین (طاق کسری) جرابه قسم شاهی در پایتخت ساسانیان
Palace of Chosroës at Ctesiphon

روزی که پی افکندند این کاخ منقش را بر باد ندادی خاک آب رخ آتش را
زانگاه که زد تهلیل ره زمزم دلکش را آثار مغان گم شد رغم حد آرش را

هر گه که بیاد آرم آن طنطنه ایران هر موی مرا بر تن تنین شود از حرمان
 میکرد رکاب آنکو پشت ملک رومان مانده است کتون فلکش بیراکب و پشتیان
 هان ایدل عبرت بین از دیده نظر کن هان
 ایوان مداین را آینه عبرت دان

زاعیان کهن در دهر خیره است هنوز اعیان چون ناخته این منظر در دیده زند ناخن
 بشکسته رواق از طاق افتاده بخاک استن تا بشگری آن بنگاه چون گشت خراب از بین
 یکره زره دجله منزل بمداین کن
 وز دیده دوم دجله بر خاک مداین ران

کرد آنکه زباغ داد افزون خطر دجله ویران بود ایوانش در بوم و بر دجله
 جاری است سرشک غم از چشم تر دجله یکره زنی عبرت میکند سفر دجله
 از آتش حسرت بین بریان جگر دجله
 خود آب شنیدستی کاتش کندش بریان

هر چند فنا روزی است هر فاسد و کائن را هستند بویرانی بنیاد اماکن را
 لیکن بامین نهند بادافره خاین را وین کاخ غم افزوده است هر سایه و ساکن را
 تا سلسه ایوان بشکست مداین را
 در سلسه شد دجله چون سلسه شد بیجان

آروز که میافکند با حشمت زاب و زو ماه علم ایران در چین و خطا پر تو
 گفتی که نیکاهد از خرمن ما یکجو بگشود دهان امروز طاق حرم خسرو
 دندان هر قصری پندی دهدت نو نو
 پند سر دندان بشو زین دندان

طاقی که تفاوت داشت با کاخ سپهر اندک ویران شده زین گیتی هم کوه شود مندک
 بنموده سرشک بر نقش در و بامش حک گوئی ز پی گفتار بگشوده دهان بی شک
 گوید که تو از خاکی ما خاک توایم اینک
 گامی دو سه بر ما نه اشکی دو سه می بفتان

اوجی کدر آن سیمرخ میریخت ز رفعت بر فریاد غراب البین انگیخت در او محشر
 ده باز نظر پرواز ای ناظر این منظر تا آنکه ز بو تیمار بینی غم ما برتر
 از نوحه جند الحق مائیم بدرد سر
 از دیده گلابی کن درد سر ما بنشان

ایکاش همان میرفت بر بارگه کسری کز وی پی کوخی رفت بر عورت ناینیا
 بر مردم یغماگر بی شبهه رود یغما وین کاخ بداد افراخت سر تا کتف شعری

میآید و از جنس خطوطی است که در قرون هفتم و هشتم و نهم هجری در مصر و شامات معمول بوده است و خیلی شبیه است بخط قرآنهاي عهد ممالیک مصر که حالا بدست است، و اما اصل خط کوفی عهد نامه را چون راقم سطور تخصصی در شناختن خطوط مختلفه کوفی در اعصار مختلفه ندارد آنرا هیچ مقیاس استنباطات خود در قدم و جدت این ورقه قرار ندادم، ولی معذک از روی همان شناسائی محدود خود ازین خط مثل آفتاب بر من روشن است که این خط کوفی بهیچوجه من الوجوه و مطلقاً و اصلاً نمیتواند خط معاصر حضرت امیر باشد و خیلی جدیدتر از چهار پنج قرن اول اسلام بنظر میآید بدون هیچ شك و شبهه، و باقوی احتمالات خط کوفی جلی با خطوط نسخ ریز بین السطور همه معاً در يك عصر و زمان نوشته شده است بتوسط همان واضع مدلس، نه آنکه کوفی قدیمتر بوده و خطوط نسخ را بعدها علاوه کرده اند چنانکه در بدو امر چنین بنظر میآمد،

خلاصه بعقیده این ضعیف اصل وضع و اختراع این عهد نامه بایستی بعد از عهد خلفای عباسی و قبل از عهد صفویه باشد یعنی ما بین قرن هفتم و نهم هجری،
محمد قزوینی

ادبیات

طاق کسری

تسدیس قصیده خاقانی اثر طبع شاعر محترم آقای ادیب بیضائی در کاشان

[این تسدیس که بایستی در رساله ایوان مداین درج شود بجهت دیر رسیدن در آنرساله چاپ نشد و لازم دیدیم این قطعه ادبی را درین شماره تقدیم خوانندگان بکنیم در نظر ما این تسدیس در متانت برتر از تسدیسهای دیگر است و البته انتقاد آن حق ادبا و فضایی ایران است.]

الوجوه جای شك و شبهه نیست ولی حرف در اینست که در چه عصری و عهد کدام يك از طبقات سلاطین ممکن است آنرا ساخته باشند، درین باب چون هیچ دلیلی و علامتی بدست نیست بدیهی است که هیچ حکم قطعی نمیتوان نمود ولی از بعضی قراین میتوان حدس زد که وضع این عهد نامه با احتمال بسیار قوی بعد از دوره خلفای عباسی بایستی بوده است، زیرا که اغلاط عبارتی و تاریخی این عهد نامه و ضعف انشا و رکاکت آن و عجمه آن همه قرائن واضح هستند که این نوع چیز نویسی در دوره خلفا یعنی در بحبوحه رواج زبان و ادبیات و علوم عرب ممکن نبوده است از کسی صادر شود آن هم در عراق عرب در مرکز خلافت، و حتی مزورین (بمعنی حقیقی این کلمه) یعنی کسانی که کاذب و اسناد می ساخته اند لابد و بالطبع چون تربیت شدگان آن دوره و آن اوضاع بوده اند بقدر کفایت از نحو و صرف و لغت و سایر فنون عربیه اطلاع داشته اند که این نوع غلطهای فاحش مضحك از قلم ایشان سر نزنند، پس با احتمال بسیار قوی ساختن این عهد نامه با این سر و صورت و با این غلطها و با این رکاکت انشا مدتی بعد از عهد خلفا در دوره سلاطین مغول یا تیموریان یا اترک قراقویونلو و آق قویونلو یا صفویه بایستی واقع شده باشد، یعنی در دوره ملوک و سلاطینی که بواسطه اجنبی بودنشان از نژاد عرب و زبان عرب بکلی از علوم و فنون و آداب متعلقه بآن زبان خودشان و وزراءشان و عمال و حکامشان دور و تهی دست و جاهل بوده اند. و این نوع تقلبها و تخیلها در آنها ممکن بوده است بگیرد و این گونه تدلیسات نزد آنها جای پیشرفت داشته است،

احتمال وضع عهد نامه در عهد صفویه بسیار ضعیف است زیرا که خطوط نسخ بین السطور آن خیلی قدیمی تر از عهد صفویه بنظر

بحضرت امیر داده است نه یکی از دیگر خلفاء «راشدین» نکته آن بعقیده راقم سطور دو فقره ذیل باید باشد: یکی آنکه بقول اکثر مورخین کاتب عهدنامه نجران که مابین حضرت رسول و نصارای آن ناحیه در سال دهم هجرت منعقد شد چنانکه گذشت خود حضرت امیر بوده است پس حضرت امیر را در خصوص عقد معاهدات با نصاری مثل اینکه يك نوع سابقه در کار بوده است و او را بدین مناسبت نزد نصاری يك نوع معروفیت خاصی بوده است، بخصوص که واضع این عهدنامه حاضره بدون هیچ شک و شبهه در وضع آن نظر بعهدنامه نجران داشته است و بعضی عبارات آن عهدنامه را عیناً در عهدنامه حاضره تکرار کرده است مثلاً «و لا یغیر اسقف عن اسقفیه و لاراهب عن رهبانیه و لانصرانی عن نصرانیه و لاسائح عن سیاحته» («و لایقتن اسقف من اسقفیه و لاراهب من رهبانیه و لاواقه من وقاهیه» در عهدنامه نجران، — فتوح البلدان ص ۶۵)، و نیز سابق گفتیم که نام «عاقب و سید» امضا کنندگان عهدنامه نجران را واضع عهدنامه حاضره دوباره عیناً در عهدنامه خود تکرار کرده است،

دیگر آنکه چون محل انعقاد این عهدنامه را واضع آن در مشهد ذی الکفل فرض کرده است، و مشهد ذی الکفل از محال کوفه و بکلی نزدیک آن شهر است، و از آنطرف حضرت امیر بوده است که پای تخت او کوفه بوده است و قبل از او خلفا در مدینه اقامت داشته‌اند، پس واضح است که بواسطه قرب جوار مناسبت تام تمامی مابین معاهده منعقدہ در ذی الکفل با حضرت امیر مقیم در کوفه پیدا میشود که این مناسبت با خلفای ثلثه سابق بکلی مفقود است،

باری در اصل مجعولیت این عهدنامه ابدأ و بهیچوجه من

است که هاشم بن عتبة بن ابی وقاص از خواص اصحاب حضرت امیر بوده است، و از آنطرف چون میخواستند که محض تأکید در صحت انتساب این عهدنامه بحضرت امیر کتابت آنرا یکی از مشاهیر اصحاب آن حضرت نسبت دهد لهذا هاشم مذکور را بخيال خود برای این غرض انتخاب کرده است، ولی از سال وفات او که چهار سال قبل از سال چهارم هجری بوده است لابد اطلاع نداشته است و الا قطعاً یا کسی دیگر را غیر هاشم برای این مقصود انتخاب نمیکرده است یا تاریخ عهدنامه را سه چهار سال عقب‌تر میگذارد است،

و نظیر این عهدنامه مزور و کشف تزویر آن بواسطه اغلاط تاریخی مندرجه در آن فقره ایست که یاقوت در معجم الاُدبا (ج ۱ ص ۲۴۷ — ۲۴۸) در شرح حال خطیب بغدادی معروف ذکر میکند، گوید که در عهد قائم بامر الله عباسی یکی از یهودیان عهدنامه ابراز نمود از حضرت رسول که بمقتضای آن عهدنامه آنحضرت از یهودیان خیر جزیه را بکلی ساقط نموده بوده است، و شهادت جمعی از صحابه حضرت رسول نیز در آن عهدنامه مسطور بود، وزیر قائم آن عهدنامه را بخطیب بغدادی ارائه نمود و رأی او را در آن خصوص خواستار شد، خطیب گفت که این عهدنامه مصنوعی است، وزیر پرسید بچه دلیل اینرا میگوئی، گفت از جمله شهادات این عهدنامه شهادت معاویه بن ابی سفیان است و معاویه در واقعه فتح مکه [در سال هشتم از هجرت] اسلام آورد و حال آنکه فتح خبیر در سنه هفت بود، و دیگر شهادت سعد بن معاذ است و حال آنکه او در وقعه خندق در سال پنجم هجری وفات نموده بود، وزیر را این استنباط خطیب بنیافت مستحسن افتاد، اما اینکه چرا واضح این عهدنامه ما نحن فیه انتساب آنرا

حز قیل ذی الکفل علیه السلام فی صفر (۳) اربعین للهجرة و الحمد لله تعالی، که از اینقرار کاتب این عهد نامه بمقتضای صریح این عبارت هشام بن عتبة [بن ابی] وقاص بوده است در حضور خود حضرت امیر در سال چهل از هجرت، هشام مذکور از اشهر مشاهیر اصحاب حضرت امیر و صاحب رایت آن حضرت در جنگ صفین و برادرزاده سعد وقاص معروف است، و مشهور در نام او هاشم است نه هشام چنانکه در این عهد نامه است (ولی هشام نیز غلط نیست و روایت شده است، رجوع کنید بالاصالة فی تمییز الصحابة لابن حجر طبع مصر، ج ۶ ص ۲۷۵)، قطع نظر از تخیلی که واضع این عهد نامه در نام جد او نموده و آنرا «الوقاص» نوشته بجای «ابی وقاص» (باضافة «ابی» و بدون الف و لام)، و کلمه «بن» را نیز برسم معهود ایرانیان در اضافه اسم پسر باسم پدر یا جد که «سعد وقاص» گویند بجای سعد بن ابی وقاص از بین انداخته و این خود نیز علامتی دیگر از عجمه و قرینه دیگر بر تجدد این عهد نامه است، قطع نظر از همه اینها گوئیم که تاریخاً محال است که هاشم بن عتبة بن ابی وقاص بتواند کاتب این عهد نامه باشد در سال چهل از هجرت، زیرا که هاشم مذکور باجماع مورخین بلاخلاف و بلا استثنا در سال سی و هفت از هجرت در وقعه صفین در جزو اصحاب حضرت امیر شهید شد، و هر کس بهر کتاب تاریخ عربی یا فارسی که بآن دسترس داشته باشد رجوع کند این مطلب را در آنجا خواهد یافت، پس کسی که در سال ۳۷ هجرت شهید شده است چگونه ممکن است که در سال چهل هجرت زنده باشد و این عهد نامه را نوشته باشد، بدیهی است که از محالات است، و شکی نیست که واضع این عهد نامه بطور اجمال میدانسته

صادر شود، مثلاً: «و كان معهم اربعين نقساً» (یعنی: اربعون)، — «يمثله المسلمون و يأخذ به المؤمنین» (یعنی: المؤمنون)، — «و كتبت لهم شرطاً يكون عند اعقابهم فاذا نكث احد العهد ليظروه عند المسلمين من كان منهم سلطاناً» (یعنی: فليظروه)، — «و من ضيع هذا الشرط... كان لعهد الله ناكثاً و لميثاقه ناقضاً و بدینه مستهيناً و للغة مستوجباً سلطان كان او غيره» (یعنی: سلطاناً كان او غيره)، — «مبلغ ثلاث و ثلاثين درهما» (یعنی: ثلاثة و ثلاثين)، بلاوه آنکه استعمال کلمه «مبلغ» در مثل این مورد یعنی در مورد تعیین مقدار تقد و جنس بطن قوی از مستحذات است و در عصر آن حضرت ظاهراً معمول نبوده است، — «فقد نكث عهد الله تقدس اسمه و اظل عن ميثاقه» (یعنی: و اضل [؟])، — «ان ناسا من علماء النصارى و اهل التقوة و المودة منهم» (یعنی ظاهراً: و اهل التقوى، یا: و اهل التقاة)،

و این اغلاط را نمیتوان گفت که غلط ناسخ است چه بسیاری از آنها در اصل خط کوفی (یعنی در آن چهار صفحه عکس اصل عهدنامه که در مقابل چشم من حاضر است و بزعم زاعم نسخه اصلی و بخط خود کاتب حضرت امیر است!) موجود است، و سواد باقی عهدنامه که در نزد من حاضر است نیز با احتمال بسیار قوی عیناً مطابق با اصل است بقرینه آنکه در چهار صفحه اول مطابق النعل بالنعل عکس با سواد مطابق یکدیگراند،

و اما آن فقره که بالاخره مجعولیت این عهدنامه را بطور قطع و یقین بر من ثابت نمود و هرگونه شبهه و تردیدی را بکلی زایل ساخت این عبارت آخر عهدنامه است: «و کتبه هشام بن عتبة الواقص بحضرة امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و ذلك فی دیر

در مورد دو نفر از رؤسای نصاری که هر دو نیز برای عقد معاهده بوده است یکی با حضرت رسول و یکی دیگر با سی سال فاصله با حضرت امیر که در عهدنامه سابق یعنی در عهدنامه نجران نیز دخالت نامه داشته است زیرا که آن عهدنامه بتصریح اغلب مورخین بخط آن حضرت بوده است، مجموع این تصادفات و تواردات معاً الحق عاده بسیار مستبعد است اگر چه محال نیست،

دیگر آنکه کلمه «سلطان» را مکرر بمعنی معمولی امروزه یعنی پادشاه استعمال کرده است با جمع آن بر «سلاطین» («لازم ذلك من عهدی و میثاقی جمیع ولایة السلاطین»، «فاذا نکث احد المهد لیظهوره عند المسلمین من کان منهم سلطاناً»، «و من ضیع هذا الشرط الذی کتبه... سلطان [ظ: سلطانا] کان او غیره من المؤمنین و المسلمین»)، و حال آنکه استعمال «سلطان» باین معنی فقط در اواخر قرن چهارم معمول شد، و قبل از آن «سلطان» همه جا بمعنی «حکومت» استعمال میشده است نه بمعنی شخص پادشاه یا حاکم، و گویا بآن معنی هیچوقت جمع بسته نمیشده است، و بنا بر مشهور اول کسی که لقب «سلطان» بر او اطلاق شد سلطان محمود غزنوی بوده است (۲)، و در هر صورت هیچ جا و در هیچ کتابی کسی ندیده و نشنیده است که بر هیچیک از ملوک سامانیان و صفاریان و آل بویه یعنی بر ملوک اسلام قبل از غزنویان لقب «سلطان» اطلاق شده باشد،

دیگر چنانکه سابق اشاره بدان شد بعضی اغلاط نحوی و صرفی و حتی املائی است که عادهً محال است از عهدنامه که در عهد حضرت امیر و بفرمان او و در مقابل چشم او نوشته شده باشد

[۲] ابن الاثیر در حوادث سنه ۳۸۷ در شرح وفات سبکتگین گوید: «و کان ابنه محمود اول من لقب بالسلطان ولم یلقب به احد قبله»، و نظام الملک در سیاست نامه ص ۴۴ گوید: «نخستین کسی که خود را در اسلام سلطان خواند محمود بود.»

خبری از این عهدنامه بدست نیامد، اما آن قرآینی که در همان وهله اول باعث تولید سوءظن در من شد یکی آنست که در اول این عهدنامه از جمله رؤسای نصاری که (بزعم واضح) برای عقد این معاهده خدمت حضرت امیر آمدند اسم دو نفر از آنها را «عاقب و سید» می‌شمرد، و چنانکه نزد همه کس (بخصوص ایرانیان شیعه بمناسبت قصه مباهله) معلوم است عاقب و سید نام دو نفر از رؤسای نصارای نجران بودند در یمن که در سال دهم هجرت از جانب هم‌کیشان خود بخدمت حضرت رسول آمدند و حضرت رسول ابتدا خواست با ایشان مباهله نماید و سپس با ایشان معاهده بست که عین آن معاهده در فئوح البلدان بلاذری (ص ۶۵ — ۶۶) مسطور است، خوب، حالا می‌بینیم که عیناً باز نام همان دو نفر در این عهدنامه که در مشهد ذی‌الکفل در سال چهل از هجرت کما زعموا بسته شده است تکرار می‌شود، و فوراً این سؤال بذهن می‌آید که آیا این عاقب و سید ذی‌الکفل عین همان عاقب و سید نجران بوده‌اند یا غیر آنها؟ اگر عین آنها بوده‌اند آنها که با حضرت رسول در سی سال قبل معاهده بسته بوده‌اند دیگر دوباره معاهده بستن با حضرت امیر برای چه مقصود و بچه علت بوده است؟ و نیز مورخین که جمیعاً و بلااستثنا معاهده بستن آن عاقب و سید را با حضرت رسول ذکر کرده‌اند چرا معاهده بستن همان دو نفر را حالا با حضرت امیر احدی از آنها مطلقاً و اصلاً ذکر نکرده است و بکلی مهر خاموشی بر لب زده‌اند؟ — و اگر این عاقب و سید ذی‌الکفل غیر عاقب و سید نجران بوده‌اند این توافق دو اسم بسیار نادر (بخصوص عاقب که گویا منحصر بفرد است و در فهارس اعلام کتب تواریخ غیر از عاقب نجران احدی دیگر را موسوم باین اسم نیافتیم)

کوفی بخطی خیلی ریزتر از متن دو سطر دیگر بخط نسخ مایل بثلث خیلی خوش مسطور است: سطر اول عین عبارت کوفی است که برای سهولت قراءت مجدداً بخط نسخ تکرار شده است، و سطر دوم عبارت است از ترجمه متن عربی بترکی، ظاهراً برای سهولت فهم قراء ترك زبان که عربی نمیدانسته‌اند (این نکته را در نظر باید داشت که بعدها بکار خواهد خورد)،

باری راقم سطور پس از دریافت عهدنامه از آقای کاظم زاده و يك دور مطالعه اجمالی آن در همان وهله اول از بعضی اغلاط فاحشه نحوی و لغوی و تاریخی که درین عهدنامه موجود است و ذهن انسان را فوراً میزند و از وضع انشاء سست ثقیل مبهم رکیک آن که با انشاء روشن محکم موجز روان حضرت امیر در نهج البلاغه از زمین تا آسمان فرق دارد، سوء ظنی در من پیدا شد که این عهدنامه باید ساختگی باشد، دو باره و سه باره و چهار باره هر دفعه با قدری بیشتر دقت آنرا مطالعه کردم و هر دفعه بیشتر بر سوء ظن من افزوده شد تا بالاخره پس از مطالعه دقیق آن و مراجعه بمظان سوء ظن من مبدل بیقین و در کمال وضوح بر من محقق و مسلم شد که این عهدنامه بکلی ساختگی و تقلبی و بکلی جدید است و قاعده بایستی یکی یا جمعی از کشیشان نصارای سکنه بین النهرین و عراق که زبانشان عربی بوده است و از تواریخ و وقایع اسلامی نیز تا اندازه بااطلاع بوده‌اند (ولی خوش بختانه نه تا آن اندازه که قلبشان تا آخر پیش برود) این عهدنامه را برای واداشتن ولایه و سلاطین اسلام بمراعات مواد آن و حسن سلوک در حق ایشان ساخته باشند، و حاجت بتوضیح نمیدانم بگویم که با فحص زیاد در هیچ يك از کتب تواریخ و سیر و فتوح و مسالك و ممالك اصلا و ابداً و مطلقاً نشانی و اثری و ذکری و

فقط از تعهدات و سوغندهای غلاظ و شداد در مراعات فصول عهد نامه و طعن و لعن در حق کسی که نقضی و مخالفی در آن روا دارد و امثال این تأکیدات و تشدیدات،

عین عبارت دو سه سطر اول عهدنامه برای نمونه اینست: «هذا كتاب العهد المكتوب بدير حزقيل ذی الکفل عليه السلام بحمد الله و علی عبده [كذا] ان ناسا من علماء النصارى و اهل التقوه [كذا] و المودة منهم و كان منهم العاقب و السيد و عبد ايشوع و ابن حجن و ابراهيم الراهب و عيسى الاسقف و كان معهم اربعين [كذا] نفساً من اكابر النصارى ممن رغبوا فى رعاية عهدى و المعرفة بحقى النخ»، و عین عبارت دو سه سطر اخیر آن بعدها ذکر خواهد شد، در ورقهٔ علیجده از سواد (که شاید در اصل در حاشیهٔ عهد نامه یا در آخر آن بوده است) شهادت نه نفر از شهروندان بخاطر خودشان مسطور است که نام هیچکدام از آنها را نتوانستیم در کتب تواریخ یا رجال پیدا کنم و معلوم میشود که همه از مجاهیل و گویا از موظفین جزو ولایات بوده‌اند، و يك کدام از آنها از علما یا معاریف نبوده‌اند که بمناسبتی ذکرى از آنها در کتب شده باشد و باین وسیله تعیین عصر آنها (و در نتیجه شاید عصر خود این ورقه) بدست آید، و مضمون شهادت آنها نیز مبهم است و همه باین نحو است: «شهد بذلك فلان بن فلان بخطه» بدون تعیین مشار الیه «ذلك»،

اصل عهدنامه بخط کوفی جلی است (رجوع برای نمونه بص ۴۲۹ از شماره ۷ ایران‌شهر همین سال)، و از قرار حسابی که از روی تناسب عدد سطور این چهار صفحه عکس با سواد تمام عهد نامه که هر دو در مقابل من حاضر است کردم اصل عهدنامه باید صد الی صد و ده سطر باشد بخط کوفی، — و زیر هر سطر

مشهد حزقیل معروف بذی الکفل (۱) با جمعی از علما و اکابر نصاری که عده ایشان چهل و اند تقر بوده اند بطبق مواد عهدنامه حاضره معاهده مینندد و از جانب خود و از جانب «جمع ولایه و سلاطین» و از جانب جمیع اهل اسلام از شرق و غرب آن متعهد میشود که عموم نصارای قاطنین در بلاد اسلام را مسلمین در تحت حمایت خود از ا وصول هر گونه صدمه و مکروهی بایشان محضوظ نگاه دارند، و آنها را بهیچوجه اجبار بر تغییر مذهب و قبول دین اسلام ننمایند، و هیچ اسقفی را از اسقفیت خود و هیچ راهی را از رهبانیت خود و هیچ زاهدی را از صومعه خود و هیچ سیاحی را از سیاحت خود باز ندارند، و هیچ کلیسائی یا دیری یا صومعه را از ایشان بهیچ عذری و بهیچ بهانه نه برای بناء مساجد و نه برای بناء منازل مسلمین و نه برای غیر این اغراض منهدم نمایند، و ناقوسهای آنها را از کار نیندازند، و نصاری تیر از طرف خود متعهد میشوند که هر نفری سالیانه مبلغ سی و سه درهم تقره و ثلث بعنوان جزیه بولایه اسلام پردازند و بغیر این مبلغ بهیچ اسمی و رسمی چیزی از ایشان نباید مطالبه شود، و فصول این عهدنامه از زمان قرارداد آن تا «قیام ساعت و انقضاء دنیا» و «مادام که دریا پاره پشمنی را تواند تر نماید و از آسمان قطره بیارد و از زمین گیاهی برآید و ستارگان در شب بدرخشند و صبح برای روندگان روشن شود» معتبر و بر قرار خواهد بود، اصل فصول عهدنامه تقریباً همینهاست، و ما بقی که تقریباً سه ربع عهدنامه است عبارت است

[۱] مشهد ذی الکفل واقع است در چهار فرسخی در شمال نجف حالیه و بهمان مسافت در جنوب حله، بر ساحل شعبه از فرات، در اراضی بابل قدیم، و از قدیم الایام تا کنون زیارتگاه طوائف یهود بوده است و قبور جمعی از انبیاء بنی اسرائیل بزعم یهود که ظاهراً از بقایای سبئی بابل اند که در همانجا مدفون شده اند در آنجاست. رجوع کنید بیاقوت در تحت عنوان «بر ملاحظه» و بنزهة القلوب حمد الله مستوفی طبع لیدن ص ۲۲، و بنقشه های جدید.

تدقیقات لسانی

بقلم آقای میرزا محمد خان قزوینی

يك عهدنامه مصنوعي

آقای کاظم زاده مدیر محترم «ایران‌شهر» چهار صفحه از عکس يك «عهدنامه» که منسوب بحضرت امیر است با سوادى از تمام اصل آن عهدنامه برای راقم سطور فرستادند و خواهش کردند که این ضعیف آنرا ملاحظه نموده عقیده خود را در آن خصوص خدمت ایشان عرض نمایم تا اگر صلاح دیدند در مجله ایران‌شهر درج فرمایند، عکس صفحه اول از این عهدنامه در شماره ۷ همین سال در ایران‌شهر ص ۴۲۹ مندرج است؛ خواننده را برای بدست آوردن نمونه از خط اصل عهدنامه حواله بان شماره میدهم،

از قرار مکتوب آقای کاظم زاده براقم سطور و نیز از قرار آنچه خود ایشان در شماره ۷ تقلاً از جراید طهران مرقوم داشته‌اند اصل این عهدنامه فعلاً در اداره معارف در اصفهان است، ولی چطور و از کجا و در چه تاریخ این عهدنامه باصفهان آمده است آقای کاظم زاده نوشته‌اند که ازین جزئیات اطلاعی ندارند،

آن جرائد طهران را هم که آقای کاظم زاده در شماره ۷ از روی آنها نقل کرده‌اند تا کنون راقم سطور ندیده است، پس عجاله اطلاعات محلی راقم سطور راجع بمنشأ این عهدنامه در حکم صفر است، برویم بر سر اصل متن آن:

موضوع این عهدنامه بطور اجمال چنانکه از خود متن آن واضح می‌شود اینست که حضرت امیر در سنه چهل از هجرت در



مراسم افتتاح غرفه ایران در حضور آقای تقی زاده و آقای کاشف نایبندگان ایران



غرفه ایران در نایبگاه بین المللی فیلادلفیا در آمریکا

است گاهی مانند خیم باین خال بی اختیار خندیده و گفته‌اند: «زیر و زبر دو کاو مشتی خرین» و گاهی تیزگریسته و با ابو العلاء داد زده‌اند: «فوا عجباً من مقالاتهم ابعی عن الحق کل البشر؟». تاریخ اجتماعی فکر بشر جز یک مجموعه این گونه تأثرات نیست. روح بزرگ حافظ نیز که در این کلوان ارواح قافله سالار است از آن ارتفاع معرفت این سخنان عبرت را از همین راه گفته است: «جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند» و دریافته است که حقیقت در همه جا و در همه وقت یکی است: «همه کس طالب یارند چه هشیار چه مست همه جا خانه عشقت چه مسجد چه کنشت» ایضاً: «میان کعبه و بتخانه هیچ فرقی نیست بهر طرف که نظر میکنی برابر اوست».

گونه این حقیقت بزرگ را که جز روان‌های جهانگیران را درک نتواند کردن سی و اند سال قبل از خواندن حافظ در فاوست چنین گفته بود:

Es sagens allerorten,
Alle Herzen unter dem himmlischen Tage,
Jedes in seiner Sprache! [17]

و در شصت و چهار سالگی بعد از قبرائت اشعار حافظ باز دیگر در «دیوان» خودش این فکر آسمانی را اینچنین بیان مینماید:

Gottes ist der Orient
Gottes ist der Okzident
Nord - und südliches Gelände
Ruht im Frieden seiner Hände! [18]

[۱۷] خدا را در هر گوشه زمین زیر این آسمان هر کسی بعبارت خود می‌نامد.

[۱۸] «و لله المشرق و المغرب. و بیده ملکوت کل شیء!»

بینند و اختلافات کوچک مانند فراز و نشیب‌های کره زمین در نظر محیط آنها از میان می‌رود و يك آهنگ و یگانگی کامل بعمل می‌آید. و ما می‌خواهیم در خاتمه مقاله این روح توحید را در مورد کوتاه و حافظ نسبت به خالق و مخلوق نشان دهیم.

حافظ در تمام اشعارش معرفت عارف را به توصیف و اصف ترجیح می‌دهد. خدا را نمیتوان بزور منطق و زینت کلام فهمید و حسی در فوق کلام و نطق هست که معرفت است که آن با درس و مکتب و رسوم مذهب بدست نیاید که اینها همه وسایلند نه مقصود. این است که گوید: «زاهد ظاهرپرست از حال ما آگاه نیست هر چه گوید در حق ما جای هیچ اکراه نیست» و «برو زاهدا خرده بر ما مگیر که کار خدائی نه کاریست خورد» و مانند سعدی که در ترجمه آیه قرآن گفته است: «یار نزدیکتر از من بمن است وین عجبتر که من از وی دورم». حافظ نیز خدا را مرکز عالم و آدم میدانند و دوری از او را تنها در پرده چشم ما می‌پندارد او گوید: «بیدلی در همه احوال خدا با وی بود او نمیدیش و از دور خدایا میکرد!»

یکی از بهترین قسمت‌های «فاوست» آنجا است که کوتاه خدا را به «مارگاریت» ساده روستائی تعریف می‌کند و اگر کسی این قسمت را بدقت و معرفت بخواند خواهد دید که کوتاه همان حقیقت را به زبان و بیان آوردن خواسته است که حافظ و اسلاف و اخلاق او.

نسبت به مخلوق نیز حال این بود و روح عالی به وحدت امر می‌نمود. تعصب‌های جاهلانه، اختلافات ظاهری، دعوای منطق، تفاخر بی‌جا، در میان اقوام و ملل جمله از نادانی باشد و اینست که روح بزرگان بشر همواره از اینگونه تظاهرات منزجر بوده

Müssen wir alle unseres Daseins Kreise vollenden. [16]

مبادا خواننده بعد از مطالعه ملاحظات فوق گمان کند که شباهت دو شاعر را ازین مثالهای فوق استنتاج میکنیم. شباهت نتیجه این اشعار نیست بلکه این اشعار زاده شباهت است. يك قرابت اساسی روحی در نهاد هر دو شاعر موجود است و اشعار فوتی نیستند مگر تعییرات ناقص جلوه‌های مختلف يك روح مشترك. روح همیشه دارای وحدت است و اگر بنا باشد میان دو تن آشنائی معنوی، جوری که میان حافظ و گوته است موجود باشد بالطبع باید اساسی باشد و ازلی و تنها از اثر اینگونه شباهت است که گوته با يك مطالعه دیوان حافظ همروانی خود و او را در یافت. اینست که مناسب و هم آهنگی حیرت آوری در اشعار فوق می‌بایم در صورتیکه گوته تقریباً تمام آنها را سالها قبل از مطالعه حافظ در نتیجه سرآمدهای زندگانی و غلیان افکار خودش نوشته است. وحدت روح‌های بزرگ در قضایای اساسی و مسائل فلسفی همواره خود را می‌نمایاند یعنی حکم‌های مشابه میکنند خواه حاملین روح همدیگر را بشناسند خواه نه. خواه در يك زمان و در يك مکان باشند و خواه نه. و بحکم همین حقیقت است که يك نفر امروز صحیفه در باره سقراط مطالعه کرده خوانده و ناخوانده عکس افکار خود را در آن درمی‌یابد. همینگونه است مناسبات گوته و حافظ.

در اینجا نکته‌ای را باید گفت که اساس وحدت روح همان «روح وحدت» است. یعنی روح‌های بزرگ ازین راه با هم آمیزش نمایند که جمله جهان و جلوه‌های رنگارنگ آنرا بنظر وحدت

[۱۶] دائرة تنگی حیات ما را محدود نموده و ما بازیچهٔ موجیم که گهی بلند شده و گاهی پایین آمده و سرانجام فرو می‌رویم. - ما مجبوریم که دورهٔ حیات خود را موافق قوانین نابت و بزرگ بختام بریم.

و امل خسته و درمانده می شود در می یابند که قوانینی دیگر و جهانی محیط تر در کار است و اینها نیستند مگر ذره از صحرا و قطره از دریا پس حس تکبیر و تعظیم در دل آنها بطوری نمو میکند که هر دو عجز خود را اقرار می کنند و عقل خود را از ادراک حقیقت درمانده می بینند چنانکه حافظ می گوید: «ای که در دفتر عقل آیت عشق آموزی ترسم این نکته بتحقیق نخواهی دانست»، «ساقیا جام میم ده که نگارنده غیب کس ندانست که در گردش پرکار چه کرد» ایضاً: «معشوق چون نقاب ز رخ بر نمیکشد هر کس حکایتی بتصور چرا کند»، ایضاً: «ما از برون در شده مغرور صد فریب تا خود درون پرده چه تدبیر می کنند» و حتی بمقام جبری گری میرسند و حافظ بی اختیار میگوید: «در پس آئینه طوطی صقتم داشته اند آنچه استاد ازل گفت بگوئی گویم» و «در ازل بر سر هر کس قلمی رفت خموش کعبه و بتکده و جنت و دوزخ سببست». حتی بدین تسلی مانند «فاوست» توبه شکن دو باره میل به پیاله کرده و میگوید: «ساقیا می ده که با حکم ازل تدبیر نیست قابل تغییر نبود آنچه تعیین کرده اند».

کوتاه تر به محدودی کار زندگانی ما و بازیچه شدن ما در دست قوای دیگر اشاره نموده بهمراهی حافظ می گوید:

Ein kleiner Ring
Begrenzt unser Leben,
Uns hebt die Welle,
Verschlingt die Welle
Und wir versinken

همچنین گوید:

Nach ewigen, ehernen grossen Gesetzen.

کسب این فضایل» یعنی مانند سقراط فهمید که عشق نیز درجات دارد و تکلیف آدمیت در طی این درجات است. تا از عشق زمینی به آسمانی رسیده آید. پس کم کم از کرده پشیمان شد و رو بنه دیگران پند دادن گرفت: «ز راه میکده یاران عنان بگردانید چرا که حافظ ازین راه رفت و مفلس شد» و گفت: «تو کز سرای طبیعت نمیروی بیرون کجا بکوی حقیقت گنر توانی کرد» و برای رسیدن به این مقام خود را محتاج توفیق دید: «عشق کلایست که موقوف هدایت باشد»، «شب ظلمت و یابان بکجا توان رسیدن مگر آن که شمع رویش برهم چراغ دارد!».
 کوتاه نیز بر طبق همدوق شرقی خویش با فریکاری‌های مه‌فیستو دل سیر توانست نماید و آخر پریشان و پشیمان گردید و در شعری که با مصرع:

„ Der du von dem Himmel bist “ (*)

شروع میکند ناله از فشار بار علایق روزگار نموده و همی گفت:

Ach, ich bin des Treibens müde! [15]

Was soll all der Schmerz und Lust?

Süsser Friede,

Komm, ach komm, in meine Brust!

اینست مراحلی که هر دو شاعر در اول وحله طی می‌نمایند یعنی نخست بگمان بر توانی و بغرور جوانی اختیار یکف حس داده و مانند آتشپاره‌هائی بخرمن حیات می‌افتند ولی بسی نگذشته درمی‌یابند که خود خویشتن را می‌سوزاتند و جهان همه آن نیست که آنها در جام می‌بینند، و چون بال و پر شعر در فضای حس

(*) ای آنکه از عالم افلاک هستی

[۱۵] ای خدا روزگار مرا در مانده کرده، آخر این غم و شادی چیست؟ بیا بر دلم ای راحت روح.

و او را بی اختیار دوباره سرسپرده زنجیر عشق می کرد.
 بدین ترتیب نائره عشق دایره حسیات هر دو شاعر را استیلا
 نمود و جز عشق هر چه بود و نبود فراموش کردند و در این
 راه هر چه زیادتیر رفتند عاشق تر شدند تا اینکه یکی گفت «راهیست
 راه عشق که هیچش کناره نیست و آنجا جز آنکه جان بسپارند
 چاره نیست» و دیگری گفت:

Die Krone des Lebens, Glück ohne Ruh' Liebe bist du! [13]

و هر دو روز بتمام اهل جهان فریاد زدند که: «دوست ما را و همه
 نعمت فردوس شما را» و حتی هر آنکسی را که از عشق غافل بود
 محکومش کرده و گفتند: «هر آنکسی که درین خانه نیست زنده
 بعشق بر او چو مرده بفتوای من نماز کنید»،

Wer nicht mehr liebt, und nicht mehr irrt,

Der lasse sich begraben. [14]

ولی این عشق مستولی خوشبختانه تنها عشق زمینی نبود بلکه
 آسمانی هم بود. قوه اهریمن با اینهمه کماکاری باز نمی توانست
 پرتو یزدان را ازین دل‌های بزرگ بدر کند، از طرف دیگر عشق
 زمینی محدود بود و مشروط و آرزوهای لایتناهی وصلت نمیداد
 اینست که بسی نگذشت هر دو ازین حال یزار شدند و دریافتند:
 «که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلمها» و چگونه چنین
 نمی شد؟ عشق يك شاعر بلندروان که جمله جهان را در آغوش
 اشتیاق کشیدن می خواهد چگونه میتواند با لذتهای آنی این دنیا
 تسکین یابد؟! ما للتراب و رب الارباب! اینست حافظ گفت:
 «تحصیل عشق و رندی آسان نمود اول جانم بسوخت آخر در

[۱۳] ای عشق تو تاج حیات و سعادت بدون راحت هستی.

[۱۴] کسی که نه عشق دارد و نه خطا مردنش بهتر است.

من بموسم گل ترك می كنم من لاف عقل میزنم این كار كی كنم؛
مطرب كجا است تا همه محصول زهد و علم در كار چنگ و بربط
و آواز نی كنم!». و
حكایت مه فیستو با كوته جز این نبود. در باره کلیسا روزی
چنین می گفت:

Die Kirche hat einen guten Magen
Hat ganze Länder aufgegessen,
Und doch noch nie sich übergegessen,
Die Kirche, allein meine lieben Frauen,
Kann ungerechtes Gut verdauen. [10]

و فاوست را عیناً مانند پیر به عیش و نوش دعوت می کرد و از
كوتاهی فرصت تذكار و تكرار می نمود و می گفت:

Die Zeit ist zu kurz, die Kunst ist zu lang. [11]

فاوست نیز مانند حافظ گاهی از میان غوغای واعظین شهر
صدائی از هائف می شنود و یکباره به هوس توبه می افتاد و روی
نیاز با آسمان می کرد و تا می خواست از راه میخانه برگردد مه فیستو
به سر وقت رسیده و یار دلشكار را كه زلف های طلائی بر باد داده
و بانتظار فاوست جوان چشم برآه دوخته بود زود نشان داده و
تمام خیالات آسمانی او را بهم زده و از نو به زمینش فرود آورده
و می گفت:

Genug damit, dein Liebchen sitzt darinne
Und alles wird ihr eng u. trüb,
Du kommst ihr gar nicht aus dem Sinne
Sie hat dich übermächtig lieb! [12]

(۱۰) کلیسا معده خوبی دارد كه تمام ممالك را فرو برده و هنوز سیر نشده است
تنها کلیسا است كه می تواند مال نامشروع را هضم نماید.

(۱۱) فرصت كوتاهست و بازی [صنعت] دراز.

(۱۲) سخن كوتاه كن، معشوق بانتظار تو نشسته است بی تو دنیا پراو تنگ و تاریك
است تو را نمی تواند فراموش نماید چون بی اندازه دوست دارد.

همانا یاد آوری‌های مؤثر آنها از کوتاهی عمر و گریزانی فرصت و بی‌وفائی دنیا و رفتن جوانی بود.

پیر همیشه و در هر فرصت در سراغ حافظ دل آسانباز بود. هر وقت او را زاهد پرست می‌دید می‌گفت: «زاهدان کاین جلوه در محراب و منبر میکنند چون بخاوت می‌روند آنکار دیگر میکنند». و چون او را مایل به توبه می‌یافت می‌گفت: «می‌خور که صد گناه ز اغیار در حجاب بهتر ز طاعتی که بروی ریا کنند» و چون بهار می‌شد بگوشش می‌خواند: «هوا مسیح نفس گشت و خاک ناهه کشای درخت سبز شد و مرغ در خروش آمد! تور لاله چنان بر فروخت باد بهار که غنچه غرق عرق گشت و گل بجوش آمد!» و اگر حافظ هنوز خودداری می‌کرد و سر بدامن تقوی می‌کشید پیر این بار از کوتاهی عمر یاد نموده می‌گفت: «سبزیست در و دشت بیا تا نگذاریم دست از سر آبی که جهان جمله سرابست». و باواز نرم و مؤثر می‌خواند: «فرصت شمار صحبت کز این دو روزه منزل چون بگذریم دیگر نتوان بهم رسیدن! کنار آب و پای بید و طبع شعر و یاری خوش معاشر دلبری شیرین و ساقی گل‌گذاری خوش!». در مقابل اینهمه اغوا که قرار از دل می‌رباید و اختیار از کف، حافظ چاره جز این نداشت که آخر راه میخانه پیش گرفته و بگوید: «خوشر ز عیش و صحبت و باغ و بهار چیست ساقی کجا است گو سبب انتظار چیست!» و داد زند: «شکفته شد گل حمرا و گشت بلبل مست صلاهی سرخوشی ای صوفیان باده پرست؛ اساس توبه که در محکمی چو سنگ نمود بین که جام زجاجین چه طرفه‌اش بشکست!» و آنوقت دیگر آنچه شیخ ایقطنش کرد و وعظش نمود نتیجه‌ای نداد و حافظ شورانه سر چنین جواب داد: «حاشا که

همدرد مائی که علم عشق در دفتر نباشد؛ مزن دم ز حکمت که در وقت مرگ ارسطو دهد جان چو بیچاره کرد». و همان طور که «مه‌فستو» اهریمن آسا و برغم چشم کلیسا فاوست را به هزار رندی و قلندری سوق کرده میگوید:

Brachte nur Vernunft und Wissenschaft
Des Menschen allerhöchste Kraft,
Lass nur in Blend-und Zauberwerken
Dich von dem Lügengeist bestärken. [9]

همن طور نیز پیر حافظ را. چنانکه خود گوید: «دی پیر میفروش که ذکرش بخیر باد گفتا شراب نوش و غم دل ببر زیاد؛ گفتم بیاد میدهمم باده نام و تنگ گفتا قبول کن سخن و هر چه باد باد!». و چنانکه فاوست با تلقین‌های گوناگون مه‌فستو عاقبت خود را باخت و قلندر گشت و پهای خم نشست هم چنین حافظ از تأثیر نفس پیر آخر به شیخ خیره گشته و گفت: «تو و تسبیح و مصلا و ره زهد و صلاح من و میخانه و ناقوس و ره دیر و کنشت» و شور در سر و شاهد در بر این چنین بخواند: «مرا می دگر باره از دست برد بمن باز بنمودم می دست برد؛ هزار آفرین بر می سرخ باد که از روی من رنگ زردی ببرد؛ بنام بدستی که انگور چید مریزاد پائی که درهم فشرد؛ و کلش بجائی رسید که گفت از تنگ چه گوئی که مرا نام ز تنگ است و ز نام چه پرسی که مرا تنگ ز نام است!».

نه تنها تزویر اهل ظاهر و آزادگی خود شاعر سبب نفوذ این اهریمن تنگ گردید بلکه بهترین وسیله‌ای که مه‌فستو برای اغوای فاوست و «پیر» برای تأثیر به حافظ داشتند و می‌جستند

[۹] باینکه عقل و علم سبب نمو بزرگترین قوت انسان گردیده است اکنون باید تو بواسطه جلوه افسون از اهریمن قوت ستانی.

چلیبائی باشد دیگر امان نخواهد داد، این است که در این مسئله نیز هر دو سخنگوی شریکند و همدست و برای سوختن خانه اوهام و کسیختن رشته ریا اشعار آتشین دارند و گویند: «برو بکار خود ای واعظ این چه فریاد است مرا فتاده دل از ره ترا چه افتاده است». کونه برای برانداختن بنیان خرافات کشیشان «مه فیستو» (۱۳) نامی را رفیق «فاوست» مینماید که همواره بر او بر ضد ریا و شعبده‌های کلیسیا همان نصایح را می‌دهد که «پیر میفروش» به حافظ. کونه از جوانی با ظاهر پرستی اهل شریعت مخالف بود و به بازیهای کشیش گهی می‌خندید و گاهی از خشم لب می‌گزید. اینست که «مارگاریت» ساده دل به او میگوید:

Zur Messe, zur Beichte, bist lange nicht gegangen,
Denn du hast kein Christentum. [7]

و بهمین حس است که در آثار خود از خرقة و سالوس احتراز نموده و دفن «ورتهر» (۱۴) را بدون تلقین کشیش تجویز نمود. فاوست که آئینه احساسات او است در اولین خطابه خود نه تنها ظاهر پرستی کشیشان بلکه علم و حکمت قشیرا نیز رد کرده و میگوید:

Habe nun ach! Philosophie, Juristerei und Medicin
Und leider auch Theologie!
Durchaus studiert mit heissem Bemühen.
Da stehe ich nun, ich armer Thor!
Und bin so klug wie zuvor! [8]

حافظ نیز صدا به صدای او میدهد و میگوید: «بشوی اوراق اگر

[۷] مدتی است که در آئین و اقرار کلیسا حاضر نشده‌ای چون که تو عیسوی نیستی.
[۸] من دیوانه فلسفه، حقوق، طب و حتی. افسوس، علم الهی نیز با تمام کوشش یاد گرفتم و اکنون می‌بینم که همانم که اول بودم.

تکیه نموده و جهان درون را به جهان بیرون چیره ساخته‌اند.
 بهمان طور که حافظ گوید: «سالها دل طلب جام جم از ما
 میکرد آنکه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد» گونه تیر گوید:

Im Innern ist ein Universum auch. [5]

و بغرور این است که هر دو شاعر این جهان پر شور و شر دون
 پرور گذران را گهی با لب‌خند کوچک شماری و گاهی باخشم
 شماری پشت پا زده و گفته‌اند: «یا تا گل بر افشایم و می در
 ساغر اندازیم فلک را سقف بشکافیم و طرح نو در اندازیم» و
 در مقابل حوادث زمان و نشیب و فراز جهان مانند کوهی بر جای
 نشسته و گفته‌اند: «ز انقلاب زمانه عجب مدار که چرخ ازین
 فسانه هزاران هزار دارد یاد». حافظ در شور مستی همی خواند:
 «اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد من و ساقی بهم
 سازیم و بنیادش بر اندازیم» و رو با آسمان کرده میگفت: «آسمان
 کو مفروش این عظمت کاندر عشق خرم من مه بجوی خوشه پروین
 بدو جو» و حتی بر ضد تقدیر بر خواسته و داد می‌زد: «چرخ
 بر هم زرم از غیر مرادم باشد». بهمان طور گونه تکیه به زمین نموده
 و بر آن سپهر نیلگون خطاب میکرد:

Bedecke deinen Himmel, Zeus,

mit Wolkendunst,

Musst mir meine Erde doch lassen stehen

Und meine Hütte, die du nicht gebaut. [6]

وقتی که حس شاعرانه جسارت طعنه بر آسمان را بر خود داد
 بدیهی است که آسمان‌بازان زمین را که شیخان ربائی و کشیشان

[۵] در درون آدمی نیز جهانی هست.

[۶] ای «زوس» تو خواهی آسمان را با ظلمت ابرها بیوشان ولی این زمین و این
 کلبه مرا که تو نساخته‌ای، بمن باز گذار!

Nur wer die Sehnsucht kennt
 Weiss, was ich leide:
 Allein und abgetrennt,
 Von aller Freude. [4]

ولی وطنی داشت آزاد که در آنجا مانند پروانه از جایی بجایی، از کلی بگلی و از نکاری بنکاری می‌رفت، ولی حافظ میگفت: «دانی رباب و چنگ چه تقریر میکنند پنهان خورید باده که تکفیر میکنند» و اگر دلی و دلبری داشت و مبتلای فراقی می‌شد دیگر امکان وصال برای او محال میگردید و هر چه میگفت: «کسی مباد چو من خسته مبتلای فراق که عمر من همه بگذشت در بلای فراق» ناله‌اش بجایی نمیرسید و اگر کسی بدقت دیوان او را بخواند خواهد دید از آن دمی که معشوق بیخبر سفر کرده و او گفته: «دل میرود ز دستم صاحب‌دلان خدا را» در هر موقع شکایت از این جدائی سفر مینماید و این شکایت بدرجه تکرار میکند که حتی شارحین متصوف حافظ نیز آنها را جور دیگر تأویل و تفسیر نتوانند کردن. اگر تعصبهای سیاسی و دینی آسیائی خاصه در زمان حافظ را نیز در حافظه نگه داریم و سپس باز برغم این ملاحظات آشنائی و هم‌آهنگی در روح و حس این دو شاعر پیدا نمائیم آنوقت اهمیت موضوع را خواهیم دریافت و خواهیم دید که روح کوتاه چه بزرگ است و بزرگی پذیر که عکس صدای حافظ را از آن آفاق دورا دور میگیرد و روان حافظ چه توانا است و جهان گیر که تأثیر آن نمی‌میرد و براسق است که گفته است: «هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما!» همین فراخبالی و شاه خیالی است که هر دو شاعر بر آن

[۴] درد مرا تنها کسی داند که هجران کشیده است که چگونه تنها مانده و از هر گونه شادمانی دور افتاده‌ام.

از هم براندازد و بالعکس او در این بگیر و بساز سکون خاطری
برای خود پیدا کرد و با کتابی و شرابی خویشتن را بگوشه
کشیده و گفت:

Lasst mich bei meinem Becher Wein

Begeistert wird man nur allein! [3]

همچنین حافظ که وطنش عرضه ناخت و تاز مغول شده و بهزار
ترس و زحمت او و شیرازش سرانجام در اداره آل مظفر پناه
جسته بود فراغی پدید آورده و گفت: «حالیاً مصلحت وقت در
آن می‌بینم که کشم رخت بمیخانه و خوش بنشینم؛ جز صراحی
و کتابم نبود پار و ندیم تا حریفان دعا را ز جهان کم بینم».
با این همه آشکار است که مشابه عینیت نیست و فرق زمان
و مکان همواره باقی است. وقتی شاعر شوریده روسی «پوشکین»
که مجبوساً از شهری به شهری نقل داده می‌شد، شعری در آن سفر
زندانی خطاب به ابرهائی که آسمان را در آن دم فرا گرفته و همراه
کلوان شاعر گریان شده بودند، گفته بود که مال آن اینست:
«ای ابرها شما هم گرفته‌اید من هم، شما هم تار و مارید من هم،
شما هم سرگردانید من هم، شما هم گریانید من هم، ولی ای
ابرها، شما در هوای آزادید و پر و بالتان کشاده است اما من
زندانیم و گرفتار.»

همین خطاب را شاید حافظ اگر زنده بود به یاز معنوی خود
گفته میکرد! قرن چهاردهم و ایران کجا قرن نوزدهم و آلمان
کجا؟

گونه دوست میداشت به وصال میرسید، بفرق می‌افتاد و حتی
مانند حافظ از درد آن می‌نالید و می‌گفت:

[۳] مرا با بیایه می تنها گذارد که شور در تنهایی می‌آید.

Und mag die ganze Welt versinken!
 Hafis mit dir, mit dir allein,
 Will ich wetteifern Lust u. Pein
 Sei uns, den Zwillingen, gemein!
 Wie du zu lieben und zu trinken
 Das soll mein Stolz sein. [1]

خواندن اشعار حافظ بموقع غریبی تصادف کرد. کوتاه مهبای سفر به «راین» آن مغرب زمین چون بهشت برین کشور آلمان بود. و در آن پیرانه سری بادل همیشه جوانی که داشت رو بدیدن یار دلربائی «ماریانا» (۱۲) نام میرفت و ماتد حافظ که می گوید: «هر چند پیر و خسته دل و ناتوان شدم هر که که یادروی تو کردم جوان شدم؛ پیرانه سرم عشق جوانی بسر افتاد و ان راز که در دل بنهقم بدر افتاد؛ قدح بر کن که من در دولت عشق جوان بخت جهانم گرچه پیرم». او نیز میگفت:

So sollst du, muntre Greis,
 Dich nicht betrüben,
 Sind gleich die Haare weiss,
 Doch wirst du lieben. [2]

تیر در این سالها بود که لشکریان ناپلیون ممالک آلمان را پاکوب اسبها کرده بودند و در همه جای آلمان شورش و غوغا بود و کوتاه تیر حق داشت که بگوید: «این چه شوری است که در دور قمر می بینم همه آفاق پر از فتنه و شر می بینم» ولی همان طوری که این طوفان سیاست عمارت افکار کوتاه را توانست

[۱۲] Mariana.

[۱] حافظا گیرم که تمام عالم هم فرو رود باز می خواهم با تو، تنها با تو، آزمایش نمایم. ما تو مانیم و در رخ و شادمانی همدردیم و افتخار من آنست که مانند تو نوش کنم و مانند تو دوست دارم.

[۲] غم غمور ای پیر شادمان اگر هم موهایت سفید شده باز معاشره خواهی کرد.

(مهراجه — رجا!) پوشیدن يك آلمانی در مجلس «رقص نقاب» (۹) است که افتادن نقاب همان است و باز شدن کلاه همان. (از نویسندگان غرب دو تن سراغ دارم که در زبان خود پارچه‌هایی بتقلید اصول تحریر فارسی «منشآت» ما برای نمونه نوشته‌اند یکی همان «هامر» است که در مقدمه تاریخ ادبیات عثمانی خود نوشته و دیگری «براون» که در مقدمه کتاب «يك سال در ایران» نشر کرده و مطالعه این دو خود نشان خواهد داد که تقلید صرف يك زبان خارجی بهمان اندازه بی‌مزه است که دشمنی با تجدد ادبی!)

همین طور که طرز بیان و آرایش ظاهر از هم متمایز دید می‌شود صهریت معنوی که در بین اشخاصی مشاهده می‌گردد که هم در زمان و هم در مکان از هم فاصله‌های بزرگ داشته و از هم بکلی بیگانه بوده و در محیط مختلف زیست کرده و دین و آئین و ملیت دیگر داشته‌اند، بسی موجب حیرت و تأمل است و معلوم می‌سازد برخلاف اشخاص مانند «سپنگلر» (۱۰) که باختلاف اساس تمدنهای ملل و «گینیو» (۱۱) که بفرق اساسی استعداد نژادها قائل است، يك نوع زمینه وحدت در میان بشر موجود است و الا با همه روابط نژادی و فکری هم که میان حافظ و گوته پیدا نمائیم باز چگونه می‌توانیم اینهمه همذوقی آنها را توضیح نمائیم که نه تنها يك مسافت ایران و آلمان بلکه يك مدت زیاده بر چهار صد سال از هم فرق دارند. و این همذوقی بطوری که در فوق اشاره بدان شد باندازه بود که گوته را در رسیده‌ترین دوره سن خود فریفته حافظ کرد، تا اینکه گفت:

(۹) Bal masqué.

[۱۰] Spengler.

[۱۱] Gobineau.

واسطه بتوانم خودداری نمایم و بیدل و ناتوان فرو نیافتم. در سالهای ۱۸۱۴ و ۱۸۱۵ بود که گوته اشعار دیوان خود را نوشت و آنها را به دوازده بخش بخش کرد و هر بخش را نامی ایرانی داد که عبارت ازین است: مغنی نامه (که در مآل ابدأ مناسبت با آن حافظ ندارد)، حافظ نامه، عشق نامه، تفکیر (تفکر؟) نامه، رنج نامه، حکمت نامه، تیمور نامه، زلیخا نامه، ساقی نامه (باز با مآل حافظ مستقیماً مربوط نیست)، مثل نامه، پارسی نامه و خلد نامه. شاید از اسم کتاب و عنوانهای فوق چنین تصور گردد که گوته خود فارسی بلد بوده است ولی بطوری که خود شاعر نیز اقرار کرده است بزبانهای فارسی و عربی آشنا نبوده و تمام این کلمات و کلمات دیگر از قبیل حور، بلبل، ساقی، زلیخا، میرزا، پیدماغ بودن، و امثال اینها را که در دیوان بکار برده است یا از روی لغت یاد گرفته و یا از راه ترجمه و یا بیاری آشنایان شرق شناس مانند «لورزباخ» (۷)، «فون دیتز» (۸) و دیگران. اینست که با اینکه گوته در مطالعه ترجمه دیوان حافظ بواسطه قرابت معنوی که کوئی از خلقت در میان این دو دهای جهانگیر بودیعه وده است، به روح شاعر شیرازی پی برده و از همین جهت نیز فریفته او گردیده، بلی با اینهمه، در اشعاری که بزعم خود بطرز شرقی نوشته بالطبع از عهده در نیامده است یعنی در آن قسمتها که خوب و طبیعی گفته باز آلمانی شده و در آنهایی که یا در قافیه و یا در وزن و حتی در معنا تقلید کردن خواسته است ساخته و زورکی نوشته است و جز از ایراد کلمات بلبل، بغداد، محمود، حاتم و غیره و قافیه‌های بی نمک و وزنهای مصنوعی کاری نکرده و این در واقع مانند جبه پوشیدن يك اروپائی در ایران و یا لباس مهاراجا

[۷] Lorschach.

[۸] Von Diez.

می‌کرد.

می‌توان گفت دوره‌ای کوتاه دوره‌ای اول شرقشناسی در غرب بود. یعنی شرقشناسی نازه از حدود کتابهای سیاحت و رسائل اشخاصی مانند شاردن (۱)، تاورنیه (۲)، اوله آریوس (۳)، بدرآمده و در دست استادان این فن صورت علمی میگرفت که در این موقع می‌توان از علمای آلمان نام «فون هامر» (۴) از فرانسه «د ساسی» (۵) و از انگلیس «جونس» (۶) را بوجه مثال ذکر کرد که کمابیش هر سه معاصر کوتاه بودند.

در سال هزار و هشتصد و سیزده میلادی بود که ترجمه از اشعار حافظ بعنوان «دیوان محمد شمس‌الدین حافظ» از طرف پیشرو شرقشناسان «فون هامر» اتریشی طبع و نشر یافته و به دست کوتاه افتاد. گونه در این موقع تمام شصت و چهار سال داشت و مشغول اکمال قسمت دوم «فاوست» بود، یعنی در فکر و حس و تجربه بهمان حالت روحی رسیده بود که شخص «فاوست» رسیده بود و جهانی پر از آزمایش معنوی در پشت سر داشت و دنیای عقل و حس را با تمام فراز و نشیب‌های آن سیر کرده و گرم و سرد روزگار را دیده بود.

با اینکه، بطوریکه اشاره کردیم، کوتاه از دیر باز رغبت به ادبیات مشرق زمین نشان داده، هیچگاه تأثر و تهییج‌اش باین اندازه نشده بود که بعد از مطالعه ترجمه اشعار حافظ شد. خودش راجع به دیوان خود میگوید که اشعار حافظ چنان تأثیر بر من کرد که کمی ماند در مقابل قوت معنوی آنها خوبستن بیازم و مجبور شدم من نیز باین اشعار خود مقابله باین شخص بزرگ نمایم تا مگر بدین

[۱] Chardin.

[۲] Tavernier.

[۳] Olearius.

[۴] De Sacy.

[۵] Von Hammer.

[۶] Jones.

قیمت ادبی

گوته و حافظا

ارمنان بشرقشناس محترم آقای دکتر «روزن»
بقلم آقای رضنازاده شفق

در میان آثار شاعر هشیار آلمان که بالغ بر شصت جلد و زیاده بر چند صد شکل و ترتیب در آلمان و نیز در میان دیگر ملت‌ها چاپ و انتشار یافته است یکی تألیف کوچکی نیز موجود است که عنوان عربی دارد و آن این است: «الديوان الشرقي للمؤلف الغربي»!

این دیوان آئینه احساسات شاعر بزرگ آلمان نسبت به اسلام و خصوصاً ایران است. اما از احساسات او راجع باسلام که بسی شایسته تحقیق است باید در فرصتی دیگر صحبت شود و نیز تدقیقات لسانی و ادبی و تاریخی دیوان گوته خود کتابچه‌ای لازم دارد. آنچه در این مقام بذکر آن مبادرت می‌شود همانا چندی از رشته های آشنائی معنوی است که گوته با حافظ پیدا کرده است.

هوش بیدار و قوت بسیار و حس سرشار این نابغه دهر نه باندازه‌ای بود که نوای بلبل و عطر گل‌های ایران را نشنود و نبوید، بلکه چنانکه از جوانی با ادبیات یونان و روم الفت بسته بود نیز از همان آوان آنچه می‌توانست از آثار شرق کسب فیض می‌نمود و از حدود سوریه شروع نموده تا چین و ژاپن آنچه از خطه علم و ادب سراغ داشت داخل قلمرو حکومت ادبی خویش

کتاب نشر شده و مجله‌های مهم علمی و فلسفی در زبانهای مختلف انتشار می‌یابد و طالبین به مراکز آنها رجوع و فهرست آنها را تحصیل می‌توانند کنند (۹).

تعالیم رجال‌الغیب و فلسفه تنوسوفی اساس عدالت آتیه را تشکیل و مقدرات بشر را تغییر خواهد داد. بسیاری از حقایق و اسرار درین تعلیمات هست که هنوز علوم و فنون امروزی قادر بفهم و تصدیق آنها نیست اما بتدریج آنها نیز داخل دایره ادراک بشر خواهند شد و درهای قوای ملکوتی را بروی عقول و دلهای بشر باز خواهند کرد. لیکن باید ایمان آورد که این نتایج جز با فدیهای بزرگ و قربانیهای نفس و فرمانروائی مطلق فضیلت و اخلاق بدست نخواهد آمد. این يك قانون ازلی و لایتغیر است که برای صعود بيك درجه بالاتر درجات پالین را ترك باید کرد. پس برای وصول بمقام ملکوتی از عالم ناسوت باید بدر جست و آنرا با تمام کثافات نفسانی و اغوات شیطانی و با همه شکوه و جلال دلغریب خود که جز سراب چیز دیگر نیست، زیرا گذاشت و گر نه جاذبه عالم سفلی غالب آمده مارا بقعر درکات خود خواهد کشید و مارا باغوش دجال ظلمت و عفریت خرافات خواهد انداخت. پس تو نیز ای خواننده محترم، اگر سوز آتش اشتیاق بعالم حقیقت و ملکوت را در دل خود حس میکنی و اگر میخواهی تو نیز این مرحله عشق را ببینایی و بدرک فیض عالم علوی و حرم اسرار الهی برسی باید در نخستین قدم نفس حیوانی خود را در عراب عبودیت ذبح کنی و یقین بدانی که بقول خواجه عرفان:

بحری است بحر عشق که هیچش کناره نیست آنجا جز آنکه جان بسیارند چاره نیست

غرض این نیست که ترك کوشش و کار کنی و تن بگدائی و تنبلی و گوشه نشینی و زهد و ریاضت خشک دهی! حاشا و کلا! بلکه باید شب و روز بکوشی و با اراده قوی نفس حیوانی خود را مغلوب و در پیشگاه الهه محبت و خدمت بنوع او را با خضوع تمام قربان کنی! بلی تا نفس خود را در بوته ریاضت تصفیه و تامل و وجود را با اکسیر محبت زر نکنی کیمیای سعادت و حقیقت را تحصیل توانی کرد. پس آن فن و صنعت و آن ترقی و تجدد که منحصر بتحصیل لوازم شکم و شهوت باشد جز بدبختی و سقوط بدرجه حیوانیت نمی‌دهد. سعادت حقیقی و تکامل طبیعی در جمع کردن علم با اخلاق و فضیلت و مادیت بامعنویت است و مراد تنوسوفی هم جز این چیز دیگر نیست.

برلین — اسفند ماه ۱۳۰۵ — ح. ک. ایران‌شهر

این کتاب در میان تئوسوفها جای رسالهٔ مناجات و دعا را گرفته است. این چند سطر بخوبی ثابت میکند که تصوف ایران تا چه درجه قرابت و شباهت به تصوف هند و فلسفهٔ تئوسوفی دارد. افسوس که قلم من از ادای علویت کلمات و ابهت معانی این افکار عاجز است و ناچار بهمین الفاظ نارسا و ناتوانا اکتفا باید کنم:

«آنوقت صدای سکوت بگوش باطنی تو چنین خواهد گفت: ای سالک! هر گاه نفس تو در چشمهٔ آفتاب زندگی شست و شو کند و متبسم گردد؛ هر گاه نفس تو در قفس گوشتی و مادی خود نغمه سرائی نماید؛ هر گاه نفس تو در گوشهٔ قصر خیالی خود بگریزد و هر گاه نفس تو برای بریدن آن رشتهٔ سیمین که او را بروح جاویدان مربوط میسازد دست و پا بزند، بدان ای سالک که این نفس تو از خاک و گل است.»

«وقتیکه نفس تو مانند غنچه گوش بغوغای جهان فرا دارد؛ وقتیکه نفس تو به ندای مهیب جهان سرا پا سراب. جواب لبیک بدهد؛ وقتیکه نفس تو بدیدن اشکهای گرم اضطراب هراسان و بشنیدن ناله‌های جگر سوز بی‌زبان گردد و مانند سنگ‌پشت ترسو خود را بدرون جلد خودپرستی خویش بکشد، بدان ای سالک که این نفس تو غمخواری نیست که شایستهٔ خدای سکوت گردد.»

«هر گاه پس از قوت یافتن، نفس تو سرش را از جایگاه امن خود بیرون آورد و پرده را که نگهدار اوست بدور انداخته رشتهٔ سیمین خود را باز کند و قدم فراتر نهد و هر گاه بمحض دیدن تمثال خود در روی امواج فضا بترسم آید که این منم، اعتراف کن ای سالک که این نفس تو گرفتار دام خطا گشته است.»

متأسفانه ناچارم که دامن سخن را بر چینم و برای شرح تعالیم رجال الغیب در نظر دارم يك رسالهٔ جداگانه بنویسم که ترتیب طبع آن در این شماره مندرج است. در اینجا به ذکر سه مادهٔ اساسی که مرامنامهٔ جمعیت تئوسوفی را تشکیل میدهد اکتفا میکنم:

۱ — تأسیس يك اخوت بین البشر بدون تفریق جنس و نژاد و مسلک و مذهب.

۲ — تتبع و تدقیق و مقایسهٔ ادیان و علوم و فلسفه‌های عالم.

۳ — کشف و تربیت و کلر انداختن قوای مخفی طبیعت و قدرت‌های روحی انسانی.

برای شرح هر يك از این مواد و موضوعهای دیگر هزارها

مخصوصاً تعبیرات سانسکریت دارد که فهم آنها مشکل است. در هر حال این دو کتاب آئینه‌گیتی‌نما و جام جهان‌بینی است که بلاواتسکی برای نژادهای آینده ارمغان آورده است و چنانکه خود هم ذکر کرده در تألیف این کتابها چند تن از برادران نور و رجال‌الغیب که او را تعلیم داده بودند کمک‌های فوق‌العاده کرده‌اند و اگر هزاران اقتباسها را که از کتب مقدسه و از عقاید و افکار فلاسفه و حکمای عالم در این کتابها درج شده در نظر بگیریم یقین میکنیم که داشتن اینهمه اطلاعات از عهدهٔ يك فرد بشر خارج است چنانکه مینویسند که بلاواتسکی گاهی شب مشغول نوشتن بوده و چند صفحه را تمام کرده روی میز میگذاشت و می‌خواست و فردا در حین بیداری میدید که بسیاری از مطالب آن را تصحیح و یا چندین صفحه علاوه کرده‌اند. این نکته از مطالعهٔ کتابها نیز آشکار می‌شود و معلوم میگردد که بعضی فصلها شیوه و اسلوب دیگر دارد و آنان که آشنا به روابط و خطوط و اسلوب بعضی از رجال‌الغیب هستند این را تصدیق کرده‌اند و بدین قرار میتوان گفت که این کتابها الهامات و تلقینات همین رجال‌الغیب میباشد که بایستی از زبان و قلم بلاواتسکی اشاعه یابد و جهان معنویات نژاد آینده را روشن سازد.

برای نمونه چند سطر از يك کتاب کوچکی که بلاواتسکی از کتب قدیمهٔ هندی اقتباس کرده است در اینجا ترجمه میکنم. عنوان این کتاب «صدای سکوت» (۸) میباشد و در اینجا عقاید و افکار بزرگان را در بارهٔ طریق وصول به معرفت یعنی سیر و سلوک طالب حقیقت جمع آوری کرده است اینها را در ایام سیاحت خود در هند شنیده و حفظ کرده بود و اغلب میخوانده است و حالا

اگر هیچک از حالات غریب و خوارق و کرامات او را در نظر نگیریم و اهمیت ندهیم چنانکه خودش هم اهمیت و ارزش نمی داد تألیفات او به تنهایی برای نشان دادن مقام عالی وی و تجلی قدرت‌های رجال الغیب در نفس او کافی است. علاوه بر هشت کتاب و رساله کوچک دو دوره کتابهای بسیار مهم در زیر الهامات رجال الغیب تألیف کرده که آنها را مخزن اسرار و دایرة المعارف علوم مخفی باید گفت. این کتابها یکی به عنوان «تعالیم مخفی» (۶) و دیگری بنام «کشف حجاب از ایزیس» (۷) میباشد. ایزیس یکی از خدایان مصر قدیم بوده که عالم طبیعت و اسرار او را تمثیل می نموده است و بدان جهت او را همیشه در حجاب تصویر میکردند. در این دو کتاب که هر يك دارای چند جلد و بیش از هزار صفحه میباشد خلقت و تشکل عوالم و قوانین تکامل کاینات و مبداء و مرجع موجودات و درجات آنها را با تاریخ تشکل کره زمین و ظهور انسان و مراتب ترقی او و مقامات و مقدرات نژادها و آئیه آنها را با بیانات کافی و تفسیر رموز و اشاراتی که در همه کتب مقدسه راجع به این مسائل موجود است شرح داده است. بدیهی است که بسیاری از حقایق این کتابها را علوم جدیده انکار و رد خواهد کرد لیکن چون نوع بشر هنوز در مکتب حقایق الفباخوان است میتوان گفت که عدم ادراك امروزی او دلیل عدم وجود آن حقایق نیست چنانکه بعضی از عقاید او را که در چهل سال پیش مخالف علم و فن می دیدند امروز قبول کرده اند. مطالعه این کتابها برای کسانی که اطلاعات کافی از فلسفه تئوسوفی ندارند چندان مفید نیست چونکه بسیار رموز و اشارات و معلومات و اصطلاحات فنی و

چون غرض نوشتن ترجمه حال مومی ایلیا نیست لذا بدین مختصر اکتفا کرده خوانندگان را به مطالعه ترجمه حال وی در زبانهای اروپائی توصیه می‌کنم (۵).
 از ترجمه حال مومی ایلیا چنین دیده می‌شود که از ایام صباوت بعض خوارق عادات و غرایب از او سر می‌زده و جلب توجه حاضرین و همراهان و همکنان او را می‌کرده است. پس از نایل شدن به شاگردی و فیض تعلیم و تربیت رجال الغیب، این استعداد فطری او بیش از اندازه قوت گرفته و تا آخر عمرش مصدر انواع خوارق و کرامات و معجزات گردیده است. در ابتدای کار، خوارق و کرامات او را حمل به شعبده و تردستی و مهارت و تقلب و شارلاتانی کردند و متهمش ساختند و گاهی جادوگر و ساحریش خواندند و بر ضد او مقاله‌ها نوشتند و گاهی جاسوسش شمردند و بسیار زحمت و آزارش دادند زیرا مردم، آن عالمی را که او سیر می‌کرد به حواس ظاهری خود درک نمی‌توانستند کنند و کرامات و خوارق عادات را از یک زن باور نمیداشتند و ارتباط او را با عالم غیب و رجال الغیب نوعی جنون و خبط دماغ می‌پنداشتند و او بزبان حال خود می‌گفت:

«زاهدا پیوسته چون در دست هجرانی اسیر کمی کنی باور که جان ما بچنانان واصل است»
 «هر که غرق بحر وحدت شد خیر دارد ز ما ورنه حال ما چه داند هر که او در ساحل است»

با وجود زحمات و سختی‌های زیاد که دوچار شد شب و روز از کار دست نمی‌کشید تا به اجرای وظیفه که مأمور آن بود موفق گردید و با اینکه در عین بیچارگی و فقر جسم عنصری خود را ترك کرد امروز کرورها نفوس حتی معترضین و منکرین وی نام او را تبجیل و تقدیس می‌کنند و او را پیغام آور برادران نور مینامند.

اند و آن هفتاد هزار پرده اسرار را که در کتب تصوف اشاره کرده‌اند دریده به مقام لی مع الله رسیده‌اند؛ همین رجالی که با يك نظر خاك را کیمیا و حالات گذشته و آینده ارواح را مشاهده میکنند. ماها حکم بر ظاهر و بر لباس و بر قامت و بر چشم و ابرو میکنیم یعنی مغز را گذاشته به پوست می‌پردازیم و از اینرو تمام محاکمات ما در حق همدیگر و همه اشیاء همیشه نسبی و ظاهری و تغییر پذیر است عقول و مدارك ما محك امتحان عالم اجسام نمی‌تواند بشود کجا مانده که آئینه حقیقت نمای ارواح گردد. دیده ما خودبین و ظاهرین است و دیده آن‌رجال، جهان بین و حقیقت بین:

«آن جماعت کفر خودی وارسته‌اند	در مقام بیخودی پیوسته‌اند
«فانی از خود گشته و باقی بدوست	جلگی مغز آمده فارغ ز پوست
«مقصد و مقصود ایجاد جهان	عمرمان بزم وصل دلستان

وقتی که شخص شرح حال مادام بلاواتسکی را میخواند واقعاً از تقدیس قدرت سبحانی و از تعظیم مشیت الهی خودداری نمی‌تواند کند زیرا می‌فهمد که فیض روح القدس چه اکسیر عظیمی در وجود يك آفریده تولید می‌تواند کند. شخص پی میبرد که بلاواتسکی چگونه با نهایت فروتنی و بدون هیچگونه دعوی، این قدرت‌ها را بکار برده و با چه فداکاری و عشق بی‌کران و با چه تحمل و متانت در بجهوه سختی‌ها و زحمتهای تلخی‌ها و تحقیرها و تهمت‌ها و محرومیت‌ها بار سنگین این ودیعه قدسی را به دوش همت خود کشیده و با وجود نواقص جنبه بشری که داشت بمنزل رسانیده است.

مادام «بلاواتسکی» در سال ۱۸۲۱ در شهر «یکاترینوسلاو» در جنوب روسیه تولد یافته و در ۱۷ سالگی خانواده خود را ترک کرده بسیاحت اروپا و آمریکا و شرق رفته است. و در سال ۱۸۵۱ با يك هندی و يك انگلیس وارد هند شده و باز تا ۱۸۷۵ چندین بار سیاحت‌های مختلف به آمریکا و اروپا و روسیه کرده است اما رویهم‌رفته بیشتر این مدت را در هند بسر برده و هفت سال متبادی در تحت تعلیم و تربیت یکی از «برادران سفید» یعنی رجال الغیب محصل علوم مخفی و طی مراحل سلوک و کسب قدرتهای خارقه نموده و در ۱۸۹۱ وفات یافته.

اصلند چنانکه حال افراد بشر و اقوام روی زمین هم همین است و تنها جهالت است که آنها را از هم جدا و دشمن یکدیگر ساخته است. مولوی فرموده:

يك گهر بودیم همچون آفتاب بی‌گره بودیم و صافی همچو آب
چون بصورت آمد آن نور سره شد عدد چون سایه‌های کنگره
کنگره ویران کنید از منجیق تا رود فرق از میان این فریق

اما اینکه چرا برای تأسیس جمعیت تئوسوفی مادام بلاواتسکی (۲) و کنزل اولکوت (۳) را برگزیدند باید دانست که در نظر رجال الغیب همه افراد بشر یکسانند و ملیت و نژاد و مملکت و رنگ پوست و اختلاف زبان و حتی جنسیت یعنی مرد و زن بودن آنها بهیچ وجه تولید فرق نمیکند. فرق و امتیاز فقط در درجه تکامل عقلی و روحی میباشد و بس! مردم امروزی عالم هنوز آن قدر اسیر جهالت‌اند که تصور میکنند انسان عبارت از همین جسد عنصری است و چون این جسد و وظایف آن در مرد و زن فرق پیدا میکند حکم به عدم مساوات آنها میدهند در صورتی که این جسد عنصری فانی است و انسان حقیقی فقط روح است و آن يك جوهر علوی و جاودانی است که نه مذکر میباشد و نه مؤنث.

بنا برین برای اجر ای نقشه خود فقط می‌توانستند ارواحی را برگزینند که در مدارج تکامل خود بسیار مرقی و دارای استعداد کافی برای اخذ تعلیمات و استعمال قدرتهائی که به دست آنها سپرده می‌شد باشند تا به آسانی الهامات آن خازنان اسرار را درك و حفظ کنند و با خلوص و صفای کامل آنها را بکار برند و میان افراد بشر و آن رجال الغیب واسطه شوند. تمیز اینگونه استعدادها در افراد انسان کار من و شما نیست که خود گمراه و ناپیدا هستیم. این قدرت، مخصوص همان رجالی است که در نتیجه ریاضتها و قربانی نفس، جاده بشریت را پشت سر گذارده و قدم به عالم ملکوت نهاده

۷: محفل صوفیان ۸، وه‌داتیسیم ۹، مزداسنان ۱۰، یوگودا (۱).
این تأسیسات که اغلب آنها ملهم از عقاید دینی بوده و علم و دین را با هم الفت داده‌اند، در اصلاح اخلاق و روشن کردن افکار و هدایت عقول ملت آمریکا نفوذ عظیمی را دارا میباشند چنان که ویلسون (۲) رئیس جمهور سابق که با اعلان کردن مواد چهارده گانه خود برای تأمین صلح عالم، نام خود را تا ابد در تاریخ بشریت زنده نگاهداشت، در آغوش این محیط و این افکار پرورش یافته بود.

و قبیله که این نهضتها را تدقیق میکنیم سه نکته نظر ما را جلب میکند:

۱ - این نهضتها مانند اغلب تأسیسات فنی و اختراعات مادی از آمریکا سر زده و به اروپا سرایت و انتقال کرده است یعنی منبع و مولد اینها آمریکا بوده و هنوز هم مراکز اصلی آنها در آن قطعه میباشد و در اروپا شعبه‌ها دارند.

۲ - همه این نهضتها پس از تأسیس جمعیت تنسوفی و یا در همان اوان بوجود آمده‌اند. این را در نظر باید گرفت که جمعیت تنسوفی که رسماً در ۱۸۷۵ تأسیس یافته است مقدمات آن از چند سال قبل از آن تهیه شده بود.

۳ - تمام این نهضتها بدون استثنا اکثر تصالیم تنسوفی را گاهی عیناً و گاهی با تمییرات دیگر قبول و ترویج کرده و میکنند بطوریکه اغلب آنها را شعبه تنسوفی میتوان نامید و هیچیک از آنها خالی از نفوذ عقاید تنسوفی نیست اینهم میرساند که منبع همه اینها و محرک باطنی همه آنها افکار همان رجال الغیب بوده که جمعیت تنسوفی را احداث کرده‌اند. گرچه این نهضتها بی بدین نکته نبرده‌اند و تمییدانند که نسبت اخوت با تنسوفی دارند و حتی بعضیها نه تنها خود را مجزی و مستقل میدانند بلکه خود را مخالف تنسوفی می‌شمارند لیکن پس از تدقیق کامل معلوم می‌شود که همه از یک منبع آب خورده و پرورده دست یک باغبان بوده‌اند!

این حال شبیه است باینکه کسی را مأمور کنند که بوسیله یک طیاره مقداری تخم گل از چند صد متری هوا بروی یکقطعه معین زمین بپاشد. البته درین کار با اینکه قسمت اعظم آن تخمها بدان قطعه خواهد افتاد ناچار مقداری هم در اطراف و جوانب آن پراکنده خواهند شد و نسبت بجنس خاک و ترتیب آبیاری و پرورش تا یکدرجه گلهای آنها فرق از گلهای آن قطعه مخصوص خواهند داشت ولی شخص دقیق وبا اطلاع فوری خواهد شناخت که اینها نیز از همان جنس هستند و هر چند فرق در رنگ و بو داشته باشند باز همه از یک

(۱) اسامی انگلیسی این انجمنها بترتیب فوق ازینقرار است:

۱ - New Thought, ۲ - Christian Mysticism, ۳ - Unity, ۴ - Christian Science, ۵ - Bahaism, ۶ - Divine Science, ۷ - Sufi Order, ۸ - Vedanta Society, ۹ - Mazdasnan, ۱۰ - Jogoda.

عظیم دارند و مردم آنها در نتیجه بی‌علمی بیش از حد متعصب و جاهلند، یقیناً انتشار تعالیم جدید فلسفی که آزادی فکر و وجدان را مستلزم است در آن ممالک به موانع زیاد برمیخورد و سبب فتنه‌ها و قتل نفوس می‌شد چنانکه تاریخ گواهی می‌دهد در صورتیکه این رجال الغیب فرشتگان رحمت و محبت‌اند! از این حیث هم ممالک آمریکا که منتها درجه آزادی افکار و عقیده و ادیان در آنجا حکم فرماست بسیار مناسب بود و نیز بدین جهت است که فکرهای تازه و مذهب‌های تازه در آنجا زودتر رواج می‌گیرد.

۴ — چون بر حسب تعالیم تئوسوفی نژاد ششم بشر که در قرن های آینده شکل یافته و دور جدیدی به ظهور خواهد آورد در آمریکا و اوسترالیا نشئت خواهد کرد لهذا بایستی این تعلیمات جدید که روح تازه ب مردم می‌بخشد در آمریکا شروع شود تا کم‌کم نژاد ششم در بطن‌های امروزی شروع به تشکیل کند. چنانکه همینطور هم شده است زیرا از پنجاه سال باین طرف که تئوسوفی در آمریکا انتشار یافته تمدن آمریکا رنگ دیگر بخود گرفته و از هر حیث ترقی فوق‌العاده کرده و با وجود منتها درجه ترقیات مادی و پول پرستی، جنبه معنویت و اخلاق نیز به درجات بالاتر رفته بطوری که هیچ قابل مقایسه با اروپا نیست. در آنجا مسائل اخلاقی و اجتماعی شکل دیگر دارد. موقع اجتماعی زن و طرز تعلیم و تربیت خیلی بهتر است و حتی کلمات آزادی و تعاون و محبت و خانواده و وظیفه و عدالت معنی دیگر و قیمت دیگر دارد. در آنجا علاوه بر اختراعات و کشفیات بزرگ علمی و فنی نهضت‌ها و جمعیت‌های متعدد دینی و اجتماعی و فلسفی و روحی نیز تأسیس یافته است که از میان صدها تأسیسات، مهمترین آنها اینست: ۱، فکر جدید ۲، تصوف عیسوی ۳، وحدت ۴، علم عیسوی ۵، بهائیت ۶، علم خدائی

اگر این رجال الغیب میخواستند اصلاحاتی در عالم بیاورند و کلوان ترقی بشر را در جاده تکامل پیش ببرند چرا این کار را در آمریکا شروع کردند و چرا از میان ملیونها افراد انسانی يك زن روسی و يك مرد آمریکائی را انتخاب و مظهر افکار خود نمودند. یقیناً این سؤال بیش از همه از خاطر خوانندگان مجله خواهد

گذشت و این است که میخواهم جوابی برای آن بدهم. چنانکه يك باغبان با تجربه و کلردان تخم‌های گلها را در زمینی می‌افشاند که قابل‌تر و مستعدتر برای پروردن آنها باشد تا زودتر و بهتر نتیجه از زحمات خود بگیرد همینطور این رجال الغیب برای افشاندن تخم تعالیم و افکار خود آمریکا را مناسب‌تر دیدند بچندین جهات:

۱ — آمریکا از حیث ثروت و تجارت و صنایع مترقی‌ترین ممالک بوده و بیش از همه غرق مادیات گشته و خطری بزرگ برای عالم معنوی و روحانی شده بود و ممالک دیگر نیز در اغلب امور پیروی و تقلید از وی میکردند و هنوز هم میکنند و مخصوصاً به نژاد سیاه در آنجا بنظر حقارت و فقرت مینگرند و این منافعی مساوات و محبت است. لهذا بایستی دفع این مرض از سر چشمه شروع شود.

۲ — چون اهالی آمریکا که از مهاجرین ممالک مختلف ترکیب یافته‌اند مانند سایر قطعات دارای تشکیلات قوی و محکم دینی و مذهبی که از قرنهای بعید ریشه دوانیده باشد نیستند و نفوذ روحانیان تا درجه کمتر از نفوذ آنها در سایر ممالک بوده اذهان و عقول مردم هم بقدر ممالک دیگر پابند قیود و مراسم و عادات کهنه نیست و يك نوع سادگی طبیعی و ملایمت فطری را مالکند لهذا برای تلقین و تبلیغ افکار جدید زمینه بسیار مناسبی تشکیل میدادند.

۳ — چون در ممالک مشرق زمین هنوز ادیان و مذاهب نفوذ

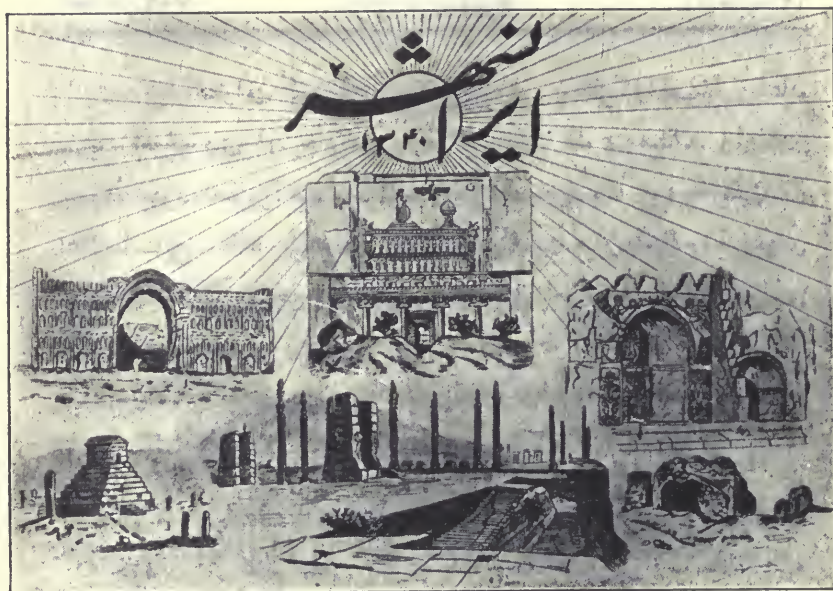
است. باید اعتراف کنیم که آنچه نوع بشر و حتی واقف‌تر و عالم‌ترین افراد وی از حادثات و قوانین عالم علوی میداند و یا در مخیله خود تصویر میتواند کند بقدر احساس يك مورچه‌ایست از عالم انسانی. ماها مانند ذراتی هستیم که در میان امواج قدرتهای بی‌پایان خدائی می‌چرخیم و از وجود آن امواج بی‌خبریم. مولوی معنوی فرموده:

آسمانها و زمین بین و بدان	کز درخت قدرت حق شد عیان
تو چو يك كرمی میان سیب در	از درخت و باغبانش بی‌خبر
کرم کی داند که این باغ از کی است	در بهاران زاد و مرگش در دی است

حال ما افراد بشر در مقابل قدرتها و مقامات این رجال الغیب که خود را از عالم سفلی بشری بدان مقام ملکوتی رسانده‌اند که مجریان امر و مشیت الهی شده‌اند شبیه بحال بچه کوچکی است در مقابل پدر و مادر خود! چنانکه برای بچه‌ها اغلب کارها و اقتدارات پدر و مادر معما می‌آید و اسرار آلود و غریب دیده می‌شود و از آنرو سؤالات عجیب میکنند و خیالات غریب بهم می‌بافند، همانطور هم برای مشاعر و عقول ماها احوال و اعمال رجال الغیب حیرت بخش و معما و معجزه می‌آید چونکه هنوز لیاقت و استعداد درك آنها را کسب نکرده‌ایم و همینکه بجد رشد رسیدیم و قوای عقلی و روحی ما قوت گرفت کم‌کم پی به حقایق آن اسرار می‌بریم و می‌فهمیم که جز قوانین و احکام قطعی و طبیعی در پشت سر آن معجزات چیزی نبوده است و بلکه آن قدرتها در نهاد هر يك از ما هم مکنون و در خواب است و فقط محتاج زمان و کوشش است تا بیدار شوند و تجلی نمایند!

«ای قطره تو غافل که دریا در جوی تو میرود هویدا»

یکی از سؤالاتی که در این موضوع بجهت تنگی دایره عقول و ادراکات ما مسلمانان مخصوصاً وارد خاطر می‌شود این است که



سال ۴	اول اسفند ماه ۱۳۰۵	شماره ۱۲
Année 4	22 Fevrier 1927	No. 12

(این شماره ۷۶ صفحه است)

قسمت فلسفی

تئوسوفی

Theosophy

== ۲ ==

رحیکه در مقاله گذشته راجع به رجال الغیب و برادران نور نوشتم جز قطره از دریا نبود و مثل این بود که ناینائی بخواهد توصیف آفتاب کند. با وجود این این مطالب از پنجاه سال باینطرف کوشزد غریبان شده و صد هزاران نفوس را بیدار و آگاه ساخته



و خوشوقت خواهید زیست.»

و قتیکه تلقینات کافی و شافی آن شخص محترم بآخر میرسید و بعد از آنکه لفظ سه از دهن مبارکشان خارج می‌شد حضار با خنده و سرور تمام چشمهای خودشان را باز کرده در اول کار يك بهت جالب توجهی در ناصیه آنها مشاهده می‌شد. تقریباً در صدی نود و پنج از آنها بواسطه اعتقاد کامل در وجود و خیالات و در عروق و اعصاب خودشان يك رشته تغییرات مهمی ملاحظه کرده و از تبدلات حسیات خودشان مات و متحیر شده از کثرت شوق و ذوق بنای داد و فریاد را گذاشته با زبانهای مادری خود اظهارات عجیبی میکردند. آنانکه قبل از يك ساعت قادر به حرکت نبودند یواش یواش براه افتادند، برخی که مبتلای درد کمر و وجع مفاصل بودند بالکلیه صحت یافته گوئی که ابداً ناخوش نبودند و آنهائیکه خودشان را قبل از این کور فرض کرده و دست يك نفر را گرفته وارد آن مجلس شده بودند چشمهای خودشان را باز کرده با هزاران تعجب و حیرت بطرف آن شخص محترم شتافته و پاهای او را آغوش کشیده میبوسیدند و با انواع اقسام و طرزها تشکرات میکردند. اگر احياناً چند نفر از آنها به تلقینات آن شخص محترم معتقد نشده و موفق بقبول کردن فرمایشات ایشان و تبدیل به تلقینات به نفس خودشان نگردیده بودند نوراً از مشاهده این اوضاع و در تحت تأثیرات این مناظر حیرت‌انگیز و دل‌با منقلب گشته یکی بعد از دیگری صحت یافته در ظرف چند دقیقه به مقصد و مقصود مقدس خودشان نایل می‌شدند.

نا تمام



بخود و به قوا و قابلیت غیر قابل انکار خودتان نموده به شخصیت خودتان اهمیت داده فایده‌های بی‌شمار و بی‌اندازه خواهید برد. بواسطه اینکه اولین شرط ترقی و تکامل و یگانه باعث موفقیت و خوشبختی فتمط و فقط اعتماد به نفس خود و به قوا و حسیات خودتان بوده و می‌باشد بعد از این بدرجه کامل اعتماد به نفس خودتان نموده در تحت تأثیرات معجز آسای آن آنچه در حیز امکان است البته موفق خواهید شد. بهر کاری بخواید اقدام کنید قبلاً آن را آسان فرض کرده و نگذارید کلمه سختی و محال از خیال شما خطور کند و خیال نکنید که آن کار محال است با خود نگوئید که ما از عهده آن بر نمی‌آئیم. اگر این قبیل خیالات داخل مغز سر شما بشوند البته آسانترین کارها بنظر شما مشکل و محال آمده و از زحمات بی‌پایان خودتان نتیجه نخواهید گرفت برعکس با کمال جسارت و امید و اعتماد تمام موفقیت کامل خودتان را پیش نظریان گرفته بدون خیال محال بطرف مقصد و مقصود خودتان بشتابید و البته اشکالات رفع شده و بدون استثناء در سایه جسارت و امید به منزل و مقصد خودتان خواهید رسید و با وجود سختی کار و عمل آن را به اتمام رسانیده نتیجه مطلوبه را خواهید دریافت. دیگر من یقین میکنم که شما حالا از هر نقطه نظر جسماً و روحاً دارای قوت فوق العاده شده و بعد از شنیدن عرایض من بالکلیه اخلاق و خیالات خودتان را تغییر داده نصایح مرا از اول تا آخر تبدیل به تلقین بنفس خودتان کرده‌اید. حالا میخواهم تا سه بشمارم و وقتیکه لفظ سه از دهن من خارج شد شما با يك سرور تمام و نشاط غیر قابل تعریف و تقریر با يك قوت قلب غیر قابل تصور و بالاخره با امید شایان تقدیر دور از مرض و غرض سالم و تندرست چشمهای خودتان را باز خواهید کرد و تا جان دارید خوشبخت

نخواهید داد. اگر تا حال از دیدن و یا شنیدن ناملايمات غضبناك شده طاقت صبر و حوصله نداشتید دیگر از این دقیقه برعکس این را پیشه خودتان ساخته با يك متانت فوق العاده در مقابل بلايا سینه سپر کرده با هزاران صبر و حوصله با تحقیق و تدبیر و با ملاحظه اطراف کار جلو نفس اماره و قوه تصور خودتان را در دست گرفته کمال خون سردی را بخرج خواهید داد. دیگر بعد از این خیالات موهوم و تاریک و تصورات باطل که بر ضد صحت شما و مسموم کننده عافیت بشری میباشند بر وجود شما راه نخواهند یافت، اخلاق و صفات رذیله ترس و واهمه، بخل و تکبر که کشنده حیات هستند بشما غلبه نکرده برعکس مغلوب متانت شما خواهند شد. دیگر بعد از این وجود و اخلاق شما و صفات و عادات شما بالکلیه قلب ماهیت کرده داخل يك حیات جدید و يك سعادت ابدی گردیده خودتان را جسماً و روحاً قویتر و سالمتر حس کرده و خواهید کرد. خون شما پر زورتر و صاف تر شده در کوچکترین عروق و اعصاب شما جریان نموده داخل ریه و معده و روده ها و جگر و کلیه های شما گردیده و هر یکی از اعضای بدن شما وظایف خودشان را چنانچه شاید و باید بجا خواهند آورد و اگر تا حال یکی از آنها بر ضد طبیعت رفتار نموده در تحت نفوذ تلقینات خودی و بیگانه بشما زحمت میداد از حالا رو بصحت گذاشته روز بروز و آن بآن بهتر و بهتر شده در آتیه بسیار نزدیک بحالت طبیعی عودت خواهید کرد. اگر تا بحال نسبت بخود و بعقل و حسیات خودتان و به ذکاوت جبلی و شجاعت فطری و قوه تمیز و تمیز باطنی و تصورتان و بالاخره به نفس و به شخص خودتان اعتماد و اطمینان نداشتید دیگر حالا برعکس گذشته ها با اطمینان و با قوت قلب هر چه تمامتر اعتماد

محظوظ و ممنون خواهید شد. با وجود کرسنگی زیاد همیشه کمتر خورده غذاها را عموماً با کمال دقت کما هو حقّه جویده تبدیل بیک قسم خمیر نموده خواهید فرو برد. البته اغذیه شما با کمال آسانی هر چه زودتر بدون زحمت و مشقت و بدون اینکه در معده و روده‌ها و غیره حبس شود به تحلیل خواهند رفت. هر روز مرتباً بدون اینکه محتاج استعمال دواجات سمی و غیر سمی باشید در ساعات معینه طبیعت شما عمل و کار خواهد کرد. ازین ترتیبات اعضای بدن شما یکان یکان استفاده کرده روز بروز حالت روحانی و جسمانی و قوت قلب شما بهتر و بهتر خواهد شد. شبها وقت خواب با کمال راحتی و اطمینان قلب و با سرور و خوش بینی داخل رختخواب شده اقلّاً هشت ساعت بدون اینکه از خواب بیدار شوید و بدون اینکه خوابهای پریشان روحاً و جسماً بشما زحمت بدهند خواهید خوابید. همیشه صبحها شاد و خرم و تر و تازه با نشاط و طرب از رختخواب بلند شده با خوش بختی و خوشوقتی پی کارتان خواهید رفت. اگر تا امروز بواسطه عادات بد و تلقینات خانه برانداز بدون جهت و سبب از راه بخل و تکبر و دشمنی و بتوسط خیالات واهی غمگین و غضبناک بوده صحت بدن و قوت قلب خودتان را از دست میدادید دیگر از این دقیقه برعکس گذشته‌ها ترك عادات مذمومه را نموده خوشحال و خرم و با شادمانی لذت حیات را برده زیست خواهید کرد چنان که تا حال بدون جهت خودتان را بدبخت فرض کرده منتظر بلايا و ناخوشیها می‌شدید، بعدها بدون سبب خودتان را خوشبخت محسوب داشته منتظر صحت و عافیت و خوش گذرانی خواهید شد و خودتان را از هر حیث خوشبخت دانسته و خواهید دانست بخاطر دیگران و برای مال و منال دنیا بخودتان پیهوده غصه

شده و بحرکت آمده باقی ماندهٔ مکروبهای مضره را نیست و ناپود خواهند کرد و فوراً قسمت بزرگی از زحمات و دردهای او که بواسطهٔ تلقینات به عدم جسارت و ترس علاوه بر مرض حقیقی شده بودند رفع خواهند شد و در اندک زمانی صحت یافته خودش را قویتر از سابق خواهد دریافت.»

بعد از تمهید این مقدمات با کمال محبت و مهربانی آقای کوئه خواهش میکرد که حاضرین چشمهای خودشان را بهم بنهند و بقدر امکان خیالات خودشان را تمرکز داده حواس خودشان را جمع کرده با کمال اعتقاد فرمایشات او را گوش داده تلقینات او را داخل مغز سر خودشان نموده تبدیل به تلقین بنفسه نمایند و با يك زبان شیرین و صدای رسا ولی آمرانه فرمایشات ذیل را به حضار میکرد:

«من از شما خواهش نمودم که چشمهای خودتان را بهم بنهید تا باین واسطه خیالات خودتان را فقط و فقط به استماع عرایض و نصایح من تمرکز دهید البته عرایض مرا اعتماد کرده آنچه میگویم با کمال اطمینان و یقین بدون شك و شبهه قبول نموده داخل مغز سر خودتان کرده فوراً تبدیل به تلقین به نفس خودتان کنید و همینکه یکمرتبه نصایح مشفقانهٔ مرا با صمیمیت تمام داخل کلهٔ خودتان کرده و تجربه نمودید دیگر فراموش نشده و بدون اینکه خود شما ملتفت باشید قوهٔ تمیز باطنی و تصور شما آنها را در خزانهٔ غیب خود حفظ کرده هر روز بلکه هر ساعت پیاد شما خواهد انداخت و در روزهای سخت و در میدان مبارزهٔ تنازع بقا به داد و فریاد شما خواهند رسید.

اولاً هر روز بدون استثنا سه مرتبه با اشتها و میل فوق العاده بطرف غذا شتافته و از تناول خوراکیهای مختلفه از هر قبیل

استفاده کنیم و هر آن و زمان آن قوا را به حرکت آورده بآرزو های خود نایل گردیم. چنانکه مکرر عرض شد شرط اول این موفقیت اعتماد و اعتقاد است و اگر جزئی شکی داشته باشید البته نتیجه نخواهید گرفت. حالا از شما خواهش میکنم با کمال اطمینان و یقین چشمهای خودتان را پوشیده عرایض و تلقینات مرا گوش داده و فوراً بدون اینکه خیال چیز دیگر کنید تبدیل به تلقین به نفس خودتان کنید و هر مرض و دردی که در وجود شما هست اگر امراض خیالی باشند البته بالکلیه قلع ماده شده و مکروبهای آن امراض که از مدت‌های مدید از میان رفته و فقط خیال آن امراض و دردها در کله شما جا کرده و باقی مانده‌اند همینکه بخودتان تلقین کنید که ناخوش نیستید فلان و فلان عضو شما درد نمیکند فوراً در این مجلس بحال طبیعی و صحت حقیقی عودت خواهید کرد و در صدی نود و پنج از امراض و مریضها فقط خیالی بود، مرض آنها از سالیان دراز بالکلیه قلع و قمع شده سبب از میان رفته فقط خیال آن و قالب آن در مغز سر باقی مانده است. بواسطه اینکه طبیعت ما، خلقت ما و بالاخره میلیاردها حجره‌های ذی روح ابدان ما که مدافعین بدن ما هستند بر علیه امراض و مکروبهای خارجی که مسبب آن امراض میباشند بوده و بموجب قانون طبیعت و خلقت قویترین مکروبها مغلوب آنها میباشند خصوصاً وقتیکه به توسط قوه تصور که رئیس و فرمانده حجره‌های بدن ما میباشند آنها را تقویت کرده و حاضر به مدافعه کنیم. اگر احیاناً یکی از شما دارای مکروب مرضی باشد و واقعاً مریض حقیقی باشد باید فوراً تلقینات مرا اعتماد نموده خیال صحت و عافیت را داخل کله خود کند آنوقت فوراً حجره‌های دفاع کننده طبیعت اطاعت نموده و در تحت تأثیرات آن اعتقاد و اعتماد حاضر به مدافعه

صحت یافته کاغذهای تشکر بمن نوشته و مینویسند. «همه کس دارای قوه تصور و تمیز باطنی بوده و از روز اول از روزی که بنی آدم پا به دایره نشو و نما گذاشت دارای این قوا بوده و با انواع و اقسام و با هزاران نام و نشان گاهی بنام مذهب و معجزات و وقتی در تحت تأثیرات موهومات و زمانی از برکت انقاس دراویش و جادوگر و غیره آنها را استعمال نموده به موقع اجرا گذاشت. در یونان قدیم شیخ مریض را لخت نموده پوست يك حیوان وحشی و درنده را که در همان روز کشته بودند به تن و بدن او پیچیده و يك شب در معبد میخوابانیدند فردایش صحت و عافیت تمام یافته بواسطه عقیده محکم و اطمینان کامل بالکلیه خلاص می شد. اگر به تاریخ ملل عالم نظر بیندازیم خواهیم دید که در هر عصر و زمان اشخاصی پیدا شده اند که به توسط تلقینات به اسامی مختلفه معالجات نموده و بواسطه موفقیت خودشان دیگران را در حیرت گذاشته اند. در عصر بیستم که عصر تمدن و تکامل نامیده می شود بدبختانه باز این جریانات وجود داشته و دارند. در هندوستان در تحت تأثیرات عقیده و اطمینان، ترقیات فوق العاده نموده انظار دنیای منمدن را بطرف خودشان جلب میکنند. در آمریکا جمعیت های زیاد تشکیل داده بنام مذهب و مسیح سخت ترین امراض را معالجه نموده و بدون استثنا همیشه موفق می شوند. مقصود ما تنقید نیست بلکه می خواهیم مطلب را توضیح داده بعد ازین دیگر فریب اشخاص شارلاتان و جادوگر و طالع گو را نخوریم. امروز که روز علوم و فنون است بر ما لازم است که کوز کورانہ از گفته های بی سر و پا متأثر نشویم و کما هو حقہ پی به مقصود و مطلب برده از قوای شافی که در وجود ما موجود است و منتظر فرمان خیال و قوه تصور ما میباشند

خودشان را مسموم نخواهند کرد.

«البته همه شما خواننده و شنیده و یا با چشم خودتان دیده‌اید که آن شخص محترم همه اوقات با کمال خضوع و تواضع در حضور همه اظهار می‌داشت که من هم مثل شما يك نفر شخص ساده بوده معجزه را بلد نیستم، به سحر و جادو نیز معتقد نبوده شارلاتانی را یاد نگرفته‌ام خیال دخیل هم که ندارم، در مدت بیست سال از کسی دیناری نگرفته‌ام. فقط و فقط مکنونات ضمیر و قوای پر قیمت وجود شما را بشما حالی کرده آنچه در خود شما و بالاخره در طبیعت و خلقت شما است راه استعمال صحیح آن قوا را بشما یاد و نشان می‌دهم.

«البته چنانکه هر روز در حضور هر کس تأکید می‌کنم بدون اعتماد شما و بدون اینکه تلقینات مرا با گوش هوش و با اعتقاد تمام شنیده و تبدیل به تلقین بنفس خودتان کنید ابداً نتیجه نخواهید برد باید و باید آنچه بشما می‌گویم و آنچه تلقین می‌کنم عن صمیم قلب باور کنید تا هر چه زودتر به مقصود و مقصد خودتان نایل گردید، بعد از آنکه تجربه نمودید و بعد از آنکه از قوای غیر قابل تحدید و تعریف طبیعت و خلقت قوه تصور و تمیز باطنی خبردار شدید دیگر نا جان دارید خوشبخت و خوشوقت خواهید زیست، دیگر محتاج فلان دوی سمی نخواهید شد، دیگر محتاج به مسافرت و دیدن من نشده اشخاص بدبخت و سست عنصر مریض را با تلقینات خودتان خلاص کرده به راه مستقیم دلالت خواهید کرد.» دستور من فوق العاده ساده و آسان است. هر کس می‌تواند بدون اینکه مسافرت کند و منحمل مخارجات شود او را بخواند و بموقع اجرا بگذارد چنانچه هزاران اشخاص محض مطالعه آنها اعتماد نموده فوراً شروع به تلقین بنفسه کرده در اندک زمانی

نبودند یا اینکه گرفتار امراض دیگر بودند هر روز در مجلس و حضور مرحوم «کوئه» و توسط تلقینات او خصوصاً بواسطه اعتماد فرمایشات آن شخص محترم صحت یافته بحالت طبیعی عودت می کردند و ما در مقالات آینده در این خصوص بحث نموده و عقاید اشخاص بزرگ را نیز مفصلاً بعرض قارئین گرام خواهیم رساند.

کوئه و خدمات شایان تقدیر او

در چهارم شهر سپتامبر ۱۹۲۶ در شهر پاریس در سالون بزرگ «واگرام» در حضور هزاران اشخاص محترم پروفیسور شمیر «شارل لوی» که خوشبختانه خود نویسنده نیز در آن مجلس عالی حضور داشت در خصوص خدمات و کشفیات قابل تقدیر و تکریم مرحوم «کوئه» چنین گفت:

«خانمها و آقایان من! خدمات غیر قابل تقدیر و بیان «کوئه» بعالم انسانیت و کشفیات آن شخص محترم نه باندازه است که من بتوانم در این مجلس در ظرف دو ساعت از عهده تقرر آن بر آمده از لحاظ شریف حاضرین محترم بگذرانم. همین قدر میتوانم عرض کنم که «کوئه» بزرگترین و پر قیمت ترین شخصی است که عالم بشریت تا امروز پرورش داده. خدمات او بزرگترین و پر قیمت ترین خدماتی است که تا امروز تاریخ انسانیت بما نشان داده و میدهد. «البته و البته در آئینه بسیار نزدیک نتیجه خدمات و فرمایشات و پروگرام و دستورهای او عمومی شده و مجسمه های هیکل آن شخص محترم زینت بخش کوجه ها و میدانهای پایتخت های ملل متمدنه خواهد شد و دیگر از آنروز ببعد عالم انسانیت فریب شارلاتانها را نخورده تلقینات خانه برانداز هر شخص بی سر و پا را قبول نکرده به توسط دواجات سمی و زهر آگین وجود عزیز

از خیال ما خطور کند و اعتقاد داشته باشیم باید بظهور برسد واقعاً هم در ساعت معین و روز معلوم که پیش بینی شده بود گرفتار همان مرض و همان بدبختی شده بازوی خود میرسند و البته اگر عکس آنرا بخود تلقین میکردند گرفتار اینهمه درد و الم نگشته خوشبخت میزیستند و بدون شك و شبهه ملیونها اشخاص سالم و خوشبخت در تحت نفوذ تلقینات بد و بواسطه تریب ابتدائی، خودشان را بدون جهت بدبخت و گرفتار امراض مادی و اخلاقی و جسمانی و روحانی فرض کرده قبل از عمر طبیعی جان خودشان را تسلیم نموده و تا زنده هستند از خانه و از رختخوابشان بیرون نرفته و همیشه انیس و جلیس دکتراها شده خوراکشان غیر از دواجات سمی چیز دیگر نیست در صورتیکه سبب و علت ناخوشیهای حقیقی آنها از مدتهای مدید بالکلیه رفع شده و مکروبهای آن امراض قلع و قمع گشته فقط و فقط خیال آن امراض که قبلاً داخل مغز سر آنها شده قالب زده و مانده است و هر آن و زمان که جزئی صحت داشته باکمال اعتقاد و اطمینان عکس آنها را بخود تلقین کنند البته و البته فوراً شفا یافته و خلاص خواهند شد چنانچه هزاران اشخاص مریض هر روز در اطراف و اکناف عالم بواسطه تلقینات مذهبی و یا بواسطه اینکه يك شب در کلیسا یا معبد دیگر بسر می برند بالکلیه بحالت طبیعی عودت کرده و شفا میابند. مرکز این عقیده مذهبی که بزرگترین جمعیتهاست در آمریکا موسوم به «جمعیت علم عیسوی» میباشند.

البته شخص تلقین کننده باید طرف اعتماد مریض شود تا مریض بدبخت تلقینات او را قبول کرده باکمال اعتقاد داخل مغز سر خود نموده بخود تلقین کند و بهمین جهت است که هزاران اشخاص فالج و کر و اشخاصی که از سالیان دراز قادر بحرکت

نسبت به اعتماد و اعتقاد ما در آنجا قالب زده و هر اندازه در تلقینات خود اصرار داشته باشیم بهمان اندازه محکمتر خواهند شد. بهمین سبب است که اشخاص دروغگو و متقلب و دزد و بداخلاق و بدبین و ترسو و یاوه‌گو از عادات و اخلاق مذموم و منفور خودشان دست نکشیده و نمی‌توانند بکشند مگر اینکه بتوسط يك نفر شخص عاقل و عالم بعلوم تلقینات و یا از مطالعه يك کتاب نافع خیالات خودشان را تغییر داده عادات و اخلاق فوق‌الذکر را از مغز و کله خود بیرون کرده و در تحت تأثیرات استقلال رأی و اصرار و اعتماد قوی ما خیالات جدید و شافی بخود تلقین نموده تا بمرور زمان قالب خیالات حزن‌انگیز محو‌گشته خیالات جدید قایم مقام آنها گردند.

پس در این صورت از توضیحات فوق معلوم شد که کارهای بسیار سهل و قابل‌الاجرا بدون اینکه خیال کنیم سهل هستند و قبل از اینکه سهولت آنها از طرف قوه تصورمان قبول شود بنظرمان محال آمده و ابداً بهیچوجه من‌الوجه قادر به اقدام نخواهیم شد و برعکس کارهای بسیار مشکل و صعب‌العلاج بواسطه اجازة قوه تصور بنظرمان خیلی آسان و سهل‌الاجرا آمده باوجود اشکالات زیاد شروع و اقدام نموده و هرچه زودتر به مقصود میرسیم اشخاص عصبانی و سست‌عنصر اگرچه وجوداً سالم و قوی‌البینه هم باشند ولی بدبختانه همیشه مغلوب تلقینات زهر آگین خودی و بیگانه شده حتی خودشان را قادر بحرکت ندانسته خسته و غمگین و ناامید نشسته باکمال فلاکت و بدبختی روزگاری گذرانده منتظر مرگ و هزاران بدبختیها شده و اکثر اوقات بخیال خودکشی می‌افتند و اکثر آنها قبلاً بدبختی و ناخوشی را پیش‌بینی کرده منتظر تب و امراض دیگر می‌شوند و بواسطه قانون طبیعت که آنچه

و ناخوشیهای گوناگون نموده و مینمائیم و تیر بواسطه اعتماد و تلقین است که امراض خیالی و حقیقی ما بعضی از اوقات بتوسط انقاس فلان درویش و یا فلان شارلاتان یا اینکه از اثر نفوذ دواجات غیر مؤثر فلان عطار و محله گرد یا دکاندار که ابدأ از علوم و فنون طبابت خبر نداشته و ندارند و دواجات آنها عبارت از آرد برنج و یا ادویه جات بوده و از اقسام خمیرها تشکیل یافته است بهبودی حاصل کرده بالکلیه رفع و قلع و قمع می‌شوند غافل از اینکه ما ابدأ احتیاج به طیب و دواجات سمی یا غیر سمی نداشته و نداریم و نخواهیم داشت. طیب حاذق و دکتر ماهر ما در ابدان و طبیعت ما نشسته همیشه منتظر اجرای آرزو و خواهشات ما بوده و میباشد. میاردها عمله و قشونهای طبیعت و بدن ما منتظر فرمان قوه تصور ما بوده و هر آنچه با صمیمیت و اعتماد خیال کنیم و آرزو نمائیم همانطور نتیجه خواهیم گرفت. اگر خیال کنیم بدبخت و علیل و مریض هستیم البته بدبخت خواهیم شد و اگر خیال کنیم که در فلان مجلس در حضور فلان شخص خجالت کشیده عرایض خود و دلایل محکم را ممکن نخواهد شد که بعرض ایشان رسانیده احقاق حقوق نمائیم البته خجالت خواهیم کشید و بالاخره اگر خیال کنیم که ترك شراب و مسکرات و دخانیات و عادات و اخلاق رکیک دروغ و تقلبات محال است البته محال خواهد شد و اگر گمان کنیم که ما عصبانی هستیم و مجبوریم در تحت تأثیرات اعصاب خود بدون جهت و سبب غضبناک شده زندگی و حسیات خود و فامیل خود و یگانه و بیگانه را هر روز و هر ساعت تلختر از زهر نموده باعث هزاران بدبختیها گردیم البته عصبانی خواهیم ماند. هر چه و هر قیل خیالات بخود تلقین کنیم البته چنانکه گفته شد بموجب قانون طبیعت و خلقت همان خیالات داخل مغز سرمان شده و بتدریج

را بتوسط قوه تصور خودمان جلب کرده و بخود تلقین مینمودیم و واقعاً پیش بینی های ما به حقیقت رسیده روز بروز ضعیف تر و بد بخت تر می شدیم دیگر از امروز عکس آنرا بخود و بمغز و کله خود داخل کرده خودمان را وجوداً یکی از قویترین و سالمترین انسانهای دنیا خواهیم شمرد. اگر شبها از کثرت خیالات و غصه خوابان نمی برد دیگر از شب آینده همینکه داخل رختخواب شدیم خیالات را بکنار گذاشته و اقلاناً بیست مرتبه جمله های ذیل را طوری که گوشهای ما بشنود تکرار خواهیم کرد: « هر روز از هر جهت حال من بهتر و بهتر می شود ».

همینکه این فکر و ذکر را چند هفته در حین خوابیدن و در حین بیدار شدن بآهستگی تمام بدماغ خود تلقین کردیم این فکر در قوه تصور ما که مدیر امور بدن ماست جا گرفته و ریشه دواینده اثرات خود را خواهد بخشید.

بدین ترتیب روز بروز وجوداً سالمتر می شویم و ابدأ تا جان داریم غصه نخورده و باکمال راحتی اقلاناً هشت ساعت خواهیم خوابید. البته و البته بدون شك و شبهه بطور حتم و یقین آنچه خیال میکنیم و هر چه داخل مغز خود نموده و بخودمان تلقین نماییم بشرط صمیمیت و اعتماد و بشرط اینکه قوه اراده و تمیز باطنی و زور دخالت نداشته، و عکس آنرا بما تلقین نکند و بصارت دیگر طوری باشد که بگفته و تلقینات خود اعتماد کامل داشته باشیم بدون استثنا تا نقطه آخرش وقوع یافته بحقیقت خواهد رسید و فقط نفوذ قوه تصور و خیال است که تا حال ما و همجنسان ما را اسیر کرده و بواسطه جهل و غفلت بدون ملاحظه تلقینات فلاکت و هلاکت آمیز هر شخص بی علم و نادان را قبول نموده فوراً بدون درنگ تبدیل به تلقین بنفس خود کرده خودمان را گرفتار بدبختی

آن بسیار بسیار سهل است و از کثرت سهولت بعضیها قبول نکرده از استعمال آن قوه دوری میجویند. بدون اینکه ما خودمان تا حال ملتفت شده باشیم از اول عمرمان بتوسط همین قوه تصور زندگی کرده و همیشه آنرا بکار برده و شب و روز مشغول تلقینات بخود و بیگانه بوده و میباشیم ولی بدبختانه بواسطه عدم معرفت همیشه آنرا سوء استعمال نموده عوض منفعت و استفاده ضررهای بی حد و بی شمار چه مالی باشد و چه جانی عایدمان شده و می شوند. اولاً بر ما واجب است که هر چه دیده و می شنویم کور کورانه قبولش نکرده فوراً بخودمان تلقین نکنیم بلکه با کمال صبر و حوصله و تدبیر و با هزاران احتیاط و تحقیق و ملاحظه اطراف آنها را در ترازوی عقل و قوه تمیزمان سنجیده و وزن کنیم و اگر قوه تمیز و عقلمان آنها را قبول کرد و بعد از امتحانات زیاد اطمینان حاصل نمودیم باینکه از قبول کردن و تبدیل به تلقین بنفسه نمودن آنها ضرر جسمانی و روحانی نصیبمان نخواهد شد و بلکه برعکس باعث خوشبختی و خوشوقتی ما شده منافع زیاد خواهیم برد آنوقت بدون درنگ با اعتماد هر چه تمامتر باید آنها را داخل مغز و کله خود نمائیم و البته شرط اولش این است که بحقیقت آنها اطمینان و اعتماد غیر قابل تغییر داشته باشیم و اگر تا بحال در تحت نفوذ تلقینات خانه بر انداز خودی و بیگانه خودمان را بدبخت می دانستیم حالا دیگر عکس آن را بخود تلقین کرده بگفته های دیگران اهمیت نداده با کمال استقلال رأی و اعتماد بنفس خود محض حفظ صحت و عافیت خود خودمان را از هر جهت یکی از خوشبخت ترین اهالی روی زمین فرض خواهیم کرد و اگر تا حال از حیث مزاج خودمان را ضعیف و علیل محسوب میدانستیم و همیشه از آتیه خود ترسیده منتظر بدبختیها و امراض مختلفه بوده ناخوشی و بدبختی

غیر قابل تعریف و تحریر ازش برد. قبل از شروع بیاد گرفتن استعمال آن باز در خصوص معنی و استعمال حقیقی تلقینات بنفس خود و بدیگران چند سطر مینویسم:

تلقین و معنی تحت اللفظ آن عبارت است از داخل کردن يك فكر و خیال جدیدی در مغز و كلاً يك نفر شخص ثانی. اگر شخص مخاطب دلایل و فکرهای جدید ما را که تلقینش میکنیم قبول نکرد و داخل مغز سر خود نساخت در آن صورت تلقین ما بی اثر و بیهوده بوده معنی آن نیز از میان می‌رود و الا باید تلقین ما از شخص طرف مقابل قبول شده و تبدیل به تلقین بنفسه گردد باین معنی که بعد از استماع تلقینات و القاءات ما شخص مخاطب همین تلقینات را خود بخود قبول نموده و باور کرده و باکمال اطمینان داخل مغز و كلاً خود نماید و با شرایط و پروگرام آن چنانچه شاید و باید رفتار کند و اکثر اوقات اتفاق می‌افتد که تلقینات منطقی و دلایل ما بی اثر مانده قابل قبول نمی‌شود و زحمات و وقت ما بهدر می‌رود یا اینکه محض خوش آمد ما طرف مقابل ظاهراً دلایل ما را قبول کرده ولی تبدیل به تلقین نفسی نمیکند و بقول خودمان از يك گوش گرفته و از گوش دیگر بیرون میکند.

البته در این صورت چنانچه در فوق ذکر شد تلقینات ما فایده نخواهد داشت، پس اولاً بر ما لازم است که در خصوص تلقینات بنفس خود و اهمیت استعمال صحیح آن معلومات کامل داشته باشیم تا بتوانیم بتوسط قوه تصور تلقینات شافی و کافی بخود نموده منافع زیاد ببریم. چنانچه در فوق ذکر شد ما میتوانیم باکمال آسانی اسب وحشی و بی لجام و یا سیل مهیب قوه خیال و تصور را رام و آرام ساخته در مقابل ضرر و خطرات زیاد استفاده‌ها نموده خودمان را خوشبخت کنیم. راه و علاج رام و آرام کردن

نسلِ املاک بارت میماند، زر خرید هم نسلاً بعد نسلِ باو مربوط و توأم خواهد بود.

پس کلمه آزادی را استعمال کردن و مشق از مردم ساده لوح بدبخت را گول زدن جز اغفال و گوش بری نتیجه در بر دارد یا نه؟ باری با اینکه در این سه چهار سال اخیر خسارت طاقت فرسای عمده به بنده وارد شده مع ذلك برای مساعدت به انتشارات ایران‌شهر چنانکه مقرر گردیده به وسیله آقا خلیل افتخارالتجار کازرونی وکیل اداره ایران‌شهر پانزده لیره تقد به انضمام یک ورقه عکس ناقابل خود را تقدیم میدارد و تمنا دارد که در طبع و نشر «دانستیهای زنان جوان ترجمه ذبیح الله خان قربان» مساعی جمیله مبذول و عالم مطبوعات را مساعدت و بنده را از مطالعه آن بهره مند و ممنون فرمایند.

از منسی — اقل امامقلی رئیس طوایف رستم

عالم طب

تداوی روحی

بقلم آقای لطیف آقا حسین زاده ارومیه
بقیه از شماره قبل

حالا که به وجود قوه تصور یا تمیز باطنی چنانچه لازم است معرفت حاصل کردیم میخواهیم راه استعمال صحیح آن قوه را یاد بگیریم و میخواهیم ثابت کنیم که این قوه را نیز می شود مثل اسب وحشی و سیل مهیب خراب کننده رام و آرام کرد و استفاده های

در قسمت آزادی. آزادی بهترین حربۀ اشخاص امروزی است. که عوام بیچاره و مردم سابق الذکر را بوسیله آن اغفال نموده و آن را با برخی جمله‌ها تزیین کرده و مقاصد خود را انجام می‌دهند و تحصیل معاش و مقام مینمایند.

گمان میکنم استعمال این کلمه «آزادی» با وضعیات فعلی مملکت منافات داشته باشد، زیرا کسی که باید موضوع آزادی را تعقیب و عملی نماید آقایان و کلا و وزراء و لیدرهای احزاب سیاسی و مقتدایان جامعه هستند و حال آنکه خود آن آقایان فهمیده‌اند و از آزادی حقیقی سوء استفاده مینمایند، زیرا که هر يك از طبقات مذکوره بتفاوت حال و مال صد هزار و پنجاه هزار الی دو سه هزار نفر بنده زر خرید دارند که از دست رنج عباد خود اعاشه و استرزاق میکنند و از نتیجه حمالی و فعلگی آنها دارای عمارات و پارک‌های عالی و فروش غالی و مبل و میز و صندلی و بالاخره تمام لوازم اشرافیت می‌شوند و اگر عباد و بندگان زر خرید آزاد شدند بدیهی است سیادت آقایان از میان می‌رود و نادانی پاره می‌شود، مشتشان باز میگردد و همه یکسان می‌شوند. با این حال واضح است هیچ فردی راضی به ضرر خود نخواهد شد و بدین مناسبت کلمه آزادی هم عملی و حقیقی نمیشود. بعقیده من که يك نفر صحرانشین هستم خوب است این عنوان را تغییر دهند و اسمی از آن نبرند و بجای کلمه آزادی امروزی کلمه دگر استعمال شود که مطابق با واقع باشد، زیرا تا در دنیا ملك فروشی رواج است و آدم فروشی معمول است و کسی هم که بنده زر خرید دگری شد، وجداناً موظف است حتی الامکان تراضی معبود خود را بعمل آورد و الا خیانت نموده و جنایت کرده و خواهی نخواهی مجازات خواهد شد و چون نسل بعد

میکنیم افسانه می‌شمریم و قصه می‌خوانیم. انصافاً از آن دانشمند
نخیر سؤال میکنم که حق با ما است یا نه؟



جناب آقای امامقلی خان رئیس طایفه رستم در فارس که
مبلغ پانزده لیره برای کمک بمخارج طبع «دانشتیهای زنان
جوان» مرحمت کرده‌اند و ما هم قیمت کتابرا بجای شش
قران فقط پنج قران قرار داده‌ایم

به‌ابناء طایفه خود نموده باشم و اندکی امر مهم تنظیف را در میان آنها مرسوم نمایم يك باب حمام بطرز ایرانی (برای اینکه بتوان غسل‌های واجب و مستحب را هم نمود) ترتیب داده‌ام و آنچه مردم طایفه رستم را دعوت به استحمام میکنم حاضر نشده و میگویند چون پدران ما حمام نداشته و نمی‌رفته‌اند ما هم نمیرویم و لازم نداریم. این اقدام هم عقیم و بلا نتیجه ماند.

اظهار مطالب فوق برای این بود که مراتب لاقیدی و طرز زندگانی يك جمعیت عمده از ملت نجیب ایران را تذکر داده باشم ولی علت عمده این لاقیدی مفرط و علاقه این مردم دنیا که قسمت مهمی از جمعیت مملکت ما (ایران) را تشکیل میدهند فرمایشات و نصایح و مواعظ آن روحانیین است که اغلب در منابر، برادران و فرزندان دینی خود را مخاطب قرار داده و تفسیر احادیث «الدنيا سجن المؤمن وجنة الكافر» را با بیانات کافی وافی بگوش آنها میخوانند و آنها را در این دار فانی میهمان میداند و میفرمایند شما در این عالم میهمان هستید و برای مؤمنین خداوند در بهشت عمارت، حور، غلمان، درخت طویلی، آب کوثر و لوازم تعیش حاضر ساخته و مهیا شده و البته شما مؤمنین و مؤمنات خالدين فيها میباشید و باید شما از حور و غلمان استفاده نمائید و تمام لوازم تعیش و زندگانی برای شما در آنجا مهیا و معین است.

چون ما هم فرمایشات آقایان را یقین داریم که راست است و مطمئن هستیم که در این دنیا میهمان هستیم و بدون هیچ زحمت و مشقتی برای ما در آن دنیا خانه ساخته‌اند و لوازم زندگانی را تمام مهیا نموده‌اند، این است که هر وقت نگارشات امروزی را که راجع به تغییر وضعیت در صفحات جراید یا مجلات مشاهده

معارف ایران

يك همت و هزار عبرت

مرقومه جالب دقت آقای امامقلی خان رئیس طوایف رستم در فارس

من یکی از مشترکین مجلهٔ ایران‌شهر هستم که غالباً از نگارشات سودمند آن استفاده مینمایم. قبل از ذکر مقصود اصلی خود لزوماً فلسفهٔ زندگی و نشو و نما و محل توقف خود را بیان مینمایم.

من رئیس یکی از ئیلات و عشایر فارس هستم که نام قبیله و طایفه‌ام «رستم» میباشد و از استیفاء جمیع حقوق مدنی و انسانی محروم و بطرز سادهٔ طبیعی احشامی زندگانی مینمایم، ولی فقط در دورهٔ حیات خود چندین دفعه بداخلهٔ ایران مسافرت نموده و یقین کرده‌ام که ترقی و عمران هر مملکت و سیادت هر قوم بسته به بسط معارف آنها است و لاغیر. —

با درك این موضوع مقدس فعلاً در نقطهٔ زندگانی مینمایم که اگر برای رفع تب‌گونه‌گنه استعمال کنم باعث تعجب اقارب و نزدیکان حتی مادر و خواهرم گردیده و میگویند: کسی که داروی فرنکی میخورد کافر است. یا اگر گاهی با صابون تطهیر نمایم عبرت للناظرین و عملی محیرالقول است. —

اخیراً برای تزیین این قوم و قبیله بخیال تأسیس يك باب مدرسهٔ مقدماتی افتادم که بلکه نوباوگان طایفهٔ خود را بسرچشمهٔ دانش و تعلیم سوق داده و طعم شیرین علم و ادب را بمذاق آنها آشنا نمایم، لیکن مقدرات با من ستیزه نمود و موفق نگردیدم. ولی با زحمات عمده برای اینکه اقلاً کوچکترین خدمتی

عدالت محکمه صغری رهسپار می شوند. این محکمه در نزدیکی پل صراط برپا می شود و فرشته‌ها از يك طرف و دیوها در طرف دیگر آن ایستاده منتظرند که هر يك روحی را تصاحب کند و همراه ببرد. در این محکمه بنا بروایتی خود زردشت هم حاضر می شود. در حین ورود ارواح، فرشتگان و دیوها آنها را سلام میکنند.

اعضای محکمه فرشتگان ذیل هستند: سروش، مهر، راشنو و لی فرشتگان دیگر نیز در آنجا حاضر می شوند مانند فرشته باد و بهرام و غیره. آنوقت در میزان عدالت که از زر ساخته شده، اعمال روح را می‌کشند.

اگر اعمال نیک يك روح (در آوستا «کرباک» مینامند یعنی کرده‌های پاک) بیشتر از گناهان او باشد برهنمائی فرشته «دین» از روی پل چنواد (صراط) گذشته به بهشت وارد می شود و اگر اعمال نیک و بد با هم مساوی باشند آنوقت او را به «همیستان» برزخ (اعراف) می‌برند و اگر کفه ترازوی اعمال بد سنگین تر آمد جای او دوزخ خواهد بود.

پل چنواد در حین عبور روح نیکوکار به اندازه نه تیره و یا ۲۷ تیره خود بخود پهن می شود ولی در عبور روح کناکار به اندازه دم يك شمشیر و یا يك استره تنگ و تیره می‌گردد و این روح در نیمه راه بقعر دوزخ می‌افتد.

روح نیکوکار پل چنواد را در شکل يك آتش می‌گذرد و ایزد های روحانی او را تصفیه میکنند و در آنطرف پل فرشته باد او را هدایت کرده بمقام مخصوصش می‌برد. کسانی که اولاد ندارند در سر پل صراط زیاد معطل می شوند. بدین ترتیب هر يك از ارواح تا روز مجشر و محکمه کبری در محل مخصوص خود منتظر میشود.

از کتاب آسمانی آوستا و بعد از کتب پهلوی و بعد از کتب پارسی دلائل و اسناد ذکر میکند. چگونگی حالات روح را پس از مفارقت روح از بدن بقرار ذیل میتوان خلاصه کرد:

پس از ترك بدن، روح تا سه روز و سه شب در اطراف سر مرده منتظر میماند بدین امید که بلکه دوباره وارد بدن شود. بدین جهت درین سه شب و روز آتش مقدس را روشن نگاه میدارند و مشغول دعا و مناجات و طلب مغفرت برای روح می شوند و افراط کردن در گریه و شیون پس از مرگ، گناه شمرده می شود زیرا هم برای صحت جسمی و فکری گریه کننده مضر میباشد و هم مایه پریشانی حال روح مرده که هنوز در اطراف سر او توقف میکند میگردد.

در هر يك از این سه شب، روح نیکوکار آتقدر حس شادی و خوشی میکند که در تمام زندگی بدن کرده بوده است و روح گناهکار هم برعکس احساسات عذاب و اضطراب مینماید.

در طلوع روز چهارم اگر روح صاحب اعمال نیک بوده است نسیم خوشبوئی از جنوب بمشامش میرسد و فرشته دین که وجدان خودش است در شکل دختر زیبا و معطری که حامل گنجینه اعمال نیک او میباشد در جلوش ظاهر می شود که او را «کنج پر» می نامند. روح مرد نیکوکار می پرسد که تو کیستی و او میگوید که من ثمره اندیشه ها و گفتارها و کردارهای نیک تو هستم و حامل گنجینه کارهای پاک تو میباشم. اما در جلو روح گناهکار عفریتی زشت و مهیب ظاهر می شود و میگوید اعمال زشت و بد تو مرا آفریده است و اینک ثمره آنها.

باین ترتیب روح نیکوکار و گناهکار هر يك بهمراهی فرشته دین یعنی وجدان خود رو بطرف بل چنواد (صراط) و میزان

چهره تو را ترسناک کرده و از تو گریزان است، فرشته تابناک را
 اهریمن خشمناک پنداشته! چرا از تو بیم و هراس دارد؟ چرا بتو
 نارو و بهتان می زند؟ تو پرتو درخشانی اما تاریکیت می پندارند،
 تو سروش فرخنده شادمانی هستی اما در آستانه تو شیون میکشند،
 تو فرستاده سوگواری نیستی، تو درمان دل‌های پژمرده میباشی،
 تو دریچه امید بروی ناامیدان باز میکنی، تو از این کلوان خسته
 و درمانده زندگان مهمان نوازی کرده آنها را از رنج راه و
 خستگی میرهانی، تو سزاوار ستایش هستی، تو زندگانی جاودانی
 داری... (در بلزیک) — ص. هدایت

مطبوعات تازه

عقاید زرتشتی در حیات پس از مرگ

بقلم جال دستور کرسئجی پوری (۱)

دزین کتاب که بتازگی در نیویورک در چاپخانه دارالفنون
 کولومبیا طبع شده است فاضل پارسی آقای جال دستور پوری که
 شرحی در باره ایشان و همشیره محترم ایشان در شماره‌های
 سال سیم مجله مندرج است. عقاید و احکام دین زردشت را در
 باره حالات روح پس از مرگ تا ختام محاکمه صغرای او شرح
 کافی میدهد. کتاب دارای ۱۱ فصل و ۱۲۰ صفحه است و با یک
 دقت و ترتیب مفید تألیف شده است و در هر یک از مسائل ابتدا

(۱) The zoroastrian Doctrine of a future Life

by Jal Dastur Corsetji Pavry, A., Ph. D.

Colombia University Press New York. (Price 2, 50 Dollars)

غنوده‌اند. چه خواب آرام و کوارائی است که روی بامداد را نمی‌بیند، داد و فریاد و آشوب و غوغای زندگانی را نمی‌شنوند. بهترین پناهی است برای دردها، غمها، رنجها و پیدای‌های زندگانی؛ آتش شرر، بار هوا و هوس خاموش می‌شود؛ همه این جنگ و جدال، کشتارها، درندگی‌ها، کشمکشها و خود ستائیهای آدمیزاد در سینه خاك تاريك، سرما و تنگنای کور فرو کش کرده آرام می‌گیرد.

اگر مرگ نبود همه آرزویش را میکردند، فریادهای ناامیدی به آسمان بلند می‌شد، به طبیعت نقرین می‌فرستادند. اگر زندگانی سپری نمی‌شد، چقدر تلخ و ترسناک بود؟ هنگامیکه آزمایش سخت و دشوار زندگانی چراغهای فریبنده جوانی را خاموش کرده، سرچشمهٔ مهربانی خشک شده سردی، تاریکی و زشتی گریبان گیر میگردد، اوست که چاره میبخشد، اوست که اندام خمیده، سیمای پرچین، تن زنجور را در خوابگاه آسایش می‌نهد.

ای مرگ! تو از غم و اندوه زندگانی کاسته بار سنگین آنرا از دوش بر میداری، سیه‌روز تیره بخت، سرگردان را سر و سامان میدهی؟ تو نوشداروی ماتم‌زدگی و ناامیدی میاشی، دیدهٔ سرشکباز را خشک میگردانی؛ تو مانند مادر مهربانی هستی که بچهٔ خود را پس از يك روز طوفانی در آغوش کشیده، نوازش کرده میخواباند، تو زندگانی تلخ زندگانی درنده نیستی که آدمیان را بسوی گمراهی کشانیده و در گرداب سهمناک پرتاب میکند؛ تو هستی که به‌دون پروری، فرومایگی، خردپسندی، چشم‌تنگی و آز آدمیزاد خندیده پرده بروی کارهای ناشایسته او می‌گسترانی. کیست که شراب شرنگ آگین تو را نخشد؟ انسان

۲ - مرگ

بقلم آقای صادق خان هدایت

چه لغت پيمناك و شورانگيز است! از شنیدن آن احساسات جانگدازی به انسان دست میدهد: خنده را از لبها میزداید، شادمانی را از دلها می برد، تیرگی و افسردگی آورده هزارگونه اندیشه های پریشان از جلو چشم میکوزاند.

زندگانی از مرگ جدائی ناپذیر است. تا زندگانی نباشد مرگ نخواهد بود و همچنین تا مرگ نباشد زندگانی وجود خارجی نخواهد داشت. از بزرگترین ستاره آسمان تا کوچکترین ذره روی زمین دیر یا زود میمیرند: سنگها، گیاهها، جانوران هر کدام پی در پی به دنیا آمده و به سرای نیستی رهسپار شده در گوشه فراموشی مشتی گرد و غبار میگردند. زمین لاابالیانه گردش خود را در سپهر بی پایان دنبال میکند؛ طبیعت روی بازمانده آنها دوباره زندگانی را از سر میگیرد: خورشید پرتوافشانی مینماید، نسیم میوزد، کلبه هوا را خوشبو میگرداند، پرندگان نغمه سرائی میکنند، همه جنندگان به جوش و خروش می افتند. آسمان لبخند میزند، زمین می پروراند، مرگ با داس کهنه خود خرمن زندگانی را درو میکند...

مرگ همه هستیها را بیک چشم نگریسته و سرنوشت آنها را یکسان میکند: نه توانگر می شناسد نه گدا، نه پستی نه بلندی و در مفاك تیرسنگ آدمیزاد، گیاه و جانور را در پهلوی یکدیگر می خواباند. تنها در گورستان است که خونخواران و درخیمان از پیدادگری خود دست میکشند؛ بیگناه شکنجه نمی شود نه ستمگر است و نه ستم دیده، بزرگ و کوچک در خواب شیرینی

ایشان و قرب جوار ایشان کاملاً مستحضر شده دفتر مذکور را که خود خانواده مرحوم براون ترتیب داده بوده‌اند بعنوان ناریه برای مطالعه آقای فروغی بتوسط همان مستر وبر که آن اوقات خیال مسافرت پاریس را داشته است میفرستد بعلاوه يك قطعه از عکس حاضر بعنوان یادگار،

پس از استماع تفصیل فوق راقم سطور از آقای فروغی خواهش نمود که خوب است اجازه دهند که این عکس در مجله ایران‌شهر چاپ شود تا هم این منظره رقت انگیز قبر مشترك زن و شوهر بنظر دوستان ایرانی آن مرحوم برسد و هم متمم مقاله باشد که راقم سطور پارسال در خصوص شرح حال آن مرحوم در همان مجله منتشر ساخت، آقای فروغی نیز که رغبتشان در تحلیف ذکر آن مرحوم کمتر از رغبت راقم سطور نبود واضح است بلا تأمل باین مسئله رضا دادند مشروط بر آنکه از خانواده خود آن مرحوم نیز تحصیل اجازه بشود، و فی الفور باز بتوسط همان مستر وبر که آن ایام برای ملاقات آقای فروغی پاریس آمده بود و اتفاقاً در همان روز مصمم مراجعت بانگلستان بود خواهش اجازه طبع عکس مزبور را از خانواده آن مرحوم نمودند، پس از چند روزی از طرف میس اولین براون با کمال مهربانی بعبادت مأیوف این خانواده محترمه مستقیماً برای خود راقم سطور اجازه مطلق و اختیار تام در طبع و نشر این عکس رسید، و اینک عکس مزبور، و در خاتمه از میس اولین براون و آقای فروغی و آقای مستر وبر و همچنین از آقای کاظم زاده مدیر «ایران‌شهر» کمال تشکر را می‌نمایم،

پاریس — محمد قزوینی



آقای فروغی: یکی از جانب دولت ایران بمناسبت اینکه ایشان آنوقت رئیس الوزرا بوده‌اند، و دیگری از طرف خودشان شخصاً، و دیگر کاغذ تعزیتی بخط خود راقم سطور) در خدمت ایشان مشاهده کردم،

پس از مطالعه طولانی آن دفتر با کمال تأثر و تألم از ظرفیت که تمام آنروز را وقت ما هر دو در نهایت حزن و اندوه گذشت از آقای فروغی از کیفیت حصول آن عکس با آن دفتر خصوصی خانوادگی بدست ایشان با قدری تعجب استفسار نمودم، معلوم شد که ایشان در اوان مسافرت از ایران باروفا در عرض راه از انزلی بیعد اتفاقاً با مستر هرولد وبر (۶) مهندس انگلیسی همسفر شده بوده‌اند، مستر وبر مذکور که فعلاً از موظفین دولت انگلیس در جزیره سیلان است و سابقاً گویا مدتی در ایران در سفارت انگلیس بوده و باین جهت فارسی را بسیار خوب میدانند آنوقت برای تعطیل تابستان از راه ایران بانگلستان برمی‌گشته است، باری در طول مسافرت در ضمن صحبتهای متفرقه بالطبیعه مکرر صحبت از مرحوم براون بمیان آمده بوده است و آقای فروغی بی‌نهایت اظهار تألم و تحسر ازین فقدان بزرگ برای ایران و ایرانیان نموده بوده‌اند، مستر وبر که با خانواده مرحوم براون معلوم می‌شود کمال آشنائی را داشته است پس از مراجعت بانگلستان بدیدنی آن خانواده میرود و در ضمن از آقای فروغی و مفاوضات او با ایشان در عرض راه در خصوص مرحوم براون با آن خانواده صحبت در میان می‌آورد، همشیره مرحوم براون میس اولین براون (۷) که سابقاً اسم آقای فروغی را در ضمن تلگرافات تعزیت از ایران (چنانکه در فوق ذکر شد) دیده بوده است و حالا از هویت

خانواده ایشان میباشد، و ترجمه عبارات منقوشه بر صلیب سنگی از قرار ذیل است: (۴)

«یادگار همیشه محبوب الیس کلرلین' براون زوجه ادوارد جی. براون ساکن کمبریج، متولده در ۳۰ سپتامبر ۱۸۷۹، متوفاه در ۲۸ ژوئن ۱۹۲۵، †

ادوارد گرانویل براون معلم فارسی و مدرس عربی، متولد در ۷ فوریه ۱۸۶۹، متوفی در ۵ ژانویه ۱۹۲۶،

و در زمین جمال جمیع اشیاء جمیله بایکدیگر تلاقی میکنند (۵)،
خدا یا راحتی جاوید بایشان عطا کن و نور ابدی بر ایشان بتابد»،

* * *

در اوقاتی که آقای میرزا محمد علیخان فروغی (ذکاءالملک) وزیر جنگ مد ظله العالی در اواخر تابستان گذشته برای یکی دو ماه در حوالی پاریس اقامت گزیده بودند یکی از روزها که راقم سطور علی العاده خدمت ایشان مشرف شدم عکس فوق را با دفتر بزرگی که محتوی بود بر اغلب قطعات روزنامجاتی که در خصوص فوت مرحوم براون چیزی نوشته بوده‌اند و همچنین بر اغلب مکاتیب و تلگرافات تعزیت که دوستان و آشنایان آن مرحوم از اطراف بخانواده او فرستاده بوده‌اند (از جمله دو تلگراف بامضای خود

(۴) عین این عبارات ازین قرار است:

In ever Loving memory of Alice Caroline Browne wife of Edward G. Browne of Cambridge. Born September 30. 1879. Died June 28. 1925.

†

Edward Granville Browne. Lecturer in Persian. Professor of Arabic. Born Feb. 7. 1862. Died Jan. 5. 1926.

And in the land of beauty All things of beauty meet.
Requiem eternam dona eis. Domine, et lux perpetua luceat eis.

(۵) اصل این عبارت ظاهراً شعر انگلیسی است ولی نمیدانم از کیست،

والعیان مشاهده نکند،
 محال است که شخص خودش وقوع يك چنین واقعه غمناکی
 را بچشم خود دیده باشد و باز خیال کند که این مضمونی که اینقدر
 طرف توجه شعراست که «سر که نه در راه عزیزان بود» یا «گر
 کنم در سر وفات سری» یا «مدعیم گر نکتم جان تار» و امثال
 ذلك از اغراقات شعراست،

مرحوم براون حکایت معروف چهار مقاله را در خصوص قبر
 خیام که خود مؤلف آن کتاب شفاهاً از خیام شنیده بوده است که
 می‌گفته: «کور من در موضعی باشد که هر بهاری شمال بر من گز
 افشان میکند» و سپس بعد از چندین سال که مؤلف آن کتاب
 بنیشابور آمده تحقیق پیشگوئی خیام را برای العین مشاهده کرده
 بوده، این حکایت را آن مرحوم مکرر اندر مکرر باندنی مناسبتی
 در ضمن صحبت نقل میکرد و راقم این سطور خودم شاید ده بیست
 مرتبه بلکه بیشتر از او شنیده بودم، و همچنین در اغلب کتب و رسائل
 خود این حکایت را ترجمه نموده یا بآن اشاره کرده است، بطوری
 که ازین کثرت تکرار بعادت مألوف او معلوم می‌شود که مضمون
 این حکایت طبع حساس او را بسیار متأثر کرده بوده است، آیا در
 آن اوقات هیچ سرنوشت غمناک خودش را حدس می‌زده است؟ و
 آیا هیچ میتوانست پیش بینی بکند که روزی خواهد آمد که قبر
 خود او نیز يك جنبه شاعرانه بسیار مؤثر فوق العاده رقت انگیزی
 را دارا خواهد بود؟ سقی الله ثراه،

مقبره مرحوم براون واقع است در قبرستان السویك (١)
 در شهر نیوکاسل (٢) بر ساحل رود تاین (٣)، از شهرهای
 معروف شمال انگلستان که مسقط الرأس مرحوم براون و مسکن

انسان هر قدر بخواهد مادی و عملی باشد و مانند شعرا در عالم خیال زندگی نکند و حوادث طبیعی را لباس شعر و افسانه نپوشاند باز در عمر خود گاهگاه بعضی حوادثی مصادف می‌شود که فی الواقع از عادی بیرونست و در عین سادگی باندازه مؤثر و در عین اینکه طبیعی‌اند باندازه رقت‌انگیزاند که خواهی نخواهی او را بطرف شعر و افسانه میکشند و شخص مجبور است اعتراف کند که شعرا هر چه گفته‌اند فقط نتیجه وهم و از ابداعات قوه متخیله آنها نبوده است بلکه در خود طبیعت شعر موجود است، و افسانهها نیز بکلی بی‌اصل نیستند بلکه اغلب چیزکی بوده است که مردم چیزها گفته‌اند،

ممکن نیست که کسی يك زن و شوهری را شخصاً می‌شناخته و از محبت مفراطی که در تمام مدت عمر — ولی عمر بسیار کوتاهی — مابین آنها برقرار بود بخوبی مسبوق بوده، و بعد مرگ متعاقب آنها را بفاصله پنج شش ماه، یکی از مرض و دیگری از فراق، دیده و حالا قبر مشترك آنها را که هر دو برای همیشه در آنجا خفته‌اند در مقابل چشم خود ببیند و از اعماق قلب و روح و رگ و پی و استخوان متأثر نشود،

ممکن نیست که کسی این حوادث مسلسل را که فصول مختلفه يك رمان ولی يك رمان واقعی را تشکیل میدهند خود برآی العین مشاهده نموده و این پردهای گوناگون يك «تراژدی» حقیقی را که اسمش حیات است خود بنفسه تماشا کرده باشد و یاد صدها حکایات ازین قبیل که در کتب متقدمین و متأخرین امثال مصارع العشاق و تزین الاسواق و دیوان‌الصبابه و غیرها و غیرها خوانده نیفتد و تصدیق قطعی آن حکایات را که تا کنون همه آنها را شاید جزو افسانه و بازیچه می‌پنداشت حالا در خارج بالحس

تفکر

١ - يك خاطره غمناك

بقام آفای میرزا محمد خان قزوینی

عكس صلیب سنگی که ذیلاً مشاهده می شود محفوظ با شیجار خرم و گل‌های باصفا عکس مقبره مشترك مرحوم براون است با زوجه مرحومه اش که چنانکه خوانندگان مجله مسبقاً پارسال باصفاً شن ماه از یکدیگر وفات یافتند، ابتدا زن و سپس شوهر.



مقبره مشترك مرحوم برفسور براون با زوجه خود.

خزاین حکمت

سعی و وقت

صاحبان بزرگترین کارخانجات عالم
مردمان فقیر بوده‌اند و سعی و عمل
آنها را بدین مقام رسانده .

(ست لود)

اگر زندگانی را دوست داری وقت
خود را تلف مکن زیرا وقت قسانی
است که زندگانی را از آن ساخته‌اند .

(فرانکلن)

ساعتها میگذرند ولی آنها را
بحساب ما مینویسند (کتیبه ایست روی
ساعت آفتابی شهر اوکسفورد .)

من وقت خود را اسراف کردم
و حالا او بنوبت خود مرا اسراف
میکند .

(شکسپیر)

من در میان طلوع و غروب
آفتاب دو ساعت طلائی گم کردم
که هر يك دارای شصت دقیقه از

الماس بود . هیچ مکافات برای
جوینده آنها نمی‌رهم چونکه هرگز
پیدا نخواهند شد .

(هوراسمان)

کاریکه هر کس درین دنیا باید
بجای آورد با خود او زائیده میشود .
(لووئل)

خصایصیکه موفقیت را تأمین
میکند عبارت است از دریاقتن فرصت ،
جربت در دست گرفتن آن و صرف
قوت و استقامت در کار بردن آن .
(اوگستن فلیس)

من یا راهی پیدا میکنم یا راهی
میسازم . هر یکروز فرصتی بدست
ما میدهد برای کردن کاریکی که
قبلاً و بعداً ممکن نمیشد .

(و. ه. بورلایغ)

بیزحمت لذت حاصل نمی‌شود .
زیاترین گلهادر سیاه‌ترین زمینها
میرویند .

(ژ. ک. هولاند)

فقر هونلک است — و گاهی
روح را میکشد اما مانند باد شمال
مردم را زنده و بیدار میکند .

(اوویدا)

استحالهٔ جدیدی در دنیای صنعت شده و دوش ما را از تحمل این بار نیز خالی کند. فعلاً ایران که سهل است در ممالک پر ثروت نیز کسی نمیتواند ادعا کند که: در آینده راه برقی تعمیم نام و تمام خواهد یافت. چندی قبل با یکنفر دکتر اترنیور آلمانی در همین موضوع صحبت میکردم. در جواب سؤال من که: آیا دولت آلمان ممکن است تمام خطوط بخاری را مبدل به برقی کند، چنین اظهار داشت: «وقتیکه الکتریک عوض گاز برای روشن کردن منازل استعمال شد، همه حدس می‌زدند که در مدت قلیلی تمام چراغهای گاز متروک خواهد شد. و اگر دنیا همان دنیای آتروز بود و بشر بفکر دیروزی خود قناعت میکرد، بی‌شک و شبهه چنان هم میشد! حال اگر در لکوموتیف بخاری هم اصلاحات مهم و تازه شد و از حیث اقتصاد به برقی رجحان یافت بدیهی است که مقام اول خود را احراز و به انتشار این نیز سکتۀ قوی میرساند. گذشته از این یک نظریۀ سیاسی نیز با بسط عمومی لکوموتیف الکتریکی منافات دارد.» نظریۀ سیاسی که منظور او بود برای ایران مثل مملکت آلمان مهم نیست. مقصود او این بود که اگر در موقع محاربه دشمن یکی از مراکز الکتریک دست یافته و یا صدمه برساند، ولو به انداختن بومی هم شد، تمام شعب آن مرکز از کلر افتاده و رشته عملیات نظامی نیز گسیخته و یا بکلی خنثی میگردد.

تاتمام

تصحیح

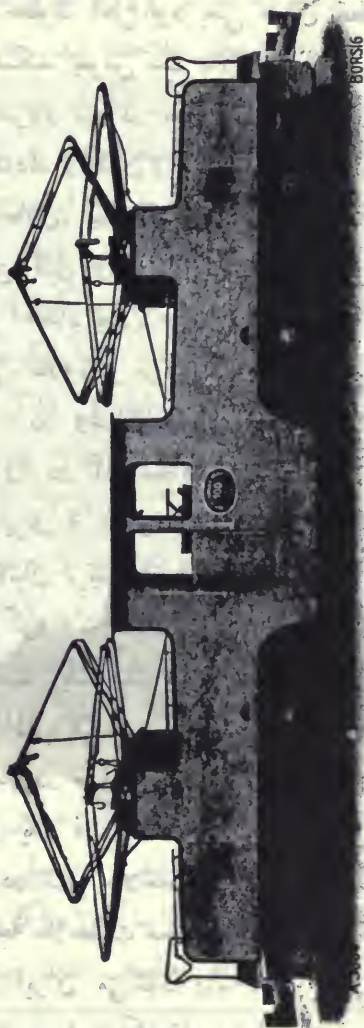
در شماره گذشته در قسمت اول این مقاله در صفحه ۶۰۰ سطر ۱۹ عدد ۸۸، ۱۴۲ غلط و عدد ۲۲۰ صحیح است.



ایجاد راه آهن برقی یا تبدیل خطوط قدیم به الکتریکی بسته به موقعیت طبیعی ممالک است. مثلاً در مملکتی که آبشار فراوان، و تولید الکتریک لازم با میخانج کم امکان دارد، البته راه برقی مناسب است. اگر برعکس جنگلهای آنبوه موجود و معادن مواد محترقه وافر است، لکوموتیف بخاری مقرون بصرافه میباشد. محض رفع اشتباهی که ممکن است از قرائت جمله قبل حاصل شود لازم است توضیح کرد که اگر معدن مواد محترقه در يك محل دور دست زیاد و تبدیل آن به انرژی قابل استعمال کم خرج شد ممکن است الکتریسیته ارزان در همان محل تولید کرده و بشکل الکتریک کم شدت و پراکشتش به نقاط دیگر رسانید. و بعد با ماشین های تحویل — ترانسفورماتور — معادله کرده بکار برد.

از جمله شروط مخصوص و عوامل بسیار ماهر در اداره راه برقی حمل و نقل منظم و محدود به حد معینی است که در صورت تخلف موجب خسران اقتصادی میگردد. بدین ملاحظه می شود گفت که فعلاً راه آهن برقی در ایران بی موضوع است؛ ثروت طبیعی دست نخورده و جمعیت کم میباشد. علاوه بر این حمل و نقل و مسافرت در وطن ما بر مأخذ صحیح و مقرر نیست و تا اندازه بسته به حوادث طبیعی: فصول اربعه، کم یا زیاد شدن محصول زراعت، سرد و گرم هوا و پیش آمدهای غیر مترقبه میباشد. و این مواقع را «حال احتیاج فوری» که نمی شود هر سال پیش بینی کرد مینامند. همچنین اگر در يك گوشه ایران یاغیگران شورش کرده و انقلاب مضر استقلال کردند، لکوموتیف بخاری بدرد می خورد که در مدت معین بسرعت مطلوب قوای لازم را به محل جنجال رسانده و آتش فتنه را بخواباند. تا ملت ایران که امروزه فاقد شروط مذکور است مستعد داشتن خطوط برقی شد شاید

در ایران و موقعیت نواحی که ایجاد راه در آن منظور است درست معلوم نشد هیچکس نمیتواند بدین سؤال جواب کافی و حسابی که بشرط با معنی بودن نیز مقید باشد بدهد. بطور عموم می شود گفت:



نمونه از کمونیت‌های برق با اتصال اتومی

شکل و سیمای ایشان حاکی است که تا آن زمان حرکت دادن واگون با الکتریسیته سابقه نداشته است.

یکی از مسائل غامض که هنوز هم رأی علما در آن متفق نیست ترتیب هدایت الکتریسیته به موتور لکوموتیف است. ابتداء هادی ماشین خطوط آهن بود یعنی همان خطها که قطار در روی آن حرکت میکند بعوض سیم بالائی یا پهلویی انتخاب شده بود و این ترتیب امروز نیز در بعضی نقاط اجراء می شود. وقتی نیز علما بخیال افتادند واگون را بدون اتصال دائمی با منبع الکتریسیته یعنی بوسیله «خازن» بکار اندازند. اما این فکر نتیجه مثبت نداد زیرا وزن این قبیل واگونها يك نكث زیادتر از سایرین و بدین مناسبت منافی اقتصاد بود. چاره فقط منحصر به اتصال دائمی شد. متفکرین آلمانی علاوه بر ترتیبی که فوقاً ذکر شد راه دیگری نیز تجربه کردند: در وسط خطوط آهن کانال مخصوصی ساخته و سیم مرکزی را در آن محافظه مینمودند. اما چون این نیز در موقع باریدن برف و باران اشکال زیاد داشت بزودی منسوخ شد. بالاخره امریکائیان ترتیب اتصال «قرقه» را که تا امروز معمول است اختراع کردند. فضیلت اتصال قرقه از سرعت ترقی و انتشارش پیداست. يك سال بعد از اختراع آن ۲۰ خط در امریکا با این سیستم اداره می شد، چهار سال بعد ۲۸۰ و پس از نه سال به ۱۰۰۰ رسید. در مسافتهای بعید یعنی راههای صحرائی، برعکس خطوط شهری يك قسم اتصال دیگر — اوتوئی — معمول است. مثال آن را در شکل ملاحظه می فرمائید اما شرح علل رجحان آن را که نتیجه ملاحظات مخصوصی است، مجال نیست.

آیا در ایران می شود راه آهن برقی کشید یا نه، خدا میداند! و بدیهی است که تا جدول صحیحی از معادن موجود

ارسال شد.

مدتی است که در عالم لکوموتیف های برقی جلب انظار عموم را کرده و مقداری از خطوط قدیمه نیز فعلاً با الکتریک اداره می شود. شاید در آتیۀ نزدیکی قسمت اعظم راه آهن دنیا برقی شود. بازگی در یکی از جراید مرکز (۱۴) خبری مشعر به تبدیلی نمودن تراموای طهران به الکتریکی ملاحظه شد. خبر مزبور غیر مستقیم، و اداره ضمانت صحت و سقم آن نکرده بود. همچنین این اقدام از طرف کی و چرا می شود مستفاد نشد و اینکه آیا در ضمن تجملات یا برای حفظ الصحه (؟) یا از راه صرفه جوئی است مندرج نبود. همینقدر در خانمه «ستاره ایران» دعای خیر فرستاده و اظهار نیک بینی کرده بود. چون روزنامه مذکور از جراید مهم مرکز است، سکوت بجا کرده و سخن بیجا نگوید، پس باید امیدوار شد. تراموای برقی طهران و اطراف (اگر ایجاد شد) مفتاح راه آهن برقی ایران میتواند بشود. چون بتاریخ راه آهن برقی عالم رجوع کنیم مبدء و منشاء آنرا تراموای برقی خواهیم یافت اما در يك شکل بسیار مغایر و متفاوت از وضع و ترکیب کنونیش. اولین محرك یا لکوموتیف الکتریکی را «زیمنس و هالسکه» (۱۵) در سال ۱۸۷۹ در نمایشگاه صنعتی برلن بموقع تماشا گذاشت، قوه موتورش ۳ اسب بخار و فقط سه واگون بدان بسته شده بود.

عکسی از آن سه واگون که مجموعاً ۱۸ مسافر حمل میکرد بیادگار مانده. گذشته از خود لکوموتیف که خیلی دیدنی است و هر بیننده را محظوظ میکند، صورت ساکنین واگونها با بشاشت مخصوصی که می شود گفت مخلوط به تعجب شده دیده می شود.

در سال ۱۸۴۲ فابریک بورزیک با سایر کارخانه‌ها که غالباً مهندسین انگلیسی اداره میکردند، مسابقه و هم‌چشمی مینمود. آن سال در تمام آلمان فقط ۲۲ لکوموتیف جدید کار میکرد. ۱۴ عدد آنرا مهندسین لندن و مابقی را بورزیک ساخته بود. در مدت بسیار کمی عدد لکوموتیف‌های این فابریک به هزار بالغ شد. در موقع



آوگوست بورزیک بانی فابریک «بورزیک» (۱۸۰۴ - ۱۸۵۴)

ارسال هزارمین لکوموتیف جشن مجلی گرفتند و از آن بعد هم هر وقت که این عدد از نو به ۱۰۰۰ رسید، محض ارائه زحمات ماضیه و نتیجه تجربه‌های کارگران جشن باشکوهی گرفته میشود. چند ماه قبل دوازده هزارمین لکوموتیف بورزیک که به راه آهن دولتی آلمان ساخته شده بود، با مراسم معموله جشن و شادمانی

پروگرام خود بحث مینمایند. عدهٔ محصلین مدارس عالی و سایر شاگردان بموجب احصائیهٔ مخصوص بالغ بر ۴۵۰ شده. بورزیک دارای روزنامهٔ مخصوصی است که در خود فابریک چاپ شده و میان کارگران تقسیم می‌شود. چون توضیح سایر جزئیات و شرح زندگانی یک عماله که حتماً بمراتب از تعیش بزرگان ایران بهتر است، ما را از ذکر مقصود باز خواهد داشت لذا از تمام آنها صرف نظر می‌شود. فقط میخواهم نکته نگذرم که در وسط فابریک یک عمارت بسیار عالی که تا این اواخر در برلین منحصر به فرد بود و فعلاً نیز مانندش معدود است، بنا شده. اگر کسی در تعریف آن گفت: «سر بفلک بر افراشته» ناحق نگفته است. تکل که یکی از محله‌های اطرافی برلین است و فابریک بورزیک در آن بنا شده، بسیار باصفا و دلگشا و در ایام تعطیل یکی از تفرجگاه‌های عمومی برلین است اما بعضاً عدهٔ مخصوصی نیز فقط برای زیارت این عمارت می‌آیند و الحق که زائرین آن دست خالی برنمیگردند. شکل ساختمانش تقلیدی است به عمارات «ابربوس» آمریکا و بدست «پروفیسور اشمول» (۱۱) طرح شده. این ابنیه را در آمریکا «ابرتراش» (۱۲) گویند. آلمانها نیز بتقلید ایشان «ابز خراش» (۱۳) مینامند. اما چون در فارسی خراش و تراش از کلمات دلپسند نیست بهتر آنکه ما ابنیهٔ «ابربوس» شان نامیم ولو که این اسم قشنگ در ایران عیب بی‌مسمی بودن هم داشته باشد. بلندی این عمارت ۶۵ گز و دارای ۱۲ مرتبه که حاوی اطاقهای هیئت مدیره، ادارهٔ محاسبات و کتابخانه، ادارهٔ هیئت تحریره و ادبیات، طالار کنفرانس و غیره میباشد.

Pr. Eugen Schmol (۱۱)

Skyscraper (۱۲)

Wolkenkratzer (۱۳)

قیمت فنی

راه آهن

قلم آقای حسینقلی خان عطائی

بقیه از شماره قبل

بورزیک یکی از مشهورترین کارخانه‌های لکوموتیف‌سازی دنیاست. غور و تدقیق در تاریخچه این فابریک به هر طالب ترقی درس عبرت می‌دهد. پس از مطالعه آن دیگر کسی قلت بضاعت، کمی سرمایه و ضعف قوای موجود را علت نکبت و بدبختی محسوب نمیدارد، زیرا سرگذشت بورزیک نشان می‌دهد که در مقابل عزم، راسخ، اراده محکم و همت عالی این قبیل موانع حکم معدوم را دارد. کارخانه بورزیک در سال ۱۸۳۷ تأسیس یافته و من حیث المجموع ۵۰ نفر عماله داشت؛ اما دو سه ماه قبل کتابچه کوچکی که محتوی شرح قسمتهای مختلف فابریک مزبور است، منتشر شده و از قراریکه در آن مندرجست، عده عملجات بورزیک فقط در تکل ۵۵۰۰ و عده مستخدمین اداری آن ۱۳۰۰، مجموعاً ۶۸۰۰ می‌باشد. علاوه بر این دارای ۲۴۲ حیاط مسکون، که ۱۶۹۶ منزل دارد، و یک دستگاه طبخ که قادر است به ۲۰۰۰ نفر روزانه غذا دهد، میباشد. یک عمارت مخصوصی نیز دارد موسوم به «مدرسه صنعتی بورزیک» (۱۰). در این مدرسه شاگردها و محصلین مدارس عالی ساعات معین جمع شده و اشکال‌های خود را در باب ساختمان و عمل ماشینها حل و در سایر مباحث علمی مربوط نیز، در حدود

(۱۰) آقای عطائی دوره تحصیلات عالی خود را در فابریک بورزیک تکمیل و باخذ تصدیقنامه رسمی «مدرسه صنعتی بورزیک» هم موفق شده‌اند و از جوانان جدی و مستعد و با اخلاق هستند. [ایران شهر]

— تاریخ عرب، ۲ جلد، ۱۹۱۲ — ۱۹۱۳، — تاریخ ادبیات عرب، طبع اول ۱۹۰۴، و بعد از آن نیز مکرر طبع شده است، — رباعیات بابا طاهر عریان، متن فارسی و ترجمه فرانسه، ۱۸۹۳، — نحو و صرف فارسی، ۱۸۹۹، — مذهب باب، ۱۸۸۴ — تذکرة الخطاطین و المصورین، ۱۹۰۸، — مجموعه رسائل حروفیه، متن فارسی و ترجمه فرانسه، طبع اوقاف کتب، ۱۹۰۹، — گرشاسب نامه اسدی، متن فارسی و ترجمه فرانسه، در دو جلد، تحت الطبع است، — «ایران قدیم و تمدن ایرانی»، ۱۹۲۵، علاوه بر این تألیفات مستقل مرحوم هوارت در اغلب مجلات علمی و ادبی مقالات عدیده بسیار زیادی راجع بتاریخ و جغرافی و نحو و صرف و ادبیات و سایر مسائل متعلقه بملل اسلامی نوشته است، در مجله معروف «روزنامه آسیائی» (۹) مقالات انتقادیه در خصوص مطبوعات جدیدة شرقی بخصوص مطبوعات راجع بایران اغلب بامضای آن مرحوم بود و تقریباً هیچ نمره از مجله مذکوره نبود که چندین مقاله انتقادی بسیار نافع فاضلانۀ از آن مرحوم در آن مندرج نباشد، — و همچنین در کتاب «دائرة المعارف اسلامی» (۱۰) که به زبان فرانسه و انگلیسی و آلمانی در هلاند بطبع میرسد و هنوز باتمام نرسیده است اغلب مقالات راجع بزبان فارسی یا ترکی و ادبیات و سایر فنون و علوم آن دو زبان از قلم مرحوم صاحب ترجمه است، جزاء الله عن العلم و اهله احسن الجزاء، — پاریس — محمد قزوینی



علماً بواسطه تحصیلات و زحمات خود در آن دو زبان و عملاً بواسطه معاشرت با عربها و ایرانیان در مدت اقامت در دمشق و اسلامبول تکمیل نموده بود، ولی واضح است که جنبه علمی و ادبی اطلاعات او ازین سه زبان غالب بود و فن او و هنر او و مهارت او و شهرت او بهمین مناسبت بود، و جنبه عملی این زبانها یعنی حرف زدن بآنها را هیچ اهمیت نمیداد و هیچکس نیز در اروپا باین نوع چیزها اهمیت نمیدهد چه اغلب کسبه و تجار و خدمه قهوه‌خانهها و هتل‌های معتبر چندین زبان از السنه خارجه میدادند و در نهایت خوبی حرف می‌زدند ولی يك سطر بی غلط در یکی از آنها نمیتوانند بنویسند و نام يك شاعر یا يك عالم در آن زبان را در عمرشان نشنیده‌اند، — باری مرحوم هوارت بطول تجربه و ممارست در این سه زبان عقیده‌اش این شده بود که زبان عربی اس اساس ادبیات جمیع السنه اسلامی است و بدون تبحر در آن تبحر در ادبیات هیچیک از السنه ملل اسلامی کما ینبغی و یلیق ممکن نیست، روزنامه «تان» مورخه ۲ ژانویه ۱۹۲۷ که ترجمه حال او را نوشته است گوید که وی از کسانی بود که در بالای سزدر اطاقهای درس فارسی و ترکی و هندوستانی میل داشت که این عبارت نوشته شود: «کسی که زبان عربی را بسیار خوب نمیداند اینجا داخل نشود»،

بعضی از تألیفات مهمه مرحوم هوارت با تعیین سال طبع آنها از قرار ذیل است (هر جا که مخصوصاً قید بفارسی یا عربی نشده است) فرانسه است و سال طبع کتب بطبق اصل بسنوات مسیحی است): کتاب البدء و التاريخ، تألیف مطهر بن طاهر مقدسی در حدود سنه ۳۵۵ هجری، متن عربی با ترجمه فرانسه در ۶ جلد بزرگ، از شاهکارهای آن مرحوم است، سنه ۱۸۹۹ — ۱۹۰۷،

و فنون اسلامی پدید آمده مسدود نماید،
 فقیه مرحوم چنانکه گفتیم از اشهر مشاهیر مستشرقین فرانسه
 و عضو «آکادمی خطوط و ادبیات» (۴) آن مملکت بود، — وی
 در جوانی از شاگردان مبرز مدرسه السنه شرقیه (۵) و مدرسه
 تحصیلات عالی (۶) پاریس بوده است، و پس از فراغت از تحصیل
 مدت بیست و سه سال تمام (۱۲۹۲ — ۱۳۱۶ هـ مطابق ۱۸۷۵ —
 ۱۸۹۸ م) در خارج از فرانس بسمت مترجمی سفارتخانهها یا قونسول
 گریهای فرانسه در مشرق بسر برد، ابتدا سه سال در دمشق و
 سپس بیست سال در اسلامبول، بعد از وفات شفر (۷) مستشرق
 معروف در ۱۳۱۶ وی بجای او بسمت معلمی زبان فارسی در مدرسه
 السنه شرقیه منصوب شد، و ده سال بعد ازین تاریخ بمقام تدریس علوم
 اسلامی در مدرسه تحصیلات عالیه نایل آمد، و در تمام مدت عمر
 وظیفه این دو کرسی درس را حایز بود، در سنه ۱۳۳۷
 هـ بسمت عضویت «آکادمی خطوط و ادبیات» بجای مرحوم
 ماسپرو (۸) مصرشناس معروف منتخب گردید، و برای سال
 ۱۹۲۷ م (یعنی امسال) بریاست کل آکادمی مزبور انتخاب شده بود
 که اجل او را مهلت نیل باین مقام نداد،
 مرحوم هوارت فارسی و ترکی و عربی را بدون اینکه
 تخصص در یکی از آنها بخصوصه ازو مشهود باشد هر سه را
 علی السواء خوب میدانست و در علوم و فنون هر سه زبان تألیفات
 عدیده دارد، ترکی را که معلوم است بواسطه اقامت بیست ساله
 در اسلامبول بسرحد کمال رسانیده بود، فارسی و عربی را نیز

Académie des inscriptions et belles-lettres. (۴)

Ecole des langues orientales vivantes. (۵)

Ecole pratique des hautes études. (۶)

Charles Schefer. (۷)

Maspero. (۸)

شرق‌شناسان فرنگ

وفات کلمان هوارت (۱)

مستشرق مشهور فرانسوی

بقلم آقای میرزا محمدخان قزوینی

سال ۱۹۲۶ مسیحی را که چند روز قبل بانها رسید میتوان گفت برای مستشرقین اروپا سال شومی بود، چند نفر از مشاهیر ایشان در این سال بدرود زندگانی گفتند، پروفیسور براون در ماه اول این سال (۵ ژانویه)، سه ماه بعد ازو پل کزانوا (۲) مستشرق مشهور فرانسوی، یک ماه قبل موریس دولافوس (۳)، نیز مستشرق فرانسوی، و اکنون کلمان هوارت از مشاهیر مستشرقین فرانسه که در روز پنجشنبه بیست و چهارم جمادی الآخره سال هزار و سیصد و چهل و پنج هجری (۳۰ دسامبر ۱۹۲۶) در سن هفتاد و دو سالگی در پاریس مرحوم شد، و بمرگ او لطمه بزرگی بتحصیلات شرقیه در اروپا وارد آمد، و حوزه مستشرقین بخصوص علاقمندان بزبان و ادبیات فارسی در عرض یکسال از دو رکن رکن علم و ادب و دو نفر از اجله علمای و اساطین فضل یعنی مرحوم براون و مرحوم صاحب ترجمه خالی گردید، و عجب است که یکی ازین دو نفر در دست در اول سال و دیگری در دست در آخر سال از دنیا رفتند مثل اینکه بایکدیگر میعادگاه داشتند، و بنقد در انگلستان و فرانسه هیچکس نیست که جای این دو نفر را بتواند بگیرد و رخنه بزرگی را که از فقدان آنها در ارکان علوم

اوبیات

ندای عشق

بمناسبت مقاله پیش که سخن از رجال‌الغیب بمیان آمد مناسب چنان دیدم که باز غزلی از لسان‌الغیب حافظ شیرازی درینجا درج کنم و یقین دارم که پس از مطالعه آن مقاله، این غزل معنای نو و ذوق نو خواهد بخشید. این غزل، تجلی نگار غیبی را ایما میکند و حلالی را که دست داده تا یکدرجه میفهماند. در بیت اول این غزل در همه نسخه‌هاییکه من دیده‌ام مصرع دوم را مقدم داشته‌اند ولی بنظر من صحیح‌تر همین است که: جو بشنوی . . . مطلع غزل باشد.

ح. ک. ایران‌شهر.

جو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست سخن شناس نه دلبر! خطا اینجاست
 سرم بدنی و عقبی فرو نیساید تبارک‌الله ازین فتنها که در سر ماست
 در اندرون من خسته دل ندانم کیست که من خموشم و او در فغان و در غوغاست
 دلم ز پرده برون شد کجائی ای مطرب بنال هان که ازین ناله کارها بنواست
 مرا بکار جهان هرگز التفات نبود رخ تو در نظرم این چنین خوشش آراست
 نخفته‌ام ز خیالی که میزیم شبها خمار صد شبه دارم شرابخانه کجاست
 کنون که صومعه آوده شد ز خون دلم گرم بیاده بشوئید حق بدست شماست
 ازان بدیر مغنم عزیز میدارند که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست
 چه ساز بود که بنواخت دوش آن مطرب که رفت هوش و هنوزم دماغ پر ز نواست
 ندای عشق تو دادند دوش درد دل من فضای سینه ز شوقم هنوز پر آواست

از آن زمان که بحافظ رسید صوت حبیب

ز شوق کوه دل او همیشه پر ز صداست

بیت گفته‌های وی نور محبت میدرخشد، بوی حقیقت می‌آید و ترانه تجلی و آزادگی شنیده می‌شود. او هر چه می‌گوید از خود نیست بلکه انعکاس صوت محبوب غیبی است چنانکه خود می‌فرماید:

بارها گفته‌ام و بار دگر می‌گویم که من دل شده این ره نه بخود می‌یوم
 در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند آنچه استاد ازل گفت بگو می‌گویم
 من اگر حارم و گر گل چمن‌آرائی هست که از آن دست که می‌وردم می‌رویم
 دوستان عیب من یدل حیران نکنید گوهری دارم و صاحب‌نظری می‌جویم
 مقام خواجه بالاتر از آن است که من که در مهد معرفت شیر
 خواده بیش نیستم در اینجا با این قلم شکسته و زبان بسته به توصیف
 آن پردازم ولی محض اینکه دیده خود را از فیض روح بخش آن نور
 معرفت بینا سازم و برای اینکه از کلام خود خواجه شاهدهی برای
 بلندی فکر و علو معنی و تفریق مجاز و حقیقت آورده و چراغی
 به دست طالبان سلوک راه معرفت داده باشم بذکر غزل ذیل که از
 عالیترین غزلیات خواجه است اکتفا می‌کنم و محض ادب لب فرو
 می‌بندم:

بسر جام چه آنکه نظر توانی کرد	که خاک می‌گده کحل بصر توانی کرد
مباش بی‌می و مطرب که زیر طاق سپهر	باین ترانه غم از دل بدر توانی کرد
بعزم مرحله عشق پیش نه قدمی	که سودها کنی ار این سفر توانی کرد
بیا که چاره ذوق حضور و نظم امور	بفیض بخشی اهل نظر توانی کرد
جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی	تو گرد ره بنشان تا نظر توانی کرد
گدائی در میخانه طرفه اکسیر است	گر این عمل بکنی خاک زر توانی کرد
دلا ز نور ریاضت گر آگهی یابی	چو شمع خنده زنان ترک سرتوانی کرد
ولی تو تالاب معشوق و جام می خواهی	طمع مدار که کار دگر توانی کرد
گر این نصیحت شاهانه بشنوی حافظ	بشاهراه طریقت گذر توانی کرد

لیکن حالا که ذکرى از رجال الغیب شد نامى از لسان الغیب نبردن شرط ادب نباشد. هیچ شبهه نیست که خواجه عرفان حافظ شیرازى نیز باده از دست این رجال الغیب خورده و از آنرو استحقاق لقب لسان الغیبى کسب کرده است. خواجه شیراز هر جا نامى از پیر مغان و پیر مى فروش و یا باده فروش و پیر میگده و معشوق و طایر قدس و خضر پى خجسته و مطرب و ساقى مى برد مقصودش همین استاد غیبى است که مریبى او بوده و وی را از جام حقیقت مست و از قیود علایق عالم سفلى آزاد کرده است. آنجا که میفرماید:

تو دستگیر شوای خضر پى خجسته که من پیاده میروم و همراهان سوارانند
 آنان که خاک را بنظر کیمیا کنند آیا بود که گوشه چشمى بمانند
 حلقه پیر مغان ز ازل در گوش است برهانیم که بودیم و همان خواهد بود
 مژده ایدل که مسیحا نفسى میآید که ز انفاس خوشش بوى کسى میآید
 مشکل خویش بر پیر مغان بردم دوش کاو بتائید نظر حل معما میگرد
 هتم بدرقه راه کن ای طایر قدس که دراز است ره مقصد و من نوسفرم
 اشاره بهمین استاد غیبى کرده است و همچنین کلمات میخانه و شراب خانه و میگده و خرابات و دیر مغان در نظر او همان خلوتگه عزلت یعنی آن مقام فکر و ذکر و تحیر و خلسه بوده که در آنجا آن شاهد غیبى پرده از رخسار خود برداشته و به او تجلی کرده است. در زبان خواجه، کلمات مى و باده و شراب جز عشق و حقیقت و آزادگى چیز دیگر نیست و جام و صراحی و قدح و پیاله و جام جم و جام جهان بین جز بوته دل خود و یا دل محبوب که آئینه کیتی نماست چیز دیگر را نمى فهماند. این است که از هر

پرورده بوده ولی با اوضاع امروزی و با این محیط وحشت آلود و گندیده که افراد بدبخت این کشور کهن را یا بسته زنجیر خرافات و اوهام و تنبلی و درویشی و زبونی و گرسنگی کرده و یا ظالم و خونخوار و شہوت‌ران و خودپرست و غارتگر و بی همه چیز ساخته نشوونمای نهال سعادت محال است. تا این محیط پاره نشود و تا تخم علم و عمل و سعی و کوشش و فضیلت و اخلاق و فکر صحیح و اراده متین در این زمین کاشته و آبیاری نگردد، این ملت روی خوشبختی نخواهد دید و درهای معرفت و حقیقت و قدرت بروی او بسته خواهد ماند.

بلی هر کس بدین مقام برسد و مظهر قبول و عنایت این رجال الغیب گردد خود را از خاک به افلاک رسانده است. همه انبیا و رسل و همه اولیا و عرفا و حکما و فلاسفه و خداوندان هنر و صنعت و خلاصه تمام رجالی که از هر طبقه بوده باشد خدمت به ترقی و تربیت نوع بشر کرده‌اند از رحیق الهام و فیض تعلیمات غیبی این حاملان نور سیراب گشته‌اند و بدون آنکه خود بدان بی ببرند به امر و اشاره و دستیاری این خضرهای وقت و مجریان احکام آسمانی به نشر ادیان و علوم و صنایع و اخلاق خدمت نموده‌اند تا کلوان بشر بدین ترتیب در آغوش اعصار و دهور بی شمار راه ترقی را پیموده و منازل تکامل را طی کرده است. اینک چندین صفحه سیاه شد بدون اینکه مطلب بآخر برسد و یقیناً درین ضمن سوآلاتی چند از عمق خاطر خوانندگان سر زده است که مایل بدانستن جواب آنها هستند. بدبختانه بیش از این مقاله را طول نمیتوانم بدهم و در شماره آینده خواهم نوشت که این رجال الغیب کجا هستند و چرا برای تأسیس انجمن تئوسوفی آمریکارا انتخاب کردند و چه احکام و قوانین جدید تعلیم نمودند.

بدینقرار هرچه در نظر ماها اسرار دیده میشود برای این رجال الغیب، طبیعی و علمی و فنی است و بدینجهت تئوسوفی را ترجمه به تصوف علمی کردم ولی وقت اجازه نمیدهد که جنبه اخلاقی آنرا در اینجا شرح دهم. همینقدر باید بگویم که اولاً در تئوسوفی نیز نایل شدن بمقامات کشف و حقیقت فقط در نتیجه زحمات و کوششهای متمادی میسر است و تصفیة قلب و نفس از واجبات میباشد و مخصوصاً نایل شدن بمقام شاگردی یکی از این استادان غیبی خیلی شرایط و زحمت دارد و امثال من و شما را که غرق گنداب حرص و خودپرستی و شکم پروری و خودبینی و کبر و غرور و نخوت و شهوت و حسد و خرافاتیم در این مصطفیة عشق و حقیقت راه نمیدهند چنانکه امروزه عدد اعضای انجمنهای تئوسوفی به ملیونها می رسد ولی از میان اینها ممکن است بیش از چند نفر به فیض قبول شدن به شاگردی و خدمت این معلمان غیبی نایل نشده باشند و نانیاً در طی مراحل سیر و سلوک ابدأ درویشی و بیکاری و گوشه نشینی و گدائی و ریاضات شاقه را اجازه نمیدهند بلکه هر کس باید در محیط خود و در دایرة وظایف مودوعه خود بکوشد و زحمتها کشد تا قوای عقلی و روحی خود را قوی سازد و دارای يك فكر ناقب و يك ازاده الماسین گردد و با آن قوا از محیط خود بیرون آید و در فضای قدرت طیران نموده قلب و نفس خود را تصفیه کند و جسم خود را هم که معبد روح است پاک و تمیز و قوی نگاه دارد و در عین اینکه میان جماعت زندگی میکند و به اشتغال به امور مادی عمر میگذراند دلش متوجه کعبه مقصود و حیران جمال محبوب حقیقی گردد و از لوٹ تمایلات و افکار و اعمال ناشایست پاک بماند!

در قرنهای پیش مملکت ایران تیر بسی از اینگونه رجال

و نشان بدهند که همه این واقعات خارق‌العاده علوم مخفی مانند همه حادثات عالم طبیعت تابع احکام و قوانین مخصوص میباشند. صاحبان عقل قوی بما میگویند که « عهد معجزه گذشته است » و ما جواب میدهیم که « عهد معجزه هرگز وجود نداشته است » یعنی هر چه بنام معجزه بظهور رسیده تابع قانونی بوده است. باید که این غرایب و عجایب که در تاریخ عمومی عالم وظایف مهمی انجام داده‌اند باز ظهور کنند و خواهند هم کرد تا جهان منکرین و نادانان را مغلوب سازند. این غرایب، هم بانی و هم مخرب باید شوند یعنی مخرب سهوهای زمان گذشته و عقاید کهنه و مضر و بانی تأسیسات جدید و یک اخوت صحیح و مفید بشری شود آنوقت تمام اعضای این عائله بشری معاون طبیعت شده و بکمک ارواح علوی آسمانی که ما بدانها اعتقاد داریم برای سعادت بشر کار خواهند کرد. بعضی از خوارق عادات و غرایب اتفاقات که شماها نه فکر آنها را کرده و نه در خواب دیده‌اید بزودی روی خواهد داد و روز بروز بر شدت خود خواهد افزود و بالاخره پرده از روی اسرار خود خواهند برداشت. افلاطون حق داشت در گفتن اینکه « افکار، عالم را اداره میکنند ».

« بهر اندازه که مغزهای مردم افکار کهنه را از خود بیرون کنند افکار جدید جای آنها را خواهند گرفت و عالم ترقی خواهد کرد. انقلابات عظیم ازین افکار بوجود خواهند آمد، عقاید و حتی حکومت‌های معظم در جلو قدرت مقاومت نپذیر این افکار سرنگون و در سر راه این افکار مبدل بگرد و غبار خواهند شد. وقتیکه این زمانها خواهد رسید جلوگیری از آنها بقدر جلوگیری از جزر و مد دریاها محال خواهد شد. ولی همه اینها بتدریج بوقوع خواهد پیوست و قبلاً ماها وظایفی در عهده داریم که باید بجا بیاوریم و آن عبارت است از جارو کردن اوهمیکه بنام مذهب اجداد ما برای ما گذاشته و رفته‌اند. »

« افکار جدید باید در زمین‌های پاک کاشته شود زیرا آنها دارای مسائل و حقایق بسیار عالی هستند. ماها حوادث طبیعی را تدقیق نمیکنیم بلکه این افکار عالمگیر را تتبع میکنیم زیرا اینهاست که موقع طبیعی انسان را در میان عالم کاینات نسبت به نشئت‌های گذشته و آینده و نسبت بمبدأ و مرجع او مکشوف میسازد و روابط فانی را با غیر فانی، موقتی را با ابدی و محدود را با غیر محدود معین میکند. اینها افکار بسیار وسیع، بسیار عظیم و بسیار علوی خواهد بود که حکمرانی قانون ازلی و ولایتی را خواهند شناخت. در مقابل این قانون جز یک زمان حال چیز دیگر نیست در صورتیکه برای مردمان فانی و آنهاست که هنوز داخل طریق معرفت نشده‌اند زمان یا ماضی است و یا مستقبل نسبت بمقیاس عمر محدود آنها در روی لکه بزرگ گل. این است مسائلی که ماها تتبع میکنیم و اغلب آنها را هم حل کرده‌ایم. »

لطیف او که در ظاهر چیز خیالی دیده میشود میدانیم بآنها بفهمانیم. آیا من چگونه خواندن و نوشتن یک زبان را بشما یاد میتوانم بدهم که هنوز الفبای آن اختراع نشده است؟ اگر یک فیلسوف عهد بطلمیوس زنده میشد چطور میتوانستیم باو حادثات فن الکتریک جدید را حالی کنیم و آیا اصطلاحات فنی امروزی برای او معما و اصوات بی‌ارزش میشد؟

«فرض کنیم که من میخواهم برای شما خطوط اشعه رنگین را که مافوق اشعه هفت‌گانه معروف است شرح دهم (در صورتیکه رویت این اشعاعات بجز معدود کمی از ماها بیهمة غیر سرئی است) و یا اینکه بخواهم بفهمانم که چگونه ماها میتوانیم در فضا هر یک از این رنگهای غیر طبیعی و یا نفسی را پیدا کنیم (به اصطلاح ریاضی اینها را اجزای متمم یک رنگ معمولی دیگر مینامند ولی در حقیقت اینها رنگ مضاعف اند — گرچه در نظر شما حرف بوج خواهد آمد) آیا میتوانستید نتایج فنی این اشعه را و یا اقلاً معنی حرفهای مرا بفهمید؟ و چون شما آن شعاعات را نمی‌بینید و علوم شما هنوز اسمی برای آنها وضع نکرده است پس اگر من بشما میگویم که: «بدون برخاستن از سر میز بکشید که در جلو چشمهای خودتان کلیه رنگهای آفتاب را که بچهارده رنگ تجزیه میشود و هفت تا از آنها رنگهای متمم است جستجو و تولید کنید و آنوقت بکمک این نور سرئی میتوانید مرا از مسافتهای دور به بینید چنانکه من شما را می‌بینم، آیا چه جواب بمن میدادید؟ احتمال کلی دارد که جواب میدادید که هیچوقت بیش از هفت رنگ وجود نداشته و اینهم اساساً سه رنگ بوده که بهفت اجزاء تجزیه میشود و این تکلیف من بی‌معنی و غیر علمی است. از اینجا می‌بینید که چه مشکلات ناقابل رفع دارید که شما را مانع است از اینکه نه تنها بمعرفت کامل علوم مغنی بلکه بدرک عناصر ابتدائی آن علوم واصل بشوید.»

در مکتوب دوم زیرین بسی اسرار و اشارات مندرج است:

«حقایق و غرایب علوم اسرار در واقع یک مجموعه خیلی مهم روحی تشکیل میدهد که برای تمام عالم مفید و عمیق است. بدین جهت ما این حقایق را برای شما بدین مقصد یاد نمیدهیم که مقدار نظریات و حدسیات هضم نشده شما را زیاد کند بلکه بخاطر این میدهیم که از نقطه نظر منافع نوع بشر یک اهمیت و محل استعمال دارند تا کنون کلمات محال، توهم، چشم‌بندی، و خیال را در یک معنای بسیار کشدار و نامفهوم استعمال کرده‌اند و بدینقرار غرایب حادثات علوم مغنی را یا غیر طبیعی و اسرار آلود و یا تردستی و توطئه تصور کرده‌اند. بدین جهت رؤسای ما مصمم شده‌اند که در چند دهانهای مستعد یک روشنائی بزرگ در باب این مسائل بیندازند

گذشته بعمل آمده موفق کرده است.

این دو مکتوب را درست چهل و هفت سال پیش یکی از این رجال الغیب به مستر «آ. پ. سینت» که یکی از پیش آمدگان اعضای تئوسوفی است و سابقاً مدیر جریده انگلیسی و نیم‌رسمی «یونیر» در هند بوده نوشته است:

«فقط پس ازینکه مبادی و اصول این قوانین مخفی طبیعت را بخوبی تحصیل کردید و درین معرفت بدرجه کافی ترقی رسیدند آنوقت میتوانید ما را بفهمید و فقط ازین راه است که این روابط عجیب و حیرت‌افزا و جاذب که میان صاحبان ذکاوت و «عقل کل» موجود است بتدریج لطیف‌تر و قویتر میشود زیرا موجوداتیکه صاحب ذکاوتند اجزای آن عالم کلی هستند و موقتاً ازو جدا شده‌اند و همینکه روابط میان آنها لطیف‌تر و قویتر شد همه یکی میشوند. وقتیکه در یک مرد این جاذبه بیدار شد و بکار افتاد آنوقت او را بدرستی بزمان ماضی و مستقبل مربوط میسازد یعنی هر سه زمان برای او یکی میشود. این کلمه‌های ماضی و حال و مستقبل را درین مقام از روی ناچاری بکار میبرم زیرا کلمات اروپائی برای ادای فکر من کافی نیامند من میخواهم بگویم که آن قدرت (انرژی) که تمام ذرات عالم مادی و غیر مادی را بهم وصل کرده است متمادی و غیر منقطع است و بنا برین زمان وجود ندارد که ماضی و حال و مستقبل باشد بلکه این زمانها مقیاسات کوتاهی ادراک و نظر انسان را نشان میدهد. این قدرت، ادراکات کوتاه مرد را قادر میسازد که ذرات عالم مادی و عالم ارواح را یکجا درک کند. من بی‌اندازه متأثر و مکدرم ازینکه مجبورم این سه کلمه نامناسب ماضی و حال و مستقبل را استعمال کنم چه اینها تعبیرات نارسا و ناتوانی هستند برای تعریف حالات تعین یافته و محسوسه یک «کل غیر مادی». این تعبیرات در نارسائی خود بدتر از نارسائی یک تبری است که بخواهیم با او کار مراضی را انجام دهیم.

«چقدر متأسفم که شما هنوز در طریق معرفت آنقدر ترقی نکرده‌اید که برای انتقال افکار، خودتان را از استعمال اینگونه وسایل مادی بی‌نیاز کنید و بواسطه این بی‌استعدادی کسی هنوز روح شما نمیتواند مستقیماً بی‌واسطه با روح ما مربوط شود. بدبختانه، ذکاوت ملل غرب این خشونت ارتق را تولید کرده و حتی عباراتیکه میخواهند افکار جدید را تعبیر کنند طوری خود را در پرده معانی مادی پوشانده‌اند که تقریباً برای اهالی مغرب زمین فهمیدن افکار ما محال شده است و همچنین برای ما هم محال شده است که بوسیله زبانهای آنها آنچه را که در باره عالم سر و مکانیزم

شده و حکایت‌های زیاد در آنباب نوشته‌اند. *در بیان و حکایت‌های زیاد*

۸ — قدرت خلق الساعه یعنی خلق کردن مواد و اشیاء غیر موجود مانند حاضر کردن خوردنی و نوشیدنی و غیره در جائیکه اینها معدوم باشد چنانکه این معجزات از انبیا و اولیا نیز سر زده است. این خوارق و معجزات که ذکر شد فقط در عالم محسوس ما بعمل می‌آید و نمونه همه اینها در سالهای قبل و بعد از تشکیلات انجمن تئوسوفی بظهور پیوسته و بسیاری از رجال صاحب ذکاوت و عقل و هوش آنها را دیده و تجربه و تصدیق کرده‌اند. لیکن عمده قدرتها و وظایف رجال الغیب در عالم غیب و ملکوت و عالم ارواح است و خدماتی که در آن عوالم میکنند از حیث اهمیت و عظمت بمراتب بیشتر و بیرون از دایره وهم و تصور ماها است. چون ممکن است بعضی از خوانندگان و بخصوص متجددین کوته نظر و بی خبر ما تصور کنند که این قبیل کارها را اغلب شعبده بازان و افسونگران و تردستان و جوکیان و دزویشان نیز کرده و میکنند و این رجال الغیب هم ممکن است از همین طبقه بوده باشند لازم است در اینجا تذکر بدهم که هیچ مناسبت میان این طبقه از مردم عوام فریب و بی علم با این رجال الغیب نیست و محض اثبات مدعا و نشان دادن درجه علم و وسعت معرفت آنها قسمتی از دو قطعه مکتوبات یکی از رجال الغیب را که در سال ۱۸۸۰ یکی از مریدان و پیروان خود نوشته ترجمه میکنم. مطالب عالی این دو مکتوب بخوبی ثابت میکند که اولاً اطلاعات علمی و فنی این رجال الغیب تا چه پایه بلند است و ثانیاً چگونه وقایع مهم را پیش گوئی کرده و کشف حجاب از پاره قوانین مجهول طبیعت کرده بطوری که بیانات او رشته بدست مخترعین و علما و فلاسفه داده آنها را بکشف بعض اختراعاتی که در عرض چهل سال

انتقال بدهند و دیده شوند (۴).

۲— قدرت ترك کردن جسم مادی خود در يك مدت معين يعنى جدا کردن روح از بدن و دوباره داخل کردن آن بدن (این همان کاری است که در حال خواب بهمه مردم دست میدهد ولی بی اختیار و اراده لیکن این رجال الغیب با اختیار و اراده خود و در حال بیداری این قدرت را در دست خود دارند)

۳— رؤیت تمام ذرات عالم در يك آن يعنى مطلع شدن از ماضی و حال و استقبال (برای این رجال الغیب زمان و مکان وجود خارجی ندارد و شرح آن خواهد آمد.)

۴— قدرت حرکت و نقل دادن اجسام بدون معاونت جسم مادی از جایی بجای دیگر.

۵— انتقال افکار خود بی واسطه مادی بهر يك از نقطه عالم (پس ازینکه پیروان تئوسوفی مراحل لازمه سلوک را طی کرده و قوای دماغی خود را لطیف تر و مستعد ساختند بواسطه همین انتقال افکار با این رجال الغیب مربوط می شوند و مصاحبت و مراسله میکنند.)

۶— مجسم کردن خود در شکل ملائکه برای کمک کردن و نجات دادن افراد بشر در مواقع خطر چنانکه در مواقع طوفان و حریق و سقوط ابنیه و طغیان سیل و زلزله و امثال آن که بعضی مردم با يك طرز خارق العاده نجات یافته اند بهمت این رجال الغیب بوده است.

۷— تسخیر حیوانات درنده و وحشی و استخدام آنها. چنانکه در کتب متصوفه این قدرت به اغلب اولیاء و عرفا نیز نسبت داده

(۴) جسم قالبی که آنرا بفرانسه Corps astral میگویند غیر از جسم مادی ظاهری است ولی شکلاً شبیه همان است و گویی قالب بدن است و بدان جهت آنرا جسم قالبی ترجمه میکنم. در حین تشریح تعالیم تئوسوفی آنرا توضیح خواهم کرد. این رجال الغیب میتوانند این جسم قالبی خود را با اراده خود مرئی و قابل لمس (ماتریالیزه) سازند.

و محبت و عدالت میکنند و فقط طبقه پائین آنها که در عالم ناسوت هستند میتوانند با افراد بشر روابط جسمانی داشته و بدیده اینها دیده بشوند و آنها در تحت شرایط مخصوص.

قدرتهائی که این رجال الغیب دارا میباشند و عقول نازس بشر آنها را سحر و یا معجزه نام میدهد بحدود است و بسیاری از آنها در ابتدای تشکیل جمعیت تئوسوفی و در سالهای نخستین او که برای جلب کردن انظار عالم لازم بود بمنصه ظهور پیوست که شرح آنها با اوراق و وثایق معتبر و حتی عکس بعضی از اوراق و مکتوبات که در مجالس متعدده از هوا افتاده و بخط این رجال الغیب بوده در کتب تئوسوفی در زبانهای مهم اروپا درج و چاپ شده است. ولی این رجال الغیب که خود را فقط برادر میخوانند اولاً کراهت و نفرت از ارائه خوارق و کرامات دارند مگر در مقام ضرورت و ثانیاً میگویند که اینها نه سحر است و نه معجزه بلکه همه از روی تطبیق قوانین و احکام طبیعت و عوالم غیر مرئی و علوم مخفی است و هر یک از افراد بشر را این قدرت داده شده و بتدریج که بمدارج تکامل صعود کرد و یا در زیر دست معلمان تئوسوفی تربیت شد دارای همین قدرتها و معجزه‌ها و خارقه‌ها خواهد گردید لیکن قرن‌ها لازم است تا نوع بشر خود را مستحق این مقامات عالی بسازد و تا خود را از کثافات صفات بهیمی و رذایل و خصایص شیطانی پاک نکند پا بدین مقام نمیتواند گذارد. از تمام خوارق عادات و معجزه‌ها که در کتب تئوسوفی شرح داده شده بطور خلاصه میتوان قدرتهای عظیمه این رجال الغیب را بقرار ذیل تقسیم نمود:

۱- قدرت طی الارض که از ساده‌ترین اعمال آنهاست و در یک چشم بهم زدن از شرق به غرب می‌توانند جسم قالی خود را!

«کرملیت» (۲) مینامند که طریقت معروفی است و پیروان این طریقت در سال ۱۱۵۶ میلادی از طرف يك کشیش ایتالیائی بنام «بارتولد» در بالای کوه معروف «کرمل» در فلسطین تأسیس شده است. پیروان این طریقت، الیاس نبی (خضر) را قطب و پیر خود میدانند و میگویند که از عهد الیاس در بالای آن کوه زهبانان تارك دنیا منزوی بوده‌اند و از غرایب است که در ابتدای تأسیس این طریقت پیروان آن را میان مردم «برادران سفید» (۳) مینامیدند. این تسمیه و نسبت این طریقت به الیاس یعنی خضر جالب دقت است و منسوب بودن خضر را بمجمع این برادران سفید که موضوع بحث ماست ایما میکند.

در هر حال اسم اهمیت ندارد بلکه مسمی را در نظر باید گرفت چنانکه حضرت رسول هم در جواب عیسویان که پرسیدند نام تو در انجیل احمد نوشته شده و تو محمد نام داری فرمود که مرا در آسمانها احمد و در زمین محمد مینامند! این برادران نور هم اسامی مختلف و غریب دارند که در نظر کوه بینان و بیخبران عجیب خواهد آمد لیکن باید دانست که اینها اساساً خارج از دایرهٔ ادیان و عقول و اوهام بشرند و حالا آنها را خواه خضر بنامیم و خواه نام دیگر بدهیم اهمیت ندارد. اینها همه وقت بوده و باز هم خواهند بود و بنامهای مختلف ظهور کرده و قافلهٔ بشر را بسوی مقصد معین که تکامل نوع است سوق خواهند داد. این برادران نسبت بدرجات خودشان از عالم ناسوت گرفته تا عالم لاهوت مقام دارند و از آن عوالم علوی نشر انوار رحمت

(۲) Carmelite

(۳) White Friars

اشاره و رهنمائی و الهام او بکشف کردن بسیاری از حقایق علمی و حوادث غیبی موفق شده‌اند که شرح آنها در اینجا ممکن نیست و يك کلمه باید گفت که این رجال الغیب و برادران نور دستهای قدرت خدائی هستند که چرخهای تکامل عالم کوچک یعنی زمین ما را اداره میکنند.

در خصوص اینکه خضر وقت که در کتب شرقی ذکر شده عبارت از اعضای همین سلسله برادران نور میباشد يك مسئله نظر دقت مرا جلب کرده که ذکر آن خالی از فایده نیست:

این را قبلاً باید دانست که حضرت خضر همان الیاس نبی است که در انجیل و تورات مذکور است و حتی در میان یهود و مخصوصاً در ممالک عثمانی عیدی را که بنام خضر میگیرند عید «خضر الیاس» مینامند ولی کلمه خضر در تورات نیست و اروپائیان هم این کلمه را نمی‌شناسند و برای من هم معلوم نیست که از کجا آمده است لیکن در هر حال خضر و الیاس هر دو یکی است زیرا در تورات مذکور است که الیاس به اجل طبیعی نمرد بلکه عروج کرد و باز به روی زمین خواهد برگشت و بدان جهت بود که حضرت عیسی به یهود گفت که آن الیاس که شما منتظرید همین یوحناى تعمید (۱) است که برگشته است. و نیز بنا به انجیل همین الیاس بود که باموسی در بالای کوه پیش عیسی و حواریون ظاهر شد و هنوز یهود در یکی از اعیاد خود يك صندلی را خالی میگذارند بنام الیاس که گویا حاضر است و آنجا می‌نشیند ولی به دیده مردم دیده نمی‌شود. اینها همه به قصه معروف که خضر آب حیات خورد و زنده جاوید مانده است اشاره میباشد.

علاوه برین طایفه از رهبانان عیسوی هست که آنها را

حفظ و حمایت و معاونت و هدایت افراد بشر کمر بسته‌اند و همه انبیا و رسل از سلسله این برادران نور شمرده می‌شوند و اینها در هر عهده و در میان هر قومی ظهور میکنند، چنانکه ما هم قائلیم که هر عصری برای خود صاحبی و امامی و ولیبی و یا «خضر»ی دارد که آنرا «خضر وقت» مینامند. هر يك از اعضای «سلسله برادران نور» خود يك خضر وقت است و مانند خضر هر جا بخواهد حاضر می‌شود و مستعدین را هدایت و معاونت میکند اما هر دیده او را نمی‌بیند بلکه دیده باطن و خضرین لازم است. همه آن خوارق عادات و عجایب و کرامات که ماها باولیا و خضر نسبت میدهیم و کتب عرفا و متصوفه از آن مشحون است همه در حق این برادران نور صادق می‌آید و بلکه اینها مصدر اعجازاتی شده و می‌شوند که بمراتب بالاتر و خارج از دائره فهم و عقل و ادراك امروزی بشر است چنانکه بعدها خواهیم دید. ولی باوجود این دامن عصمت ایشان از هر گونه آرایش بشری منزله است و خود را جز برادر نمیخوانند و بهیچ وجه امکافات بشری را منتظر نیستند و بدون اینکه افراد بشر درك کنند اینها مانند فرشتگان رحمت شب و روز در کمك و یاری کردن و راهنمایی نمودن نوع انسانی هستند.

تمام عرفا و حکما و مشایخ متصوفه و غیره که مظهر کرامات و واقعات و اکتشافات بوده‌اند همه مدیون همت و معاونت این خضرها و زندگان جاوید هستند و هر جا که اسم خضری برده شده قطعاً یکی از این برادران بوده است و این است که سالکان طریقت و پیروان راه حقیقت همیشه از خضر عهد خود طلب همت و دیدن او را آرزو کرده و نعمت حق شمرده‌اند و در اغلب اوقات از خطرهای بزرگ بدستیاری خضر نجات یافته و یا به

اولکوت» آمریکائی در آمریکا تأسیس شده است. چون این «برادران نور» که آنها را «استادان بزرگ» نیز مینامند مآخذ خضر جز بدیده پیروان و مریدان خاص دیده نمی‌شوند و حکمت آن را بعدها خواهیم فہنید لهذا وقتی کہ آن دو شخص مذکور کہ سالها در زیر ارشاد این استادان غیب تربیت شده بودند مأمور به تشکیل انجمن تئوسوفی شدند، اظهارات ایشان راجع به وجود چنین استادان غیبی و خوارق و کرامات ایشان سبب تمسخر و ریشخند اغلب مردم و بخصوص علمای مادیون آمریکا و اروپا گردید و آن دو مؤسس را هدف هزاران استهزاء و تحقیر و شازلانانی ساخته و اصلاً وجود چنین رجال را منکر شدند و چون ممکن است این مسئله مایه تعجب و خنده و انکار بعضی از خوانندگان ما هم بشود لهذا لازم میدانم قبلاً شرحی در باره این استادان غیب و خازنان اسرار و وارثان علوم مخفی بنویسم و موضوع «تئوسوفی» را به سه مبحث قسمت کنم:

۱ — برادران نور یعنی استادان غیب کیستند و کجا هستند؟

۲ — تاریخ مختصر تأسیس و تشکیلات تئوسوفی.

۳ — عقاید و تعالیم فلسفه تئوسوفی.

این «برادران سفید» همان ذواتی هستند کہ در کتب تصوف و عرفان شرق آنان را رجال الله و رجال انیب مینامند و چنانکہ این رجال الغیب طبقات و درجاتی دارند مانند اولیاء و اقطاب و غوث و امام و اوتاد و ابدال و اخیار و ابرار و تقبا و غیره همینطور این برادران نور هم تشکیلات و طبقاتی دارند و برای افراد هر طبقه وظایف و امتیازاتی مقرر است و مانند متصوفه اینها نیز فائند کہ هر فرد بشر بوسیله تعالیم و تربیت مخصوص بمقامیکہ آنها رسیده‌اند میتواند برسد. اینها از عہدهای قبل التاریخ به

پروان تئوسوفی نیز معتقدند که تئوسوفی از روز خلقت عالم وجود داشته است و در هر يك از ادوار تاریخ زمین، خداوند متعال بندگانی را از حکمت خود بهره‌مند و از فیض روح القدس مستفیض ساخته اجرای احکام خود و تعلیم و تربیت نوع بشر را بدست آنها سپرده است و تا امروز هم در دست آنهاست. این طبقه از موجودات را که مجریان قضا و هادیان تکامل بشر و رابطان میان عالم سفلی و علوی و مریبان و معلمان نژادها هستند «برادران مهتر» و یا «برادران سفید» یعنی برادران نور مینامند. برادران مهتر مینامند بدین معنی که ایشان برادران بزرگ افراد بشرند و از مقام بشری بدان مقام فوق بشری رسیده‌اند چنانکه هر فرد بشر نیز پس از طی مراحل می‌شمار تکامل بمقام آنها خواهد رسید. و برادران سفید و یا برادران نور مینامند بدین معنی که مقابل برادران سیاه یعنی قوای ظلمت و شیاطین هستند؛ زیرا برخلاف شیاطین اینها نوع بشر را در شاهره فضیلت و اطاعت احکام الهی دعوت و هدایت میکنند. ازینجا اینهم بخوبی ظاهر میشود که کشمکش قوای متضاد در عالم با اینکه منبع آنها یکیست همیشه حکمفرما بوده و خواهد بود، چنانکه ظلمت و نور، شیطان و ملک و یزدان و اهریمن و انس و جن و دیو و فرشته و دجال و روح القدس و نفس اماره و نفس مطمئنه همیشه با هم در مقابله و در جنگ و ستیر بوده و خواهند بود و الا چرخ های تکامل از حرکت میافتاد!

این برادران سفید ناشران نور و هادیان صراط مستقیم و مریبان مهربان و پاک‌دل نوع بشر هستند.

انجمن «تئوسوفی» به امر و تعلیمات این «برادران سفید» در سال ۱۸۷۵: بتوسط دو نفر از سالکان طریقت تئوسوفی یکی مادام «بلاواتسکی» که از نژاد روس بوده و دیگری «کلنل

چون در نظر من این نهضت فکری، رکن اساسی تمدنهای آینده را تشکیل خواهد داد و در زیر نفوذ و الهامات این نهضت روح بخش، مقدرات بشر بهتر خواهد شد و چون این نهضت هر دو جنبه علمی و اخلاقی را حایز می‌باشد و چون منبع تمام ادیان و مذاهب عالم را یکی میداند و هیچ مذهب مخصوصی را تلقین و ترویج نمیکند و مقصد یگانه آن تربیت و هدایت افراد بشر در شاهراه علم و فضیلت و تجدد و تکامل است و چون این فلسفه از یکطرف سعی و کوشش و فداکاری و قوه اراده ارزش بزرگ داده و بکنند ریشه تن پروری و تنبلی و اوهام و خرافات میکوشد و از طرف دیگر کسب فضیلت و اخلاق حسنه و معرفت را تشویق مینماید و این تعلیمات با اوضاع روحی کنونی ما ایرانیان بسیار موافق و مناسب میباشد لذا شناساندن این جمعیت را بخواهندگان مجله یکی از وظایف خود شمرده مختصراً به ذکر آن می‌پردازم گرچه این نوشتن من جز قطره از دریا چیز دیگر نخواهد بود.

معنای حقیقی و لغوی کلمه «توسوفی» عبارت است از «حکمت الهی» (تو — خدا و سوفیا — حکمت) ولی معنای توسوفی وسیعتر است زیرا علوم و فنون مثبت و ادیان و اساطیر و تاریخ و تکوین عوالم و حتی علوم مخفی و اسرار و فنونی را که هنوز در مکن غیب نهان است و نوع بشر استحقاق و استعداد کشف آنها را پیدا نکرده است نیز شامل میباشد. من آنرا «تصوف علمی» ترجمه میکنم زیرا این تعبیر هر دو وجه علمی و اخلاقی او را بخوبی می‌رساند و از شروح ذیل اصابت این ترجمه را خودتان درک خواهید کرد.

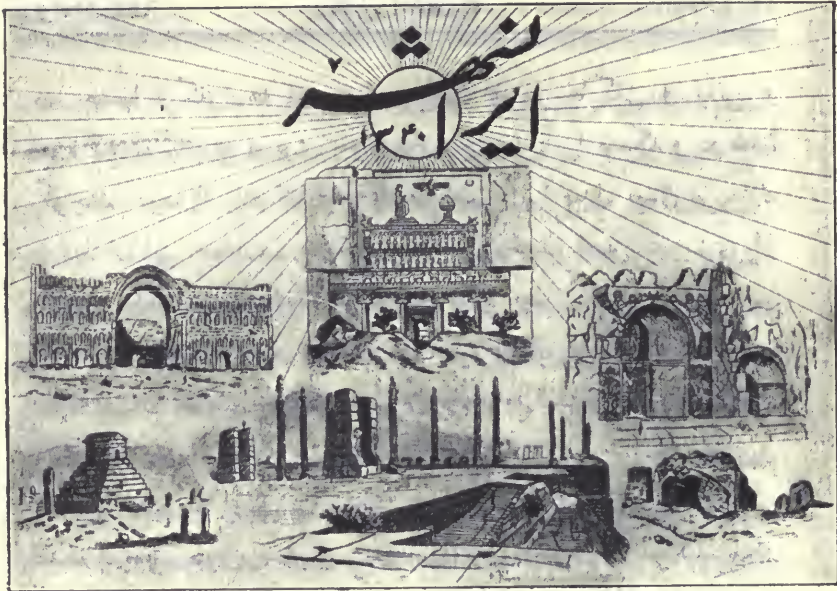
چنانکه متصوفه ما میگویند که تصوف از زمان حضرت آدم موجود بوده و هیچوقت روی زمین از اولیاءالله خالی نبوده است،

بعضی اشخاص مریض و یا اطفال صغیر بی مزه و مضر می آید همینطور این شهد علم و معرفت نیز که برای نژاد جدید و دور جدید ساخته شده یقیناً در مذاق بعضی‌ها بیفایده و بلکه تلخ خواهد آمد لیکن بمرور زمان که ایشان صحت یافتند و یا بحد رشد رسیدند خواهند فهمید که نقصان در عسل نبوده بلکه در قوه ذائقه و قدرت هضم و تمثیل آنها بوده است. در هر صورت من مانند آن زنبور در ایضای وظیفه خود کوتاهی و غفلت نکرده‌ام و بیش از نفس خود انتفاع هموطنان و خوانندگان را هدف آمال خویش قرار داده‌ام چنانکه همیشه مزایای مغوی تمدن اروپا را تشریح و از ذکر و تلقین افکاری که امروزه یا در آتیه ممکن است سبب اضرار و اضلال گردد پرهیز نموده و بکسب معرفت و اخلاق و ترجیح معنویات به مادیات و به توحید علم با فضیلت تشویق کرده‌ام.

حالا که تقدیر بر تدبیر غالب آمده و عجاله ادامه نشر مجله در سال پنجم غیر ممکن دیده می‌شود می‌خواهم در این دو شماره اخیر سال چهارم در یک موضوع بسیار مهم که خود چندین کتاب لازم دارد و با اینکه داد سخن دادن در آن موضوع از عهده شخص بی بضاعت و بی معرفتی مانند من خارج است باز چند کلمه بنویسم که اقلاباً بعنوان یادداشت در صفحات مجله یادگار بماند: در شماره‌های گذشته اشاره کرده بودم که یکی از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین جمعیت‌ها و نهضت‌های اخیر علمی و فلسفی و اجتماعی غرب «جمعیت تئوسوفی» است که نفوذ بسیار عظیمی در افکار و ارواح و عقاید ملل مغرب زمین کرده و بنیان خرافات و اوهام و فلسفه‌های ماده‌پرستی را متزلزل ساخته است و در زیر تأثیرات آن یک نژاد جدید با فکر جدید و معرفت جدید دارد قدم به عرصه وجود می‌گذارد.

در چمنها و گلزارها در جستجو است و هر جا گلی و نباتی و میوه که شیره شیرین و بوی خوش دارد می بیند آنرا میمکد و در معده کوچک خود که يك کارخانه قدرت است آنرا مبدل بعسل می سازد و بما ارزانی میدارد. به بیند چگونه بر حسب حس غریزی از مکیدن نباتات و گلپائیکه شیره تلخ و یا مضر دارند اجتناب می کند. در نظم و ترتیب کارها و در تقسیم اعمال و جدیت در ایفای وظیفه و در فعالیت خستگی ناشناس خود ما انسانها را بحیرت می اندازد. از همه بالاتر حس محبت و فداکاری او شایسته تحیر و تقدیس است چه اولاً در ساختن عسل فقط نفس خود را در نظر نمیگیرد یعنی خودپرست نیست و تنها برای خود کار نمیکند بلکه برای دیگران کار میکند زیرا بیشتر از آنچه خود لازم دارد عسل می سازد و باینکه میداند دیگران ثمره زحمات او را از دستش خواهند گرفت باز کوشیدن و زحمت کشیدن را از دست نمیدهد. و ثانیاً میان خود و دیگران فرق نمیگذارد یعنی برای خود عسل مخصوص و بهتر و برای دیگران عسل کم شیرین و بدل درست نمیکند! چهقدر بزرگ است همت و محبت او!

واقعاً اگر افراد انسانی دارای این صفات می شدند و بقدر این زنبور کوشش و محبت و صمیمیت نشان میدادند پرده ظلمت را میدریدند و بمقام فوق بشری و ملکوتی نزدیکتر می شدند! من همیشه کوشیده ام که زنبور عسل را برای خود سرمشق قرار دهم و در نشر این مجله تا آندرجه که توانسته ام این نیت را بموقع اجرا گذاشته ام یعنی از گلزار تمدن فرنگ فقط آن گلها و میوه ها و بوته ها را بعنوان ارمغان بخواتندگان تقدیم داشته ام که ایمان کامل به فایده و شیرینی و طراوت و صفوت آنها حاصل کرده ام. لیکن چنانکه خود عسل نیز که منافع کثیره دارد برای



سال ۴	اول بهمن ماه ۱۳۰۵	شماره ۱۱
Année 4	22 Janvier 1927	No. 11

تئوسوفی

تئوسوفی

Theosophy

— ۱ —

نبور غسل چه سرمشق خوبی است برای همه و
 مخصوصاً برای کسانی که میخواهند افراد نوع خود
 را از شهد علم و معرفت شیرین کام سازند. ما مردمان
 باید از زنبور درس تمیز نیک و بد و انتظام و فعالیت و فداکاری و
 محبت یاد بگیریم. به بیند چگونه او همیشه در گشت و گذار و



« بیوسته برای تخریب منیت خودتان بجنگید زیرا بدون محو کردن منیت به منزلگاه حدابان داخل نتوان شد. لایق قطع منیت خودتان را تعقیب کنید و بزمین بزیند و کوچه بکوچه برانید و هیچوقت خسته نشوید و بمحض زدن يك ضربت، خوشحال و قانع و مغرور نشوید بلکه مانند يك بهادر سلخشور هی حمله کنید و زخم زیند و هر چه گریه و زاری کند رحم نیاورید و هیچ شرط را از او جز تسلیم و مطیع محض شدن نپذیرید. مانند يك مرد جنگی که با اعتماد کامل پیش می‌رود و تکیه به جرئت و شجاعت خود کرده از هیچ چیز نمی‌ترسد شما نیز با يك ایمان کامل و غیر متزلزل بیش بروید تا اینکه بتوانید غنایم جنگی خود را به محرابی که نفس خودتان را در آنجا قربان کرده‌اید بریزید. آنوقت است که شما مستحق و شایسته خواهید شد که با تعظیم و پرستش به «استاد اعظم» و «مری عالم» نزدیک بشوید! »

آن درس عبرت که ما از این مطالب میتوانیم بگیریم این است که مشیت الهی بهره‌چرا تعلق بگیرد بازپاره احکام ازلی و لایتغیر هست که آنها را تحکیم و تأکید خواهد کرد و قدسی‌ترین این احکام آسمانی قانون عدالت و محبت است که اساساً مبنای خلقت عالم و بقای نوع بنی آدم بر این دو اساس گذاشته شده و همه پیغمبران برای اجرای این دو امر مبعوث شده‌اند! تمام بدبختی‌ها و مصیبت‌ها و آفت‌ها و بلاها خواه برای يك فرد و خواه برای يك قوم وقتی نازل می‌شود که این دو رکن اعظم قوانین الهی را فراموش و ترك کنند چنانکه حال امروزی اقوام روی زمین و بخصوص ملت غفلت زده ایران بدین منوال است!

يك در دل خدمت شیطان کنی
 کاو سوار تو است بی‌گفت و شنید
 طاعتش را بادل و جان می‌خری
 چون سگان سرگرم غوغا دمیدم
 یاد کرده از غرور و نخوت
 صورت حق را بدور انداختی
 چون بسازد با مسلمانان بگو
 گوهر حکمت بر آورده ز گنج
 وز درونت تنگ میدارد یزید
 نفس شیطانی بکش حقرا بجوی
 بر کنی چون ریشه پیداد را
 شاد و خندان گردد از نو این جهان

در زبانت دعوی ایمان کنی
 چیست شیطان جز همین نفس پلید
 روز و شب فرمان او را می‌بری
 از بی پر کردن دیک شکم
 غوضه‌ور در منجلاب شهوتی
 نفس خود را بهر خودت ساختی
 بت پرستی تو با این رنگ و بو
 وه چه خوش‌گفت آن حکیم نکته سنج
 از برون طعنه زنی بر بایزید
 خیز ایمان تازه کن دل را بشوی
 چون فشانای تخم مهر و داد را
 جوشد آن دریای رحمت یگمان

در اینجا چند سطر از رساله‌های او که بیش از پنج شش رساله نیست اقتباس و ترجمه میکنم تا نمونه در آن باب بدست بیاید. در رساله خود بنام «خدمت در راه تعلیم و تربیت» مینویسد:

«اگر استاد اعتماد کامل نداشته باشد که قادر است برسیدن بمقصد، نخواهد توانست چنین اعتماد را در قلب پیروان جایگزین سازد. در صورتیکه اعتماد بنفس از ضروریات موفقیت است در همه شئون فعالیت بشر. استاد (معلم غیبی) چه خوب شرح داده است علت اینرا که ما حق داریم اعتماد داشته باشیم:

«باید بخود اعتماد داشته باشی. اگر میگوئی که تو خودت را بیش از لزوم می‌شناسی پس یقیناً خودت را نمی‌شناسی. تو این جسم ظاهری یعنی این برده خارجی را می‌شناسی که او غالباً آلوده با گل (نواقص و خطاها) بوده است اما تو - آن تسوه حقیقی - تو شراره‌ای از مصباح ال‌هویت هستی و خدا که قادر بر همه چیز است در تو منزل دارد و بدین دلیل هیچ چیز نیست که از قدرت تو بیرون بماند بشرطیکه تو دارای اراده باشی!»

در آخرین رساله خود بعنوان «تجهیز شخصی» که برای

سال نو میلادی نوشته است چنین می‌گوید:

«وقتیکه استاد اعظم و معلم اکرم ظهور خواهد کرد، ایده‌آل تازه و طریقت تازه خود را بما نشان خواهد داد ولی ما باید از حالا خودمان را حاضر کنیم و نظری به شاهراهی که تعلیمات او آنرا تمقیب خواهد کرد بیندازیم و الا کاملاً خدمت نمیتوانیم کنیم. کسیکه نزدیک شدن يك طوفان باد و باران را حس میکند و سوراخهای پام خود را نمیکشد او را نادان و بیحس میخوانند. ما که اجزای انجمن ستاره شرق هستیم از حالا حس میکنیم که چه تغییرات بزرگی میان آنهاییکه میدانند و آنهاییکه نمیدانند و میان کسانیکه میکوشند به‌الم خدمت کنند و آنهاییکه باکمال خشنودی در مصطفی نخوت و خود پرستی خود استراحت میکنند بظهور خواهد پیوست. پس حالا موقع آن است که ما خودمان را حاضر کنیم و احوال باطنی خود را اصلاح نماییم. ما که پیش قراولان این طلیعه سعادت هستیم باید يك مشی مخصوص و يك رفتار عالی پیش بگیریم که آن علامت مخصوص ما باشد پس خودتان ملاحظه کنید که چه باید باشید. بکوشید تا از دیگران دستگیری کنید نه اینکه خودتان محتاج دستگیری دیگران بشوید. بکوشید تا در بلند کردن بیرق ستاره شرق فداکار باشید نه تنها طرفدار و هوا خواه بکوشید تا خودتان را خوشبخت کنید اما هرگز بدان قانع نشوید.»

در فصلی که برای تقویت قوای جسمانی و دستور حفظ الصحه تخصیص کرده و مخصوصاً ترك گوشت خوارگی را از نقطه نظر اخلاقی و صحی توصیه نموده است ایضاح کرده که برای تقویت و احراز قوای باطنی و روحانی، تقویت قوای جسمانی هم شرط میباشد و شاهراه مقدس جاده میانه است و مرد سالك باید در میان این دو راه موازنه خود را نگاه دارد. این رساله با عبارات ذیل خاتمه یافته است:

از این تاریخ یروان تئوسوفی و انجمن ستاره شرق، آنچه را که در باره کریشنامورتی حدس می‌زدند و جرئت اظهار آن را نداشتند فاش و آشکار کردند و گفتند آن «معلم بشر» و «مری جهان» که بایستی ظهور کند یقیناً در نفس کریشنامورتی تجلی خواهد کرد و با زبان او حرف خواهد زد و تعلیمات نجات بخش خود را خواهد داد و این مری بشر همان قوه الهی و روح القدس است که دو هزار سال پیش در جسم عیسی حلول کرد و با زبان او سخن گفت و از اینجاست که اغلب مردم می‌گویند که مسیح موعود او خواهد شد. ولی تا کنون او خودش در هیچک از نوشتاهای خویش چنین عنوانی بخود نداده و بچنین دعوی بر نخاسته است و همیشه از شوق خود بیدار «معلم بشر» و نزدیک شدن ظهور او و لزوم تشکیلات برای پذیرائی او سخن رانده. نویسنده آلمانی «ارنست لورزی» که مقاله مختصری در باره کریشنامورتی در جریده «برلینر تاگبات» نوشته می‌گوید که او را در سال ۱۹۲۳ در «وین» دیده و شیفته اطوار و حرکات و محبت او شده است. در این سال در کونگره تئوسوفها در وین، نطق او را شنیده و بسیار تمجید میکند و مینویسد که امواج الهام و محبت تمام بدن و کلمات او را احاطه میکرد و چشمان درشت و زیبا و جاذب وی روحها را اسیر جاذبه خود می‌ساخت.

حالا لازم است که چند کلمه هم در باب تعلیمات و افکار کریشنامورتی بنویسم. رویهمرفته میتوان گفت که عقاید و افکار و تعلیمات وی عین عقاید و تعالیم جمعیت تئوسوفی است که در شماره‌های آینده شرح آنها خواهیم نگاشت چه خود کریشنامورتی در آغوش این جمعیت پرورش یافته و از همان استادان غیب که بانیان حقیقی این جمعیت هستند تعلیم گرفته است. با وجود این

توسوفی بوده است بایستی بدهد ولی بمحض اینکه وی میخواهد از دست کریشنامورتی ورقه را بگیرد و چشمش بچشم او می افند يك قوه ناگهانی و ناقابل مقاومت او را بزانو زدن در جلو



Krishnamurti

فاضل هندی «کریشنامورتی» که جمعی تصور میکنند که او مسیح موعود یا مهربی عالم خواهد شد.

کریشنامورتی مجبور میکند و این قوه همه حاضرین مجلس را مجبور بکرنش مینماید و همه بزانو افتاده تعظیم میکنند و این حادثه را بنام معجزه بنارس ثبت مینمایند و از آن روز نام کریشنا-مورتی همه جا معروف میشود و بدیده مظهر الهی بدو مینگرند

مرا بطرف نور بگذران — از مرگ مرا بزنگی جاودان برسان»
و مقدمه مختصری که بر این رساله نوشته بقرآن ذیل است :

« این حرفها از من نیست بلکه از مهدی است که مرا تعلیم داده . بی او من چیزی نمیتوانستم بکنم و با او من داخل طریق معرفت شده ام . برای تو نیز که میخواهی وارد این طریق شوی این حرفها مفید خواهد شد اگر تو از آنها پیروی کنی . کافی نیست که بگوئیم اینها کلمات درست و زیبایی است بلکه کسی که میخواهد کامیاب شود باید آنها را حرفی بکار برد . کسی را که گرسنه است کافی نیست که بنان نگاه کند و بگوید که نان خوبی است بلکه باید دست خود را دراز کند و بردارد و بخورد . همچنین گوش دادن بحرفهای استاد کافی نیست باید آنچه را که میگوید بعمل آورد و هر يك کلمه و هر يك اشاره را بذائقه و دقت سیزد . اگر يك کلمه فراموش شود و اگر يك اشاره از نظر بیفتد آنها را دوباره پیدا نتوان کرد زیرا استاد هیچ چیز را دوبار نمیگوید . برای دخول در طریق معرفت چهار صفت لازم است : ۱- قدرت تمیز . ۲- ترك لذت . ۳- رفتار خوب ، ۴- محبت بی حدود . من میخواهم بگویم آنچه را که استاد در باره هر يك از این صفات گفته است برای تو بنویسم . »

این رساله کوچک شرح این چهار صفت است که در حقیقت يك گنجینه معرفت و مکالم اخلاق میباشد و به اغلب زبانهای مهم اروپا ترجمه و صد هزارها فروخته شده است و در آینده آن را در مجله ترجمه و دزج خواهیم کرد .

چون جمعیت تئوسوفی از روی تعلیمات این اقطاب و این رجال الغیب ایمان آورده است که يك «مری عالم و معلم بشر» حتماً ظهور خواهد کرد چنانکه در شماره پنجم مجله شرح داده ام لهذا برای اینکه در حین ظهور آن مری جهان ، در روی زمین اشخاص مستعد و قابلی که تعلیمات او را بفهمند و در راه او تجان خود را فدا کنند حاضر و آماده باشد در سال ۱۹۱۶ در شهر بنارس که مرکز جمعیت است انجمنی بنام «انجمن ستاره شرق» (۳) تشکیل داده توزیع ورقه های عضویت را در جلسه نخستین بعهده کریشنامورتی سپرد و آنوقت مومی آیه هفده ساله بود . در حضور چند صد اعضا که این ورقه ها بایستی توزیع بشود کریشنامورنی با لباس ملی هندی حاضر شده شروع بدادن ورقه ها میکند و ورقه اول را به «کنل اولکوت» که یکی از مؤسسين جمعیت

آثار نجابت و علویت و مظهریت کشف نموده او و برادرش را پس از تحصیل رضای پدر و مادر پیش خود آورده بدست واعظ روحانی «ک. و. لید به آته» کشیش کلیسای «لیرال کاتولیک» که خود نیز از پیشوایان و اعضای مهم جمعیت است و تألیفات بسیار مفید در مسائل تئوسوفی دارد سپرد تا هر دو را تربیت کند. برادر «کریشنامورتی» که «نینیاناندا» نام داشت در چند سال پیش مرد و کریشنامورتی با کمال پاکدامنی و روحانیت در انگلستان تربیت یافته بزودی نظر کیمیا اثر استادان علوم مخفی را که مؤسسی حقیقی و غیر مرئی جمعیت تئوسوفی هستند بخود جلب کرد تا او را بحلقه طالبان حقیقت و سالکان طریقت قبول و تعلیمش کردند. در شماره آینده شرحی در باره تشکیلات جمعیت تئوسوفی و این مریبان غیر مرئی بشر که بمثابة رجال الغیب و اقطاب میباشند و مانند حضرت خضر زنده جاوید بوده و در موقع لزوم در شکلی شخصی ظاهر میتوانند کنند و به چشم نااهلان دیده نمی‌شوند خواهم نوشت.

«کریشنامورتی» در زیر تعلیمات یکی از این معلمان غیبی آن استعداد را کسب کرد که در چهارده سالگی نخستین رساله خود را بزبان انگلیسی بعنوان «در زیر پای استاد» (۲) نوشت. چنانکه خود کریشنامورتی و دکتر بزانت در مقدمه این رساله نوشته‌اند، همه افکار و تعلیماتی که در این رساله مندرج است از طرف آن معلم غیبی که موکل بتربیت او میباشد باو داده شده است و او آنها را بعدها از حافظه خود نوشته است.

در سر آغاز این رساله سه جمله نوشته که ترجمه آنها این است: «از غیر حقیقی مرا بسوی حقیقی هدایت کن — از ظلمت

برده قوه آنرا بتوسط ماشینها به الكترك و بخار و غيره تبديل نموده استفاده ها کرده خودمان را خوشبخت و محظوظ می سازیم .
بقیه دارد .

قیمت فلسفی

پیغمبران کنونی

— ۲ —

ر شماره گذشته برای آسان کردن فهم مطالب ، مقدماتی شرحی در باره تظاهرات و تأثیرات قوه فکر در عالم نگاشتم . اینک به اصل مقصود پرداخته می خواهم راجع به شخصیت و تعالیم و افکار این چند نقر داعیان نبوت و مظهریت سطری چند بنویسم . ولی در میان این پیشوایان انقلابات روحی و اجتماعی که در مقاله گذشته اسم بردم فقط شخصی که شایسته تدقیق و تفکر و استفاده ماست « کریشنامورتی » فاضل هندی میباشد زیرا این یکی اولاً تکیه گاهی مثل جمعیت مهم تئوسوفی دارد که تشکیلات مخصوصی در تمام نقاط اروپا و آمریکا برای ترویج مقاصد و تعالیم او تأسیس کرده است و ثانیاً خود نیز در زیر تعلیمات یکی از استادان علوم اسرار تربیت یافته و رساله هائی راجع به تعالیم و احکام روحانی تألیف نموده است .

« کریشنامورتی » يك جوان هندی بوده است که در ایام صباوت او و برادرش را در یکی از شهرهای هند ، فاضله انگلیسی و رئیس کنونی « جمعیت تئوسوفی » مسس دکتر آنی بزانت (۱) تصادف کرده و در پشانی و اطوار و حرکات و نگاه و صدای او

[۱] Dr. Anni Besant.

خوش نیست باز مرتکب می شویم. بالاخره چنانچه گفته شد همیشه بدون استثنا اراده ما مغلوب قوه تصور یا بعبارت دیگر قوه تمیز باطنی مان شده و می شود و خواهد شد و بدون تربیت و تعلیم این قوه آمره و بدون اینکه راه استعمال صحیح این قوه را که ریاست بدن ما در دست او می باشد یاد بگیریم و بکار بیندازیم البته تا جان داریم با وجود تمول و ثروت زیاد و با وجود خدم و حشم فوق العاده و با وجود عظمت و جلال خواه شاه خواه کدا باشیم البته بدبخت شده و بدبخت خواهیم زیست.

بعد از تشریح و توضیح این مطالب غیر قابل انکار و بعد از آنکه قوت و عظمت خیال و تصور بر ما ثابت گشت. حالا میتوانیم قوه تمیز باطنی را به يك اسب وحشی بدخو و بی لجامی تشبیه کنیم که هر گاه ما کور کورانه جسارت کرده بدون ملاحظه سوار آن اسب بدخو و ستیزه جو گردیم البته حیات و ممات ما در دست او بوده هر جا دلش بخواهد ما را باخود خواهد برد و معلوم است که بالاخره باعث هزاران بدبختی شده اسباب هلاکت ما را فراهم خواهد آورد. ولی اگر احتیاط را از دست نداده قبلاً جلوی بسر و زینی به پشت آن اسب وحشی بگذاریم و بعد از آن سوارش گردیم البته مطلب بالکلیه عوض شده دیگر او مجبور است اوامر ما را قبول نموده با میل ما رفتار کند و هر جا خواستیم برویم اطاعت مان نماید. باز میتوانیم قوه تصور را به يك سیل بزرگ و مهیب تشبیه کنیم که هر کس در سر راه آن سیل بایستد بدون استثناء بزیر خود گرفته در گردابه های هولناک به سنگ های بزرگ زده غرق و معدومش خواهد کرد ولی اگر راه علاج و مدافعه را قبلاً بلد باشیم با کمال آسانی مانع از خرابیهای فوق العاده شده در مقابل آن سیل مهیب سدها بسته آب آنها بفابریکها

و غیره نموده تا عمر داریم در حبس ابدی مانده یا خودمان را نیز انتحار میکنیم و وقتیکه ملامت‌مان میکنند با کمال شرمساری و خجلت در جواب میگوئیم که نتوانستیم خودداری کنیم یعنی با وجود میل و اراده از عهده اعصاب خود نیامده برضد رأی خود عصبانی شدیم و اینهمه خرابی را سبب گردیدیم.

۶ — همه خبر دارند که ترس و واهمه چه اثرات و خیمی بخشیده و چه ضررهای فوق‌العاده به صحت و عاقبت ما داشته و دارد باز با وجود آن عمر عزیز خود را با ترس گذرانیده از اینکه بلکه يك روز معطل خرج یومیه شدیم و یا اینکه حاکم شهر با من دشمنی کرد و باعث تبعید من شد یا شب دزدها آمده خانه و لانه مرا بردند و یا اینکه مبدا تابستان باران نیاید و حاصلات من ضایع شوند و بالاخره خودم یا عیال و اطفالم گرفتار فلان و فلان ناخوشی کردند یا مبدا فلان ستاره دمدار افتاده زمین را خراب و کره را ویران کند و هزاران خیال بد که ابداً به وقوع نخواهند رسید و فقط بواسطه تلقینات بد و تربیت ابتدائی بد داخل خون و اعصاب و عروق ما ایرانیها شده صحت و بدن خودمان را بر خلاف میل و اراده خودمان به تحلیل میدهم.

۷ — عیاشی و خراجی با وجود عدم استطاعت عاقبت و خیمی را برای ما در بر دارد لیکن با وجود این و با اراده خودداری باز پی بد اخلاقیها رفته ای بسا می‌شود که خرج یومیه خود و فامیل خود را در قمار و خمار باخته تا عمر داریم منفور عامه شده با هزاران درد و غصه جان خود را تسلیم میکنیم.

۸ — با اینکه میدانیم که باید اسرار مردم را حفظ کنیم و اراده حفظ آنها را هم داریم ولی باز خودداری نکرده فوراً فاش میکنیم و نیز میدانیم که دروغ بد است باز دروغ میگوئیم و تقلب و دزدی

۴ — بسا اتفاق افتاده که با اراده هر چه قویتر بخود قول داده‌ایم که در مجالس و در حضور اشخاص خجالت نکشیده حرفهای حساسی و دلایل منطقی خودمان را تا نکته آخر بعرض رسانیده نگذاریم حقوقمان پایمال شود ولی با وجود این موفق نشده نتیجه برعکس بخشیده قبل از شروع به صحبت گلوی ما گرفته در وسط صحبت از کثرت شرم و حیا رنگ ما پریده حرف های حساسی و دلایل غیر قابل انکار ما فراموش شده خون در صورت ما جمع و تمرکز یافته بالاخره مانع از امتداد صحبت و احقاق حقوقمان گردیده است و درین مسئله حرفی نیست که در اکثر محافل و مجالس با وجود اراده قوی و خودداری از خنده برضد میل و اراده خودمان قاه قاه خندیده و در میان خنده هر اندازه خودداری و کوشش نموده‌ایم بهمان اندازه خنده‌مان شدیدتر شده باعث رسوائی و خجالت گردیده باز مغلوب قوه تصور شده‌ایم.

۵ — تریاک که کشنده وجود و حیات ما است می‌خواهیم ترکش کنیم و با وجود تنفر زیاد و اراده محکم به ترک آن سم خانه برانداز و سایر دخانیات موفق نمی‌شویم. همه میدانیم که صرف مسکرات و مشروبات از هر قییل مضر است و هزاران مرتبه بخود قول میدهیم که دیگر آنها را استعمال نکنیم ولی بقول خودمان وفا نمی‌کنیم. از اینکه همیشه میل قوی داریم که در مقابل ناملایمات طاقت آورده عصبانی نشده اساس زندگی و بنیاد حیات خودمان را ضعیف نسازیم و باعث عدم میل بغذا نشده با تیشه غضب ریشه خودمان را نکنیم ولی با وجود این باز در موقعش فوراً غضبناک شده و بعضی اوقات از شدت غضب مرتکب اعمال ناشایسته گشته فروش و ظروف را سوزانیده و پاره پاره کرده و حتی قتل نفس

البته از بالای مناره پرت خواهی شد و خطرناک است، تو نباید اقدام کنی و برعکس وقتی که چوب در روی زمین قرار گرفته بود با اجازهٔ قوهٔ تصور و خیال با کمال سهولت و آسانی و بواسطهٔ اینکه خیال میکردیم که این کار بسیار سهل و آسان و خارج از خطر میباشد میتوانستیم در روی آن راه برویم و اگر احیاناً در میان ما اشخاص جسور پیدا شوند با وجود بلندی مناره بتوانند در روی آن چوب با کمال آسانی مثل اینکه در زمین گذاشته شده راه بروند باید یقین کرد که قوهٔ تصور آنها بآنها اجازه داده و خیال کرده‌اند که این عمل منطقی و آسان است و گنجی سر و عدم جسارت و ارتعاش بدن که بتوسط قوهٔ تصور ایجاد میشوند بآنها غلبه نکرده و نخواهند کرد.

۲ — همهٔ ماها میدانیم که شخص بد خواب هر اندازه مضطرب شود و در رختخوابش تکان خورده ارادهٔ قوی بخواب داشته باشد بهمان اندازه بد خوابتر شده خوابش نمی‌برد تا اینکه آرام گرفته خیال کند که بالاخره خواهم خوابید عیب ندارد، بعد از این خیال خواب یواش یواش به او غلبه کرده راحت شده میخوابد.

۳ — نیز به اکثر ماها اتفاق افتاده و می‌افتد که اسم کسی یا چیزی را فراموش میکنیم و هر چه بخود زحمت بدهیم موفق نشده و بیاد آوردن آن اسم قادر نمی‌شویم تا اینکه اراده را بکنار گذاشته با خود میگوئیم که عیب ندارد بعدها پیدا خواهیم کرد و در اندک زمانی خود بخود بدون زحمت آن اسم فراموش شده بیادمان می‌افتد. البته باز قوهٔ تصور است که بعد از زد و خورد زیاد با ارادهٔ ما و بعد از تسلیم شدن اراده به دادمان رسیده می‌گوید عیب ندارد تکان نخورید، اجازهٔ خوابیدن میدهد و اسم فراموش شده را بیادمان می‌اندازد.

بحکم او اطاعت نموده اوامر او را بموقع اجرا خواهند گذاشت. اگر مختصری کنجکاو در اصل و ریشه این قوه خارق العاده کنیم می‌بینیم که این قوه با قوه تصور و وهم یکی است و لهذا محض توضیح مطلب چنانچه در میان همه معمول است ازین به بعد قوه تمیز باطنی را قوه تصور خواهیم نامید و این را نیز باید قبلاً ملفت شویم که بدون اجازه قوه تصور و خیال با وجود اراده و میل قوی و محکم ما قادر بحرکت و اقدام نبوده و نخواهیم شد و همیشه بدون استثناء قویترین اراده و محکم‌ترین تصمیم ما مغلوب و مطیع این قوه عالی مقام بوده طاق‌ت مبارزه و ضدیت را نداشته و نخواهد داشت. برای اثبات این مطلب اظهر من الشمس دلایل بسیار و براهین منطقی بی‌شمار داریم که چند فقره از آنها را ذیلاً بعرض قارئین محترم این نامه می‌رسانیم:

۱ — مثلاً فرض کنیم چوبی را که ۲۵ سانتیمتر عرض و ده متر طول آن باشد به زمینی نصب کرده باشند البته هر یکی از ماها قادر براه رفتن در سرتاسر آن چوب بدون اینکه پاهایمان بزمین بخورد، خواهیم شد ولی اگر خیال خود را تغییر داده تصور کنیم که همان چوب با وضع اول در بالای يك مناره و یا میان دو دیوار و یا در روی يك چاه قرار گرفته و محکم شده باشد آیا باز کسی از ماها مثل اول قادر خواهیم شد که از روی آن ولو اینکه يك متر باشد، بگذریم؟ و آیا خواهیم توانست در روی آن با وجود اراده قوی و میل فوق العاده راه برویم؟ البته بهر اندازه میل ما زیادتیر و اراده‌مان قویتر به اجرای این عمل گردد، بهمان اندازه بواسطه ضدیت قوه تصور صورت دادن آن عمل مشکل‌تر و غیرممکن خواهد شد. پس قوه تصور ما درین موقع بر ضد اراده ما کار میکند یعنی خیال ما میگوید این کار از تو ساخته نیست و

بدون استثنا تابع حکمهای قوه تمیز باطنی و یا نفس عالی می‌باشد. اما تمیز باطنی برعکس، خیلی قوی و دارای نفوذ فوق العاده و عظمت، زیاد بوده صاحب حافظه غیر قابل تقریر و تحریر است چنانکه تمامی حرکات و سکنات تاریخ حیات ما را تا نکات آخیش در خزانه غیب خود حفظ کرده و ابداً تا جان داریم فراموش نکرده و نخواهد کرد.

ولی خوشبختانه با وجود اینهمه قدرت و قوت و با وجود عظمت و جلال خود، قوه تمیز باطنی خیلی ساده و زودباور است و آنچه با زبان خوش از او تمنا و خواهش کنیم فوراً قبول نموده بموقع اجرا خواهد گذاشت و همین قوه تمیز باطنی است که بتوسط مرکز عقل و مغز سر ما ناظر و آمر اعمال و حرکات اعضای بدن و اعصاب و عروق و بالاخره حیات و ممات بدن ما بوده و فرماندهی حجره‌های بدن ما را در دست خود گرفته باعث ناخوشی و صحت و خوشبختی و بدبختی و ترقی و تنزل ما می‌گردد و در حرکات و اقدامات خود اختیار تام و آزادی تمام را دارا می‌باشد. اگر بخواهد که ما مبتلای فلان مرض یا فلان درد و بدبختی شویم البته فوراً به وقوع خواهد رسید و اگر برعکس مایل به تندرستی و صحت مزاج و سعادت حال و احوال ما باشد البته ما سلامت و مسعود خواهیم زیست زیرا چنانچه در فوق ذکر شد قوه تمیز باطنی ریاست و حکمرانی اعضای بدن ما را داشته و آنچه حکم و امر کند ملابرها و بلکه بلیونها حجره‌های بدن (سلول) که مواد اساسیه حیات بشری هستند و ابدان ما از آنها تشکیل یافته حیات و ممات ما بسته به حیات و ممات آنها بوده قدرت و صحت ما نسبت به قدرت و صحت آنها می‌باشد که بعدها درین خصوص مقالات مفصل‌تر نوشته و توضیحات لازمه خواهیم داد،

باطنی باشد بما غیر معلوم و مخفی است و تفتیش حرکات آن محال است. برای شناختن قوه تمیز باطنی که مدیر و حکمران اعمال و حرکات و سکات و زندگانی ما بوده و می‌باشد باید مطالب ذیل را با دقت هر چه تمامتر و با ملاحظه اطراف مطالعه کنیم. البته هر کس دیده و یا شنیده است که بعضی از اشخاص شبها از رختخواب بلند شده لباس پوشیده یا با پیراهن خواب پائین رفته بعضی کلاها را صورت داده بدون اینکه بیدار شوند و خبر داشته باشند دوباره مراجعت نموده داخل رختخوابشان می شوند و فردا با کمال تعجب و حیرت بکرده‌های خود نگریسته مات و مبهوت می‌مانند و این حال را در زبان عربی «السیر فی المنام» و فرانسه «سومنامبولیزم» (۸) مینامند. و بواسطه اینکه این عمل فقط و فقط بتوسط قوه تمیز باطنی صورت یافته باعث حیرت شخص فاعل میگردد. همچنان است حالت اشخاص مست لایعقل که مثل دیوانه‌ها بهر کس هجوم آورده آنچه بدستشان برسد بدون ملاحظه به سر و کله خویش و یگانه و یگانه که همه در چشم آنها برابر است، زده و هزاران الفاظ رکیک و نامربوط ناملایم میگویند و بعد از رفع حالت مستی و بعد از آنکه دوباره بحال طبیعی عودت میکنند با کمال خجلت و پشیمانی با شرم و حیا بکرده و گفته‌های خود نظر انداخته اظهار ندامت و پشیمانی نموده عذرخواهی میکنند و لعنت‌ها بخود و شراب میفرستند. البته و البته باز قوه تمیز باطنی است که باعث اینهمه بدبختی‌ها و رسوائی‌ها شده و می‌شود. اگر بخواهیم قدرت و نفوذ قوه باطنی را در وجود و اعمال خودمان ملاحظه و مقایسه کنیم، خواهیم دریافت که قوه تمیز و شعور ظاهری ما خیلی ضعیف بود و همیشه

خود» و «تلقین دیگران» را که در زبان فرانسه «سوزه سیون» و «اوتوسوزه سیون» مینامند همه کس میدانند ولی غافل از اینکه معنی حقیقی این دو کلمه و خصوصاً راه استعمال صحیح آنها به اکثر ماها غیر مفهوم بوده و تا امروز نتوانسته ایم از استعمال حقیقی آنها استفاده کنیم در صورتیکه ما از روز ولادتمان دارای این دو قوه بوده و میباشیم و همین دو قوه طبیعت خصوصاً قوه تلقین به نفس خود باعث خوشبختی و بدبختی و سعادت و فلاکت و ناخوشی و صحت و غصه و سرور و فقر و ثروت و پیری قبل از جوانی و خمیدگی قامت و پژمردگی صورت و ترقی و تنزل و قوت و قدرت ما بوده و میباشد. پس درین صورت بما لازم بلکه واجب حتمی است که استعمال صحیح این دو قوه را چنانچه شاید و باید یاد بگیریم تا بواسطه تلقینات بد سبب بدبختی و فلاکت خود و دیگران نشده یگانه و بیگانگان را گرفتار هزاران درد و امراض خیالی و حقیقی نکنیم بلکه برعکس، تلقینات شافی نموده منافع لاتعد و لاتحصی ببریم و تا جان داریم با کمال صحت و عزت زندگی کرده محتاج دواجات سمی که بر ضد طبیعت و کشنده حیات و اعصاب و ابدان ما بوده و میباشند نگردیم.

برای فهمیدن استعمال حقیقی این دو قوه و برای اینکه استعمال صحیح آنها را چنانچه شاید و باید با طرز علمی بموقع اجرا بگذاریم باید قبلاً انظار خودمان را به دو قوه دیگر که طبیعت و خلقت در وجود ما نهاده جلب کنیم. اولی را قوه عقل و تمیز که بفرانسه «کونسیان» (۶) و دومی را قوه تحت تمیز و یا نفس عالی و یا تمیز باطنی مینامند که آنرا هم «آنکونسیان» (۷) میگویند. وجود این قوه آخری که عبارت از قوه تمیز

و مثل این بود که قوا و تصورات و آرزوها و آمال من عوض شدند یعنی بالکلیه قلب ماهیت کردم و دارای حسیات دیگر و یک قوت قلب فوق العاده و یک اعتماد غیر قابل تعریفی در خود و در نفس خود حس نمودم و مثل یک مرغ آزاد شده در گوشه‌های پاریس میدویدم و از کثرت نشاط و سرور میخواستم داد و فریاد کنم، خوشبختی فوق العاده و خلاصی از امراض مزمنه خانه برانداز خود را ب مردم اظهار دارم و طاقت آنهمه خوشوقتی را نداشتم، از کثرت شادی و طرب همه را شاد و خندان میدیدم و چندین شب بواسطه سرور فوق العاده کمتر خوابیدم تا یواش یواش به زندگانی جدید عادت کردم و از آنروز ب بعد نه فقط امراض و دردهای جسمانی من رفع شده‌اند بلکه روحاً و اخلاقاً ترقیات غیر قابل تقریر و تحریر نموده غم و الم‌های بیهوده و ترس و خیالات سیاه و غصه و واهمه گذشته و آتیه و بالاخره آنچه باعث زحمات روحانی و جسمانی من بود ترکم کرده و وقتیکه حال و احوال گذشته و غم و دردهای یازده ساله و ترس و غضب‌های زمان سابق را یاد میکنم، خیال میکنم که من همان شخص نیستم و اوضاع و زندگانی ماضی مثل رومان و حکایات و خواب بنظرم میآید و چون دزین مدت قلیل کتب زیاد و نشریات بسیار راجع باین قبیل مسائل و معالجات جدید بدست آورده همه اوقات مشغول مطالعه آنها میباشم و تا جان دارم از مطالعه آنها محظوظ خواهم شد لذا خواستم بتوسط مجله نامی ایران‌شهر نتایج مطالعات و تجربیات خود را از لحاظ شریف هموطنان محترم و عزیزم بگذرانم تا بلکه بواسطه یک رشته مقالات ایشان را هم شریک و سهم خوشبختی و خوش وقتی‌های خود نموده خدمتی بایشان کرده باشم.

دزین مسئله شکی نیست که معنی ظاهری «تلقین به نفس

و تعریف او را نسبت بعالم انسانیت خوانده و مسبوق شدم. با وجود اینکه من خودم شخصاً معتقد بآن قسم معالجات نبودم باز عزم خود را جزم کرده به شهر شهیر پاریس محضاً زیارت مریض‌خانه‌های بزرگ که به اسم آن مرحوم تأسیس یافته مسافرت نمودم. بعد از آنکه صحت یافتن صدها مریض را برای العین مشاهده کردم و بعد از آنکه در پیش چشم اشخاص لنگ و کر و مفلوج و عصبانی و اشخاصی که از پانزده سال باینطرف گرفتار وجع مفاصل و امراض چشم و گوش و صدها علت‌های دیگر بودند فی المجلس صحت یافته و راه افتاده مثل اشخاص عادی با کمال نشاط و سرور به منازل خود رهسپار گشتند بلی بعد از مشاهده این عملیات حیرت انگیز قوه طبیعت بشر يك حالت غریبی و يك تأثیر غیر قابل تحریر و تقریری در وجود و در اعضا و عروق بدن خودم حس نمودم و یقین کردم که منم مثل دیگران انسان بوده صاحب خون و رگ و عروق و قوای پنجگانه میباشم. بعد از آنکه سه مرتبه در مریض‌خانه در میان صدها مریض حاضر شدم و فرمایشات رئیس مریض‌خانه را موسوم به «دکتر فوول، دکتر وریو» (۴) بهوش گوش استماع نمودم و دو جلد رساله خود آن مرحوم را موسوم به «اداره کردن نفس خود» و «آنچه من گفته‌ام» (۵) بدست آورده مکرر در مکرر چنانچه شاید و باید مطالعه نمودم. در مجلس چهارم امراض و دردهای فوق‌الذکر که پانزده سال تمام گرفتار آنها بودم و از مجلس اول رو به‌بهبودی گذاشته بودند بتوسط القاء و تلقینات رئیس مریض‌خانه و خصوصاً بواسطه اطمینان و اعتماد خود من به القاء و تلقینات ایشان بالکلیه قلع و قمع شدند

Dr. Viriot . Dr. Fauvel' (۴)

Ce que j' ai dit و La Maîtrise de soi-même (۵)

مخالطت با مصاحبهای بد اخلاق سر زده بود مثل اکثر جوانان وطن عزیز گرفتار ناخوشیهای مختلفه از قبیل سستی اعصاب (۱) و وجع مفاصل و ناخوشی معده و درد سر دائمی و یبوست و ضعف فوق العاده مزاج و عدم میل بغذا و غیره و غیره بودم. بعد از آنکه پانزده سال تمام عمر عزیز و عفوان شباب خودمرا در مطب دکترهای خودی و بیگانه گذرانیدم و بواسطه عدم نتیجه و شدت امراض فوق مجبور شدم که بممالک متعدده فرنگ برای امتحان و معالجه دردهای بی درمان خودم مسافرت کنم. بدون فوت وقت عزم خود را بموقع اجرا گذاشته با بهترین و حاذق ترین پروفیسورها و متخصصین امراض فوق مشاوره نمودم، در مریضخانه‌های مختلفه مدتهای مدید بسر بردم و بعد از آنکه از معالجه خودم بالکلیه ناامید شدم بارها بخیال خودکشی افتادم. بالاخره چنانچه گفته‌اند در ناامیدی بسا امید است و نیز مثلی است مشهور که الغریق یتشبث بکل حشیش. روزی در جراید فرنگ راجع بکشفیات جدید و معالجات مرحوم استاد فرانسوی آقای «کوئه». آن شخص محترم و معظم که نام نامیش ستونهای جراید ملل اروپا و آمریکا را پر کرده و فلاسفه جدید در تعقیب و تأیید فرمایشات او کتابهای مفصل نوشته و جمعیت‌های زیاد تشکیل داده و میدهند و از سرتاسر دنیا خصوصاً در انگلستان و سویس و آمریکا مریض‌خانه‌های بزرگ مجانی باز نموده بادستور و پروگرام او که فقط و فقط بتوسط تلقینات و القاءات (۲) و تلقینات به نفس خود (۳) بهزاران نفر معالجه نموده و مینمایند، مطالعه کردم و خصوصاً بعد از وفات آن مرحوم در روزنامه مشهور «ماتن» شرح حال و احوال و تاریخ حیات و خدمات شایان تقدیر

عالم طب

تداوی روحی

بقلم آقای لطیف آقا حسین زاده ارومیه

[درین سالهای اخیر با تجربیات گوناگون ثابت شده که روح انسانی بوسیله قوه فکر و اراده و تصور در ترکیب و تغییر اجزاء بدن و در تولید و رفع پاره امراض تأثیرات بسیار عظیم دارد. از روی این اساس یکپرز می‌باشد باسم تداوی روحی انتشار یافته که مانند سایر علوم فوری چون فیزیک و شیمی و گشته و روز بروز هم وسعت پیدا میکند. یکی ازین شعبه‌ها طرز تداوی دانشمند فرانسوی «کوته» است که آنرا به اضافه اسم او «کوته‌بزم» نامیده‌اند و در شماره گذشته در صفحه ۵۵ بدان اشاره کرده و وعده داده بودیم که در آنسب بنویسیم. این مقاله چون از روی تجربیات شخصی و مستند بکتاب و مقالات متعدده اطباء متخصص می‌باشد درین خصوص اطلاعات کافی میدهد و مجالاً از شرح دیگر مستغنی می‌سازد ولی یک نکته اشاره باید کنیم و آن این است که نتیجه قطعی گرفتن ازین معالجه روحی بسته بدو شرط اساسی است اول اعتماد (ایمان) و دوم استقامت می‌باشد.]

ح. ک. ایران‌شهر

وینسده این سطور که از سالیان دواز در زیر

تأثیرات زندگانی غیر مرتب و تحصیلات اغراق

آمیژ خارج از حدود حفظ‌الصحه و خصوصاً از

اثر خوراکیهای سنگین و کشنده بدتر از زهر که تحلیل دادن

آنها از قوه طبیعت هر انسان بالکلیه خارج بوده و میباشد و نیز

در زیر شلاقهای ملامت تحقیر و تکفیر قوم و خویشاوندان یگانه

و بیگانه و از آثار تربیت ابتدائی و موهومات از قبیل ترس و

واهمه از شیطان و جن و پری از پدر و آخوند مکتب و بالاخره

از فراس‌باشی، داروغه و حاکم شهر و غیره و سوء استعمالات

گوناگون قبل از حد بلوغ که آنها از عدم تربیت ابتدائی و از



علاوه بر این مبلغ از وجوه مجله و انتشارات سال سی‌م نیز قریب دو‌یست لیـره یعنی هزار تومان لاوصول مانده و در مقابل اینها بیش از پنج هزار مارک مقروض شده‌ایم و مخارج طبع و نشر سه شماره مجله و مخارج سه ماهه اداره را نیز باید پردازیم. و بهمین جهت نشر مجله چند ماه عقب افتاده و انتشار آن در سال پنجم نیز موقوف به وصول شدن این مطالبات و رسیدن وجوه کافی میباشد و اگر این وجوه وصول شود و دو هزار نفر هم مشترکاً نقد حاضر شود قیمت آبنونه را برای ایران ۳ تومان قرار خواهیم داد، متحیریم که بچه زبان و بچه وسیله مشترکین محترم را که زبده و نخه هموطنان ما هستند به‌ادای قرض خود دعوت کنیم.

نگاهی با آسمان

شماره ستارگان

ترجمه از آثار «آلینکام» شاعر ایرلندی

هر یکی ذره ریگ را بشمار	هر چه هم موج میرسد بکنار
بشمر قطره قطره دریا را	بشمر برگها و گلها را
بشمر ذی جیات گیتی را	از چرند و پرند و بحری را
ریگ و قطره، گیاه و هر جاندار	روبهم کن، یکون را بنگار:
بهر هر یک جدا درخشنده	مهری اندر سپهر چرخنده!
هر خوری بانظام معظم خود	دست رس فی بدیده فی بخرد!
آنچه از آسمان بما مشهود	نیست الا جزیره محدود!

کازابلانکا (مراکش) حسین طوطی مراغه

سال پنجم ایران شهر

پیش از ذکر ترتیب و شرایط انتشار مجله در سال پنجم لازم میدانیم بقرار هر ساله نگاهی بجدول مخارج و عایدات سال چهارم بیندازیم و مشکلاتی را که پیش آمده و سبب تأخیر انتشار مجله شده روشن سازیم تا بلکه مشترکین و وکلای محترم حمیه و انصاف نموده قروض خود را بردازند.

مخارج اداره ایران شهر در سال چهارم ۱۹۲۶

قران	مارک	
۷۶۱۰	۳۰۴۴	۱ - کرایه محل
۲۵۰	۱۰۰	۲ - بیمه
۹۷۲۰	۳۸۸۸	۳ - مخارج پستی
۲۰۰۰۰	۸۰۰۰	۴ - مواجب مستخدمین (بند منشی ۳ حروفچین و ۱ مدیر)
۳۰۰	۱۲۰	۵ - تلفن
۷۲۰	۲۸۸	۶ - الکترونیک و کما
۶۰۳۵	۲۴۱۴	۷ - کاغذ چاپ
		۸ - مخارج چاپ اجون در مطبعه ماشین بزرگ نداریم محله و انتشارات را پس از چیدن در خارج چاپ و تجلید میکنند
۵۷۵۰	۲۳۰۰	۹ - سرب برای ریختن حروف
۳۳۵	۱۳۰	۱۰ - مخارج نقل اداره به محل جدید
۱۱۲۵	۴۵۰	۱۱ - مالیات حکومتی و بلدی
۲۷۶۰	۱۱۰۴	۱۲ - مخارج تعمیر و لوازم اداری
۴۷۵۰	۱۹۰۰	
۵۹۳۴۵	۲۲۷۳۸	

عایدات ایران شهر در سال ۱۹۲۶

قران	مارک	
۴۸۹۰	۱۹۵۶	۱ - از فروش کتاب و اجرت طبع اوراق و غیره در برلین
۸۳۰۰	۳۳۰۰	۲ - از کتابخانه مخارج طبع انتشارات
۴۷۵۰	۱۹۰۰	۳ - استقراض ۹۵ لیبه
۲۲۸۲۵	۹۱۳۰	۴ - از حوضه آبوتنه محله و فروش انتشارات
۴۰۷۱۵	۱۶۲۸۶	
۵۹۳۴۵	۲۲۷۳۸	جمع مخارج
۴۰۷۱۵	۱۶۲۸۶	جمع عایدات
۱۸۶۳۰	۷۴۵۴	کسر بودجه سال چهارم



مدرسه تون و خادمان معارف تون

۱- آقا میرزا ابراهیم خان شیبانی (سردار مکرم) حکومت تون و طیس
 ۲- آقا میرزا محمدباقر قدسی زاده آذری رئیس معارف اوقاف تون ۳- آقا میرزا
 قدرت‌الله خان ناظم و معلم مدرسه دولتی تون (فلاً در مرو است) ۴- شیخ محمد رضا
 نفوی پاکباز معلم مدرسه (فلاً عضو اداره اوقاف تون) ۵- شیخ غلامرضای یگانه
 معلم ابتدائی مدرسه تون.

چون یکی از معارف پروران، مخارج طبع «شرح
 حال مرحوم کنل محمد تقی خان» را پرداخته و
 عنقریب شروع بطبع آن خواهد شد مجدداً از هوا
 خواهان و دوستان شهید مرحوم تقاضا میکنیم که هرچه
 در باره ایشان میداند بزودی برای ما بفرستند تا
 با امضا و یا بی امضا درج کنیم.

رشته امور اداری آن از هم میکسیخت. آقای نجف زاید علاوه بر تنظیم امور اداری و اصلاح پروگرام دوس دو کار مهمی نیز انجام داده‌اند که هر يك در موقع خود شایسته تمجید است یکی قبول دختران ایرانی است در مدرسه که کلاس مخصوص و معلمه‌ای مخصوص برای آنها معین کرده‌اند چنانکه از عکسهای آنها دیده می‌شود و دیگری هم این است که بواقفت و رضای اولیای اطفال اسامی عربی همه شاگردان را از ذکور و اناث تبدیل به اسامی فارسی نموده‌اند. امید است وزارت معارف عطف توجهی بمدارس ایرانیان در خارجه و بخصوص بدبستان اسلامبول بنماید و یک نقشه اساسی برای بقا و دوام آن بکشد و بموقع اجرا بگذارد.

۲ — مدرسه تون

این مدرسه از قراریکه آقای تقوی پاکباز نوشته‌اند بهمت اهالی و مخصوصاً حضرت حجة الاسلام آقای نجفی که در واقع مؤسس مدرسه هستند اداره می‌شود ولی چندی است که اشخاصی که اعانه میدادند از دادن آن استنکاف کرده‌اند و دولت هم فقط ۲۵ تومان میدهد و باین ترتیب مدرسه بلا تکلیف مانده است. آقای نجفی علاوه بر بذل توجه به معارف سه چهار سال است که در تون کارخانه قالی بافی تأسیس و استادان ماهر از کرمان جلب کرده‌اند و برای توسعه این صنعت در آن صفحات تحمل زحمات و خسارات مینمایند. مبلغ سه تومان خرج گراور کردن عکس مدرسه را هم از جیب قوت خودشان پرداخته‌اند. اقدامات و مساعی حضرت ایشان قابل تمجید و نمونه تأسی سایر علماء میباشد. امید است که وزارت معارف توجهی باین مدرسه نموده آنرا از انحلال نجات دهد.

ملکیتی اداره شود، در پیدار کردن حس ملیت و تولید علاقه و محبت به وطن اجدادی، خدمات مهم می‌توانند بکنند ولی تا کنون لازمه تشویق و معاونت در باره این مدارس بعمل نیامده. یکی از این مدارس که امروزه محتاج معاونت و تشویق است دبستان ایرانیان اسلامبول میباشد که چنانکه نوشته‌اند و در جراید مرکز هم متذکر شده‌اند بجهت نقصان عایدات دوچار



کلاس دختران دبستان ایرانیان در اسلامبول

۱ - پوراندخت خانم ۲ - رخشنده خانم ۳ - فرخ ناز خانم ۴ - رزان خانم
 ۵ - معلمه ملاحظه خانم ۶ - نادیده خانم ۷ - جاودان خانم ۸ - ایران‌دخت
 ۹ - رسیده خانم ۱۰ - ستوده خانم ۱۱ - یعقوب نجفزاده مدیر ۱۲ - حمیدآقا معلم

بحران مالی و مشکلات گردیده است و اگر همت بعضی از ایرانیان اسلامبول و زحمات آقای نجف زاده مدیر مدرسه نبود، بکلی

و دیگر اینگونه رباعیات تو را خواندم متحیرانه با خود گفتم آیا این شاعر قدیم ایرانی است یا فیلسوف امروزی اروپائی؟ بعقیده من اشتباهاً در آن زمانه متولد شدی و زمانه مناسب برای تو قرن بیستم و زمانه امروزی است و شاید از برای تصحیح اشتباه خود خدا «فیتزگرالد» را در این زمانه به وجود آورد تا عقاید فیلسوفانه تو را که از غفلت هموطنانت گویا با خودت بگور برده بر عالمان واضح گرداند. افسوس! زمانه را چنان ناگوار یافتی که با حسرت تمام گفتی:

گر برفلکم دست بدی چون یزدان برداشتمی من این فلک را ز میان
چرخ فلکی دگر چنان ساختمی کآزاده بکام دل رسیدی آسان

ای روان پاک خیام! اگر چه در حیات خود رباعیات گران بهایت مقبول هموطنانت نشد و «بکام دل» نرسیدی و زمانه ناموافق بود ولی از آن چه باک که حالا زمانه دگر کون گشته قدر و قیمت تو بر همه مشهود شده و تو را در زمره فیلسوفان درجه اول بشمار میآورند. شاد باش ای روان پاک خیام!

ای ناموران ایران! شما در ایام شادی فرح افزای من و در حالت غم غمخوار من بوده‌اید پس انصاف میطلبم که چگونه می‌توانم شما را از یاد خود فراموش و از دل خود بیرون کنم!

معارف ایران

۱- دبستان ایرانیان در اسلامبول

مدارسی که ایرانیان در ممالک خارجه مانند ترکیه و مصر و بین‌النهرین و هندوستان و روسیه دارند اگر موافق احتیاجات

صرف کردند و بمقصود نرسیدند، تو در «دو حرف» تفسیر کردی و همگان را بطور یقین فهمانیدی که آن سر مطلوب در «مروت با دوستان» و در «مدارا با دشمنان» گنجیده است. بقول خودت اگر چه «غرق گناه بودی» ولی مثل «زاهد نصیحت‌گو» «خود پرست» نبودی و آن حال را از مردم پنهان نساختی و گفتی: «فاش می‌گویم و از گفته خود دلشادم».

حافظا! تو مرده؟! هرگز قبول نخواهم کرد. در ایام عمر خود زنده فقط در ایران بودی، ولی بعد از وفات مشهور عالم گردیدی. در این خصوص يك بيت از تو نقل کرده بتو خدا حافظ می‌گویم:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بهشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما
عمر خیام! ای منجم نیشاپوری! شاعر ایرانی! تو فیلسوف جهانی! هموطنان تو از تو قدردانی نبودند و صرف نظر از رباعیات روح‌ربای تو کردند. ولی از آنجائیکه حقیقت در جهان پوشیده نخواهد ماند يك شيخص انگلیسی درجهٔ رباعیات تو را شناخت و از نقطه نظر قدردانی اروپائیان آنها را بلباس انگلیسی در آورد. جلوهٔ /فلسفهٔ تو اروپائیان را چنان شیفته ساخت که متفق‌الکلمه تو را یکی از فیلسوفان بزرگ عالم شناختند. نتیجهٔ دیگر منتشر ساختن فلسفهٔ تو این بود که «فیتز‌گرالد» مترجم انگلیسی رباعیات فارسی تو شهرت شاعری حاصل کرد. بعقیدهٔ من تجدد رباعیات تو که کاملاً غیر از فلسفهٔ آسیای قدیم و همرنگ خیالات اروپای امروزی است سبب شد که قرائت‌خانه و ابنیهٔ خیره را بنام نامی تو بر زینت شهرهای مزین خود بیفزایند و قتی که رباعی

جز خوردن غصه نیست تا کنند جان
و آسوده کسی که خود نیامد بجهان

چون حاصل آدمی درین شورستان
خرم دل آنکه زین جهان زود برفت

کوناگون کشیدی و آخر الامر محمود ایهای وفای خود نمود و تو را از انعام موعود بیشترمانه محروم ساخت. اگر چه آن مایوسی که آن وقت بتو روی داد (در نظر دیگران) زحمات و زندگانیّت بر باد کرد: اما چه مردانه رفتار کردی! بر عزت خود بیفزودی، نام خود را تا ابد زنده کردی و مدلت محمود را بر جهانیان فاش کردی. چه خوش سروده:

میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است

چندین دفعه شده است که یاد آوری این بیت مراراز راه آزار باز داشته و تصور می رود هزاران کس از اثر این فرد بیت پراهِ صواب باز آمده و راهنمایی شده اند.

شیخ سعدیا! چه بسا گل‌های رنگارنگ و خوشبو که از گلستان و بوستانّت بر چیده و بوئیده‌ام، بسی نیت‌های طیبات چراغ راه من در این سفر دنیای تاریک شده است. اهمیت یک «بزرگ درختان سبز» در نظر هوشیار «را هویدا کرده و دیدگان دل‌مندان من نا هوشیاری را هم باز و از سر «معرفت کردگار» مرا هدایت و واقف گردانیده که زبان نارسایم نمی‌تواند از عهدۀ وصف تو بر آید. حافظاً لقب لسان الغیب فقط لایق تو است و تو فقط سزاوار آن لقب. تو خود مثل هر عارفی ازین واقعه بی‌خبر بودی و گفتی:

در اندرون من خسته دل ندانم کیست که من خوشم و او در فغان و در غوغاست

او که در اندرون تو در فغان و غوغا بود همان لسان الغیب بود و آن لسان الغیب بود که از دهن تو فاش میگفت که «طایر گلشن قدسم» و «ملک بودم و فردوس برین جایم بود». در یک بیت خود:

مباش در پی آزار و هر چه خواهی کنی که در طریقت ما غیر ازین گناهی نیست

طریقی بغایت ساده نشان داده که مقبول همه جهانیان شده! «آسایش دو کیتی» که چندین فیلسوفان بزرگ دنیا ب جستجویش عمرها

نامها مونس جان من شده و فقط بوقت نزع با جان از جسد و قلب من بیرون خواهند رفت. اگر سبب این بستگی و احترام مرا نسبت باین نامها میخواهید بدانید نیک استماع نمائید تا بنوعی که میتوانم بیان کنم: این شاعران نامور برای ما کتابهایی به میراث گذاشته‌اند که هر یک از آنها خزینۀ است پر از جواهرات ذی قیمت، باغی است پر از گلهای معطر و دریائی است پر از درهای گرانبها. چند سال بلکه چندین قرن گذشته است هر کس که خواست از این خزاین غارت و چپاول نمود ولی هنوز مثل اول پر از همان جواهرات ذیقیمت است! از این دریاها درهای درخشان بسی بر بودند ولی هنوز مثل اول پر از همان درهای مکنونه است! و از این چمنها چه بسیار گلهای خوشبو که چیده‌اند ولی هنوز از بوی معطر خود و گلهای رنگارنگ نکاسته است! کسی که نام های نامورانی که بدو اینگونه میراثهای پایدار گذاشته‌اند از لوح دل محو کند یا باید از زمان ولادت از عقل بی بهره بوده باشد و یا عقلش از شدت دل بستگی به مال دنیا از سرش وداع کرده باشد هر گونه مال دنیوی از دادنش بدیگران یا سپری شود یا کسر نماید و از نگاه داشتش هم هیچ فایده نبخشد. این قسم مال بچه ارزد که از دادنش بدیگران رنجیده شوی و از نگاه داشتش با خود هیچ بهره نبری؟ برعکس میراثی که این ناموران برای ما گذاشته‌اند هر چه زیادتز از آن گرفته شود غیر از آنکه کسر نمی نماید بیشتر بر قیمت آن میافزاید و دیگران را زیادتز مایل و مستفیض میگرداند.

فردوسی! ای زنده کننده ایران و ایرانیان باستان! با زنده کردن ناموران قدیم ایران هم نام خود را جاویدان کرده و هم تنگ محمود را نمایان. سی سال در نوشتن شاهنامه زحمتهای

با همسری بسر برند و نسوان نیز ناگزیرند که ایام عمر خویش را با دیگری سپری کنند، بهتر آنست که دقت کنند و کسی را انتخاب نمایند که در حیات خویش دچار نیش نشده همواره ذائقه روح را نوش بنوشانند.

متأسفانه امروزه در مملکت ما رعایت این اصل مهم را تموده نه مطابق قوانین شارع مقدس و نه بر طبق قواعد و قوانین جاریه دنیا رفتار مینمایند. اینست که دختران بدبخت از بدو زندگانی در زحمت و پریشانی و پسران نیز از هنگام تأهل گرفتار مشقت و ندامت میگردند.

ولی دول متمدنه این قضیه را اهمیت داده و رعایت قواعد و قوانین آنرا مینمایند لذا دوره حیات خویش را در نهایت سرور و شغف بسر برده همواره شادمان و از قسمت خود کامران میباشند.

قیمت ادبی

چهار زنده جاوید

بقلم پروفیسور هندی استاد فارسی شناس و فاضل محترم
کلکرنی دی جی بی بی در بمبئی

ردوسی، سعدی، حافظ و عمر خیام. هر یک

از این نامها برای دل من چه معنیها دارد! چه

قسم بقلبم الفت گرفته اند! چگونه در نظرم عزیز

شده اند! و چطور قلب مرا نشیمنگاه ابدی خود ساخته اند! اگر

همه مال و مکت دنیا بمن تقدیم کنند که در عوض دقیقه این نامهای

گرامی را از دل خود خارج کنم هرگز قبول نخواهم کرد. این



بنیه و سلامت روح بر دیگران تفوق خواهد جست. بالاخره مقایسه اشخاص متأهل و مجرد و اثبات رجحان آنان بر اینان را مکرر بزرگان و فلاسفه بطور تفصیل بیان و بر همه کس از عالی و عامی ثابت و بدینجا که رسند گویند: «چیزی که عیان است چه حاجت به بیان است». مثلاً عوام بقدر ادراك خود حس نموده و معتقدند که زن بلا است ولی وای بحال خانه که بی بلا باشد. با همین ادراك عوامانه مدعی درك اصل مطلب و اهمیت مسئله ازدواج میباشند. البته بر آنها بجای نیست زیرا: هر کس بقدر فهمش فهمید مدعا را:

اما اصل مطلب: حال که انسان ناگزیر است که متأهل شده و توالد و تناسل نموده و تشکیل زندگانی و خانواده و فامیل را بالاخره اجتماع دهد پس بهتر آنست که مسئله ازدواج و عقد و نکاح را فوق العاده اهمیت داده غور و دقت در آن را مقدم بر تمام اعمال حیاتی و امور زندگانی و اجتماعی خود شمارند زیرا روح را صحت نا جنس غذایی است الیم. صدها دهات معموره، هزاران اوتوموبیل و پارک، کرورها تجمل و مکت، ملیونها پول و ثروت در مقابل يك دقیقه کدورت قلب و رنجش خاطر هیچ است و بالعکس ثروت، زندگانی محقر، کلبه ویران، معاش بقدر سد جوع، ولی قلب خرم، و معاشر موافق، محبت طرفین بهترین و گواراترین زندگانی را تشکیل میدهد. چقدر شیرین و بجا است ضرب المثلهای ساده عوامانه: کجا خوش است آنجا که دل خوش است. حضرت شیخ علیه الرحمه در خصوص همین مطلب اظهار عقیده فرموده چنانکه میفرماید: زن بد در سرای مرد نکو هم درین عالم است دوزخ او. و همینطور برعکس. علی ای حال، چون مردان باید دوباره زندگانی خود را

با زنان حقوق طلب دنیا عملاً نشان خواهند داد. صدیقه دولت‌آبادی مدیره روزنامه زبان زنان و نماینده ایران در کنفره عمومی نسوان.

۲ — نظری بعالم ازدواج

بقلم خانم محترم لطیفه ملک خسروی — کرمانشاه

بدیهی است که ازدواج و توالد و تناسل یکی از مسائل حتمی و واجب‌الاجرای امور اجتماعی است، زیرا قضیه زناشویی و تکثیر جنس نه فقط برای نوع بشر فرض و واجب است بلکه لازمه حیات و ادامه زندگانی کلیه ذیروح از پست‌ترین حیوانات ذره‌بینی تا اشرف مخلوقات میباشد، حتی بقای نباتات بسته بمسئله ازدواج بوده و هست و آن عبارت از همان گرد طلایی رنگ اتامین است که در میله پستیل داخل و تشکیل تخم نباتی را میدهد.

(در اینجا مقصود ثبوت قضیه ازدواج و اهمیت توالد و تناسل نبوده زیرا لزوم آن بر همه کس مبرهن و ذکر آن توضیح واضحات خواهد بود، منظور اهمیت قواعد و قوانین آن و رعایت نکات دقیق و ملاحظات مخصوص در اقدامات مقدماتی آن است ولی با وجود ثابت بودن آن بر عموم مجعلاً متذکر می‌شود):

صرف نظر از عقاید متفرقه اصل اساس مبنی به حدیث قدس و بر مصداق کنت کنزاً مخفیاً فاجبت أن أعرف فخلقت الخلق لکی أعرف — برای شناسائی حضرت باری وجود اجتماع لازم و بنای آن بر اهمیت مسئله ازدواج خواهد بود، از طرف دیگر اگر متعمقانه ملاحظه کنیم مشاهده می‌گردد که هم از نقطه نظر عبادت و دیانت بموجب فرموده حضرت ختمی مرتبت که «من تزوج فقد احسن نصف دینه» حائز اهمیت و هم از نقطه نظر حفظ الصحه و حکمت مهم است. زیرا کسی که رعایت این مسئله را نمود در اجتماع دارای حیثیات و از حیث قوای مادی و معنوی و صحت

و از اقدامات زنان قدردانی مینماید. دیر زمانی است که ما دارای روزنامه‌جات و مجلات بقلم زنان هستیم. زنان ایران انجمن‌های تجارتي و ترقی پروری دارند که پروگرام آنها را می‌بینیم با پروگرام سوسیته‌های اروپائی مطابق است.

قریب پنجاه سال است که مدرسه آمریکائی زنانه در طهران دایر و دختران دیپلومه از آن مدرسه، زنان برگزیده ما هستند. محفل مخصوص و مجله بنام «عالم نسوان» دارند. من موقع را مغتنم شمرده از مؤسسين آن اساس تشکر میکنم. مدرسه «ژاندارک» فرانسوی در طهران پانزده ساله است. وضع و ترتیب آن کاملاً موافق سلیقه ما و دختران ایرانی بآسانی زبان شیرین فرانسه را در آن مدرسه فرامیگیرند.

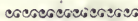
راجع به صلح، زنان ایران در این موضوع جدیت کامل دارند و در هنگام جنگ بین المللی، ما داخل در جنگ نبودیم. اما مکرر دیده می‌شد که حقیقتاً روح خانمهای ایرانی از طول مدت جنگ خسته و از داشتن مجامع عیش و عشرت دوری می‌جستند. در مجامع همه وقت خانمها آرزوی تمام شدن جنگ را میکردند. این مطلب آنقدر عمومی شده بود که باطفال خوردسال هم اثر کرده بود. بخاطر دارم، و قتیکه اعلان متارکه جنگ منتشر شد، روزی در يك اجتماع يك دختر پنج ساله پیش آمد و گفت: «خانمها! شما مژده میدهم که جنگ تمام شد.»

چنانچه در ابتدای ورود من مادام هاشیپی اظهار نمودند: «اکنون که زنان ایران يك عضو از اعضای کنگره عمومی هستند، ما امیدواریم که بانمام مقاصد خیریه ما شرکت داشته باشند»، طبیعی است که از این بعد هموطنان من اتحاد مغنوی خود را

شما و خوب میدانند که ایشان از حیث معرفی خودشان ذک‌نگره عمومی زنان حقوق طلب دنیا کمی دیر جنیدند. ولی گمان نمی‌کنم آنان قابل ملامت باشند، زیرا که تاریخ بما نشان میدهد که زنان ایران همه وقت اینطور نبوده‌اند. حوادثی علت تأخیر ایشان شده، بلکه تا کنون بخود مشغول بوده‌اند. تاریخ قدیم ایران زنان را لایق و قوی نشان میدهد؛ میدانید که ایران قدیم دارای زنان فعال و منورالفکر، مانند دختران خسرو و پرویز، شهربانو، دختر یزدجرد و غیره بوده است که بعضی از آنها زمامدار مملکت شده و در عصر خود کارهای برجسته برای مملکت خود نموده‌اند. پس از پیش آمدن حوادثی از چندین قرن پیش، زنان در امور سیاسی و اجتماعی جای خود را گم کردند و مردان در ردیف اول جا گرفتند. باین جهت زنان رفته رفته خود را ضعیف جستند و وقتی بخود آمدند که تقریباً موقعیت خود را گم کرده بودند. در این وقت فهمیدند که ضعف آنان نه فقط آنها را در عالم وجود نابود میکند، بلکه بیچارگی زنان سبب می‌شود که ایران از داشتن مردان لایق محروم بماند. تذکر باین نکته تکان‌گرایی به احساسات ایشان داد و بدون فوت وقت مشغول به اصلاح کار خود شدند. پیشرفت کار ایشان فوق‌التصور بود و میتوان گفت در ظرف پنجاه سال راه صد ساله را پیمودند. امروز زنان ایران دارای احساسات قوی، عزم ثابت، تربیت و معلومات جدید و هم قدیم ایران می‌باشند. گرچه ما هنوز حق انتخاب نداریم، ولی در مواقیه که برای وطن مخاطراتی بوده یا در امور اجتماعی اشکالاتی پیش آمده است، زنان با يك احساسات قابل تقدیری اقدامات جدی نموده و کار ایشان اثرات خوب داده است. چنانچه مستر شوستر آمریکائی در کتاب خود راجع به ایران این نکته را ذکر میکند

رسیده که بجهت تنگی اوراق مجله ناچار شرح تاریخ انجمن مزبور را که در آمریکا شروع شده و حالا بین الملل گشته بشماره‌های آینده میگذاریم و در اینجا به درج نطق خانم دولت آبادی اکتفا میکنیم. اشتراك خانمهای ایران و نمایندگی خانم دولت آبادی را با آن لیاقت و کمال صلاحیت که دارند و خود را برای تربیت همشیرکان خود حاضر میکنند تبریک میکنیم ولی چنانکه بارها نوشته‌ایم اینگونه اقدامات کافی بر بلند کردن موقع اجتماعی زنان ایران نیست و وجود چند نفر خانمهای باسواد متفکر و آزادی‌خواه و فداکار که یقیناً عددشان به صد نفر هم نمیرسد، تودهٔ زنان ایران را که غرق گرداب جهالت و بدبختی هستند نجات نخواهد داد. باید با فداکاریهای بزرگ و وسایل گوناگون از قبیل نشر رساله‌های ساده و دادن نطقها و درس‌های عملی و مجانی و مخصوصاً راجع به نظافت و قناعت و حفظ صحت و خانه داری آنان را بیدار کرد و گرنه تنها باسواد شدن آنها را خوشبخت نمیتواند کند بلکه قوای حیوانی و تمایلات نفسانی را بیشتر تحریک کرده بتقلید کورکورانهٔ زنان مغرب‌زمین و بظواهر پرستی تشویق میکند و بر بدبختی آنها میافزاید و بحال عروسک‌های رمان‌خوان میاندازد چنانکه بدبختانه حال اکثریت زنان باسواد امروزی بدین منوال است.

(ایران‌شهر)



خانمهای نماینده و خانمهای محترم! مقدمتاً از طرف هموطنان خودم مقام شما را تبریک گفته سلام و تهنیت ایشان را تقدیم و تیر مسرت و خوشبختی فوق‌التصور خودمرا از بودن در میان شما ممتازترین زنان دنیا، اظهار میکنم. طبیعی است که هم وطنان من مسرت کامل دارند از داشتن نمایندهٔ خودشان در مجمع

می‌شد. همچنین بعضاً بزرگان و سران ملک نیز مانع ترقی و وسعت قلمرو آن بودند. مثلاً وقتیکه برای تحصیل اجازه خطی در مجلس انگلیس مشاوره می‌شد، یکی از اعضاء برخاسته و پس از اظهار مخالفت گفت: اگر مدتی بدین منوال پیش رود دیگر حیوانات بارکش بچه درد خواهد خورد؟! نماینده مزبور بعقیده خویش طرفداری از وظیفه وجدانی خود — سابقه خدمت — مینمود و صلاح کار را هم در آن میدید. اما با وجود عناد و لجاجت افکار پوسیده فکر جوان غلبه کرده بزودی سر ناسر مملکت را فراگرفت و باصله کمی (تا سال ۱۸۳۹ م.) در انگلیس ۳۰۰۰ هزارگز خط آهن کشیده شد. سپس سایر ممالک نیز خود را مهیا و آماده این انقلاب اقتصادی کرده و برای اقدام بکار حتی دهات کوچک نیز مساعدت کردند. صنعتگران آلمانی نیز این فن را از انگلستان اقتباس کرده و در وطن خود رواج دادند. ابتدا این صنعت در آلمان بدست مهندسهای لندن شروع شد، اما چیزی نگذشت که یکی از راههای مهم و اصلی انگلیس چندی از لکوموتیف‌های خود را به کارخانه مشهور آلمانی «بورزیک» (۹) سفارش داد.

باقی دارد.

جهان‌زنان

۱ — نطق خانم دولت‌آبادی در انجمن زنان

مقاله از پاریس راجع به اجتماع انجمن بین‌المللی زنان حقوق‌طلب و نطق خانم صدیقه دولت‌آبادی به اداره ایران‌شهر

شکل و ساختمان لکوموتیف تغییرات مهم داد لذا این افتخار بنام او ثبت صفحات تاریخ شد.

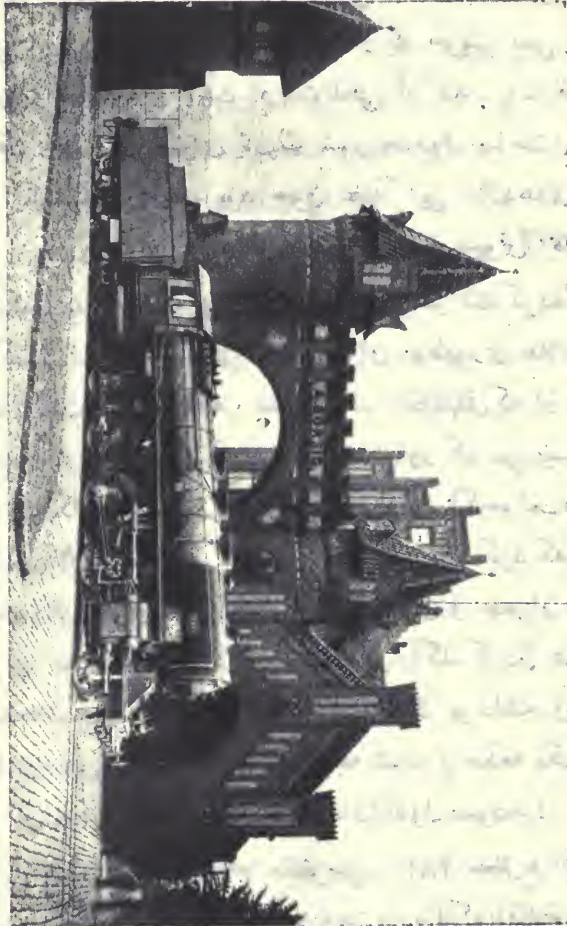
ستیفن سن پسر يك نفر کارگر و بسیار باهوش و ذکاوت بود. در سایهٔ مساعدت یکی از لردهای انگلستان لکوموتیف او از هر حیث بسایرین تفوق یافت. اشتها ستیفن سن از سال ۱۸۲۹ شروع می‌شود. در این سال مسابقه از طرف مدیران راه آهن لیورپل و منچستر با شروط آتی اعلان شده بود: لکوموتیف میبایست اولاً باری که سه مقابل وزن خودش است با سرعت ۱۶ هزارگز در ساعت حمل کند. ثانیاً بلندی دودکش آن زیاده از چهارگز و نیم (از سطح فوقانی خط آهن) نباشد. ثالثاً قوه بخار آبی که در موقع حرکت استعمال می‌شود از ۳,۵ آتمسفر تجاوز نکند. در روز مسابقه ستیفن سن غالب شد. ماشین او نه فقط دارای شروط معهود بود بلکه بسیار برتری داشت. مثلاً عوض سه مقابل پنج برابر وزن خود را حمل میکرد و بجای ۱۶ بیست و دو هزارگز در ساعت راه میدیمود. از آن بعد ستیفن سن در عالم لکوموتیف سازی حق سیادت یافت. از آنروز بر علو همت و برتری ذهن و ذکاوت او دیگران کردن نهادند و فابريك او اولین کارخانه مشهور عالم و اسمش نیز در جرگه نوادر دهر بشمار آمد. در سایه همت او راه آهن در انگلیس انتشار یافته و بر منابع ثروت مملکت افزود. معهداً تاسیس راه در انگلستان نیز دچار مشکلات بی‌شمار شده و در سر راه ترقیش موانع زیاد بود. مخصوصاً دهقانان و برزگران همه بر ضد این فکر نو بودند و میگفتند اگر لکوموتیف از نزدیکی دهات ما بگذرد مزارع آتش گرفته و هست و نیست ما را برباد خواهد داد. دود غلیظ و مهیب لکوموتیف که در اول کار بمراتب زیاده‌تر و وحشت آور بود علت ترس و هراس ایشان

بتجربه ثابت کرد که قوه مالش میان چرخهای لکوموتیف و راه نه فقط باندازه ایست که لکوموتیف را پیش برد، بلکه واگونهای دیگر را نیز حرکت میدهد. یکی دیگر از مهندسهایی معروف این صنف «ویلیام» (۷) میباشد. ماشینی که او ساخته بود با وجود کوچکی امیدبخش بود و او خود نیز از کار خویش بسی خوشنود، فقط يك واقعه قدزی باعث اوقات تلخی او شد. يك نفر کشتیش که وقت عصر در هوای تاریک شهر مشغول سیاحت بود و تا آنوقت لکوموتیف ندیده بود چون غفله این «ازدهای آتشین» را دید از کثرت ترس و هراس غشی کرده و پیهوش افتاد.

لکوموتیف که امروز تندتر از باد حرکت کرده و باعث تعجب کسی نمی شود، وقتی مثل حیوان نوظهوری ملاحظه شده و موجب بهت و حیرت هر بیننده بود. حکایتهایی که از راه آهن قدیم بیادگار مانده بعضاً مثل افسانه و باور کردنی نیست. مثلاً وقتیکه بزرگان انگلستان نقشه حرکت اولین لکوموتیف را کشیده و ترتیبات لازمه میدادند یکی از حضار پیشنهاد کرد که: احتمال دارد بین راه خطری روی داده و باعث زیان و خسران نیز شود، پس برای محافظه مردم از سوء اتفاق و آگاه کردن عابرین يك نفر مستحفظ زنگ و بیرق سرخی در دست برداشته و پیاده در جلو ماشین حرکت کند تا مردم متوجه شوند و صدمه بکسی نرسد. حضار این فکر را تحسین و پیشنهاد را قبول نمودند!

بنا به معروف «جورج ستیفنسن» (۸) مخترع لکوموتیف میباشد. اما در حقیقت او مخترع نیست، زیرا که افکارش بر روی پایه و اساسی که پیشینیان نهاده بودند بنا شده، ولی چون او در

بقوه مالش میان چرخها و خطوط آهن. فکر استعمال قوه بخار برای حمل و نقل اشیاء ثقلیه در همین پرتگاه خیالی متلاشی شده و متفکرین را مأیوس میکرد، اگر چه در عالم عمل مثل یکی از



نازده هرازمین لکوموتیف بزرگ در جلو در قایمک یوزیک

اعمال یومیه و عادی است. بالاخره یک نفر انگلیسی موسوم به «بلکت» (۶) که قوانین اصطکاک را بخوبی مطالعه کرده بود،

قیمت تاریخی هم داشته باشد صحت و سقمش برای ما چندان مهم نیست. آنچه مسلم است، اولین کسی که قوه بخار را در تحت فرمان بشر آورد «جیمس وات» (۴) بود. اما او بدون اینکه تماماً بمقصود خود نایل آید درگذشت. اگر چه وات به حل معما موفق نشد و ترتیبی که اختراع کرده بود بزودی از میان رفت، اما باز راه حلی به آیندگان نشان داد. مدتی همه تصور میکردند که قوه اصطکاک چرخهای واگون به خطوط آهن باندازه نیست که بتواند واگون را حرکت دهد. حتی امروز نیز غالباً اشخاصی که اهل فن نیستند درست نمیتوانند تصور کنند که چطور می شود که لکوموتیف پیش میرود. نه تنها لکوموتیف بلکه اوتوموبیل هم وقتی که تازه اختراع شد، جریان داخلی آن بر عوام نامفهوم بود و برخی از مردم اساساً استعداد درک این نکته فکری را نداشتند و شرح و توضیح شفاهی نیز ایشان را جز تشویش فکر بهره نمی داد. گویند یکی از متمولین که به اسب و درشکه میل مفرط داشت در ابتدای ظهور اوتوموبیل داد تمام اجزای آنرا در مقابل چشم خود از هم برداشتند و اهل فنی هر تك، تك آنرا بدو شرح کرد. شخص مذکور در مقابل گفته های صنعتگر مثل «ما فرمودیم» های ایران سر خود را حرکت میداد، یعنی در عالم خود همعاش را میفهمید. پس از آنکه قصه بآخر رسید باز سر خود را عالمانه تکان داد و گفت: «آری، آری، آنچه شما گفتید همه صحیح است و من هم قبول دارم، فقط چیزی که درست نمیتوانم ملتفت شوم اینست: «چطور میشود که این درشکه بی اسب پیش (!) میرود» (۵) واضح است که اشکال او همین محل شاهد است یعنی بی بردن

[۴] James Watt

[۵] نقل از کتاب: Das Automobil und seine Behandlung

تألیف Julius Küster بمناسبت غرابت مطلب محل اقتباس ذکر شد.

۱۴ هزار کز و تا جنگ بین المللی برای حمل مال التجاره و غیره بکار می‌رفت ولی از روزی که بدولت ایران واگذار شده هیچ گونه استفاده از آن نمی‌گردد سهل است که رفته رفته خراب و پاشیده و روز بروز معایش افزوده می‌شود. اگر دولت در اصلاح نواقص آن اقدام عاجل نکند حتماً در آتی بسیار نزدیکی بکلی از میان خواهد رفت. يك قطعه خط آهن نیز در جنوب ایران موجود است که از طرف انگلیسها ساخته شده و آن اطالۀ خطی است موسوم به نوشکی که از کوئینا، شمال غربی هندوستان شروع شده از نوشکی عبور کرده داخل سرحد ایران و به دزداب منتهی می‌گردد. سابقاً انگلیسها میخواستند قسمتی از این راه را که در داخل خاک ایران، یعنی از سرحد تا دزداب کشیده شده، به دولت ایران بفروشدند اما در آن وقت این پیشنهاد قابل توجه اولیای امور نگردید تا اینکه در این اواخر لایحه راه آهن تقدیم مجلس شورای ملی شد و چون در آن ضمن امتداد راه آهن دزداب به سیستان و مشهد نیز پیش بینی شده بود، مسئله اهمیتی کسب کرد و ظاهراً دولت در نظر دارد راه مزبور را بخرد یا اینکه عهدنامه راجع به ناکس محمولات تجارتي و غیره با انگلیسها ببندد. نگفته نماند که در پایتخت ایران نیز راه آهنی موجود است و غالباً جراید مرکز در زیر عنوان «راه آهن حضرت عبد العظیم» اخبار مربوط را درج میکنند، اما بهتر آنکه از ذکر جزئیاتش صرف نظر شود چه: آواز دهل از دور شنیدن بهتر.

بنا به روایتی قبل از اروپائیان اهالی چین راه استفاده از بخار را میدانستند. اما از آنجائیکه اسناد صحیح تاریخی در دست نیست، طریقه استفاده چینان از قوه بخار نیز مجهول میباشد و بسیاری از محققین نیز اساساً منکر این امرند. اگر این مسئله

داشت، زیرا که چند نقص فنی از اهمیت این راه می‌کاهد. از آن جمله است تمایل زیاد در واحد طول که باعث نشیب و فراز و موجب اشکال ایاب و ذهاب لکوموتیف می‌گردد. همچنین کوچکی شعاع قوسها که در بعضی جا راه را بسیار خمیده است و این نقص یا بکلی مانع سرعت حرکت بوده و یا آنرا با خطرات زیاد مواجه می‌کند. توضیح آنکه در قسمتهای قوسی باید خط خارجی راه را بقدر لزوم بلندتر ساخت تا به قوه انحراف از مرکز مقابله کند. تفاضل سطحی و یا بعبارت بهتر زاویه سطحی که ضلع تحتانی آن خط افقی و ضلع فوقانی خط واصل میان دو نقطه بالائی راه است، تناسب مخصوص و معینی با سرعت سیر قطار دارد و در صورت عدم رعایت موجب اتلاف نفوس می‌گردد. پس برای تأمین حیات و ضمانت خطر باید دایماً از صحت تناسب مذکور اطمینان کامل داشت و از اینجاست که «رهبری» (۳) در این خطوط مخصوص و مختص اشخاص مجرب است، یعنی تقریباً انحصاری است. احتمال قوی می‌رود که علت انحراف قطار در موقع اقامت عثمانیها در تبریز عدم آشنائی آنها به حواص ساختمان راه بود. با اینهمه انتقاد به مهندسين روس وارد نبوده و عذر ایشان یعنی اضطراب در کار مسموع است. قسمت مهم این راه از جلفا تا تبریز و طول آن ۱۴۳،۸۸ هزار گز است. تاریخ تأسیس اش ۱۹۱۵ م، فعلاً دارای ۷ لکوموتیف و ۵۴ واگون میباشد. اخیراً از نقطه نظر اقتصاد ترقی کرده و از روز ابتیاع لکوموتیف‌های جدید به‌واریش افزوده است.

يك قسمت دیگر از خطی که روسها ایجاد کرده‌اند راه آهن بندر پهلوی از پرت تا سیاه‌وزان طالش میباشد. طول آن

[۲] مقصود از «رهبر» لکوموتیف‌چی و «رهبری» لکوموتیف رانی است.

ساوت روسیه حق امتیاز خود را به‌ممت ایران بخشیده است (۲).
اگر چه راه جلفا — تبریز بما ایرانیان بسیار پر قیمت است، اما



عمارت «ابربوس» فابريك لکوموتيف‌سازی «یورزیک» در تگل در جوار برلین

چون بنظر انتقاد نگریسته و بمقایسه‌اش پردازیم تعریف زیاد نخواهد

[۲] ماده ۸ عهد نامه: امتیازاتی که دولت سابق روسیه و اتباع آن از ایران گرفته‌اند از درجه اعتبار ساقط است الغای امتیازات البته شامل راه آهن جلفا و تبریز و کشتی‌های دریایچه ارومیه هم خواهد بود. (نقل از جریده «رعد» منطبعه طهران نمرة ۱۸۷، مورخه ۲۰ جدی ۱۲۹۹).

راه آهن است زندگانی عالی و آسوده و راحت نیز موجود می باشد. اگر کرهٔ ارض را مثل يك شخص زنده فرض کردیم باید خط آهن را نیز بمثابة وریدها و عروق که حامل خون و باعث حیات است، قبول نماییم. در این صورت ملت ایران یا اساساً از جامعهٔ متمدن قطع و یا عضو نیم جانی شمرده خواهد شد. طول راه آهن زمین زیاده بر يك ملیون هزار گز است (۱) (۳۴۰۰۰۰ هزار گز آن در اروپا). محض اینکه این اعداد در نظر بعضی مثل چند فرسخ جلوه نگبرده و برخی را نیز زیاده از قطرات آب دریاها و دانهٔ ریگ بیابانها تمایذ، تشبیهی ذکر می شود تا تصور مقادیر فوق آسانتر بوده و حدسی که زده می شود قریب به صواب آید: فرض کنید توپ بازی را نخعی که ۲۵ مقابل طول آن است پیچیده اند. تجسم این کرهٔ کوچک و ریسمان که قسمتی از سطح آن را پوشانده اشکالی ندارد. حال اگر کرهٔ ارض (طول محیط زمین چهل ملیون گز است) مثل توپ کوچکی که در حیطهٔ تصور همه کس میگنجد، قبول شد، راه آهن آن نیز بمنزلهٔ ریسمان مفروض خواهد بود. ایران در راه آهن عالم ابدأ ذیحق نیست ولی قضا و قدر چند ذرعی نصیبش کرده. طول راه آهن ایران تقریباً بصد و هفتاد هزار گز بالغ می شود. قسمت اعظم این راه بدست همسایهٔ شمالی ایران کشیده شده و علت ایجادش همان نظریات سیاسی که بر احدی پوشیده نیست بود، اما زمانهٔ يك بار دیگر نیز نقشی که در آئینهٔ دل هیچکس نبود بر آورد و راهی که بدست اجانب ساخته شده بود، به دولت ایران واگذار شد. بموجب مادهٔ ۸ عهدنامهٔ اخیر ایران و روس، دولت

(۱) اعداد فوق از کتاب Die Lokomotive und ihrer Behandlung تألیف I. Alexander نقل شده تاریخ چاپ کتاب ۱۹۲۱ است، بدیهی است که تاکنون مقدار ممتناهی نیز بدین مبلغ افزوده شده.

قیمت فنی

راه آهن

بقلم آقای حسینقلی خان عطائی

اهمیت راه آهن — وجود راه آهن در ایران — نظری بتاریخ ایجاد و انتشار راه آهن در عالم — نمونه از کارخانههای لکوموتیف سازی دنیا — لکوموتیف برق و تاریخچه آن — موقعیت و قیمت طبیعی خاک ایران؟ — يك حرف به کرسی نشینان مجلس شورا.

حمل و نقل اولین شرط تمدن است. هر نقطه زمین که وسایل حمل و نقل در آن کاملتر و ازبناط مردم باهمدیگر آسانتر است متمدنتر بشمار میرود. انسان وحشی بغیر از قوه شخصی خود هیچگونه وسیله حمل و نقل نداشت و هر قدر که در شاهراه ترقی رو به تمدن میرفت بدان تناسب نیز راه و رسم حمل مایحتاج خود را بلد می شد. و یا اینکه بالعکس باندازه که فهم و ذکاوت بشر رساندن لوازم زندگانی را از نقطه بنقطه دیگر سریعتر و آسانتر مینمود، بهمان اندازه نیز متمدنش میکرد. پس این دو لازم ملزوم همدیگر است و بودن یکی بدون دیگری متصور نمیشود. شهرهای واقع در سواحل آباد و پر جمعیت اند، چونکه بسهولت با نقاط دور دست رابطه میکنند. در بدو تفکر چنان بنظر میرسد که سبب آبادانی بلاد مشرف به دریا فراوان بودن آب است و حال آنکه این يك خبط نظری است و علت واقعی همان که ذکر شد. ...

بهترین وسیله حمل و نقل در خشکی راه آهن میباشد. کاری که کشتی در دریا انجام میدهد در خشکی با راه آهن میسر است. بی مناسبت نگفته اند که: لکوموتیف کشتی بری است. هر کجا که



چونکه بد کردی بتس ایمن مباش
زانکه تخم است او برویاند خدایش

از مکافات عمل غافل مشو
گندم از گندم بروید جو ز جو
[مولوی]

✽

دهقان سالخورده چه خوش گف با پسر
کای نور چشم من بجز از کشته ندروی

✽

هر چه کشتی جنس آن خواهی درود
نیک و بد آنجا عیان خواهد نمود

✽

هر بد که میکنی تو میندار کان بدی
گردون فرو گذارد و دوران رها کند
قرض است فعلهای بدت پیش روزگار
در هر کدام دور که خواهد ادا کند

✽

ستم از غمزه می آموز که در مذهب عشق
هر عمل اجری و هر کرده جزائی دارد

✽

تو نیکوئی کن و در دجله انداز
که ایزد در بیابانت دهد باز

✽

آنچه در دیک است به چچه می آید

گول نخورید، با خدا بازی
نیتوان کرد آنچه درو میکنید چیزی
است که خودتان کاشته اید.
[سن پاول - از حواریون عیسی]

خوشبختی و بدبختی ایام پیری،
عصاره اعمال گذشته ماست.
[سنت بو]

اغلب بدبختی های ما ساخته
دست خودمان است.
[ماری ژوزف شنیه]

تایج اعمال ما قهراً بسر وقت
ما خواهد آمد ولو اینکه ما درین
ضمن اصلاح حال کرده باشیم.
[نیچه]

خوشبختی بکسانی روی می آورد
که برای خوشبخت کردن
دیگران میکوشند.
[آبه دلیل]

رشته های سرنوشت خودمان را
خوب یا بد خودمان میسازیم و اینها
هرگز گسیخته نمیشوند.
[ویلیام جیسی]

این جهان کوه است و فعل ما ندا
سوی ما آید نداها را صدا

خزاین حکمت

جزاء عمل

مزد دستهای خود را خواهد گرفت.
[تورات]

خداوندا! عدالت، حق
توست زیرا بهر کس مناسب اعمال او
مکافات میدهی. [زبور]

ای آهورا مزدا! تا روز آخرین
خلقت، تو موافق قوانین عدالت،
ثمره اعمال و اقوال هر کس را
بجودش خواهی داد و از آنجهت
مرد نیکوکار برحمت و مرد بدکار
بزحمت خواهد رسید.
[کلسا - زردشت]

هیچ چیز بدون تخم بعمل نیاید
و هیچکس بدون اعمال سعادت بخش
نایل سعادت نمیشود - برستی مرد
آفریده آرزو است هر چه آرزوی او
ست فکر او همان میشود و هر چه فکر
اوست اعمال او همان میشود و هر چه
اعمال اوست مقدرات او همان میشود.
[اوپانیشاد - از کتب تعالیم برهما]

من يعمل مثقال ذرة خیراً یره و
من يعمل مثقال ذرة شرأ یره -
هل جزاء الاحسان الا الاحسان؟
[قرآن مبین]

بدانید که هر کس کمتر بکار
کمتر درو میکند و هر کس زیادت
بکار بیشتر درو خواهد کرد.
[انجیل]

هر گاه مرد، بایک اندیشه بد،
کار را بکند و یا حرفی را بزند،
نتیجه بد آن او را تعقیب میکند
مانند چرخهای ارابه که پاهای
گاو را تعقیب میکند و اگر کار
نیک و حرف نیک بجا آورد نتیجه
نیک مانند سایه هرگز از او جدا
نمیشود.

[دامادانا - کتاب اخلاقی از تعالیم بودا]

در هر خانه که بجای نیکی بدی
کرده شود آن بدی آن خانه را
هرگز ترک نخواهد کرد - هر کس

بطبع رسیده است مطالعه کردم، و تا آنجا که معلومات ناقصه من از عربی اجازه می‌دهد دیدم که در نهایت خوبی از عهده برآمده‌اند و عربی امروزه را بدون اینکه خود را محتاج باستعانت از کلمات وحشیه جاهلین مانند دردیس و خیتور و جعدل و نحو ذلك بدانند در کمال فصاحت و سلاست می‌نویسند، خوب، چه خوب میبود اگر ایشان زبان مملکتی را هم که در آن متولد شده و در آنجا نشو و نما کرده‌اند و اینهمه مقالات فاضلانه راجع بتاریخ و جغرافی و لغت و سایر علوم و فنون متعلقه بآن می‌نویسند (و برای خوش بختی ما قطعاً بعد از این نیز ادامه خواهند داد) بهمین درجه از سلاست و انسجام می‌نوشتند و در حق آن تا این اندازه اظهار بی‌مرحمتی و بی‌قید و بندی نقرموده اصل «عجمی قالب به ماتشاء» را در باره آن اجرا نمی‌نمودند.

پاریس — محمد قزوینی

تکذیب و اعتذار

در مقدمه مقاله آذربایجان مندرج در شماره ۷ عجله که شرحی راجع بهیئت محصلین برلین و مداخله آن بامور سیاسی نوشته و در آن از آقای شفق ناظم جمعیت محصلین (حالا مدتی است استعفا داده‌اند) اظهار قدر دانی برای تشکیل مجلس خطابه پروفیسور «مارکوارت» شده بود گویا مضمون آن موجب رنجش جمعیت محصلین گشته و برای تکذیب آن کتاباً چنین توضیح داده‌اند که «جمعیت محصلین در ظرف چهار سال همیشه بمرام خود وفا نموده و از مداخله در مسائل سیاسی اجتناب ورزیده است و هیئت مؤسسه آن که هر ششماه یکمرتبه باکثرت انتخاب می‌گردد فقط مأمور انجام دادن تصمیمات جمعیت میباشد و البته هر نوع اقدامی که از جمعیت ناشی گردد بموافقت افکار اکثریت بوده حسن و قبح آن مربوط بشخص ناظم نیست»

ما ازین سوء تفاهم که خالی ازهر گونه توهین بوده از جمعیت محصلین معذرت میخواهیم و موفقیت آنان را در انجام دادن وظایف خود از خداوند خواهانیم.

{ ایران‌شهر }

خالص نوشتن است مثل نامه خسروان مثلاً و الا این کاری که در بعضی کلمات کرده است می‌توانست در تمام یا در اغلب کلمات بنماید، و نه متمایل بقلبه عنصر عربی است مثل اخلاق ناصری و کلبه و دمنه، و نه طریقه انشاء فقها و علماء دینی است مانند کتب فارسی مرحوم مجلسی و رسائل عملیه و نحو ذلك، و نه انشاء با تکلف و تصنع است از جنس وصف و دزدۀ نادره و امثالهما، و نه شیوه انشاء فرنگی مآبهات که عنصر خارجی در آن غالب باشد. خلاصه هر طور که خواننده آنرا زیر و رو کند و مکرر بخواند و مکرر فکر کند حدس نمی‌تواند بزند که اصل و مبدئی که وجه‌العین مؤلف درین شیوه انشا بوده چه بوده است و مقیاس و سرمشق و هادی و امام ایشان درین اسلوب عجیب چه و کیست، و چون لفظ را غالباً بلباس و معنی را ببدن تشبیه کرده‌اند و چون در تحریرات مؤلف فاضل معانی در سر حد کمال و جمال است و اگر قصوری باشد بشرح مذکور فقط در طرز تعبیر است، در نظر خواننده بلااراده این تشبیه مجسم می‌شود: زنی بسیار صبیح‌المنظر ملبس بلباسی بسیار عجیب که پارچه و برش و دوخت و سایر جزئیات آن نه بطرز حالیه است و نه بطرزهای قدیم، نه مطابق «مد» خارجه است و نه موافق رسم داخله، بلکه هر گوشه از لباسش نمونه یک دوره‌ایست: سینه‌اش بطرز حالیه، دامنش یادگاری از عهد سلجوقیان، آستینهایش نمونه از آثار سامانیان و هكذا و هكذا.

راقم سطور چندی پیش قصه «قهوه خانه سورت» تألیف برناردن دو سن پیر (۱) فرانسوی را که مؤلف فاضل از زبان اسپرانتو عبری ترجمه کرده‌اند و در مطبعه «العرفان» در صید!

(۱) Bernardin de Saint Pierre.

شهادت قریب یقین بلکه یقین حاصل می‌شود که «آذری» یکی از نزدیکترین لهجه‌های متکثره زبان فارسی (اگر نگوییم نزدیکترین همه آنها) بوده است نسبت بزبان پهلوی.

بواسطه ضیق مقام دیگر از بقیه ملاحظات خود راجع باین رساله و مخصوصاً راجع بمسئله مهم صحت یا بطلان نسب صفویه (ص ۲۶) صرف نظر میکنم، و همینقدر بطور اجمال يك کلمه عقیده خود را (که هیچ اصراری هم بصحت آن ندارم) در خصوص طرز انشاء این کتاب اظهار نموده مقاله را ختم میکنم، و آن اینست که این شیوه انشاء مخصوص که مؤلف محترم در تحریر این رساله و سایر مقالات فاضلانه خود اتخاذ نموده است، یعنی این اختلاط عجیب کلمات و اصطلاحات فارسی از فارسی قدیم و فارسی منسوخ گرفته الی فارسی مخصوص شعر و فارسی عامیانه و فارسی معمولی حالیه با کلمات و اصطلاحات عربی کیفما اتفق و یکی در جنب دیگری، و بتعبیر دیگر بعنف و زور فارسی نوشتن بعضی کلمات که عربی آن معمول‌تر است یا اصلاً فارسی آن فعلاً هیچ معمول نیست و سپس بدون جهت عربی نوشتن بعضی کلمات دیگر که فارسی آن تیر معمول یا شاید معمول‌تر است، مجموع اینها روی هم رفته بانشاء ایشان يك صنفه مصنوعیت و يك جنبه ساختگی داده است که هر خواننده بیغرضی پس از خواندن تحریرات ایشان بی اختیار آن تأثر را در خود احساس مینماید، چه بالحس و العیان می‌بیند که این زبان نه زبان فارسی امروزه است زیرا در سرتاسر ایران و غیر ایران کسی امروز اینطور چیز نمی‌نویسد (و بطریق اولی حرف نمیزند)، و نه تقلیدی است از طرز انشاء قدما مثل بیهقی یا ناصر خسرو مثلاً از قبیل انشاء مرحوم سپهر در ناسخ التواریخ، و نه غرض مؤلف بفارسی خالص یا متمایل بفارسی

شاید قدیمترین موضعی باشد که نمونه از آذری بدست میدهد، و این نمونه اگر چه يك کلمه است ولی باز هم غنیمت است. دیگر آنکه زکریا بن محمد قزوینی در کتاب آثار البلاد در تحت عنوان «تبریز» گوید (طبع کونینگن، آلمان، ص ۲۲۷): «زعم المنجمون انها لا تصيبها من الترك آفة لان طالها العقر و المريخ صاحبها فكان الاثر الى الآن كما قالوا ماسلمه من بلاد اذربيجان مدينة من الترك غير تبريز»، یعنی منجمین گفته‌اند که تبریز را از ترکان آفتی نخواهد رسید چه طالع آن شهر عقرب است و مریخ صاحب آنست، و تا کنون حرف ایشان راست در آمده است چه از جمیع بلاد آذربایجان هیچ شهری از دستبرد ترکها محفوظ نمانده است جز تبریز. و چون تألیف آثار البلاد در سنه ۶۷۴ هجری است یعنی در سلطنت ابا قاسم بن هولاکو پس این شهادت صریح مؤلف که تا آن تاریخ تبریز از دستبرد ترکها محفوظ مانده بوده است خالی از اهمیت نیست.

دیگر آنکه مرکوارت* مستشرق مشهور آلمانی در کتاب «ایران‌شهر» (که از تألیفات معروف اوست در خصوص جغرافیای قدیم ایران، اشتباه بمجله «ایران‌شهر» نشود) ص ۱۲۳ گوید که اصل زبان حقیقی پهلوی عبارت بوده است از زبان آذربایجان که زبان کتبی اشکانیان بوده است، و چون مرکوارت از فضلالی مستشرقین و از موثقین آنهاست و لابد بی‌مأخذ و بدون دلیل سخن نمی‌گوید و از آنطرف بشهادت عموم مؤلفین قدما از قبیل ابن المقفع (کتاب الفهرست ص ۱۳) و حمزه اصفهانی (معجم البلدان در «فهلو») و خوارزمی در مفاتیح العلوم (چاپ لیدن ص ۱۱۶ — ۱۱۷) زبان اهل آذربایجان پهلوی بوده است پس از مجموع این

(* Dr. I. Marquart.

که شخص گاهگاه در جراید طهران مطالعه میکند که جز هیا هو و مطالب عامه مبتذل و اغلب جز شتم و طنز و استهزا هیچ مطلب جدی دیگری ندارد و نه هیچ حقی را اثبات میکند و نه هیچ باطلی را ابطال، و حریف در مقابل آن الی غیرالنهایه میتواند معامله بمثل نماید،

در اینجا نظر مؤلف فاضل را اگر خود تا کنون بآن بر نخورده‌اند جلب میکنم یکی دو فقره مطالبی که بی‌مناسبت با موضوع این رساله نیست، یکی آنکه در کتاب البلدان ابن واضح البیعوبی (که در حدود سنه ۲۷۸ هجری تألیف شده است) در یک موردی اصطلاح «آذری» را بر خود اهالی آذربایجان اطلاق کرده است نه بر زبان ایشان، مثل اینکه «آذری» را مؤلف نام تیره یا شعبه از عنصر ایرانی میدانسته است، و بنا برین شاید اطلاق «آذری» بر زبان از نام خود اهالی مأخوذ بوده و شاید تیر برعکس بوده است، و عین عبارت او اینست (کتاب البلدان، طبع لیدن، ص ۲۷۲): «و اهل مدین آذربایجان و کورها اخلاط من العجم الآذریه والجاودانیه القدم (؟) اصحاب مدینه البد التي كان فيها بابك ثم نزلتها العرب لما افتتحت»، یعنی اهالی شهرهای آذربایجان و بلوکات آن امتزاجی هستند از ایرانیهای آذری و جاودانی قدیم (؟) سکنه شهر بد که اقامتگاه بابک بود و پس از فتح آن شهر عربها در آنجا سکنی گزیدند،

دیگر آنکه در فتوح البلدان بلاذری در فصل «فتح آذربایجان» (طبع لیدن ص ۳۲۸) گوید: «فتبع الاشعث بن قيس حاناً حاناً و الحان الحائر في كلام اهل آذربایجان ففتحها»، و لابد مقصود از «کلام اهل آذربایجان» بدون شك زبان آذری بوده است، و چون تألیف فتوح البلدان در حدود سنه ۲۵۵ هجری است پس این

نظم و نثر از زبان آذری که از کتب متفرقه التقاط کرده تا درجه مهمی از عهده این امر بر آمده است و از اینراه خدمت شایانی هم بتاریخ ایران و هم سیاست و ملیت آن مملکت نموده است. و همچنین در خصوص فقره دوم یعنی اینکه زبان ترکی از کی و در نتیجه چه علل و حوادثی در آذربایجان ظهور پیدا کرده است این مسئله را نیز مؤلف بهمان رویه معهود خود از استناد بو تائیق تاریخی ثابت نموده است که ابتدای ظهور زبان ترکی در آذربایجان در زمان سلاجقه در نتیجه مهاجرت طوائف ترك از ماوراءالنهر بآذربایجان شروع شده است، و سپس در عهد سلطنت مغول که قشون ایشان عمده ترك بوده اند و پایتخت ایشان نیز در آذربایجان (مراغه، تبریز، سلطانیه) بوده است شیوع ترکی در آذربایجان رفته رفته قوت گرفته تا در عهد تیموریان و قراقویونلو و آق قویونلو یعنی در فترت مابین مغول و صفویه بنهایت درجه انتشار و شیوع خود رسیده است،

باری این رساله مختصر پنجاه و شش صفحه‌ای از وجنات آن معلوم است که نتیجه ماهها بلکه سالها زحمت و تتبع است و تقریباً هر سطر از سطور كوچك آن حاکی از مطالعه يك كتاب بزرگ است، زیرا که در اینگونه مواضع بکر نازه که تاکنون کسی در آن خصوص قلمی بروی کاغذ نیاورده است از يك كتاب تمام که شخص از سر تا بآخر آن میخواند بسا می شود که فقط يك سطر یا دو سطر راجع بمطلب خود پیدا میکند و اغلب این است که هیچ پیدا نمیکنند، اگر ایرانیان میخواهند در مقابل دعاوی بی اساس همسایگان کاری بکنند راه کلر کردن را آقای سید احمد کسروی بایشان نشان داده است، و الا بعقیده راقم سطور هیچ جواب ندادن بآنها بدرجات بهتر از این جوابهای واهی است

ققاقاز اطلاق می‌شود، توهم کرده‌اند که زبان «آذری» مذکور در کتب مؤلفین عرب شعبه از زبان ترکی بوده است (رجوع کنید بصفحه ۷ و ۱۱ — ۱۲ از رساله)، غافل از آنکه در آن ازمنه هنوز پای مهاجرت خود ترکها بآذربایجان باز نشده بوده است یا درست باز نشده بوده است پس چگونه زبان آنها قبل از خودشان ممکن بوده در آن مملکت شیوع پیدا کند، بعینه مثل اینکه کسی امروز ادعا کند که زبان اهالی مصر قبل از فتح اسلامی عربی بوده یا زبان اهالی آسیای صغیر قبل از غلبه سلجوقیه روم ترکی بوده است و دلیلش فقط این باشد که زبان آن دو مملکت فعلاً عربی و ترکی است!

پس از آنچه گذشت معلوم شد که امروزه که مسئله زبان آذربایجان اهمیتی سیاسی بهمرسانیده و حریف از هیچگونه غش و تدلیس تاریخی و قلب ماهیات حقایق برای پیشرفت اغراض باطنه خود باکی ندارد اثبات اینکه زبان اصلی آذربایجان تا حدود قرن هفتم هشتم هجری زبان فارسی بوده است (با عبارات اخری اثبات اینکه زبان آذری که بشهادت صریح مؤلفین 'قدما زبان متداول آذربایجان بوده و هنوز نمونه از آن در بعضی دهات آذربایجان باقی است شعبه از شعب زبان فارسی بوده است) تا چه اندازه برای ایرانیان دارای اهمیت و تاچه درجه اکنون محل احتیاج عمومی است، و در حقیقت بمقتضای اذا ظهرت البدعة فليظهر العالم علمه ابطال این سفسطه سیاسی و کشف این تدلیس تاریخی امروزه بر عموم فضیای ایران در شرع سیاست واجب کفائی بل واجب عینی است، و گمان میکنم که تألیف این رساله اولین قدم جدی است که در این راه برداشته شده است و مؤلف فاضل آن بواسطه تتبع در اغلب مظان موجوده تاریخی و جغرافی و باستاند بچند قطعه

گیلکی و سمنانی و لری و غیرها و غیرها که مجموع آنها را باصطلاح نویسندگان ما «فهلویات» می‌گفته‌اند بایستی بوده است، ولی این فقره چنانکه گفتیم فقط حدس و تخمین و علم اجمالی بود، و دلائل تفصیلیه قطعیه بر این مطلب که تنها از روی تتبع کتب مختلفه و مقایسه آنها بایکدیگر بدست می‌آید کسی در دست نداشت، زیرا چون مسئله تحقیق در خصوص زبان اصلی آذربایجان تاکنون محل احتیاج عمومی نبوده است بالطبع کسی تا بحال بصرافت آن نیفتاده و زحمت تتبع و تفتیش در کتب را در این باب بخود راه نداده بوده است، و این فقره یعنی فارسی بودن زبان آذربایجان که در عهد خود الی قرن هفتم هجری از بدیهیات بوده است (همانطور که فارسی بودن زبان اهالی فارس امروزه مثلاً برای ما از بدیهیات است و کسی بفکر اثبات آن برای معاصرین یا برای آیندگان نمی‌افتد) کم‌کم پس از ظهور تدریجی زبان ترکی در آن مملکت، بواسطه بعد عهد، و تمادی مدت، و تناسی اخلاف سیره اسلاف را، و کساد بازار علم و ادب، امروزه از نظریات شده است، از نظریات شده که سهل است در این اواخر بعضی همسایگان جاهل یا متجاهل ما برای پیدشرفت پاره اغراض معلومه الحال خود از جهل عمومی معاصرین استفاده نموده بدون خجالت و بدون مزاح ادعا میکنند که زبان اهالی آذربایجان از اقدم ازمئه تاریخی الی یومنا هذا همواره ترکی بوده است!

ازین اشخاص مغرض گذشته بعضی از خود ایرانیان نیز، مانند مؤلفین نامه دانشوران مثلاً، و همچنین یکی از مستشرقین انگلیسی «لسترنج»، بواسطه قلت انس باوضاع تاریخی آن اعصار و نیز بلاشک بواسطه فریب خوردن از ظاهر اصطلاح «ترکی آذری» که در عرف ترکان امروزه بر لهجه ترکی آذربایجان و

آقا دادلی

«آذری یا زبان باستان آذربایگان»

تألیف سید احمد کسروی تبریزی ۱۳۰۴ شمسی، طهران، ۵۶ صفحه.

بقلم آقای میرزا محمد خان قزوینی

در این رساله صغیره الحجم عظیمه الفایده مؤلف فاضل آن آقای سید احمد کسروی تبریزی یک موضوع بدیع دلکشی را انتخاب نموده و در اطراف آن تحقیقات علمی فاضلانۀ خود را تمرکز داده است، و آن موضوع عبارت است از حل این دو مسئله ذیل: اولاً آنکه زبان آذری مذکور در کتب مؤلفین قدما چه زبانی بوده است؟، ثانیاً آنکه زبان ترکی که فعلاً زبان اهالی آذربایجان است از چه وقت و در نتیجه چه علل و اسباب تاریخی در آن مملکت ظهور پیدا کرده است؟

اما فقرة اول، گمان میکنم هیچکس تاکنون علی التحقیق و بطور علم تفصیلی نمیدانست که زبان «آذری» که بسیاری از مؤلفین عرب از قرن چهارم هجری گرفته الی قرن هفتم از قبیل مسعودی و ابن حوقل و یاقوت و سمعانی اسمی از آن برده و همه گفته اند که (در عصر ایشان) زبان متداولی آذربایجان بوده است در حقیقت چه زبانی بوده است، و هر چند از مطالعه کتب مؤلفین مزبور هرکس بطور اجمال از قرائن حدس میبرد که «آذری» لابد شعبه از لهجات متنوعه متکثره زبان فارسی مانند طبری و

ادبیات

توحید

مناسبت اینکه چندی است اتحاد ادیان عالم و توحید مذاهب
امم موضوع بحث و هدف آمال بسیاری از متفکرین و حکمای غرب
شده است، آیات ذیل را از کتاب «گلشن راز» فیلسوف ایرانی
شیخ محمود شبستری اقتباس میکنیم تا یکبار دیگر مشهود گردد که حکمای
ایران این مسائل را چگونه قرن‌ها پیش ازین حل کرده و پایه آزادی
وجدان و علویت فکر و روح وحدت را بجه درجه عالی رسانده‌اند.

اگر روی تو باشد در که و مه
بت اینجا مظهر عشق است و وحدت
چو کفر و دین بود قائم بهستی
چو اشیا هست هستی را مظاهر
نکو اندیشه کن ای مرد عاقل
بدان کایزد تعالی خالق اوست
وجود آنجا که باشد محض خیر است
مسلمان گر بدانستی که بت چیست
وگر مشرک ز بت آگاه گشتی
ندید او از بت الا خلق ظاهر
تو هم گر زو نه بینی حق پنهان
ز اسلام مجازای گشته بیزار
درون هر بتی جانی است پنهان
همیشه کفر در تسلیح حق است
بدان خوبی رخ بت را که آراست
همو کرد و همو گفت و همو بود
یکی گوی و یکی بین و یکی دان
نه من میگویم این بشنو ز قرآن

بت و زنار و ترسائی ترا به
بود زنار بستن عقد خدمت
شود توحید عین بت پرستی
از آن جمله یکی بت باشد آخر
که بت از روی هستی نیست باطل
ز نیکو هر چه صادر گشت نیکوست
اگر شری است در وی او ز غیر است
بدانستی که دین در بت پرستی است
کجا در دین حق گمراه گشتی
بدین علت شد اندر شرع کافر
بشرع اندر نخواندت مسلمان
کرا کفر حقیقی شد پدیدار
بزیر کفر ایمانی است پنهان
«وان من شیء» گفت اینجا چه دق است
که گشتی بت پرست از حق نمیخواست
نکو کرد و نکو گفت و نکو بود
بدو ختم آمد اصل و فرع ایمان
تفاوت نیست اندر خلق رحمان (۱)

تا دوباره و سه باره هر قدر ممکن بود از آن سیب‌ها خورد، باز آن شخص بضر تازیانه او را اطراف درخت دور میداد و میگفت از این سیب‌ها بخور، آن مرد هم مجبوراً میخورد تا یکدفعه قی کرد. در اثر انقلاب شدید یکدفعه مار جهید و بیرون افتاد آنوقت مرد حکمت و منافع تازیانه‌ها را دانست که چه بوده. آری، «الذین یأکلون اموال الیتامی ظلماً انما یأکلون فی بطونهم نارا» نتیجه خوردن اموال یتام و فقرا و مظلومین بالخاصه تولید حرارت آتش در باطن و شکم است مثل حرارت مسمومه مار که باید آتقدیر تازیانه حکمت خدائی بخورد و در بوته صیانت گذاخته گردد تا کثافت و خبثات و مکروب‌های موزیه قوس اماره کشته و شاید قابل توجه عنایت و الطاف خدائی شود. این مطلب هم برای رفع سوء تفاهم ناگفته نماند که انبیا و اولیا و بزرگان دیانت که از روی اختیار و میل دنیا و ماده پرستی را ترک نمودند و جز پرهیز و تقوی و دیانت و دعوت خلق نادان به امر خداوند بسوی عالم آخرت همت دیگری منظور نداشتند معذک در دست یک مشت مردم مفسد جاهل نفس پرست دنیا طلب مقهور و مقتول و بدرجه شهادت رسیدند و تکلیف پشویان امت نیز جز رفتن این راه چیز دیگر نیست.

در خرابات مغان نور خدا می‌بینم

این عجب بین که چه نوری ز بجا می‌بینم

کیست دُردی کش این میگده یارب که درش

قبله حاجت و مجراب دعا می‌بینم

جلوه بر من مفروش ای ملک‌الحاج که تو

خانه می‌بینی و من خانه خدا می‌بینم

(حافظ)

و حالا هم میخواهد به کره قمر برود. ای تو که وجودت محدود و مقید است نمیتوانی به اسباب طبیعی به آسمانها و عالم افلاک گذر کنی مگر که عیسای نانی بشوی!

چو آن گرمی که در گندم نهان است زمین و آسمان او همان است
بالجمله نتیجه این تظاهرات و تعلمات و عیش و نوش
های قولی و عملی و کبر و منیت را در جنگ بین المللی دیدند و
چشیدند و قهرآ بگوالم دیگر سوقشان دادند تا در آنجا بوسیله
بوتۀ قال گذاخته و صیقلی و مجازات شوند. کما اینکه در همین
عالم این صدمات و لطمات و فشارها و حوادث پی در پی که بنوع
بشر وارد و تهاجم میکند برای اخراج و ازاله مفاسد و موزیات و
خبائات و کثافات و چرکها و یا بلسان دیگر مکر و بهائی است که به
ایجاد اعمال و تکرار افعال مذمومۀ منفورۀ ممنوعه در بواطنشان
تولید و بتجوهر اغراض، آئینه نفوس جلیه نقیه اولیه را کدر و
داغدار و مجروح و زخم‌دار ساخته بطوریکه به نیشترهای فساد
به سهام بلایا و نیش‌های حوادث تصفیه و زدوده نگردد و بالخاصیه
در مقام قوه اکاله تمام حقیقت و روحانیت او را نیست و نابود و
مضمحل مینماید بلکه افراد صحیحۀ سالمه را هم خراب و مریض
می‌سازد. عضو فاسد اگر بریده نشود بالسرایه تمام اعضا را فاسد
میکند چه بنی آدم اعضای یکدیگرند.

بلی، باغبان عالم طبیعت با داس عدالت و حکمت میداند چه
میکند. مینویسند شخصی زیر درخت سیبی خوابیده بود. سواره
از دور رسید و دید ماری داخل دهن و بشکم او فرو رفت. شخص
سواره پیاده شد، لگدی به درخت زد، سیب‌ها ریخت، بعد با تازیانه
خوابیده را بیدار کرد. قبل از اینکه واقعه را اعلام کند او را
امر بخوردن سیب‌ها کرد، مقداری خورد باز امر بخوردن کرد

خود باشید یا اینکه مثل مار که بخاک قناعت میکند شما هم قناعت کنید حریص تجمع مال و اموال دنیا بهر نحوی نباشید. و بالاخره از این بیان دانسته می شود که چون در واقع امت عیسی ابن مریم از مشی و اخلاق و دستور پیغمبرشان بکلی انحراف و مخالفت کردند و در عوالم مادیات و طبیعت و عیش و نوش ها مشغول و غوطه ور شدند به عوالم روحانیات و مبدء غیب توجه و نظر نداشتند لذا بیشتر دچار لطمات صدمات و حوادث و انقلابات شدند. گفتند یکی از فرنگیان روزی چنین گفته بود: «کجا است موسی؟ کجا است عیسی؟ کجا است محمد؟ پیغمبر مسلمین تا بیایند به بیند بهشتی را که وعده داده و توصیف کرده اند، بهتر و بالاتر از آن را در هر چیز ما داریم به انتظار وعده فردا نخواهیم بود». بدبخت جنس دوپا وقتی چیزی در داخل و یا خارج وجود خود می بیند چون ظرفیت و استعداد ندارد نیت میورزد در پوست خود نمی کتجد بلند پروازی میکند «لیس فی جبتی الا الله» میگوید. مقام تنزیه یعنی «هو هو و نحن نحن» را فراموش مینماید. یکدفعه پس گردش را می زنند معلق زنان بزمین می افتند و بقول ناصر خسرو بعد از اینکه آن مرغک ناچیز بالید و نیت کرد و گفت:

« امروز همه روی زمین زیر سرماست »

ناگه ز قضا سخت کمانی ز کین کاه تیری ز قضا و قدر انداخت بر او راست
 بر بال عقاب آمد آن تیر جگر سوز از عالم علویش بسفلیش فرو کاست
 ناصر تو خودی را ز سرخویش برون کن دیدیکه عقابی چو منی کرد چه برخاست
 بیچاره آدمی شیر خام خورده و هنوز در دیک عالم طبیعت به آتش
 ناملایمات روزگار و به کفگیر کدبانوی حوادثات کوبیده و پخته
 نشده خیالات بسرش می زند، میخواهد قید همه چیز را بزند. بلی:

این دیک زخامی است که در جوش و خروش است

چون پخته شد و لذت دم یافت خموش است

روح؛ همچنین برای هر يك غذای مناسب و وظایفی مقرر است تا تعدیل و توازن حاصل شود، نه اینکه تمام عمر صرف عوالم طبیعت و مادیات کنی و بعیش و نوش مشغول شوی و عوالم غیب و روحانیت و ماوراء طبیعت را فراموش کنی. کمال انسانی جمع عالم وحدت و کثرت و صورت و معنی است چنانکه حضرت پیغمبر اکرم در عین حال بمقال «ایت عند ربی یطعمنی و یسقینی»، مقام «انا بشر مثلکم»، و «اشغلینی یا حمیرا» را حفظ و جمع فرمود. کمال فضیلت و مقام ارجمند این است نه اینکه توجه یک عالم کنی و عوالم دیگر را غفلت نمائی. لذا رسول اکرم فرمود: «رحم الله اخی موسی کانت عینه الیمنی عمیا، و اخی عیسی کانت عینه الیسری عمیا، و انا ذوالعینین» یعنی برادرم موسای پیغمبر چشم راستش باز و یبنا نبود، و برادرم عیسی چشم چپش باز نبود، ولی من هر دو چشمم باز و یبنا است. این تعبیرات مرموزاتی است که عوالم روحانیت و ملکوت سماوات را تعبیر به یمین و طرف راست میکنند و عوالم مادیات و طبیعت را به یسار و طرف چپ تعبیر مینمایند یعنی میخواهد بفرماید که موسای پیغمبر جنبه مادیات و کثرت یبنی او غالب بود و بعوالم روحانیت کمتر توجه داشت و اغلب محشور با امت خود بود و حضرت مسیح پیغمبر جنبه وحدت و روحانیتش غالب بود، تارك دنیا و منفرد از خلق بود و همیشه در صحرا با وضع مخصوصی بسر میرد، ولی من که خاتم پیغمبرانم جامع مقامین و دارای هر دو جنبه بطور اعتدال هستم. بلی:

جمع صورت باچنین معنی رزف نیست ممکن جز زسلطان شگرف

و نیز برای تنبیه امت خود فرمود: «کونوا فی الدنیا کالحیه» یعنی ای مردم در این عالم مثل مار بدور خود حلقه زبند و سر حبیب تفکر فرو برید و همیشه بفکر عاقبت خود و خدای

سخت می‌دهد قدری تأمل و تفکر کن بافعال شنیده و اعمال قبیحه خود سلب نعمت آسایش و امنیت دیگران ممکن که به ساحت مقدس کبریائی ضرر نمی‌رسانی :

ای مگس عرصه سیرغ نه جز لانگه توست عرض خود میبری و زحمت ما میداری
 «ان الله لا یغیر بقوم نعمه حتی یغیروا ما بانفسهم»، پس باید نفوس خود را تغییر داد، تهذیب اخلاق کرد، بسوی خدا رفت تا درهای نعمت رحمت خدائی برویت باز گردد؛ زیرا خالق کل و مربی فی الکل بوسیله سفرای و نمایندگان خود دستورات داده تکالیف و وظایف برای عموم در شبانه روز بلکه ساعات و دقائق معین کرده اعمال و اوراد و اذکار و مشاغلی وضع و تعیین فرموده که همواره باید ب فکر و ذکر و یاد او بودن و او را حاضر و ناظر دانستن و در عین حال اشتغال به امور معاش و دنیا نباید از معاد و آخرت غفلت نمود، کما اینکه در خبر رسیده: «اعمل لدنیاک کانک تعیش ابدًا و اعمل لآخرتک کانک تموت غدا» یعنی برای امر معاش و انتظام دنیا مثل اینکه همیشه باقی هستی باید تلاش و سعی کرد، و از برای امور آخرت و عالم دیگر مثل اینکه قطعاً فردا میمیری باید عبادت کنی و بسوی خالق خود متوجه شوی. این دستور در واقع همان اعتدال و میان روی در امور است. شخص عاقل و عالم باید در کلیه کارها مشی اعتدالی کند افراط و تفریط را از خود دور سازد: «الجاهل اما مفرط او مفرط». میان روی و عدالت حکیمانه همان مرتبه جامعه متوسط و معتدل بین افراط و تفریط مانند تهور و جبن — و غنی و شره — و جریده و ابله‌ی است که تبصیر به شجاعت و عفت و حکمت شده. بدیهی است افراط و زیاده روی در هر چیز باعث خرابی و خسران است همان طوری که این هیکل بشری دارای دو چیز است، یکی ماده و جسم و دیگری نفس و

تأدیب واقع می‌شوند — و یا عده‌ای که در حضور سلطان ظاهری می‌روند اگر نزاکت و ادب و دستور و زیر تشریفات را در دِخول و خروج رعایت نکردند یقیناً مؤآخذ می‌شوند.

از بزرگان دیانت «در خبر» رسیده که اگر کسی خنده مفرط کند باید از نکال و عقوبتش بترسد و از خداوند پناه بجوید و الا فوراً دچار غم و اندوه می‌شود (چنانچه بالخاصیة تجربه هم شده). آری، اطاعت فرمان خداوند و خاصانش و اظهار ادب و حفظ مقام بزرگان دین ثمرات بسیار دارد:

زآنکه هر نعمت غمی دارد قرین	تا دهد تو غم نخواهم انگین
شادی بی‌غم در این بازار نیست	کنج بی‌مار و گلی بی‌خار نیست
شصت سال است شب ندیدم شبی	گفت عدالله شمس مغربی

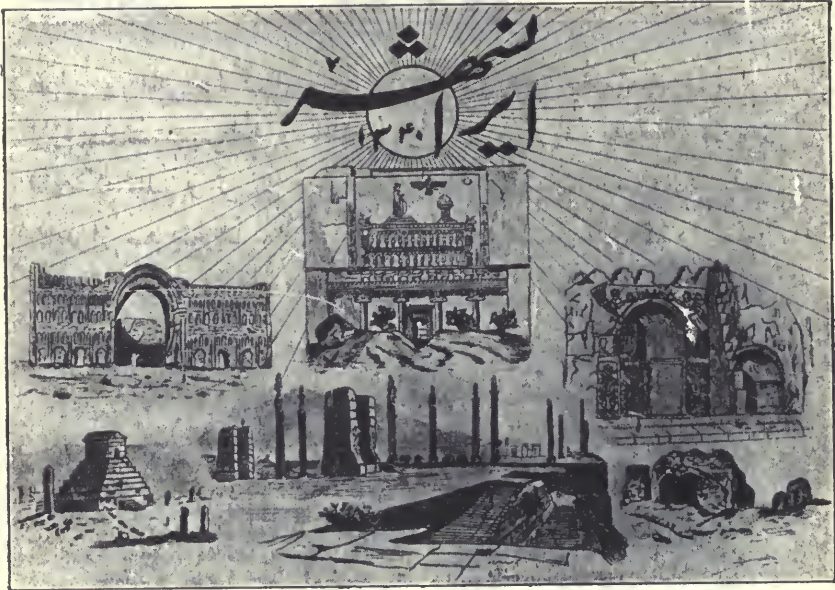
یعنی با اینکه لازمه شب آشایش و تمدد اعصاب است من حیا می‌کنم یاها را بلند کنم و بخوابم بلکه نشسته می‌خوابم زیرا هر سمت یارا دراز کنم بحکم «اینما تولوا فتم وجه الله» بساحت قدس ربوبی جسارت و بی‌ادبی کرده‌ام. گویند مقدس اردبیلی یاها را دراز نمیکرد برای اینکه در طاقچه منزل همساده کلام الله و قرآن است. بلی در حضور شخص محترم باید مؤدب بود و امرش را امتثال کرد و گرامی شمرد تا چه رسد بمقام مقربان خداوندی کما اینکه در تمام ادیان مرسوم است. و بالجمله این است نتیجه بی‌اعتنائی‌ها و بی‌ادبیا و عیثها و نفس پرستیها و مستیها و چپاولها و جمع ثروت در بانک‌های خارجه و داخله و بی‌اعتنائی بقرا و ضعفا و مظلومین و بی‌چیزی آنها و عدم توجه بحالشان و بحال محبوسین بی‌گناه و بی‌پناه: الا ان ربك بالمرصاد.

هان ای ناچیز مردم بدبخت که به يك عارضه جزئی عاجز و بی‌چاره! خدایت در کمین گاه مترصد و منتظر است یکدفعه مجازات

قولی و فعلی را کمال خود دانسته‌اند، معلم می‌خواهند و مربی لازم دارند. بر علما و ناطقین، واعظین و ارباب مجله و جراید است که تعلیم و تزریق و تأدیب و اعلام نمایند تا حجت تمام شود شاید از صد پنچ نفر متذکر و متنبه شده و طریق الی الله را توجه و سیر و سلوک نمایند. چه خوش گفته رومی آنچه در حقشان گفته:

خلق اطفالند جز مرد خدا	نیست بالغ جز ره‌بده از هوا
گفت دنیا لعب و لهو است و شما	کودکید و راست فرماید خدا
جنگ خلاقان همچو جنگ کودکان	جمله بی معنی و بی مغز و مهان
جمله باشمشیر چوین جنگ شان	جمله در لایبغی آهنک شان
جمله شان گشته سواره بر نی	کاین براق ماست یا دلدل پی
حاملند و خود ز جهل افراشته	راکب و محمول ره پنداشته
همچو طفلان جملتان دامن سوار	گوشه دامن گرفته اسب وار
باش تاروژی که محمولان حق	اسب تازان بگذرند از نه طبق

بالجمله تمام سوانح و حوادث و انقلابات و ابتلاآت این قرن تازیانه عبرت و بیداری است، این فجایع و گرفتاریهای عمومی چوب تنبیه و تأدیب است، این خرابیها و خون‌ریزیها نتیجه بی‌هوشی و غرق در لهویات و هزلیات و مادیات و عیش و نوش است. عوض تعظیم و تحمید و تشکر از نعمتهای گوناگون حضرت منعم قهار و سلطان حقیقی بی‌ادبانه بودن و جسارت کردن و غفلت نمودن و اعتنا نکردن و به نمایش اعمال و افعال قبیحه منفوره ممنوعه کان لم یکنش فرض کردن اثرش این است که یکدفعه تازیانه تأدیب فرود و بشانه همه می‌خورد — مثل اینکه معلمی که تربیت عده را بعهده گرفته اگر در حضور او یا اشخاص محترم دیگر آن شاگردان انسانیت و ادب را از دست دادند و محضر استاد و محترمین را بازیچه و ملعبه پنداشتند فوراً مسؤل و مورد



سال ۴

اول دی ماه ۱۳۰۵

شماره ۱۰

Année 4

23 Decembre 1926

No. 10

قیمت اجتماعی

علم و اخلاق

بقلم جناب شریف العلماء لنگرودی

افماً اینخلق جاهل نادان که قواء شیطانیة بهمیة حیوانیه و شهوات نفسانیة آماره مست و مات و مبهوتشان کرده و بغیر از عوالم مادیات و طبیعت و اکل و شرب و چون اطفال جز نزاع و جدال کودکانه چیز دیگر را فهمیده و عوالم روحانیت و معنی را افسانه پنداشته از کثرت جهل و کبر و غرور استهزا و تکذیب



ببخود و بلکه مضر خرج میکنند.

هر طور باشد ما سال چهارم را پایان خواهیم رساند ولی میخواهیم که برای سال پنجم از جلا فکر و آینده مجله را تأمین کنیم و آن موقوف بیک ذره همت از طرف خوانندگان مجله است که اگر کمک کافی به اداره ایران شهر کنند و اگر ما مطمئن باشیم که بر عدد مشترکین ما افزوده خواهد شد و وجوه اشتراك سال پنجم در اواخر سال ۴ خواهد رسید آنوقت وجه اشتراك سال پنجم را ۳ تومان قرار خواهیم داد ولی باز تکرار میکنیم که وجوه اشتراك سال ۵ (۳ تومان) باید تا آخر سال ۴ (فوریه) بماند رسیده باشد.

مشترکین ایران شهر با قبول اشتراك ثابت کرده اند که در مراتب اخلاق و احساسات، مقام مخصوصی دارند که هر کس دارای آن نیست و لهذا ما هم از همت ایشان استمداد میکنیم و راه بسیار آسانی برای خدمت بقای ایران شهر نشان میدهیم و آن این است که اگر هر مشترکی در میان دوستان و آشنایان و خویشان خود يك نفر مشترك جدید و تقد پیدا کند آنوقت عدد مشترکین امروزی ما به دو هزار میرسد و ما هم میتوانیم انتشار مجله را ادامه و قیمت آنرا تخفیف دهیم و هر مشترك درین خدمت حصه دار باشد.

امیدواریم که شما آنقدر نفوذ کله داشته باشید که بتوانید حقیقت را بدیگران نشان بدهید و بتوانید مزایای ایران شهر را به دیگران بنمایانید تا بتوانید يك نفر مشترك جدید پیدا کنید و ما هم موفق بشویم عمده را نفیس تر نماییم و راههای مفید که در نظر داریم بهموطنان خود بنمایانیم و آنوقت خواهید دید که با يك همت جزئی چه خدمت بزرگی می توانید بجا بیاورید! اگر حاضر به بذل این فتوت و قبول این زحمت هستید عملاً آن را انبساط کنید و قدر دانی و معارف پروری خودتان را فعلاً نشان دهید و یقین کنید که ما هم از تقدیر همت شما کوتاهی نخواهیم کرد بلکه بدین وسیله دست همت بهم داده نگذاریم این چراغ هدایت خاموش شود و بقول خواجه:

کاری کنیم ورنه خجالت بر آورد روزیکه رخت جان بجهان دگر کشیم

نیست که بالاخره نتیجه نبخشد. خوبی و یا بدی این نتیجه موقوف به جنس آن عمل و زحمت است. ما چهار سال است که در نشر این مجله آنچه در قوه داشتیم بکار برده‌ایم و اینکه تا کنون مجله مداومت کرده اگر بحقیقت اوضاع ما واقف شوید ایمان می‌آورید که این مداومت باید معجزه شمرده شود! در این حال که مساعی چند نفر اینهمه نتیجه را بخشیده اگر هر يك از خوانندگان مجله بقدر قوه و استطاعت خود کوشش در ترویج مجله میکرد چه معجزه‌ها که سر نمیزد و چه ثمرات بزرگ که چیده نمی‌شد.

آرزوی ما همیشه این بود که دایره انتشار این مجله را که برای نژاد آینده ایران يك چراغ هدایت و يك منبع معرفت و اخلاق و فضیلت است بیش از این وسعت دهیم و آقندر ارزان کنیم که اکثریت باسوادان مملکت از این مجله بهره‌مند شوند بلکه بدین وسیله در این جاده ترقی و تجدد که از هر طرف غولان هوا و هوس نفسانی و دیوهای اخلاق رذیله و عادات ذمیه در کمین‌اند و تقلید تمدن غرب هم چشمها را خیره و دلها را فریفته می‌سازد این چراغ را در دست گیرند تا گمراه نشوند و سلامت بسر منزل مقصود که مقام فوق بشری است برسند.

بد بختانه عدم توجه و اقبال معارف پروران و طالبان علم و ادب اجازه نداد که آنچه آرزو داشتیم بعمل بیاوریم و قیمت مجله را ارزانتر کنیم. با وجود این هر قدر هموطنان ما از همت خود کاست ما سعی و فداکاری خود افزودیم تا بلکه این چراغ خاموش نشود. لیکن از میان پانصد هزار نفر باسواد که در ایران حدس می‌زنیم بیش از هزار نفر مشترك پیدا نشد که بتواند سالیانه چهار پنج تومان در راه معارف صرف کند و مجله را آبونه شود در صورتیکه هر يك از این باسوادان اقلأً ماهی چهار پنج تومان برای چیزهای

چیزهایی که مایهٔ بدبختی خود و دیگران است بجنجید، بلکه این است که با يك طراوت و خوشحالی دائمی روزها و ساعتها را بسر برید و آن چیزهایی را که در سینهٔ کاینات، دارای عظمت و کمال و جمال است در مخزن روح خود جذب و حفظ کنید و منبع این حسن و کمال را روز بروز بیش از پیش کشف نمائید و روح خودتان را با آثار عظمت و شکوه آن توانگر و مجهر سازید تا از آن سعادت متلذذ و منبسط گردد؛ يك چنین زندگی مرگ نمی‌شناسد. موجودات مرده فقط آنهایی هستند که فکرآ مرده‌اند و اینها کسانی هستند که هنوز تغذیه کردن روح خود را از روح کاینات یاد نگرفته‌اند و به جمع و ضبط کردن مواد بی‌روح قانع شده خود را اسیر آنها ساخته‌اند.»

تقریباً در اغلب کتابهای خود اینگونه تعییرات مہیجہ را استعمال میکند و اکثر تألیفات او بزبانهای اروپائی ترجمه شده است و مخصوصاً کتاب معروف او بنام «قوانین کامیابی (۱)» بسیار مہیج و مشوق است و ممکن نیست کسی آنرا بخواند و تغییر حال و انقلابی در وجود خود حس نکند و درهای کنوز معرفت و موفقیت برایش باز نشود و پی به حقیقت حیات نبرد و قوای روحی او که محور کامیابی است بیدار نشود!

برلین - ح. ک. ایران‌شهر

یادآوری

آیندهٔ ایران‌شهر

سعی و کوشش، قانون ازلی عالم است و هیچ زحمت و کاری

پوشالی خود، راه کج می‌روید و در اطراف چاه بدبختی بی آنکه آنرا به بیند رقص مینمائید! زیرا آن چیزی که اساساً این زندگانی برای شما بایستی بیاورد و آن چیزی که شما در پی آن میگردید یعنی آن «سعادت» را این زندگی هرگز بشما نمی‌بخشد!

«اینطور که شما زندگی میکنید ساعت بساعت از بزم طبیعت دور می‌افتید و از این منبع حیات که فقط او میتواند يك سعادت جاودانی بخشد بی‌بهره میمانید. بجای اینکه برای خود تحصیل خوشی و شادمانی و سازگاری کنید شما از زندگی، يك جنگ دائمی و يك سلاح تباذع در بقا ساخته‌اید! شما زندگانی را بدرجه يك دیکی تنزل داده‌اید که لاینقطع در روی آتش تیری میجوشد بی آنکه از آن فائده‌ای حاصل شود! سراپای حیات شما عبارت از يك دروغ بزرگ شده که از ریشه بی‌حقیقت است و از این بی‌حقیقتی که خود از بی‌معرفتی زائیده است غیر از بدبختی ثمری بروز نمیکند! لیکن این بی‌حقیقتی مانند همه بی‌حقیقتی‌ها سر نوشتی جز محو و زوال ندارد. فقط حقیقت است که باقی و لایناست!»

«آیا منتظرید که طبیعت، خطاهای شما را که هر روز و هر ساعت و هر دقیقه ارتکاب میکنید، اصلاح کند؟ نه! شما خودتان باید راه رستگاری را پیدا کنید و بروید، راهی که شما را به حیات حقیقی می‌رساند، و حیاتی که شایسته بسر بردن میاشد! شما باید معنای حقیقی و صحیح زندگی را از نو یاد بگیرید و آن را از نو دست بیاورید زیرا حیات غیر از آن چیزی است که شما ساخته‌اید. حیات عبارت است از ظاهر کردن قدرتهای باطنی و خلق کردن مسرت‌هایی که علویترین و جسورترین ادبیات، قادر بصور آنها نیست! معنی حیات این نیست که شما شب و روز با يك تلاش و بقراری و خودکشی برای تحصیل و جمع آوردن و ذخیره کردن

دل او در آتش حسرت و در اشتیاق ایجاد يك چنین حیات همسوزد!
 با این عزم متین و با این التجا بگوشه عزلت، قسمت سیم و
 مهم حیات او شروع می‌شود. این قدم ناکهانی که او را از سینه
 محیط فساد آلود شهرها برکنده به آغوش سکوت این کلبه محقر
 و دور از غوغای جهان پر شر و شور انداخت يك آسایش روحی
 و يك تنهائی برای او مهیا کرد. این تنهائی نخست برایش سخت
 آمد ولی همین آسایش و تنهائی با يك ضرب دستی پرده‌های غفلت
 را از پیش چشمان وی برداشت و جهان را آنطور که هست بوی
 نشان داد، روح او را بال و پر داد و اعماق روح او را بوی
 نمایاند... و خلاصه از وی يك مرد بینادلساخت!

در این خانگه عزلت و در آغوش این وقفه تنفس روحی
 نور معرفت بر وی تجلی کرد و او دریافت که این زندگانی که
 مردم باینهمه اضطراب متمادی و تقلاهای شبانروزی به صید آن
 میدوند معنا ندارد. در این آرامگاه انس آتش سوزانی در کانون
 روح وی افروخته شد و آن عبارت بود از آتش «محبت»، محبتی
 که از دل‌های بیدار سر میزند. از میان این آتش درونی، شعله
 آرزویی برخاست و آن عبارت بود از دستگیری کردن برادران
 نوعی و رهنما شدن برای برادران ناینا.

نخستین ندای آسمانی که از طور دل وی در آمد عبارت
 از مردم‌گریزی و گوشه‌نشینی نبود بلکه يك صدای تمنا و يك ناله
 آتشین بود که شنندگان را به يك دقیقه توقف و يك دقیقه تفکر
 و به تغییر حال و امی داشت. این ندای درونی می‌گفت:

«ای مردم! اینطور که شما زندگی میکیند و اینگونه که شما
 از رنج دست ضعیفان و زیردستان خوش میگذرانید، با همه این
 اختراعات و ماشینها و با این همه دانش‌های وهمی و مدنیتهای

نداشته است و ناچار مشغول مقاله نویسی بجاوید می شود. این کار او را به شش سال اقامت در شهر «فیلادلفیا» وامیدارد که در این ضمن وضع ناگوار مطبوعات جدید را تدقیق و سیر میکند که چگونه مردم را روز بروز بخواندن حرفهای قالبی و دروغها و اخبار وحشت انگیز و رنگ و روغن زده تمدن جدید مجبور میکنند و مسموم میسازند. کارروازانه او عبارت بوده از ترتیب دادن احصائیه قتلها، تقلبها، دزدیها، حریقها، خودکشیها، ورشکستها و امثال اینها که در نزد ملت‌های تمدن سال بسال، ماه بماه و روز بروز با يك شكل مطرد اتفاق میافتد و فقط قربانهای این آفات تمدن هر بار عوض می شوند!

برای او این يك معمای لاینحل بود که چگونه خوانندگان این مطبوعات، با هوس و شوق تمام هر روز این قبیل دروغها و حوادث و مصایب را میخوانند در صورتیکه او هر روز حوصله اش تنگتر و روحش بیقرارتر و مضطربتر می شود.

بالاخره تاب مقاومت و خدمت به این اوضاع جگر خراش را نیاورده فرار میکند! بلی خود را از این دوزخ تمدن و از این محیط پتیاره که آن را «دیک جادوگران» مینامد بیرون میاندازد! در این وقت چهل و نه سال از عمر خود طی کرده بود. خود را بجزیره «نیو جرزی» می‌رساند و در آنجا با دست خود در زیر يك درخت بسیار بزرگ بلوط يك کلبه چوبی می‌سازد تا در این کاشانه پاک و بی آلابش دور از قیل و قال و افسونهای روح کش مدنیت جدید بسر برد و تکیه بقوت بازو و دماغ خود نموده يك زندگی تازه شروع کند و خود را از سلك مردمانی که روحاً مرده اند خارج نماید. در نظر او حیات فقط عبارت از يك زندگی حقیقی و مسرت بخش و آفریننده میباشد و این است که همیشه

و در آنجا دو سال تمام به کارگری میگذرانند و ذوق سیاحت کار او را بجائی میکشاند که در يك کشتی ماهی‌گیری به آشنزی مشغول می‌شود. گرچه بعدها صاحبان کشتی میفهمند که لیاقت و استعداد او بالاتر از این بوده که آشنزی کند ولی این را وقتی فهمیدند که کشتی در میان امواج دریا می‌غلتید... بعدها وی از معادن طلای «کالیفورنی» سر درمی‌آورد و ده سال در آنجا بکندن زمین و در آوردن طلا مشغول می‌شود ولی این کار نیز او را خوشنود نساخت و استراحت نبخشید لذا در همان مملکت بچندین صنعت و حرفت دیگر دست زد و گاهی کامیاب و گاهی نومید و تهی دست ماند. چنانکه می‌بینیم اول دکان‌داری میکند و زمانی وظایف پولیس انجام میدهد، وقتی در انتخابات نامزد می‌شود و بعد تحصیلدار مالیه میگردد و سپس در داخل مملکت سیاحت میکند و نظمها و کنفرانسها میدهد. بعدها مدت کمی فراش پست می‌شود و بالاخره بتحریک ذوق طبیعی خود شغل برزگری پیش میگیرد اما از آن هم نمری نمیرد و نفعی بر نمیدارد.

کمی پس از سال ۱۸۶۰، قوه جریده نگاری را در خود احساس میکند و تمام سعی خود را مصروف این شغل جدید می‌سازد و بعد مسافرت به شهر «سان فرانسیسکو» کرده و در آنجا در سال ۱۸۶۶ پس از دو سال زحمت و خودکشی موقع خود را بجائی میرساند که دیگر محتاج به مزدور شدن نیست و بلکه خود صاحب امر و نهی است. اما عمر این خوشوقتی هم کوتاه می‌شود و دوباره مجبور به قبول کارگری میگردد و درین موقع يك سیاحت دو ساله به انگلستان میکند در صورتیکه پول بسیار کمی داشته است ولی از آنجا هم با حال فقر و فلاکت بدتر از اولی بر میگردد. روزی که وارد آمریکا می‌شود بیش از نه دلار در جیب خود

بشوند و من گاهی فکر میکنم که اگر سختی و محنت آفریده نشده بود نوع بشر چگونه میتوانست مدارج ترقی را بییامد و در شاهراه تکامل قدمی جلوتر برود! بلا و محنت فرشتگان رحمتند و آدمیزادگان در حق آنها ناسپاسی کرده‌اند چه در هیچ جا هیکلی برای آنها نصب ننموده‌اند! بلی اگر آدمی بی بقدرت و خلاقیت مشقت و مصیبت میبرد قطعاً او را نیز می‌پرسید! چه محرك قوی است سفالت و چه تازیانه مقدسی است فلاکت! آری سفالت، محرك استعداد و اخلاق و ذکاوت و جوهر فطری است. رنج و زحمت یوتۀ امتحان مجاز و حقیقت است؛ بیدار کننده قوس، صیقل دهنده عقول، آفریننده متانت قلبها و جهاتده بر قهای قدرت است! چنانکه طفل، افتان و خیزان راه رفتن را یاد میگیرد، افراد بشر نیز با سپر ساختن سینه خویش بیلایا و رنجها راه تکامل را می‌پیمایند. پس رنج و زحمت را باید دوست داشت و بلکه باید پرسید! تولد این مرد روشن دل یعنی پرتیس مولفورد در ۲۵ ماه آوریل ۱۸۳۴ در شهر «سارگ هاربر» در ایسلاند اتفاق افتاده و در ۲۷ ماه مه ۱۸۹۱ وفات کرده است. از ایام جوانی او چیز کمی میدانیم و همینقدر میتوانیم بگوئیم که این ایام او چندان به آرامی و سکونت نگذشته است. وقتیکه او در روی نیمکت‌های مدرسه می‌نشسته است مانند کسی که نزدیک شدن طوفانی را احساس میکند آرام نداشته و تعلیمات مدرسه روح بیقرار او را سکونت نمیداده است. وی از ابتدای جوانی قدرتهای مخفی در نهاد خود احساس میکرد و این احساس است که به او يك جرئت بزرگ باید بخشیده باشد که در هفده سالگی خانه و مادر خود را ترك گفته و برای جستجوی نيك بختی بجهانگردی آغاز نموده است. ابتدا دست روزگار و یا قضا و قدر او را يك کشتی تجارتي میاندازد

مردمان بزرگ

پرنتیس مولفورد دانمارکی

Prentice Mulford

روح حال مردانیکه بقوه کوشش و استقامت در میدان زندگی فاتح شده اند برای مطالعه و گرفتن عبرت و بیدار کردن قوای مخفی روح که در نهاد هر فرد خوابنده است بسیار مفید میباشد.



پرنتیس مولفورد دانمارکی یکی از آن رجال بزرگی است که هنوز در شرق نام او را نشنیده اند و اسم او در دایره المعارف ها هم داخل نشده است! اما این هیچ اهمیت ندارد! او برای این زندگی نکرده بود که مشهور شود و یا نام او را در اوراق صحایف روزگار تبجیل و تذکیر کنند! نام و یاد او در دل های کرورها افراد که شرح زندگانی و نوشته های او را خوانده و خواهند خواند همیشه زنده خواهد ماند!

این مرد بزرگ که چهل سال با انواع زحمتها و مشقتها و صدمه ها و سختیها و فقر و فاقه دست بگریبان بوده است نه از حیات مأیوس شده و نه راه مستقیم محبت و نوع پروری و درستکاری و کوشش را ترک کرده است و بر عکس این رنجها يك آتش عشقی در دل او افروخته است که بروشنائی آن گوشه های تاریک حیات کنونی بشر را کشف نموده و قسمت اخیر عمر خود را به ایقاز غفلت زدگان و بیدار و آزاد کردن دلها و روحها صرف کرده است. رنج و درد و زحمت و مصیبت، از بزرگترین معلمان و مربیان

از آن دود باران فرو ریختی
 هوا را بقیر اندر آمیختی
 کشیدی چنان ژرف دریا خروش
 کز آن پس نبوشده ماندی خموش
 ایات ذیل در باره روح و بدن بسیار نغز و حکمت آموز است :
 ندانم که این جان فرخنده چیست
 که تن را از او شادی و خرمی است
 توانائی و عقل و دانش ازوست
 همان عشق و امید و رامش ازوست
 چو جانت ز تن رفت بژمان شوی
 شوی پست با خاک یکسان شوی
 روان را ندانم که آغاز چیست
 از آن پیش کآید، به تن راز چیست
 و نیز در معنی زندگی و مرگ، ایات ذیل نمونه‌ای از بلاغت است :
 بود زندگی کوه و دریاست مرگ
 ازینروی جاوید و پایاست مرگ
 بر آن کوه غلطان بسی جویهاست
 که مانا همان عمر کوتاه ماست
 اگر بگذرد جوی عمرت ز باغ
 بصافی بود رشک تابان چراغ
 و یا گر پسا‌بانش باشد مسیر
 بود در سیاهی هماتند قیر
 سر انجام ریزد به دریای مرگ
 گذارد سر خیره در پای مرگ.

اخلاقی و اجتماعی را مرتکب می‌شوند یقیناً در زیر بار گران مسئولیت وجدانی که در پیش نسل جدید دارند دست ازین ارتکاب میکشیدند. درینباب مقالات بسیار مفید و جامع در جریده کوشش منطبعه طهران در زیر عنوان «فساد اخلاق» درج شده که قابل مطالعه و تأمل و انتباه است. مترجمین رمانهای مضر یا فقط برای استفاده مادی و جلب نفع شخصی بترجمه آنها مباشرت میکنند و یا اساساً نمایلات روحی و خصایص اخلاقی آنان ایشان را بدین ترجمه‌ها وادار میکند و خود نیز از آنها انتفاع فکری و روحی دارند و میخواهند دیگران را بدان شرکت دهند و بهمان گردابه‌های اخلاق رذیله بیندازند و الا کتابها و آثار ترجمه کردنی بسیار فراوان است و از شاهکار ادبی و اخلاقی ادبا و شعرای نامور دنیا هنوز چیزی بفارسی ترجمه نشده است.

بدین مناسبت آقای فلسفی درین ترجمه و نظم يك ذوق سلیم و رقت احساسات و بلندی فکر و عواطف قلبی خود را نیز ضمناً نشان داده‌اند و شایسته بیروی همه ادبا و شعرا میباشد. درینجا به اقتباس چند بیت از منظومه اکتفا کرده مطالعه کتاب را بهمه خوانندگان و طالبان ادب توصیه میکنیم.

در تصویر طوفان دریا و تاریکی شب چنین میسراید:

ز کلبه برون شد همی با شتاب

دلی پر ز آتش رخس پر ز آب

بدریای غرنده آورد روی

مگر تا نشان یابد آنجا ز شوی

زمین از سیاهی چو انکشت بود

تو کفتی رخ اندوده گردون بدود!

آقای میرزا حسین اقبال را تبریک و خواتندگان مجله را به تحصیل این اطلس توصیه میکنیم. از اداره ایران‌شهر نیز می‌تواند بخواهند.

۳ - بیچارگان

این منظومه بر اثر قطعه «بیچارگان» شاعر شهر فرانسه «ویکتور هوگو» از طرف آقای میرزا نصرالله خان فلسفی سروده و در طهران طبع شده است.

آقای فلسفی که در میان نویسندگان و ادبای عصر جدید ما با فصاحت بیان و وسعت قریحه و ذوق ادبی و طبع سلیم معروفند و آثار ادبی و ترجمه‌های نفیس ایشان غالباً در مطبوعات طهران و دو سه بار هم در اوراق ایران‌شهر انتشار یافته است، در این منظومه قدرت فکر و طبع خود را بخوبی جلوه‌گر ساخته‌اند. در این رساله که دارای ۶۶ صفحه و تصویر «ویکتور هوگو» و خود آقای فلسفی است ابتدا شرحی مختصر از زندگانی و آثار «ویکتور هوگو» و بعد ترجمه‌ی منثور «بیچارگان» درج شده است و در آخر ترجمه‌ی منظوم همان حکایت که در بحر تقارب سروده شده و در حقیقت یکی از شاهکارهای ادبی عصر کنونی ما است از صفحه ۴۰ تا ۶۶ مندرج می‌باشد!

در انتخاب این قطعه برای ترجمه و نظم نیز آقای فلسفی را باید تبریک گوئیم چه درین قرن که دماغهای مردم ایران احتیاج شدید به غذاهای فکری و معنوی حس میکنند تقدیم چنین موضوعهای اخلاقی و پاک و مهیج خود دلالت بر حسن سلیقه و ذوق ادبی و فکر بلند و نزاهت اخلاق میکند و اگر مترجمین رمانهای مضر و مفسد میدانستند که با ترجمه و نشر آن قبیل کتابها چه جنایتهای

مراکز تأسیسات معارفی در تمام ایران ترتیب داده شده است.
 بموجب این سالنامه در سال ۱۳۰۳ — ۱۳۰۴ اوضاع معارف
 ایران بقرار ذیل بوده است:

- ۱ — جمع کل شاگردان مدارس ایران: ۱۰۲ ۹۷۵ نفر
- ۲ — جمع مدارس متوسطه: ۸۳ باب
- ۳ — جمع مدارس ابتدائی: ۶۴۸ باب
- ۴ — جمع مکاتب محلی: ۱۰۰۰ باب
- ۵ — جمع مدارس قدیمه: ۲۸۲ باب
- ۶ — مجموع معلمان: ۳۳۷۲ نفر
- ۷ — مجموع معلمات: ۹۱۵ نفر
- ۸ — فارغ التحصیل‌های کل مدارس: ۲۴۶۹ نفر
- ۹ — جمع کل مخارج مدارس: ۱۰۸ ۷۴۲ تومان
- ۱۰ — عدد مستخدمین وزارت معارف در طهران: ۹۶۶ نفر

۲ — اطلس بغلی

این اطلس جغرافیائی ایران نخستین اطلسی است که با نقشه
 های رنگین فارسی چاپ شده است. مؤلف و طابع آن آقای میرزا
 حسین تبریزی مدیر کتابخانه اقبال در اسلامبول میباشد که با
 طبع بعضی از کتب مهم و از آن جمله شرح حال و رباعیات حکیم
 عمر خیام نیشابوری خدمات بزرگ به ادبیات فارسی کرده است.
 این اطلس دارای ۳۶ نقشه تقیسی از تمام قطعات ایران و یک
 غرافیک میباشد و با کمال قناست چاپ و تجلید شده است و در
 مقدمه آن ۴۸ صفحه اطلاعات راجع به زراعت و صنعت و تجارت
 و اقتصاد و مالیه و نظام ایران مندرج است. از این خدمت مهم،

۴ — غرض خواجه ازین شعر چیست؟
 بین هلال محرم بخواه ساغراخ که ماه امن و امان است و سال صلح و صلاح
 ن. ت. پاکباز

از بحرین

- ۱ — آیا ایرانیان قدیم کدام روز از هفته را تعطیل میکردند؟
- ۲ — آیا رسم سلام دادن میان ایرانیان قدیم بچه ترتیب بوده و چه کلمات استعمال میکردند؟
- ۳ — بجای آقا و خانم چه میگفتند و چگونه همدیگر را خطاب مینمودند؟
 کاظم رضا زاده

مطبوعات تازه

۱ — سالنامه معارف

از طرف وزارت معارف ایران، سالنامه احصائیه مدارس و تشکیلات معارفی ایران برای سال ۱۳۰۴ هجری شمسی انتشار یافته است. مؤلف سالنامه آقای میرزا علی اصغر خان حکمت رئیس تفتیش در وزارت معارف میباشد که بهمت ایشان مجله تعلیم و تربیت نیز دو سال است در طهران نشر می شود و از بهترین مجله ها است. این احصائیه جامع ترین سرشماری است از مدارس و محصلین و معلمین و رؤسا و نمایندگان معارف و فارغ التحصیلها و مخارج و تشکیلات معارف ایران و در آخر آن قشقه هم برای نشان دادن

جرس همیشه چو دستور بار بردگاه
 همینکه زنگ صدائی و جنبشی میکرد
 هر آنکه بود ز اعمال ظالمان بستوه
 بسود اسب ستم دیده تن خود را
 بسوی درگه شد شاه تا کند تحقیق
 بدید اسبی نالان و پیر زار و نزار
 سپس بخلوتیان پادشه اشارت کرد
 یکی ز مردم دربار گفت صاحب اسب
 برای پیری و درماندگی از اصطبل
 بگفت شاه که هرگز کسی برون نکند
 مباد آنکه دگر باره کس روا دارد
 بر او کارم رنجی گران و پر آسب
 چنین بود چو بود شاه را بداد نظر
 بماند رابطه مابین مردمان با شاه
 شه آمدی و نمودی نظلم دیده نگاه
 بجز کشیدن بند جرس نبودش راه
 بآن طناب در قصر بامداد بگام
 که ظلم دیده که باشد ستاده بردگاه
 ز جور چرخ مراوراشده است پشت دو تاه
 که تا بچویند آنکو باس کرده گاه
 کسی دیگر نبود جز وزیر شاهنشاه!
 برون نموده که دیگر نه بیندش هرگاه
 بویژه اسبی هنگام کودکی دلخواه
 ستم بیسته زبانی که گر شوم آگاه
 بوی نمایم مردم مشقتی همراه
 چنین خوش است بلی دادگستری از شاه

سؤالهای علمی

از ترشیز

[از خوانندگان مجله متمنی هستیم هر کس جواب این
 سؤالات را میداند بنویسد تا درج کنیم - ایران‌شهر.]

- ۱- مراد خواجه عرفان حافظ شیرازی در این شعر چه روزگاری است؟
 بگذرد این روزگار تلختر از زهر بار دگر روزگار چون شکر آید
- ۲- مقصود از این شعر چه؟ صوفی کدام؟ و مهدی کیست؟
 کجا است صوفی دجال شکل ملحد کیش بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید
- ۳- چطور رازی است که خاص هم محرم آن نیست؟
 محرم راز دل شیدای خود کس نمی بینم ز خاص و عام را

- و مقاله علت خرابی قلم ضیاء الدین دری
- ۴ — مجلهٔ تعلیم و تربیت شماره ۴: خطابهٔ دکتر میلیسو و مقاله «استاد معلم اول» بقلم محمود عرفان و در شماره ۵ مقاله مکافات و مجازات در مدارس بقلم میرزا اسماعیل خان یکانی
- ۵ — — — — — جریدهٔ تبریز سلسلهٔ مقالات ترجمهٔ کنفرانس ا. ن. کانپال در خصوص صنایع و ادبیات ایران
- ۶ — شفق سرخ شماره ۶۱۲ مقاله یادداشت (اغنا یا مولای یا صاحب الزمان)
- ۷ — ستارهٔ ایران شماره ۶۳: در انجمن ادبی ایران — لیس للانسان الی ما سعی بقلم آقای بدیع
- ۸ — استخر منطبهٔ شیراز شماره ۲۶: قدری دور ازین محیط
- ۹ — گفتار راست شیراز: سلسلهٔ مقالات تعلیم عمومی اجباری یا راه نجات مملکت
- ۱۰ — طوفان شماره ۲۶: عدالت و مهاجرت
- ۱۱ — ایران شماره ۲۲۴۷ مقالهٔ حکومت اصول.

۲ — شاه و اسب

اشعار ذیل را که از جریدهٔ استخر منطبهٔ شیراز اقتباس می‌کنیم. آقای حسین حکمت محصل کلاس دوم مدرسهٔ متوسطهٔ شعاعیه در شیراز سروده است که ما بعنوان تشویق در اینجا درج می‌کنیم. این اشعار حکایت پادشاهی را تصویر میکند که امر کرده بود جرسی بدر بارگاه خود بیاورند تا هر که شکایتی دارد آن جرس را بحرکت بیاورد تا صدای آن بگوش شاه رسیده دفع ظلم از وی کند.

در اطراف ما و در داخل اعضای ما ساری و جاری است، بهمان طور هم هزاران اشکال لطیف‌الماده «درگذشتگان» ما در ما و در اطراف ما میچرخد و اغلب هم ما را در زیر تأثیر و نفوذ خود میکشد، بی آنکه ما بفهمیم و بدانیم که سرچشمه واقعات و اعمال آینده ما از کجاست، و این بی‌خبری پایدار خواهد ماند تا وقتی که حس ششم تکامل یابد و یا آنکه صنعت، اسباب و آلات کافی از برای دزدک جهان پنهان بما بیخشد.

برلین — ترجمه هوشیار شیرازی

معارف ایران

۱- بهترین مقالات جراید ایران

در زیر این عنوان می‌خواهیم گاهگاهی از میان مطبوعات ایران که به‌اداره میرسد و می‌خوانیم مقاله‌های مفید و ادبی را که از نقطه نظر ما برای ترقی و سعادت ایران و موافق احتیاجات کنونی آن نوشته شده است در اینجا یادداشت کنیم که هم نسبت به نویسندگان آنها اظهار حق‌شناسی کرده باشیم و هم خوانندگان مجله را بمطالعه آنها تشویق بنمائیم. در جراید دو ماه پیش مطبوعات ایران بهترین مقاله‌ها بقرار ذیل است:

۱- جریده کوشش منطبعه طهران: سلسله مقالات «فساد اخلاق»

۲- جریده گلشن منطبعه طهران: سلسله مقالات اندیشه‌های

پریشان

۳- جریده قانون منطبعه طهران: ورزش در ایران بقلم م. ب.

آنها برای قبول این اهتزازات حاضر و آماده است. مسافت، درین رهگذر بهمان اندازه بی‌اثر است که از برای تلگراف بی‌سیم بی اهمیت میباشد یعنی هر قدر هم این قبیل مغزها از یکدیگر دور باشند باز افکارشان با یکدیگر بتبادل مشغول است و در یکدیگر نفوذ میکند. اینکه افکار هم در جهان پنهان یا عالم لطیف تولید و خلق اشکال مینماید، بوسیله محققین مختلف مثل «فیرهاو» و «دارجیت» و «لوفرانک» ثابت شده است و حتی اینها ازین شکل‌های ناپیدا هم عکس بر میدارند. در موقع خواب قسمت لطیف (۲) هیکل انسان (روح) موقتاً جسد انسان را که نسبتاً خشن و غلیظ‌تر است میگذارد و تا حدی بی‌مشکلی و بدون آنکه عالم ماده از برای آن تولید مانع کند در جهان بی‌پایان لطافت به گشت و گذار می‌پردازد و این مسئله در مواقع بی‌حسی و بی‌مشعری هم دست میدهد و بهم‌چنین در حال بی‌هوشی که بوسیله داروهای مختلف مثل «مورفین» و «نارکوز» به وقوع می‌پیوندد عین قضیه فوق‌رخ میدهد. این اجسام لطیف را ممکن است بوسیله پرده‌های مخصوص بطوری آشکار و قابل رؤیت نمود که اشخاصی هم که هنوز حس ششم‌شان تکامل نیافته بتوانند بخوبی بینند و این مسئله را دکتر «کیلنر» و «دو روشا» بتجربه ثابت کرده‌اند. اما این قسمت لطیف (روح) در موقع مرگ برای همیشه از قسمت کثیف و غیر لطیف (بدن) جدا می‌شود و بنا بر این بایستی که آن خود از برای حس ششم انسان که بی‌نهایت دقیق و کامل است قابل درک باشد و یا اقلاً بوسایل و اسبابی که امروز بجای حس ششم در میان مردم معمول است آشکار بشود و بعینه همینطور که هزارها امواج رادیو.

[۲] خود این قسمت لطیف هیکل انسانی هم که متقدمین آنرا روح مینامیدند جز ماده چیز دیگر نیست که از شدت انبساط برای دیده ما ناپیداست و در نزد سابقین نام «ورای ماده» و «ورای طبیعت» را بخود گرفته بود.

و درونی خودش را با نوجوانی که طرف و فرستنده او برای او میفرستد مطابقت دهد و بالاخره آن وقتی این آدم خاکی قابل درک گذارشات جهان پیدا و پنهان است که قادر بر تمرکز کلیه احساسات و بود و نبود خود در يك نقطه واحد و برای يك مقصود واحد میباشد و در آن وقت هم میتواند به مشیت و اراده مطلقه خود حالت آنی خود را با طول و عرض امواجی که از فرستنده صادر می شود توافق بخشد.

قدری باید دقیق شد و ملاحظه کرد که تا بچه اندازه جای تأسف است که تمام امواج افکار و ارواح که از دیگران بسوی ما فرستاده می شود و بیدن و محیط اطراف ما تصادف و تقاطع میکند بیفایده میماند و ما را متأثر نمیکند، زیرا آن حسی که وسیله درک تمام این واقعات ناپیداست هنوز در ما تربیت نیافته است. آن عملی که امروز بوسیله رادیو انجام میابد و امواج اصوات و غیره را در هوا و فضا بیرون میفرستد، از قرون قدیمه تا بحال بوسیله مغز انسان اجرا شده است! هر فکر کاملی احداث امواجی میکند که در محیط سیران مینماید و لاینقطع جلو میرود. اگر این فکر بطور تصادف در ضمن سیر و حرکت خود به مغز کسی برخورد که امواج فکر او هم دارای همان نشیب و فراز و همان قطع و فصل میباشد، پس همان فکر هم بسرعت برق در مغز او تولید می شود و از همین رو اغلب از اختراعات بزرگ در مدت معین از مخترعین و علمای متعددی سر زده و تولد یافته است که در میانشان هیچگونه ربط و آشنائی نبوده و حتی در نقاط مختلف میزیسته اند و علت آن این است که مخترع و کاشف نمی توانسته است امواج افکار خود را در میان حصارها نگاه بدارد. این اهتزازاتی که در يك وقت معین تولید شده است متعلق به همه افرادی است که احساسات وجدانی

نمایات آنها آگاهی می‌دهند. تقریباً می‌توان گفت که تکوین و نمو این حس ششم درین عصر و درین دوره زندگی بشر در درجات اول و در مراتب ابتدائی است. چه درین عصر و چه در اعصار پیش فقط جمع انگشت شماری می‌توانست از این حس استفاده کند و آن را هم مستقیماً حس ششم نینماید و بلکه به اسامی مختلف دیگر تعبیر میکرد (و در آسیا آنرا اغلب وسیله کسب و معیشت قرار میدادند) ولی در میان اخلاف و آیندگان، این حس بیشتر نمو خواهد نمود و مردمانی هم که از آن استفاده خواهند کرد از حیث عده بیشتر خواهند بود. در صحت و سقم این مسئله بسیاری مشکوک‌اند و از برای اقناع خاطر آنها يك مثال کافی است و آن عبارت از رادیو می‌باشد که امروز طرف استفاده و توجه عموم واقع شده است. کدام شخص در چند سال پیش می‌توانست تصور کند که وقتی می‌توان نطق‌ها و آوازها و «آرها» و «کنسرت‌ها» را با نهایت صافی و وضوح در زیر و روی زمین، در بر طیاره‌ها و در میان کشتی‌ها از تمام نقاط دنیا بدون سیم و رابطه ظاهری دیگر شنید؟ با آنکه از برای انجام دادن و رسیدن به این مقصود جز يك اسباب و آلت کوچکی که آنرا می‌توان در جیب گذاشت و با خود برد، بیش لازم نیست. و همینطور امروز هیچکس شك ندارد که پس از تکامل آلت مخصوصی که صنعت‌گران امروز را بخود مشغول داشته، انسان می‌تواند تمام وقایع دور و نزدیک و پنهان را با چشم خود ببیند. تا حال فقط انسان توانسته است بوسایل فوق يك حس ششم مصنوعی برای خود تهیه کند؛ ولی انسانهای آینده آن چیزهایی را که ما امروز بوسیله آلات و اسباب درك میکنیم بدون هیچ وسیله ظاهری درك خواهند کرد و آن وقتی است که بشر بتواند اهترازات روحی

میکند بمرکز مشاعر انسان واصل می شود و بر حسب طول امواج و شماره اهتزازات بنام حس لامسه، سامعه، شامه، ذائقه و باصره نامیده می شود. درجات تربیت انسانها احساس اهتزازات خارجی را مختلف می سازد و هرکسی اثرات خارجی را که دائماً بسوی او می آید تا درجه مخصوصی حس میکند و این بسته بینندی و پستی محیطی است که شخص در آن تربیت شده است. در دو سطر پیش گفتیم که اعضای مخصوصی در بدن انسان عهده دار اجرای وظایف حواس پنجگانه اند؛ حالا اگر يك حس ششم تکوین یا تکمیل شدنی باشد، باید از برای آن هم عضوی در هیكل امروزی انسان موجود و یا اقلاً اثری از آن عضو نمودار باشد تا بمرور زمان تکمیل شده و بتواند ایفای وظیفه خود را بکند.

علوم مخفیة غده شوکیه (۱) را بجای همان عضوی شناخته است که وظیفه حس ششم را زمانی انجام خواهد داد. تا باینجا حس ششم را از نظر فن تعریف کردیم. حالا باید دانست که عموماً مقصود از حس ششم چیست و چه وظیفه ای را باید انجام بدهد.

بطور عموم مقصود از حس ششم آن حسی است که بوسیله آن میتوان اهتزازات خفیفی را که بوسیله موجودات عالم لطیف (غیب) مانند هورقلیا، جن و پری حاصل می شود درك و احساس کرد. اشخاصیکه امروزه از حس ششم استفاده میکنند عبارتند از غیب گوها و غیب شنوها و اشخاصیکه از افکار دیگران و

[۱] غده شوکیه از جنس اعصاب باصره است و در میان مخ اصغر جای گرفته و هلم بر آنند که قسمتی از بقایای چشمی است که انسان در اعصار گذشته در پشت سر داشته و بمرور ازمه از میان رفته است و از روی تحقیقات دقیق ثابت کرده اند که این قسمت به اعصاب باصره متصل است. غده شوکیه اصلاً غده نیست و از جنس استخوان سنگ مانند می باشد که در نظام بدن کنونی انسانی دارای هیچ وظیفه نیست و چون شکلش مانند غده است آن را غده شوکی نامیده اند که بفرانسه *glande pinéale* میگویند.

وی داخل می‌شدند. هرگاه جای او را راحت کرده بگوشش چیزی طپانده و چشمش را می‌بستند در ۲ — ۳ دقیقه خوب می‌خوابید. این مثال بطور واضح نشان میدهد که عمل خوابیدن بچه درجه تابع تأثیرات خارجی است. همچنین فقدان اضطراب تأثیر بزرگی دارد. کسیکه با غم و غصه زیاد یا يك فرح و سرور بسیار برختخواب برود، باید مدتی منتظر خواب شود. عزم و اراده نیز به دخول خواب در بدن انسانی تبری نمی‌بخشد. کار ذهنی زیاد هم، مثل تفتیش حل مسائل مهمه علمی، خواب را از چشمها می‌رباید. گذشته از اینها بعضی عادات مانند در ساعت معین خوابیدن و وضعیت و حالت مخصوص در رختخواب بآمدن خواب تأثیر عظیمی دارد. البته تمام اینها نسبی است، زیرا اغلب می‌بینیم که سربازها در میدان جنگ در زیر آتش و بطرز ناراحت بخواب سخت می‌روند حتی آنهاییکه در جلو قشون بصدای توپ و تفنگ و غیره عادت نموده‌اند، بعضی از آنها وقتیکه لشکر استراحت میکند و صدای توپ و تفنگ دیگر شنیده نمی‌شود، از خواب پیدار می‌شوند.

نامتام

ترجمه از آلمانی — غلامعلی تریبیت

۲ — حس ششم

بشر در ازمنه آینده، وقتیکه در مراتب کمال به آفریننده خود نزدیکتر آمد، شش حس را از آن خود خواهد دانست! امروز آدم خاکی پنج نای از آنها را مالک است، و هر يك از آن پنج در هیکل جسمانی بوسیله عضو مخصوصی ایفای وظیفه میکند. بواسطه این اعضاء اهتزازاتی که از خارج بدن انسانی تلافی

ساعت تفرج بکند و هشت ساعت بخوابد. از همین جهت است که امروز در اروپا عمل‌جات در هر روز فقط هشت ساعت کار می‌کنند. خواب زیاد چندان عیبی ندارد ولی خواب کم ضرر عظیمی به انسان می‌رساند. «شلايخ» (۵) حق دارد و قتیکه می‌گوید: «اگر بتوانی نصف عمر خود را بخواب که نصف دیگر برای تو دو برابر منفعت خواهد داشت». کسی که در مقابل کارهای جسمی و روحی خود استراحت و خواب کافی بدن خود روا ندارد، نتیجه مشموم آن را عنقریب حس خواهد نمود. مشروبات و دخانیات قادر هستند اعضای خسته را مدتی برای کار مساعد سازند ولی بعد گرفتار مرض تشنج اعصاب (۶) که امروز يك ناخوشی عمومی شده است، می‌شوند. در وقت بیدار بودن دماغ انسان بلاقطع کار میکند و خسته می‌شود. ما می‌خواهیم تا او قوه تازه جمع نماید. این مراجعت دماغ بحال اولی، خواب را از احوال بیهوشی دیگر مانند غشی و تویم (۷) تمیز می‌دهد. در این حالات حجره‌های دماغی فقط سست شده‌اند. همچنین دواهای خواب آور اول انسان را بیهوش می‌کنند و بعد یواش یواش خواب طبیعی جای آنرا می‌گیرد. ما چطور خواب می‌رویم؟ ما جای راحتی پیدا نموده حتی المقدور خیالاتی را که فکر ما را جلب میکند از دماغ خود بدر می‌کنیم. اهمیت این مسئله اخیر را واقعه که در مریضخانه وین سر زده است بما نشان می‌دهد. اینجا مریضی بوده است که تقریباً تمام حواس وی سست شده بود، فقط يك گوش و يك چشم او وظیفه خود را بعمل می‌آوردند. تمام بدنش حتی غشاء مخاط این جوان بکلی بی‌حس بود، فقط بواسطه يك گوش و يك چشم تأثیرات خارجی بدرون

[۵] Schleich

[۶] Neurasthenie

[۷] Narkose

مانند فریدریک کبیر و ناپولئون و ویرخو (۲) هر شب فقط ۴ — ۵ ساعت می‌خوابیدند بدون اینکه ضرری به صحت ایشان برسد. وقت خواب سنگین برای آنها کافی بود.

بعضیها از این حال مستثنی می‌باشند و خواب سنگین یواش یواش بآنها حمله می‌آورد و بعد از ۳ — ۴ ساعت به درجه نهایت میرسد. بیدار شدن این نوع اشخاص نیز متدرجاً به وقوع می‌پیوندد و بهمین علت صبحها خیلی خسته و بی‌میل بکار کردن می‌باشند. آنها بعد از مدتی حقیقتاً بیدار شده و شب خیلی دیر به رختخواب می‌روند بدون اینکه خستگی حس بکنند. کوتاهی خواب سحر برای آنها غذایی است الیم. «کره‌پلین» (۳) دو نوع اشخاص را از همدیگر تمیز میدهد: کارگر صبح و کارگر شام. کارگر صبح همیشه از خواب بیدار شد با طراوت تمام مشغول کار می‌شود ولی شب زود خسته شده نمیتواند زیاد بیدار بماند.

چنانکه می‌بینیم مقیاس خواب خیلی مختلف است. حتی احتیاج خواب در سنهای مختلف يك شخص تغییر پذیر است. طفل شیر خواره تقریباً تمام شب و روز را می‌خوابد، بعد خوابش یواش یواش کمتر می‌شود، در وقت پیری خواب آنها بقدری مختصر است که انسان به حیرت می‌افتد بدون اینکه قلت خواب به صحت بدن آنها رخنه وارد آورد.

این امتحانات و تجربه‌های «کول‌شوتر» يك اساس علمی بدست ما میدهد که میتوانیم به‌سؤال: «ما چقدر باید بخوابیم؟» پاسخ صحیحی بدهیم. «هوفه‌لاند» (۴)، طبیب فریدریک بزرگ گفته است که يك شخص بالغ قاعدهً باید هشت ساعت کار و هشت

[۲] Wirchow

[۳] Kräpelin

[۴] Hofeland

يك حرکت دفاع بعمل می‌آورد. بغير از این بعضاً می‌بینیم که کسی در خواب وضعیت ناراحت خود را تغییر میدهد و یا لحاف خود را که پائین می‌افتد دوباره روی خود میکشد بدون اینکه بیدار شود و یا از عمل خود خبردار گردد. حالا معلوم شد که خواب عبارت از حذف شدن ادراك و شعور و کنار رفتن عقل و اراده میباشد. از آنجائیکه پوست دماغ نشیمن ادراك و شعور بوده و موضعی میباشد که تحريك قوه اراده از آنجا صادر می‌شود، بما مفهوم میگردد که خواب بواسطه سکوت این پوست بعمل می‌آید و اگر بعضی از اقسام پوست بیدار شود انسان خواب می‌بیند.

هر کس میدانند که انسان هر آن که دلش بخواهد بخواب سنگین نمیرود. نتایج زحمات محقق آلمانی «کول شوتر» (۱) بما ثابت میکند که سنگینی خواب در اوقات مختلف تغییر پذیر است. مومی ایله قوه تهییج را که شخصی را بعد از ساعت‌های معین بیدار میکند، تعیین نمود. بعضیها مخالف این ادعا بوده اخطار میکنند که در این مواقع نه فقط مقدار تهییج بلکه کیفیت و نوع آن برای بیدار شدن از خواب اهمیت زیادی دارد. بهیچکس پوشیده نیست که يك مادر جوان و مضطرب بواسطه آهسته‌ترین صدای جگرباره خود زود از خواب بیدار می‌شود در حالتیکه صداهای بلند دیگر به او تأثیری نمی‌بخشد. با همه این، تجارب و امتحانات «کول شوتر» روپهم‌رفته بی اهمیت نمیباشد. بموجب ادعای وی خواب بعد از يك ساعت بلندترین درجه خود میرسد. در انتهای ساعت دوم خیلی سبکتر می‌شود، آنوقت یواش یواش سنگینی آن کاسته می‌شود تا اینکه بعد از هشت ساعت به صفر میرسد.

حالا بهر کس مفهوم میگردد که چطور می‌شود که کسانی

شده است. این کتابچه تمامی قواعد و بقدر کافی لغات و اصطلاحات تجارتي را دارا میباشد. بزرگی این ۱۰۵ در ۷۰ میلیمتر است. هر کس به آموختن آن نوشتن و خواندن و حرف زدن را یاد می‌گیرد. حالا کمیته مرکزی بین‌المللی جریانات اسپراتو درصدد بر آمده که ترجمه فارسی این کتابچه را طبع برساند و بنده مشغول ترجمه آن میباشم. تبریز — ع. داریوش نمسه‌جی

روحیات

۱. خواب چیست

خواب چیست که يك قسمت عمده عمر انسان را اشغال میکند؟ وقتیکه ما به تخت خواب کسی که در خواب است نزدیک می‌شویم، او آمدن ما را حس نمی‌کند. با چشمهای بسته و بدون حرکت در روی رختخواب خودش دراز کشیده است. حواس وی راحت هستند. با يك نظر سطحی انسان میتواند بخواب رفته را مرده تصور نماید، ولی بطور سهولت بواسطه کار کردن قلب و ریه‌ها خاطر جمع می‌شویم که نمرده است.

بوسیله ملاحظات عمیقانه در يك نفر خوابنده کشف شده است که اندازه کار کردن تمام عضلات بدن يك حد اقل مخصوصی میرسد؛ مخصوصاً عدل هضم خیلی مختصر است و غالباً يك قسمت بزرگ اغذیه در شب بدون هضم توی معده میماند.

حالا يك چیز غریبی دیده می‌شود! وقتیکه ما بینی يك نفر را که بخواب رفته است، با يك مو و یا پر قلقلی میکنیم بادستش

در قزوین غیر از مردها دخترانی هستند که اسپراتو یاد گرفته‌اند. در همدان شاید بالغ بر ۳۰ نفر بشود. در اصفهان، کرمانشاه، رشت، انزلی و بعضی شهرهای دیگر اسپراتیستها هستند ولی از عده آنها اطلاع ندارم. در تبریز عده آنها به ۵۰ میرسد.

تألیفات فارسی اسپراتو را گمان نمیکنم که از ۷، ۸ جلد زیاد باشد. يك خود آموزی که از همه مکملتر است و در تبریز چاپ شده يك جلد برای سرکار ارسال خواهم نمود. اگر در خصوص این کتاب بخواهید شرحی در مجله درج نمائید مستدعی هستم که نام شخصی مؤلفین و مترجمین ذکر نشود، بلکه بنام جمعیت اسپراتیستهای تبریز باشد. بنده در سال ۱۹۲۰ خود بخود بدون معلم شروع بتحصیل اسپراتو نموده و در ظرف دو ماه توانستم بخوبی روزنامه‌جات و کتب آن را خوانده و بسادگی مراسله نمایم. در ۱۹۲۱ از طرف مجمع بین‌المللی اسپراتو نمایندگی ناحیه تبریز انتخاب شدم. از جنگ عمومی تا ۱۹۲۱ در تبریز مجمعی وجود نداشت تا اینکه در این سال مجمعی بنام جمعیت اسپراتیستهای تبریز تشکیل یافت و این از دو سال زیادتر دوام نکرد و پراکنده گردید. در ماه مه سال ۱۹۲۴ بنده موفق شدم که مجمع مزبور را از سر نو تشکیل داده بترویج و تبلیغ این لسان پردازم. هیئت مدیریت این مجمع پنج نفر هستند که هر سال موقع اجتماع سنوی انتخاب می‌شوند. برای امسال ۱۳۰۵ شمسی آقای آرداش در هوهانیسیان‌تس که شخصاً از همه مسن‌تر و اول کسی است که در سال ۱۹۱۲ اسپراتیست بوده، به ریاست و بنده به مدیریت که تمامی کارهای مجمع با بنده خواهد بود، منتخب شدیم.

اسپراتو يك کتابچه خیلی کوچکی دارد که کلید اسپراتو نامیده می‌شود و بتمامی السنه عالم غیر از فارسی ترجمه و طبع

خصوصاً مفضلاً عرض نمایم. از سال ۱۹۲۰ میلادی باینطرف اسپراتو با قدمهای سریع ترقی مینماید. مجامع مختلفه آن را به رسمیت قبول نموده‌اند، مثلاً اداره بین‌المللی صلیب احمر، اداره بین‌المللی کار، کنگره اتحادیه عمومی تلفون، تلگراف و رادیو، بازارهای مکاره عمده و سایر مؤسسه‌های تجارتنی، سیاحتی، فنی و غیره و غیره.

هر سال کنگره اسپراتو در یکی از شهرهای عمده دنیا منعقد شده و نمایندگان مجامع و مؤسسه‌های مختلف عالم و چند هزار اسپراتیستها از تمامی نقاط دنیا جمع شده در کنگره حاضر می‌شوند. تشکیلاتی که مجمع بین‌المللی اسپراتو مینامیم، در اکثر بلاد نماینده دارد. تصور میکنم که هیچ یک تشکیلاتی خواه سیاسی خواه ادبی و یا نیک‌کاری به اندازه همین مجمع شعبات نداشته باشد. روزنامه جات و مجلاتی که بزبان اسپراتو انتشار مییابد بالغ بر ۸۵ است و مطبوعات ادبی و لسانی آن تا سال ۱۹۲۳ بیشتر از ۵۰۰۰ جلد بود. اخباریه اداره بین‌المللی کار که شعبه مجمع اتفاق ملل است، بزبان اسپراتو طبع و به روزنامه مرکزی اسپراتو که در ژنو انتشار مییابد ضمیمه شده بتمامی مشترکین ارسال می‌شود. بازارهای مکاره لایبزیك، فرانکفورت، لیون، پاریس، دانتزیک، پراها و بسیاری دیگر رهبر و بروشورهای خود را بزبان اسپراتو نیز انتشار میدهند و برای اسپراتیستها قسمتهای خصوصی معین کرده‌اند. در مملکت ما باوجود محذورات کثیری که سرکار بهتر از

من واقفید اسپراتو توانسته داخل شود و طرفداران جمع نماید. دو ماه قبل که جهت سیاحت و دانستن چگونگی اخلاق روحیه مرکز ایران طهران سفر کردم. از قراری که چند نفر از اسپراتیستها تقریر میکردند، عده‌شان قریب ۲۰۰ نفر میباشد.

بلی اهمیت خوزستان در ایام قدیم و در قرون وسطی در اغلب کتب تاریخ مسطور است و بنا بنوشته ابن خردادبیه تنها خراج اهواز در عهد دولت عباسی در قرن سیم هجری بالغ بر سی هزار درهم بوده است.

موقع خوزستان اهمیت زیاد دارد و نه تنها از جهت منابع ثروت بلکه از نقطه نظر سیاسی و نظامی نیز در آنیه بسیار مهم خواهد شد و جای تأسف است که حکومت ایران چندان اعتنا و اهتمام بدین قطعه نمیکند و حتی از عایدات نفت جنوب که سالیانه ملیونها لیره می‌شود و از محصولات این قطعه میباشد مقداری جزئی را هم برای آبادی این خاک صرف نمیکند و چنانکه در جراید خوانده می‌شود اهالی این قطعه تشنه عدالت و امنیت‌اند و اولیای امور در غفلت و نمدادند که اگر آنها آباد نکنند دیگران خواهند کرد و لیکن آنوقت این قطعه را از آن خود خواهند دانست.

تدقیقات لسانی

اسپرانتو در ایران

آقای محترم!

نمبره ششم مجله را دریافت و شرحی که در خصوص زبان بین‌المللی اسپرانتو درج فرموده بودید مطالعه نمودم. چون در مشروحه خودتان در طهران آقای شیدانی و در تبریز اینجانب را مخاطب فرموده بودید لازم دانستم به‌ادای وظیفه خود سطحی چند در باره اسپرانتو نگاشته و اگر موفق شدم بعدها در این

معروف است که پادشاهان هخامنشی همیشه آب کرخه را برای آشامیدن استعمال میکردند و در حوالی ششتر بوده که در سال ۲۶۰ میلادی، شاپور اول، امپراتور روم والریان را شکست داده و اسیر نمود. در شصت میلی جنوب شرقی ششتر کوه و جلگه ملایم واقع است که در شمال غربی این جلگه بقایای پل معروف به «خره زاد» هنوز دیده می‌شود. خره زاد نام مادر اردشیر بابکان مؤسس خاندان ساسانی بوده است و شهر رام هرمز که در سر راه اهواز به بهبهان واقع است نیز یادگار پادشاه ساسانی هرمز نبیره اردشیر میباشد.

«سرپرسی سایکس» در کتاب جدید خود مسمی به «تاریخ ایران» که در دو جلد بزرگ با تصویرهای بسیار نفیس در سال ۱۹۱۶ چاپ شده، چنین مینویسد:

«در قرون وسطی، خوزستان حاصل خیزترین ایالت ایران بود و نیشکرهای آنجا بسیار معروفیت داشت. لیکن تهاجم عشایر و طوایف پابان‌گرد و چادر نشین، یک بار دیگر اهالی زارع و زحمت کش این قطعه را پریشان و پراکنده کرد. این اهالی از رنج دست خود زندگی میکردند و در سایه نهرها و جویها و قنات‌ها که پادشاهان و بزرگان در این قطعه ساخته بودند از آبهای رودها استفاده کامل نموده زراعت میکردند. این جویها و قناتها را هم، حکومتها تا این اواخر نگهداری میکردند و اگر وسعت هم نمیدادند خراب هم نمیگذاشتند. ما خوزستان حالیه که یادگار مملکت بزرگ بابل و عیلام است از آبادی چیزی ندارد و محتاج یک مهندس قوی دست و حکومت ثابتی است که چنانکه در مصر و در پنجاب بعمل آورده است، چندین میلیون زارعین مرفه الحال در این قطعه بنشانند بجای چند هزار چادر نشینان و مواشی آنان».

معروف شستر با اینکه قسماً خراب شده است؛ خرابه‌های شهر چند
شاپور در نزدیکی کازرون که نوشیروان در آنجا دارالعلم و بیمارستان



بندهای شستر از آثار ساسانی

Sassanian Dike at Shushter

معروف خود را بنا کرده بود، و خرابه‌های شهر شوش در ساحل چپ
رود کرخه و سایر آثار عتیقه که نشانه‌های کمی از آنها باقی مانده همه
یاد از عهد آسایش و آبادی و عدالت دوره هخامنشی و ساسانی میکنند!

دیم چقدر آباد بوده و چه فوایدی از این ایالت مهم برمیداشتند.
 رودخانه کارون که از کوههای بختیاری و رود کرخه که از کوه



Sasanian Bridge of Shushter.

پل شستر از بنای ساسانی

نهند بیرون می‌جهد و همچنین آب دیز و شعبات آنها برای اسقای اراضی
 این ایالت بهترین وسایل است. زحمت و مساعی پادشاهان ساسانی درین
 قطعه بسیار بزرگ بوده و هنوز آثار آن بکلی محو نشده است. بندهای

اختیار کن، در وادی خاموشان داخل شو، چه دیگر بسیادت
سایر ممالک بازگشت نخواهی کرد
ای حدائق معلقه بابل! خم می شوی، پژمرده میگردی، گویا
دیگر آن ایام سعادت فرجام را نخواهی دید!

معجزه‌های بابل! با کمال تعجب این دیواری را که به
واسطه برجهای قوی و سهمناک ساخته شده می بینم و بروزهایی که
در پیش داری افسوس میخورم!

ارمیای پیغمبر نیز شرحی مبنی بر خرابی آن ذکر نموده و
نبی اسرائیل را با انهدام آن خبر داده، ولی آثار مکشوفه نام آنرا
در صفحات تاریخ جاوید نموده و در عالم مدنیت خرابی و
انهدام تا به ابد برای آن نخواهد بود!
تا بوده چنین بوده تا باد چنین باد.

قاهره — سید مصطفی طباطبائی

ایران‌تیم

آثار ساسانی در خوزستان

طعه خوزستان یکی از مهمترین قطعات ایران میباشد
که اگر مختصر اهتمام و توجهی برای آبادی آن
صرف شود ثروت‌های هنگفت از منابع و معادن
آنجا حاصل میتوان کرد. اگر يك نظر سطحی به



اهمیت و عظمت تاریخی این قطعه بیندازیم معلوم میشود که در ایران

حتی اورشلیم «مدینه الاسلام، قدس، مدینه المقدسه، ایلیا، ابنه صهیون و اسامی دیگر آن است» ممکن است از اسم این پادشاه عدالت پرور به‌آخوذ باشد.

عصرهای تاریخی

غالب مورخین، قوانین تورا را مبتنی بر شرایع بابلی دانسته و در اطراف آن مباحثات زیادی کرده‌اند. مسیو «ماسپرو» مدیر سابق آثار مصری در اینخصوص میگوید: من باهنکه هامورابی واضع قوانینی بوده معتقدم، ولی در عین حال میگویم «سارگون» و «نمارائیس» هزار و پانصد سال پیش از او قوانینی راجع بتکالیف زنان و وظایف خانوادگی و تعیین مسئولیت اطباء، بنایان و غیره وضع، و این اقتباس سلسله‌وار بدوره‌های نامعلوم و عصرهای تاریکی که بر ما مجهول است منتهی میگردد و شاید اعقاب ما روزی باین اسرار تاریک و رازهای نهانی پی برده حقیقت را کشف نمایند.

بابل آباد و بابل خراب

بابل یعنی این شهر تاریخی که موقعیت قدیم آن در عالم بمشابه لندن و پاریس امروزی بود و چنین شرایع محکم و متقنی را دارا بود، امروز با یک عالم تأثر و تأسف بجز یک سرزمین خراب چیز دیگری از آن باقی نیست و گویا اشیای پیغمبر این خرابی را قبلاً میدانستند که اینطور برایش ندبه سرائی نموده: «ای عذرای مقدسه! ای دختر بابل، فرود آی و بروی خاک بنشین!»

ای دختر کلدانین! از کرسی عظمت بزیر آی، زیرا تو دیگر به آن جاه و جلال اولی نخواهی رسید، بنشین و سکوت

عبارتی است که مترجم قوانین او نقل میکند: Oeil pour Oeil, Dent pour Dent, Tête pour Tête! A Mort

توراة و قوانین هامورایی

وقتی ترجمه قوانین هامورایی در اروپا انتشار یافت، تمام متفکرین و دانشمندان غرب را بخود مشغول نموده در اطراف آن عقاید خود را اظهار میداشتند و بالاخره در نتیجه بحث و استقصای زیاد معلوم شد که بین قوانین هامورایی و احکام توراة از جهتی اختلاف و از جانبی شباهت بسیاری موجود است. (۲) اختلاف از حیث وقایع تاریخی و تشابه از نقطه نظر شرایع و قوانین کاملاً مشهود میگردد.

در قسمت اول علمای آلمان میگویند: هامورایی همان ملك «آمورافل» است که در اصحاب چهارده گانه از آن ذکر شده، ولی علمای فرانسه بر خلاف آن معتقدند.

بقول دانشمندان آلمان هامورایی همان کسی است که توانست قشون سیل آسیای «اریوک» و «لوم» و «تل‌عال» را شکست داده بر آنان ظفر یابد، ولی بقول شرقشناسان فرانسه هامورایی کسی بوده که خود را سلطان قادر تمام خطه آسیا میدانست و هیچوقت بزریرستان خود توجهی نداشت.

یکی از القاب هامورایی بطوریکه قبلاً ذکر کردیم پادشاه بر و سلطان سلم است که خود را بدان ملقب نموده و در غالب آثار ذکر نموده است و در توراة از ملك سلیم بارها نام برده شده،

(۲) مستشرق علامه و فیلسوف قرن نوزدهم فرانسه «ارنست رنان» قبل از اکتشافات باین پی برده و در کتاب نفیس خود «تاریخ لغات سامیه» آنرا مورد بحث قرار داده است Ernst Renan!

Histoire générale, et Système Comparé des Langues Sémitiques Paris-1878.

نوشته شده میان اعقابم محترم خواهد بود. این کلمات قوانین مملکت من است. اگر شخص توانا و حکیمی بر این سرزمین تسلط یابد بمقتضی شریعت من رفتار خواهد کرد.»

آنچه را که این پادشاه نامور برای سلاطین و اعقاب خود از قبیل کتاب (وداع) و (شنون) نوشته ثابت میکند که رفتار و کردار او طوری بوده که اعقابش همواره او را احترام و تقدیس میکردند، قوانین وی تا پنج قرن پس از مرگش معمول و مجری بود و سرزمین بابل جایگاه راحتی و امنیت بود تا آنکه نائره جنگ از جبال عیلام و (عائو) به بابل و سوریه سرایت نموده ماه شهرت و معروفیش به محاق افتاد.

شریعت هامورابی

هنگامی که موسیو «دو مرگان»، عالم شرق شناس فرانسوی بکاوش در خرابه‌های شوش بکشف آثار عیلامی پرداخت، ستون سنگی بسیار محکمی بطول دو متر و نیم بدست آورد که چهار هزار سطر از قوانین هامورابی بر آن منقوش و تمام را «ابه‌راشیل» متخصص در لغات سامیه بزبان فرانسه ترجمه و منتشر ساخت. این قوانین از جرائم، سرقت، رشوه شروع و به جنحه و جنایات و دزدیهای عادی، قصاص بندگان و غیره منتهی می‌شود. در موضوع خرید و فروش، اجاره اراضی، قرض و آداب تجارتی مواد مخصوص ذکر کرده که عجاله از ذکر آنها صرف نظر میکنیم.

راجع به اطباء، بنایان، مهندسين نظام مخصوصی ترتیب داده و بطور خلاصه عقاب و جرائم قوانین او را میتوان بر اساس «العین بالعین و السن بالسن و الجروح قصاص» فرض نمود. و این عین

بوده تمام قوانین و شرایع خود را از عطا‌های آن میدانسته است. در این ستون کلمات ذیل منقوش است: «این ولایات که منتهی می شود با آسمان و مردمان هنرمند دارد بحکم آفتاب خداوند و حاکم آسمانها و زمین بمن عطا گردیده آنچه را که یاد هیکل «ایساغیل» محبوب خود بنا کردم برای این است که اسم مرا تا ابد در زبان ها جاری سازند. هر مظلومی که ادعای قانونی دارد اگر مقابل صورت من بایستد و این نوشته را بخواند و کلمات گرانبهای مرا بفهمد، بحقیقت که این نوشته دعوی او را ثابت و حق را نصیب او خواهد کرد و بالاخره خواهد گفت: حامورایی پادشاهی بود رعیت دوست و مظلوم نواز، کرامت و مجد خود را از (میروداخ) دریافت نموده و بمساعدت او بر شمال و جنوب تسلط یافته موجبات خوشنودی خدای خود را فراهم ساخت و (میروداخ) قوانین و شریعت او را تا به ابد باقی و پایدار خواهد گذاشت.» لقب «پادشاه نیکوکار» برای حامورایی بهترین القاب است، زیرا شخصی بود بغایت مهربان و با افراد رعیت به نیکی رفتار میکرد بطوریکه خودش میگوید: «حامورایی پادشاه احسان، آن کسی که آفتاب بوی قانون و حقیقت را بخشید من هستم، کلمات من در خور توجه است، اعمال بی نظیر است، اشرار و بد کرداران را از بین می برم، اشخاص با تکبر را فروتن می سازم. اگر کسی پس از مرگ من در محو این کلمات بکوشد، یقین اقدام وی شریعت مرا از میان نخواهد برد. آنچه یادگار از خود میگذارم فنانپذیر است و آفتاب سلطان زمین و آسمان آنرا نگاهداری خواهد کرد. همان طوریکه مملکت مرا حفظ کرد. پادشاه احسان شخصی است که به رعایای خود نیکی و احسان کند.»

باز میگوید: «کلمات تاریخی من که بر روی تخته سنگها

تممادی در آن سر زمین سلطنت داشتند از کلدیه خارج کرد. خود را سلطان عالم متمدن آن زمان (بنبر از مصر) معرفی نمود. مملکت هامورابی از بلاد فارس گرفته تا دریای متوسط (مدیترانه) امتداد داشت، ولی جنگهای بی دریی که تفصیل آن بر ما بکلی مجهول است، بالاخره سلطنت او را متلاشی و این سلطوت و عظمت را از دست وی بدر ساخت.

یکی از مورخین یونان چنین میگوید: «در سر زمین عجیب و تازیخی بین النهرین صدها میل مربع زمینهای سبز و خرم و وادیهای لم یزرع و اراضی خشک و باتلاقی دیده می شود که بواسطه مسدود شدن قناتهای مصنوعی این اختلافات تولید شده است. هامورابی سد سدیدی برای جلوگیری از طغیان آب دجله ساخته و قناتهای بی شماری که زمینهای کلدیه را مشروب مینموده احداث کرده است.»

خود هامورابی در یکی از نوشتجات خود میگوید: «وقتی که ربه النوع «انو» و رب النوع «بعل» سلطنت سر زمین سومر و اکاد را بمن اعطا نمود، قنات هومارابی را حفر کرده و با آب دجله زمینهای سومر و اکاد را که در اطراف این رودخانه واقع و قابل کشت و زرع است آبیاری نموده حاصل گندم برداشتم، سر زمینی را که ساکنین آن تقسیم کرده بودند به شکل متحد در آوردم و با مردمان بخوشی و خوبی رفتار کرده امنیت را در تمام نقاط برقرار کردم.»

در یکی از ستونهای که موسیو «دو مرگان» (۱) در خرابه های شوش کشف کرده نوشته شده که هامورابی آفتاب پرست

(۱) موسیو دو مرگان M. de Morgan مستشرق شهر فرانسوی که بموجب معاهده ۱۸۹۴ بین دولتین فرانسه و ایران بخرابه های شوش رفته و آثار بسیار مهمی کشف نموده که قسمت اعظم آنها تا امروز در موزه «لوور» پاریس موجود است.

بزرگان شرق

حامورابی

از اکتشافات مسیو دو مرگان فرانسوی

کجايند آن پادشاهان عظیم الشان که خوشی و کامرانی نموده و آخر جام مرگ را سر کشیده اند! چه بسیار از شهرها که در اطراف جهان بنا شد و بالاخره بحالت ویرانی و پریشانی افتاده مرگ ساکنین آنها را دربرود!! (حضرت امیر ۴)

ترجمه حامورابی

حامورابی یا هامورابی یا حامورابی آن نایب قانن کدار شرق است که تاریخ نام او را همیشه بقید افتخار ذکر خواهد نمود. اسکندر کبیر از حیث عظمت و جاه، داریوش از جهت سلطنت و جلال هیچ يك پایة مقام این بانی شرق نمیرسند.

حامورابی یکی از سلاطین سامی بود که مابین سالهای ۲۳۳۹—۲۳۹۴ قبل از میلاد یعنی چهار هزار و سیصد سال پیش از این در بابل سلطنت میکرده است. اسم او از لغت عیلامی اشتقاق یافته و بطوریکه میگویند معنی آن بزرگ زاده است. شکی نیست که حامورابی همان امورافل پادشاه (شنعار) است که در اصحاح چهارده گانه (سفر خلق) از آن ذکر شده که پس از آنکه بر بلاد کلد استیلا یافت و عیلامی ها را که قرون

* این الملوك التي كانت مملكة
كم من مدائن في الاقلاق قد بنيت

حق سقاها بكماء الموت ساقها
امت خراباً و دان الموت اهلها

تحویل و تبدیلی در کار است که با وجود تماس و آمیزش اصل را خلل دار نمیکند. اگر ایراد توضیح و اصحات نگیند گوئیم که این مثال خود نیز بعمل رونویسی و نسخه برداری میماند. اشعه منعکس از صفحه کاغذ به چشم نویسنده افتاده از اعصاب باصره به دماغ نقل شده و پس از سیر لازم از انگشتان منشی به شکل حرکت معادل ظاهر می شود. نسخه مطابق اصل!

از شرح فوق دیدیم که تلگراف یعنی فشار دست را از جایی بجایی دیگر نقل دادن پس خیلی آسان میتوانیم این را هم قبول کنیم که رادیو یعنی نقل امواج صوت از محلی به محلی دیگر، کنون يك قدم نیز جلوتر برداشته و گوئیم: «دورگستر» یعنی تحویل اشعه نورافشان از مکان اول به ثانی. حال اگر این جمله اخیر را به حافظه سپرده و سطر ۲۴ صفحه ۵۳۵ را دوباره بخوانیم، بدون اشکال خواهیم فهمید.

چنانکه در آغاز کلام اشاره شد اینکه آیا معمای «دورگستر» تماماً مطابق طریق مذکور حل خواهد شد یا نه معلوم نیست. همین قدر احتمال قوی می رود اگر اصلاحات و تغییرات جدید هم پیش آید اساس مطلب عوض نخواهد شد. مثلاً از جمله پیشنهادهای قابل توجه یکی این است که باید نه فقط يك ماشین انتقال بلکه عده زیادی از آن بکار برد تا نقل سریع و آسانتر میسر گردد. شاید این فکر در عالم عمل نیز ذیقیمت آید اما چنانکه ملاحظه می شود اصل مسئله را صدمه وارد نمی آورد.

برلین — ۲۵ شهریور ۱۳۰۵ — ح. عطائی

ایران تلگراف سمعی معمول است. یعنی در موقع بخاربه باید گیرنده خبر (مقصود تلگرافچی است) شخصاً حاضر باشد تا رموز را شنیده و ترجمه کند. در واقع آن صدا که مترجم می شنود فرق با حرکت قلم خود نویس ندارد زیرا که اینجا نیز دو فشار اول مبدل به دو صدای مختلف (تق، تاق) که مساوی یا متناسب با حرکت قلم (. — — = نقطه خط) است میگردد.

نمی‌شود و اگر هم شد بسیار محض و تودرتو است بطوری که
 پیشروان فن از تشخیص و تنظیم آن عاجزند. محض توضیح اینجا
 نیز به مقایسه توسل می‌شود. چون غالب قراء محترم از رادیو اطلاع
 کامل ندارند پس متأسفانه باید از مقایسه بدان که خیلی بجا بود
 صرف نظر کرد. در مرتبه دوریم دستگاه تلگراف تا حدی رفع
 احتیاج میکند لذا (حجره حساس) «دورکستر» را به دستگاه
 ارسال خبر تشبیه نموده و «شکل نما» را نیز به مثابه آلت ضبط خبر
 تلگراف قبول میکنم. *در این دستگاه با یک سیم به خط*
 وقتیکه تلگرافچی میخواهد از طهران مثلاً حرف الف
 را به تبریز مخابره کند با انگشت دو فشار مختلف که نسبت به
 یکدیگر سبک و سنگین و نماینده رمز نقطه خط «.» میباشد
 وارد می‌آورد. این فشار فوراً مبدل بجریان الکتریکی شده — مبدل
 بجریان شدن در فارسی قدری نامفهوم بنظر میرسد، چون جریان چیزی
 نیست که الکتریسیته بدان مبدل شود اما از آنجائی که کلمه «موج»
 در این محل صدق نمی‌کند از استعمال آن ناگزیرم —
 و به شکل انرژی سیالی از پایتخت خارج و به سمت مهمترین
 شهر ایران حرکت میکند. در طول سیم تلگراف به قله مرتفع
 جبال صعود کرده و در دره‌های سبز و خرم نزول مینماید. مزارع
 لم یزرع و بیابانهای بی آب و علف را طی میکند. قل و تپه‌های
 بزرگ و کوچک را می‌پیماید. در مرغزارهای باصفا بموازات
 دیوار باغها سیر کرده و به شهر قشنگ تبریز میرسد. دستگاه
 ضبط خبر تبریز این سیاله را تبدیل به مغناطیسی میکند که دو
 حرکت جدید ولی متناسب با فشار سابق به قلم ماشین داده و رمز
 «.» را مینویسد (۲). در این عمل چنانکه ملاحظه می‌شود

است — آن شکل مرکب از ۱۰۰۰۰ نقطه است. اگر خواستیم همین شکل را قدری واضحتر و روشنتر چاپ کنیم — بودن کاغذ مخصوص نیز شرط است — باید بر این عده مبلغی نیز بیافزاییم. فرض شود ماشین انتقال نقاط را پشت سر هم و در هر ثانیه فقط یکی را نقل میکند پس ۱۰۰۰۰ ثانیه لازم است که يك شکل نقل گردد. اگر کسی خواست عکس دوست خود را با انتقال بی سیم بدست آورد تقریباً يك ربع ساعت وقت لازم دارد. بدیهی است که اندازه عکس و عده نقاط همان فرض مذکور میباشد. این فقط نقل يك عکس بود اما موضوع بحث ما «ذورکستر» که نه اشکال بلکه حرکات را باید نشان دهد، میباشد. باید عکسهای متعدد در يك ثانیه پشت سر هم عبور کند تا در قوه باصره ما تأثیر دیدن بعمل آید و حد اقل آن ده است! معنی این جمله این است که ما در ربع ساعت نه يك شکل بلکه اشکال زیاد لازم داریم. در ده دقیقه يك عکس باز کم است در نه دقیقه، ۸، ۷، ۶... در هر دقیقه يك عکس باز کفایت نمیکند حتی اگر در هر ثانیه يك عکس نقل شود باز مقصود میسر نمیگردد. در هر ثانیه باید اقل ده عکس از پیش چشم ما بگذرد تا قوه باصره حس دیدن کند. برای نشان دادن يك حرکت باید ده عکس (اگر هر کدام ۱۰ گره مربع مساحت داشته باشد ۱۰۰۰۰۰ نقطه) در يك ثانیه نقل شود! این مضمون را بعبارت دیگر چنین میشود ادا کرد: هر نقطه باید در يك صد هزارم ثانیه نقل گردد. اشکال عمده در تولید ۱۰۰۰۰۰ حرکت برقی در يك ثانیه و سوق آن به حجره حساس نمیشد و این کار با اسباب ظریف تکیکی امکان دارد. اما مشکل نقل تمام این حرکات از جایی به جای دیگر است. امواج الکتریکی که يك نور افشان در واحد زمان به حجره حساس می براند تماماً به محل ضبط نقل

قابل تقدیر می باشد — در ثانیه اول حرکت (شکل دوم) ۹
 گره شد در ثانیه دوم (شکل سیم) ۸ گره و در ثانیه سیم ۷ گره
 و... در ثانیه دهم (شکل آخر) صفر. حرکت دست ما مرکب از
 ده شکل بود که متوالیاً و به سرعت از جلو چشم ما رد شد. از
 آنجائی که چشم ما صفت یا کیفیت مخصوصی که شبیه به خاصیت
 عطالت اجسام است، دارا میباشد این ده شکل مسلسل بهم پیوسته
 مانند حرکتی ظاهر گشت.

اینجا نیز گفته خود را دوباره ملخص کرده و در مد نظر
 می آوریم تا فراموشمان نشود:

حرکت مرکب از اشکال، شکل مرکب از نقاط و نقطه نیز تبدیل
 به شعاع نور (یا شعاع نور قائم مقام نقطه) که اثر آن بتوسط امواج
 الکتریکی از محلی به محل دیگر — با سیم یا بی سیم — قابل
 انتقال است، میباشد؛ این جمله حاوی روح یا سر دورگستر است.
 حال باید دوباره بر سر مطلب برگشت و دید که آیا در عالم
 عمل نیز بدان آسانی که ما خیال میکنیم می شود کار کرد یا نه.
 محض اینکه اجتناب از اطالة کلام کرده و در عین حال تعلیم مقال
 را منظور داریم تا سخن يك طرفی و ناقص ن گفته باشیم از نقل
 گفته هر تك تك علما چشم پوشیده و فقط فرضیاتی را که غالباً
 مقبول عموم اهل فن است در نظر گرفته و مجملی ذکر میکنیم.
 خوبی و بدی یا روشن و کدر بودن تصاویر چاپ شده
 منوط به کم و زیاد بودن عده قاطبی است که شکل را تشکیل می
 دهد مثلاً اگر مساحت تصویر ده گره مربع شد و وسعت قاطب
 — نقطه هندسی که در اطاق درس تدریس می شود دارای ابعاد
 نلانه نمیشد اما اینجا کلمه «نقطه» در واقع استعاره است نه استعمال
 به معنی حقیقی — يك مو — «مو» از اجزاء گره و معادل میلیتر

اینجمله خبری را که در شماره ۱ ایران‌شهر راجع با ارسال عکس با تلفون درج شده و قدری باور نکردنی بود، توضیح میدهد — این مختصر که بمثابة اعمال ابتدائی و تشکیل دهنده اساس «دورگستر» است چندان مشکل نیست و علم کنونی بشر موفق به ترتیب و ایجاد آن شده است اما مقصود ما نه نقل يك شکل بلکه انتقال حرکت که مرکب از اشکال است، میباشد. حرکت مرکب از اشکال (!) یعنی چه؟

اینجا نیز از ذکر معادله و فورمولهای تکنیک که بغیر از اختلال حواس قراء محترم نمری نخواهد داشت، صرف نظر کرده و برای ایضاح به ذکر مثال توسل میکنیم.

در اغلب شهرهای ایران ولو معدود هم باشد سینماتوگراف دیده شده. اگر ترتیب حصول حرکت اشکال در روی پرده سینما را در نظر آوریم مسئله بکلی واضح می شود چونکه مولد حرکات سینما تصاویری است که بخودی خود متحرک نبوده و مثل عکسهای معمولی می باشد. کسی که از جریان داخلی سینماتوگراف اطلاع کامل ندارد باز ممکن است بر افق نظر خود وسعت داده و مقصود را ملتفت شود. اگر ما دو دست خود را بهمديگر بزین حرکتی انجام میدهم وقتیکه این حرکت را قدری از نزدیک ملاحظه کنیم خواهیم دید که مرکب از اشکال چندی است چه فاصله دو دست قبل از دست زدن محدود و معین بود اما بعد کم کم رو به تناقص رفته و بالاخره معدوم شد. اگر در بدو حرکت (شکل اول) فاصله مساوی ۱۰ کره بود — مجلس شورای ملی ایران در اوزان و مقیاسهای مملکتی تجدید نظری کرده و واحد مقیاس طول را «گز» مساوی متر و واحد مقیاس وزن را «ددم» معادل گرام انتخاب نموده است. اگر این اصلاح و تغییر انتشار و تعمیم یابد

بنجره مغازه شیپوری نصب شده که لاینقطع صدای موزیک از آن شنیده می‌شود! این آلت که شب و روز ممت نغمه سرائی می‌کند، گراموفون نیست، زیرا که جدیدترین سرودها و تازه‌ترین نغمه‌ها را بدیجس اختراع و احداث می‌سراید و گذشته از این وقتیکه مثلاً نوازنده‌های برلین سرودی را تمام کرده استراحت میکنند از آن این شیپور موسیقی پاریس شنیده می‌شود، یک دقیقه بعد از آن موزیک لندن سپس رم و... سایر شهرهای اروپا حتی ممکن است موزیک نیویورک و سانفرانسیسکو را نیز شنید! این آبتاب را با متعلقاتش «رادیو» مینامند. همان تلفون بی سیم که نامش را شنیده‌اید چیزی بغیر از این نیست.

تلفون باسیم یا اصلی را — شکر خدا را که نمونه از آن در ایران نیز پیدا می‌شود — در نظر آورید وقتیکه میک تفر گوش گیر آنرا در دست گرفت اهتزاز صدای طرف مقابل که در جای دیگر حرف می‌زند بتوسط سیم تلفون نقل شده و بگوش شنونده میرسد. هادی اهتزازات صدا در تلفون بی سیم عوض سیم فلزی اثر می‌باشد. امواج صوت یا ارتعاشات هوایی که در موقع حرف زدن حاصل می‌شود و همچنین اهتزازاتی که در موقع مرتعش شدن سیم تار یا ویالون و غیره مثل امواج دریائی منتشر میگردد بدون هادی فلزی از محلی به محلی دیگر میرسد. حال اگر میکروفونی داشته باشیم که نه امواج صوت بلکه اشعه نور را نقل و تحویل کند تا اندازه‌ای به مقصود نزدیکتر آمده‌ایم، چونکه بموجب حکم دویم ما میتوانیم یک شکل را به اشعه مختلف الطبیعه تبدیل کنیم، پس: «ممکن است تصویری را به نقاط کوچک تجزیه کرده و اشعه منعکس از آن نقاط را بدون هادی فلزی نقل نموده و در دستگاه ضبط با عکس العمل همان تصویر اولی را دوباره بدست آورد!» —

دیدن یعنی چه و علم فیزیک آنرا چند قسم و چگونگی شرح میدهد دور از مبحث ماست. فقط ما باید در نظر داشته باشیم که نور به اجسام می‌تابد و اشعه منعکس در قوه باضه تأثیری میکند که ما آنرا «دیدن» مینامیم. رنگهای اجسام نیز نتیجه انعکاس مختلف الشده نور است. اگر در دو ظرف از فلز همجنس مقدار مساوی آب ریخته و یکی را با پارچه سیاه و دیگری را با پارچه سفید بپوشانیم و هر دو را مدت معینی جلو آفتاب بگذاریم آب اولی برآب گرمتر از آب ثانی خواهد بود چه این یکی اشعه آفتاب را جذب و آند دیگری دفع مینماید. چون سفید و سیاه اول و آخر رنگهاست پس الوان دیگر نیز ما بین این دو بترتیب مخصوص قرار گرفته است. از این چند ^{علیه} سطر می‌شود استدلال نمود که نور منعکس از اجسام دارای طبیعت مختلف است یعنی برخی قوی و بعضی ضعیف میباشد. حال اگر يك صفحه حساس در مقابل نور منعکس از دو قطعه سفید و سیاه قرار دادیم دو اثر مختلف (ضعیف و قوی) در آن مشاهده خواهیم کرد. در پیش نیز گفتیم که هر شکل مرکب از نقاط سیاه و سفید چندی است — محض اینکه ذهن خواننده مشوش نگشته و شرح مطلب نیز بطول نیانجامد در تصاویر يك رنگ بحث می‌شود نه در نقشهای رنگ برنگ — پس ما میتوانیم هر شکل را بنقاط تقسیم و سپس به اشعه مختلف الطبیعه تبدیل کنیم. [حکم دوم]

حکم اول را می‌شود بطور ذیل تغییر داده و ادا کرد: اگر ما توانستیم اشعه مختلف (یا تأثیر آنها را) از محلی به محل دیگر هدایت کنیم قادر بر نقل اشکال نیز خواهیم بود.

وقتی که در کوجهای اروپا پی کلری می‌روید بعضی از مغازه‌ها مخصوصاً توجه شما را جلب میکند. در بالای در یا يك گوشه

کرده و به ترتیب اول نزد همدیگر قرار بدهیم باید مجسمه سابق
 پیدا گردد چه در عالم وجود هیچ موجودی معدوم نگشته و هیچ
 معدومی موجود نمیگردد. این حکم نه فقط در حق اجسام بلکه
 شامل صور و اشکال نیز میباشد. شکلی را که ما در روی کاغذ
 مصور می‌بینیم ممکن است تا حدی نصف اندر نصف تقسیم کرد که
 نصف اخیر جزء لا یتجزی گردد. عکس این عمل یعنی تنظیم اجزاء
 غیر قابل تقسیم بی‌شمار نیز صورت را دوباره رسم خواهد کرد.
 این تجزیه در علم کلیشه‌سازی معمول است. اگر تصاویر چاپ شده
 را با فزه بینی نگاه کنید، ملاحظه خواهید فرمود که آن شکل
 قشنگ و زیبا مرکب از عدّه نقاط سفید و سیاه است. شاهکار صنایع
 ایران فرش بافی است و اغلب ایرانیان کلرخانه فرش بافی دیده‌اند.
 خوشبختانه این صنعت مثال بسیار خوب موضوع ما میباشد. کاغذ
 نقشه فرش به مربع‌های کوچک تقسیم شده و برای رسم نقشه معنی
 قسمتی از آن خانه‌ها را با مرکب سیاه میکنند. اگر ما نقشه مذکور
 را از نزدیک ملاحظه کنیم جز نقاط معدود بی‌ترتیب چیزی دیده
 نمی‌شود، اما اگر یک قدم عقب‌تر برویم آن نقاط غیر منظم بشکل
 یک نقش مخصوص جلوه میکند. فرش باف هم در موقع کار نمیتواند
 مشاهده کند که چه چیز بافته و کدام نقش را می‌سازد. او ریسمان
 رنگ برنگ و گوناگون را مطابق نقشه که پیش خود دارد در
 جاهای معین تارپود به چنگال کره زده و با چاقو میبرد. عدّه
 انبوهی از این کره‌ها یعنی نقاط الوان یک صف یا سطری را
 تشکیل میدهد و این صفوف مجتمعاً نقش منظور را نمایان می‌سازد.
 پس هر نقش مرکب از نقاط است. نتیجه آنکه اگر ما توانستیم
 یک نقطه را از محلی به محل دیگر هدایت کنیم، قادر بر نقل
 اشکال نیز خواهیم بود. [حکم اول]

از عالم فکر برصه ظهور آمده و وجود خارجی پیدا کرد حوادثی را که در آسیا واقع می‌شود در عین حال ساکنین اروپا مشاهده خواهند کرد و واقعات اروپا نیز در چین وقوع در آمریکا دیده خواهد شد. ولی این غایه آمل، منتهی کمال و به اصطلاح ایده آل متفکرین است و امروز از شاهد مقصود جز طیفی در پس پرده مجهولات چیزی پیدا نیست. دورکستر با تمام معنی و مفروضات موجود نبوده و وجود حتمی آن در آتیه نیز قطعی نمیباشد. اما پاره معلومات و اطلاعاتی در دست است که متفکرین را امیدواری به حصول مقصود میدهد اگر چه این معلومات در عالم مقایسه به قطره از اقیانوس و ذره از دریای نور میماند. چون قسمت عمده این مبحث چنانکه اشاره شد، کنجکاوی در فضای بی‌اتهای فکر است پس میدان مباحثه نامحدود و عرصه سخن را نیز سدی نیست در ایر باب عقاید و افکار علما بسیار مختلف و حتی بعضاً مغایر است و هنوز تمام این افکار گوناگون به مقیاس عمل سنجیده نشده و محک امتحان اصل و بدلش را تشخیص و تمیز نداده است. اگر چه فهم و درک بعضی از این مطالب قدری مشکل و محتاج معلومات مقدماتی است، اما می‌شود با ذکر امثله و مقایسه با مسائل عادی تا اندازه‌ای اشکال را برطرف و مطلب را روشن کرد. ذیلاً آنچه که از این داستان در دست رس نگارنده بود بطور اجمال و بقدر مقدور ساده و سهل الفهم شرح داده می‌شود.

در عالم وجود هر کل مرکب از جزئیات و هر جزئی فی حد ذاته کلی میباشد. مثال فکری و عملی این مسئله بی‌شمار و احتیاج به وحدت وجودی بودن نیست. شیشه که شکل موجودی را مجسم میکند چون بزمین افتاد شکسته و به پارچه‌های بزرگ و کوچک منقسم می‌شود اگر ما تمام اجزاء از هم دررفته را دوباره جمع

قسمت فی

دور گستر



رای تسمیه اسبابی که عنوان این مقاله است ممکن بود «دورین» یا «دورنما» استعمال گردد، اما دورین در فارسی آلت مخصوصی را گویند. دورنما نیز در علم مناظر و مریای معنی مستقلی دارد و یک صنف از تابلوهای نقاشی را بدین اسم مینامند. لذا کلمه «دورگستر» وضع شد. این کلمه برای ادای مقصود بهتر از دو اسم مذکور است، با وجود این اگر کراهت سمع در آن احساس شد چون تلکراف و تلفون نیز در زبان ما مستعمل است میتوان بالمقابله «تله‌هور» یا «تله‌ار» استعمال کرد. در السنه اروپائی غالباً ترجمه نحت اللفظی بصورت یک کلمه جدید معمول است و تله‌هور مثل تلکراف یا تلفون لفظ بین المللی نشده است. اولین دفعه میهالی (۱) که از دانشمندان هنگری است دورگستر را تله‌هور نامید. کتاب او که نیز دارای همین اسم است در اروپا شهرت زیاد داشته و باشخصی که تحقیق در جزئیات را مایلند، قابل توصیه میباشد.

«دورگستر» معمای مشکل و مسئله صعب‌الجلی است که سر علمای عصر سخت مشغول شرح و توضیح آن میباشد و در کشف راه حلش بهمدیگر سبقت میجویند.

مقصود از آن اسبابی است که حرکت اجسام را بتوسط امواج الکتریکی از محلی بمحل دیگر نقل دهد. اگر این اسباب

مطبوعات وارده

جرايد و مجلاتيکه در ماه گذشته با دارة رسیده است

اسم	نوع مطبوعات	محل انتشار	نگارنده يا مدير
آدمیت	جريدة سياسی هفتگی	شیراز	رکن زاده آدمیت
استخر	» » »	»	۲. ح. استخر
ایران	» » »	طهران	رهنما
بیان حقیقت	» » »	شیراز	ح. دیانت
بیداری	» » »	کرمان	سید محمد هاشمی
پرورش	» » »	رشت	مدنی
تعلیم و تربیت	مجله تعلیم و تربیت ماهیانه	طهران	علی اصغر حکمت
تبریز	جريدة سياسی هفتگی	تبریز	حسین تبریزی
چهره نما	» » »	مصر	حاج م. علی محمد
حیل المتین	» » »	کلکته	مؤید الاسلام
خلق (ناهد)	» » »	طهران	م. ابراهیم ناهید
رهبر	» » »	کرمانشاه	تقی رهبر
ستاره ایران	» » »	طهران	ا. ق. اعتصامی
شفق سرخ	جريدة سياسی سه بار در هفته	طهران	علی دشتی
طوفان	» » »	»	فرخی
عالم نساوان	مجله مخصوص زنان	شیراز	نوابه خانم صفوی
عصر آزادی	جريدة سياسی هفتگی	»	میدرزاده آزادی
عنقا	مجله علمی و فلسفی و اخلاقی	اصفهان	ایزد کسب
قانون	جريدة سياسی یومی	طهران	رسا
قشون	مجله نظامی	»	نوبخت
کوشش	جريدة سياسی »	»	شکر الله صفوی
کلشن	» » »	طهران	رضا امیر رضوانی
گلستان	» » »	شیراز	س. م. تقی گلستان
گفتار راست	» » »	شیراز	حسنعلی حکمت
ندای قدس	مجله علمی و ادب و اخلاقی	طهران	حسین قدس

ازینجا دیده می‌شود که مسائلیکه درین کتاب بدان نزدیک
 میخواهیم بشویم چقدر بزرگ و سخت است. من سالهای دواز
 و در محیطهای مختلف در باره این مسائل فکر و خیال کرده
 بودم. گاهی غرق تماشای هزاران مجسمه‌هایی بودم که از هشتاد
 قرن به اینطرف بنام خدایانیکه خوابهای ما را لباس جسمانی
 پوشانیده‌اند برپا شده بود و گاهی هم در میان ستونهای جسیم
 معابد که ساختمانهای عجیب داشته و در آبهای عظمت نمون
 نیل عکس انداز و یا در سواحل پیچا پیچ رود گنگ (هند)
 سر برافراشته بودند خود را کم میکردم. آیا چگونه ممکن بود
 که شخص، این همه آثار حیرت بخش را تماشا کند و در
 آن قوه‌های مخفی که آن آثار را از عدم بوجود آورده و
 هیچ فکر عقلی بتجلی دادن آنها قادر نمیتوانست بشود فکر نکند؟
 تصادفات زندگی مرا بکشف و تحقیق رشته‌های گوناگون
 علوم مثبت، علم‌الروح و تاریخ هدایت کرده و از آن رو توانستم
 بتدقیق و تتبع آن طریقه‌های علمی موفق بشوم که اینها معلومات
 فنی ما را تولید میکنند و عناصر روحی را که باعث اعتقادات
 میباشد بوجود می‌آورند. معرفت و اعتقاد یعنی علم و دین، این
 دو کلمه جامع همه تمدن و همه تاریخ ماست.

مدتی شد کاتش سودای او در جان ماست

زان تنماها که دایم در دل ویران ماست

مردم چشم بخوناب جگر غرقند از آن

چشمه مهر رخس در سینه نالان ماست

تا « نغخت فیه من روحی » شنیدم شد یقین

بر من این معنی که ما زان وی و او زان ماست

هر دلی را اطلاعی نیست بر اسرار عشق

محرم این سر معنیدار علوی، جان ماست

[حافظ]

نظریاتی که علما درین باب قبول میکنند موضوعهای ساده ایمان است که برای آنان سندیتی جز نقوذ استادانی که آنها را ترتیب داده‌اند، ندارند.

قوانینی که فلسفه روحی اعتقادات مذهبی را اداره میکنند نه تنها در باره یقینات بزرگ و اساسی که يك اثر ثابت در تار و پودهای تاریخ میگذارند تطبیق می‌شوند بلکه در عقایدیکه ما هر روزه در باره افراد و اشیاء اطراف خود اظهار میکنیم نیز جای تطبیق پیدا میکنند.

کمی بصیرت بما نشان می‌دهد که این عقاید روزانه ما مستند به قوای عقلی نیست بلکه تکیه‌گاه آنها عناصر حسی که عموماً يك منشاء باطنی (غیر ادراکی) دارند، میباشد.

اینکه می‌بینیم این عقاید روزانه را مردم با اینهمه حرارت مناقشه میکنند جهتش مخصوصاً این است که زمینه آنها زمینه اعتقادات است و مثل آنها هم پرورش یافته‌اند. اینگونه عقاید (آراء) کلیتاً پاره‌ای اعتقادات کوچک را که کما بیش گذران میباشند نشان میدهند.

پس نباید تصور کرد که اگر مردم یقینات اجدادی خود را کنار بگذارند از دایره اعتقادات خارج خواهند شد. این تصور سهو است زیرا چنانکه در موقعش ثابت خواهیم کرد، غالباً بیش از پیش بگریوه اعتقاد فروتر میروند.

مسائلیکه از تکون عقاید (آراء) تولد میابند چون از همان جنس است که مربوط با اعتقادات میباشد باید هم بهمان ترتیب تدقیق بشود. اگر چه غالباً از حیث اثرات، اعتقادات و رأیها از هم متفاوتند لیکن منشاء آنها یکی است در صورتیکه معرفت و حقایق علمی جزو يك قلمرو دیگری است که بکلی با عقاید فرق دارد.

دور و متفاوت است آنها را مقابل همدیگر گذاشتن سعی بیهوده است گرچه هر روزه این کار را میکنند.



تصویر دانشمند فرانسوی دکتر «گستاو لوبون»

در موقع مسافرت به ممالک عربی

[نقل از جریده «اجتهاد» منطبعة اسلامبول]

با اینکه روز بروز علم و معرفت از اعتقاد و مذهب دورتر می‌شود باز خیلی آلوده بدین یکی میماند. در تمام موضوعهایی که کاملاً شناخته نشده است و مثلاً در اسرار زندگی و مبدع انواع همیشه علم تابع اعتقاد واقع می‌شود.

تخریب می‌شود جای خود را بعقاید دیگر میدهند. ادراک و عقل بشر در موضوع این احتیاجات ناقابل تحزیب، عاجز است. قرن کنونی، بقدر قرنهای گذشته، دارای قوه ایمان است. در ازمنه حاضر، هماغدر عقیده‌های مستبدانه تلقین می‌شود که در زمانهای قدیم می‌شد و این عقیده‌ها هماغدر هم پیرو پیدا میکند. عقاید قدیم مذهبی که توده ملت‌ها را اسیر خود نگاه میداشت امروز جای خود را بعقاید سوسیالیستی و آনারشیزی داده‌اند و اینها با اینکه هماغدر جابر و ناموافق با عقل هستند باز استیلای اینها در روحهای مردم کمتر از استیلای اولیها نیست. غالباً بجای کلیساها، میخانه‌ها نشاند شده لیکن وعظمائیکه از زبان رهبران اسرار انگیز درین جاها شنیده می‌شود موضوع همان ایمان است که در کلیساها بود.

اگر پیروان مذاهب نسبت به ایام قدیمیکه در سواحل رود نیل معبودهای «ایزیس» و «هاتور» هزاران زایرین با حرارت را بمعبودهای خود جذب مینمودند چندان تکامل نکرده است حکمت آن درین است که در ظرف قرون و اعصار، احساسات مردم که پایه‌های حقیقی روح است، استقامت و متانت خود را نگاه داشته است. قوه عقل ترقی میکند اما احساسات تغییر نمییابد. بی‌شک، ایمان آوردن بیک عقیده کلیته جز یک و هم و خیال چیز دیگر نیست ولی با وجود این، نباید آن را حقیر شمرد چه از پرتو قدرت ساحرانه خود، یک چیز غیر حقیقی قوی‌تر از چیز حقیقی میتواند بشود. وقتیکه ملتی اعتقادی را قبول کرد این یکی، بدان ملت یک اشتراک قوه فکری می‌بخشد که وحدت و قدرت او را از نو زنده می‌سازد.

از آنجا که قلمرو علم و معرفت از ساحت اعتقاد خیلی

و تشنگی. اعتقاد از آنجا که در مجاری شعور باطنی تکون می‌یابد و دست قوه عقل بدان نمیرسد، پیروی می‌شود و محالاً مناقشه نمی‌گردد.

این مبدا غیر ادراکی و غیر ارادی اعتقادات، آنها را بسیار قوی می‌سازد. اعتقادات، خواه مذهبی و خواه سیاسی و اجتماعی باشد همیشه يك وظیفه مهم را در تاریخ بوجود آورده‌اند. همینکه عمومیت پیدا کردند، قطبهای جاذبی تشکیل میدهند که در اطراف آنها موجودیت ملتها دور میزند و آنوقت مهر خود را بروی همه عناصر يك تمدن میزنند و مخصوصاً این تمدن را بنام آن مذهب که او را ملهم ساخته موصوف می‌سازند چنانکه می‌گویند تمدن بودائی، تمدن اسلامی و تمدن عیسوی و تعبیرات بسیار صحیح است. زیرا همینکه اعتقاد (مذهب) مرکز جذب گردید مرکز تغییر اشکال نیز میگردد و آنوقت عناصر مختلف حیات اجتماعی مانند فلسفه، صنایع و ادبیات تغییر شکل میدهند تا بتوانند خود را بدان مذهب منطبق سازند.

یگانه انقلابات حقیقی آنهاست که اعتقادات اساسی يك ملت را تجدید میکند. اینگونه انقلابات همیشه بسیار نایاب بوده‌اند و تنها بطور معتاد، اسامی اعتقادات عوض می‌شود. ایمان موضوع خود را تغییر میدهد اما هرگز نمی‌میرد! او نمی‌تواند بمیرد زیرا احتیاج مردم به ایمان يك عنصر روحی است که بقدر احتیاج لذت و زحمت، غیر قابل حذف است. روح انسانی از شك و گمان می‌ترسد. مرد، گاهی بعضی درجات شك را طی میکند لکن هرگز آنها را توقف نمی‌نماید. او محتاجست که از طرف يك عقیده مذهبی، سیاسی و یا اخلاقی هدایت شود که بوی مستولی گردد و او را از زحمت فکر کردن برهاند این است که عقایدیکه

کتاب دکتر «ایمودا» چاپ شده است. اینها بخوبی ثابت میکند که قوه اراده بعضی افکار و تصورات را يك صورت خارجی که قابل رؤیت و عکس برداری می‌شود میتواند بدهد و از اینجا میتوان تظاهرات دیگر را نیز که قوه اراده اشیاء محسوس و مادی تولید مینماید به آسانی قبول کرد و نمونه‌های آن روز بروز بیشتر دیده می‌شود.

بهترین کتابها

رایها و اعتقادهای

Les opinions et les croyances

p. Dr. Gustave Le Bon.

بقیه از شماره ۳

[در تمام این کتاب غرض از اعتقاد، عقاید مذهبی و گاهی هم عقاید فلسفه روحی و ماورای طبیعی است و غرض از معرفت هم حقایق ثابت علمی است و بمبارت دیگر در این کتاب از مسئله تنازع علم و دین و با حس و عقل بحث می‌شود و يك صفحه نظر را از تکامل فکری و روحی بشر پیش خواننده گذاشته میگردد]

۳ — وظایف متقابل اعتقاد و معرفت (دین و علم):

علم یکی از عناصر اساسی تمدن و عامل بزرگ ترقیات آن می‌باشد. اعتقاد (مذهب) خط حرکت افکار و آراء و بالتیجه رفتار و معاملات را معین میکند.

در ایام گذشته اصل مذاهب را خدائی تصور میکردند و بدون مناقشه می‌پذیرفتند. امروز ما مذاهب را میدانیم که از خود ما سر میزند ولی با وجود این، آنها ما را زیر حکم نگاه میدارند قوه عقل عموماً نفوذ بسیار کمی در آنها دارد تا در گرسنگی

می‌شود. اول اینکه بگوئیم انگشت‌های دکتر «فوا» دارای قوه مزبور بوده است و اینهم یا همیشه چنین بوده و یا تنها در این امتحان. دکتر «فوا» که عکاس ماهری است و هر روز چندین شیشه‌های عکاسی با دست‌های خود می‌شورد تا کنون چنین اثری در دست‌های خود ندیده است و اگر بگوئیم که فقط در این جلسه امتحان که با مادام «اوزایا پالادینو» بعمل آمده دارای این قوه شده است آنوقت هم می‌بینیم که قبل از این عمل باز چند شیشه دیگر را در دست داشته و در هیچکدام اثری ظاهر نشده است. پس می‌ماند این يك احتمال که این قوه از شخص «مدیوم» یعنی «اوزایا پالادینو» ظاهر شده و مستقیماً و یا بتوسط دست دکتر «فوا» آن شیشه را متأثر و محمول ساخته است.

علاوه بر این مثال، بسیار تجربه شده که گاهی دست‌های نورانی خود بخود ظاهر گشته و در بعضی تجربه‌ها آثار دست و یا صورت در روی ماده خمیرمانندی چون ساقز و غیره که قبلاً روی میز در يك ظرفی گذاشته‌اند بعمل آمده که قالب آنها را برداشته‌اند. همچنین در تجربه که در سال ۱۹۰۸ با همین «اوزایا» بعمل آمد يك دستی در هوا ظاهر شد که دارای حرکت هم بود و سه بار روی شانه‌های دکتر «لومنان ده‌شزنه» به شدت ضریقی زد که تمام ۱۸ نفر حضار شنیدند و بعد دستی که بزرگتر از دست‌های «اوزایا» بود در روی پرده سیاه که جلو اطاق کوچک کشیده بودند ظاهر و فوری ناپدید گشت.

يك مدیوم دیگر مادموازل «لندا گازه‌را» از اهالی شهر تورین در حضور چندین پروفیسورهای معروف به واسطه قوه اراده و تصور، بعضی صورتها به وجود آورده که بالای سر او به حرکت آمده‌اند و عکس آنها را توانسته‌اند بردارند چنانکه در

نزدیک کند. در دو دقیقه اولی چیزی ظاهر نشد بعد شروع کرد در الکتروسکوپ تراشه‌های طلا پائین آمدن و پس از سه چهار دقیقه علایم الکتریک ظاهر شد و آلت الکتروسکوپ قوه خود را خالی کرد. بنظر من چنین میرسد که حصول جریان قوه الکتریک در آلت الکتروسکوپ از اینجا ناشی شده که هوای مجاور به وسیله مادام «پالادینو» هادی الکتریک شده بود بعینه مثل اینکه یک آمپول کروکس یا نمک رادیوم نزدیک الکتروسکوپ گرفته باشیم. زلی میان تأثیرات «رادیوم» و شخص «مدیوم» یک فرقی هست و آن این است که تخلیه الکتروسکوپ از قوه بمحض نزدیک شدن نمک رادیوم بعمل می‌آید در صورتیکه آن تخلیه به وسیله نزدیک شدن دستهای پالادینو پس از چند دقیقه حاصل می‌شود که گوئی بدن او ابتدا غیر هادی بوده و یکدفعه اشعه خود را بیرون میدهد و بمبارت دیگر انتشار اشعه مخصوص بدن «مدیوم» متوالی و دائمی نیست و به وسیله تکانهائی متقطع حاصل می‌شود.

مادام پالادینو بعضی اثرات دیگری نیز به وجود آورده که توانسته‌اند عکس آنها را بردارند و در اینجا شرح یکی از آنها را از مقاله پروفیسور «فوا» معلم دارالفنون «تورن» نقل میکنیم: دکتر «فوا» در بالای سر «مدیوم» یک شیشه عکاسی که در کاغذ سیاه پیچیده شده بود بدست گرفت و به «مدیوم» گفت که این دست است. پس از اینکه شیشه در جلو چشم دو نفر دیگر در دوی مخصوص شسته شد عکس چهار انگشت در آن نمایان بود. در اینجا نمیتوان گفت که روشنائی عکس انگشتهای دکتر «فوا» را به روی شیشه انتقال داده است چونکه شیشه توی کاغذ سیاه بود بلکه باید گفت که یک قوه «رادیو آکتیویته» یعنی انعکاس اشعه به وجود آمده است و در این صورت هم این مسئله دو جور حل

که بالای سر «مدیوم» ظاهر می‌شد توأم بود و در این حال دو ستاره دیده می‌شد که یکی روشنتر بود و آن دیگری را در سایه می‌گذاشت. این اشکال بنوبت خود تغییر می‌یافت و مخروطها و ستاره‌ها مبدل می‌شدند به اشکال مرغهاییکه پروبال خود را باز کرده‌اند...

«خود پروفیسور آکساکوف در کتابی که در سال ۱۹۰۶ به عنوان «آنیسم و اسپریتیزم» (۱) نشر کرده سیزده تا عکس از این قبیل تظاهرات در آن درج نموده که خیلی جالب دقت است و سندیت مطلق بدست می‌دهد.

در اینجا میتوان پرسید که حقیقت این انشعاعات که چشم انسان غیر مرئی است ولی ماشین عکاس آنها را ضبط میتواند کند و از يك شخص «مدیوم» که در حال بیهوشی است سر می‌زند چیست؟ يك تجربه جدید «دکتر ایمودا» که در مجله «اوراق علوم روحیه» نشر کرده تا یکدرجه جواب این سؤال را میدهد: «در مجلسی که با «مدیوم» معروف «مادام اوزایا پالادینو» در شب دهم ماه آوریل ۱۹۰۸ در منزل مهندس ف. واقع در کویچه..... ترتیب داده بودم يك تظاہری بعمل آمد که ثابت میکند که بعضی شعاعات شبیه به اشعه «رادیوم» و بعضی شعاعات منفی چنانکه در آمپول کروکس موجود است از بدن «مدیوم» بیرون می‌جهد. در آخر مجلس من در روی میزی آلت «الکتروسکوپ» (آلتی است دارای بعضی مواد و از جمله تراشه‌های طلا که با آن وجود و عدم وجود قوه الکتریک را در يك ماده تجربه میکنند) را گذاشته و از مادام پالادینو که کاملاً از خواب مغناطیسی بیدار شده بود خواهش کردم که دستهای خود را تا ده سانتیمتری الکتروسکوپ

(۱) Animisme et Spiritisme

میدهد از يك کتابی که چند سال پیش چاپ شده ترجمه میکنیم: «در میان تظاهرات عجیبه روحی باید تجربه‌های مسیو «به‌آئی» را ذکر کنیم. عالم و روح‌شناس معروف «آلکساندر آکساکوف» مشاور تزار روس این مسیو «به‌آئی» را شخصاً می‌شناخته است. این تجربه‌ها در سال ۱۸۷۲ بعمل آمده است. تجربه‌کنندگان، شخص «مدیوم» (شخص حساس را گویند که رابطه و واسطه میان قوای عالی روحی و عالم مادی و ظاهری می‌شود) را که عبارت از مسیو «روتلاند» بود در يك اطاق نیم‌تاریک نشانده و دورین ماشین عکاسی خودشان را بطرف او نصب و راست کردند. در هر مجلس. قریب ده عکس برمی‌داشتند. در مجلس اول در صفحه آخری عکس یعنی در شیشه دهم که از شخص مدیوم برمی‌داشتند، يك صورتی که شباهت ضعیفی بشکل انسان داشت — در روی عکس مدیوم — مشاهده کردند مثل اینکه روی عکس شخص مزبور يك عکس دیگر هم افتاده است. در عکسهای مجلس سیم يك هیكل روشنی که بازوهای خود را رویهم صلیب‌وار گذاشته و بلند کرده بود به شکل انسان شبیه‌تر می‌شد. مسیو «به‌آئی» خود چنین می‌نویسد:

«بعدها بجای يك سر، صورتی در روی شیشه‌ها پیدا شد که کم‌پیش شباهت يك ستاره داشت. در ابتدای مجلس دیگر، دوازده عکس انداختیم که بی‌نتیجه مانده هیچ آثاری در آنها ظاهر نشد ولی بعد همینکه آثاری بتظاهر نمودن شروع کرد دیدیم که صورتها عوض شده و شکل يك مخروط و یا يك شیشه (بطری) که مرکز آنها بیش از پیش براق و روشن بود بعمل آمده است. این مخروطهای براق گاهی در روی پیشانی و گاهی هم در روی گونه «مدیوم» دیده می‌شد و غالباً با يك قطعه و یا لکه روشنی

قسمت فنی

معجزات اراده

زحمات طاقت فرسا و متمادی که بعضی از علمای جدی و خسته نشونده در کشف اسرار طبیعت میکشند روز بروز پرده‌های اسرار از روی تظاهرات طبیعت بر میدارد و انسان را بمبدء خلقت نزدیک می‌سازد. درین چند سال اخیر تدقیقات مهم و متوالی این علماء در زمینه فن روحیات، کشفیات بسیار مفید و غرابت انگیز جلو چشم مدققین گذاشته است که یکی از آنها معجزات قدرت اراده فردی را در خلق کردن ماده نشان میدهد که چگونه بوسیله قوه اراده آثار نور و صدا و حرکت و حتی آثار محسوس و قابل لمس تولید میتوان کرد! در نظر نخست این مسئله جز یک ادعا و محصول خیال و وهم چیز دیگر دیده نمی‌شود ولی در صحت این امر دیگر هیچ جای شک و شبهه نمانده است. اولاً این قبیل قدرتهای خالقه روح را تمدنهای قدیم عالم می‌شناختند و بکار می‌بردند و هنوز در میان مللی که آثاری از آن تمدنهای عالیه نگاه داشته‌اند، اشخاصی که واقف به رموز این اسرار باشند، پیدا می‌شوند و ثانیاً در سایه تدقیقات فنی و کنجکاوای‌های عمیق که هر روز علما و پروفیسورهای فن روحیات بعمل می‌آورند و با هزاران تجربه و دقت‌های کامل، حقیقت آنها را امتحان و اثبات میکنند وجود چنین حقایق طبیعی را که برای ما معجزه و از جمله اسرار دیده می‌شود تصدیق و تأیید مینماید.

تفصیلات ذیل را که درین موضوع بعضی وثایق علمی بدست

و هم آهنگ شود و بوسیله این توافق، در نفس و در اطراف خود جمالی خلق کند و به درجه عالیة جمال و وحدت و محبت صعود نماید.

۵ — شعبه تصوف و صنایع

در این شعبه از طرف چهار نفر بقرار ذیل لوایح مختلفه خوانده شد:

۱ — مسیو دلویل: راجع به «سلسله اقطاب علوم مخضیه».

۲ — مادام بارون دشتال: راجع به «سلسله قوای روحی».

۳ — مسیو هونرت: در باب «تصوف حقیقی و تصوف ددوخی».

۴ — مسیو موریس شایا: در باب «صنایع و روحیت».

۶ — شعبه بقای ارواح

مسیو «وارکولیه» در موضوع «تله پاتی» یعنی حس قبل الوقوع و رؤیت اجسام از مسافات بیده لایحه مفصلی خواند. و مسیو «گات فوسه» در باب «عقیده علمی در موضوع قوذهای «تله پاتی» صحبت مفیدی کرد.

۷ — شعبه سیاست مافوق و نقشه تکامل بشریت

در این شعبه آخری مسیو «پولین» رساله خود را بعنوان «جمهوریت فوق الملل» خواند و مسیو «اونله» لایحه بعنوان «سیاست و نقشه تکامل» قرائت کرد و رویهم رفته این کنگره (اجتماع) يك قدم بسیار بزرگی بود که در این زمینه برداشته شد. (نقل از مجله روحیون)

گر نور عشق حق یدل و جانت افتد

بالله کز آفتاب فلک خوبتر شوی

دست از مس وجود چو مردان ره بشوی

تا کیمیای عشق بیابن و زر شوی [حافظ]

مجبورالاتباع نمیتواند بشود.

۸ — ولی این قوه مجبره در این حال، باطنی است یعنی عمل

اخلاقی خود قوه مجبره خویش میباشد.

در همین شعبه موضوع فوق را مادموازل «شریفه کوده نوغ»

از نقطه نظر تصوف چنین شرح داد:

۱ — يك خدا، يك حقیقت و يك دین هست. همه ادیانی که

در ازمنه مختلف انتشار یافته‌اند مناظر مختلفه همان دین واحد بوده‌اند.

۲ — فقط يك خدای ابدی و يك وجود یگانه موجود است و

در خارج از او چیزی وجود ندارد. قبل از اینکه بشر به حقیقت

خدائی که ما فوق ادراك عقل بشری است برسد برای خود خدائی

را که قابل ادراك اوست اختیار میکند. تکرر در ذات خدا،

غنچه‌ای است برای نژاد بشر و این غنچه در حین ادراك ذات

خدا شکفته می‌شود.

۳ — در عالم يك استادی هست که عبارت از روحی میباشد

هادی و او پیروان خود را بسوی روشنائی هدایت میکند.

۴ — فقط يك دین در عالم هست و آن عبارت است از پیش

رفتن بدون انحراف در صراط مستقیم کمال مطلوب و بدین طریق

مقصد غائی حیات هر روح انجام داده می‌شود.

۵ — فقط يك قانون اخلاقی هست و آن عبارت است از محبت

که مانند يك چشمه از زمین فدای نفس نبغان نموده زلال اعمال

يك به اطراف خود می‌فشاند.

۶ — فقط يك حقیقت در عالم هست و آن عبارت است از

معرفت باطن و ظاهر خودمان، معرفتی که جوهر همه حکمتها است.

۷ — دین، طریقه توافقی (هم آهنگی) را تعلیم میکند تا اینکه

بشر بتواند با نفس خود و با محیط خود و با خدای خود هم‌افق

در درجهٔ دویم می‌باشد و انسان مستقیماً بدان حیات شرکت می‌تواند کند پس معنی زندگی عبارت است از هم‌افق و هم‌آهنگ ساختن قوای سه‌گانهٔ بشری یعنی عقل و اراده و محبت.

۳ — شعبهٔ فنون اجتماعی

در این شعبه مذاکرانی در بارهٔ موضوعی که «کومت پروزور» تهیه کرده بود به عمل آمد.

۴ — شعبهٔ اخلاق و ادیان

در این شعبه بیانات ذیل از طرف مسیو «پاستور ویتیش» مدیر جریدهٔ «عروج روحانی» قرائت شد:

۱ — تجربیات، اساس مشترک دین و اخلاق است.

۲ — معرفت حادثات طبیعی و قوانین روحی، ما را به تفسیر حادثات فوق‌الطبیعی سوق می‌دهد.

۳ — بهر اندازه که دایرهٔ معرفت بزرگتر می‌شود دایرهٔ فوق‌الطبیعی کوچکتر می‌گردد.

۴ — احتیاج حادثات حیرت‌بخش و ترس از مرگ، بتکون اعتقاد به مافوق‌الطبیعی کمک کرده است.

۵ — ادیان که سابقاً حاوی تمام نظامات فکری بشر از قبیل اخلاق، صنایع، علوم و فلسفه و غیره بودند حالا بیش از پیش از دایرهٔ شمول با عقب می‌کشند و از این حیث، اخلاق استقلال پیدا می‌کند.

۶ — اختلافی که امروزه میان اخلاق مذهبی و اخلاق عرفی هست ناشی از اینجاست که این انصراف دین از حوزهٔ شمول سابق خود در اغلب افکار هنوز کاملاً بعمل نیامده است.

۷ — اگر اخلاق بکلی عرفی بشود و قطع علاقه از دین نماید باز مستثنی از ارادهٔ جزئی و قوهٔ مجبره نخواهد شد زیرا آنوقت

۲ — شعبه فلسفی فارغ‌التحصیلان
 موضوع صحبت: بعضی تعاریفات فلسفی و «معنای زندگی».
 خلاصه بیانات: «گراندوک آکساندر» درین باب از اینقرار بوده است:
 «اساسهای هفتگانه زندگی» که یک روح شناس آنها را قبول
 دارد بترتیب ذیل توضیح باید شود:
 ۱ — تسلیم افکار و اعمال خود به مشیت الهی که قوه اعظم،
 منبع کل عوالم و از آنرو مصدر روح جاویدان بشر است.
 ۲ — اجرا کردن قانون «محبت به نزدیکان و همه جانداران»
 در تمام افکار و اعمال خود.
 ۳ — مساعفه کامل و احترام تمام ادیان و مذاهب.
 ۴ — توحید کامل اساسهای دینی با اساسهای علمی.
 ۵ — «اتحاد ارواح» زنده در روی زمین میان خودشان و
 اتحاد آنها با ارواح عالم ملکوت برای نایل شدن به تأسیس
 اخوت بین البشر.
 ۶ — خدمت کردن به نیکی بوسایل نیکی از راه فکر و
 عمل مستقیم.
 ۷ — تکمیل روح و قوای مخفیة او برای کامیاب شدن در
 ظفریابی روح بر ماده یعنی بر جسم.
 در موضوع «معنی زندگی» مسیو «بریان چانینوف» مؤسس
 اجتماع، خلاصه ذیل را بیان کرد:
 از آنجا که انسان، قسمت بسیار جزئی و ناقص از اقتدارات
 بی حدود خود را به موقع عمل گذاشته است، معنی زندگانی بشر
 پیش از همه عبارت است از ادراک ابدیت روح و قابلیت تکامل بی
 حدود و امکان غلبه کردن بر منیت و سعادت حاصل از آن. و
 نیز از آنجا که زندگی دنیا یک جزء گذران از حیات کائنات و

روحیات اجتماعی از طرف دکتر «وستی» مدیر دارالعلم فنون روحیه بین الملل در پاریس:

۱ — التزام علوم مثبت و طریق تجربی، انسان با علم را بمقامی رسانده که به «اعتقاد» (عقاید دینی) نمیتواند قناعت کند و روح خود را جز با حقایق قطعی ثابت و قابل حس نمیتواند راضی و آرام سازد.

۲ — تا امروز فن روح شناسی، عقیده بوده است از جمله سایر عقاید دینی.

۳ — از روزیکه تتبع در باره وظایف قوه فکر، موضوع علم تجربه و مشاهده گردیده است در دو رشته از وظایف قوه فکر، تحقیقات بعمل آمده است: اول در تولد طبیعی قوه فکر و در اختلالات عارضی آن و دویم در باره تولد فوق طبیعی قوه فکر یعنی در باب کسب معرفت حقایق از سینه زمان و مکان با وسایلی که غیر از حواس و ادراک میباشد.

۴ — معلوماتی که بوسیله تحقیقات در باره شعور ظاهری و شعور باطنی بعمل آمده، در قضیه «روحیات» تأییداتی نمیبخشند.

۵ — نتایجی که از تدقیق حواس فوق طبیعی علم الروح بدست آمده بنیان عقیده و قضیه مادیت را سرنگون می‌سازد.

۶ — ظهورات طبیعی که مؤید این عقاید جدید میباشد عبارت است از «کشف آتیه هر فرد بشر». این کشف استقبال، قضیه‌ای است که با قوه اراده بعمل خواهد آمد و هر شخص خواهد توانست آنرا زیر نظر تفتیش و تصدیق خود بیاورد. دخول این موضوع در میان علوم، نتایج ذیل را خواهد بخشید: اولاً قوه فکر از نقطه معرفت حقایق، بر تکونات ماده سبقت دارد و ثانیاً ماده که متعاقب قوه فکر است نمیتواند خالق این یکی بشود.

روحیات و معنویات پیدا کنند که امور اجتماعی ام را تنظیم و اداره کند.

این انجمن در این زمینه بسیار تازگی دارد و با همه مشکلاتی که اینگونه اقدامات در عملی شدن دارند باز اغلب مطبوعات علمی خیلی اهمیت داده ستایش نمودند.

چیزیکه در این موضوع نظر ما را جلب میکند این است که اولاً مسائلی که قرن‌ها است از طرف حکما و عرفای شرق شرح و حل شده و حقایقی که فلاسفه شرق کشف نموده و تألیفات وافر در آن خصوصاً نوشته‌اند کم‌کم از راه‌های دیگر نظر دقت و بصیرت علمای فرنگ را جلب کرده و ایشان را بتفکر و تحقیق واداشته است و اینها که حالا پیاره حقایق روحی و عرفانی دسترس می‌شوند خود را کاشف اسرار می‌شمارند و این فتوحات علمی را مختص خود میدادند و ثانیاً متجددین شرق هم که تقلید از علوم و فنون غرب را بر خود فرض کرده‌اند علوم فلسفی و عرفانی شرق را جزو موهومات پنداشته اشتغال بدان را تزییع وقت تصور می‌کنند در صورتیکه این تصور خطا است و چنانکه بارها نوشته‌ایم، شرق منبع فلسفه و حکمت و مطلع شמוש حقیقت و معرفت بوده است و تا تمدن مادی غرب را با فلسفه شرق تطبیق و توحید نکیم تمدن صحیح و کامل تولید نخواهیم کرد. بدیخی همیشه از افراط و تفریط سر میزند و سعادت همواره در آغوش اعتدال پرورش مییابد. در اینجا بترجمه خلاصه مذاکرات شعبه‌های این انجمن اکتفا نموده تفکر و حکم را بخود خوانندگان می‌گذارم:

ح. ک. ایران‌شهر

۱ — شعبه علمی

موضوع صحبت: اساسهای علمی فن روحشناسی و فن

همکیش خودشان گروه «مازداسنان» (۱) آمریکا پرش نمایند و نامه‌های آئینی که از زند اوستا گرفته نوشته‌اند و امروزه آنان پیروی میکنند نیز بخواهند و بخوانند تا به آنها آشکارا گردد که کشتار چیست و سود و زیانش چه اندازه میباشد و زردشیان را سزاوار است یا نه.

امید چنانست که کوشش نموده به آگاهی خویش افزوده تا آشکارشان گردد و ازین کار زشت پرکناه پشیمانی جویند و این زنجیر کران و سنگین که از «میرمیران» پیادگار برگردن آنان بجا مانده است از هم بگسلانند و بریزند.

اصفهان — کیخسرو جمپور

قیمت اجتماعی

انجمن روحيات اجتماعي

ر دو ماه پیش انجمنی (کنگره) بنام فوق درپاریس انعقاد یافت که دارای هفت شعبه بود و غرض از آن این بود که علمای فن روحيات و فنون اجتماعي ميخواهند قضاياي اين دو رشته فنون را باهم تطبيق نموده و فوق داده احكام روحيات را در سياست و اداره امور اجتماعي دخالت و قوذ دهند و بعبارت ديگر ميخواهند قواعد و نظاماتي از روي احكام



مگر آنان زردشتی نیستند مگر آنان از نژاد بزرگان ایران نیستند که برای نگاهداشتن کیش خویش به هندوستان پناه برده‌اند؟ گذشته از آن براه دور دراز میرویم و سخن از هند و پارسیان هند می‌رانییم در خود شهر یزد چندین دهات میباشد که زمین و باغات‌شان بهم بسته است و در آن دهات نیز زردشتیان زندگی میکنند چه می‌شود که زردشتیان «خرمشاه» و محله یا «مریاباد» با زردشتیان «اهرستان» یا «خیرآباد» نزدیک به پانزده روز قربانی را دیر و زود میکنند؛ زردشتیان «تفت» که پنج فرسخی شهر یزد میباشد آنها نیز با زردشتیان «خرمشاه» یا «اهرستان» همراه نیستند بلکه دیرتر کشتار میدهند. اگر این قربانی دادن پرموده شت زردشت و جشن دیرینه و باستانی ایرانیان بودی بایستی همه زردشتیان روی زمین خواه ایران یا هندوستان پیروی میکردند و همه نیز در یک روز قربانی دادندی و جشن آئینی و کشوری باستان نیز بشمار می‌آمدی.

پس ازینرو درست و آشکار است که زردشتیان به هیچ‌گونه نباید امروزه در مهرگان کشتار و قربانی نمایند که در کیش زردشت بسیار ناروا و ناپسندیده و گناه بسیار بزرگ است که گوسفند بی گناه بی آزار سود بخش را بی‌جان نمایند بلکه پرموده شت زردشت است که تا توانید در آزدن و کشتن گوسفندان و چهار پایان کم آزار بار بردار سود بخش کمتر کوشید. اینجا پر آشکار است که شت زردشت به هیچ‌گونه خوشنود نخواهد بود که پیروان او کشتار نمایند آنهم بنام قربانی. گمان می‌رود هر گاه زردشتیان ایران که ناچار در کودال تیرکی مانده‌اند و کمتر میدادند که جشن مهرگان و قربانی چیست از برادران

می‌باشد و از شانزدهم الی بیستم مهر ماه که پنج روز باشد همگی بخوشی میگذرانند. این روز روزیست که ایرانیان پیشین بسرکردگی و دستیاری کاوه آهنگر از رنج و شکنجه‌های ضحاک نازی آزاد شده فریدون را به اورنگ شاهی برگزیدند؛ این روز روزیست که اردشیر بابکان تاج شاهی بر سر گذاشت و ایرانیان را از رنج یگانگان آسوده و درفش کاپانی را از نو برافراشت و نیز در همان روز شاهان پیشین بجای خویش جانشین (پیره) یا (ولیمهد) برگزیدند. این است که ایرانیان از هزاران سال باین سو این روز را بسیار بزرگ و نیکو دانسته تا امروز این جشن مهرگان را پیروی کرده و میکنند و این شد که زردشتیان ایران بدین شیوه دروغی خود را از چنگال آن ستمگر بهانه جو (میرمیران) آزاد و آسوده نموده هر ساله نیز بدین رویه روز جشن مهرگان کشتار نموده قربانی می‌نمایند و از آنروز تاکنون در میان این گروه بجا مانده است و بدبختانه این گروه هیچ‌دوره آسوده و آزاد نشدند بلکه همیشه گرفتار رنج و سختی گوناگون و جان و روان گزای یگانگان بوده نمیتوانستند آزادانه و آشکارا پیروی کیش و آئین خویش بنمایند، ورنه این جشن مهرگان جشنیست دگر، و نه جشن کشتار (قربانی) گوسفندان بی‌آزار سود بخش. زیرا اگر این جشن قربانی زردشتیان می‌بود، بایستی همه زردشتیان هر کجای ایران و هندوستان نیز پیروی بکنند چرا زردشتیان هندوستان که بنام پارسی نامیده می‌شوند و نزدیک بهزار و سیصد سال است که بهندوستان کوچیده در آن سرزمین آزادانه پیروی کیش و آئین خویش را تاکنون نموده‌اند و هزاران بار دانش و آگاهی آنان از زردشتیان باشنده ایران می‌تواند پیش‌گفت، جشن مهرگان را قربانی نمیکنند و کشتار نمیدهند

شدن تن دردهید. بدینگونه بارها میر میران انجمنها ساخته بزرگان اسلام و زردشتی گرد هم آمده از زردشتیان پرسشها نموده زردشتیان همگی پاسخ درست دادند تا اینکه سرانجام بهانه‌ای بدست میر میران نیامد مگر اینکه چرا گروه زردشتیان عید قربانی ندارند ناچار در پاسخ گفتند چرا، دارند و چندی دیگر روزش خواهد رسید هر گاه امان دهند تا روز قربانی رسد خواهند دانست که این عید قربانی نیز در میان زردشتیان هست.

ناکهان جشن مهرگان نزدیک بود و سپس بزرگان و مؤبدان زردشتی از هر کجا گرد آمده انجمنها ساختند و رأی بر این دادند که جشن مهرگان را بگویند عید قربانی ماست و در همان روز نیز گوسفندی بکشند تا از این بهانه ستمکارانه میر میران آسوده شوند. بدینگونه از سوی انجمن به کدخدایان هر ده سپرده شد که به کوچک و بزرگ سپرده شود که در این جشن مهرگان چون و چگونه کشتار بکنند که میر میران و سران اسلام بپندارند که زردشتیان را نیز قربانی بوده و هست. چون روز مهرگان فرا رسید زردشتیان هر ده و شهر به فرمان و راهنمایی بزرگان و انجمن، کشتار گوسفند نموده در همانروز میر میران و آقایان اسلام پخانه‌ها رفته دیدند و درست پنداشتند که آری اینان نیز قربانی دارند ناچار از بهانه‌های گوناگون خویش دست برداشت و پول زیادی دریافت داشته آن بیچارگان را آزاد گذاشت و پس از آن زردشتیان ناچار بایستی هر ساله روز جشن مهرگان را کشتار نموده قربانی بنامند. لیکن این جشن مهرگان نه راستی (حقیقتاً) عید قربانی ایشان است بلکه این جشنی است که از سالیان دراز تاکنون در ایران بنام مهرگان نامیده آمده است که روز نخستش در ۱۶ مهرماه

و پس از برگشتن باندرون شاهی شبی شاه سلطان حسین از دختر پرسید که این چند روزه را چه می‌کردی. دختر سرگذشت خویش بگفت و شاه سلطان حسین را خوش نیامد که زن او بوده و پیروی کیش زردشتی را نموده باشد در همان شب شاه بزرگان و کسان چاپلوس را خواسته سرگذشت را بگفت و سرانجام رأی بر این دادند که همه زردشتیان را باید کشت و این آئین را از میان برداشت. این شد که در همان شب فرمان کشتن (حکم قتل) زردشتیان را دادند و گویند در همان شب تا دیدن آفتاب نزدیک به چهل هزار تن مرد و زن و بچه بیگناه بکشتند و چون این آگاهی و فرمان شاهی به هر سو رسید، آن زردشتیانی که در دهات و شهرهای کنار و نزدیک بودند، ناچار همگی به کیش اسلام درآمدند مگر تنها چند خانواده که از راه و بی‌راه گریزان بسوی یزد شتافته نزد همکیشان خویش پناهنده و ماندگار شدند که تا کنون آن خانواده در یزد شناخته می‌شوند که پدران اینان اصفهانی و در زمان پیدادگری شاه سلطان حسین فرار نموده‌اند. و گویند در همان دوره پیداد آن پیدادگر بوده‌است که «میر میران» نامی فرمانفرمائی (حکومت) یزد رفته او نیز مزد بس ستمکار و پیدادگر بوده رنج و آزار بی‌پایان بگروه زردشتیان روا میداشته‌است. از ستم و پیداد و بهانه‌های رنگارنگ او روزانه چندین تن زن و مرد چار و ناچار مسلمان می‌شدند. ناگاه میر میران با مجتهدین و پیشوایان اسلام همراهی شده زردشتیان را بی‌اندازه بد و کافر مطلق و بی‌کتاب گفتندی و بزرگان و مؤبدان زردشتی را خواسته گفتندی شما گروه بی‌کتاب و بی‌دینید و بودن این کیش بی‌کتاب در میان اسلام سزاوار نیست یا مسلمان شوید یا درستی (حقانیت) دین خود را بنمائید و یا به کشته

لیکن تنها آنهاییکه توانگر بودند و توانستند اینهمه بار سنگین و جور و پیدادی تازیان را بخود هموار کنند و تا امروز به کیش خود بماتدهمان چند هزار تن زردشتیانی هستند که امروزه در یزد و کرمان زندگانی میکنند. جزیه را تا زمان پادشاهی ناصرالدین شاه از زردشتیان می گرفتند تا اینکه مرحوم مانگ‌جی صاحب که یکی از پارسیان هندوستان بود از ناصرالدین شاه و بزرگان آن زمان دوستانه خواہش عفو جزیه را نمود و ناصرالدین شاه نیز آن را بخشید و در زمان پادشاهی صفویه آن یگانه پادشاه دادگر شاه عباس بزرگ با گروه زردشتیان بسیار نوازش و مہربانی می نمود و آنان را از هر گزندی نگاهداری می کرده است که تا امروز برخی زردشتیان کهن سال گویند شاه عباس در دل زردشتی بوده است گرچه این درست نیست زیرا همیشه هر که پرهیزکار و نیکو و با داد شد او را بدون درنگ به خویشی خویش می نامند چنان که عیسویان و کلیمیان باشندگان ایران در باره آن بزرگوار سخنها گفته و از کردار نیک او در باره آنان چنان گمان میکردند که در پنهان یهودی یا عیسوی است. لیکن بدبختانه چندی نگذشت که دوره پادشاهی شاه سلطان حسین صفوی رسید و آن مرد از بس مدهوش و از جهاننداری و دهقان و بنده پروری بی زار بود که داد را گذاشته به پیداد کوشیدی و در زمان او زردشتیان زیاد در اصفهان و دهات نزدیک زندگی میکردند و گویند شاه سلطان حسین دختری از زردشتیان را در اندرون خویش در آورده بود و او را بسیار دوست و گرامی میداشت و هر گاه میخواست بدیدن خویشاوند خود میرفت ناگهان روزی که جشن پدری اش بود و بخانه پدر رفته دختر نیز در آن جشن زردشتیان چند روزی بهره برداشته بود

سردار بزرگ تازی بایستی هر يك تن يك من نامه‌های آئین یا دانش (کتاب مذهبی یا علمی) بجای پذیرفتن کیش آنان به سرکردگان تازی بسپارد و گذشته از دادن يك من نامه (کتاب) سالیانه هر يك تن باید نیز یکصد دینار زر بنام تاوان (جزیه) بدهد تا فرمان آزادی تنها کسیکه نامه و زر و تاوان داده است، داده شود که به کیش خویش بماند ورنه بایستی گردن بشمشیر مرگ دردهد.

بدینگونه کسانی که دارا و توانگر بودند برای اینکه کیش خود را از دست نداده باشند از ینویان و تنگ‌دستان به هر ارزشی که بود نامه‌ها را (کتاب) جسته می‌خریدند و بسرکردگان تازی داده آزاد می‌شدند و سالیانه یکصد دینار زر را نیز پذیرفته می‌پرداختند. آن ینویانیکه بجائی دسترس نبوده زور و زر نداشتند، ناچار گردن بشمشیر می‌سپردند یا کیش تازی را می‌پذیرفتند و تازیان آن نامه‌هایی را که از ایرانیان می‌گرفتند يك جای گرد آورده هر هفته شبهای آدینه را در سر چهار راه آن شهر یا ده ریخته می‌سوزانیدند.

عمر اندیشه آینده را کرده چنان دانست که اگر ایرانیان از کیش و آئین دیرینه خود و دانش و آموزگار یکبارگی فراموش‌کار و بی‌بهره بوده در تاریکی بماتند بهتر است ورنه هر گاه دانشی (علم) برای آنان بجای گذاشته شود، دیری نخواهد گذشت که سر از بندگی و فرمان تازیان پیچیده از نو، پرچم شاهی را برافراشته بر جهانیان بار دگر افسری خواهند جست.

بدینگونه چندی نگذشت سر تا سر ایران بیشتر به کیش تازی گرویدند و آنانیکه نیز هر ساله از دادن هر تن صد دینار زر ناتوان بودند، ناچار با خویش و پیوند کیش تازه را پذیرفتندی

نگاهی بتاریخ

اساس قربانی کردن زرتشتیان ایران در روز مهرگان

[گرچه پاره‌ای از مطالب این مقاله بیشتر رنگ افسانه و روایات را دارد و چیزیکه مؤید آن باشد در تاریخ بنظر ما نرسیده است باوجود این محض مزید اطلاع آنرا درج کردیم و از کسانیکه درینباب معلومات کامله دارند خواهشمندم اطلاعات خود را بنویسند تا در عجله درج شود - ایران‌شهر.]

پس از تاخت و تاز تازیان بر ایران و تیره و سپری شدن بخت دودمان ساسان و سوخته شدن نامه‌های آئین و دانش بفرمان عمر ایرانیان را بخت برگشته و درکنج تاریکی



خزیده و ناچار ببنده بندگی تازیان درآمدند. گروهی که باشندگان پارس و از نژاد بزرگان و شاهان بودند، کیش دیرینه خویشرا گرامی دانسته گریز را بهتر از پذیرفتن آئین تازی پنداشته چشم از هستی و خویش و یار و پیوند پوشانیده به سوی هندوستان رهسپار و نزد شاه و کسان آن سرزمین پناهنده شدند و امروز نزدیک به یک هزار و سیصد سال است که آنان در هندوستان بنام پارسی نامیده و شناخته می‌شوند و از آن روز تاکنون آزاد و آسوده پیروی کیش زردشت مینمایند.

لیکن آنانیکه دسترس و راه گریز بسوئی نداشتند، برخی با خوشی خویش و برخی با زور شمشیر ناچار کیش تازی را پذیرفتند. کسانیکه انکار پذیرفتن کیش تازی می‌نمودند بفرموده

با گنه‌گنه دیده میشد بود. از همه مهمتر اینکه پلاسمو کین مالاریای دائمی را که تا کنون کندن ریشه آن میسر نشده بود، بکلی رفع میکند. در این موارد اثر پلاسمو کین در ۵ تا ۷ روز بقدری است که می‌شود مطمئن از عدم سرایت آن شد. مخصوصاً يك معجون جدید مرکب از پلاسمو کین و گنه‌گنه (۱۰) تأثیر مفید و عمیق می‌کند و استعمال آن در ممالک ذیل شده است:

بلغارستان، چکوسلوواکی، یونان، اسپانیا و ایتالیا.

ما در کشف این دوی ذی قع و نادر — قول قول حکیم هامبورگی است — يك اختراع مهم و با قیمتی کرده‌ایم. گذشته از سایر مزایای گرانبهای آن، اینکه از سرایت و انتشار مالاریا (با مکسهای مخصوص) ممانعت میکند دارای فضیلت مخصوصی است. کیمیاگران آلمان با ایجاد و تقدیم پلاسمو کین به ممالک حاره که ۶ سال قبل نیز دوی مشهور مرض خواب «گرمائین» (۱۱) را هدیه کرده‌اند، خود را مفتخر و سر بلند تصور میکنند، زیرا که هر يك از این دو دوا در مقام خود تریاق یکی از مهلکترین امراض عالم بشریت است. برلین — ترجمه ح. عطائی

Plasmochinum Compositum (۱۰)

Germanin (۱۱)



دیده دریا کنم و صبر بصحرا فکنم
و اندرین کار دل خویش بدریا فکنم
از دل تنگ گنه‌کار بر آرم آمی
کآتش اندر گنه آدم و حوا فکنم
[حافظ]



بدست آمد و یتامین‌شناسی نه فقط مخصوص اطبا بلکه یکی از ارکان مهم و اساسی علم زندگی خواهد شد.

۲- دوی جدید مالاریا

در جلسهٔ دویم جمعیت مذکور مذاکرهٔ مهم ذیل شد:
دوی جدیدی بمرض مالاریا که تا حال باکنه‌کنه (۷) معالجه می‌شد، مصنوعاً بدست آمده. گذشته از گرانی‌کنه‌کنه طعم تلخ و غیر قابل تحمل آن باعث اشکال مداوا می‌شد و همیشه محتاج یک معجون ضمنی بود. بتازگی در کارخانهٔ رنگسازی «البرفلد» دوی جدیدی ساخته شده که از حیث ترکیب شیمیائی خیلی شبیه به کینین و موسوم به «پلاسمو کین» (۸) میباشد.

امتحان و تجربه با این دوا بدو در مرغهای قناری شده و نتیجهٔ مطلوب را داد. سپس به یک مریض عصبانی که بشدت مبتلا به مالاریا شده بود، داده شد. معالجهٔ ناخوشهائی که فقط مالاریا داشتند بدست پروفیسور «مولنس» (۹) و همکاران او در مؤسسهٔ مخصوص ممالک حاره در «هامبورگ» شروع شد.

پروفیسور مولنس که نتیجهٔ عملیات خود را اظهار میکرد چنین گفت: عموماً ۱۳۴ ناخوشی مالاریا از نقاط مختلفهٔ عالم معالجه شده و همه‌شان بزودی بهبودی یافته‌اند. اثر پلاسمو کین برانب خویتر و بهتر از کینین سابق است. غالباً میکروبهای مالاریا چند روز بعد از شروع بمعالجه معدوم می‌شدند و تب نیز بکلی رفع می‌شد. عودت مرض نیز خیلی کمتر از آنکه در موقع معالجه

Chinin (۷)

Plasmochin (۸)

Mühlens (۹)

این جهت آبیکه سبزیجات را در آن میزنند برای سلامت مزاج نافع است آن را نباید دور ریخت.

ظاهراً روغن ماهی دارای ویتامین مخصوص نیز میباشد که تریاق مرض کساحه (۴) است (این مرض را ناخوشی انگلیسی نیز میگویند). اگر این ویتامین (ضد کساحه) رو به تقلیل رفت استخوانهای بدن از حال طبیعی درآمده و موجب مرض وحشتناکی میگردد. برای معالجه کساحه یک طریق مخصوصی (علاج باشعه نور اولتراویولت (۵) که از اکتشافات یک نفر حکیم آلمانی «هولدشینسکی» (۶) میباشد معمول است. در واقع این طرز مداوا غیر از تزئید ویتامین چیز دیگر نمیشد چون اشعه نور اولتراویولت ویتامینی که ضد کساحه است تولید میکند. برای امتحان ممکن است شیر خشک را با نور افشانی اولتراویولت مؤثر کرد یعنی ضد کساحه نمود.

ویتامین دارای اقسام مختلفه میباشد اما منبع و منشاء همهشان نباتات است. غذائی که سبزی نداشته باشد — اگر دستور جدید طبی را مراعات کنید — ناقص است. تأثیر مفید نباتات، اگر قدری خام شود زیادتر است، زیرا که پختن مواد ویتامینی را صدمه رسانده و کم یا زیاد تلف میکند.

ملاحظه سطور فوق دستورالعمل جدید ذیل را که یقین

نافع تر و بهتر است، بما یاد میدهد:

«برای تغذیه باید بقدر مقدور مواد نباتی صرف گردد!»
احتمال کلی دارد در آئیه نزدیکی از این راه تغذیه پی برد که اثر ماکولات در طول عمر انسان بچه اندازه است. اگر این مقصود

(۴) راشی تیزم Rachitisme

(۵) Ultraviolet

(۶) Huldshinsky

که همان عمل را در مزاج انسان نیز میکند. اگر در بدن مواد محلل چربی—ویتامینی که چربی را حل میکند—رو نقصان گذاشت، مزاج علیل شده و مرض تولید میگردد. این مرض بدو در چشم بروز کرده و کم‌کم شدت میکند. اگر مدتی بدین منوال گذشت، باعث ضایع شدن قوه باصره گشته و غدد چشم را از کار باز میدارد. سپس غدد بزاق از عمل افتاده و تشکیل خون در بدن را نیز سکنه وارد می‌آید. ویتامین از اعضای حیوانی ترشح نکرده و در داخل بدن تولید نمی‌شود. پس باید با ماکولات صرف گردد. محل اجتماع و ذخیره آن در جگر و غدد چربی است و در موقع نقصان ویتامین از همان محل صرف میگردد. از این رو است که مرض کم‌کم شدت میکند:

محل تولید ویتامین سبزیجات است. علت اینکه در زوغن ماهی «دورس» (۳) ویتامین وافر میباشد اینست که این ماهی از سبزیجات تغذیه میکند. در کره نیز ویتامین زیاد میباشد. و قتیکه کشتی‌های تحت البحری در جنگ بین الملل میزان صادرات دانمارک را تنزل داده و باعث صرف آن در داخله مملکت شد درد چشم و سایر ناخوشی‌ها در آن مملکت تضعیف کلی یافت. چون در موقعی که راه صادرات دانمارک باز بود، تجارت کره رواج زیاد داشت و اهالی خود با قناعت تمام صرف میکردند. این پیش‌آمد برای ثبوت تأثیر ویتامین دلیل باهری میباشد و از اینجاست که باید کره و شیر را (شیری که کره‌اش را نگرفته‌اند) به اطفال مضایقه نکرده و بقدری که لازمه صحت و سلامت وجودشان است خورانید. شیر حیوانات اگر در چمن و سبزیجات تر و تازه چراند دارای ویتامین زیاد خواهد بود و اگر گاه خشک خوراند بالعکس. و نیز از

عالم طب

۱ - ویتامین

کره، روغن ماهی و سبزیجات - جنگ بر ضد مرض کساحه
[رخیطیس] - تغذیه و طول عمر.

ن

یخستین جلسه جمعیت دکترها که در ۲۰ سپتامبر در صحنه آپولو در شهر درسد منعقد گشت در خصوص پاره از مسائل مهم علم طب که فعلاً مورد توجه حکماست مباحثه مهمی بعمل آورد.

این جمعیت مرکب از چند کنگره اطبا و عده از مشهورترین پروفیسورهای علوم طبیعی میباشد. اول بلا اول اطلاعات راجع به «ویتامین» (۱) مورد مذاکره گشت. پروفیسور «شپ» (۲) که از علماء مطلع است، چنین اظهار داشت:

سابقاً علماء طب معتقد بودند که بدون بیاض ایض حیات ممکن نیست! ولی حالا رأی ارباب فن بر این است که بدون ویتامین نمی‌شود زندگی کردن. ترکیب شیمیائی ویتامین تا کنون مجهول مانده، اما تأثیرات مفیده آن بر احدی پوشیده نیست. از جمله خواص نافع آن حل کردن چربی میباشد. این خاصیت بدو در حیوانات (موش صحرائی، خرگوش) تجربه شده و بدیهی است

(۱) Vitamine اولین دفعه یکنفر انگلیسی موسوم به Kāsimir Funk این ماده را «ویتامین» نامید. چون اهمیت فوق‌العاده ویتامین و محتاج حیات بودن آن معلوم شد دولت انگلیس کیسینو برای تحقیقات علمی درین باب مأمور کرد در لایحه که حاوی نتیجه تحقیقات کیسینو بود ویتامین را به سه نوع که اولی تریاق مرض راشی تیزم و دومی دوی التهاب اعصاب و سیمی دوی فسادالم است تقسیم کرده‌اند.

(۲) Stepp

که شما زنان و دوشیزگان از همان نژادی هستید که روزی مادران عهد باستان در آغوش مهر خود شاهان نامدار مانند کی گشتاسب و نوشیروان پروریدند. بیاد آورید که زرتشت پیغمبر ایران و جاماسب حکیم در آغوش عشق و پارسائی مادران آن خاک پرورش یافتند. در شاهنامه میخوانیم که کرد آفرید و بانو کسب دو زن دلیر ایران قدیم مردانه در صف کارزار تورانیان داد دلآوری دادند. زنان پارسیان هیچ يك از خصایص زنان ایران کهن را از دست ندادند. در اوایل قرن سیزدهم میلادی زنان پارسی با مردان خود در جنگ معروف به «واریاو» در مقابل هندوان دلیرانه ایستادگی کردند، در میدان جانبازی و در مسافرت بدیار عدم شوهران و پسران و برادران و پدران خود را تنها نگذاشته با آنان شهید شدند. آغوشهای محبت شما خانمهای ایران نیز باید برای آینده فرزندان غیور و دلیر و نیک خو و پاکسرشت پرورد. تهیه و جمع آوری حامیان آن مرزوبوم باشد است؛ سر نوشت آینده ایران در آئینه سینه پر محبت شما نقش است؛ بلندی و پستی آن خاک در دست شماست. جهد کنید تا مایه رستگاری ایران شوید. خداوند ما زنان را برای این آفرید که در کارزار زندگانی دنیا مانند فرشتگان پشتیبان مردان خود باشیم، هماره آنان را در کار و کوشش دل دهیم؛ جهد کنید که شوهران خود را از تریاکی و قمار و الکل و دروغ بازدارید. امیدوارم که وطن مقدس ما از پرتو کوشش مردانه شما زنان کرد ذلت هزار ساله از چهره فرتوت خویش فرو شوید و جوانی از سر گرفته خاک کورش به اوج کمال رسد. با درود بیکران و تحیات فراوان رستگاری ایران و سرافرازی زنان آن را از آهورامزدا خواستارم.

بمبئی — ۳۰ سپتامبر ۱۹۲۶ — زربانو دینشاه مولا

است يك زن پارسی است .
 غرض از این مطالب خودشنائی و یا خودنمائی نیست ،
 بلکه میخواهم عرض کنم که ما زنان پارسی در خون و نژاد و
 دل و مغز با شما زنان ایران شرکت داریم . لیاقتی که امروز در
 زنان پارسی دیده می‌شود ، در رگ و خونی است که با خود از
 ایران آورده‌اند .

بیاد دارم روزی زن یکی از راجاهای هندو بمن گفت این
 خدمات که از شما پارسیان نسبت بمعارف این خاک بروز کرد
 برای این است که ایرانی هستید اگر نه از زنان ما چنین خدماتی
 بر نمی‌آید . همین طوریکه ما زنان پارسی پس از فراغت یافتن
 دوباره فطرت جبلی خود را نشان میدهیم . شما خانمهای ایران
 نیز باید در این اوقاتی که ایران رو بترقی است بنمائید که از خون
 پاک آن سرزمین نامدار هستید و فقط گرفتاری و آسیب زمان
 چندی استعداد ذاتی شما را پوشیده داشت .

راست است ما بیش از هزار سال است که از وطن خود
 مهاجرت کرده‌ایم و از دیدن ناملازمات مرزوبوم خود فارغ
 بوده‌ایم ولی بواسطه تواریخ میدانیم که آن خاک در مدت قرون
 متمادی گرفتار چنگال قهر و غلبه بود . لاجرم با این همه گزند
 و مصائب بی دریگی کلیه استعداد و ذوق فطری در آن ملک خاموش
 شد ، مانند مردگان آواز مردمان فرو نشسته و غبار مسکت صفحه
 تاریخ درخشان‌بان را پوشاند ، ولی امروز که نسیم جانفزا وزیدن
 گرفت و خورشید بخت از پس ابر سیه درخشیدن آغاز نمود ، بجا
 است که شما زنان مانند گل‌های بهاری سر از گریبان بدر کرده
 باغ و بستان وطن را دگر باره بیارائید ، پس از لطمه خزان
 پیدادگر رنگ و بوی خوشی بجهان ایران بخشید . بیاد آورید

سمت ریاست و معلمی دارند. اول زنی که در هندوستان طبیبه شد يك زن پارسی است و یگانه زنی که اکنون در این جا وکیل



زربانو خانم مولا از شانهای فاضله پارسیان در بمبئی.
Mrs Z. D. F. Mulla, one of the cultured
Parsi Ladies of Bmbay

منظور و در زندگانی اجتماعی با مردان شرکت مینمود. در کاتها که قسمتی از آوستاست و از سخنان فرخنده خود حضرت زرتشت است پیغمبر ایران در خصوص عروسی دخترش پوروچیست با جاماسب وزیر کی گشتاسب چنین فرماید: «تو ای جوانترین دختر زرتشت، ای پوروچیست! برو با خرد خویش مشورت کن و از روی دستور عقل و دانش نیکوترین اعمال پارسائی را بجای آور!» در چندین جای دیگر آوستا به مطالبی برمیخوریم که بخوبی دلیل مدعای ماست و صریحاً مقام بلند زن را در ایران قدیم می رسانند. از آن جمله زن میتواند که بمقام قضاوت رسد و زن میتواند به رتبه پیشوای دینی نایل گردد. مختصراً با شواهد تاریخی و مذهبی علو درجه زن را در پارینه میتوان ثابت نمود. پس از شکست خوردن ایرانیان از عربها و پاشیده شدن تاج و تخت ساسانیان آداب و عادات آن سامان دگرگون شد و کم کم ره و رسم پیشین بواسطه تطاول زمان و کشاکش دوران از یادها رفت. ما پارسیان نیز که از برای نگهداری آئین باستان به هندوستان پناه آوردیم، در مدت قرون متمادی چندان گرفتار حوادث جهان بودیم که آداب ملی خود را از دست دادیم تا اینکه در این قرون اخیر بواسطه تماس ما با اروپائیان و آزادی یافتن دگر باره بخود آمدیم، آنچه از کف داده باز جستیم. روح ایران در ما دمیده ییاد عهد دیرین جوهای نام و سرافرازی پیشین شدیم. ما پارسیان در این مملکت وسیع هندوستان اول کسانی هستیم که در بسط معارف و مکاتب کوشیدیم. «دادا باهائی نوروژی» پارسی که او را پیر بزرگ هندوستان گویند و یک پارسی دیگر موسوم به سهراب شاپورجی بنگالی به معارف هند خدمات برانزده و شایان نمودند. هنوز هم عده ای از زنان پارسی در یک قسمتی از مدارس این ملک

جهان‌نمان

نامه زر بانو خانم

خطاب بنخواهران ایرانی

[زر بانو خانم عیال آقای دینشاه مولا میباشد که خود از فضیلتی پاریسی
هند بوده و سابقاً در محکمه عالی بمبئی عضویت داشتند و حالا در همان
محکمه از وکلای دعاوی میباشدند.]

زر بانو خانم علاوه بر وسعت علم و فضیلت دارای حس ملیت و
فصاحت و بلاغت نیز هستند و در اغلب انجمنها و مجلسها نطقهای
مهیج میکنند. این مقاله را بزبان کجراتی نوشته‌اند و آن را آقای
پور داود مؤلف کتاب «ایران‌شاه» که معروف خوانندگان مجله
هستند بفارسی ترجمه کرده‌اند. [ایران‌شهر]

بخست خدمت همه خواهران پاک اخلاق ایران
درد و سلام میفرستم.



غرض از نگارش این مقاله بخانمهای ایران

دردی فرستادن و ضمناً آنان را بتکلیفی یاد

آوری کردن است گرچه ما پارسیان هندوستان بیش از هزار
سال است که از وطن اصلی خود ایران دور هستیم ولی هنوز
در رگهای ما خون آن سرزمین جاری است و گاهگاه نیز شور
وطن مقدس در دل ما افتاده ما را به بروز دادن حسیات میکشاند.

در این اوقات که اخبار ترقی ایران و بهبودی روزگار مردمان
آن سامان بگوش میرسد لازم دانستم خواهران ایرانی خود را
به دو نکته متوجه سازم. یکی از آن متعلق به ایران قدیم و دیگری
مربوط به آینده آن است. در ایران قدیم زن دارای مقام ارجمندی
بود و بحسب قوانین آوستای مقدس نیز میدانیم که در روزگاران
گذشته زن جاه و منزلتی داشت و برخلاف امروز شخصیت او

اراده ما گنجهای بی پایان در
سینه خود دارد و هر کس که
معنی زندگی و سعادت حقیقی
را درک می‌خواهد کند باید آن
گنجها را بیرون بیاورد و بکار
برد.

«ژان فینو»

شبهه‌های ما خائنی هستند
که بانصایح خود ما را از حمله
کردن بدشمنان باز میدارند در
صورتیکه يك عزم قوی و يك
حمله بموقع میتواند فتح و ظفر
را نصیب ما کند.

«شکسپیر»

مرد هر قدر هم عاقل باشد
اگر متانت و اراده قوی نداشته
باشد خود را گم میکند. کسی
که چراغ دیوژن را دارد باید
چوب دستی او را هم داشته باشد.
«شامفور»

ما جز بقوه اراده بهیچ چیز
دسترس نمیشویم ولی این اراده
يك محرك و يك شلاق لازم دارد.
از همه قوای روحی ما این یکی
یعنی قوه اراده زودتر از همه زنک
میزند و قنیکه او را بکار نیندازیم
«لابوله»

علم مغناطیس شخصی
وسایل فعالیت ما را تزئید میکند
و غلبه ما را در زندگی تأمین
می‌نماید. بوسیله این علم ما
قوائیکه ما را احاطه کرده است
مربوط می‌شویم و آنها را جذب
کرده در وجود خود بتحلیل
می‌بریم. آنها شخصیت ما را
تقویت و تغذیه میکند و قوای
شخصی ما که بدین وسیله قوی
و بزرگ شد در میدان فعالیت با
مظفریت کامل ایفای وظیفه میکند.
«و.و. آتکسون»

تویی آن گوهر پاکیزه که در عالم قدس

ذکر خیر تو بود حاصل تسبیح ملک

چرخ بر هم زخم از غیر مرادم باشد

من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلک

(حافظ)

خزاین حکمت

قوه اراده

ضعیف‌النفس تابع جریان شده
میروند و مردمان قوی و بزرگ
آنهائی هستند که مقاومت میکنند.
«آلفره دو وینی»

فقط سستی اراده ماست که
سبب ضعف ما میشود و گر نه
انسان همیشه بری جرای چیزیکه
بشدت آرزو کند قدرت کافی را
دارا میباشد.

«ژان ژاک روسو»
اراده یگانه حقیقت است و
قلب همه چیز است.
«شوپنهاور»

دانستن، چیز کمی است
خواستن و عمل کردن است که
اهمیت دارد. پس برای تولید
این طبیعت یعنی این محاکمه و
تصمیم قطعی که تمام زندگی
عبارت از آن است بهترین
معلم‌ها کیست؟ آیا کتاب است؟
نه! بلکه خود زندگی است.
«کامبریل هانوتو»

اراده انسانی در پهلوی
مقدرات او ایستاده است و چرخ
تکامل او را اداره میکند.
«فیثاغورث»

هیچ چیز محال نیست و هر
چیزی راهی دارد. اگر ما بقدر کافی
اراده داشته باشیم بقدر کافی هم
وسایل پیدا میکنیم.
«لاروشفوکولد»

اراده ما قوه ایست که بهمیه
قوای دیگر حکمرانی می‌کند به
شرطیکه ما آنرا با قوه عقل
همراه سازیم.

«بوفون»
یک اراده خم نشونده بر همه
چیز غالب می‌آید حتی بر زمان.
«شاتوبریان»

بعقیده من خدا زمین را
میان هوا انداخته و انسان را هم
میان قضا و قدر. قضا و قدر
او را احاطه کرده و او را بسوی
مقصد نامعلوم میرد. مردمان

نمود. دانش، اقتصاد، علم اداری، تمدن مادی و هر چیزی را که راجع به‌عالم مادی و خارجی است ممکن است اروپائیان تعلیم دهند، اما راجع بهر چیزی که مربوط به‌عالم روحی و ددونی است چون چندان وسعت اطلاعی ندارند می‌توانند از هندیها خصوصاً و سایر شرقیون عموماً تعلیم بگیرند و بداند که چگونه باید در روح خود تولید قوت و قدرت نمود، چگونه روح خود را پرورش داد، چگونه بنفس خود معرفت حاصل نمود و زمام اختیار آنرا بدست آورد و بالاخره چگونه خود را بر کشمکش‌های خارجی و عوارضات مادی غالب نمود.

شاید روزی باید که شرقی بتواند از فواید علم و صنعت خود را بهره‌مند نماید و غربی نیز کمتر از این خود را به‌احتیاجات مزخرفه و مشتبهات پیورده مشغول و از این زندگانی مادی خود را نجات بخشیده در شاهراه حکمت و تأمل و تعمق در محاسن و بدایع طبیعت بازافتد. یحتمل که «اسپراتو» زبان شیرین عمومی و بین‌المللی خودمان نیز به این معنی کمک نماید و شاید هم که او نیورسیت^۱ «راین درانات تاگور (۱)» واقعه در «ساتی نیکان» به این مقصد عالی مساعدت فرماید.

دانشمندی هندی گفته است: «سود آن کس که تحصیل علم مینماید فراوان، ولی قلب آن کس که دوست میدارد همواره شادان است.»

[۱] Rabindranath Tagore [رجوع شود بشماره ۶ مجله]

چيست اين سقف بلند ساده بسيار نقش
 اين معما هيچ دانا در جهان آگاه نيست
 در طريقت هر چه پيش سالک آيد خير اوست
 در طريق مستقيم اي دل کسی گمراه نيست [حافظ]

کسترانند. هزاران هزار ستارگان درخشان در عالم بالا مجتمع و پدیدار می‌شوند. آیا در سطح آنها آدمهائی هم زندگی میکنند؟ این دنیای کوچک ما در میان اینهمه عوالم بی‌اتهی چیست؟ چرا ما به وجود آمده‌ایم؟ موجد کلیه این عوالم کیست؟ منظورش از این ایجاد کدام است؟ اینها موضوعاتی است که هندی دائماً با نهایت تعمق در مورد آنها فکر می‌کند.

در همین وقت اروپائی می‌رقصد، بازی میکند، کلر میکند یا حساب مینماید. همیشه سرگرم کلری است و همواره عامل عملی! از فکر کردن می‌ترسد. نظاره مجموعه‌های نامحدود کواکب آسمان مغز او را پریشان می‌سازد. آیا روح باقی است؟ شاید. در این موضوع روز یکشنبه آیه «انشاءالله» حضرت کشیش مذاکره خواهد کرد. فعلاً لازم است که زندگانی کنونی را مرفه و مقرون به آسایش نمود. بعدها در این باب البته تدقیق نظر خواهد شد!

در میان این دو نوع آدم اختلافی وسیع و عمیق همچون یابان و دریای بی‌پایان حکمفرما است. مادی‌ترین آنها بوسیله اصول علم و عمل، بوسیله پول و بالاخره بوسیله توپ و تفنگ حکمفرمائی میکند؛ و روحی‌ترین آنها همواره در آزادی روح خود سعی می‌کرده و میکند. ممکن است وقتی در آزادی جسم خود نیز کوشش نماید، ولی هیچگاه به سایر ضروریات پیوده محتاج نیست و هرگز هم محتاج نخواهد شد. چرا که فکر همیشه بر اینگونه احتیاجات لایینی غالب است و هرگز مغلوب آنها نخواهد شد.

غربی و شرقی همیشه با هم جنگ و نبرد خواهند کرد. بالاخره روزی خواهد رسید که از یکدیگر کسب معلومات خواهند

کلیه احتیاجات و ضروریات رغبت و شهوت انگیز زندگانی کنونی بکلی بی نیاز میدارد. آری آنها دائماً فکر میکنند و در حقایق اشیاء تأمل و دقت نظر مینمایند.

غریبون در نظر ایشان فقط يك مشت مردمان مادی، تجارت پیشه، قصاب. ماشین ساز و آزمند بتحصيل قدرت، منفعت و شهرت که همواره تعجیل در امور را بر تفکرات آرامانه و تأملات دقیقانه ترجیح میدهند، جلوه گر میباشند، شاید هم که از آنها وحشت نمایند ولی آیا ممکن است که از سر صدق و حقیقت بآنها احترام نمایند؟

رود کنگ با آن آب لاجوردی رنگ خود در تحت شعاع سوزان آنتاب جاری با هزارها اشخاص بزرگ و کوچک که در آبهای صاف و زلال آن غسل میکنند؛ معابد عتیقه با ستونهای سفید مرمری رنگ خویش با نهایت شکوه و عظمت آرام در جای خود بر قرار؛ خورشید فروزان در بالای طبیعت هزار الوان مشغول تشعشع و حرارت افشانی؛ در جنگلها و بیشه‌های بی انتها دنیای حیوانی دائماً سرگرم نعره کشیدن و یا وزوز نمودن؛ ساعات، ایام، سنین و بلکه قرون بی شمار در گذر؛ انسان و اقوامی آمده، انسان و اقوام دیگر میروند؛ ولی اقوام هندی همواره زندگی کرده و فکر میکنند.

در نظر ایشان يك دقیقه با يك حیات مادی طولانی در يك عرض حساب می‌شود. حیات چیست؟ زمان چیست؟ سبب ایجاد این هر دو کدام است؟ از تفکر ما در این باب چه نتیجه حاصل می‌شود؟

شام مقدس با عطر مطبوع و شمیم خوشبوی خود فرا می‌رسد. شب بالهای سیاه رنگ خود را در زیر آسمان باشکوه می

عبارت از همین جزئیات است؟ مسلماً نه. این تنها يك منظره، يك دور نما، آنهم دورنمای بسیار مختصری از این دنیای وسیع سیصد میلیون جمعیتی است که در شبه جزیره مهم آسیای جنوبی زندگانی می‌کنند.

چندی قبل در منزل یکی از اروپائیان يك نفر هندی مهمان بود. در موقع صرف نهار در موضوع انواع اغذیه، ورزش، سیاست، تجارت، صنعت، عزت حیات، زندگانی دنیوی و برخی موضوعات افصح آمیز هر يك از مدعوین سخنی چند میراند سوای او که بکلی خاموش بود. خانم صاحب منزل از وی اظهار شکایت نمود که چرا غذا زیاد صرف نمی‌کند. ناگهان هندی مذکور از وی سؤال نمود: «خانم! شما در خصوص ابدیت روح چه عقیده دارید؟» عموم حضار در ششدر حیرت فرورفتند، چه احدی منتظر چنین سؤالی نبود و حتی در میان ایشان شاید نادرأ کسی یافت می‌شد که وقتی در این موضوع کمترین فکری را کرده باشد. بسیار خوب، کلیه مملکت هندوستان بعینها شبیه همین يك نفر مهمان هندی است. دو بیست و سی میلیون هندو، هفتاد میلیون مسلمان در این مملکت زندگانی میکنند و مهمترین شغل شاغل ایشان تفکرات مذهبی است. در میان این گروه انبوه بزحمت اگر دو بیست هزار نفر اروپائی از قبیل مستخدمین دولتی، نظامیان و بازرگانان که اهتمام ایشان قطعاً نه به امور مذهبی مصروف و نه بمسائل فلسفی معطوف است، امرار حیات مینمایند.

هندیها به جنگلهای با عظمت و نامحدود مملکت خویش که بدون خستگی و با نهایت صبر و بردباری بر روی اینه قدیمی انسانی مردم میروید عادت نموده‌اند. آنها دارای وقتی واسع و احتیاجاتی محدود میباشند. پیروی از دین و مذهب ایشان را از

توزونی» (الهامیون) هندوستان که مرکزش در شهر «آدیبار» واقع در نزدیکی مدراس است، معروف بود. در این موقع خود را در جرگه استقلال طلبان این مملکت داخل ساخت و چون روز بروز بر شهرتش افزوده می‌شد از طرف حکومت هندوستان محبوس شد ولی طولی نکشید که در اثر اعتراضات شدید حزب کارگر لندن آزاد گردیده مظفرانه و با نهایت سر بلندی در میان هلله و فریادهای تحسین و تمجید آمیز پانصد هزار نفر جمعیت هندی به شهر مدراس بازگشت نمود. در روز عید تولد این خانم از طرف «هیئت جمع آوری اعانه هندوستان» مبلغ یک میلیون فرانک به رسم هدیه به مشارالیه اهدا شد.

در سنه ۱۹۱۷ متاکوی معروف برای تفتیش نهضت ملی هندیه وارد هندوستان شده و در تعقیب تفتیشات او یک اصلاحات (رفرم) سیاسی در وضعیات مملکت مذکور پدیدار گردید. به این معنی که از این هنگام هندوستان دارای یک حکومت محلی که به وسیله آراء عمومی انتخاب می‌شود گردیده و وزراء آن از میان خود هندیه اختیار می‌شوند. با وجود این امتیازات هنوز فیما بین دولت انگلستان و هندیه اعم از مسلمان، برهمنی یا غیره ورطه هولناکی وجود دارد و نهضت استقلال طلبی هندیه همه روز در رشد و نمو می‌باشد. منتها مقصد بعضی از آنها استقلال تام و تمام هندوستان است و منظور دیگران استقلال اداری آن، مثل حکومت کانادا یا ایرلاند.

در شماره اخیر مجله شریفه «اسپراتو» خلاصه راپورتی که در خصوص هندوستان از طرف یک نفر فرانسیوی هوشمند در طی نطق ایراد شده نشر یافته بود. موضوع این راپورت فقط در باب سیاست، احزاب، جنگ و امثال آن بود. آیا کلیه هندوستان

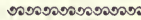
بهبود و وجود ندارد، و آنها نیز بهمین جهت است که در مقام بر نمی‌آیند عقیده و ایمان خود را در میان اقوامی که در خارج هندوستان زندگی میکنند نشر و ترویج نمایند. علاوه بر اینها این مذهب همواره بسیار ملایم و آرامش طلب بوده و قبول ربه عبودیت ملل اجنبی را از قبیل ایرانیها، افغانها، مغولها، عربها و بالاخره اروپائیا مجاز داشته است.

معدک معارف اروپائی که چندی است به اتفاق زبان انگلیسی قدم در سرزمین هندوستان گذاشته حس ملیت، وطن پرستی و حریت سیاسی را به هندیا شناسانده و مخصوصاً قسمی حس ملیت هندی را اخلاقاً در آنها تقویت کرده است که کنون به وسیله «گاندی» آرامش طلب معروف و حتی به وسیله بزرگترین ملاکین و متمولین آن مملکت تبلیغ و ترویج می‌شود.

مسلمین هندوستان در بدو امر بمناسبت ضدیت و معاندتی که با برهمنیها داشتند کاملاً نسبت بحکومت انگلیس وفادار بودند ولی از بعد از سال ۱۹۱۱ که دولت ایتالیا در طرابلس بنای دست اندازی را گذاشته و نسبت بحقوق خلیفه بی احترامی نمود آنها نیز به عمق سیاست انگلیس پی برده و ارکان اعتمادشان نسبت به دولت مذکور متزلزل گردید. جنگ عمومی که انگلیسها در طی آن بر علیه دولت ترکیه قیام نمودند نیز بیشتر خشم مسلمین هندوستان را بر علیه انگلستان تحریک و تقویت نمود. کنون سیاست این جمعیت در تحت ریاست شخصی محمد علی قائد معروف اداره می‌شود.

سومین قائد هندیا که در این دفعه از نژاد انگلیسها بود یعنی «مادام بسانت» نیز بنوبت خویش در حس ملیت هندی شرکت نمود. خانم مزبور قبلاً در میان هندیا فقط به ریاست «مجمع

انتشار می‌دهد. چون از نقطه نظر مجاورت وطن مقدس ما با هندوستان شناسائی آن مملکت برای ما ایرانیان از فرائض مهمه بشمار می‌رود، اینجانب به ترجمه هر دو قسمت مبادرت و ذیلاً تقدیم خوانندگان مجله شریفه ایران‌شهر مینماید. ا. ق. امینی



ما در اینجا خلاصه نطق مسیو «مارتینو» را که مدت پنجاه سال در قسمت هندوستان فرانسه حکومت داشته است و در مجمع «سوسیولوژی» پاریس ایراد کرده نقل مینمائیم.

چندین نژاد، ساکنین هندوستان را که تعداد آنها ۳۲۵ میلیون است تشکیل میدهند. تعداد اروپائیان ساکن این مملکت نسبتاً بسیار اندک و تقریباً سیصد هزار نفر می‌شود، یعنی کمتر از یک‌هزارم کلیه جمعیت هندوستان.

بنگالیها، پنجابی‌ها، تامولها و غیره نه از حیث نژاد بلکه از حیث زبان، مذهب و اخلاق نیز بایکدیگر تفاوت و تباین کلی دارند، ولی عموماً دارای یک حس مشترک می‌باشند که فقط عبارت از هندوستانی بودن است. وحدت جغرافیائی با تمام وسعتی که این مملکت دارد نیز به این مقصد عالی آنها کمک مینماید. چه طبیعت بخودی خود این مملکت را به وسیله جبال هیمالایا، اقیانوس هند و خلیج بنگاله از هر طرف احاطه نموده است.

تعداد پیروان مذاهب مملکت مزبور از قرار ذیل است:

مذهب برهمنائی شایعترین و در عین حال بردبارترین کلیه مذاهب این مملکت است. مذاهب مذکور برطبق تعالیم مخصوصه خویش فقط معرف یک حقیقت مقیدیکه تنها مناسب و ملایم با روحیات هندوها است میباشد. حقیقت مطلقه برای هندیهای برهمنائی

پس ظن غالب حاصل شد که هیکل دیگری وجود دارد و در نظم امور این راهوار طبیعت خللی مینماید. اینک مسئله مشکلی که دانا‌های خبیر و ریاضی‌دانهای ماهر را بمیدان می‌طلبد این بود که پس از تعیین تزلزل در خط حرکت اورانوس محل آن هیکلی را معین کنند که باعث این انجذاب گشته است. دو نفر منجم که یکی از آنها انگلیسی و موسوم به «آدمس» (۲) و دیگری فرانسوی و نامش «لوریه» (۳) بود در يك زمان موفق بجل این مسئله حیرت‌انگیز شدند و مکانی را که سیاره باید در آنجا باشد، تعیین نمودند. پس از آن به وسیله تلسکپ بزرگ برلین سیاره مزبور را در آن حوالی یافتند. کشف کوکب نپتون بواسطه ریاضیات فلکی قدرت و احاطه شگفتی بخش علم را بخوبی بمانمی‌نمایاند و شاید قدری خواندن این ماجرا جوانان را بیدار نماید.

مصطفی ملایری، محصل دارالفنون بیروت

تمدن شرق

هندوستان کنونی

در شماره دوم مجله «اسپراتو» منطبعه ژنو که ارکان رسمی «مجمع عمومی اسپراتو» است شرحی راجع به وضعیات سیاسی هندوستان در تحت عنوان فوق درج شده است. یکنفر هندی فاضل در مقام انتقاد آن برآمده و در شماره سیم مجله مذکور شمه از مسائل روحی هموطنان خود بزبان شیرین اسپراتو



موشح و مزین کرده است. اورانوس که اسم سیاره سابق الذکر است اگر چه از زمین خیلی بزرگتر است ولی بواسطه بعد مسافت مانند یکی از ثوابت کم فروغ بنظر میآید. حرکت انتقالی این سیاره بدور آفتاب هشتاد و چهار سال طول میکشد و بزرگترین دورین‌ها هم چندان آنرا بزرگ نمیکنند که قابل استفاده علمی باشد. ولی اکتشاف کوکب نپتون که مناسبت کلی با اکتشاف اورانوس دارد حیرت‌انگیزترین کل وقایع در تاریخ اکتشافات علمی محسوب می‌شود و نشان میدهد که درجه دقت و پایه فراست را علمای فرنگ بر چه مقام رفیعی گذارده‌اند. باید خوانندگان جوان این سطور که عشقی به اینگونه مطالب دارند عبرت بگیرند و بدانند که با پرورش متناسب حس جبللی کنجکاو و موازنه و سنجش منطقی که در قوم ایرانی هم بی‌شک بقدر فرنگی وجود دارد میتوان این قبیل کارهای حیرت‌افزا انجام داد.

پس از کشف ستاره اورانوس علمای هیئت در ملاحظه آن هیچگونه دقتی را فروگذار نمی‌کردند و مسافرت طولانی‌ش را بدور آفتاب با دیده فراست می‌نگریستند. طول مدار سیاره مزبور حساب شده بود و طریقی را که بایستی طی کند تعیین کرده بودند. در این بین منجمین مدقق فهمیدند که تزلزلی در حرکات اورانوس حاصل می‌شود و کاملاً از روی خطی که ریاضیون تعیین کرده بودند، مدار خود را طی نمی‌کند. پس در این صدد برآمدند که تبیین این مطلب کنند و کشف آن علت نمایند، زیرا که در فرهنگ پنهانور علم، مطلب غامض و نگشوده‌ای نمی‌پسندیدند. در رحله اول فرض کردند که تزلزل در حرکات اورانوس مبنی به انجذاب سیارات زحل و مشتری میباشد، ولی بعد از حسابهای دقیق ریاضی خطای این فرض آشکار و راه حل دیگری را خواستار شدند.

خاطر علمای هیئت را ناکنون بخود مشغول داشته منبع بسیاری از انکشافات ریاضی راجع به سیارات مزبور گردیده است. ولی این جرم سماوی مثل عروس نازیا که دیمی و دنیا بر آن زشت می‌نماید، از این پیرایه‌ها عاری است و بهمین جهت تا کنون مدت حرکت وضعی آن بطور قطع معین نشده است. پر واضح است که تعیین حرکت وضعی سیاراتی که دارای این قبیل خطوط هستند خیلی آسان است، زیرا که یکی از خطوط مشخصه را منجم تعیین مینماید و سپس دوران آنرا تعاقب میکند تا مدت یک دوران کامل معلوم شود و بدین طریق حرکت سیاره بر محور خود تعیین می‌شود. ولی عطارد چون از این خطوط محروم است منجمین را در مشکلات گذاشته است. اما بطور احتمال دوره حرکت وضعی آن هشتاد و هشت روز میباشد، هر آینه دوره حرکت انتقالی آن به دور آفتاب بطور قطع هشتاد و هشت روز است. با این تفصیح اگر مدت حرکت وضعی آن قطعی باشد همیشه یک وجه عطارد رو به آفتاب واقع می‌شود.

اینک از شرح عطارد بدین مختصر اکتفا نموده و کمی هم در خصوص سیارات دوگانه جدید الانکشاف یعنی اورانوس و نپتون سخن میرانیم.

مدتها بود منجمین تصور میکردند که کوکب زحل سرحددار نظام شمسی ما میباشد و سیاره دیگری ماوراء آن وجود ندارد. ولی در ۱۷۸۱ سیاره دیگری کشف شد که در فاصله بعد هزار و هشتصد میلیون میل از آفتاب واقع شده است. ویلم هرشل (۱) کاشف این سیاره از اعظم منجمین دنیا است و در نتیجه بردباری و دقت خود صفحات تاریخ علمی را با صدها انکشافات درخشان

[۱] William Herschel

را نموده زمانی خیال ما را از تنازع بقا در روی سیاره خودمان منحرف داشته و زمانی بجای معشوق زمینی محبوب آسمانی ما اطلاعی حاصل کنند، این مقاله را بخوانند و از بضاعت مزجانه آن توشه کوچکی بردارند.

نزدیکترین سیاره به کره آفتاب عطارد است و اگر سیارات کوچکی که بزعم علمای هیئت از يك سیاره بزرگ متلاشی شده تشکیل یافته‌اند مستثنی شود، کوچکتر از سایر سیارات هفتگانه است. مدار عطارد در داخل مدار زمین واقع شده است. بهمین جهت وقتی که میخواهیم این کره کوچک را تماشا کنیم نظر ما کم بیش بطرف آفتاب منعطف است و غالب اوقات طوری اتفاق می‌افتد که نگاه ما بطور مستقیم رو به آفتاب است و البته در این موقع کره عطارد غیر مرئی است، لهذا دو موقع خوب برای دیدن عطارد بلافاصله پس از غروب و قبل از طلوع آفتاب است.

آیا باعث شگفت نیست که منجمین ازمنه سالفه این سیاره صعب النظر را پیدا کرده و فهمیده‌اند که از ثوابت نیست؟ البته این خود دلیل واضحی است که منجمین سلف دارای دقت نظر بوده و حس طبیعی کنجکاوی که خاصه علمای بزرگ است در نهاد آنها هم بوده است و مدت زمانی است که مردمان فرزانه در روی این گیتی پیدا شده‌اند.

زاویه‌ای که ما بین چشم انسان، عطارد و آفتاب حاصل می‌شود، هرگز از ۲۹ درجه تجاوز نمیکند و ندره هم ۲۹ درجه است. بهمین جهت دیدن عطارد خیلی دشوار است. از لوله تلسکوپ وقتی که به عطارد نظر می‌نمائیم، هیکل مایوس‌کننده بیش ظاهر نمی‌سازد.

هیکل مریخ و مشتری با خطوط زیادی مزین شده است که

مسئله دین که در تمام اعتراضات راجع به این مواد حقیقی بود ولی در این زمان مبالغه و افراط و سوء استعمال از اینطرف شده و ازین رو مرض اجتماعی مسری عارض ما گردیده و سوء تفاهم عمومی نیز روی داده و جهانی به آشوب افتاده است که در نظر من جمله دلیل آنست که تمدن، دارد رو با اعتراض میرود و کاشکی فکر ترقی را اصلاً باور نمیگردیم و اگر يك نهضت بسیار اساسی فکری که مانند زلزله بزرگی که اذهان را زیر و رو نماید ظهور نکند باید به انسانیت امروز گفت: باز آمدنت نیست چو رفتی رفتی.

نگاهی با آسمان

مختصری در باب افلاک

و ائمه کان محترم ناچار میدانند که آفتاب در مرکز نظام شمسی ما واقع شده است و هشت سیاره یعنی عطارد، زهره، زمین، مریخ، مشتری، زحل، اورانوس و نپتون به ترتیب بر حسب بعد آنها بر دور آفتاب در مدار خود میگردند. اینک نگارنده میخواهم در ذیل راجع به نزدیکترین این سیارات به آفتاب یعنی عطارد بسط سخن داده و بعد در خصوص اورانوس و نپتون تا حدی که در حد ممکن دانش خود دارم بنویسم تا کسانی که میل دارند در خصوص این اجسام درخشنده که در شب تاریک جلب دقت ما



که چگونه اختراعات عصر هزاران زحمت و اسارت انسان را مرتفع نمود ولی ما این مسئله را با اندازه اعظام نمودیم که ماشین بمرتبه خدائی رسید.

همچنین نظریات مادیون تا اندازه برای يك ملتى كه كارش شعر و خواب و خیال باشد بسیار نافع بود برای زندگانی در این عالم، خبزداری از شرایط و قوانین و قوای این عالم شرط است. همچنین پول و اهمیت اقتصادی آن نیز لازم بود معلوم گردد اما حرف آنجا است که در اینجا نیز این چیزها را با سمان برده و آنها را حاکم مطلق کردیم.

همچنین وقتی ما تنها روح را در نظر گرفته و در عالم ریاضت قوای بدنی و تندرستی خود را فراموش نموده بودیم. تعلیم ورزش ضروری بود ولی دیگر نه با اندازه که ورزش بدرجه يك نوعی ناخوشی برسد و در آن باب با اندازه افراط بشود که بیچاره واضع آن اگر چشم باز کند بحیرت خواهد افتاد. امروز تمام وقت زن و مرد صرف زیبا و جوان کردن بدن شده و روح و تربیت آن از میان رفته. و مخصوصاً خانمها که چه معرکه در این ژاوی میکنند. بحیرت تمام میخوانیم که امروز فابریکهای هست که کارشان ساختن گوشهای کوچک و دماغهای باریک است و زنها هرگونه تداوی و عملیات و رنگزنی و زینت و ورزش می نمایند تا جوانتر دیده شوند. در هیچ عصری زن باین بی قیدی موی کوتاه و مردانه خود را اینگونه بی مهابا در سر میزد دیگران شانه نزده و لبها را با سرخاب به این اندازه نیالوده است که امروز میکند. مبالغه اینها در آرایش تن بمراتب زیادتر شده است از مبالغه اجداد اینها در تصفیه روح.

بهین ترتیب است مسئله مطالعات و ژادها و بالاخره

کم کم منسوخ می‌گردد. و آنها یکی که هم می‌خوانند مطالب آن را به تکرار مطالعه نمی‌کنند و بعد از یکبار مطالعه مستعجل تمام کتاب بمثابة مفقود است و برای همیشه گی به دور انداخته میشود. بچه‌ها بجای کتابها روزنامه می‌خوانند و خصوصاً روزنامه‌های مصور را و واگونیهای روزنامه در ایستگاهها پر است از جراید مصور و البته مرغوبتر و مطلوبترین صورتها عکس ساقهای زن است! ۶ — از علل انحطاط یکی را هم اختلاط نژادی می‌شمارند. در این موضوع کتابها نوشته شد و آمریکا برای پیشگیری انحطاط نسل خود قوانین ایجاد نمود با اینهمه هنوز اینمسئله با وضوح عملی و قطعیت حل و فصل نشده.

۷ — از اسباب دیگر تنزل، دین را می‌شمارند. در هیچ وقت از اوقات این اندازه بی‌دینی و در مقابل آن اینقدر مذهب و جمعیت‌ها و مسلک‌های تازه دیده نشده. گویا بهمان اندازه که از عدد متدینین کم می‌گردد بهمان اندازه نیز حس دیانت در بقیه آنها عمیق‌تر می‌شود و حتی اعتقاد به خرافات و اساطیر و معجزات زیاده‌تر می‌گردد.

اینک بعضی را از آنچه اسباب تدنی شمرده می‌شود ذکر نمودیم. اکنون می‌پرسیم کیست که بتواند اوضاع کنونی خرابی‌ها را در یک فکر خلاصه کند و سبب قطعی آنها را با یک کله بیان نماید؟ در جواب این سؤال ممکن است يك حقیقت را بی‌تردد اظهار نمود و آن این است که در این دوره فکرها را که بدو صحیح و مفید بودند زیاده از حد مبالغه و اعظام کرده‌ایم. مثلاً ماشین و الکتريك و منافع آن واضح است و وقتیکه شاعر آلمانی گونه میگفت: «من نمیدانم بهتر از این چه اختراع میتوانست کرد که آدم چراغ را بدون کبریت روشن نماید» تماماً حق داشت و میدید

برابر پول بی قدر شده. دختری که امروز می تواند برای يك بچه نامشروع خودش با فراوانی تهیه لوازم و خوراك نماید از طرف مردم حتی از طرف امثال خود محسود شمرده میشود. اشخاص اصیل نیز با اغنیا رفت و آمد کرده و بدین وسیله به جلب منفعت های ملوث میکوشند. ازدواج نوعی تجارت شده است و مقصود عمده استفاده مادی از همدیگر است. دعواها نیز دیگر برای شرافت و یا حکومت نبوده بلکه برای پول است. سیاست دول، سیاست اقتصادی گردیده حتی قضاوت تابع این جریان شده يك سیلی و يك دشنام اهمیتش خیلی کمتر از یغمای مقداری پول میگردد. تعارف دادن يك کار دستی که مدتی زحمت در آن کشیده شده و یا يك گل زیبا يك دوست، بسیار کم ارزشتر از يك پارچه تفره دیده می شود زیرا گیرنده فوراً می گوید: «با این چه میتوان خرید؟»

۳ — بهمان نسبت که ارزش پول بالا رفته ارزش مزیات روحانی پائین آمده. دیانت مقابل سفاهت و حس شرافت دلیل آکنه پرستی شمرده می شود. تنها جائیکه مسئله با پول مربوط است اهمیت داده می شود.

۴ — «اسپورت» نیز ترقی فوق العاده کرده ولی آن نیز از لذت حقیقی افرادی دست کشیده و حرفتی شده است. تمام همت شبان و روزان مردم صرف مسابقه و گرفتن جایزه میگردد و افراد مانند ماشین در تحت تعلیم آموزگار ورزش برای این چنین حرکات یکطرفی میکوشند. عمده مقصود زیادی حرکت و سرعت است. استعمال متناسب تمام اعضا از نظر افتاده و تمام نظر در تمرکز دادن تمام قوا برای حصول تولید سرعت فوق العاده است.

۵ — خواندن کتابها خصوصاً کتابهای مفید و جدی دارد

را از چاه نمیداند چه فرقی با سکون و بهت و خواب دائمی آن
هموطن درویش تریاکی خواهد داشت که نه می‌رود و نه بچاه
می‌افتد! برلین — رضا زاده شفق

تمدن دارد می‌میرد! این عقیده امروز در بین عقلای قوم مسلم
است و تنها سؤالی که وارد است این است که آیا اسباب مرگ
تمدن چیست که جوابهای شبهه‌ناک از هر طرف داده می‌شود و
من نیز از دادن جواب قطعی عاجزم. اغلب مردم دو سبب برای
انقراض آن نشان میدهند که آنها را در تحت کلمه آمریکانیدن
(۳) ایهام مینمایند. اولی از این دو سبب ماشین پرست و دومی
ماده پرست کردن عالم است.

۱ — بواسطه ماشین پرستی، آلات دستی قدیم از میان رفته
و بجای آنها ماشین در آمده و همچنین ترتیبات خانگی و نواقل
و غیره جمله مربوط بآلات میکانیکی گردیده و این تحول علامت
و دلیل ترقی شمرده می‌شود. اوتوموبیل، دو چرخه بخاری و
آسمان پیمای با عشق مخصوص تقدیر می‌شوند. اینکه کارخانه «فورد»
در هر دقیقه یک اوتوموبیل حاضر میکند از علایم ترقی شمرده
می‌شود. جالب نظر است که میل عمده مردم به سرعت تقلیبات است
و همه چیز حتی ترتیبات خانگی را گذاشته و از پشت سر نواقل
و تسریع آنها میدوند.

۲ — مفهوم دوم در تحت کلمه آمریکانیدن، ماده پرستی
است. پول امروز بزرگترین ارزش عالم گردیده حتی شرافت و
شخصیت که در قرون وسطی بآن اندازه قیمت داشت امروز

تمدن غرب

تمدن دارد می‌میرد

گرامی نامهٔ ایران‌شهر مسئلهٔ آفات تمدن غرب را بار دیگر در سرمقالهٔ شمارهٔ پنجم امسال برای تنبیه ایرانیان عوام‌مقلد، موضوع بحث قرار داده بود. روزی از مطالعهٔ این مقالهٔ سودمند نگذشت. بود که مقالهٔ در «روزنامهٔ عمومی آلمان» (۱) منبعضاً برلین مورخهٔ نوزدهم اوت ۱۹۲۶ خوانیم و خواستم مال آن را که از طرف یکی از صاحبان فکر و قلم آلمانی نوشته شده است (۲) بوجه خلاصه پادسی نقل نمایم تا برای آنهایی از هموطنان عزیز که کارشان در سر تمدن غرب تا سر باختن نیز رسیده ولی هنوز حقیقت آنرا نفهمیده‌اند سرمشق عبرتی گردد. ایران بی‌شبهه باید ترقی نماید. و برای این مقصود جز استفاده از تمدن علمی مغرب زمین راهی دیگر متصور نیست ولی حرف در سر آنست که هیچ‌کاز را حتی ترقی را هم نباید کورکورانه کرد. این يك مقالهٔ تنها نیست بلکه نمونه‌ای است از هزارها مقالات و صدها کتبه‌های مهم که از طرف عقلای فرنگ در تعیین این تمدن سراپا شهوت پول پرست خون خوار تألیف و نشر گردیده است و برای ما ایرانیان که در شروع گاه راء دراز تمدن قدم می‌خواهیم برداریم بسی ضرور است که خود را با محاکمهٔ طفلانۀ ظاهری نیاخته و خیالات ترقی را در روی اساسهای علمی استوار نمائیم و الا دوندگی‌های بسیار عجولانۀ جوانی که کفش براق و چاپکپای (مد) زمان را پوشیده ولی راه

[۱] Deutsche Allg. Zeitung, 19. Aug. 1926.

[۲] Borris Erh. von Münchhausen.

قدم زن نزد خامه در آشتی * طرازش بجز جنک و ییکار نیست
 چو دیوانه آشفته تازد همی * مگر بر سرش میر و سالار نیست
 چو رخش تهمتن گسته مهار * چو شب‌دیز کش بر سر افسار نیست
 ازین پرده بیرون سراپرده ایست * مرا و ترا اندران بار نیست



استاد معظم حضرت ادیب پیشاوری

رونده برفت و من ایدر بجای * که راهش درشت است و هموار نیست
 چه بیدار چشم و چه خوابیده چشم * کسی کش دل از علم بیدار نیست
 در این شهره بازار پر مشتری * متاع مرا کس خریدار نیست



ادبیات

نکوهش برونژنار

از آثار فکری حضرت ادیب پیشاوری

اقتباس از جریده ایران منظمه طهران

(در شماره ۲ سال دوم مجله نمونه از آثار ادبی استاد معظم درج شده است)

تولد دانشمند محترم تقریباً در سال ۱۲۶۰ هجری در اراضی سرحدی بین پشاور و افغانستان است. اوائل عمر در غزنین مشغول تحصیل و در سن سی سالگی به سبزوار آمده در مدرس مرحوم حاج ملا هادی سبزواری طی مراتب عالی فلسفه را نموده و فعلاً سی سال است که در طهران ساکن میباشند. وقوف بر مراتب علمی و فلسفی ایشان موقوف بمراجعه مصنفات ایشان است و فعلاً ما یکی از قطعات و آثار بلندفکری ایشانرا ذیلاً درج میکنیم:

یکی گل در این نغز گنزار نیست ❀ که چنده رازان دوصدخار نیست
 منه دل بر آوای نرم جهان ❀ چهارزا چو گفتار کردار نیست
 مشو غره بر عهد و زنهار وی ❀ که نزدیک وی عهد و زنهار نیست
 ز بیگان این بسته زه بر کمان ❀ ندیدم یکی دل که افکار نیست
 کدامین زدوده دل از غم دو ❀ سر انجام بردش ز نگار نیست
 فروبند جنبنده لب از گله ❀ که این بدکش راز کس عار نیست
 کسی کو گله آرد از بد گهر ❀ هم از بد گهر کم بمقدار نیست
 گهی قبر گون که چو روشن چراغ ❀ جز این دو چهارزا دگر کار نیست
 ستوهی فزاید مکرر همی ❀ چرا دلت رنج ز تکرار نیست
 دراز است طومار گردون ولیک ❀ نگارش بجز درد و تیمار نیست

های مستعد و جوال را بجنبش و فعالیت می‌آورد و در آئینهٔ قلوب صاف آنها صورت بعض حقایق را منعکس می‌سازد ولی با وجود این بعقیدهٔ من اگر مشیت الهی به ارسال يك مری بشر و یا امام زمان و یا مسیح موعود قرار گرفته باشد آنوقت این داعیان را بمثابهٔ مبشر و چاوش وی و یا بمنزلهٔ صبح صادق که خبر از طلوع آفتاب می‌دهد باید شمرد و گفت: اتی امر الله فلا تستعجلوه تعالی الله عما یشرکون!

من بهر يك از شئون عالم که نظر می‌اندازم جز مشیت الهی چیز دیگر نمی‌بینم و غیر از تجلی ارادهٔ او چیزی نمی‌یابم. همه جا و در هر حال احکام مشیت قاهرهٔ اوست که جاری می‌شود و هر وقت بشری به مشیت او برد و با ایمان کامل اطاعت از او امر ازلی او نمود آنوقت میتواند نشانهٔ قدرت و مظهر مشیت و جلوه گاه ربوبیت وی گردد که گفته‌اند: العبودية جوهرة کنهها الربوبية!

تا کنی اندر ربوبیت مقام	در عبودیت بزن پیوسته گام
حکم رانی بر قضا و بر قدر	گر ز فرمانش نه بیچی هیچ سر
تا عیان گردد درو رخسار یار	صاف کن آئینهٔ دل از غبار
نیست کن معنا و لفظ ما و من	دور کن رخت منیت را ز تن
از دلت صوت انا الحق بشنوی	چون تو غرق وادی حیرت شوی
سازدت مظهر بذات خویشتن	با زبان تو براند او سخن
وحدت آید از میان خیزد دوئی	بر درد او پردهٔ او و توئی

برلین — ۱۰ آبان ماه ۱۳۰۵ — خ. ک. ایران‌شهر



ظلمانی کنونی را به بی‌آرامی می‌گذرانند. تنها در مملکت آلمان بیش از سه هزار انجمن و محفل و لوژهای دینی و علمی و فلسفی و فکری موجود است که همه پی‌حققت می‌گردند و اینحال در تمام شرق و غرب حکمفرماست. از میان این طالبان حقیقت چند نفر متفکر که آئینه دلشان صاف‌تر از دیگران است صورتی در قلب خود منعکس از جمال معنوی می‌بینند یعنی نسیمی حس و نور ضعیفی مشاهده میکنند و اغلب، ندائی از عالم غیب می‌شنوند و این است که مانند موسی بن عمران می‌گویند: یا قوم انی آنست من جانب الطور ناراً!...

این داعیان نبوت که شرح حال و اقوال آنان را ناچار برای شماره آینده باید بگذارم، ممکن است دارای خلوص نیت و پاکی عقیدت باشند و در عالم رؤیا و یا خلصه و استعراق آیاتی از اسرار غیب بر آنها کشف شده باشد ولی چنانکه ادعا میکنند نمیتوانند شمس حقیقت و یا مسیح موعود و غیره باشند زیرا چنانکه آفتاب ظاهر یکی است شمس حقیقت نیز یکی خواهد شد نه متعدد و آفتاب دلیلی جز خود لازم ندارد و همینکه طلوع کرد تمام جهان را منور میکند و ستارگان در زیر انوار او پنهان می‌شوند!

چون امروزه افکار اکثریت مردم عالم منعطف به مسئله ظهور یک نجات‌دهنده بشر است چنانکه عیسویان منتظر ظهور عیسی و موسویان چشم براه مسیحا و برهمنان در انتظار «کالکی آواتار» و بوداییان امیدوار تجلی «بودی ساتوامتردیا» و تئوسوفها و پیروان «محفل ستاره شرق» آماده ظهور مری بشر و شیعیان در انتظار امام عصر و زردشتیان منتظر فرجاوند و یا «سیوشانس» می‌باشند و بسیاری از علایم ظهور را بعمل آمده می‌بینند لهذا ممکن است تأثیر این هیجانها و اشتیاقها و انتظارها و این توجه قلبها و فکرها دماغ

کنونی را مانند فصل خزان و زمستان می بینم که از يك طرف بادهای و طوفانها و سرما و برف تمام برگها و میوه های درختان و گلها را می ریزد و آنها را برهنه می سازد و از طرف دیگر کوهها و دره ها را از برف و یخ مستور و آنها و رودها را منجمد میکند و سینه زمین را در بعضی جاها می شکافد و وحوش و طیور را از سیر و حرکت باز میدارد و چهره حرارت بخش آفتاب را در پس ابرها و مه های غلیظ مخفی می سازد و خلاصه يك پرده سکوت شیشه بمرگ برخسار طبیعت میکشد!... ولی با وجود این، همه این اوضاع طبیعی که بنظر ما ظلم و قساوت و مصیبت دیده می شود خبر از نزدیک شدن بهار میدهد و بشکفتن غنچه های حیات تازه امیدوار می سازد و اساساً این اوضاع ملال انگیز خود از شرایط حتمی تولد بهار است. چشمهای من و شما از درك حالاتی که در زمستان در زیر خاک به وقوع می پیوندد عاجز است. شما نمی بینید که گلها و درختها در زیر پرده سیمین برف مانند عروسی که در حجله خود مشغول آرایش است با چه اشتیاق خود را می آراند و با چه بی صبری در انتظار برداشته شدن آن پرده، سینه خود را باز و زلفهای خود را پریشان میکنند تا خود را از نسیم بهاری معطر سازند و به آغوش دلدادۀ خود یعنی آفتاب بیندازند و انوار حیات بخش او را با لبهای حسرت کشیده خود بکنند و زندگی از سر گیرند!

همینطور این انقلابات و اضطرابات روحی و معنوی زائیدن يك بهار روحانی را تهیه میکند و به نزدیک شدن طلوع آفتاب سعادت بشارت میدهد. افکار اقوام از عقاید قدیمۀ خود سیر شده و دیگر آن را هضم نمیکند لهذا روح اقوام در جستجوی حقیقت خود کشی میکند و در انتظار طلوع آفتاب حقیقت و سعادت شبهای

جای آنها را گرفته است. در هر يك از شئون اجتماعی اقوام، خواه دینی و فلسفی و خواه سیاسی و اقتصادی و علمی باشد این تبدل و انقلاب با يك قدرت قاهره حکمرانی میکند و بنیان تأسیسات کهنه را از پا در می‌آورد.

اگر بظاهر این اوضاع نگاه کنیم این انقلابات و تبدلات را منحصر در ساحت طبیعت و اقتصاد و سیاست می‌بینیم یعنی فقط در سینه آفاق مشاهده میکنیم و در حقیقت هم شدت و عظمت این انقلابها در مدت کم و حتی همدست شدن طبیعت با بشر در تخریب و هدم بوسیله زلزله‌ها و سیلها و طوفانها و غرقها و آتش فشاينها انسان را ب فکر و حیرت می‌اندازد ولی اگر شخص دیده بینای باطن داشته و سیر در عالم افس کند و تموجات و طوفانها و گرداب هائی را که در آغوش ابحار افکار بشر رونما و بلند می‌شود مشاهده نماید درجه حیرت و تفکرش هزار مرتبه بیشتر خواهد شد. عدم خوشنودی از زندگی و اشتیاق قلبها بطرف يك هدف نا پیدا و اضطراب روحها در تجسس يك آسایش دائمی مانند يك مرض مسری عالم افس بشر را استیلا کرده است. این حالت روحی که نتیجه جریان طبیعی حیات گذشته و قرنهای ماضی است بنوایت خود اوضاع جدیدی را تولید میکند و يك دور جدیدی برای نوع بشر آماده می‌سازد. از این رو جهان ما در زائیدن يك نوزاد جدیدی است که يك آینده روشنتر و پاکتر برای وی تپه خواهد کرد. حکمت این را که چرا در باره آتیه نیک‌پن هستیم، در شماره گذشته مجله شرح دادم و در اینجا هم اشاره میکنم که با وجود این فلاکتها و سختیها و مصیبتها که از هر حیث بهر يك از اقوام امروزی فراهم شده و نوع بشر را کلیتاً در زیر پنجه قهر خود فشار میدهد باز من دمیدن يك صبح صادق سعادت را جس میکنم و عالم

مشت افکار و عقاید یا دینی و یا فلسفی و یا سیاسی و یا اقتصادی است چنانکه می‌بینیم سرنوشت ملل اسلامی را عقاید دینی اداره میکند، سرنوشت ملل هند را افکار فلسفی اداره میکند و چرخ مقدرات ملل عیسوی را عقاید سیاسی و اقتصادی میگرداند! و هیئت مجموع این عقاید خط حرکت جامعه بشری را تعیین میکند! پس جهان و هر چه در آن هست مخلوق قوه فکر است و فکر خود شراره‌ای است از قدرت بی‌حدود سبحانی و پرتوی است از انوار عظمت و حکمت یزدانی! لیکن بشر، آنرا آلوده و تاریک کرده است!

اگر از من پرسید که آیا بالای قوه فکر هم قوه دیگری هست میگویم بلی هست و آن قوه محبت است و بالاتر از آن هم قوه‌ای هست و آن هم قوه اراده است که انعکاسی است از مشیت الهی و بشر فقط به احراز درجه عالی این قوه میتواند مصداق عبدی اطمنی اجملک مثلی فانی اقول کن فیکون و انت تقول کن فیکون گردد.

❦ — چرا مدعیان نبوت در این ایام زیاد شده ❦

پس از این مقدمه مختصر که با بیان قاصر و نارسا در باره قوه فکر نوشتم گمان میکنم که ذهن شما برای درک اهمیت موضوع اساسی ما که عبارت از علت زیاد شدن مدعیان نبوت و تعالیم آنها میباشد تا یک درجه حاضر شده باشد.

هیچ شکی نیست که اینهمه انقلابها و تغییرات سیاسی که در این سالهای اخیر در تمام روی زمین رخ داده نتیجه انقلابهایی است که در افکار حاصل شده است چه بخوبی می‌بینیم که چگونه محور افکار تغییر یافته و چگونه عقاید دیرین از میان رفته و عقاید جدید

در زیر نفوذ افکار هیئت جامعه ملت و مقدرات بشر نیز در زیر نفوذ افکار هیئت مجموعه اقوام روی زمین است. لیکن این نکته را هم از نظر دور نباید گرفت که افکار نیز مانند اشکال بدن و اخلاق و صفات توارث میکنند و حتی نفوذ ارثی افکار بی اندازه بزرگ است و یک فکر تا آن دقیقه که تصادم با یک فکر قویتر از خود نکرده قرن‌ها و نسل‌ها حکمران و نافذ خواهد ماند. و بر عکس وقتیکه یک فکر جدیدتر و قویتر ظهور کرد قطعاً و قهراً بر افکار سابق و ضعیف غلبه خواهد کرد و هیچگونه کوشش و خودکشی او را از تعقیب مجرای خود باز نخواهد داشت. چنانکه با اندک تدقیق می‌بینیم که همه ادیان و شرایع و همه قوانین و انقلابات بدین ترتیب به وجود آمده‌اند و همیشه این سنت ازلی را تعقیب خواهند کرد و لن تجد لسنة الله تبدیلاً!

نتیجه دیگر این است که بموجب این قانون ازلی، مقدرات افراد و ملل و جامعه بشر را تا یکدرجه پیش بینی و تعیین میتوان کرد. شما افکار و احساسات غالبه خودتان را بمن فاش کنید من مقدرات شما را خبر بدهم و یا شما اعمال روزانه و وضع زندگی خود و شرایط محیط زندگی‌تان را بمن معلوم‌سازید من افکار و عقایدی را که شما می‌پرورید برای شما نشان بدهم. همینطور شما هم از مجموع افکار و عقایدی که در میان یک ملت حکمفرماست میتوانید سرنوشت او را قبلاً بدانید و یا از تدقیق اوضاع کنونی یک ملت می‌توانید پی ببرید که او در قرون ماضی چه افکار و عقایدی پرورده است زیرا چنانکه سرنوشت هر فرد محصول افکار ارثی و کسی او میباشد مقدرات هر ملت هم مخلوق عقاید و افکار قرنهای ماضی عمر اوست! ازین رو میتوان گفت که مقدرات هر ملت را یک مشت عقاید و افکار اداره میکند. این يك

با هم تقاطع و تمایز میکنند و قوت همدیگر را در هم می‌شکنند. بنا برین هر کدام از فکرها که قوی‌تر است بفرکهای ضعیف غالب خواهد آمد و آنها را در خود تحلیل خواهد برد چنانکه نور آفتاب پرتو ستاره‌ها را بلع میکند و ناپدید می‌سازد و یارودهای عظیم جویهای باریک را در سینه خود فرو می‌برند.

بدین‌قرار هاله افکار هر فرد ابتدا با هاله‌های افراد خانواده خود، بعد با هاله‌های افکار همشهریان خود و بعد هم با مجموع هاله‌های مملکت در تماس و در زد و خورد است و چنانکه گفتیم هر کدام ازین هاله‌ها که قوی‌تر است بر دیگران غلبه خواهد کرد و آنها را زیر حکم قوذ خود گرفته مجبور به پیروی احکام خود خواهد نمود و در نتیجه جز چند فکر قاهر چیز دیگر نخواهد ماند چنانکه در عالم مادی و حکومت‌های جسمانی هم چنین است. بدین ترتیب مقدرات يك ملت معین می‌شود و آن عبارت است از مجموع افکار قاهره و نافذ که از دماغ‌های افراد آن جهیدن میکند و مسلط بر افکار و عقاید و اعمال هیئت جامعه آن میشود. اگر چند دقیقه فکر کنید خواهید دید که جز این نیست.

از اینجا بخوبی می‌بینید که چگونه حکم آکل و مأکول و غالب و مغلوب و قهر و غلبه و مبارزه حیات و تنازع بقا در عالم باطن و افکار نیز جاری و ساری است! ولی این تنازع که مقتضای خلقت و فطرت است در نظر مرد بصیر يك انتظام و انضباط کامل را که عقل‌ها در آن حیران است نشان میدهد و شخص متفکر را به اظهار تحیر و ستایش بیارگام عظمت و حکمت حضرت صانع وامیدارد.

از این بیانات دو نتیجه می‌توانیم بگیریم یکی این است که مقدرات فرد در زیر قوذ افکار خانواده و سرنوشت خانواده.

در داخل منظومه شمسی ماست و ما را احاطه کرده است منتها این است که برای درك آن شرایطی و راههایی هست و مرگ از آنجمله می‌باشد که دروازه آن عالم است. مثل معروف که می‌گوید خواب برادر مرگ است بسیار صحیح است زیرا چنانکه گفتیم در خواب روح ما داخل آن دروازه شده عالم غیب را سیر میکند لیکن اجازه توقف ندارد. باید برگردد و بوظیفه خود اشتغال ورزد. ولی انبیا و اولیا و عرفا و متصوفه در حال پیداری نیز میتوانند داخل آن عالم شوند و سیر عالم ملکوت نموده برگردند. ارمغانی که از آن عالم می‌آورند وحی و الهام است. این سیر روح در حال خواب شبیه بطلوع و غروب آفتاب است که در حین غروب از چشم ما پنهان نمی‌شود ولی در حقیقت از نورافشانی خود باز نمی‌ایستد بلکه درین موقع که بچشم ما پنهان است نصف دیگر کره را روشن می‌سازد! همچنین روح ما که بمنزله آفتاب و قوای روحی ما اشعه اوست در حال خواب و رؤیا در نصف دیگر عالم که عالم ارواح و ملکوت و غیب است سفر و طلوع میکند پس در حقیقت غروبی و تعطیلی ندارد و همیشه در حرکت و تملو و تلاؤلوء می‌باشد!

و نیز در صفحات پیش گفتیم که این هاله افکار که دور ما را گرفته است هر وقت امواج او سرحد معین رسید دوباره بروی خود بر میگردد. حالا باید دید که سرحد او کجاست. چون هر فرد بشر برای خود يك چنین هاله دارد و مردم هم با یکدیگر در افت و خیز هستند پس هاله‌های افراد باهم تماس میکند و حدود هاله دیگران سرحد هاله ماست لیکن چنانکه دیدیم افکار ما تیرهائی است که بطرف هدفی می‌اندازیم و چون این تیرها هر آن از هر يك فرد بشر انداخته می‌شود لذا همه

تونه این جسمی که غلطی روی خاک
چند بافی رشته حرص و هوس
تا گرینی مسکن اندر این مغاک
تا کنی بر خویش محکمه نفس
بر فراز عرش سازی آشیان
کوش تا برون بری زین خاکدان

۴ — قوه فکر و مقدرات اقوام

در فصل گذشته گفتیم که هاله افکار ما لاینقطع در تـموج است. درینجا لازم است اشاره کنم که این تـموج دائمی دو محرك دارد خارجی و داخلی مانند تـموج دریا که یا از اثر بادهـا و جریانهای خارجی است که از ریختن نهرها و رودها حاصل میشود و یا نتیجه جریانها و انقلابهای داخلی که در اعماق خود آن بوجود میآید. هاله افکار ما هم یا بتحریک حواس پنجگانه ما که تأثیرات خارجی را بدامن وی میریزند بتموج میآید و یا حرکتها و انقلابهایی که از مرکز وی نبعان میکند او را در حرکت دائمی نگاه میدارد ولی در هر صورت این هاله يك لحظه هم از تـموج و جوش و خروش آزاد نیست! و حتی در حین خواب که حواس ظاهری ما از حرکت باز میمانند قوای باطنی ما و از آن جمله قوه فکر از تـموج و تشعشع باز نمی ایستند و فقط وجهه عزیمت خود را تبدیل میکنند یعنی روی خود را از عالم جسمانی و مادی بر میگردداند بسوی عالم غیب و نسبت بدرجه کمال روح و قوت بال و پر او کما بیش در عالم ارواح و یا عالم مثال و ملکوت مشغول سیر و تفرج می شوند و در اینموقع است که حال رؤیای صادقه دست میدهد. و بسیاری از غرایب و اسرار عالم غیب برای ما کشف میشود لیکن چون قوای ظاهری ما استعداد اخذ و حفظ و ضبط آن احوال را ندارند این است که هزار يك آن مکاشفات عالم ملکوت در حافظه ما نمیماند. این نکته را هم باید بگویم که آن عالم غیب و یا ارواح و یا عالم مثال و ملکوت جز و همان عالم ما یعنی

روح ما می‌خواهد بدان وسیله مراحل تکامل و تعالی را طی نماید. درین مسئله ماها بعینه مانند کرم بیله هستیم که خود را در توی تنیده افکار و اعمال خویش حبس میکنیم و يك آن از کوشش در بلند و محکم کردن دیوارهای محبس خود فارغ نیستیم! این کوشش متمادی و این تنیدن تار و پود افکار که رشته‌های سر نوشت ماست تا آخرین دقیقه زندگانی دوام میکند و آیا میدانید آنوقت چه پیش می‌آید؟ بلی آنچه بسر کرم بیله می‌آید. میدانید که کرم بیله وقتیکه وظیفه خود را انجام داد بیله خود را سوراخ کرده بیرون می‌برد ولی در يك حال جدید و با يك لباس جدید و با يك حیات جدید! زیرا حالا دیگر کرم خاکی نیست بلکه پروانه پر نقش و نگاری گشته است، اول اسیر خاک بود حالا آزاد و آسمانی گردیده است! بلی روح انسانی هم در حین مردن از قفس بدن که تار و پود آنرا خود تنیده بیرون می‌جهد و آزاد می‌شود و به عالم ملکوت پرواز میکند زیرا وظیفه خود را انجام داده و مأموریت خود را باخر رسانده است. آیا این حال کرم بیله درس عبرتی برای بشر نیست و آیا این مثال، نمونه درخشانی از قدرت و حکمت بالغه پروردگار جهان نشان نمیدهد؟ پس چقدر غافل و بیخبرند آنهایکه از مرگ می‌ترسند در صورتیکه مرگ برات آزادی روح ماست که اوست جاویدان و آسمانی و اوست پرتو جمال یزدانی! و چقدر جاهل و بیچاره و بدبخت هستند کسانی که آقدر عقل قوی و اراده متین ندارند که لجام افکار و احساسات خود را که دیوارهای قفس روح می‌باشند بدست خود گرفته آنها را لطیفتر، روشنتر و پاکتر نگاه دارند تا طایر عرش آشیان روح در کنج این قفس خاکی که برای وی ویرانه غربت است ناتوان و دلا شکسته نماند و با يك دل شاد به وطن اصلی خود برگردد!

احساسات و تمایلات، نوع حرکات و اعمال ما را معین میکنند یعنی ما را به اجرای فلان کارهای معین سوق میدهند و چون هیچ عملی در دنیا بی عکس‌العمل نمی‌ماند و هیچ مؤثری بی اثر نمیشود این اعمال ما هم اثر و ثمره خود را از جنس خود بروز میدهند و این اثرات و ثمرات نیز بنوبه خود تولید اعمال و ثمرات تازه میکنند الی ماشاءالله و اینحال تا دم مرگ دوام دارد! پس مجموع این عملها و عکس‌العملها و این اثرها و مؤثرها است که تار و پود مقدرات ما را تشکیل میدهد و می‌نمایاند که چگونه ما سر نوشت خود را بدست خویش تهیه می‌نمائیم.

پس اگر بگوئیم که آدمیزاد خود خالق مقدرات خویش می‌باشد مبالغه و دور از حقیقت نباید شمرد! و نیز ازین رو باید ایمان آورد که خوشبختی و بدبختی انسان هم در دست خودش است و سعادت فقط بوسیله شناختن قانون نشوونما و خواص فکر و تصفیه و تربیت آن میسر میباشد. پس ثابت شد که هر چه ما امروز می‌درویم چیز است که خود کاشته‌ایم و هر چه امروز فکر کنیم همان خواهیم شد:

بین چه گفته مولوی معنوی ذرّ حکمت سفته با فکر قوی
 « ای برادر تو همین اندیشه مابقی تو استخوان و ریشه »
 « گر بود اندیشه‌ات گل کلشنی ور بود خاری تو هیه کلشنی »

اگر اعمال و حرکاتی را که ده یا بیست سال پیش از ما سر زده است بخوبی تدقیق کنیم می‌بینیم که آنها در نتیجه افکار و احساساتی بوده که آنوقت دارا بودیم خواه خوب و خواه بد و خود آن اعمال و حرکات هم وضع امروزی ما را به وجود آورده است یعنی مقدرات کنونی خود را خودمان تهیه کرده‌ایم و امروز هم رشته سر نوشت فردا را بدست خود می‌بافیم ولی نمی‌فهمیم. پس حیات بشر عبارت از يك تموج دائمی افکار است که

چیز دیگر نیست و همین شعور حیوانی است که بتدریج تکامل کرده و بدرجه قوه فکر و ادراک و عقل میرسد و لذا می توان گفت که انسان هیچ آن از قید تفکر وارسته نیست. اما میتوان پرسید که پس اینهمه امواج فکر که لاینقطع از دماغ ما بلند می شود بکجا میرود و اینهمه تیرهای فکر که به هدف نمیرسند چه می شوند؟ بمقتضای قانون طبیعی که هیچ موجودی معدوم نمیگردد و هیچ قوه ای نابود نمیشود این امواج فکر نیز در اطراف بدن ما جمع میشوند و مانند طبقه ابر و یا هاله ماه جسمی لطیف تشکیل میدهند. این طبقه و یا هاله افکار همیشه با ما همراه است و هر جا برویم و در هر حال باشیم از او جدا نمی توانیم شد مانند تنفس تا دم مرگ با ماست و نسبت بکمیت و کیفیت افکار یا غلیظ است و یا لطیف و یا روشن است و یا تاریک و همچنین شکل و رنگ آن نسبت به زمان و مکان و حالات روحی ما بسیار تغییر می یابد و نیز این هاله افکار که همیشه مانند یک تور اطراف ما را فرا گرفته و پیوسته در توج است بی تأثیر در وجود ما نیست زیرا از یکطرف این افکار مانند انواری که از چشمه آفتاب بیرون میریزد هرگز قطع رابطه از منبع خود نمیکند یعنی همیشه متصل به مرکز دماغ ما هستند و از طرف دیگر چنانکه اشعه آفتاب و قتیکه بزمین رسید بموجب قانون انکسار اشعه بروی خود برمیگردد و بدین جهت هوای مجاور زمین گرمتر از طبقه بالای هوا می شود و یا صدائی که طی مسافت میکند بمحض تصادف بمانعی بازگشت مینماید یعنی منعکس می شود همانطور امواج افکار ما همینکه به سرحد خود رسیدند دوباره رو بطرف مرکز خود برگشته تمام اعصاب و قوا و حواس ما را تحریک میکنند و از این رو همه احساسات و خواشها و تمایلات مثبت و منفی در وجود ما تولد مییابد و این

ضعیفی از این قوه عظیمه چیز دیگر نیست و این خود دلالت بر وجود این قوه که در قرنهاى آینده تکامل و تعمیم پیدا خواهد کرد، مینماید. در حقیقت، قوه فکری نوری است از انوار الوهیت که در سر راه تکامل نوع بشر درخشان است و هر قدر ما جلوتر می‌رویم بدین نور نزدیکتر می‌شویم و اشعه آن ما را در تقرب به درگاه ربوبیت راهنمایی میکند!

سر بسر این عالم کون و فساد - و آنچه مکنون است او را در نهاد
نیست غیر از يك شعاع فکر او - نیست هستی شان بغیر ذکر او

۳ — قوه فکر و مقدرات افراد

فکرهای ما شبیه به تیرهایی هستند که بطرف هدفی انداخته می‌شوند و آن هدف‌ها عبارت از موضوعهای خود آن فکرهاست. این تیرهای فکر نسبت بقوت بازوی تیر انداز یعنی شخص متفکر گاهی به هدف میرسد و گاهی نمیرسد و یا به مواعینی بر می‌خورد. مرکز دماغی ما که نشیمن قوه فکر است هرگز از انداختن این تیرها و جهانیدن این برقه‌ها فارغ نیست و پیوسته در کار و در جوش و خروش و تموج است. چنانکه تنفس ما يك آن ساقط نمی‌تواند شود و قلب ما از ضربان نمی‌افتد همانطور مرکز تفکر ما از فعالیت باز نمی‌تواند بماند و حتی آنچه ما در نزد اقوام وحشی و بدوی و در نزد بچه‌ها که هنوز قوای عاقله آنها پرورش نیافته است می‌بینیم که اعمال و حرکات آنها تابع قوه فکر نبوده بلکه نتیجه يك قوه دیگری است که آنها شعور حیوانی و یا حس غریزی و یا سابق طبیعی مینامیم نباید ما را به شبهه بیندازد زیرا در حقیقت این شعور حیوانی و حس غریزی نیز خود جز شکل کوچک و ابتدائی و ضعیفی از قوه فکر

طبیعت را که بالا میکشند خود را در جلو چندین پرده اسرار می بینند و پیش عظمت و قدرت حکیم علی الاطلاق سر تسلیم و تعظیم فرو می آورند و میگویند: سبحانک ما عرفناک حق معرفتک!

عقل بردارد چو يك برده ز راز صد هزاران پرده آید پیش باز
آن مقام قاب قوسین است بین! سوزد آنجا بال جبریل امین

ما یقین داریم که در قرنهای آینده که تمدن و تکامل انسانی شکل عالیتر خواهد گرفت اسرار محیره این قوه خلاقه نیز کشف خواهد شد و هزاران معجزه ها و غرایب عقلمنسا بظهور خواهد پیوست. قوه «رادیو» که آخرین کشف مهم بشر بوده و امواج صداها و حرکات را در جو فضا بمسافتهای بسیار دور میرسد و بگوشهائی که خود را مستعد اخذ آن امواج ساخته اند میرساند در جلو خوارق عادات و معجزات قوه فکر یازچه بشمار خواهد رفت. در اعصار آینه، قوه فکر جای رادیو و تلفن و الکترونیک و تلگراف را خواهد گرفت و همه کس افکار و مقاصد خود را بدون تکلم و یا تحریر بوسیله قوه فکر بمسافتهای بعیده و بدماغ اشخاصیکه قوای خود را باکمیت و کیفیت قوه امواج شخص متفکر هم میزان و هم آهنگ ساخته اند انتقال خواهد داد. اینکه امروزه می بینیم گاهی بعضی اشخاص مستعد، افکار دیگران را میخوانند و پاره ای حوادث را قبل از وقوع حس میکنند و از مغیبات خبر میدهند و از مسافتهای بعیده مردم ضعیف الاراده را می توانند تنویم (هینوتیزم) کنند و یا وقتیکه اسم کسی را می بریم فوری خودش هم حاضر می شود و یا دو شخص در عین حال همان کلمه را تلفظ میکنند و همان فکر را اظهار مینمایند و همان چیز را اختراع میکنند و حتی بعضی اشیاء را بدون لمس از دور بحرکت می آورند. اینها همه جز نمونه بسیار

ضعف و مسرت و ملال و حتی مرض و صحت می تواند کند. اگر روح را تشبیه با آفتاب کنیم قوه فکر هم جای اشعه او را خواهد داشت و این اشعه مانند انوار آفتاب همه جا میتابد و فیض خود را جاری میسازد لیکن هر وجودی نسبت به استعداد خود از آن فیض بهره ور می شود چنانکه جمادات و نباتات و حیوانات نیز نسبت بقابلیت خود از نور خورشید که منبع فیض و زندگی است کسب قوت و حیات میکنند! و چنانکه پرتو آفتاب و قوه الکتریک بنا بطرز استفاده و کیفیت استعمال، ممکن است مایه برکت و صحت و سعادت شود و یا مخرب و مهلك واقع گردد همانطور قوه فکر نیز بر حسب استعمال و چگونگی آن، مفید و یا مضر می تواند بشود.

تدقیقات بعضی از علما دزین اواخر ثابت کرده که افکار برای خود دارای اشکال و رنگهای مخصوص میباشد و حتی دکتر «بارادوک» و دکتر «هوکر» موفق شده اند بوسیله آلات بسیار حساس عکسهای این افکار را که در اطراف سر شخص متفکر تشکیل مییابد بیندازند و ثابت کنند که چنانکه احساسات و هیجانهای ما مانند غضب و شهوت و قهرت و محبت در وجنات و آب و رنگ پوست و در نگاههای ما علایم و اثرات خود را ظاهر میسازد همین احساسات و افکار در جوهر اثر که بدن ما را احاطه کرده است نیز اثراتی تولید میکنند و رنگ و شکل او را تغییر میدهند ولی با چشمهای ظاهر آنها را درک نتوان کرد چنانکه اگر مقداری عطر بهوا پاشیم فقط بقاء شامه وجود آنرا حس می کنیم اما تغییرات و نمودجاتی را که آن عطر در هوا تولید کرده است بهیچوجه نمیتوانیم درک کنیم، این استعداد در آینده ظاهر خواهد شد. با وجود این باید گفت که عقول بشر هر يك پرده از اسرار

نیز قادر است. لیکن هنوز نوع بشر بخوبی بچگونگی و اسرار این قدرت لایتناهی پی نبرده و آنرا نتوانسته است بکار بیندازد. فن روحیات روز بروز بکشف بعضی از اسرار آن نزدیکتر میشود چنان که «تداوی روحی» که به اسم «کوئه ئیزم» (۲) حالا معمول شده و آنرا یک متفکر فرانسوی «کوئه» نام کشف کرده و عجایب و غرایب زیاد در شفا دادن امراض بعمل آورده و انقلابی در عالم طب راه انداخته بطوریکه عنوان «پیغمبر خیال» بمومی الیه داده اند — چونکه طرز تداوی او بوسیله قوه خیال بوده است — جز یک گوشه کوچکی از اسرار قوه فکر چیز دیگر نیست. (۳)

همچنین «جمعیت علم عیسوی» (۴) که در سال ۱۸۶۶ در آمریکا از طرف زنی موسوم به «ماری بیکر ادی» (۵) تأسیس شده و امروز چند میلیون پیرو و بیش از سیصد شعبه و بیش از ششصد کلیسا و صدها مدارس و تشکیلات و مطبوعات مخصوص بخود دارد و اغلب امراض را بوسیله دعا و انکار مرض تداوی میکنند جز آیتی از آیات باهره و رمزی از رموز غیبیه قوه فکر را نشان نمیدهد. خلاصه قوه فکر قوه ای است قادر و قاهر و غیر مرئی که از مراکز دماغ ما مانند جریان الکتریک بیرون می جهد و اطراف ما را احاطه میکند و قادر بطی مسافات لایتناهی میباشد و میتواند مراکز دماغی افراد دیگر را بحرکت پیآورد و بفعالیت بیندازد و نسبت به شدت و ضعف و کیفیات عارضه خود تولید قوت و

Couéisme [۲]

[۲] مسیو «کوهه» اساساً دوا فروش بوده ولی در نتیجه ۲۰ سال تنب و تجربه اصول تداوی خود را کشف کرد و چندین هزار ناخوش را مجاناً تداوی نمود و خود در دوم ماه ژوئیه امسال در ۷۰ سالگی بدون یک ناخوشی جهان را وداع گفت. در آینده شرحی در باره طرز تداوی او خواهیم نوشت.

The Christian Science [۴]

Mary Baker Eddy [۵]

است از روح جاویدان، پرتوی است از انوار الوهیت، حجابی است از حجابات غیب و جلوه‌ای است از جمال محبوب حقیقی!

از تفکر گشت پیدا این جهان وز تفکر جمله تغییرات آن
ریشه هر انقلاب است و کمال منبع هر قدرت و فیض و جمال

۲ — قوه فکر از نقطه نظر فن

حکما قوه فکر را «عملیات قوه عقل و ادراک» مینامند یعنی هر وقت عقل ما به فعالیت می‌افتد آن حالتی که به او دست می‌دهد عبارت از تفکر است. علمای فن روح می‌گویند که قوه فکر یکی از تظاهرات روح است که همیشه در تشعشع است و برخی نیز می‌گویند که فکر جوهری است روحانی که مصداق جمله «من هستم — منیت» می‌باشد.

در هر حال قوه فکر را بهر تعبیری تعریف کنیم در وجود او شبهه نداریم ولو اینکه حقیقت او برای مدارک امروزی ما مستور بماند چنانکه امروزه بسیاری از قوای دیگر مانند قوه جاذبه و الکتريك و قوه حیات و غیره را می‌شناسیم و بکار می‌بریم و وجود آنها را از آثار آنها ادراک میکنیم در صورتیکه هنوز پی بحقیقت آنها نبرده‌ایم. بطور اختصار میتوان گفت که قوه فکر یکی از آثار و شعاعات روح ماست و قدرت خلاقه آن بالاتر از همه قوایی است که نوع بشر تا کنون بدان دسترس شده است زیرا همه آن قوه‌ها را هم بوسیله و راهنمائی این قوه پیدا کرده است!

قدرت قاهره فکر منحصر بترکیب و تحلیل قضاهاى منطقی و ادراک کلیات و معلوم کردن مجهولات و تحریک قوه اراده و حواس نیست بلکه بترکیب و تحلیل و تحریک و حتی به ایجاد ماده

همه قوانین و احکام علمی و سیاسی و اقتصادی و فلسفی و اجتماعی و غیره و همه اختراعات مادی و کشفیات فنی که منشأ اینهمه انقلاب‌های عظیم و هولناک گشته‌اند، همه نمره و برانگیختهٔ قوهٔ فکر بوده است. هیچ نهضت و هیچ انقلاب و هیچ ترقی و هیچ اختراع و هیچ تجدد و هیچ صنعت و هیچ فلسفه و هیچ حکمت پیدا نمی‌کند که نتیجهٔ قوهٔ فکر نباشد و از این رو است که باید قوهٔ فکر را با کلمهٔ حیات و تکامل و طبیعت و خلقت مترادف دانست و بلکه گفت هر چه هست همه فکر است و جز وی چیزی دیگر نیست! این است که در همهٔ ادیان و شرایع، قوهٔ تفکر مقامی منیع دارد و بنای همهٔ علوم و فنون می‌باشد. این است که در کلام‌الله مجید لفظ تفکر چندین بار تکرار شده و قوم گمراه را قومی نامیده که قوهٔ تفکر ندارند و نیز فرموده است: تفکروا فی خلق السماوات و الارض! این است که در حدیث آمده که يك ساعت تفکر بر عبادت هفتاد ساله فضیلت دارد و این است که عرفا و متصوفه مقام فکر را بالاتر از مقام ذکر میدانند و معرفت نفس را که کلید معرفت خداست از تفکر در آفاق و انفس حاصل میکنند.

بهین مناسب است که پیغمبر پاک‌نژاد ایرانی حضرت زردشت نیز دستور دین خود را پاکی فکر و پاکی قول و پاکی عمل اقرار داده است یعنی پاکی گفتار و کردار اکتفا نکرده پاکی اندیشه را هم شرط نموده و بلکه مقدم بر دیگریها داشته است و در دین برهما و بودا نیز دستورهای زیاد برای تفضیهٔ فکر پیدا می‌شود و اساساً در هیچ يك از تمدنات بقدر فلسفهٔ هند به قوهٔ فکر اهمیت داده نشده است!

پس بدرستی میتوان گفت که فکر کاشف اسرار خلقت است؛ برقی است از آسمان حقیقت، ندائی است از عالم ملکوت، شعاعی

و از این جهت است که می بینیم در هر چند قرنی هر گاه که تاریکی غفلت و جهالت فضای قلوب بشر را فرا گرفته است از میان اقوام مردانی که بیشتر از دیگران قدرت تفکر داشته اند يك موهبت مخصوص آسمانی نایل آمده و از انوار حقیقت که از عالم ملکوت رو بعالم ناسوت فرو میریزد، بقوه وحی و الهام فیض یاب شده به رهنمائی بشر مأمور گشته اند و مانند چوپانی که گله خود را که مشغول چرا میباشد با يك صیحه از چریدن باز داشته و براه می اندازد، قلوب بشر را با يك ندای آسمانی از خواب غفلت بیدار کرده و بجاده حقیقت و تکامل سوق داده و چند منزل پیش برده اند و برای این مقصود قوانین و شرایعی وضع نموده تا آن اقوام اعمال و افکار خود را موافق آن قوانین قرار دهند و راه تکامل را باسانی و اطمینان ببینند!

این متفکرین روحانی و رسولان آسمانی که ما انبیا و رسل و اولیا و حکما و عرفا مینامیم همیشه به وسیله احکام و افکار جدید محور مقدرات اقوام را تغییر داده اند و اگر افکار جدیدی تعلیم نمیکردند و احکام و قوانین و عادات و رسوم عهد خود را تغییر نمیدادند اساساً امتیازی از دیگران نمیداشتند و مستحق عنوان نبوت و رسالت نمی شدند و مخالف و معاندی برای خود پیدا نمیکردند و انقلاب عظیم در ارواح افراد و در مقدرات اقوام تولید نمیتوانستند کرد! و اساساً مشیت الهی بفرستادن آنان تعلق نمیکرفت! پس بنای همه ادیان و شرایع و مذاهب و قوانین بر قوه تفکر است و از فیض این قوه است که قلب بشر مظهر صفات سبحانی و مهبط انوار وحی و الهام میگردد! ادیان عبارت از تخمهای افکار جدیدی است که در زمین دماغهای بشر پاشیده می شود و نمو کرده ثمرات تازه میدهد! نه تنها ادیان و شرایع بلکه

شما هم مانند قلب من بذكر: سبحانك ربی ما اعظم قدرتك گویا کردد!

فکر چرخ دایره امکان بود سر خلقت اندرو پنهان بود
گر کشد یکدم قدم او از میان غرقه بحر عدم گردد جهان

۱ — فکر از نقطه نظر دینی

امتیاز انسان از حیوانات در قوه فکر است و هر چه در خارج عالم حیوانی به وجود آمده است نتیجه قوه تفکر انسانی بوده است و از این حیث تمام ترقیات عالم را مخلوق قوه تفکر بشر میتوان گفت. از روزیکه انسان ابتدائی مانند حیوانات در جنگلها و بن غارها و زیر سنگها و یا در بالای درختها بسر می برد، قوه فکر یعنی این عطیه خدائی و مابه الامتیاز انسانی مانند يك برق در فضای دماغ او درخشیدن گرفته و در میان ناریکی جهل راهنمای او شده است تا کم کم وی قوانین طبیعت و احکام خلقت را کشف نموده و بکار برده است و بتدریج در ظرف کروڑها سال خود را از حالت بدویت رهانیده و بمقام مدنیت رسانیده و جهان را پر از محصول اختراعات و کشفیات و مصنوعات خود ساخته است!

این بارقه معرفت که آن را قوه فکر مینامیم، انسان را نه تنها به فراهم آوردن وسایل زندگی مادی و بغبله کردن بموائع طبیعت و آباد کردن بسیط زمین موفق کرده است بلکه در تغذیه و تصفیه روح او نیز قدرت خارقه نشان داده است زیرا نقشه کار گاه صنع خدائی فقط عبارت از به وجود آوردن این عالم مادی محسوس و پروردن این هیولاهای جسمانی نیست بلکه عبارت از سپردادن ارواح است از میان عالم مادی به عالم لاهوت یعنی تصفیه آنها و برگرداندن آنهاست به مبدء و مرجع حقیقی و اصلی خود

از داعیان نبوت که خود را برای نجات بشر مبعوث من عندالله میداند شرح مختصری داده شده بود. این چهار پیغمبر عبارت بود از «کریشنامورتی» مسیح هندی، «اوتمان زرادشت هانیش» پیغمبر نژاد آریائی، «مارکوس کاروی» پیغمبر سیاهان در آمریکا و «ژوزف وایسن برگ» (۱) پیغمبر آلمانی در برلین.

این را قبلاً باید بگویم که مدعیان پیغمبری منحصر به این چهار نفر نیستند بلکه غیر از اینها چند نفر دیگر هم هستند که ادعای مسیحائی و یا مبشری میکنند و هر يك برای خود مقامی و پیروانی و تعلیماتی دارد.

من در اینجا میخواهم این موضوع را قدری شرح بدهم و مسئله را در زیر سه عنوان مطرح و حلاجی کنم:

۱— چرا در این اواخر، مدعیان نبوت اینقدر زیاد شده است؟

۲— این مدعیان چه میگویند و چه پیغامی آورده‌اند؟

۳— تعالیم این مدعیان چه اثراتی بخشیده و میتواند بخشد و

ما از این تعالیم چه درسهای عبرت میتوانیم بگیریم؟

ولی قبل از داخل شدن به تحقیق این سه مطلب چون ممکن

است بخاطر بعضیها برسد که اساساً از تدقیق این مسائل چه فائده‌ای

بحال کنونی ما حاصل تواند شد، ناچارم مقدمتاً شرحی در باره

تقوٰ و قدرت قوه فکر که شراره از روح جاویدان ماست،

بنویسم و شما را یکی از منابع قدرت که مانند جوهر اثر، مجموع

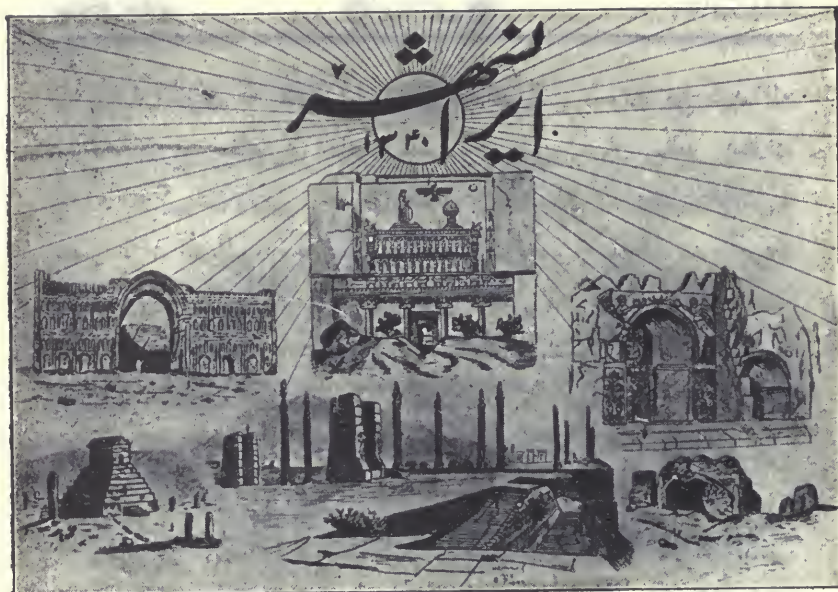
کاینات را احاطه نموده است، آشنا سازم تا شما هم چون من بقدرت

خلاقه قوه فکر و بقوه قاهره آن در تعیین و تبدیل مقدرات عالم

ایمان یاورید و در پیشگاه عظمت و جبروت قادر متعال، زبان

(۱) ۱ - Krishnamurti. ۲ - Ottman Zardusht Hanish.

۳ - Marcus Garvey. ۴ - Joseph Weissenberg.



سال ۴	اول آذر ماه ۱۳۰۵	شماره ۸-۹
Année 4	23 Novembre 1926	No. 8-9

قسمت فلسفی

پیغمبران کنونی

== ۱ ==

مدعیان کنونی نبوت - قوه فکر از نقطه نظر ادیان - از نقطه نظر فن
 - قوه فکر و مقدرات افراد - قوه فکر و مقدرات اقوام -
 چرا درین اواخر مدعیان نبوت اینهمه زیاد شده‌اند.

ند ماه پیش در جریده آلمانی «برلینر تاگبلات»

رسید و مدتی مرا بتفکر واداشت. در آن مقاله

مقاله بعنوان «پیغمبران عهد کنونی ما» بنظرم

بقلم چهار نویسنده، از زندگانی و مدعیات و تعلیمات چهار قر



را تحصیل و مطالعه نماید (۳). این دستورها همه موافق با قواعد فنی عصر بوده و اغلب اطبا با اینکه خود هم عضو جمعیت نیستند اینها را قبول کرده و با این اصول تداوی میکنند. جمعیت مزداسنان در آلمان محافظاً متعدد و اداره‌هائی دارد که انواع حبوبات و سبزه‌های خشک و علفیات و نباتات شفا بخش و حتی نانهای مخصوص را که «نان ویتامین» مینامند تهیه میکنند و به اعضای جمعیت میفروشند و در اکثر محافل در ضمن کنفرانسهای مفید و عملی، ورزشهای تنفسی و بدنی و دماغی نیز به اعضا و طالبین یاد میدهند.

پیروان مزداسنان مدعی هستند که دکتر «هانیش» در ایران تولد یافته و در مملکت «تبت» در يك معبد تارك دنیاها تربیت شده و این کلمات را از نسخه اصلی «اوستا» کتاب آسمانی زردشت که در دفترخانه سری «لاما» ی تبت محفوظ است استخراج کرده و بعدها تعلیمات عیسویت را نیز از روی يك نسخه اصلی همان دفترخانه علاوه نموده است. در اجتماعات رسمی غالباً بعضی از قطعات اوستا را از حفظ میخوانند و خود دکتر «هانیش» يك کردن بند طلا از دانه‌های درشت همیشه در کردن دارد و گویا بدان مناسبت اسم خود را هم «زر-آدشت» می‌نویسند و نیز غزلها و دعاها و مناجاتها و موسیقی مخصوص بخود دارند که همیشه قوای طبیعی و قوای روحانی انسانی و خدای یگانه را مخاطب و مظهر ستایش می‌سازند. پیروان مزداسنان، با دین اعضای جمعیت کاری ندارند و خود را مالک اکسیر حیات و سعادت حقیقی و مافوق بشر می‌شمارند!

برلین — ۱۲ مرداد ۱۳۰۵ ح. ک. ایران‌شهر

هوله زبر خوب مالش بدهید.

۹۹ — در هر چند مدتی یکبار مسهل خوردن و گاهگاهی مثلاً هر دو هفته یک روز را کاملاً بی غذا بسر بردن از هر گونه مرض نگهداری میکند و یک قوت جوانی و عمر طولانی می بخشد و روزانه دو بار غذای صحیح خوردن و دو بار هم مزاج را بعمل کردن و داشتن اساس قوت و صحت است.

۱۰۰ — هر شب پیش از خوابیدن، دوازده کشیده و بدن خود را به وضعیتی که در ورزش جمشیدی ذکر شده بیاورید و وقتی که فکر خود را جمع کرده و متوجه به ضربان قلب خود هستید به آهستگی تمام که تنها خودتان بشنوید در یک نفس این کلمات را بخوانید: «خدا در معبد مقدس تو حاضر است، بگذار چه بدنیاء تعلق دارد در آنجا خاموش شود» بعد نفس خود را چند ثانیه ضبط کرده دوباره همان کلمات را بخوانید. بعد دوباره نفس کشیده بار سوم بخوانید. سپس نفس را نگاه داشته در قلب خودتان با یک خضوع و خشوع کامل مثل اینکه در حضور خدا ایستاده اید و کلام او را می شنوید این عبارت را سه بار بخوانید: «خاموش باش و بدان که من خدایم» آنوقت بگذارید نفسستان سیاله قدرت را بدن شما جاری سازد و طبیعت جریان خود را تعقیب نماید بعد برخاسته چند نغمه دلکش به آواز بخوانید و با این حال شادی و خوشی برحت خواب روید!

این چند دستور برای نشان دادن کیفیت تعلیمات دکتر «هائیش» کافی خواهد بود و چون بعضی از دستورها و تعلیمات وی برای اغلب مردم که بی اطلاع هستند نامفهوم و حتی ممکن است خنده آور دیده شود لهذا از ذکر آنها صرف نظر کردم و هر کس اطلاعات کاملتر بخواند خوبست به اداره مرکز کل جمعیت در شهر زوریخ سوئیس رجوع کند و کتابهای مخصوص

تقریباً هفت ثانیه نفس را بیرون دهید و سه ثانیه نگاه دارید و هفت ثانیه به درون بکشید و باز سه ثانیه نگاه دارید. شش تا دوازده بار این را تکرار کنید و در حین نفس فکر خودتان را متوجه آن سازید. بتدریج می‌توانید این هفت ثانیه‌ها را بر ۱۰ و ۱۵ و ۲۰ و ۲۵ و ۳۰ برسانید.

۹۴ — شب قبل از خوابدن پاها و اعضای پائین بدن را تا کمر با آب گرم و صبحها هم با آب سرد و صابون بشوید و بشستن پاها خیلی اهمیت دهید زیرا بوسیله بعضی اعصاب که در پاها منتهی می‌شوند پاها با مراکز مهم دماغ مربوط هستند و نظافت و قوت آنها تأثیری در دماغ میکند.

۹۵ — برای تسهیل جریان خون و تنفس پوست، پاها را از حین برخاستن از رختخواب تا تمام کردن صبحانه برهنه نگاهدارید و کفشهایتان باید بقدر کفایت گشاد باشد و بهیچوجه انگشتان را نرنجانند و بحرکت آزادانه آنها مانع نشود.

۹۶ — غذاهای شما مطابق دستورهای مزداستان مرکب از حبوبات و سبزیها و میوه‌جات باید باشد اما خیلی متنوع. سفره‌های شما از بعضی سبزیها و ریشه‌ها و لبنیات که دافع مکروب هستند مانند انیسون، زیره، زنجبیل، جعفری، پیاز، سیر، ماست، دوغ و امثال اینها خالی نباید باشد.

۹۷ — سیر برای تصفیه خون و پاک کردن بدن از انواع مکروها از همه مؤثرتر است. سه تا پنج پارچه سیر را ریز ریز کرده توی نیم لیتر شیر ریخته گرم کنید اما نجوشانید و ده دقیقه بگذارید دم بکشد و بعد سیر را انداخته شیر را بجای چائی بخورید.

۹۸ — هر عصر پس از فراغت از کار و قبل از شام باید بدن خودتان را و اقللاً سر و صورت و سینه را بشوید و با

- هیچ ناخوشی راه نمی یابد.
- ۸۷ — برای رفع اقباض و عادت دادن مزاج بعمل، صبح ناشتا باید دو کیلاس آب داغ که ۶ تا ۱۲ قطره لیمو در آن فشرده باشند و یا دو کیلاس آب تازه چشمه (نه آب انبار) نوشید. کیلاس اولی را یکدفعه، دومی را بآرامی باید خورد و در موسم انگور بجای لیمو آب انگور تازه باید ریخت.
- ۸۸ — اگر تا چند دقیقه کلرگر نباشد چیزی نباید خورد و تا شش ساعت صبر باید نمود و اگر نتیجه نداد دوباره دو کیلاس آب بترتیب فوق خورد و اگر آنهم ثمر ندهد بدوآهائی که در کتابهای مزداستان ذکر شده مراجعت باید کرد.
- ۸۹ — بچه‌ها مخصوصاً صبح قبل از رفتن مدرسه و شب پیش از خواب باید مزاجشان را بعمل کردن عادت بدهند.
- ۹۰ — تا روده‌ها را بفعالیت طبیعی نیاوری و اقباض مزاج را بکلی رفع نکنی از صحت کامل برخوردار نخواهی شد.

۵ — دستور روزانه صحت

- ۹۱ — صبح زود تمام بدن را با ابرک و یا در حمام شسته و بدن را خوب خشک کنید و بعد با دستها و یا حوله زیر امالشن داد و با مشتها همه اقسام بدن را تا آنجا که دستها میرسد بکوبید و در همه این مدت بطور صحیح و منظم و عمیق نفس کشیده و بعضی نغمه‌ها و شعرهای دلکش بخوانید.
- ۹۲ — سپس چند ورزشهایی بدنی مختصر در حالتیکه هنوز لباس پوشیده‌اید بجا یاورید و ورزشها همیشه باید با پای برهنه باشد.
- ۹۳ — در اتمای روز اقلأ در هر ساعت يك دقیقه در هر حالیکه باشید یعنی خواه نشسته و یا دراز کشیده و یا ایستاده و یا راه میروید بترتیب منظم نفس عمیق بکشید بدین ترتیب که

تقیه بدن و تخلیه روده‌ها

- ۸۱ — مزاج شخص باید هر روز صبح و شام بی زحمت و خودی خود عمل کند و در هر کس اینطور نباشد یقیناً در بدن او حموضت دم (ترشی خون) بعمل آمده و سبب بسیاری از امراض خواهد شد.
- ۸۲ — اگر مزاج پس از خوردن صبحانه عمل کند باز علامت ضعف کبد است و آنها باعث ترش شدن خون خواهد شد.
- ۸۳ — مردم در نتیجه تخمر روده‌ها که در عرض قرن‌ها عادات بد، طبیعت ثانوی شده و عمومیت پیدا کرده است، چنان دچار حموضت خون شده‌اند که در پنجاه و شصت سالگی وجود آنها از کلر میافتد و غالباً بیش از ۷۰ سال عمر ندارند در صورتیکه بر حسب قانون طبیعی بایستی ۶ الی ۷ مقابل این مدت عمر کنند.
- ۸۴ — این قانون را در حیوانات می‌بینیم و از آقرار انسانها بایستی ۷ بار سی یعنی ۲۱۰ سال عمر کنند. حیوانات در نتیجه حموضت خون نمی‌میرند ولی انسانها چندین هزار سالست به سبب زندگی ناصحیح خونشان را دچار حموضت کرده‌اند و از آنرو گرفتار انواع ناخوشیها شده و از عمر طبیعی محروم مانده‌اند.
- ۸۵ — صدی شصت و پنج امراض بسبب حموضت خون در نتیجه اقباض یعنی عمل نکردن کافی مزاج حاصل می‌شود و صدی سی و پنج امراض هم در نتیجه تخمض خون بجهت تنفس ناصحیح و غیر کافی که دارای مقدار زیادی حامض کاربون میشود تولد می‌یابد.
- ۸۶ — ریه‌ها و روده‌ها که مراکز دو وظیفه مهم بدن یعنی تنفس و تخلیه هستند باید کاملاً صحیح و مستعد ایفای وظیفه خود باشند و در هر بدن که این اعضا بطور کامل کار کنند

۷۵ — اشتها از تغذیه غلط و بی‌نظمی قوای هاضمه حاصل می‌شود و يك تحريك مرضی تولید مینماید که منجر به تحمض جهاز هاضمه میگردد. ازین رو باید از این تحمض جلوگیری کرد و حس گرسنگی حقیقی را از اشتها جدا نمود.

۷۶ — اشتها و هوس خوردن، يك نوع مرض اعصاب است، ولی گرسنگی يك تظاهر حقیقی طبیعت انسان است و مثل معروف که «گرسنگی بهترین آشنیزی است» این حقیقت را میرساند.

۷۷ — گرسنگی يك صدای طبیعت است. و اشتها يك فریاد خواص تحريك شده و يك هیجان حسی مرض انگیز است. تا آن دقیقه که يك پاره نان خشک بقدر يك طعمه لذیذ در نظر ما جلوه نکند، گرسنگی حقیقی نداریم و نباید چیزی بخوریم.

۷۸ — مردمان امروزی خود را اسیر خوردن کرده‌اند و آزادی بدن و دماغ را در تربیت و تکمیل خود از آنها گرفته‌اند. ماها نهار میخوریم چونکه می‌پذیم ظهر شده است و شام میخوریم چونکه شب شده است. ماها اعصاب خودمان را طوری معتاد کرده‌ایم که درین وقتها بفریاد می‌آیند و تحريك می‌شوند بدون اینکه اغلب گرسنگی واقعی داشته باشیم.

۷۹ — بدین جهت ما فقط برای اینکه ترك عادت نشود غذا میخوریم و این مسئله حس ذائقه و شامه ما را کند میکند و بدن ما را پر از پاره سموم و تخم امراض می‌سازد و ما را اسیر اعصاب می‌نماید.

۸۰ — اگر میخواهیم سالم و تر و تازه و جوان بمانیم، باید این ترتیب تغذیه قالی را بهم زینم و وقتی غذا بخوریم که گرسنگی واقعی داریم آنها غذاهای متنوع و موافق با احتیاجات بدنی ما.

- وسایل، جلوگیری از این نوع تخمض باید کرد.
- ۶۹ — این تخمض غیر طبیعی از زیاد خوردن و تند خوردن و از خوردن غذاهای نامیز و کهنه و سبزیهای رنگ پریده و میوه‌های کرم زده و گل زده، غذاهای شب مانده و سبب زمینگی ها و حبوبات تنجه (تیغه) زده و سبز شده و همچنین از خوردن چیز هائی که قابل هضم نیستند مانند نشاسته خام، دانه‌های میوه‌ها، پوست های گردو و پوستهای حبوبات و میوه‌های خشک و همچنین از خوردن غذاهائی که باهم نمی‌سازند و امثال اینها بعدل می‌آید.
- ۷۰ — این نوع تخمض غیر طبیعی، هضم غذا را مشکل می‌سازد و اعصاب مربوط به هضم و قسمت علاقه دار دماغ را از فعالیت می‌اندازد و بنا برین باید قانون طبیعی ذیل را رعایت کنیم: زندگی ما بسته بآن چیزی است که هضم میکنیم نه بآن چیزی که می‌خوریم.
- ۷۱ — این تخمض، فعالیت بدنی و دماغی را ضعیف میکند چونکه دماغ و اعصاب بجهت تخمض جهاز هضم، بخوبی نمی‌توانند کار کنند و آنوقت شخص سست و ناتوان و در رفتار و کردار و مخصوصاً در تفکر و تعقل کند می‌شود.
- ۷۲ — در خوردن غذا باید میان گرسنگی و اشتها فرق گذاشت وقتی باید بخوریم که گرسنه هستیم نه هر وقت که اشتها داریم.
- ۷۳ — گرسنگی وقتی حاصل می‌شود که بدن ما احتیاج شدید بغذا دارد ولی اشتها وقتی بعمل می‌آید که چیزی اعصاب ما را تحریک میکند، در صورتیکه اصلاً گرسنه نیستیم ولی نمیتوانیم فرق کنیم.
- ۷۴ — عیسی بن مریم و اغلب فلاسفه و حکما وقتی غذا می‌خوردند که گرسنه می‌شدند نه در ساعت‌های معین و در غلبه اشتها و هوس که از دیدن و شنیدن بوی طعام حاصل می‌شود.

۶۴ — مردم حتی اطباء فقط خواص و تأثیرات شیمیائی اغذیه را در نظر میگیرند ولی حالاتی را که غذاها در حین هضم و تحلیل در معده کسب میکنند فراموش می نمایند در صورتیکه حالت معده و اعصاب و دماغ و چگونگی عصاره های معده تأثیرات بزرگ در هضم و تحلیل اغذیه بعمل میآورند .

۶۵ — در ازمئه قدیم مناسبت و علاقه بدن را با دماغ بخوبی درک کرده و در مسئله تغذیه آن را در نظر می گرفتند و حتی برای هر طبقه از افراد بناسبت اعمال و مسلك آنها غذاهای مخصوص تعیین نموده بودند. باید بیش از بیش این نکته را رعایت کرد.

۶۶ — در موقع هضم رفتن غذا در معده حالتی در غذا حاصل می شود مثل ور آمدن خمیر که عبارت از ترشیدن و باد کردن غذا میباشد. این حالت لازمه هضم و کار طبیعی است آنرا تخمض و یا ور آمدن غذا مینامیم. اما گاهی يك حالت دیگر هم دست میدهد که ظاهراً شبیه به این یکی است اما غیر طبیعی است و آن عبارت از تفسخ غذاست که درینحال، بخار، فسخ، آلكل، سرکه و ترشیهای دیگر حاصل می شود و غذا را مائدهائی که پورمک زده باشد بطرف پوسیدن میکشد و قوت آن را محو میکند. اینحال غیر طبیعی و مضر است و باید جلوگیری کرد.

۶۷ — اگر چه عصاره های ترش معده غذا را حل و ترش میکنند ولی این ترشی غیر از آنست که در حال تفسخ و پوسیدگی حاصل می شود و هیچ علاقه با هضم ندارد. در غذاهای صحیح که از طرف عصاره معده کاملاً حل شده باشد این نوع فسخ و آلكول و علایم پوسیدگی حاصل نمی شود.

۶۸ — این تفسخ و ترشیدن غیر طبیعی غذا مایه بسیار امراض شده مانع از قوت گرفتن دماغ و بنیه می شود و با هرگونه

انتخاب و تبدیل شود و گرنه ضررهای زیاد (بخصوص در زمان بلوغ) و پاره‌ای امراض تولید می‌شود!

۶۰ — زمان بلوغ مهمترین دوره زندگانی است و مسئله تغذیه درین دوره بسیار اهمیت دارد. بدینجهت، زردشت تعلیمات مخصوص و کافی درینباب داده است و در عهد قدیم از طرف والدین و رؤسای روحانی بچوانان در ایام بلوغ درسهای مخصوص تعلیم می‌شد.

۶۱ — بچه بیش از همه احتیاج بغذاهائی دارد که دارای نشاسته و قند و چربی و سفیده تخم مرغ باشد و شیر درینخصوص بهترین غذاهاست. اما اشخاصی که کارهای بدنی ندارند و محتاج به تقویت عضلات نبوده بلکه احتیاج به تقویت اعصاب دارند میتوانند بکلی از شیر و قند صرف نظر کنند. کسانیکه کارهای بدنی دارند ترتیب تغذیه آنها مثل تغذیه بچه‌ها باید شود چه هر دو احتیاج به تقویت عضلات دارند.

۶۲ — ازین جهت کسانیکه زیاد می‌خورند قهراً مایل بورزش و اسپورت می‌باشند تا حرارت خارق العاده‌ای را که از افراط غذا در بدن تولید می‌شود بدینوسیله صرف کنند ولی اشخاصیکه دماغاً اکار میکنند احتیاج بزیر خوردن و ورزشهای مفصل ندارند و غذاهای خود را با دقت تمام انتخاب باید کنند.

۶۳ — میان ولادت و وفات، میان جوانان و پیران و میان کارکنان بدنی و کارکنان فکری درجات بی‌شمار هست و بنا برین تغذیه هر فرد باید موافق شرایط و احتیاجات زندگی خودش ترتیب داده شود. ولی هنوز اکثر مردم غذاها را از روی مواد شیمیائی آنها تقسیم کرده و يك اهمیت غذائی عام و شامل بدانها میدهد و این خطاست.

و شام، غذا خوردن منافی طبیعت است.

۵۵ — در خوردن غذا، آنها را باید آتندر در دهان جوید که يك حال مایع پیدا کند و فقط درینصورت است که جوهر غذا بیرون می‌آید و با طعم خوش آیند خود، اعصاب را تحریک و تغذیه می‌کند.

۵۶ — تنفس در تحلیل و هضم غذا دخل کلی دارد. کسانی که تنفس عمیق می‌توانند کنند که تر محتاج غذا هستند تا دیگران.

۵۷ — مردم تصور می‌کنند که عصاره غذا نسج‌های تازه بدن ما می‌دهد و آنها را قوی می‌سازد و ازین حیث همه مایل بزیر خوردن شده‌اند. اعضای غیر لطیف بدن مانند پوست، ناخن‌ها، استخوانها و موها مستقیماً بوسیله غذا نسج‌های خود را تجدید می‌کنند ولی اعضای لطیفه بدن اول باید بوسیله کمک غدد تناسلی تقویت شوند و سپس عصاره غذاها را بخود جلب و نسج‌های خود را تجدید کنند. این یگانه راهی است برای جوان کردن انساج لطیفه و برای تجدید حیات پشیر. (درینباب بکتاب مخصوص مردانسان رجوع باید کرد)

۵۸ — بدینجهت، غذاهای زیاد مقوی خوردن هرگز بمحافظه قوه جوانی و طول عمر کمک نمی‌کند. بلکه باید غذاهای کم ولی لطیف را انتخاب کرد و گرنه غدد تناسلی عصاره آنها را نمی‌توانند تصفیه و جذب کنند و این منبع تجدید جوانی هفت بهدر می‌رود!

۵۹ — باید میان غذاهای بچه‌ها و بزرگان فرق گذاشت. بچه‌ها تا حد بلوغ بیشتر محتاج به تقویت عضلات و استخوانها هستند ولی از حد بلوغ بیالا بیشتر محتاج به تقویت اعصاب و دماغ. از اینرو غذاها مناسب سن و احتیاجات حقیقی بدن باید

تجلیک روح ایران

جمعیت مزداسنان

Mazdaznan — Tempel Society

— ۴ —

صد دستور برای صحت و طول عمر

۵۱ — در مسئله تغذیه، فصلهای سال و ساعات روز را در نظر گرفته غذاها را موافق فصول از محصولات طبیعی هر فصل ترتیب باید داد.

۵۲ — در تمام سال با یکنوع غذا بسر بردن، اعصاب و دماغ را ضعیف میکند و مخالف احکام طبیعت است زیرا خود طبیعت، محصولات خود را ما بماه تغییر میدهد.

۵۳ — زمستان فصل تقویت و پروردن بدن است، اوایل بهار فصل تنقیه و تخلیه است. از وسط بهار تا وسط تابستان موسم تقویت و پرورش بوده از وسط تابستان تا اوایل زمستان باز فصل تنقیه و تصفیه بدن است. پس در هر فصلی غذاهائی باید خورد که باین کار و عملیات طبیعت خدمت و کمک کند.

۵۴ — همچنین در ساعات روز از صبح تا ۲ ساعت بظنهر مانده موقع تخلیه مزاج است و از ۲ بظنهر مانده تا دو ساعت از ظنهر گذشته باز موقع هضم و تخلیه بدن است و ازین جهت، طرف صبح قبل از عمل کردن مزاج و بعد از ظنهر میان ناهار

بچهر زرد میفشان سرشک سرخ و مدان
سیاه بختی خود از سپهر مینائی
رسی بآرزوی خویشتن اگر داری:

امیدواری و جدیت و شکیبائی

بزرگان جهان، تنها نیروی عزم و توان از پستی بلندی
رسیده‌اند و از خواری بارجمندی؛ تواریخ ملوک از مفاخر این
گروه مشحون است و تصانیف ارباب ادب از محاسن این صفت
ملو؛ دانایان در تولید این حس تا حدی راه مبالغه پیموده‌اند که
فرموده‌اند: «طاعت از دست نیاید گنهی باید کرد.» یکی از
حکمای ایتالیا گوید: «غضب و عذاب خداوند برای کسانی است
که در دنیا نه در خور قهرین بوده‌اند و نه شایسته آفرین!

در مرتبه باید مرد، چون چرخ برین باشد

ور دست نداد اینقدر، در زیر زمین باشد

در مذهب من بدنام، بهتر بود از گمنام

جبریل امین ار نیست، شیطان لعین باشد!

بالجمله چون مقتون خیال خود بودم و منکر بخت و اقبال،
پند کار آزموده را نشنیدم و پس از چندین سال سختی و بدبختی
دیدم آنچه می‌بینی!

آزمود آنچه شاعر شیراز

جز بتأیید آسمانی نیست

بی‌تمیز ارجمند و عاقل خوار»

که پستی فتد ز جاه بلند

بلندی ز پستی آرد جای

آزمودم بسالیان دراز

«بخت و دولت بکاردانی نیست

اوقاده است در جهان بسیار

ای بسا تند فهم دانشمند

وی بسا بی‌شعور بیسر و پای

بایدش زحمت سفر دیدن . هر که می‌خواهد ارجمند بود
 مرد هرگز نترسد از سختی . اگرش همستی بلند بود
 پدرم چون از راز مسافرت که آغاز مفارقت بود آگهی یافت
 بنصیحتم گفت ای فرزند فریخته خیال خام و شیفته مقام و نام مشو
 که خدنگ راصدین شهرت بیشتر بسنگ آید و دامن مقصودشان
 کمتر بچنگ . مساعدت روزگار را با مجاهدت و موافقت تقدیر
 را با مقاومت جلب توان کرد . بسا کسان که دارای عزمی رزین
 بوده‌اند و فکری متین ، چون فلك بکامشال نگشته ، نامشان نماند
 و آنان که نادر اساتیدشان موافق تدبیر افتاده معدودند و مشمول
 «النادر کالمعدوم» تشتت حواس را بر آسایش افکار و غربت را بر
 دیار اختیار مکن که حکما گفته‌اند: به امید سعادت مجهول ترك
 نعمت معلوم توان کرد .

برای وسعت کشور، برای سطوت نام

شنیدم آنکه سفر خواست کرد، شاه ایبر

وزیر گفت: «که شاه شهان چه خواهد کرد

از آن سپس که بلاد جهان کند تسخیر؟»

بگفت شاه: «که خواهیم زیست خرم و شاد»

«توان بخرمی اکنون بزیت» گفت وزیر

«چه مانع است که شادی کنی و خوش باشی؟

که گفت ساده مخواه و که گفت باده مکیر؟»

شنیدم آنکه پذیرفت و رفت و سود ندید

که خود موافق تدبیر وی نید تقدیر

گفتم ای پدر گردش آسمان را با اعمال فرزندان زمین

ارتباطی نیست و قضا و قدر را با افکار ابناء بشر اصطکاکی نه .

تاریخ و تمدن آن صرف تقدینه عمر میکنند، قدر دانی کند و بهترین قدر دانیها همانا معاونت کردن بطبع تألیفات قیسه آزان میباشد. ما نظر دقت وزارت معارف ایران و معلمین تاریخ و متنبین هدایت قدیم ایران را به اهمیت و مزیت این کتاب جلب کرده همت بلند و زحمات فاضل محترم پروفیسور میرزا عباس را نیز تقدیر میکنیم.

قسمت ادبی

حکایت

زمان جوانی که در ری روزگارم بتحصیل میگذشت
بسعادت مصاحبت پیری کامل نائل شدم که سرد و گرم جهان چشیده
بود و دست از صحبت جهانیان کشیده؛

ز دشمنان چه تمنای دوستی، زیرا

ز دوستان بجز از دشمنی نمی بینی

بمردمان چو نمانده است مردمی، آن به

بساط صحبت اغیار و یار بر چینی

در ضمن سخنان دلپسند و نصایح سودمند، بمناسبت حکایت
کرد که اهل سمرقند و یکی از بزرگان آنجا را یگانه فرزند
بودم. در عنفوان شباب سودای شهرت و نام و هوس جاه و مقام
بر آنم داشت که عزم سفر کنم و ترک دیار و پدر که گفته اند:

پای بر بخت خویشان زده است آنکه یکجای پای بند بود

مهاراجه در شهر میسور پروفیسور زبان فارسی هستند. در موضوع و اهمیت این کتاب، استاد محترم و منقد شیرین قلم آقای رشید یاسمی در جریده شفق سرخ منطبعه طهران شرح وافیه نوشته‌اند و ما را از بسط مقال مستغنی ساخته. فقط ما یک نکته اشاره می‌خواهیم کنیم و آن این است که تاریخ قدیم و مخصوصاً تاریخ تمدن ایران با تاریخ هند روابط و قرابت بسیار نزدیکی دارد بخصوص در تدقیق زبان و دین زردشت و اساطیر (میتولوژی) ایران محتاج به تتبع زبان و ادیان و اساطیر هند هستیم چنانکه در باره تاریخ سلاطین نیز بیشتر از منابع یونان و روم باید استفاده کنیم. چون فاضل مدقق پروفیسور میرزا عباس اطلاعات عمیق در باره ادیان و زبان و تاریخ و اساطیر هند دارند، از این حیث این کتاب «ایران‌نامه» اهمیت و امتیاز فوق‌العاده دارد زیرا در هیچ یک از کتب که در این موضوع در زبان فارسی نوشته شده بدین تدقیقات و تطبیقات تصادف نمی‌شود حتی در تاریخ معروف سر جان ملکم که بین ایرانیان خیلی متداول است و در تاریخ ایران تألیف «سر پرسی سایکس» که در دو جلد ضخیم در ۱۹۱۶ چاپ و جدیدترین و مفصل‌ترین تاریخی است که در زبان اروپائی تألیف شده است بمسئله تطبیق و تدقیق شئون تاریخی ایران با شئون تاریخی هند تعرض نکرده‌اند مگر در چند جمله مختصر. زهی جای تأسف است که نه حکومت و مدرسه عالی میسور و نه و الا حضرت اقدس مهاراجه مملکت میسور که این کتاب بنام نامی ایشان موشح شده، بذل همت در طبع جلد دوم و سیم این کتاب نکرده‌اند!

خوب است که وزارت معارف ایران از این قبیل فضیلت‌های ایرانی که در ممالک بعیده به بلند کردن نام ایران و شناساندن

جناب گشتاسب نریمان با اینکه خود زردشتی بوده و احیای ملیت ایران را لازم می‌شمارند، در عقاید سیاسی و ملی خود همیشه از افراط پروری و تندروی اهتراز دارند و در پیش‌حقایق تاریخی احساسات شخصی و ملی را کنار می‌گذارند و البته این صنعت لازمه هر شخص ادیب و فاضل می‌باشد. چنانکه در مقدمه کتاب و در فصل چهارم در باب خرابیهای آتشکده‌های پارسیان با کمال متانت از روی حقایق تاریخی نشان می‌دهند که برخلاف ظن اغلب مردم، تنها اعراب سبب تخریب آتشکده‌ها و معابد ایران نشده‌اند و حتی بر حسب بعضی اسناد تاریخی تا قرن نهم میلادی در اغلب نقاط ایران آتشکده‌ها بر جا بوده و پارسیان هم در رفاه و آسایش می‌زیسته‌اند».

در هر حال این کتاب مملو از اطلاعات مهم و تدقیقات عالمانه و بیطرفانه است و شایسته آن می‌باشد که از طرف وزارت معارف و یا خود انجمن «ایران لیگ» بخارسی ترجمه و انتشار یابد.

در اینجا لازم میدانیم که از جناب گشتاسب نریمان از تألیف این کتاب و سایر تألیفات نفیسه و بخصوص از امتقادهای مشوقانه که غالباً از ایران‌شهر در جراید هند نوشته‌اند تشکر کنیم و موفقیت ایشان را در مقاصد خیرخواهانه خود از خداوند مسئلت نمائیم.

۳- ایران‌نامه

یا کلرنامه ایرانیان باستان

جلد اول این کتاب در ۵۹۶ صفحه بخط نستعلیق در شهر میسور از بلاد هندوستان بچاپ رسیده است. مؤلف و یا کرد آورنده کتاب جناب میرزا عباس ششتری می‌باشد که در مدرسه عالی

و عشق ایرانیت میباشد هر چه زودتر عالم مطبوعات فارسی را
منور کند (۱).

۲ — ایران و پارسیان

PERSIA & PARSIS

by G. K. Nariman

این کتاب که بزبان انگلیسی از طرف انجمن «ایران لیگ»
طبع و در صفحه عنوان آن عبارت «پاینده باد ایران» بخط نستعلیق
چاپ شده، از تألیفات فاضل هنرمند پارسی آقای گشتاسب نریمان
میباشد. مومی الیه از ادبا و نویسندگان معروف پارسی و نایب
رئیس انجمن «ایران لیگ» بوده و يك علاقه و محبت فوق العاده
به ایران و ایرانیان دارند و در تشویق برآوردن پارسی به عودت
به ایران و آباد کردن آن فکراً و قلماً زحمتهای کشیده‌اند.
این کتاب جلد دوم از يك سلسله انتشاراتی است که به همت
«مستر پشوتن مارکر» که دو دارالایام هم در یزد بنا کرده است،
طبع می‌شود.

این کتاب که دارای ۱۰۴ صفحه و يك قطعه تصویر فردوسی
است به فصول ذیل تقسیم می‌شود:

- ۱ — نظری بتاریخ و ادبیات ایران ترجمه از دارمستر.
- ۲ — فتوح ایرانیت در اسلام ترجمه از کتاب گلدزیهر.
- ۳ — توضیحات در باره موضوع فوق از طرف مؤلف.
- ۴ — آشنگده‌های ایران را که خراب کرد؟
- ۵ — روایات زردشتی و فهرست.

[۱] ازین کتاب مقداری نزد وکلای ایران‌شهر فرستاده‌اند که هر جلدی پنج قران
بفروشند و یقین است که با این قیمت ارزان خریدار زیاد خواهد داشت. طالبین
از اداره ایران‌شهر نیز می‌توانند تحصیل کنند.

وی معلوم خوانندگان مجله میباشد. قریب يك سال است که فاضل ایران دوست آقای پور داود بهندوستان رفته و در آنجا به همت و تشویق برادران پارسی به تألیف و نشر کتب مهمه می‌پردازند و این کتاب نخستین تألیف ایشان است که بتازگی از چاپ درآمدہ است.

مطالب این کتاب يك صفحه عبرت از تاریخ تمدن قدیم ایران و يك نمونه درخشان از تجلیات روح ایرانیت که در سینه پارسیان هند زنده مانده نشان میدهد و ملاحظه تصویرهای ابنیه و کلرخانه‌ها و مریضخانه‌ها و مدارس دختران و پسران و سایر ابنیه خیریه که در خاک هند بر پا نموده‌اند، شخص را از يك طرف بسیار مفتخر و سر بلند می‌سازد و از طرف دیگر متأثر و غمگین که چرا این عنصر پاک نژاد ایرانی باید در خاک بیگانه بسر برد و تمام ثروت و صنعت و هنر و استعداد نژادی خود را در آنجاها نشان دهد و در وطن اجدادی خود غریب و بیگانه شمرده شود! در صورتیکه از روز نخستین مهاجرت محبت زاد و بوم نیاکان را فراموش نکرده و نخستین آتش مقدس را که در دیار هند افروخته‌اند ایران‌شاه نامیده‌اند!

امیدواریم از این بعد که ایران را نوبت پداری حس ملی و آزادی حقیقی فرارسیده است این برادران صمیمی که هنوز آتش محبت وطن خود را مانند آتش «ایران‌شاه» در کانون دل خود تا کنون شعله‌ور نگاهداشته‌اند، بتوانند به وطن خود برگردند و بتعمیر و ترقی دادن آن از دل و جان بکوشند.

از طبع این کتاب نفیس، هیئت انجمن زرتشتیان ایرانی و مؤلف محترم را تبریک گفته آرزو مندیم سایر تألیفات آقای پور داود که نمونه بزرگی از قوه تدقیق و وفور اطلاع و حس ملیت

نوشته‌اند و در زیر آن نیز ترجمه عهدنامه را بزبان ترکی نوشته‌اند. چون صفحه آخر عهدنامه حاضر نیست معلوم نشد که این خط تلتک و ترجمه کیت و اساساً خط خود عهدنامه هم نسبت بخط قرآنها جدیدتر دیده میشود. در هر صورت، این چهار قطعه اشیاء متبرکه که خیلی مهم و ذقیمت است و ما یقین داریم که اگر قدری صرف همت و مراقبت شود بسیار آثار عتیقه و مهمه در گوشه و کنار ایران پیدا خواهد شد و اقلاً آنچه تا کنون از دستبرد اشخاص جاهل محفوظ مانده و از میان نرفته و یا به بیگانگان فروخته نشده است همه را یکجا جمع میتوان کرد و يك موزه عالی ترتیب میتوان داد. امید است وزارت معارف و انجمن آثار ملی که مأمور تأسیس کتابخانه و موزه خانه ملی شده‌اند، درینخصوص نیز اقدامات سریع کنند.

مطبوعات وارده

۱ - ایران‌شاه

کتابی است در تاریخ مهاجرت زرتشتیان به هندوستان، تألیف فاضل ایران دوست آقای پور داود. این کتاب که از سلسله انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی است، دارای ۴۰ صفحه متن و ۵۷ صفحه عکسهای نفیس از ابنیه و آثار قدیمه و بزرگان در گذشته و کنونی پارسیان هندوستان میباشد و در کاغذ براق بسیار نفیس چاپ و بطرز زیبا تجلید شده است.
مقام فضل و اطلاعات عمیق آقای پور داود در تاریخ و ادبیات ایران قدیم و بخصوص در باره حضرت زردشت و تعلیمات آسمانی



صفحه اول از عهد نامه حضرت امیر که به طایفه از نصاری داده‌اند.

A Charter said to be granted to the Christians,
by Ali, the 4th Khalifa of Muhammad.

(در شماره آینده متن عهد نامه را کاملاً درج خواهیم کرد.)

آثار عتیقه ایران

اشیاء مقدسه اصفهان

از قراری که يك ماه پیش در جراید طهران خوانده شد، بعضی اشیاء مقدسه در اصفهان کشف شده که از حیث اهمیت و قدمت يك ارزش مهم تاریخی و دینی دارد و آنها عبارت بوده است از:

۱ — يك عهدنامه که از طرف حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب ۴ به طایفه از نصاری مرحمت شده است.

۲ — يك قرآن مجید بخط حضرت امام حسن ۴.

۳ — يك قرآن مجید بخط حضرت امام زین العابدین ۴.

۴ — خرقة حضرت شیخ صفی جد سلاطین صفویه.

بمحض اطلاع از این خبر در اصفهان به آقای امیر قلی خان امینی نوشته تقاضا کردیم که شرح این اشیاء مقدسه و عکس آنها را برای اداره ایران‌شهر تهیه و ارسال دارند. جناب ایشان که در همراهی به ایران‌شهر از هیچگونه سعی و زحمت خودداری ندارند اقدام کرده بمعاونت معارف پرورانه آقای ایرانی رئیس معارف اصفهان عکس آن اشیاء مقدسه را توسط آقای میرزا حسن خان شمس عکاس برداشته و فرستاده‌اند. در اینجا لازم میدانیم از معاونت آقای رئیس معارف و از زحمات آقای عکاسباشی که عکسها را با مهارت کامل، بسیار روشن و صاف برداشته‌اند تشکر کنیم.

عجالةً صفحه اول از عکسهای عهدنامه را برای نمونه در این شماره درج میکنیم و چنانکه دیده می‌شود این عهدنامه بخط کوفی نوشته شده و زیر هر سطر متن آنرا دوباره بخط ثلث

استعداد ایرانی

اختراع يك ایرانی

تقل از جریده کوشش در طهران

میرزا احمد خان ناصری که یکی از محصلین مدرسه فرد است و تازه از ایران آمده، اخیراً طرح ریزی ترن جدیدی نموده است که بدون وسیله خط آهن سیر مینماید و آنرا موسوم به ترن شهر نموده، تصاویر ترن و ماشینهای او کلیته با يك موتور چرخهای جدید آن که بواسطه فنر آلات ماتند رزین کار میکند و دارای همان خواص است به سفارت ایران در واشنگتن داده و همچنین شرح اختراع خود را به اداره امتیازات آمریکا اطلاع داده است تا امتیاز انحصار آنرا مطابق قوانین بین المللی دریافت نماید، ضمناً تقاضا کرده است که تا اتمام این کار اقدامی در کشیدن خط آهن در ایران تمایند زیرا که اختراع مزبور دولت را از کشیدن خط مستغنی میدارد. [سواد کاغذ شازردافر ایران از نیویورک]

ایران‌شهر: اگر چه از جزئیات این اختراع بیش از این چیزی معلوم نیست، ولی امیدواریم که صحت داشته و موفقیت کامل اخراز نماید و يك نمونه درخشانی از استعداد ایرانی به عالمان نشان دهد.

هر کس شماره‌های ۱ — ۳ سال سیم را با داره بفرستد بهر يك شماره يك نسخه از انتشارات ایران‌شهر مجاناً ارسال می‌شود.

خزاین حکمت

حیات، روح، فکر

هر چیز که «فکر» نیست تمام
 صرف است. ما جز فکر چیز دیگر
 فکر نمیتوانیم کنیم و تمام کلماتی که
 برای تشخیص اشیاء ترتیب داده ایم
 جز افکار چیز دیگر را بیان
 نمیکند. پس ادعای اینکه جز
 فکر چیز دیگری هم هست تصدیق
 است که هیچ معنی ندارد.
 باوجود این — با تضاد غریبی
 که با عقیده قائلین بوجود زمان
 تشکیل میدهد — تاریخ طبقات
 الارض نشان میدهد که حیات
 جز یک لمحہ میان دو ابدیت
 (موت) چیز دیگر نیست و درین
 لمحہ نیز فکر مدرک، جز یک لمحہ
 دوام نداشته و نخواهد داشت.
 فکر، جز یک برق در فضای یک
 شب دراز چیز دیگر نیست ولی
 همین برق است که خود همه
 چیز است.

[هانری پوانکاره]

هر چیز، حتی ماده از روح
 میآید و بروح بر میگردد.
 (ساباتیه)
 مقصد غائی عالم، تکمیل روح
 است و بس.
 (رنان)
 جوهر حیات جهان را پر
 کرده است و حیات با ادراک همراه
 است. چنانکه بسیاری از
 موجودات پائین تر از ما هستند
 همچنان بسی موجودات از حیث
 ادراک از ما برترند.
 (لو. پ. سچی)
 مرغان دیگری هم هستند که
 بالاتر میروند.
 (نیچه)
 حیات، کلیتاً از روزنکه قوه ازلی
 آنرا بمیدان انداخته است مانند
 یک موج بالا میآید بر ضد جریان
 متنازل ماده... ارواح، جویهای
 باریکی هستند که نهر عظیم حیات
 میان آنها قسمت میشود و این
 نهر در وجود بشریت جاری است.
 [هانری برکسون]

تا بیست و سه و بیست و چهار سالگی قشنگی و زیبائی خود را قربان این عادت بد میکنند.

اعصاب بچه خیلی حساس می شود، حتی اعصاب وی هنوز بکلی تشکیل و تکامل نیافته. بدین جهت «نیکوتین» از همه زیادتیر در وی اثر میکند؛ چنانکه در این تازگی چندان نمانده بود که پدری پسر دو روزه خود را که بروی بازویش در حالتی که صرف سیگار میکرد، برداشته بود مسموم نماید، بعد از يك ساعت بچه رنگش پریده و خواب آلود شده علامات شخص مسموم از وی ظاهر می شود، بعد از معالجه طیب که بحد این قبیل مسمومیت ها لازم است تا ۱۲ ساعت دیگر دوباره بحال اولی خود بر میگردد. امید است سطور فوق اثراتی را که باید منتظر شد در قلوب هموطنان عزیز من تولید نماید!

فراپورک - ب. پیروز، محصل طب

تصحیح

در مقاله «مبدء پرستش و امان» مندرج در شماره ۳ مجله بعضی اغلاط اتفاق افتاده که ذیلاً تصحیح میشود:

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۲۱	۶	تجهیز	تخمیر
»	۱۴	اعراف	اعرف
»	۱۸	ذاتی و	ذاتی
»	۱۹	موجودیت	موجود
۱۲۲	۲۲	اشیاء	اشیاء عموماً
»	۲۴	میباشد	میباشند
۱۲۳	۱۱	(این بیت از قلم افتاده:)	
		بیک این پیغام نبود جبرئیل	
»	۱۲	المشق	للمشق
۱۲۴	۹	و آن هم	دان هم
»	۲۲	و در بعضی	در بعضی
»	۲۳	این	دین
۱۲۶	۲۵	بیر تا	بیر بر

بدین طرز انسان سالم به سخت‌ترین ناخوشی‌ها دچار میگردد. بعضی اشخاص دخانی پیدا می‌شود که محض آسانی اقباض هر صبح سیگاری صرف میکنند و چنانکه در بالا ذکر شده، چون «نیکوتین» در دجه اول تحریک کن است بمقصودشان نایل می‌شوند، ولی پیخبر از اشخاصی هستند که بررور زمان و بخاطر «نیکوتین» بیلای اقباض دچار گشته‌اند.

چون اثر «نیکوتین» اغلب به اعصاب نباتی یا سفلی است و تمام اعضای درونی کم یا زیاد در تحت فرمان این اعصاب هستند پس هر عضو درونی باندازه خود دچار ناخوشی خواهد گردید. هر کس در بدن خود عضوهائی دارد که نسبت به عضوهای دیگر ضعیف‌تر و حساستر میباشد بهر اندازه این عضوهای حساس در بدن شخصی زیاده‌تر باشد همان مقدار هم شخص مزبور دچار اثرات بنیه فکن «نیکوتین» خواهد بود؛ مثلاً یکی از اثر «نیکوتین» را در روده‌ها، دیگری در ریتین، سیمی در معده، چهارمی در قلب، پنجمی در قلب و ریتین، ششمی و هفتمی و غیره در جاهای دیگر بدن حس خواهد نمود. باوجود این بعضی اشخاص، ولی خیلی نادر پیدا می‌شود که از صبح تا شام دخان صرف میکنند تنها اثری هم، حتی تا پیری در خود درک نمی‌نمایند. صرف دخانیات برای زنان از مردان مضرت‌تر است. زیرا اعصاب زن نسبت بمرد حساس‌تر خلق شده است. از تجارب زیاد و معاینه های طبی ثابت نموده‌اند، زنهایی که مبتلا به صرف دخانیات هستند غالباً آب رنگ قشنگ و زیبایی خود را از دست میدهند. بنا به گفته طیب آمریکائی دکتر «هاری ادوارد» (۱۵) که در این راه خیلی کار کرده است زنانیکه با سن کم عادی به دخانیات شده‌اند

شوند، در جاهای معین مانند ایستگاه راه آهن منقطع می‌شوند و در این ایستگاه‌ها سلول عصب واقع است. بعد از این انقطاع به عضوهای مخصوص خود که آنها را باید متعصب کنند رهسپار می‌گردند. محل انقطاع هر لیف عصب که برای عضوی معین است در جاهای مخصوص خود که در تمام بشر تغییر ناپذیر است واقع می‌شود، مثلاً محل انقطاع عصب روده‌های دقیق در قسمت بالای شکم و عصب قسمت آخری روده‌های غلیظ در قسمت پائینی شکم واقع است.

اثر «نیکوتین» باین جاهای انقطاع از همه جا بیشتر میباشد، مثل اینکه سم مزبور از يك مغناطیسی جذب می‌شود. در اوایل اثر «نیکوتین» عبارت از بکار انداختن و تحریک فوق‌العاده و بعد از قوه انداختن و تقریباً بی‌حس کردن او است. باز میتوانیم این اثر را در مثال فوقانی یعنی روده‌ها ملاحظه کنیم، پس بنا بگفته ما اول روده‌ها را تحریک نموده حرکت مستدیرشان را تزید می‌نماید بعد باعث تنبلی و سستی کار آنها می‌گردد. فاصله این دو قسم اثر (تحریک و از کار انداختن) در اشخاص مختلف متفاوت است و همچنین چون این اعصاب، چنانچه در بالا ذکر شد با دو رشته کار میکنند و محل انقطاع هر يك از این رشته‌ها علیحده است، هر کدام از این رشته‌ها حساس‌تر و ضعیف‌تر باشد «نیکوتین» در وی زیاده‌تر اثر خواهد کرد و مقدار «نیکوتین» هم در این اثرات «رول» بزرگی را حاویست.

«نیکوتین» نه تنها به محل‌های مزبور بلکه بمرکز اعصاب هم که در مغز است مؤثر است و این هم از روی تجربیات و معاینه‌های زیاد ثابت شده است.

از این رو میتوان بی‌بمضرات دخانیات برده فهمید که

نذر بسته هر یکی بعد از صرف ۱۷ و ۱۸ چوبوق پیمس شده، مردند. این قبیل مسمومیت نادراً اتفاق می‌افتد.

۲ — اثرات «مزمَن» (۹) خیلی قابل تأسف است که شخص بعد از گذراندن مشکلات اولی اثری در خود درك نمی‌کند، مگر گاهی طپش تند قلب و درد سر که بزودی رفع می‌شود. ولی سم توتون در درون بدن بآهستگی تمام شروع به اجرای وظایفی می‌نماید که اغلب به یکدفعگی در خارج بدن خود نمائی کرده گاهی منجر به ناخوشی سخت می‌گردد. فقط اشخاص خیلی کمی از مضرات دخانیات (بعضاً تا پیری) مصون می‌مانند. هیچ نباید بامید وجود و سلامتی این قبیل اشخاص از بدن خود خاطر جمع شد.

در اینجا مختصری اثرات قسم دوم، یعنی «مزمَن» را شرح می‌دهیم:

اثر «نیکوتین» غالباً در اعصاب نباتی یا سفلی، (۱۰) (عکس اعصاب حیوانی که به امر خود انسان کار میکند) بسیار است، اهمیت این اعصاب نسبت به اعصاب درونی بدن زیاد است مثلاً: طپش قلب، کار کردن پلك‌های چشم، معده، روده‌ها، وغدد، گشادگی رگها و غیره در تحت فرمان این اعصاب بدون اینکه خود انسان از آن خبری داشته باشد کار میکنند. باید دانست که این اعصاب نباتی دو رشته دارد که یکی حکم و قوه می‌دهد و دیگری موازنه را نگه می‌دارد، اولی عبارت از اعصاب «سینپاتیکوس» (۱۱) و دومی «پاراسینپاتیکوس» (۱۲) میباشد. الیاف این اعصاب که از مغز بیرون آمده به بدن منتشر می

[۹] Chronique
[۱۰] Vegetative
[۱۱] Synapticus
[۱۲] Parasympaticus

شد، محض اینکه به مردانگی‌شان بر نخورد بقدر امکان خودداری
 مینمایند. این اثرات را دو نفر از شاگردان پروفیسور «شروف»
 (۸) محض خدمت بمالم طب در بدن خودشان نشان دادند.
 شاگردان مزبور یکی يك و دیگری ۴ میلیگرام «نیکوتین» با
 يك جرعه آب خورده تغییراتی که در خود حس میکردند بدینقرار
 بود: سوزش دهان، خارش حلقوم، تزئید آب دهان، حس
 گرمی که از معده به سینه و از سر تا نوک انگشت‌های دست و پا
 پراکنده می‌شد، بعد بی‌آرامی، سر درد، گیجی، بی‌حسی،
 بخوبی ندیدن و نشنیدن، خیرکی چشمها، غمگینی زیاد، خشکی
 گلو، سردی اعضا، آروغ زدن، باد کردن روده‌ها، قی کردن،
 اقباض، تنفس زیاد، تندی نبض (آن یکی که زیادتیر خورده
 بود نبضش هم تندتر میزد)، بی‌نظمی نبض (که گاهی یواش
 یواش میزد) پس از سه ربع ساعت هر دوشان بی‌حس شده بدن
 یکی تقریباً دو ساعت تمام خشک شده بود مخصوصاً عضلات تنفسی؛
 بعد از آن لرزش اعضا، تنفس مشکل و یواش یواش. سپس از گیجی
 و بی‌هوشی بخود آمدند، ولی خستگی و خواب‌آلودگی و بی
 حسی آنها تا سه روز دوام کرد.

بعضی از خواتم‌دگان دخانی یقیناً در حین خواندن این
 سطور چندی از این اثرات را که در خودشان (در اوانی که
 نازه عادی می‌شده‌اند) درک کرده‌اند بیاد خواهند آورد.
 اشخاصی (مخصوصاً بین زنان) پیدا می‌شود که از عهده
 این ناخوشی‌ها که ذکر شد در نیامده دوباره ترك دخانیات را
 میکنند؛ بعضی هم پیدا می‌شود که بر صحت بدن خودشان
 مغرور شده زیادتیر از حد صرف میکنند، چنانکه دو برادر

بتوسط این سم هلاک نمود. خوشبختانه اغلب این «نیکوتین» در
 حين صرف با دود توتون در هوا منتشر می شود، لهذا در بین
 اشخاصی که اولین دفعه صرف سیگار میکنند خیلی نادر اتفاق
 افتاده که بعضی از آنها مسموم شده باشد، همچنین يك قسمت
 زهر مزبور چون میسوزد مبدل بزهری میگردد که کمتر مؤثر میباشد.
 مختصراً باین ترتیب اغلب «نیکوتین» مزبور مفقود می شود، چنانکه
 در این اواخر یکی از پرفسورها معین نموده که فقط ۱۴ — ۱۶
 در صد نیکوتینی که در يك سیگار می باشد در بدن انسان حل
 می شود. در فرو بردن دود سیگار بسینه ۳۷ در صد داخل بدن
 می شود، همچنین اگر دخانیات در هوای محدود صرف بشود
 یا اینکه توتون مرطوب باشد «نیکوتین» زیادتر نصیب بدن میگردد.
 غیر از «نیکوتین» سمهای دیگر هم در سیگار می باشد
 مثلاً «پیریدین» (۳)، «آسید پرسیک» (۴)، «آسید
 دوکاربن»، «آمونیاک» (۶) و غیره
 عمده ترین اثرات دخانیات را در بدن انسان به دو ماده
 قسمت میکنیم:

۱ — اثرات حاد (۷) اثراتی هستند که با تفاوت کم و زیاد
 در اشخاصی روی میدهد که تازه تازه به تقلید همقطارها و هموعان
 خود شروع نموده صرف دخانیات میکنند (معلوم است شخصی
 که شروع به دخانیات میکند غیر از صرف تقلید چیزی او را وادار
 باین عمل نمیکند) و این اشخاص از اظهار اثراتی که ذکر خواهد

[۳] Pryidissine

[۴] Acide prussique

[۵] Oxyd de carbone

[۶] Amoniaque

[۷] Acuité

است. چنانکه بر همه معلوم است سوی مردان زنان ما هم که اولاد آینده وطن عزیز در آغوش محبت‌شان پرورده می‌شود مبتلا به این عادت گشته صحت خودشان را بدین‌قرار از دست می‌دهند، سهل است که جوانان آینده را هم خواهی نخواهی رهنمائی میکنند. از همه بدتر و تلخ‌تر اینکه گروهی هم وافوری شدت تن به تبلی، بی‌غیرتی، سستی، بی‌عاری و بی‌حسی می‌دهند. همه این عادات رکیک از تیرگی محیط ایران که آنها را از بی‌قانونی مملکت سر زده برصه وجود گذاشته است امید است که جوانان وطن پرست متجدد ملت به این قبیل عیوبات شده نه تنها خودشان از صرف این قبیل مشغولیت‌های بی‌معنی دوری جویند، بلکه با قلب صاف و وجدان کامل بر ضد این اهریمن بستیزند.

هیئت ضد دخانیات آمریکا، با جدیت کامل مشغول کار بوده اولین علایم ظفر این هیئت خود نمائی میکند. هیئت زبور که در تحت مدیریت شیمی‌شناس بزرگ «دکتر هاروی ویلی» (۱) می‌باشد مصمم بر حمله بزرگی بر ضد دخانیات شده و یک میلیون دلار هم برای مصارف این مسئله معین کرده است. مواد مهمی را که توتون حاوی می‌باشد محض آسانی فهم این مقاله ذکر میکنیم:

این مواد عبارت از «نیکوتین» (۲) میباشد. ماده «نیکوتین» در سیگارهایی که در ممالک غرب صرف میکنند (این سیگارها تقریباً دو مقابل دزازی سیگارهای معمولی و کلفتیش هم سه برابر آنها است) باندازه‌ای است که دو شخص متوسط را میتوان

[۱] Harvey Willy

[۲] Nicotine

قسمت فنی

مضرت دخانیات

دخانیات مانند مرض مسری تقریباً در چهار قرن آخر بتنام دنیای مسکون حمله آورده بیرق ظفر خود را برافراشت. هر قدر تسلط دخانیات برای انسان حیرت آور است چند مقابل آن، شخص متفکر و مخصوصاً طیب با وجدان را غرق تأسف میگرداند. چه خوش بود این علف قرون وسطی بخانیات فتح نفس بشر در نمی افتاد! یکی از بزرگان میگوید: «دو نبات مهم از آمریکا، که سیب زمینی و دیگری توتون است رهسپار به ممالک ما گشته، اولی باعث برکت و درمی سبب تخریب ما گردید.»

از آنروزی که محبت توتون در قلوب بشر زائیده گشت در همان اوان هم بعضی از متفکرین به مضرات آن یواش یواش پی برده دند اظهار و راستی رأی خودشان متردد بودند. ولی بمرور ایام با یقین تمام، حقانیت خودشان را ثابت کردند، ولی امروز در ممالک متمدنه هیئت با اسم «هیئت ضد دخانیات بین المللی» تشکیل یافته و بر ضد صرف دخانیات کار میکنند. اگر چه این هیئت در حکم امروزی چندان اهمیت و نفوذ ندارد ولی امید است رفته رفته این جامعه هم مانند هیئت آکول که روز بروز به مقصدش نزدیکتر می شود وظایف خود را ادا نموده بعالم بشریت خدمت شایان نموده باشد.

لزوم همچو جامعه‌ای در تملکت ما یکی از ضروریات

علمی و اخلاقی، کتابهای بازاری و کلاسی و رومانهای مضر اخلاق که بدبختانه رواج زیاد دارد چاپ میکردیم هم زیادتر فروخته می‌شد و هم منافع معتنا به تحصیل میکردیم ولی آنوقت از مقصد غائی که خدمت بمعارف صحیح و منور کردن افکار و بیدار کردن افراد ملت است باز میماندیم! و چون غرض ما تجارت و بردن سود مادی نبوده و نیست لهذا این را دانسته اقدام بچاپ کتابهای تجارتي و بازاری نکردیم و همه گونه خسارت و زیان را بر خود هموار نموده نقشه اصلی خود را از دست ندادیم. ولی چه باید کرد در مملکتی که در دو سال هزار نسخه از يك کتاب و رساله جدی و اخلاقی و علمی که قیمت آن از يك تا چهار قران است، فروخته نشود و کساد معارف بجائی برسد که يك مجله جدی و قیاس بیش از هزار نفر مشترك پیدا نکند کدام سرمایه تاب مقاومت می‌آورد و چه امید و دلگرمی برای فداکاری می‌ماند؟ در نتیجه این اوضاع است که برای ادامه این خدمت که به عهده گرفته‌ایم از يك طرف به تقلیل مخارج اداره و به اجرای حد اعظم قناعت از هر حیث و کمتر چاپ کردن مجله مجبور شدیم و از طرف دیگر نیز تأسیس يك شرکت مطبوعات را در شماره پیش اعلان و ضمیمه نمودیم که آن شرکت، طبع کتابهای کلاسی و بازاری را با يك رشته تجارتي اداره نموده از زیاد سرمایه منافع اقتصادی را تأمین کند و بدین وسیله بر ادامه انتشار مجله نیز که هدف آمال صمیمی ماست، ما را موفق سازد.

ما ایمان کامل داریم که داشتن نیت پاک و قناعت و صبر و تحمل و استقامت در ایضای وظیفه، کارهای مهم را از پیش می‌برد و اعجازهای بزرگ نشان میدهد!

انتشار کامل مجله نه از گرانی قیمت آن و نه از یفایدگی مطالب آن است بلکه سببی جز فقدان حس علم و معرفت و همت و حمیت ندارد چنانکه حال سایر مطبوعات فارسی در داخل و خارج ایران این مسئله را بخوبی ثبت میکند!

در باره اعانه که از ارباب همت برای کمک بطبع انتشارات رسیده و همیشه در روی جلد و صفحه اول انتشارات، آنرا درج کرده ایم باید بگوئیم که روزیکه ما این پیشنهاد را در مجله کردیم تصور نمودیم که برای هر رساله که ۵۰ تا ۷۰ صفحه داشته و تقریباً سی لیره خرج خواهد داشت اگر یکی از ارباب همت ۱۵ لیره بدهد ۱۵ لیره هم خودمان صرف میکنیم و در عرض پنج و ششماه نسخه‌های رساله فروخته شده ۱۵ لیره ما دوباره بدست می‌آید و بدینقرار به نشر رساله‌های دیگر موفق می‌شویم! بدبختانه تجربیات این چند ساله به ما فهماند که درین تصور خود بخطا رفته‌ایم زیرا باینکه قیمت رساله‌ها را آنقدر که ممکن بود نسبت بمقدار اعانه ارزاتر قرار دادیم اولاً در عرض شش ماه سهیل است که در دو سال هم هزار نسخه فروش نشد و سرمایه که خود گذاشته بودیم بدست نیامد و ثانیاً باینکه خرج پست را خودمان متحمل شدیم و صدی ۱۵ تا ۲۰ هم بکتابفروشها تخفیف دادیم و برای پروپاگاندا هم از هر رساله قریب صد نسخه مجانی فرستادیم باز از وجوه نسخه‌هاییکه فروخته شد مقدار زیادی لاوصول ماند و کم‌کم آن مقدار سرمایه هم که خود گذاشته بودیم از میان رفت! حالا میفهمیم که اگر بجای این ترتیب، هر رساله را بحساب خود مؤلف و یا ناشر آن طبع کرده و فقط مخارج چاپ را گرفته هزار نسخه را به آنها تحویل میدادیم برای ما باصرفه‌تر می‌شد! ما میدانستیم که اگر بجای این انتشارات

اقتصادی در ایران بعضی از مشترکین مجبور بترك مجله شده‌اند و این مسئله بیشتر ما را قلباً و روحاً متأثر ساخته است و با منتهای زحمت و عسرت تا کنون توانسته‌ایم انتشار مجله را ادامه دهیم ولی با وجود این عسرت و دست‌تنگی، باز برای رعایت حال معلمین و شاگردان مدارس و بعضی افراد دیگر مستحق آئونه مجله را برای ایشان بجای ۱۷ شلنگ ۱۵ شلنگ و ششماهه را ۸ شلنگ قرار دادیم! و علاوه برین قریب صد نسخه هم از هر شماره مجانی داده‌ایم و بی اندازه متأسفیم که بیش ازین نتوانسته‌ایم خدمت کنیم. آیا جای تأثر نیست که برای مجله‌ای مثل ایران‌شهر بقدر هزار نفر خواننده هم در ایران نیست؟ اغلب مشترکین ما معلمین و شاگردان مدارس و مردمان بی‌بضاعت هستند و آنهایی که استطاعت دادن يك لیره را دارند و حتی هر روز چند لیره صرف تعیش خود میکنند نه خود آئونه هستند و نه آن همت را دارند که مجله را خریده به اشخاص بی‌استطاعت هدیه بدهند. برخی ازین طبقه میگویند که مطالب ایران‌شهر برای آنها مفید نیست چونکه همه آنها را میداند لیکن حقیقت مطالب این است که چون مطالب مجله موافق مذاق و هوسات نفسانی آنها نیست لذا بهره‌ای نمیرند و گرنه مردم با معرفت از مطالعه کتاب موش و گربه نیز درس حکمت میتوانند بیاموزد. مجله ایران‌شهر غالباً پر از مطالب علمی و اخلاقی بوده بایک بیت پاك و اسلوب ساده بتهذیب اخلاق کوشیده و کمتر مقاله‌ای دارد که شخص نتواند از آن فایده علمی و یا اخلاقی ببرد و بدینجهت يك گنجینه معرفت است که هرگز در نظر گوهر شناسان بی‌قیمت نخواهد بود. و مطالب آن کهنه نشده و بلکه همیشه برای جوانان و نژاد آینده يك درس اخلاقی و يك رهنمای پاکدل و مهربان خواهد ماند. پس عدم رواج و

جگر گوشه خود را گرفتار چنگال مرض مهلکی ندیده و بهر چاره دست میزند، برای رفع مرض جهالت هموطنان و برای تولید حس ملیت و شہامت و حمیت و وطنخواهی، گاهی از فلسفه زردشت و مفاخر ایران باستان حرف زدیم و گاهی اوہام و خرافات و عادات زشت را تنقید نمودیم و گاهی تقلید کور گورانه تمدن فرنگ را مورد انتقاد قرار دادیم و گاهی ہم از فضیلت اخلاق حمیدہ و تعلیمات دین اسلام و خصایل حکما و عرفا بحث نمودیم تا مگر ازین راههای مختلف کہ حکم دواہای محرک و مقوی مختلف دارند یک روح اتبہ و حمیت و شرافت و غیرت ملی بکالبد افسردہ ملت بدمیم!

اما مسئلہ رسیدن اعانہ و مستمری برای ایران‌شهر، اولاً ایران‌شهر از کسی اعانہ نگرفته و آنچه ہم برای ارسال کتب مجانی و یا کمک برای طبع انتشارات رسیده همه را در مجلہ اعلان کرده و در آخر هر سال ہم صورت مخارج و عایدات خود را در مجلہ انتشار داده است، و ثانیاً اگر وجهی رسیده بود گرفتار این سختی نمی شدیم و آنرا ہم برای مجلہ صرف می کردیم و چنانکہ همیشه آرزوی ما بوده است قیمت مجلہ را ارزانتر قرار میدادیم تا هموطنان ما بیشتر استفادہ کنند و حتی در اواخر سال سیم در نظر داشتیم سال چهارم را برای ایران کمتر از یک لیرہ کنیم ولی مطالبات ما همه لاوصول ماند و برای تقاضائی کہ بعنوان استقراض نموده و آن شرایط مساعد را پیشنهاد کرده بودیم جز شش جواب و بیش از ۹۵ لیرہ نرسید و لذا توانستیم نیت خود را بجای آوریم و در سال چهارم نیز بدبختانہ علاوه بر زیاد شدن مخارج اداره از یک طرف نہ از مطالبات گذشتہ و نہ از وجوہ اشتراک امسالہ وجہ کافی رسید و از طرف دیگر ہم بجهت استیلائی فقر و بحران

راه نمائی نموده و در عین نو میدی و دل شکستگی و پریشانی خاطر باز از ترغیب به بردباری و متانت و تحمل زحمات فرو گذاری نکرده‌ایم.

لیکن این متانت و استقامت ما که آلوده با خون دل و یگانه سرمایه معنوی ما میباشد، يك انعکاس غربی در خارج کرده است که میتواند در نظر اول هموطنان را از ندك حقیقت باز دارد و براه کج کشاند زیرا که چون هموطنان ما درین دوره‌های اخیر کمتر اشخاص پاکدل و خوش نیت و فداکار در میان خود دیده‌اند و چون کسانی که داعیه معارف‌پروری و خدمت را نسبت بملت داشتند اغلب مانند بام زر اندود بوده و بکلی ملت را از خود نو مید کرده‌اند لهذا هموطنان ما هم نمی‌توانند باور کنند که در میان این ملت ممکن است اشخاص صمیمی و خادمان حقیقی نیز بوجود بیاید و بادرستکاری و جدیت خستگی ناپذیر خدمتی را انجام نهد لذا گاهی از راه غرض و گاهی از راه حسد و یا جهالت، نیش می‌زنند چنانکه در شماره گذشته بدان اشاره کردیم.

کسانی که از آغاز انتشار ایران‌شهر آنرا مطالعه کرده‌اند یقیناً فهمیده‌اند که ما هرگز طرفداری از يك فرقه مخصوص خواه دینی و خواه سیاسی باشد نکرده و ابدأ بترویج عقاید و مقاصد يك فرقه پرداخته‌ایم زیرا این منافی با مسلك و مقصد ما میباشد که عبارت از اتحاد تمام افراد ایرانی است بدون تفریق جنس و مذهب و زبان چنانکه در شماره اول سال سیم نوشته‌ایم که برای ایران قبل از وحدت بشر و قبل از اتحاد اسلام اتحاد عناصر و افراد ایرانی لازم است. پس يك چنین سوء ظن در باره ایران‌شهر یا دلیل غرض رانی و افساد و یا نشان بیسوادی و قهמידن مطالب مندرجه مجله است. ما فقط مانند مادر مهربانی که فرزند

آرزوهای ما

بنظر خوانندگان ایران‌شهر

چون بعضی از خوانندگان محترم از علت دیر رسیدن مجله و از اعلان ما راجع به اینکه از شماره ۷ مجله را کمتر چاپ خواهیم کرد سؤال نموده و اظهار تأسف و همدردی کرده‌اند لازم دیدیم ازین قدردانی ایشان تشکر و بعضی حقایق را گوشزد کنیم: اگر گرفتاریهای طاقت فرسا و زحمات کمر شکن را که اداره ایران‌شهر در خدمت بمعارف متحمل می‌شود یکی از هموطنان دیگر ما بعهده میگرفت بی‌شک در هر ماه نصف بیشتر مجله را بشکایت پر میکرد و بخود بد میگفت و بدیگران حمله مینمود و بالاخره نتیجه نگارشهای او جز آه و ناله چیز دیگر نمیبود. ولی چون ایران‌شهر از روز اول تمام این سختیها را در نظر گرفته و قبول کرده و متانت و فداکاری را فریضه همت خود قرار داده است لهذا کمتر از مشکلات و موانعی که مانند سیل بطرف او می‌آید بحث کرده و میکند و با سد تحمل و قناعت جلوگیری از آنها نموده و خود را نمیازد و بلکه خود را مانند طیبی فرض میکند که از برای بهبودی دردمندی کمر بسته است. اگر طیب هم مانند مریض بنالد و شیوه بردبازی را فراموش کند دیگر برای مریض چه امید و قوت قلب باقی میماند!

بدینجهت با همه موانعی که میتواند فکر را بکلی عقیم کند و با آن مشکلات و شکنجه‌های روحی که یکبفر نویسنده را میتواند بی‌حواس بسازد باز در هر بار که ما دست بقلم کرده‌ایم

بلی، قوه عقل و اراده خالق دنیا و ما فيها است! عقل و اراده دو فرشته آسمانی هستند که برای رهنمائی بشر بدنای ما فرود آمده و در ارواح ما جا گرفته اند! اما افراد بشر با پرده های وسوس نفسانی و شهوات حیوانی رخسار آنها را پوشانده و آنان را از تجلی بازداشته اند. باید این پرده ها را دید و این ابرها را شکافت تا آن محذرات ملکوتی دیدگان باطنی ما را منور سازند و با انواع جمال خود ما را بساحل دیگر حیات، یعنی بساحل بقا و ابدیت برسانند! سعادت حقیقی و حیات جاودانی در معرفت و استتاره ازین دو نور تجلی سبحانی است! این دو قوه خالقه مانند جریانهای مثبت و منفی الکتریک لازم و ملزوم یکدیگرند ولی هر دو مثبت اند و هیچ یک بی دیگری نور حقیقی خود را جلوه نمی دهد. عقل بی اراده و اراده بی فکر منشأ اثر نمی گردد و بلکه مایه ددسر و ضرر می شود! شما فرزندان خودتان را فقط عقل سلیم و اراده قوی یاد دهید و آنها را از جام هستی بخش این دو کوثر لاهوتی سیراب کنید، آنوقت آنها خود راه سعادت را پیدا میکنند و جهان آفاق و انفس را تسخیر مینمایند!

ح. ک. ایران شهر

شعبه ایران شهر

اداره ایران شهر یک نفر شخص فعال و درستکار که ذوق خدمت بمعارف داشته باشد برای تأسیس شعبه ایران شهر در طهران لازم دارد که تمام امور وکالت و فروش مجله و انتشارات و کتب ایران شهر را بعهده گیرد. هر کس طالب این خدمت میباشد لازم است هر چه زودتر شرح مختصر زندگانی خود را با چند تصدیق نامه و ضمانت نامه از اشخاص معروف برای معرفی خود فرستد و نظریات و شرایط خود را هم پیشنهاد کند.



۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

يك عده از محصلين فارغ التحصيل مدرسه آمريكائي طهران كه با دو نفر
 از معلمين آمريكائي و يك نفر ارمني در ماه اسد ۱۳۰۲
 بقله كوه دماوند بالا رفته اند .

چند نفر اعضای میسیون خیریه آمریکائی بطرف آنها می‌آیند و مقداری خوراک که بقدر مائده آسمانی لذت بخشیده برای آنها آورده‌اند! «وجود اینگونه جوانان باعزم و متین در میان افراد ایرانی موجب افتخار و امیدواری است و اگر این مسئله یعنی رفتن بالای کوه دماوند در نظر کوتاه بینان جلوه‌ای نداشته باشد و فایده را نشان ندهد در نظر ما که اینگونه اقدامات را از نقطه تربیت اجتماعی تلقی میکنیم خیلی قیمت و اهمیت دارد! زیرا برای کندن ریشه فساد اخلاق و تزریق روح متانت و ثبات در جلو مهالك حیات، این قبیل جوانان آهنین عزم و این نوع اراده‌های الماسین بسیار لازم داریم!

چنانکه از تصویری که در اینجا چاپ میکنیم و آنرا پارسال آقای میرزا تقی خان طایر رئیس معارف کیلان فرستاده‌اند دیده می‌شود، مخصوصاً مدارس آمریکائی و جوانان فارغ التحصیل آن مدارس بدین قبیل اقدامات بیشتر اهمیت میدهند و ذوق دارند و این هم مزیت اصول تعلیم و تربیت آمریکائی را بخوبی میرساند! در اینجا باید بگوئیم که این عزم و اراده در برداشتن سد موانع مادی و جسمانی هر قدر لازم باشد در برانداختن بنیاد فساد اخلاق هزار مرتبه بیشتر لازم است. آن قوه اراده که در رفتن بالای کوه، از خستگی نمیترسد و هر گونه خطر جانی را در نظر میگیرد و از نصف راه برگشتن را تنگ می‌شمارد بسیار مقدس است ولی هزار بار مقدس‌تر است آن قوه اراده که طلسم‌های اخلاق رذیله را می‌شکند و قلعه‌های هوسات نفسانی را تسخیر می‌کند! چقدر مقدس است آن قوه اراده که صدای درونی ما را می‌شنود و اوامر و نواهی وجدان ما را که يك عالم ملکوت است، بدون تردید و درنگ بموقع اجرا میگذارد!

و خستگی زیاد و منصرف شدن بعضی از رفقا و برگشتن ایشان و نداشتن خوراکی و غله گرسنگی باز از عزم خود برنگشته



گروه اجتهای (پیکنیک) عمالین مدرسه متوسطه رشت، با اتفاق مدیر و معلمین.

و بمقصد رسیده اند و در آن حال بی تابی برای استراحت دراز کشیده و بخواب رفته اند و همینکه بیدار شده اند دیده اند که

میخواهید مستشار بیاورید برای معارف نیز فکری کنید و چند نفر مستشار قابل استخدام نمائید. هر مدرسه‌ای در ایران نواقص و معایب بسیار دارد. مثلاً مدارس که در تحت نظر معارف اداره می‌شود از حیث تدریس و تعلیم و سنگینی مواد تدریسیه خراب است و وقت محصلان بکلی ضایع می‌شود و دماغشان خسته، کار هم پیوسته اما نتیجه تقریباً هیچ، زیرا نه معلم طریق تعلیم را میدانند و نه شاگرد راه تعلم و نه رئیس ترتیب تعیین پروگرام. فقط یکی دو مدرسه خارجه داریم که آنها بالنسبه معلم صحیح تربیت می‌نمایند اما چه فایده که اغلب سواد حسابی ندارند و طوری تحصیل نکرده‌اند که بدرد ایران بخورند و گاهی بقدر تحصیلاتشان سطحی می‌شود که در تکلم بزبان مادری خود وامی‌مانند تا چه رسد بعلوم عالیه. در خاتمه ما توجه وزیر محترم معارف وقت را بدین مسائل جلب میکنیم و امیدواریم که برای اصلاح پروگرام و تربیت معلمین حافظ زبردست با سواد دامن همت برکمر زده نژاد آئینه ایران را رهین منت خود سازند و نام نیک خود را در صفحات تاریخ اصلاح معارف مثبت و مخلص دارند.

طهران — ۱۴ آگست — علیمحمد عامری

۲- تأثیر اراده در تربیت اخلاق

در جریده ستاره ایران منطبعة طهران دو سه مقاله بعنوان «بر فراز نوجال — يك درس تصمیم» به قلم آقای عمیدی خوانده شد که درین مقاله سیاحت خودشان را با چند نفر رفیق بقله کوه دماوند شرح میدهند که چگونه با وجود سختی راه

برود از دروس گذشته خود دوره مفصلی کند تا گرفتار چوب و فلك شیخ نشود. ولی در مدارس جدیده معلم چون شروع به تدریس کتابی کند دیگر اسم از دوره نمیرد همینطور درس میدهد تا کتاب تمام نمی شود یا سال مدرسه با آنها می آید یا اگر خدا نکرده کتاب نباشد و جزوه نویسی باشد شاگرد از ابتدای سال تا یکماه باخر سال مشغول نوشتن دفتر می شود و در ازاء آنکه کتب زیادی راجع بموضوع درس خود بدست پیآورد و مطالعه کند و بر اطلاعات خود بیفزاید و بخواندن کتاب کلاس قناعت نکند عقاید مؤلفین مختلفه و نویسندگان کوناگون را ملاحظه نماید و بالاخره در ازاء آنکه کتاب را با تتبع و موشکافی بخواند همین طور سرسرکی دفتر را می نویسد و طوطی وار چیزی یاد میگیرد و خود را برای امتحان حاضر میسازد. و همینکه نمره قابل ارتقاء گرفت خدا را شکر میکند و خود را خیلی خوشبخت می شمارد و بقول معروف گمان میکند که قلعه خیبر را فتح کرده است و از تردستی و زرنکی و حقه بازی خود در موقع امتحان برای همشاگردان تعریف میکند. معلم هم در ضمن افتخار میکند که عده ای از شاگردانش امتحان دادند و نمره قابل ارتقاء گرفتند. در حقیقت شاگرد خود را گول میزند و معلم خود و جمع دیگر را. هنوز کسی پیدا نشده که بگوید آقای معلم، شما که میدانید طریقه تربیت آمریکائی خوب است چرا بکارا نمیرید؟ و اگر نمیدانید چرا سؤال نمیکنید؟ و اگر کسی نیست که راهنمایی کند چرا با معلمین و همکاران متحداً همان قسمیکه برای حقوق عقب افتاده شکایت و آه و ناله میکنید، در این راه نیز بدل مساعی نمی نمائید؟ برای نیل بمقصود از هیچگونه فداکاری دریغ نمائید بنویسید و بگوئید همین طور که برای پست و تلگراف

بر سر یکدیگر میشکستند و گاهی هم وقت را بطاق و جفت کردن میکنند اینند.

در مدارس جدید (غیر از دو سه مدرسه عالی) نیز معلم روی صندلی کوتاهی جلوس مینماید و از ابتدای زنگ تا انتهای وقت بدون داشتن اسباب دلخوشی مانند قلیان یا چپق ابداً حرکتی بخود نمیدهد (مگر آنکه بخواهد سینه را صاف کند و اخلاط را خارج سازد آنوقت يك پا را روی صندلی و دیگری را روی کف اطاق گذارده نیم خیز می شود و اخلاط و بلغم را چون کلوله از دهانه تنگ بیرون پنجره پرتاب میکند و در ضمن قطراتی چند از آن آب دهن را بر سر و صورت اطفال که نزدیک او هستند میپاشد و بعد بحالت اولیه بر میگردد!!!) و اگر خوشبختانه تا ظهر در همان اطاق درس بدهد که نور علی نور می شود و دیگر زحمت برخاستن و نشستن یا از این اطاق به اطاق دیگر رفتن را هم ندارد.

آری، این معلم بیچاره نمیداند و کسی هم باو نگفته و در کتابی هم نخوانده که اگر ایستاده درس گوید بطوری که همه شاگردان مشرف و مسلط باشد و جملگی صدای او را بشنوند حرکات و سکناش را ملاحظه نمایند استفاده اطفال بیشتر و افاده او نیز زیاده تر خواهد بود با چندین مزیت دیگر. بلکه هنوز گمان میکند که ایستاده درس دادن از هیبت و قرش میکاهد و در نظر اطفال شکوه و جلالش از میان میرود.

باری میخواستم عرض کنم که مکتب خانهای قدیم حتی از يك حیث بر مدارس کنونی برتری داشت بدان معنی که روزهای پنجشنبه باید درس را که شاگرد در عرض هفته خوانده بمعلم «وادهد» یا بصارت حالیه «پس دهد» و شاگرد مجبور بود که

پیدا نموده بود. ولی همه این حرکات با زور لشکریان خلیفه اسبکات و محرکین قلع و قمع می‌شدند. با اینهمه فشار ظاهری پیش راه جوش و خروش دزدانی را نمی‌گرفت و همواره علائم عسیان دیده می‌شد.

اصطخری گوید خرمی‌ها در کوه‌های صعب‌العبور سنکا کرده در هر فرصت شورش می‌کردند، در مساجد قرآن خوانده و در باطن دین نداشتند و مقدسی (مقدیسی) آنها را مرجیه نام می‌دهد. این حرکات از سبب‌های بزرگ خرابی و پراکندگی و پریشانی آذربایجان و قلت و ضعف نفوس آنها گردید. چنانکه یاقوت که شخصاً این اوضاع را مشاهده نموده است، شرح می‌دهد. (معجم البلدان جلد ۱ صفحه ۱۷۲).

معارف ایران

۱- هنوز در ایران معلم قابل نداریم

اگر درست بطرز تدریس معلمین ایرانی دقت کنیم می‌بینیم که با طرز تدریس آخوندهای قدیم مکتب‌خانه چندان تفاوت ندارد. مثلاً در مکتب‌خانه جناب شیخ همینکه روی توشکچه می‌نشست و منقل آتش و کاسه تنباکو و قلیان بی‌پیر را جلوش می‌گذاشت دیگر تا ظهر مگر بحکم ضرورت، از جای خود بلند نمی‌شد و اطفال هم در پائین اطاق چون معلم را سرگرم قلیان چاق کردن میدیدند و بی‌آزاری و غفلتش را مشاهده مینمودند یکباره ترک علم میکردند و خرسک بازی می‌نمودند و لوح درست

آن‌دربایجان عصیان کردند و بعد در بغداد (بیتِ قردو، با قردا) [جوار موصل] یک نفر بدعوی مهدی صاحب الزمان از خوردینی‌ها در آمد و قیام کرد. بنا به خبر راهب معروف «دیونیسوس» این شخص گاهی میگفت من عیسی هستم و گاهی روح القدس و برویش مانند المقنع تقایی می‌آویخت. تمام ارمنستان و بین‌النهرین از سطوت او در هراس بود؛ آخر بدست حسن بن السهل مغلوب شد و فرار کرد.

این مهدی همان جاودان ابن شهرک استاد بابک است و از این جهت عربها خرمی‌ها را جاودانیه نیز نام داده‌اند. مرکز حکومت این فرقه در اخبار عرب «الباذ» آمده.

بعد از مغلوبیت و سکونت نهضت خرم‌دین در بغداد بابک از شاگردان جاویدان در سوی کوه «باز» که نزد خرمی‌ها محل مقدس و ظهور گاه مهدی (ساوشیانند) بود، ظهور نمود. کوه «باز» در شمال اردبیل و شمال غربی «برزند» بود. شورش بابک بیست سال دوام کرد (تا شوال ۲۲۲ هجری، اکتبر ۸۳۷ میلادی) و خرم‌دینی‌ها همه با وی همدست شدند و حتی در ۲۱۲ هجری خرم‌دینی‌های اسپهان نیز قیام نمودند و آن‌دربایجان آمدند و با بابک متحد گردیدند ولی سرانجام قشون معتمد اینها را پراکنده نمود و تنها در همدان شصت هزار از آنها بگشت. خود بابک در موقع فرار به روم در حدود کلیکیا از طرف ابوسعید محمد بن یوسف گرفتار و مقتول گردید و خرم‌دینی‌ها تا قفس واپسین در آمدند. بایجان ایستادگی کردند؛ چند سال بعد یک عصیان دیگر خرم‌دینی در خاک قردو (بغداد) روی داد. اغلب اینها کرد بودند و از قرار اخبار، قیصر روم بازیلیوس در ۸۸۰ امر بگشتن اینها کرد. این نهضت‌ها و شورش‌ها بقول مسعودی در جزیره و الثغور نیز وسعت

(در سال ۵۰۰) برای يك الفت معنوی و وحدت دینی در ایران کوشیدند میسر نگردید و آخر کار منجر به هجوم هفتاران — هیاطله گردید که عنقریب بود تمام ایران منقرض گردد. این اوضاع زمینه حاضر کرد که مزدك در زمان قباد خیالات خود را ترقی داد و تزیینات انوشیروان توانست از او پیش گیری نماید. و از اینرو است که ایران در جنگ نهاوند از عربها مغلوب گردید و یکی از عمده سبب غلبه اعراب وعده مساوات و برادری و رفع ظلم و ستمگری بود که میگردیدند.

مزدکیها بعد از مقتول شدن ابومسلم در ۱۳۸ هجری در اداره و فرمان «سنباد» که خود را پیروز سپهبد نام میداد عصیان کردند. نظام‌الملک اینها را خرم دینی نام میدهد که تحریف از کلمه «خوردینی» است. در خصوص جنگ‌ها و خونریزی‌ها و خرابیهای این نهضت کافی است که خبر طبری را نقل نمایم که میگوید بعد از مغلوبیت سنباد شصت هزار از طرفداران او کشته گردیده و عیال آنها اسیر افتادند. مأمور خلیفه بعد از موت سنباد تمام مزداسنیان (گبرگان) را کشته و اموال آنها را غارت و عیالشان را اسیر نمود.

همچنین در ۱۶۲ هجری باطنیه‌گرگان که باسم محمره نیز موسوم بودند با خرم دینی‌ها همدست گردیده و قیام نموده و اشتراك در نسوان را مباح دانستند ولی از عمر بن العلاء شکست خوردند. در زمان هارون‌الرشید اسپهان مرکز خرم دینی‌ها شد و از ری، همدان، داستا و کرچ نیز گرد آمدند ولی در سنه ۱۹۲ قلع و قمع شدند. در همان آوان در آذربادگان نیز عصیان کردند و رشید عبدالله‌الملک را با ده هزار لشگری بچنگ آنها فرستاده و مغلوب نمود. بعد از نه سال دوباره خرم دینی‌ها در

تعمیر شد چنانکه در زمان ابودلف ابن المهلهل در ۹۲۵ آباد بوده است.

حکایات متعدد در بنا و تاریخ و خصایص این معبد آمده است که از آنجمله اسناد بنای آن به «نمرود» است. گویا در آن زمان همواره زبانه آتش در این معبد از زمین سر میزده است و احتمال دارد این شعله از يك معدن نفت یا گاز محترق قوه میگرفته است. در میان مردم این آتش را که خود بخود یعنی ظاهراً بدون سوخت زبانه میزد «آه خواریشین» یعنی بیخوارش یا بیخوراک نام میدادند. و دور نیست که اسناد تولدگاه زرتشت باین مقام و ارومی بمناسبت همین آتش باشد اگرچه در آثار پارسی‌ها این اسناد دیده نمی‌شود.

آذربادگان از اول چمن‌زار بوده و ازین رو اغلب مردمش نیز صاحبان دواب بوده‌اند ولی نه چوبان کوسفند و کوچ نشین بلکه اغلب گاو داشتند و زراعت می‌کردند و از اینرو عربها آنها را الجبارقه — گاو پاره — گاو ساله نام میدادند.

در قسمت سبلان اغلب کردها ساکن بودند و چون اینها ایلات و بی چیز بودند و از عربها و غیره تضییق دیده بودند پس همیشه روح عصیان داشتند و اینمسئله سبب شد که خیالات «کمونیستی» مزدک در اینجاها ترقی کرد. همچنین عصیان بابک در این نقاط زمینۀ حاضری پیدا نمود. باید دانست که این قوس نه زرتشتی خالص بودند و نه مسلمان و مانند «زازا» و «قرلباش» امروز ازینجا رانده و از آنجا مانده بودند.

این قبیل اختلافات سیاسی و دینی در ایران زمین زیاد بود چنانکه نظام‌الملک در سیاست‌نامه خود در موقع شرح شورش بابک خرمی شرح میدهد و میگوید که آنچه فیروز و یزدگرد

قومی دیگر در شمال آذربادگان ساکن بودند که با ایرانیها سخت آمیزش داشتند و از طرف ایرانیها «کاسپ» یا «کازاک» نامیده می‌شدند و يك قسمت این قوم الآن در طالش سکنا دارند. از دوره‌های ترقی آذربایجان زمان حکمداری «آتروپاتس» و اخلاف او بود. در این دوره آئین زرتشتی در اینجا ترقی داشت. آتشکده معروف «کنجک» در این وقت مشهور گردید. در موقع تشکیلات انوشیروان، آذربایجان مرکز قسمت شمال دولت ایران بود که از این راه تمام این قسمت را کوستی اباختار (کوستی — کو — طرف، اباختا — شمال) یعنی سوی شمال مینامیدند. (بهین طرز طرف قفماز را کوستی کابکو میگفتند). حاکم نشین این قطعه اردبیل «ارتاوید» بود شهر مراغه «المراغه» را مروان بن محمد در محل دهی در قسمت فراه‌رود یعنی همان قسمت که وقتی پایتخت «منای» در آنجا بود، بنا نهاده. مراغه در عصیان بابکی‌ها اهمیت پیدا نمود چون نزدیکی پایتخت یعنی اردبیل بود و در قرن ۱۰ و ۱۱ امیران دیلمه و زاجیان و سالاریان در آنجا اقامت میکردند. در زمان مغولها مراغه پایتخت شده و در زمان «ارغون» تبریز به پایتختی انتخاب و در سلطنت «شهبازان» تبریز معروف گردید.

آذربادگان در دوره ساسانی اهمیت و شهرتی بزرگ پیدا کرد. مخصوصاً آتشکده «کنجک» (به عربی — شیز بزرگترین آتشکده بود که در جنوب شرقی ارومی واقع بود و هر پادشاهی بایستی بعد از جلوس پای پیاده زیارت آن برود. و نیز اینجا صیقل شاهان بود. این آتشکده از نقطه نظر عظمت و جلال و مراسم و آئین و نیز صنعت و هنر معروف بود. بعد از آنکه در عصر «هراکلیوس» در ۶۲۴ از طرف قیصر عرضه آتش گردید باز

از این کلمه در کتاب لغوی «استفانوس» یزانی مشهود است چه که مؤلف مذکور از يك شبه جزیره بحر خزر موسوم به «ساگاتیا» نام می‌برد. نیز در کتیبه بیستون در فرگرد ۳۳ چنین آمده: «چفرا تاخما» که از اهل «اساگارتا» بود بر ضد من عسیان کرد و بمردم گفت من شاه «اساگارتا» هستم از نژاد «هواخسترا» (کیاخسار). بعد مغلوب گردیده و در «البلا» (بایتخت آشوری بجای نینوا) بدار زده شد. تبعه «هواخسترا» پادشاه مد بعد از خراب شدن نینوا در ۶۰۰ میلادی به «آشوری» هجرت کردند. ولی خودشان را همیشه از مد میدانستند و این حقیقت از اینجا نیز معلوم است که وقتی که «گزنن» دویست سال بعد یعنی قرن چهارم قبل از میلاد از آشوری میگذرد، آنها را «مدی» نام میدهد.

یونانیهای قدیم بجای «اساگارتا» «ماتیانی» استعمال می‌کنند که تحریف «منای» است. از تمام این تفصیلات و دیگر منابع معلوم می‌شود که «منای» ها تسلیم «هواخسترا» شاه مد بوده و خاك آنها جزو مدی گردید و از این تاریخ کل ایرانیدن آنها بالا گرفت.

قوم دیگر قابل ذکر بعد از «منای» ها «کادوس» ها (گیلانی‌های امروز) بودند و این کلمه بمعنی اجلاف است که ایرانیها در آن زمان از راه استحقار باین قوم دادند. «تبور» ها (طبری‌ها) نیز که اصلاً در جوار مشهد امروزی سکنی داشتند نیز از همین قوم «کادوس» بودند. ایرانیها کردها را که خودشان خود را «کرتی» نام میدادند نیز همین ترتیب «ماردر» یعنی زبان‌کل لقب میدادند بر اینکه کردها نژاد مخلوطی هستند زبان امروزی آنها شاهد است.

مصوب «کور» و «ارس» اهالی مخلوط طالش ساکن بودند که معلوم می‌شود در همان آوان ایرانیده شده‌اند (۳). ولی در سایر قسمت ایران يك شماره قبایل بودند که با لغه‌های مختلط سخن می‌گفتند و میتوان مجموع آنها را «لزکی» قفقازی نامید که پروفیسور «مار» (۴) معروف پترگراد این گروه لغه‌ها را زبان یافنی نام میدهد که نه ایرانی بوده‌اند و نه سامی. حتی در قرن یازدهم در حاکم نشین ایران یعنی «پارتاف — باردآ» ارانی صحبت می‌شد و بعد زبان فارسی و در قسمت عیسوی نشین زبان ارمنی و اخیراً زبان ترکی معمول شد.

اخبار قرن نهم نشان میدهد که در آذربایجان عده‌ای اقوام دیگر ساکن بوده است که از آن جمله معروف‌ترین «پارسوا» و «منای» بودند. «پارسوا» ها در جنوب شرقی دریایچه ارومی اقامت داشته‌اند که بعدها به گیلان هجرت کردند. معلومات راجع به «منای» ها نسبتاً زیادتر است. پایتخت اینها در زبان آشوری «ازیرتو» و در زبان «اورارتو» (۵) «سی سیری خادیریس» بود و هنوز هم اثری از این اسم در نام قریه‌ای «سیرس» در قسمت فراهود باقی است که در آن جا مدرسه معروف «مغان» واقع بود. قطعه فراهود در نزدیکی «مراغه» واقع بود. قوم «زیکرتو» نیز همسایه «منای» ها و در زیر قوخذ آنها بودند. استاد «توران دانکن» (۶) مملکت این قوم را در نقشه خودش در جوار سنهد. ثبت مینماید که با تحقیقات من سازش میکند. «زیکرتو» تسمیه آشوری است و اسم ایرانی این قوم «آساکارتا» میباشد که اثری

[۳] مقصود ایرانی کرده شده یا iranisé است.

[۴] Marr

[۵] زبانیکه در حوالی وان تکلم میشد.

[۶] Ihuran Danain

می‌کند) همواره جزء لایتجزای ایران بوده است ولی بواسطه نزدیک بودن به حدود ممالکی که ترکها و تاتارها ساکن است از طرفی زبان و خورش مخلوط شده از طرفی نیز همیشه نشانه حرص های سیاسی این همسایگان گردیده چنانکه تاریخ ایران از ابتدا تا امروز همیشه این حقیقت را نشان داده است. البته اگر این مسئله را و خصوصاً وقایعی را که راجع به این ایالت مهم در سالهای سابق بر جنگ و درمدت جنگ و قوع یافت در نظر گیریم، خطرناک بودن موقع آذربایجان را خواهیم دریافت.

کلمه آذربایجان از اسم «آترپاتس» که ساتراپ ایران در زمان غلبه اسکندر در این ایالت بود نشئت میکند. «آترپاتس» و اخلاف او نه تنها در زمان اسکندر نوعی استقلال بهم کردند بلکه بعد از او نیز حکومت نمودند تا سرانجام این سلسله حکومت آذربایجان مغلوب اشکانیان شد.

قسمت شمالی آذربایجان که ماورای «ارس» باشد و اغلب سکنه تاتار دارد در قدیم بزبان ارمنی وقت «آلبانی» (۲) نام داشت که در فرس متوسط «آروانگ» و در سریانی و عربی «اران» موسوم است. این عبارت را در تاریخ حیات شاه اسمعیل و در شرفنامه شرف‌الدین بلیسی نیز توان یافت و یقیناً در آثار غیر مطبوع راجع به زمان صفویها که بد بختانه هنوز دست رس نیست موجود خواهد بود. اصل این کلمه از اسم رودی است به اسم «الوان» یا به اصطلاح گرجی «الازان» که در حدود گرجستان و اران جاری است.

سکنه «اران» و آذربایجان تا زمان سلجوقیها از هم بکلی متفاوت بودند. در ساحل آلبانی که سواحل خزر باشد و در حوالی

مارکوارت کتابی در این موضوع تألیف فرموده‌اند و از بخت بدی که ایران دارد این کتاب مهم هنوز ترجمه و چاپ نگردیده و هنوز بخاطر يك ایرانی متمول نرسیده است که در طبع و نشر این تألیف علمی فداکاری کوچکی نموده و بدینواسطه خدمتی بزرگ برای زنده کردن روح ایران کرده باشد. *

بنا به تصدیق دانشمندان برای زنده ماندن يك ملت مهم‌ترین وسیله و پشتیبان شعور ملی (۱) است و آن نیز وقتی به حصول آید که افراد آن ملت از روح حقایق تاریخ ملی خود خبردار گردند و امروز آثار علمی بسیار مهمی از طرف مستشرقین بزرگ ایران بحصول آمده است که اگر وقتی معارفی داشته و وسایل نقل محتویات آنها را بزبان خود فراهم آورد، قدم اول به سوی ایقاز این شعور برداشته شده است و گرنه همواره «بی شعور» خواهیم ماند!

رضا زاده شفق

ترجمه کفرانس

مسئله آذربایجان تنها يك مسئله تاریخی عروق و ملل نیست بلکه از نقطه نظر سیاست نیز اهمیت دارد. آذربایجان در تمام دوره سلطنت ایران (که از چندین صد سال قبل از میلاد شروع

*) اصل کتاب آذربایجان تألیف استاد مارکوارت که آلمانی است هنوز چاپ نشده. در ایامیکه آقای تقی زاده در برلین بودند چند هزار مارک برای طبع کتاب از هوطنان جمع کرده به مطبعه کایوبانی دادند که کتاب را چاپ کند ولی گویا بجهت شکست پول آلمان، آن وجوه هم از میان رفت و چون کتابفروشان آلمانی هم حق الزحمه کافی به استاد مارکوارت نمیدهند لذا ایشان نیز از دادن به يك چاپخانه آلمانی امتناع دارند و تا اصل کتاب چاپ نشود ترجمه آن بفارسی سخت و بلکه عمال است.

خوب است وزارت معارف ایران اقلماً دوپست تومان بعنوان حق تألیف به استاد مذکور بدهد که هم يك قدر دانی بشود و هم خود موی‌الیه کتاب را بچاپ رساند و آنوقت آن را وزارت معارف بدهد در طهران ترجمه و طبع کنند که این اقدام یکی از بهترین خدمات ملی آن وزارت خواهد شد. (ایران‌شهر)

آذربایجان

یک کنفرانس علمی

خوشبختانه از روزیکه بنا بتقاضای محصلین ایرانی، آقای شفق، ریاست انجمن محصلین را قبول کرده‌اند، اقدامات جدی و مفید علمی جای اشتغالات سیاسی را که جز خود نمائی و تضییع وقت فایده دیگری نداشت گرفته و انجمن محصلین معنای حقیقی خود را دریافته است چنانکه این کنفرانس، نخستین اقدام علمی و مهم انجمن می‌باشد. امید است که بدین نهضت جدید و نافع مداومت نماید و ثمرات نیکو برگردد.

[ایران‌شهر]

دانشمند بزرگ و معروف آلمانی پروفیسور مارکوارت که تبحر و اختصاص او در زبان و تاریخ ملل شرقی، خصوصاً ایران و اقوام همجوار آن، معلوم عالم است و آثار و مقالات بسیار مهم در این موضوع از قلم او به وجود آمده و مرجع و مأخذ جمله استادان شرق شناس جهان گردیده، در تاریخ ۲۴ ژویه بموجب دعوت انجمن محصلین ایرانی آلمان کنفرانسی راجع بتاریخ و نژاد آذربایجان در عمارت دارالفنون برلین باحضور آقایان وزرای مختار ایران و افغان داد. گرچه استاد این کنفرانس مهم را بواسطه کثرت مطالب و کافی نیامدن وقت نتوانست پایان برد و وعده فرمود که باقی را بار دیگر تقریر نماید. صواب چنین دیده شد که خلاصه‌ای از مطالب این قسمت کنفرانس برای انتشار در مجله گرامی ایران‌شهر نوشته آید و پر واضح است که نشر عین کنفرانس با توضیحات و لواحق که برای بیان مطالب و کلمات علمی آن درخور است، برای ایران‌شهر میسر نخواهد بود و کتابی لازم خواهد شد و حقیقت آنکه مدتی است که استاد

تا این اخلاق از میان طبقه حاکمه ملت زایل و ریشه کن نشود و تا هر يك از افراد آن از ته دل خادم صمیمی نوع نشود و در مقابل منافع ملی آمال و منافع خود را فدا نکند و تا این طبقه نفس خود را از لوث اخلاق رذیله که شایسته حیوانات پست است پاک نسازد، بدبختی و گرسنگی و سفالت ملت ایران خاتمه نخواهد یافت!

برلین — ۲۲ شهریور ۱۳۰۵ — ح. ک. ایران‌شهر

ادبیات

افسردگی

دوای درد دلم در جهان نمی‌بینم
 ز ظلم این دو بجز مرگ امان نمی‌بینم
 که حس زنده در این ناکسان نمی‌بینم
 که جز نفاق و دورویی در آن نمی‌بینم
 رهائی از کف اهریمنان نمی‌بینم
 شهید کینه شد از وی نشان نمی‌بینم
 بکشوری که حیت در آن نمی‌بینم

جفای دهر و غمش را کران نمی‌بینم
 بهر کجا که روم شیخ و شحنه در کارند
 بخواب مرگ مگر غرق اهل ایرانند
 بچیرم من از این برده‌های رنگارنگ
 بنیر آنکه جو چنگیز قتل عام کنند
 کسیکه طالب آزادی و عدالت بود
 یابکازی و نیکی است زندگی مشکل

ترشیز — خرداد ۱۳۰۵ — ن. ت. پاکباز

زندگی

همواره از اداره دلها مدار عشق
 ما عاشقیم و نیست ریا در دیار عشق
 با این دل شکسته کم کارزار عشق
 بیدل شوم و لی نشوم شرمسار عشق

کاری است ناشنیده و نادیده کار عشق
 ما را بکنج دیر مغان جایگاه نیست
 جانا برای زلف تو دلها بجنک و من
 یا میرسم بوصل تو یا دل فدا کنم

طهران ۱۹۲۲ رضا زاده شفق

آزادی سیاسی هم درین بیست سال اخیر بسیار بدست آمده و موانع خارجی را هم از میان برداشته است. آیا با وجود این چرا ملت ایران ترقی نمی‌کند و روز بروز حالش بدتر می‌شود؟

اگر ملت ایران را ده میلیون فرض کنیم نه میلیون آن فرمانبر و مطیع صرف بوده حکم گوسفند و اسیر را دارد که بهر کجا می‌روند و هر طور بچراتند می‌چرد! فقط یک میلیون دیگر زمام امور را بدست گرفته است و آنها هم عبارت از مأمورین دولت و وکلا و علما و تجار و متجددین و ملاکین هستند! بدبختانه این زمره حاکم و فرمانروا دوچار یک مرض اخلاقی است که منشاء تمام بدبختیهای ایران است و آن مرض عبارت از فدا کردن منافع نوعی است بر منافع شخصی! با استثنای بسیار نادر هر یک از افراد این طبقه ممتاز در هر حال فکراً و قولاً و عملاً قنع شخصی خود را بر قنع عمومی مقدم میدارد. قوه محرکه و محور اعمال و افکار اینها تأمین آسایش و تحصیل ثروت و تهیه وسایل عشرت و کامرانی شخص خود است و بس و اگر مصالح ملی و منافع نوعی درین میانه پامال شود و کوردها مردم گرسنه بمانند و یا رشته امور سیاسی و اقتصادی مملکت بکلی پاره شود، در نظر آنها اهمیت ندارد و هر کس بر خلاف این مسلک قدمی بردارد او را دیوانه و احمق می‌شمارند.

این صفت سرچشمه تمام اخلاق ذمیمه است زیرا صاحبان آن، شرافت و ناموس و عصمت و دیانت و امانت و حمیت و تقوی را فدای شهوت و شهرت و حرص و طمع و خیانت و شکم‌پرستی خود می‌سازند. و چون تربیت و معارف صحیح نداریم هر کس هم مختصر سواد پیدا میکند جزو این طبقه می‌شود و هر روز بر عدد افراد آن می‌افزاید!

دنیای ما رو بوحث و بین‌المللی می‌رود. ۲ — در فکر و روحیات، نوع بشر بطرف اخوت و مغنویت قدم برمی‌دارد. این دو صفت، علامت فارقۀ آیندۀ بشر خواهد شد.

اما اینکه ملت ایران چگونه خود را برای این آیندۀ حاضر باید کند و چگونه خود را از گریوۀ بدبختی و مذلت و کرسنگی که حالا گرفتار است رهائی می‌تواند دهد، موضوعی است که هر شخص حساس و علاقه‌مند را متأثر و متفکر می‌سازد. اگر ایران در حال کنونی با تذبذب و تزلزل و سستی کجدار و مریز راه برود بکلی رشته امور سیاسی و اقتصادی و اجتماعی او اگیخته خواهد شد چونکه نه مائتد ملت و دولت ژاپون آن قدرت فکری و روحی را دارد که عناصر صالحۀ تمدن اروپا را انتخاب و قبول کرده و آنها را با مزاج ملی و خصایص روحی و تاریخی خود وفق و مطابقت داده یک تمدن مخصوص با یک استقلال سیاسی و ملی ایجاد کند و نه مائتد جمهوری ترکیه آن شجاعت و جسارت را دارد که یک مرتبه هر چه با داباد گفته و تمام علایق خود را از حیات و تاریخ گذشته خود بریده همه شرایط تجدد و فرنگی شدن را بقوۀ جبریه بقبولاند و خود را همرنگ و هم‌ترازوی ملل اروپا سازد و یک استقلال سیاسی و اقتصادی حاصل نماید.

هیچ حاجت بذکر نیست که ما هرگز این شق دوم را برای ایران آرزو نمی‌کنیم اگر چه این شق هزار بار جاذب‌تر دیده می‌شود! ملت ایران از حیث قابلیت و هوش و ذکاوت کمتر از ملت‌های دیگر نیست و مملکت ایران هم از حیث محصولات و خزاین طبیعی مائتد معادن و آبها و خاک حاصلخیز و آب و هوای مساعد، مملکت خشک و خالی شمرده نمی‌شود و فرصت‌های تاریخی و

۷ — کثرت مجامع و محافل و تشکیلات بین‌المللی روحانی و فکری که وحدت و اخوت بشر را بدون تفریق جنس و زبان و رنگ و دین نشر میکنند و مردم را قبول يك عالم معنوی و فوق بشری و بکوشیدن در انداك آن عالم علوی دعوت و تشویق می‌نمایند. مهمترین این تأسیسات علمی، جمعیت «فکر جدید» و جمعیت «توسوفی» است که پیروان آنها به میلیونها نفوس میرسد و تبلیغات و نشریات آنها يك انقلاب فکری و روحی بسیار بزرگ حاضر میکند! در آتیۀ در بارۀ این دو جمعیت شرحی خواهیم نگاشت.

۸ — سیر شدن مردم از تمدن اروپا و قانع شدن به اینکه این تمدن کافل سعادت بشر نیست. سرایت کردن این افکار در میان علما و حکما و فلاسفه و انتشار عقیدۀ محکوم شدن مذهب غرب به اقراض.

۹ — انتشار و رسوخ عقاید تصوف و عرفان در میان متفکرین اروپا و آمریکا و سرایت این عقاید بطبقات دیگر ملل.

۱۰ — اضطراب و بقراری افکار و ارواح مردم در جلو مشکلات روزانه و خطرات آینده و تمایل آنان بعقیدۀ ظهور مسیح موعود و کثرت اشخاصیکه ادعای کرامت و مبشریت و نبوت میکنند و گرویدن کرورها مردم بعقاید و دعاوی آنان و انتظار بیصبرانه مردم بظهور منجی و مری بشر.

اگر هر يك از این مواد را بخوایم شرح دهیم هر موضوعی محتاج بچندین مقاله مفصل میشود ولی از همه اینها میتوان استنباط کرد که يك دوره جدید و يك تمدن جدید در زائیدن است و تمام این علائم، صفات بارزۀ این دور جدید را نشان میدهد و آن را در دو جمله می‌توان خلاصه کرد: ۱ — در سیاست و مادیات،

افراد آن بخصوص در میان ملل اروپا و آمریکا. انتشار وسیع این افکار و مخصوصاً تعالیم بودا در اروپا و آمریکا این مسئله را ثابت میکند و بعضی از علما و متفکرین را باندیشه انداخته است که دین بودا می تواند در اروپا جای دین عیسی را بگیرد چونکه در بعضی از شهرها دسته‌هایی بنام «جمعیت بودائی» تشکیل یافته که تمام امور زندگی خود را موافق تعلیمات بودا انجام میدهند.

۲ — مربوط شدن تمام ملل روی زمین با هم بوسیله روابط تجارتي و اقتصادی و سیاسی بطوری که گوئی دنیا يك تملکت شده.

۳ — بین الملل شدن اغلب اقدامات سیاسی و اجتماعی و علمی چنانکه هر چند ماه يك انجمن و یا اجتماع و یا نمایشگاه بین المللی در یکی از شهرهای مهم اروپا و آمریکا منعقد می شود و اغلب ملل و دول را به اشتراك در آن دعوت میکنند. کلمه بین الملل هیچوقت بقدر امروز محل استعمال پیدا نکرده بود.

۴ — زوال تعصب مذهبی و خصومت دینی اقوام و جا گرفتن حس برادری و برابری بجای آن. کثرت سیاحتها و سهولت وسایل نقلیه و مخصوصاً جنگ بین المللی در تولید این حس، خدمت بزرگی کرده و میکند.

۵ — مربوط شدن اغلب بحرانها و انقلابهای سیاسی و اجتماعی عالم بهمديگر و منحصر بودن راه حل و تسکین آنها به اقدامات بین المللی و خارجی. تشکیلات سوسیالیزمی و بولشویزمی و اعتصابات بین المللی و حمایت و تائید فرقه‌های کارگران و غیره از همدیگر، این مسئله را ثابت میکند.

۶ — نفوذ پیدا کردن فلسفه روحیت و روحانیت در مقابل فلسفه مادیت و وسعت گرفتن دایره اولی در میان ارباب علم و ترقی فوق العاده فنون روحی و فلسفه ماوراء طبیعی.

و حیوانات نباتی شکل دیگر و در میان حیوانات هم بعضی هست که از حیث هوش و ذکاوت و استعداد به انسان نزدیک است و حتی از برخی آدمیان هم برتر است، همین طور در میان نوع بشر نیز افرادی بوده و هستند که مرتبه بشری را طی نموده بمقام فوق بشری یعنی ملکی و ملکوتی رسیده‌اند مانند اولیا و انبیا و بعضی از عرفا و متصوفه و اهل حق و این مقام مرتبه‌ایست که بشر باید عروج کند و درجه آینده وی همین مقام است چنانکه مولوی معنوی، طی این مراحل را با لسان حکمت تبار خود چنین بیان فرموده است:

از جمادی مردم و نامی شدم	و از نما مردم ز حیوان سر زدم
مردم از حیوانی و آدم شدم	پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم
حمله دیگر بیمم از بشر	تا برآرم از مبلایک بال و پر
از ملک هم بایدم قربان شوم	آتیجه اندر و هم ناید آن شوم
بار دیگر بایدم جستن ز جو	کل شیء هالک الاوجهه

پس از شرح اینکه عقلاً و حساً باید قبول کرد که درجه کمال انسانی را پایانی نیست و قهراً رو بسوی این کمال طی مراحل میکند باید دید که چه علایمی برای بهبودی آینده و برای برداشته شدن این کابوس وحشت و ظلمت که امروز ارواح و اجسام را فرا گرفته است دیده می‌شود.

آثاری را که دلالت بر زایل شدن این ابرهای سیاه بدبختی و نفس پرستی میکند و درخشیدن آفتاب سعادت و آسایش را مژده میدهد در اعماق افکار و قلوب و در پس پرده‌های سیاسی و اقتصادی عالم پیدا می‌توان کرد و آن علامات را بدینقرار می‌توان تلخیص نمود:

۱ - بیدار شدن روح وحدت و اخوت اقوام بشر در میان

خلقت و جلوه قدرت خدائی می‌توان شمرد؟

حیرتم افزاید این دعوی تو! کو شرافت در دل و درزی تو؟
تو که غرق شهوت و حرصی و آز چون شوی تواز شرافت سرفراز؟

پس این می‌فهماند که درجات عالتری برای انسان موجود است که باید طی نماید و حتماً و قطعاً این درجات بهتر و زیباتر و بلندتر خواهد شد و آینده بشر عبارت از طی این درجات است. اما دلیل حسی که بتوان با آن پی بروشنی آینده بشر برد این است که اگر نظری بقانون نشو و نما و تکامل انواع بیندازیم مشهود و عیان می‌بینیم که در کره ارض چگونه جمادات و نباتات و حیوانات و انسانها ترقی کرده و روز بروز کاملتر شده‌اند. در آغوش میلیونها سال و در مشیمه هزاران قرنها کم‌کم و قدم بقدم جوهر حیات از میان این انواع مخلوقات گذشته و صافتر و لطیفتر گشته است.

آن جمادات و نباتات و حیوانات عجیب و مهیب و بزرگ که در قرون قدیمه و ابتدائیه در زمین ما وجود داشتند امروز از میان رفته و جای خود را به انواع لطیفتر، کوچکتر و زیباتر داده‌اند. همچنین انسانهای نخستین که نمونه از آنها جز در افسانه‌ها بنام دیو و غول باقی نمانده بتدریج ترقی کرده بشکل انسانهای کنونی درآمده‌اند و حتی در میان انسانهای امروزی هم که درجات مختلف از حیث شکل و بدن و اخلاق و عادات و هوش و ذکاوت و استعداد موجود است باز ترقی نمایان دیده می‌شود. چنانکه در میان جمادات بعضی‌ها هست که میان جماد و نبات متوقف است یعنی بکلی جمادیت را ترک نگفته و بدایره نبات هم داخل نشده و همچنین در میان نباتات قسمتی هست که میان حیوان و نبات محسوب می‌شود مانند مرجانها در ته دریاها

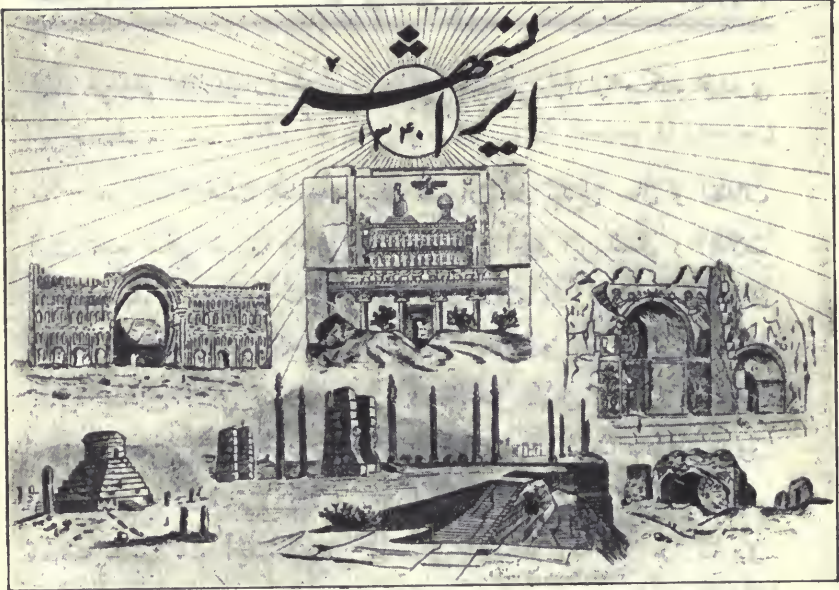
و باز هر عقل قبول میکند که غرض نهائی از خلقت آدم رسانیدن او بدرجه کنونی نیست یعنی درجه تکامل بشر در انسانهای کنونی بآخر نرسیده است. اگر کسی تصور کند که انسان امروزی آخرین درجه ترقی و کمال است باید بعقل او خندید! آیا چگونگی قبول میتوان کرد که مقصد غائی از خلقت آدم، پروردن همین انسانهای کنونی بوده است که زمین را نمونه جهنم ساخته و پر از لوث فتنه و شرارت و ظلم و وحشت و شقاوت و کثافت نموده‌اند! این تصور خلاف حکمت بالغه و قدرت خالق خدا است. انسان را که اشرف مخلوقات خوانده‌اند نه برای این است که بمحض اینکه نام انسان بدو اطلاق شد او را شریف‌ترین مخلوقات باید شمرد چه بسا حیوانات که از بسیاری از آدمیان امروزی شریفترند. بلکه شرافت آدمی ازینجاست که آن نور الهی که از عالم لاهوت نزول کرده و بهر يك از ذرات موجودات، روح جاودانی بخشیده است، در انسان دوره نزول خود را تمام کرده شروع بصعود میکند تا بمبدء و مرجع خود برگردد و چون انسان، مبدء این صعود قرار گرفته است لهذا اشرف از مخلوقات قبل از خودش است یعنی شرافت در ذات انسان بالقوه موجود است ولی باید آنرا از قوه بفعل بیاورد و بمنصه ظهور بگذارد تا آنوقت اشرفیت خود را ثابت کند! و آنها ممکن نمی‌شود مگر به اینکه ترك مقام حیوانیت گوید و يك قدم فراتر نهد یعنی خود را بدرجه کمال برساند! بنا برین آیا کدام بشر امروزی می‌تواند ادعا کند که او انسان کامل و اشرف مخلوقات است، آیا این انسانهای کنونی را که در اغلب اعمال خود از حیوانات درنده هم وحشی‌تر و خونخوارتر شده و غرق در شهوات نفسانی و خیالات شیطانی گردیده‌اند اشرف مخلوقات و آخرین نمونه

لازم می‌بینم افکاری را که مرا به این نیک بینی وادار میکند قدری شرح دهم:

در اینکه هیئت جامعه بشری همواره در تبدیل حال و انقلاب است هیچ شکی نیست و حتی در این قرن اخیر این تبدل و انقلاب بقدری تند و پرغوغا شده که با اندک دقت آنرا محسوس میتوان دید. ولی فهمیدن اینکه آیا این تغییر حال رو بخوبی می‌رود یا بیدی چندان آسان نیست و حتی در ظاهر دلایل بدینی فراهم‌تر است چه علایم بهبودی فرسخها از نظرها دور و اوضاع عالم نیزاروز بروز بدتر و تاریک‌تر دیده می‌شود! لیکن در حقیقت اینطور نیست. نزدیک شدن يك آینده روشن و نیکی اوضاع آتیه بشر را با دو دلیل عقلی و حسی میتوان اثبات کرد:

اول --- هر صاحب عقلی تصدیق میکند که خلقت این همه عوالم که زمین ما در میان آن مانند دانه خردل و یا مثل قطره از دریاست بی‌علت و بی حکمت نبوده و نیست. امروز هر حرکت و جنبش که از افراد بشر و حتی از محقرترین حیوانات سر میزند بدون يك سایق و يك غرض نمی‌باشد یعنی هر حرکت خواه فکری و خواه بدنی باشد همیشه هدفی در جلو خود دارد و آن عبارت از جلب نفع و رفع شر و یا تحصیل لذت و تبصیر زحمت و یا تغذیه بدن و روح یعنی کوشش در حفظ بقای خود میباشد. پس در این صورت البته خالق کاینات هم از خلق کردن اینهمه موجودات و بسط بساط ممکنات مقصدی دارد و هدفی را تعقیب میکند. اینهمه جهانهای بیکران از خود و بیخود به وجود نیامده‌اند و بسر خود این راه دور و دراز تکامل را نمی‌پیمایند:

سر بسر این جزر و مد و انقلاب و اینهمه جوش و خروش و اضطراب
موج قلب اوست اندر کاینات غمزه‌ای از چشم وی در ممکنات



شماره ۷	اول مهر ماه ۱۳۰۵	سال ۴
No. 7	24 Septembre 1926	Année 4

قیمت فلسفی

آینده بشر

— ۴ —

بقیه و ختام

دلیل عقلی و حسی برای اثبات بهبودی آینده بشر — انسان چگونه اشرف مخلوقات است —
— سلام دهگانه بهبودی آینده بشر — موقع ایران و علت انحطاط آن.

ون در یکی از مقاله‌های گذشته گفتم که آینده بشر
بتحقیق روشن دیده می‌شود و بسیاری از علایم و
آثار آن را از حالا میتوان مشاهده کرد، درینجا



تعجب دیدم که روی قبرش يك شاخه بلوط تازه سر زده است. این را باید بگویم که میان تابوت و روی قبر هشتاد سانتیمتر خاک است و امکان ندارد که شاخه درخت بلوط که روی سینه‌اش گذاشته‌اند روئیده و تابوت را سوراخ کرده و بیرون آمده باشد. من این را به تصادف حمل کردم و گفتم شاید در توی خاک دانه و تخمی از بلوط بوده است. ولی دو هفته پیش که باز بزیارت قبر رفتم دیدم تماماً در روی خاکی که تقریباً محاذی قلب فلاماریون بوده و من همیشه با دست خودم گل‌های مخصوص در آنجا مینکاشتم بجای گل يك شاخه چنار سر در آورده است. زمینی که برای قبر کنده و خاکش را زیر و رو کرده بودند سه متر و نیم در دو متر و نیم سطح داشته و اگر احتمال دهیم که دانه‌های بلوط و چنار در توی خاک بوده است باز محل تعجب است که این دانه‌ها چطور جای دیگر از خاک را گذاشته و فقط در روی جسد فلاماریون جا گرفته‌اند. در هر صورت نباید این را معجزه و ما فوق الطبیعه شمرد زیرا چنین چیز در عالم خلقت نیست.

در این باغ رصدخانه که قبر فلاماریون در آنجاست فقط دو درخت چنار و چهار یا پنج درخت بلوط موجود است در صورتی که درخت‌های دیگر و مخصوصاً در اطراف قبر بسیار است و چگونه شده که فقط از این دو درخت که محبوب فلاماریون بودند در روی قبرش روئیده است. اگر هم این را يك تصادف بشماریم يك تصادفی است که کلری باین غرابت را بجا آورده است. بعضی از زیارت کنندگان این را يك مثال درخشان برای تظاهر محسوس روح در عالم طبیعت میداند و برخی هم يك عمل ارادی روح فلاماریون می‌شمارند! اینها فرضیات است و عجالتاً باید بضبط و قید مسئله اکتفا کنیم تا زمان آنرا برای ما حل کند.»

۲ — سیب زمینی و سبزیهای دیگر و مخصوصاً پیاز که با شیر پخته باشند. ۳ — برنج و بنیر با سبزی و یا با میوه. ۴ — غذاهاییکه با تخم مرغ ساخته باشند اما بی قند با انواع سالادها و سر شیر.

۵۰ — صبح زود و بعد از ظهر که اوقات تخلیه طبیعی بدن است، چیز زیاد و مغذی نباید خورد بلکه میوه و سبزی و یا شیرۀ آنها بسیار مفید و کافیت و اساساً صرف نظر کردن از صبحانه تا دو ساعت بظهر مانده بهترین کارهاست برای تقویت مزاج و اعاده جوانی و قوت اعصاب و دماغ. (نا تمام)

اخبار علمی

عالم غیب

در زیر این عنوان، «مادام گابریل فلاماریون»، زن حکیم و هیئت شناس معروف فرانسوی که پارسال جهان فانی را بدرود گفت مقاله در جریده روحیون نوشته و شرح ذیل را داده است:

«در باغ رصدخانه معروف که فلاماریون در آنجا کار میکرد یک درخت چنار بدست خود بنام «مسیو مهره» که زمین رصدخانه را بخشیده بود کاشته بود و من هم از طرف خود یک درخت بلوط کاشته بودم و هر دو درخت بزرگ شده اند.

فلاماریون این دو درخت را بسیار دوست میداشت و در چهارم ماه ژون سال گذشته که دست تقدیر او را از من ربود برای شادی روح او گفتم دو شاخه از این دو درخت را روی کفن او در بالای سینه اش گذاشتند و تابوت را بسته و خاک ریختند و روی خاکش هم کله کاشتند. در ماه آوریل امسال که بزیارت قبرش رفتم با کمال

می باشد و باین معنی ناپاک شمرده می شود. زردشت در اوستا گفته است: «پاکی بالاترین نعمت‌هاست» غرض از پاکی تنها پاکی ظاهری لباس و جسم نیست بلکه پاکی فکر و باطن و اغذیه را نیز شامل است.

۴۵ — هر چیز که مرده است و هر چیز که شروع به پوسیدن و ضایع شدن کرده ناپاک است و قابل غذا شدن نیست پس گوشت هم ازین قبیل است. بدن ما ماشین بی روح نیست که مواد بی روح توی آن بریزیم.

۴۶ — گوشت حیوانات کشته شده بزودی شروع به تفسخ میکند و بعضی زهرها مانند «کره آئین» و «لواکومائین» تولید می یابد و حتی با وجود سرخ کردن و پختن و ادویه ریختن باز اثرات تفسخ زایل نمیشود و بدینجهت نباید آنرا جزو غذا کرد.

۴۷ — غذاها باید از حیث مواد شیمیائی متنوع باشد و همدیگر را تکمیل کند باین معنی که دو غذا دارای یک ماده نباشد زیرا اگر مثلاً سبب زمینی و برنج را در یکجا بخوریم چون هر دو دارای نشاسته میباشد معده احتیاج خود را با یکی از آنها رفع نموده بدیگری نمی بردارد و آن یکی هضم نشده تخمر و تولید مرض میکند.

۴۸ — تمام حکمت و اسرار تغذیه صحیح در طریقه ساختن و جور کردن غذاهاست و بدین جهت است که اکثر مردم با اینکه غذاهای خوب و مقوی را باشتهای کامل میخورند باز قوت ندارند و ناخوش میشوند.

۴۹ — یک غذای صحیح مثلاً از مقرر میتواند ترتیب داده شود:
۱ — نان و یا بجای آن غذائیکه از حبوبات با میوه و گردو و یا با سبزی و یا با لبنیات ولی بی قند درست شده باشد.

۳۹ — ریختن غذاها بمعده مثل اینکه ماشینی پر میکنیم هرگز صحت و قوت نمیدهد بلکه باید غذاها را دانسته و فهمیده و با فکر بخوریم یعنی بفهمیم که چرا میخوریم، چه چیز میخوریم و چه نتیجه باید بگیریم.

۴۰ — اعصاب هم باید بقبوك کردن غذا حاضر باشند و اگر در حال غضب و اوقات تلخی و حدیث و دماغ سوختگی و یمیلی سر سفره نشینیم و شکم خود را محض اینکه خالی نماند و ترك عادت نشود پر کنیم، آن غذا هرگز بصحت مزاج خدمت نمی کند بلکه برعکس مایهٔ مضرت و ضعف و مرض می شود.

۴۱ — غذا را باید به آرامی و خوشروئی و شادی و ذوق و دقت و صرف فکر خورد. بدینجهت در ملل قدیمه در حین غذا حرف زدن خوب نبود و خواندن دعا هم در ابتدای غذا برای اینست که فکر و روح نیز شرکت کند و این هم واجبست.

۴۲ — جمع کردن حواس و فکر در سر غذا برای عمل تغذیه، يك قوت مخصوص در بدن ما تولید میکند که هضم و تمثیل غذا را آسان میکند و آنرا برای ما محسوس می سازد چونکه درینصورت غذاها درست و راست بطرف هدف خود میروند و وظیفهٔ خود را ادا مینمایند.

۴۳ — بدین وسیله قوهٔ ذائقهٔ ما هم ذقیق و حساس تر میشود و احتیاجات بدن را بخوبی درك می نماید و از پر خوردن مارا نگاهداری میکند و برای جویدن کامل غذا فرصت میدهد.

۴۴ — مواد غذائیه دو نوع است پاك و ناپاك. پاك آنهاست

که قوهٔ حیاتیه و نمو آنها نمرده است مانند حبوبات و بقولات و سبزیها و میوهجات و اینهاست که حیات و صحت میدهند اقسام گوشتها از هر حیوانی باشد مسبب امراض و قصر عمر

فوسفات‌ها که آنها به ماده «ویتامین» و «سالمین» مبدل شده اعصاب و انساج را تقویت و مرد را در قوت دماغی و تکامل عقلی خدمت و بالاخره برای هضم و جذب و مص غذا از طرف بدن کمک میکند، فهمیده و چندان به اهمیت آنها پی نبرده‌اند.

۳۱ — از آن جهت مردم مجبور شده‌اند بیش از مقدار لازم غذا بخورند و نمی‌توانند آنها را هضم دهند آنها تعفن نموده انواع امراض را تولید میکنند.

۳۲ — مردم پول خود را برای غذاهائی صرف میکنند که آنها را هضم نمی‌توانند کنند و نگاهداشتن آنها چند روز و طرز ساختن آنها، قوت آنها را میگیرد و بجای قوت بارسنگین میشوند.

۳۳ — هر کس خیال کند که خدا حیوانات را آفریده که انسانها آنها را کشته بخورند خطای بزرگی کرده است.

۳۴ — هر کس خیال میکند که خوردن گوشت برای تقویت

بدن و مخصوصاً عضلات واجب است تا دیر نشده باید عقیده فاسد خود را اصلاح نماید.

۳۵ — آیا کیست که در قوت با یک نیل و یک اسب و یک گاو که با نباتات تغذیه میکنند مقابله کند و آیا تنگین نیست که ما در خوردن گوشت از حیوانات درنده تقلید کنیم؟

۳۶ — پس یگانه طریق نجات از امراض و حفظ صحت کامل عبارت از تغذیه با حبوبات و سبزی‌ها و میوجات است.

۳۷ — عموماً یک تلت غذائیکه مردم امروزه میخورند برای صحت بدنی و دماغی کافی می‌باشد.

۳۸ — سرد شدن دستها و پاها دلیل این نیست که حرارت بدن کم شده باید چیزی خورد بلکه دلیل اینست که جریان خون بقدر کافی سریع نیست و حرارت را بدستها و پاها نمی‌رساند.

۱۵ و ۲۰ در قلب خود بدون حرکت و نفس کشیدن بمان.
 ۲۱ — آنوقت به آرامی نفس بکش یعنی هوای بیرون را
 بتوی ریه‌ها بکش ولی بدن باز در همان حال سبکی و سستی
 باید بماند، تنها قفسهٔ سینه سخت و بهم کشیده میشود.

۲۲ — باز بترتیب فوق، نفس را بقدر امکان بیرون ده

۲۳ — باز چند تانیه تا شمردن يك تا ۱۰، ۱۵ و یا ۲۰
 نفس خود نگاهدار و بیحرکت بمان و بعد به آرامی نفس بکش.
 ۲۴ — این ورزش تنفسی را سه تا پنج بار پشت سر هم بجا یار.

۳ — تغذیه

۲۵ — غذاها در بدن دو کار میکنند یکی این است که
 حرارت لازم را تولید میکنند تا اقسامیکه هر روز از بدن به
 تحلیل میرود دوباره بجای خود بیاید و یکی هم تمیز کردن بدن
 و بیرون دادن مواد غیر لازم و مضر میباشد.

۲۶ — هر يك از عضوهای بدن ما يك نوع حرارت لازم
 دارد و هر غذا هم نوعی حرارت تولید میکند پس دانستن احتیاج
 اعضوها و حرارت غذاها واجب است.

۲۷ — فقط در سایهٔ تغذیهٔ صحیح و علمی می‌توانید صحت
 و سعادت و آسایش و طول عمر را دارا شوید.

۲۸ — نباید گفت چقدر میتوانم بخورم بلکه چقدر احتیاج
 بخوردن دارم و بهتر از آن هم اینست که بررسی حد اقل
 غذا که با آن رفع احتیاج بدن شود کدام است.

۲۹ — نباید دید که کدام غذا لذیذتر است بلکه کدام
 يك از آنها را بدن ما بیشتر احتیاج دارد و بهتر هضم می‌کند.

۳۰ — عموماً معروف است که بدن انسان محتاج آلومین
 و کربون و چربی است اما تاکنون احتیاج بدن را به اقسام

- در اطاقها پنجره را اقلأ چند دقیقه باز گذار تا هوا تازه شود.
- ۱۳ — مزداسنان راه تنفس صحیح و منتظم را نشان میدهد و بدان وسیله ریه‌ها که چرخهای مهم حیات هستند جزیان خون را منظم میکنند و آنرا بواسطه هیدروژن صاف مینمایند و فعالیت قلب را هم از آن رو تزئید میکند.
- ۱۴ — اگر خود را خسته و درمانده و بی ذوق و بیحال و بی اقبوت حس میکنی ورزش تنفسی ذیل را بجا آور تا خود را زنده دل و تازه نفس کنی و بدستورهای مزداسنان اطمینان حاصل نمائی:
- ۲ — ورزش تنفس جمشیدی
- ۱۵ — بدنت را يك جال سکون و استراحت کامل بیاور یعنی در هر وضعیت باشی بدن را سبک و آرام نگاه دار چنانکه در حالت خوابیدگی می شود.
- ۱۶ — به پشت خود دراز بکش و سینه خود را قدزی جلو آورده تمام عضلات بدن را سست کن یعنی بحال خود واگذار و خفیف و بی حرکت ساز.
- ۱۷ — نوک زبان خود را بدندهای زیرین تکیه ده و هیچیک از عضلات صورت خود را حرکت مده و تمام بدن را آرام و بی حرکت نگاه دار.
- ۱۸ — چشمهای خود را يك نقطه که محاذی چشمهاست نصب کن و هرگونه فکر و خیال از مغزت بیرون نما یعنی هیچ چیز فکر مکن.
- ۱۹ — بآرامی تمام نفس خود را بیرون ده ولی بدن نباید از حالت آرامی و سستی و سبکی بیرون بیاید. نفس را آتقدر بیرون ده که دیگر بینی یش از آن نمی توانی.
- ۲۰ — درینحال چند ثانیه مثلاً تا شمردهن يك تاده و یا تا

و قطعاً به وسیله عناصر مادی، خزاین روحی را میتواند دست یابورد اما نظریات در جلو عملیات تاب مقاومت ندارد زیرا يك برهان شهودی و عملی بیش از هزار دلیل نظری وزن و قیمت دارد.

۴ — تعلیمات صحی و تنفسی مزداسنان با يك اساس صحیح زندگی بخش شروع میکند و قدم بقدم از میان ادوار عمومی خلقت پیش میرود تا مرد را بدرجه انسان کامل برساند.

۵ — تنفس حیات است و انتظام و آهنگ تنفس کیفیات زندگی روزانه را معین میکند. در دماغ انسان بعضی قوای لطیفه هست که هنوز تظاهر نکرده و آنها به وسیله تنفس صحیح نمو میتواند کند.

۶ — تنفس خود را صحیح و منظم کن و لجام آنرا در دست خود بگیر، آنوقت خزاین زمین و آسمان بدست تو میافتد.

۷ — هوا را از بینی تنفس کن و دهن را بسته نگاهدار.

۸ — هنگام تنفس سینه را پیش بیاور و شانه‌ها را عقب کش ولی بلند نگاه ندارد.

۹ — تنفس را هر قدر میتوانی عمیق بکن هم در کشیدن و هم در بیرون دادن نفس.

۱۰ — هر روز چند بار ورزش تنفسی ذیل را بجا بیاور: در هوای صاف سر پا ایستاده اول با نفس عمیق هوا را بدرون ریه‌ها بکش و در ضمن دستها را بلند کرده از عقب دوشها پائین بینداز و آنوقت نفس را بیرون ده. این ورزش دفع سرما خوردگی و خستگی و سرفه میکند.

۱۱ — تنفس صحیح و عمیق، خون را صاف و قوی میکند و آنرا بتمام اقسام بدن قسمت مینماید، قوه سیاله الکتریکی اعصاب را زیاد و از آن رو قوه حافظه و عقل را هم قوی تر می‌سازد.

۱۲ — تنفس صحیح فقط در هوای صاف و آزاد بعمل می‌آید و

آلمانها میگویند که وی در سال ۱۸۶۶ در شهر «ستهوم» در مملکت پروس غربی تولد یافته و در ۱۲ سالگی با پدرش به آمریکا هجرت کرده است. در هر حال ما می‌بینیم که امروز چندین هزار پیرو دارد و دستوره‌های او را اطبا و صاحبان علم و فن می‌پذیرند و قابل استفاده شمرده تعقیب مینمایند. تعلیمات مومی ایه دو قسم است: روحانی و جسمانی و یا نظری و عملی یعنی برای حفظ صحت بدن و طول عمر و برای تربیت قوای دماغی و روحی. ما از نوشته‌های دکتر هائیش و سایر اطبای مزداسنان صد دستور عملی و نظری برای صحت و طول عمر استخراج و ترجمه میکنیم و چنانکه خواهید دید تعلیمات مزداسنان بمسئله تنفس و تغذیه و تخلیه (عمل کردن مزاج) بیشتر از همه اهمیت داده است و پیروان مزداسنان معتقدند که بوسیله این تعلیمات اقللاً ۱۵۰ سال عمر خواهند کرد. این صد دستور که ما استخراج کرده‌ایم فقط یک فکر اجمالی و قواعد مقدماتی را نشان میدهد و برای اخذ معلومات کافی و نتایج قطعی باید به کتب مخصوص مزداسنان رجوع کرد.

۱ — تنفس

- ۱ — تعلیمات تنفسی مزداسنان یگانه و صحیح‌ترین طریقه است برای تربیت و تکامل شخصی و تقویت مزاج و حفظ صحت.
- ۲ — بسیاری از طریقه‌ها و تشکیلات علمی و طبی و روحی هست، که تربیت روحی و جسمی را تعلیم میکند اما همه نظری است و نتیجه عملی نشان نمیدهد ولی مزداسنان ثمرات تعلیمات خود را عملاً ثابت میکند و تعلیمات تنفسی او، جریان خون، قوت اعصاب، فعالیت غدد و طراوت دماغ را تأمین می‌نماید.
- ۳ — انسان، عالیترین محصول تأثیرات جهان خلقت است

تجلیات روح ایرانی

جمعیت مزداسنان

Mazdaznan — Tempel Society

— ۳ —

صد دستور برای صحت و طول عمر

یلسوف آلمانی «نیچه» در کتاب معروف خود
بنام «زردشت چنین گفت» (۱) از زبان زردشت
میگوید که باید «فوق بشر» و «ما فوق انسان



امروزی» شد. انسان کنونی مانند پلی است میان نبات و انسان
«فوق بشر!» انسانهای کنونی مانند قطرات بارانند و انسان «فوق
بشر» مانند برق! گوئی «دکتر اوتمان زرادشت هائیش» مؤسس
جمعیت مزداسنان این صفت فوق بشری را کسب کرده و نفس
خود را مصداق قول زردشت قرار داده است.

چنانکه سابقاً گفتیم دکتر هائیش مانند اغلب بزرگان
برای خود معاند هم دارد و بعضیها او را شارلاتان میدانند، ولی
ما با شخص او کار نداریم و نمیتوانیم عقیده پیروان او را که می
گویند در ایران از یک پدر و مادر پارسی تولد یافته است قبول
یا رد کنیم و اساساً محل تولد و تابعیت وی مشکوک است و بیش
از ۱۲ مملکت مختلف او را از اهالی خود میدانند و از آن جمله

مطبوعات وارده

جرايد و مجلاتيکه در ماه گذشته بداره رسیده است

اسم	نوع مطبوعات	محل انتشار	نگارنده يا مدير
آينده	مجله سياسي و ادبي ماهيانه	طهران	دکتر افشار
استخر	جريدة سياسي هفتگی	شيراز	م. ح. استخر
ايران	» » يومی	طهران	رهنما
بيان حقيقت	» » هفتگی	شيراز	ح. ديانت
تعليم و تربيت	مجله تعليم و تربيت ماهيانه	طهران	علی اصغر حکمت
تبريز	جريدة سياسي	تبريز	حسين تبريزی
چهره نما	» » مصور	مصر	حاج م. علي محمد
جبل النين	» » هفتگی	کلکتہ	مؤيد الاسلام
حقايق		رشت	انشائي
خلق (ناھيد)	» » مصور	طهران	م. ابراهيم ناھيد
خورشيد ايران	» » »	شيراز	حسام زاده
ستاره ايران	» » يومی	طهران	ا. ق. اعتصامي
سودمند	مجله مصور علمي و ادبي و فلسفي	قاھره	عبدالله زاری
شفق سرخ	جريدة سياسي سه بار در هفته	طهران	علی دشتی
ظريف	» » و فکاهی مصور	شيراز	احمد کاشف
عالم نسوان	مجله مخصوص زنان	طهران	نوابه خانم صفوی
عصر آزادی	جريدة سياسي هفتگی	شيراز	ميرزاده آزادی
عقبا	مجله علمي و فلسفي و اخلاقي	اصفهان	ایزد کسشب
فرهنگ	» » ادبي	رشت	تقی رائقی
قشون	» نظامی	طهران	نوبخت
کوشش	جريدة سياسي	»	شکرالله صفوی
کلشن	» »	»	رضا امير رضوانی
گفتار راست	» » هفتگی	شيراز	حسنعلی حکمت
محرش	» »	طهران	کاظم زاده علوی
ندای قدس	مجله علمي و ادبي و اخلاقي	»	حسين قدس
وطن	جريدة سياسي	»	محيط مانی

اولاً بطور مطلق زبان بیطرفی است و از دایرهٔ اعتراض و رقابت زبانهای دیگر خارج. ثانیاً آسانترین و ساده‌ترین زبانهاست. ثالثاً در تمام ممالک تقریباً نماینده و طرفدار و خواننده دارد. رابعاً بهمان جهت در همهٔ ممالک محل استعمال پیدا و رفع احتیاج میکند. خامساً دارای يك روح باطنی است چونکه بقتضی خدمت بنوع بشر و تحکیم روابط اخوت و محبت اختراع شده. بعقیدهٔ ما ترویج زبان اسپراتو در ایران علاوه بر فواید سیاسی و علمی برای تجار ایرانی فواید اقتصادی عظیمه دارد زیرا در چند ماه آنرا یاد گرفته با همهٔ تجارتخانه‌ها و فابریکها مستقیماً طرف می‌شوند و محتاج مترجم و دلال و واسطه و وکیل نمی‌شوند و در مسافرت با اروپا هم سهولتهای زیاد حاصل مینمایند و اساساً کسی که زبان اسپراتو را بداند در یاد گرفتن و فهمیدن زبانهای دیگر چندان سختی نمیکشد. امروزه زبان اسپراتو تا چه درجه در ایران شیوع دارد ما نمیدانیم و گویا آقای بهمن شیدانی در طهران و آقای میرزا علی اکبر داریوش نمسه‌جی در تبریز نمایندگی انجمن بین‌المللی اسپراتو را دارند و خیلی خوشوقت می‌شدیم اگر اطلاعات کافی در بارهٔ دانشمندان اسپراتو و کتب مطبوعهٔ فارسی درین زبان بما میدادند که در آینده شرحی در باب اسپراتو خواهیم نگاشت.

تسهیل پرداخت آبونه

چون برای بعضی از مشترکین و وکلای محترم تحصیل برات بانگ صعوبت دارد لهذا در مقابل وجه اشتراك، اسکناس ایران را هم بضمنهٔ روز که عجالهٔ هر لیره معادل ۴۶ قران و هر شلنگ معادل دو قران و سیصد دینار باشد قبول میکنیم.

شوم و عجالتاً مقاله را می‌بندم:

«هر وقت در زندگانیت مشکلی دست بگریانیت شد، همیشه با نیروی عقل و تدبیر در مقابل او پایداری کن و با سر پنجه آهنین قوای عالی خود بازوی او را در هم شکن. اگر هم عدم رعایت بقوانین قوای عالی انسانی، ترا موقتاً نایل کامیابی سازد، آگاه باش که از بعد ترا پرتگاه نیستی خواهد انداخت؛ زیرا آنچه برای طبیعت سفلی و حیوانی انسان ناگوار و غیر قابل تحمل است قطعاً برای صعود طبیعت علوی انسان بمدارج ملکوتی وسیله مهمی خواهد بود.»

برلین — اول خرداد ۱۳۰۵ — هوشیار شیرازی

زبان اسپراتو

از قراریکه می‌نویسند دولت ژاپون، زبان «اسپراتو» را برای روابط خارجی قبول کرده است. زبان اسپراتو را طیب لهستانی دکتروانمهورف اختراع کرده و بعبارت صحیح‌تر ترکیب داده است. بتازگی یکی از رؤسای انجمن تصوف ژاپون مسیو «نیشیمورا» در آلمان با رئیس «انجمن فکر جدید» صحبتی کرده که زبان اسپراتو واسطه آن بوده است. موضوع این صحبت عبارت از تشکیلات و تعلیمات انجمن تصوف ژاپون که آن را «اوموتو» می‌نامند بوده است. در آیه شرحی در باره تصوف در اروپا و آمریکا و چین و ژاپون خواهیم نوشت.

در جواب سؤالیکه از مسیو «نیشیمورا» در خصوص علت قبول و ترجیح زبان اسپراتو کرده‌اند چنین گفته است:

این شاعر و فیلسوف هند نه تنها روح مرا از احساسات بپاک صاف شاعرانه خود انبساط بخشود بلکه دست مرا با نهایت مهربانی گرفت و مرا بسواحل رودخانه «کنگ» برد و به آب مقدس تعینم داد و پس از آن مرا در حرمخانه اساطیر و افسانه‌های قدیم هند کشانیده و دریچه کنجینه اسرار را برویم گشود. در این اثنا که یک تاریکی مخلوط بروشنی اطراف من و شاعر را فراگرفته بود و حقیقت در مسافت‌های متعدد از زیر لبه سرپوشهای پولادین خرافات نور خفیفی باطراف می‌پاشید، شبی بخاطرم آمد که شیخ شیراز راهش بسومنات افتاده و بفرمان پیر در دیر شب را بسر آورده بود و مخصوصاً تأسف خوردم و گفتم اگر شیخ یک چنین پیری را مثل «تاکور» هادی میداشت هیچوقت بطور شکایت نمیفرمود:

شب آنجا بی‌وادم بفرمان پیر چو بیژن بچاه بلا در اسیر
 شبی همچو روز قیامت دراز مغان گرد من بوضو در نماز
 چون از وضع دیر حالت مخصوصی بمن دست داده بود
 و میل مفروطی داشتم که رهنمای من سرپوش را از سر این اسرار
 بردارد و حقیقت را بدون حجاب بمن بنمایاند، خودم را بیشتر
 بحکایت شیخ متوجه نکردم و گفته‌های او و شکایاتش را به
 مقتضیات آن زمان حمل نمودم و کوشهازا فرا داشتم تا گفته‌های
 «تاکور» را بشنوم و بینم او چه میگوید.

همینقدر که حالت انجماد و خشوعی را که معمولاً
 در موقع دخول با ماکن مقدس بانسان رخ میدهد مرقع دیدم
 و قدری بخود آمدم بلافاصله شاعر سیاه چهره با پیشانی گشاده
 و چشمهای درخشان و جذاب لبانش را باز کرده و اسرار مکنون
 را با من در میان نهاد و من در این جا یکی از آنها متذکر می

جائی میکشد که قیافهٔ يك چنین شخص هم تغییر می‌یابد و جنبه‌اش آئینهٔ افکارش می‌شود.

یرفسوری که دارد در علوم طبیعی درس میدهد اگر خوب انسان باو تماشا بکند می‌بیند که منتهای آرزوی او فقط يك کلمه است «لذت روحی او» غالباً شب و روز کار میکند، خواب از او سلب میشود و اکثر اوقات غذای دزستی نمیخورد و در کارخانهٔ خودش میخوابد. مقصود این آدم چیست؟ آیا خوش گذرانی کردن بآن معنی که ما می‌فهمیم میباشد؟ آیا منتهی‌المرام او خواب و خور است؟ نه! او ریاضت میکشد، او میخواهد عقل و روح خود را توسیع بدهد.

این است حقیقت فلسفهٔ بودا، این است وضع زندگانی فلاسفهٔ الهی و مادی! این است معنی آن ارادهٔ که می‌تواند خود را از خود بیخود کند! این است معنی فناء در کل (*). از برای نمونهٔ حالات فلاسفهٔ مادی و بزرگانی که بعلوم طبیعی و ترقی آن کمک کرده‌اند خواندن شرح حالات «ادیسن» معروف آمریکائی کافی است.

تاگور تقریباً با مضامین مقرون فوق ولی اساسی‌تر و بهتر حقایق را ترجمه و تشریح میکند.

من از همان وقت که قطعهٔ ادبی «تاگور» را خواندم او را شناختم و مصمم شدم آن قطعهٔ ادبی را ترجمه کنم و فارسی زبانان را هم باین نویسندهٔ معروف آشنا سازم و در ضمن آنها را بعالم این متفکر منتقل نمایم چونکه هر چقدر افکار و عقاید این قبیل اشخاص که تشریح کنندهٔ حقایق اند در بشر نفوذ کند، آیندهٔ بشر بیشتر تأمین می‌شود.

(* یا اینکه بنظر شما باید اینها در نزد جوانان امروزی ما برای در بردن فلسفهٔ مادی بکتاب بروند؟

نتیجه ریاضت‌های مرتاضین اروپا نیست. این مخترعین و کاشفین و فلاسفه مادی که من آنها را مرتاضین اروپا می‌نامم بهیچ وجه ازین قیدل اشخاص مادی نبودند که حالا می‌بینیم. آنها بیشتر از همه از خود بیخود بودند. این بزرگان حکمت و صنعت که موجد و کاشف ترقیات کنونی غرب می‌باشند وضع زندگانشان تقریباً همان طور بوده است که بودا میزیسته. يك همچین شخص که میخواهد تبعی بکند و خلق جدیدی بنماید، تا از خود بیخود نشود، تا يك جهان مخصوصی غیر از این جهان برای خودش نسازد، تا ترك تعلقات، اگر چه در يك زمان معینی باشد، نگوید، هیچ وقت نمی‌تواند کاشف بشود، هیچ وقت نمی‌تواند يك کار بزرگ را انجام بدهد و يك فکر نوی و يك شکل تازه بظهور بیاورد. يك چنین شخص کار را برای مزد نمیکند و منتهی المرام او ماده نیست، این آدم فرح و انبساط را دوست میدارد، میخواهد بقل خود و بقوای عالی خود لذت بدهد، از برای کار کار میکند ولی نه برای فایده بردن از نتیجه کار. آن چنان اشخاص متبع اغلب خواب و خور خود را نمی‌فهمند، و با اوضاع مادی و حتی جسمی خود اعتنا نمی‌کنند؛ میدانند که در کشف آمریکا شاید بهلاکت میرسند، میدانند که در مسافرت به قطب شمال شاید در میان برفها و یخها مدفون می‌شوند. میدانند که در صعود بقله هیمالیا شاید از کوه برتاب می‌شوند، میدانند که شاید در لابراتوریومها در میان احتراق گازها می‌سوزند، میدانند که شاید الکتریک يك ضرب نابودشان می‌سازد؛ با این حال در پی پیدایش و آگاهی میروند و تدقیقات خود را تعقیب میکنند اغلب موهای سر و ریششان دراز می‌شود و وضع لباسشان خارج از عادت معمول میگردد و ازین خود فراموشی کار به

کند که واقعاً آدم با انصاف بحقیقت آن اقرار خواهد کرد. انسان نباید فریفته بیان و بنان بشود ولی باید چشم را باز کند و تا اندازه از قوای عقلیه خود هم استفاده نماید.

فلسفه بودا یکی از غامضترین موضوعها و مسائلی میباشد که محور افکار يك قسمتی از فلاسفه و متفکرین دنیا شده است. فهمیدن این فلسفه بسیار مشکل است و پس از فهمیدن عامل شدن بآن مشکلات. از برای درك این حقیقت که پانصد سال پیش از مسیح يك فکر آسیائی در دامنه جبال هیمالایا بآن برخورد است، شرط اعظم عمل است. با عمل زودتر میتوان بآن رسید. اگر کسی بخواهد از راه تحقیقات علمی بنظریات بودا که محصول از عملیات اوست برسد يك وظیفه بسیار بزرگی برای خود مهیا ساخته است. بنظر من، يك چنین آدمی تا معنی وجود را نداند و ابتدا و انتهای وجود را نبیند، تا معنی این زیستن موقتی را نیابد، تا مقصود از فلسفه خوش بینی و بد بینی و ظهور این دو فلسفه را در عقاید و ادیان مختلفه نفهمد، تا بمعنی ماده و ماورای ماده، بمعنی جسم و روح، بمعنی صورت و معنی واقف نشود و تا فواید تمدن غرب و فلسفه آنرا که در نظر اول بطور عموم بفلسفه مادی تشبیه می شود نشناسد، ممکن نیست معنی فلسفه بودا را بفهمد و بسختی میتواند ملتفت بشود که «تاگور» چه میگوید و کمتر بحقیقت این بیت پی میرد که خواجه شیرازی میفرماید:

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود

ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

فلسفه مادی و این ظهورات و ترقیات و تغییرات که مردمان اروپا از آنها استفاده میکنند و من هم در بالا اسم بردم و فهمیدن آنها را شرط از برای فهمیدن فلسفه بودا قرار دادم، هیچ چیزی بجز

در جای دیگر میگوید:

«در ممت کثرت بوحدت مبدل می‌شود و در حیات وحدت به کثرت. در روی زمین آنگاه يك طريق و يك مذهب حکمروا خواهد بود که همه مرده باشند.»

در یکی از درامهای خودش از زبان ملکه‌ای مینویسد:

«آیا مذهب يك کیفیتی است که انسان از برای پیدایش آن باید جستجو کند؟ آیا مذهب مثل روشنائی آفتاب نیست که در اطراف تو و من میتابد؟ من يك زن ساده لوحی هستم، من ایمان و اصول دین مردان را نمی‌فهمم! من فقط میدانم که مظاهر تقدیس بخودی خود در بازوان ما زنها می‌آیند بدون آنکه ما در پی آنها بگردیم و یا از برای یافتن آنها درخواست و التماس کنیم. این مظاهر تقدیس و مواضع تهلیل در هیكل شوهر و بچه‌های ما مجسم میشوند.»

اگر من بخواهم از کلمات «تاگور» بیش از این در اینجا ذکر کنم این مقاله با آنها نخواهد رسید. چنانکه در صفحات پیش متذکر شدم نوشته‌های این شاعر از سر تا پا عبارت از اسرار زندگانی و سرمشقه‌های خوب و راهنمائیهای بسندیده‌ عملی میباشد.

باز میگویم که این شاعر هندوستانی حقیقت تازه بیان نمیکند، چون حقیقت نازکی و کهنگی ندارد. «تاگور» فقط يك مترجم اسرار است که حقایق مذکوره در عهد سلف را باشکال زیبای تازه در آورده و با بیانی شاعرانه باز میگوید و بعضی اوقات عیناً همان فلسفه فنا را که (اگر انسان ب فهمد) از برای زندگانی بهترین راه و از برای آسایش و ترقی بهترین قانون است و در عین نیستی هستی را ثابت و خلق میکند و «بودا» سه هزار سال پیش بیان فرموده و آدمهای سطحی امروزی بآن بچشم حقارت نگاه کرده و گاهی هم آنرا مورد استهزاء عوامانه خود قرار میدهند، چنان بیان می

باز در یکی از تألیفاتش میگوید:

«من زندگانی را ستایش میکنم. زندگانی بسان نهال جوانی است که با طراوت و لطافت، با صفا و خضرت از مهد زمین بر میخیزد، سر باوج افلاک میکشد و پای در قعر زمین فرو میرد و آفریننده جهان درین نهال زندگی جسم و جان را توأم میکند. ماده و نمو را در يك جا ترکیب میسازد و ازین ترکیب، رنگ آمیزها و چمن آرائیها مینماید.

«من زندگانی را ستایش میکنم، آنکه گاهی می شکفتد و گهی بی برگ و بار می شود. من زندگانی را ستایش میکنم، آنکه از چهره خود برقع برمیافکند و آنکه در پشت حجاب ابدی پنهان میماند.

«من ستایش میکنم آن زندگانی را که مثل کوه میایستد و پایداری میکند و آن زندگانی را که در بحر مواج مستغرق میشود. «من ستایش میکنم آن زندگی را که مانند برگ گل نازک و لطیف است و آن زندگانی را که مانند سنگ سخت و صلب است. «من ستایش میکنم آن زندگی را که از عقل و دانش زائیده شده است و در تاریکی محض و روشنائی صرف ناپدید می شود. من ستایش میکنم آن زندگانی را که جاوید در نکاپو است و در میان امواج خون دل خود بیهوش و مدهوش است و آن زندگانی را که در آتش احساسات و شعله های او می سوزد.»

و نیز در یکی از کتابهایش مینویسد:

«بچه شیرخواره می زارد، و قتیکه ماده پستان راست را از دهانش برمیدارد و در يك چشم برهمزدن پستان چپ مادر را میباید و با نهایت آرامی و تسلی میمکد و می نوشد. مردن عبارت از يك چنین تغییر و تحویل کوچکی است.



شاعر و فیلسوف هندی رابندراناث تاگور
Rabindranath Tagore

از نظام و حدودی که از برای بازی خود معین کرده مهره را حرکت بدهد آنوقت مقصود حقیقی که عبارت از ظهور قدرت و فرج و انبساط بازیگر است از آن نخواهد یافت. این است که آفریننده جهان در نهایت آزادی خود را مقید میکند و لامکان در هیکل امکان ظهور مینماید.»

کسوت فنا و از برای انعکاس و جلوه لایتناهی در جهان متناهی چند سطری بقرار ذیل بنظم می نویسد که روح انسان از خواندن آن منبسط و بذوق مخصوصی متلذذ می شود:

«در هر قدمی خود را در سلسله می پیچد و در ترکیبی زیبا آزادی خود را محدود می سازد و عشق خود را در اوزان دلپذیر و در نغمه های دلکش جا می دهد و در نظم و ترتیب، بداعت خود را جلوه گر میکند و در نهایت حسن و جمال و غنچ و دلال به خواستگاری دل ما می آید و بازبان حال با اهل دل می گوید: «جمال، معنی دیگری جز ظهور قوای نامتناهی ابدی ندارد. خلقت مخلوق جبر و جبر معنی آخر خلقت نیست. هر کجا يك چهره زیبا با رنگ و روئی دلربا جلوه گر آمد و چشمان تو متوجه او شد؛ هر کجا يك آواز دلکش هوا را باهتزاز آورد و گوش تو را متأثر کرد، هر کجا يك پیکر ملیح خود نمائی نمود و شکیب را از تو در ربود، آنجا آفریننده خلقت در نهایت کمال جلوه می کند و عشق تو گواه از ظهور اوست.»

در جای دیگر خدا و جهان آفرینش را به حریف شطرنج باز و مهره ها تشبیه می کند و می گوید:

«این بازی کننده با نهایت آزادی مهره های شطرنج را در خانه های مخصوصی می گذارد و حرکت مهره ها را محدود می کند بطوریکه از مهره ها آزادی حرکت سلب می شود. درین تحدید و تعیین بازی کننده حقیقت وجود خود را ظاهر می کند، معنی خلاقیت خود را هویدا می سازد. نه اینکه این بازیگر شطرنج جهان و یزدان آسمان بیکران در شبهای تاریک در روی تخته سیاه آسمان که هزاران مهره های روشن چیده نمی تواند این مهره ها را بدو بخواهد خود حرکت بدهد. چرا او میتواند! اما اگر خارج

روح او و مأخوذ از نکوئی جان و دل اوست. نیت پاك او او را بلند میکند، خدمات عملی او و زحمات او در تربیت اطفال از روی اصول تعلیم و تربیت صحیح او را نامدار می‌سازد. من مجال ندارم که عملیات «تاگور» را یگان یگان شرح بدهم، همینقدر می‌گویم که این قبیل نقوس، مقدس و قابل ستایش و پرستشند. «تاگور» آنچه می‌نویسد از برای آسایش بشر است. کتابی نمی‌نویسد که انسان در مواقع بیکاری یا فراغت در کنج قهوه خانه‌ها بخواند و رفع خستگی کند. کتاب او را باید با نهایت تهلیل و تکبیر در مواقع تر و تازگی خواند و خویشتن را از برای اجرا کردن وظایف وجدانی و انسانی که «تاگور» از آنها بحث میکند، حاضر کرد. رمان نویسی نمی‌کند، قصه نمی‌گوید، از قهوه‌خانه و فلان خانم و فلان مسیو و معاشقه مابین آنها بحث نمی‌کند تا فلان آقا یا فلان خانم بخواند و بدان وقت بگذرانند و در ضمن احساسات حیوانی و شهوانیش متهیج بشود! اشخاص معمولی اگر کتابش را بخوانند بی‌شک کسل خواهند شد! فقط اشخاصی می‌توانند مجذوب نوشته‌هایش بشوند و از کتابهایش بهره بسزا ببرند که دارای روح پاك بوده و در جاده تکامل قدم نهاده و میل به تزکیه نفس و تربیت اراده و عقل خود دارند. در رمان مهم و شاهکار ادیش موسوم به «خانمان و جهان» که بظاهر سرگذشتی بیش نیست، يك دنیا اسرار زندگی و سرمشق از برای زندگانی مندرج و متراکم است. در این کتاب اگر کسی از صفحه اول تا به آخر آن را بخواند نمیتواند يك سطر خارج از نزاکتی پیدا کند. از برای خواندن تألیفاتش شرط اعظم دارا بودن احساسی رقیق و ادراکی دقیق میباشد.

در یکی از نوشته‌هایش از برای بیان ظهور هیکل بقا در

شریفش شصت و پنج سال می‌باشد. «تاگور» در میان ملل متمدن تقریباً مشهور خاص و عام است. نوشته‌ها و اثرات او را اغلب می‌شناسند و چون هموطنان من شاید هنوز اسمی از او نشنیده و به‌آثار او آشنا نیستند خواهند پرسید که «کار این شخص چه می‌باید باشد که او را بزرگ و نام او را گوشزد خاص و عام کرده است؟ چه قسم افکاری از این متفکر مشرقی بروز کرده که مغربیان او را از جمله متفکرین و فلاسفه و آگاهان بحقایق زندگانی امروزی میداند؟ مگر امروز هزارها سراینده و گوینده در اقطار جهان موجود نیست، چه می‌شود که نامشان از خانه و کاشانه خودشان هم بیرون نی‌رود؟ مگر تعلیم اجباری از يك طرف و بیکاری طلبی از طرف دیگر روز بروز بر عده نویسندگان نمی‌افزاید؟ چه می‌شود که این شاعر برجسته هندوستانی طرف توجه مردمان جهان می‌شود؟ چه می‌شود که این مرد مشرقی در میان مشاهیر شرق و غرب جایزه معروف «نوبل» را برای خاطر یکی از رمانهای خود می‌برد؟ آیا رمانش چه قسم رمانی است؟ یا مگر دیگران رمان نویس نیستند.»

پس از این سؤالا و خیالها بلاشک در شکفت خواهید شد اگر بگفته متذکر بشوم که این متفکر هندوستانی فکری جز افکار و حقایقی که سالیان‌دراز در افواه خاص و عام وجود داشته، ندارد. «تاگور» بیشتر از چند کتاب و چند هزار سطر بکتابخانه‌های دنیا نیفزوده و با این حال اهمیتش در تاریخ بشر بیشتر از بعضی اشخاص است که صدها تبعات از خود یادگار گذاشته‌اند. چرا اینطور است؟

من می‌گویم ازین قبیل اشخاص فقط يك سطر هم در جهان بماند کافی است. سطوری که او مینویسد اهمیتشان مقتبس از عظمت

و آنها را امیدوار میکنند که اندر پس این پردهٔ ظلمانی آنتاب نورانی پرتو افشانی میکند و باید برخاست و حجاب را یکسو گذاشت. من تصور میکنم که کمتر چشمی درین شب تاریک بتواند جمال شاهد راستی و درستی را بنگرد، چه اغلب صفات پسندیده به اخلاق نکوهیده تبدیل شده و متانت و اصالت برخاسته و شقاوت و دنائت بر جایش نشسته است و بی شک در هر کجا که قلب و دل با اراده و ادراک دوش بدوش نمی‌رود و در هر سرزمین که عقیده و ایمان و احساسات مقدس فطری رواج ندارد، در آنجا رذالت و سفله‌گی پیشی جسته است و بنظر من متهی درجهٔ این اخلاق در اروپا وجود دارد، چه من هر روز میخوانم و می‌بینم و می‌شنوم که قساوت قلب و دنائت طبع و بی‌شرم و حیائی بچه شکل‌های مختلف از بعضی از مردم سر میزند و من درجهٔ بالائری از برای اخلاق ناپسندیدهٔ بشر نمیتوانم تصور کنم و از همین رو است که میبینم که در اروپای امروزی هم مردمانی پیدا شده‌اند که بتکاپو افتاده و بجستجوی ریشه‌های این امراض اخلاقی پرداخته‌اند و تا درجهٔ سرمایهٔ این شقاوت و بدبختی و رذالت‌ها را بگمان خود یافته و از برای رفع کردن آنها دسته‌ها و محفلها و مجلسهای بیشمار تشکیل داده‌اند و بتصفیهٔ اخلاق جامعه به وسایل مختلف کوشیده و با صفات سلیبه و ناشایستهٔ آنها در جنگند. در آسیا هم وجود این قبیل ظهورات تازگی ندارد و ظهور مظاهر قدرت و تجلی انبیای گرام گواه بر قول من است و درین صد سال اخیر هم گاه گاهی از این قبیل نفوس بیدار و آگاه ظهور کرده و امروز هم یکی از آنها در هندوستان است: نام نامیش «راین‌درانات تاگور» (۴) و مسقط الرأسش شهر کلکته و سن

نگاه داشته و اساس پیشرفت خود را راستی، دوستی و یگانگی قرار داده است و می‌خواهد به افراد بشر استقلال فکر بدهد و می‌خواهد شخصیت آنها را بیدار کند، آنوقت بآینده بشر امیدوار می‌شوم، آنوقت با اقناع خاطر نفسی براحت میکشم.

چندی است که خوشبختانه من به اثرات و تألیفات يك چنین شخص مشهوری سر و کار پیدا کرده‌ام و از برای نمونه او را موضوع این مقاله اقرار میدهم.

در پنج شش ماه پیش در مجله «شرق جدید» (۱) منطبعه نیویورک «مکالمه» (۲) در زیر این عنوان «قرین، در موقع خدا حافظی» (۳) بنظرم رسید که از طرفی سبک نوشتن آن به تبحر و لیاقت و استعداد فکری نویسنده آن شهادت میداد و از جهت يك نمونه از پاکی قلم و نیکی نفس او در پیش چشم من امیکذاشت. درین قرن بیستم و درین عصر که تقریباً می‌خواهد اخلاق نیکو و صفات پسندیده از جهان انسان زخت بر بندد، ظهور این چنین نیت‌های پاک و این چنین طینت‌های بی‌آلایش واقعاً مایه شگفت من است و از اینجا هم میفهمم که هر وقت اخلاق يك آدم و یا يك ملت و یا کلیه نوع انسان بنهایت فساد رسید آنوقت آن فرد و یا آن ملت و یا بشر به مضرات اخلاق فاسد خود پی خواهد برد و از همان وقت به تبدیل بدی و ناشایستگی‌های خود بنیکویی و پسندیدگی خواهد پرداخت و از همین وقت در يك ملت اشخاص نابغ پیدا میشود و همین قرن‌ها قرون تاریخی آقوم را تشکیل میدهد. این نوابغ مثل سیده صبح مبشر طلوع آفتاب سعادتند و مانند روزنه‌های کوچک پرتو نازکی بدرون اشخاص پاکدل انداخته

(۱) The New-Orient.

(۲) Dialogue.

(۳) The Farewell Curse.

ناقصی در حدود این ظهورات شرکت دارد؛ جماعت هنوز مانند کله در پی پیش آهنگ می‌رود و در ضمن حرکت بلا اراده خود این‌گرد و غبارها و این تغییرات را پدید می‌آورد و بیک جمله: بزرگترین قسمت از بشر هنوز بحقوق واقعی خود آگاه نبوده و بر افکار و حسیات خود فرمانروا نیست و ازین نقطه نظر با انسان‌های ازمنه قدیمه تفاوت چندانی ندارد.

پیشروان بشر همیشه با روش و عملیات مؤثر و بیانات آتشین خود خون پیروان خود را بجوش درآورده و بعد، از این حرارت و اشتعال استفاده کرده، افکار جسیم و حجیم خود را در مجاری افکار و شرائین و عروق افراد جماعتها بدوران می‌اندازند.

مقدرات بشر یا یک هیئت اجتماع بدست این قبیل اشخاص است؛ خصایص روحی اینها سرنوشت سعادت و شقاوت عالم انسانی است. آبادی و خرابی یک مملکت بسته به آبادی و خرابی سران آن مملکت است؛ ترقی و تدنی یک ملت معلق بترقی و تدنی پیش‌روان آن ملت است. بزرگانی که عظمت فکر و استقلال روح، ارتقاء بمراتب عالی را نصیب آنها کرده؛ قهوسی که بوسیله اغفال یک جامعه مناصب پر مسئولیت را احراز نکرده‌اند؛ راد مردانی که قوای درونی آنان آنها را بحرکت انداخته و آنها را بلند ساخته و دستی از بیرون آنها را نمیکشاند، مقام پر مسئولیت خود را شناخته و جواب ده نیک و بد گفتار و رفتار خود خواهند بود؛ ولی هر فردی باید در هر حال استقلال فکر پیدا کند و از مناسبات خود با محیط آگاه بشود و بداند که وجود خود و محیط از یکدیگر جدائی نمیپذیرد و هر دو در حکم یک وجودند.

هر وقت من به افکار و احساسات یک نفر پیشرو مشهور این عصر آشنا می‌شوم و می‌بینم که او مقام خود را مقدس و پاکیزه

این نتیجه که من او را روح هر قرن و محرك هر عهد می دانم، هیکل جهان را همیشه بجنبش می آورد و محیط عصر خود را بحرکت می اندازد. جاوید عملیات يك قوم نتیجه نظریات متفکرین پیش از آنها یا همعصر آنهاست. این تبعیت و اقتیاد فکری و عملی در فرق سیاسی بطور عموم و در میان معتقدین به ادیان خاصه مشاهده می شود و بطور وضوح می بینیم که روشن آنها محصول فکری پیشروان و قایدین آنهاست؛ با يك فرق که این پیشروان و قایدین، چون بر افکار و نظریات خود آگاه و مسلطند، فکر و نظریه خود را در موقع خود بکار انداخته و مسائل حیاتی يك ملت را بوسیله آن حل میکنند ولی پیروان بواسطه نداشتن استقلال فکر، نظریات و افکار آنها را در غیر موقع بکار برده و بسا اوقات موجبات آزادی و استقلال آنها وسیله بستگی و اقتیاد اینها می شود.

بزرگان هر عصر مانند سیل، بنیان افکار شخصی معاصرین خود را در جریان سریع خود کنده و آنها را با خود می برند و این مردم که شخصیت و فکر و مغز خود را گم کرده اند، پهبوش در روی این امواج واقعات افتاده و مانند خاشاک خفیف در عقب حرکت قوی آنها می روند بدون آنکه از غایت و انتهای خبری داشته باشند. این نکته مهم در بیشتر از نقاط زمین مشهود می شود، هم در ممالکی مثل ایران که هنوز ملت بترقیات امروزی نائل نشده است و هم در میان مللی مانند آلمان که درین دو صد سال اخیر دامان آب و خاک خود را گاهواره تمدن میداند.

پیشروان افکار در هر کجا یگانه خالق ترقی و بوجود آورنده رأیها و اعتقادات، فتح‌ها و شکستها هستند و جماعت در دست این قایدین بمنزله يك وسیله ایست که بطور غیر مستقیم و مانند يك علت

ماه سلطان — بعله خوندم، واله جونم داره تموم میشه، آخه منوچه به بچه من خودم حالا بچم من بچه رو میخوام چیکنم، از جونم سیر شدم.

زهرآخانم — وا تازه بچه شدی، بمیرم واسه تو، بچه اینم تازه دراومده. زن چارده ساله خودش و بچه میدونه، تو حالا باید دو تا شیکم زاییده باشی، هنوز بچه هسی، میخوای دسو پا تو اره کنیم تو قنفاق به پیچیمت.

ماه سلطان — وای وای من باید دو تا بچه داشته باشم، هنوز خودم دهنم بو شیر میده، چطور دو تا بچه رو میتونستم شیر بدم؟ همش تقصیر این خانم جانم بود آخه منو چه بشووراو نم این شوور نیل و فنجون!

اصغر گل ختمی را آورده زهرا خانم جوشانیده با یک کرباس کهنه صاف میکند، بعد با تخم مرغ مخلوط نموده روی یک پارچه متقال میگذارد، سپس بچه را باز نموده روی سینه اش میگذارد، مجدداً در قنفاق پیچیده در گهواره میخواباند.

طهران — ابو القاسم خاوریان

تمدن شرق

تاگور

شاعر و فیلسوف هندی

Rabindranath Tagore

اخلاق بشر و تمایلات آنی هر ملتی مخلوق افکار بزرگان آن زمان و محصول تظاهرات روحی نخبه های آن عصر است.

صورت آدم فرستاده باشه، ما چه میدونیم، هر چه کردیم خوب نشد اینم یکی از اونا.

ماه سلطان — واله دلم واسه این بچه خونه، خوب چی کار کنم؟ گفتن یه قرون نذر سید موسوی کنم، به بازوش به بندم که کردم. رقیه خانم میگفت دیروز که تو کوچه بالا پائین انداختن سرما خورده والا راس میگه، آخه بچه چار ماهه رو نمیندازن. دیشب عمش میگفت آب صابون عماله کن، نرسیدم (بچه سرفه می کند) آخ بمیرم الاهی که سینت درد میکنه. تو خدا بین وقتی سلفه میکنه چه سیاه و کبوت میشه. حالا باز جای شرکش باقی است که بچه کوچیک سینه پیلورورد میکنه راسی زرا خانم، این جوشاریو مبینی، هر روز زیاد میشه، میترسم آبله باشه. دیروز میخواستم برم پیش اوسا ری. از فرخنده خانم پرسیدم که شما زینت سادات و بردین آبلش کوبیدین مایش و ندارین؟ کف من کوبیدم نگرف واسه اینکه آبله تورا نبود، این آبله‌های فرنگی یارم که آدم نمی دونه پا که یا نه. دیشب آجی خانم اومده بود میگفت این آبله نیس. از اون شربتاس که زمستونی دادین کوکنار که سرده گل بنفشه که سرده دخترم که طبیعتش سرد، اینه که حالا بهار بیرون ریخته، چی کلش کنم هر جور که مشیتش قرار میگیره او هر جور قسمت باشه همون میشه.

زهره خانم — ده بفرس گل خدمی یارن تا درس کنیم، تخم مرغ دارین؟

ماه سلطان — این اصغر ورپریده جونم مرگ شده رو فرستادم که یاره هنوز که نیومده، نمیدونم صنارو برده خورده یا کم کرده. زهره خانم — صوبی آق بزرکش اون دعا رو داده بود خوندین به بچه؟

و دیپلومه‌ها در اروپا به رقص شیمی امرار حیات کرده و در میان ملل دیگر مستهلك شوند.

خیز که دجله آب از سر ایران گذشت

آه که سیلاب خون ساحت مشرق گرفت

لیانکا جزیره منده‌ناو از جزایر فیلیپین — ۱۹ مرداد ۱۳۰۴

میرزا حسین طوطی مراغه

جهان‌نمان

تریت اطفال در ایران

[رهانیدن زنان نادان از دست خرافات و جهالت، بزرگترین کار ثواب و مهم‌ترین خدمت به انسانیت است. با چند مدرسه دختران و دو سه مجله نسوان نمیتوان ریشه این بدبختی را کند. خوب است در تمام مدارس دختران یک روز را منحصر بتعلیمات شفاهی کرده تمام زنهای بیسواد و بی‌علم را دعوت کنند و شرایط صحت و نظافت و خانه‌داری را بآنها بفهمانند. — ایران‌شهر]

زهرآ خانم — ماسلطان، با کی حرف میزدی، چه روده

دداز بود، چی میگفت؟

ماه سلطان — این زنی که گداهه سید خانم اول ماهی بود

چچه رو بغل من دید فوری فهمید که ناخوشه. میگفت خانم چرا

رنگ و روش پریده، خدا نکرده مگه سرما خورده؟ گفتم آره،

چی کلش کنم؟ اونم گف یه خورده گل خدمی رو بجوشونن با

تخم مرغ هم بزنی، رویه تیکه کینه بمالن او بزاردن رو سینش که

خوب به بزونه. حالا نمیدونم چی کل کنم، درس کنم یا نه؟

زهرآ خانم — خوب نه نه بد نیس، ما که همرو کردیم اینم

رو اونا شاید خدا فرجی بده. واله شاید خودش این ملک و به

الی ذاك الجمال يشيروا. تا آنکه در این راه پیشرفت داشته باشد. آيا برای حفظ شئون و ترویج دین مصطفوی و برای ارتقاء به سلم تمدن تعالی و ترقی ملی بجز از کشتن و خون مظلومان یا ظلمان ریختن علاجی و راهی نیست، اگر وولتر و امثالش خونریزی را برای ترقی ملی جایز دانستند یا خود فرانسها در شورش ملی فلان مقدار آدم کشتند ما را مجبور بتقلید آنها میکند آیا مهندس دانشور عالم هستی ایرانیان را از مغز و خرد بهره بخشیده تا بتواند دوی درد خود را دریافته و بنای تمدن و ترقی خود در روی سنگ عاریه ای از همسایه نگذارند. در زمان وولتر کشتی بخاری نبود، تلگراف نبود، تلفون نبود، رادیو نبود. ایام وولتر در نسبت به ایام ما دوره تاریکی و جهالت بود سزاوار نیست که قدر دوره خود را ندانسته و بقهرا بدان وولتر چنگ زنیم. جوانان تحصیل کرده، معلمین و اطبای روحانی و جسمانی ایرانیاتند. اگر تعصب و تقلید را بدرود گفته و همی کنند ما موفق به تشکیل تمدن ملی خواهیم شد و امروز چون دبه بر عاقل است آنان را باید مذمت و ملامت کرد نه آخوند یا درویش یا طلبه را. چونکه کرانه معلومات یکفر طلبه یا درویش محدود است از تصادفات ناهنجار روزگار دست آن بیچارگان بمطالب امروز و خارج از معلومات خودشان نمیرسد لهذا ایرادی بآنان وارد نه. بعلاوه آن هیچ بیماری دوی تلخ و ناگوار را با کمال میل و اشتها از دست طیب نمیخورد علی الخصوص با گفتار خشن و ناهنجار حکیم مخلوط شود. اگر مدتی کار بدین منوال بگذرد و در نتیجه این کشمکشها آخوند تکفیر کرده و بکشد و دپلومه او را سد سیل ترقی دانسته و بکشد نه خسرو بماند نه خسرو پرست. لهذا مجتهدین باید بملائکه های آسمان پیشنهادی کرده

کهنه پرستی چنان در رگ و ریشه ما اثر کرده است که گاهی باعث نومیدی و یأس می شود. اینکاش به تقلید اکتفا می کردیم چه اگر تقلیدمان بعلمای زنده و در حال حیات بود باز لنگ لنگان در عقب قافله ترقی می رفتیم. متأسفانه ما ایرانیان بقا بر میت را جایز میدانیم. یک مشتق از ما آخوند، سید، طلبه، درویش، روضه خوان، کبلاکبعلی، مؤمن، قوچعلی یا خود زاره لو می باشد. این آقایان در تقلید گاهی بقا بر میت را جایز دانسته ملاقات با دست مرطوب با فرنگی مآبها و فوکلی ها و غیرهم جایز نمی دانند. مشتق دیگر از ما جوانان اروپا رفته تحصیل کرده دیپلومه «بی ای» و «ام ای» ها هستند. این آقایان نیز در تقلید خودشان بقاء بر میت را جایز دانسته و به استخوانهای پوسیده «ولتر» و امثالش سجده کرده انقلاب خونین خواسته و می خواهند طلبه ها و آخوندها را یا خود جزو اعظم اهالی ایران را در دریای مازندران غرق کنند. سه هزار سال است که (بنا بمثل معروف چون اولاد رستم) ما ایرانیان همدیگر را میکشیم، آیا بس و کافی نیست که هنوز هم سیر نشده انقلاب خونین می خواهیم. اگر آقایان مجتهدین فرصت یافته هر جوان عالم یا خود هر ایرانی مخالف میل خودشان را با اسم مستفرنگ فوکلی، بایی، بهائی، شیخی، صوفی، طبیعی یا لامذهب حد شرعی زده و دستی که برای برداشتن قرآن خلق شده بوده بخون بی گناهان آغشته و آلوده کنند یا بالعکس آقایان اروپائی مآبان و تربیت یافته گان فرصت یافته هر ایرانی را با اسم مجتهد، آخوند، سید، درویش، طلبه، روضه خوان یا عمله موتا بکشتی های روسی پر کرده و در دریای مازندران غرق کنند آیا خواب آن درویش ژولیده و حقیقت بین «علی میماند و حوضش» مصداق پیدا خواهد کرد. عباراتنا شتی و حسنک واحد و کل

هیچ ملتی در دنیا با تمدن عاریه‌ای بسر منزل ترقی و ارتقاء نرسیده است. تمدن عاریه چون قبا و پیراهن عاریه مینماید یا فراخ است یا تنگ، یا دراز است یا کوتاه. معلوم است آلمانها، انگلیسها و فرانسه‌ها شاگرد تمدن رومان و یونان هستند لیکن تمدن رومان و یونان درس ابتدائی آنان بوده، تمدنی که امروز دارا هستند هر یکی از این ملل مستقلاً تشکیل داده‌اند و زیر بار هیچ ملتی نیستند حتی تمدن امروزه آمریکا تمدن عاریه‌ای از انگلستان و آلمان نبوده بلکه تمدن آمریکائی است که مستقلاً بار آورده‌اند. اروپائیه‌ها امروزه استادهاى ما بوده و بما درس ابتدائی میدهند. در مرتبه اولیه باید از آنان قلدردانی کرده و وظیفه شاگردی را که سپاسداری و شکرگذاری است بجا بیاوریم. در مرتبه ثانوی باید سعی کرده از تحصیل عاریه یا خود تمدن عاریه‌ای قدم بالاتر گذاشته آنچه که تحصیل کرده‌ایم بزیر تحقیق و تجزیه آورده نواقصش را کامل کنیم تا باین واسطه تمدن ملی (که اروپائی‌ها در آن حق یا ادعائی نداشته باشند) تشکیل دهیم. میدان علم و عمل که علت تشکیل تمدن ملی خواهد بود چنان وسیع و پهناور است که ما جای خود داریم. علمای امروزه اروپ و آمریکا بجهل خود اقرار دارند. پس آیا سزاوار است در میدانی که کرانه‌اش پدیدار نیست ما جولانی نکرده و گوئی نزنیم بالعکس سعی کنیم سال بعد از سال در اطاق ابتدائی تمدن دیگران مانده و برقص شیمی پیاموزیم نتیجه نادانی شده و بالاخره عدم لیاقت ما با استادها ثابت شده و ما را دیگر باطاق درس قبول نخواهند کرد.

عیب عمده و علت اصلی خرابی کار ما ایرانیان کهنه پرستیمان است. ایارج سریع‌العلاج و الاثری که برای مداوای امراض اجتماعی خود انتخاب میکنیم عبارت است از تقلید. این تقلید و

تطبیق او بهم و توافق در بین این دو امتحان مساحت دور کره زمین را دریافتند، قعر و انبساط اختراع و استعمال کرده و اساس علم کیمیاگری را بنا نمودند.

حال آیا انصاف است که علما از نقطه نظر علمی و اعراب از نقطه نظر ملی باین خدمات شایان که از دین اسلام بوجود آمده قدردانی نکرده و شکرانه بسزا بجا نیاورند. در اینجا روی سخن با صاحب‌دلان و جوانان تحصیل کرده و تربیت شده در خارجه و ایران می‌باشد. هر کسی قطع نظر از آنکه عالم در فلسفه و حکمت و معلم در الکتریک و رادیو و مجتهد در علوم اجتماعی باشد، اگر حق گو، انصاف جو و قدرشناس نباشد عالم و معلم یا فیلسوفش توان گفت چونکه علم را جهل نمر نبوده و دانش را بار کوتاه بینی نتواند شد.

در نتیجه این مقاله علمای جوان ایران را مخاطب ساخته و با کمال ادب می‌گوید فساد اخلاق و پیدینی دارد در مملکت ما روز بروز زیاده‌تر می‌شود و این مسئله استقلال ظاهری و معنوی ملت ایران را متزلزل می‌سازد چنانکه اوهام و خرافات مذهبی آئینه عقل ملت را مکدر و غبار آلود کند، همانطور هم فساد اخلاق بی‌قیدی یا لامذهبی جسد یک ملت و مملکت را بی‌روح و روان کند. بعضی از جوانهای تحصیل کرده و اروپا دیده موزونی قامت را در برش مقراض خیاط و زیبائی و دلربائی را در غازه و سفیداب دانسته شیفته جلوه‌های ظاهری اروپا شده و از تمدن معنوی و روحانی اروپا بهره نبرده از آنرو قلم پر علم و کم تجربه خود را مطلق العنان کرده با زبان خشن انتقاد، چهار نعل به دین و دیانت که مؤسس اساس علم و ادب است حمله ور شده و بگمان خود بملت ایران یا بملل عالم دلسوزی میکند.

که در موضوع خلاصی يك كنجشك پیش آمده بوده پیش از هزار سال بود که امتداد داده بودند. اجمالاً از شجر حیات غیر از جهل تمری نچیده و در جادهٔ ملیت از منزل بنی فلان و بنی فلان بالاتر نرفته بودند. دین اسلام از میان این اشخاص با این صفات شروع و شیوع و انتشار یافت. طولی نکشید که کلیهٔ این تعصبات و اختلافات داخلی برطرف شده و با رنگ «ان‌الدین عندالله الاسلام و انما المؤمنون اخوة» يك رنگ شده و به برادری با همدیگر (اعم از اینکه از قبیلهٔ عوس بودند یا خزرج، بنی کلب یا اسد) اقرار کرده و در ضمن اندک مدتی عظمت ملی خود را با کمال شہامت و جلالت بعالم و عالمیان ثابت کردند که از کمتر ملتی از ملل عالم مثل این دیده شده است. در نتیجهٔ لسان عرب با همهٔ مشکلی در تلفظ لسان مقدس و زبان بین‌المللی اسلام و اسلامیان شد. ایران، ترک و هند که ملل همجوار بودند سهل است لوای برادری دین اسلام در شرق اقصی شقه کشا گشته و در اعلا قتل جبال جزایر اوقیانوس ساکن باهتر از آمد. الان که هزار و چهار صد سال میگذرد می‌بینیم که اهالی جنوب جزایر فیلیپین و جزایر سولو لسان عربی را مقدس دانسته و بجای زبان خود آن را تحصیل میکنند در زیر دست پرورش دبستان اسلام بغداد، بخارا، سمرقند، جرجان، فرغانه، اصفهان، مصر حتی طلیطله و قرطبه در اندلس دارالعلم شده علوم نافعۀ قدما را ترجمه و تکمیل کردند معلمین اسلام بودند که جبر و مقابله را در حل معماهای مساحتی بکار بردند، علم نجوم دورهٔ خود را بدرجۀ کمال رسانیده و بهر ستارهٔ که با چشم دیده می‌شد نام نهادند که هنوز در بین علمای نجوم معمول و متداول است، کرویت زمین را فهمیدند جای خود دارد با پیمایش دو درجه بشمال و جنوب و

آوردند چون اهالی اروپا در تارهای عنكبوتی تقلید و کهنه پرستی گرفتار بودند ابرهای تیره و تار نادانی و جهالت افق مملکت بآن عظمت را فراگرفته بود؛ نه مغز متحرك و متفکری داشتند و نه حالت سیر و تکاپو در راه جادهٔ سعادت اگر گاه بیگانه‌ی يك پادشاه عاقبت بینی یا خود يك مرد متفکری در میان آنان پیدا می‌شد مثل يك قطره کلابی بود در يك کاسه آب مضاف. هر پیرمرد یا عجزهٔ فال کوئی مشورت‌ده در مهمات امور ملك و ملت بود، يك مشت کشیشهای از قید جهان رسته و دست از جان شسته در مدت قلیلی اروپائیان را بزیر سایهٔ دیانت نصرانیت آورده علم را تعمیم داده نوشتن و خواندن آموختند (انگلیسیها که امروز پیشقدمترین ملل عالم در علم جهاننداری میباشند بواسطهٔ همت بلند کشیشهای در بدر نوشتن و خواندن آموختند و روسهای بدوی و صحراگرد در زیر سایهٔ این دیانت با همهٔ آنکه نهصد سال از عمرش گذشته بود در سایهٔ دیانت عیسوی آدم و متمدن شدند). اجمالاً دیانت نصرانیت ممالک باعظمت امروزه اروپا را از خواری و ذلت جهل و نادانی نجات بخشید. حقیقت این مسئله بر ارباب اطلاع واضح و اطالیهٔ کلام در این موضوع از قبیل تحصیل حاصل میباشد.

دیانت و اعراب اعراب بدکلر سوسمار خواری که شیر شتر و خرما را مائدهٔ السماء میدانستند از شدت نادانی و جهالت اولاد خود را از «خشیهٔ املاق» کشته و دختران خود را از کثرت تعصب و غیرت زنده بگور کرده زنها را مثل چارپایان خرید و فروش میکردند. گاهی يك نفر صاحب ثروت دوپست سیصد بلکه بیشتر زوجات داشت. پس از مرگش اولاد ذکور مادران را مثل سایر متروکات تقسیم و بدلخواه خود با آن بیچارگان معامله میکردند (مثل جنگ حیدری و نعمتی در ایران). .دعوای قیس و یمنی را

کند و اسباب تفریح برای تماشاچیان فراهم آید. در همچو وقتی که آل یعقوب تا باین اندازه گرفتار ظلم و فشار بودند شخصی کنگ که غیر از برادرش کسی زبانش را نمی‌فهمید با بعرضه میدان گذاشته از فرعون آزادی این مظلومان را خواسته و در مقابل عظمت و سلطنت مصر پافشاری و مقاومت کرده و بهر نحوی بود این يك مشت اسرا را از چنگ و چنگال تیز مصریان نجات داده و بیرون برد. این يك مشت اسرا و فقرای اولاد یعقوب در زیر سایه این دین کمر همت را بر بسته در ضمن چهل سال سرگردانی و آوارگی که گاهی از کرده پشیمان می شدند به ارض فلسطین رسیده بعماقه غلبه و ارض قدس را تصاحب کردند. طولی نکشید که از میان این اسرا و فراریان پادشاهان مقتدری چون شاول، داوود، سلیمان، رحبعام یا ربعام پیدا شدند فلسطین و اسکندریه در زیر سایه علما و حکمای آل اسرائیل معدن علم و حکمت شد حتی مسلك فراموش خانه (۱۰) که تقریباً در همه ممالک متمدنه پیروی می‌شود میتوان گفت اساسش مسلك «کابالا» یا «کباله» (۱۱) بوده که حکما و متصوفین یهود مخفیانه در اسکندریه و سایر جاها تلقین میکردند. حال سزاوار است که منصف شده و انصاف بدهیم. غیر از دین موسی چه چیز و چه قوه میتواندست بنای ملت يك مشت اسرا را چنان در گل زه بگذارد که در این مدت سه هزار سال پایدار و برقرار بماند؟ همه اینکه مغضوب اهل عالمند مع هذا پایدارند.

دیانت و اروپا مدتی بود که اغلب از ملل آسیا یا به دایره ترقی و تمدن گذاشته و انواع خدمات نسبت به نوع بشر بجا می

(۱۰) Free Mason.

(۱۱) Cabala, Kebbaleh.

معارف تحویل نمایم و در مقابل این و یادگار بیست و چهار سال خدمت بنده بمعارف بموجب سند وزارت معارف متعهد شده که اسم مدرسه را الی الابد تغییر ندهد و در دفاتر خود اسم آنجا دبستان دانش بماند. بعد از این قرارداد دولت یکی از چهار مکتب مجانی را که کرایه نشین بود و جای وسیع مناسب نداشت بآنجا نقل فرمود از آنوقت جمیع مخارج آنجا را دولت میدهد.

قسمت اجتماعی

دین یا اساس علم و تمدن

(بقیه از شماره قبل)

دیانت و ملت یهود از مرد و زن کویا آل یعقوب ۶۲ نفر بودند، از کنعان مهاجرت کرده در وقتی که یوسف تحویلدار غلات بود بمصر وارد شدند. بواسطه یوسف محترم شده و بتدریج بخدمات دولتی داخل شده و بمقامات عالیہ رسیدند. کرسنگی بدل به نعمت و چادر نشینی بمقامات عالیہ مبدل شده از آنرو جمعیتشان روز افزون شده و صورت قومی یا طایفه‌ای را پیدا کردند. با مرور دهور حسد مصریان نسبت به آل یعقوب ملتہب شده از آنرو گردونه دستگاہ سیاسی فراعنه بر ضد آل اسرائیل چرخیدن گرفته و در اندک مدتی آنها را فقیر و مفلس کرد تا کلر بجائی رسید که خود را بدولت فروخته و قوت لایموت گرفتند. مصریان نیز در ظلم و جور نسبت بانها کوتاهی نکرده و گاهی محض تفرج و تماشا زنی از آل اسرائیل را که درد زه داشته بمیدان عمومی و ملاء عام می آوردند تا آن بیچاره در جلو چشم نظاره کنندگان وضع حمل

علم و ورزش را دوش بدوش قرار داده و تا ممکنشان است دایره این مسئله حاتی را توسعه داده و جناحه صلاح داند در دینف دروس دیگر یک نمره هم برای «ورزش بدنی» قرار دهند.

کرمان — مهربان مراد خانی زاده

۳ — راجع بمدرسه دانش طهران

مرفومه ایست که از جناب پرنس میرزا رضاخان ارفع،
نماینده ایران در انجمن بین الملل ژنو رسیده است:

آقای محترم! ازینکه در شماره پنجم مجله گرامی عکس دبستان دانش درج شده بود تشکرات قلبی خود را تقدیم محضر عالی میکنم ولی چون در صفحه ۳۰۶ ذکر شده که تا کنون همه مخارج مدرسه را بنده داده‌ام لازم دیدم خاطر گرامی را از موقوف مستحضر نمایم که از ابتدای تأسیس دبستان دانش که مدرسه مجانی بود تا سنه ۱۹۲۰ مسیحی تمام مخارج و ماهانه مدیر و معلم‌ها را با مضارف تعمیر مدرسه و اساسیه و غیره در مدت ۲۴ سال بنده تنها متحمل بوده‌ام چون بواسطه انقلاب روسیه بولشویکها تمامی املاک و مستغلات بنده را در قفقاز ضبط کردند و تا حال هم باسترداد آنها موفق نشده‌ام در طهران شش سال قبل باوزارت معارف رسماً گفتگو کرده قرار دادیم که عمارت دبستان را که در سنه ۱۹۰۰ هنگام حرکت باسلامبول آقای حاج امین‌الضرب حالیه محض خدمت بعالم انسانیت شرعاً و قانوناً بدبستان دانش وقف کرده و تولیت آنجا را به بنده و اعقاب بنده واگذار فرموده بودند بوزارت معارف واگذار نموده و در حاشیه وقف نامه حق تولیت خودم را نیز بوزارت مشارالیه منتقل نمایم و تمام مبل و اساسیه مدرسه را که مال طلق خودم بود بوزارت



معلمین مدرسه نمره ۱ رشت، در حالت ورزش بدنی

در داده بعد از مدتی دیگر عادت کرده و شوق پیدا مینمایند. در اینصورت در حینی که معلمین قابل و کاردان برای مدارس تهیه میگردد بفکر معلم ورزش نیز باید بود که باطراف روانه شده و همانطور که معلم درس میرود سر کلاس درس گرفته نمره میدهد او نیز موقعی که بتکلیف خود مشغول است از روی قابلیت و فعالیت هر نفر در ورزش نمره دهد.

معلمین روحانی شاگردان را معدن علوم و فضایل مینمایند ولی تا جسمشان قوی و سالم نباشد چه جور میتواند آن معدنیات را استخراج نموده و با آنها اسبابهای جدید و مفید اختراع نمایند ورزش این وسایل را برای ایشان فراهم میسازد. جوانان را با اراده نموده دیگر يك هیکل حرف و گفتار نمی‌شوند، عملی و جدی میگردند، از کار و فکر و زحمت زیاد خسته نمی‌شوند، از جلو حوادث ناگوار نمی‌روند.

جسم و روح تا هنگامیکه بهم ارتباط و بستگی داشته باید در يك ردیف تربیت شده و با هم توافق داشته باشد مانند زن و شوهر که اگر یکی از آن دو ناموافق و بی‌تربیت شد خانواده بحال فلاکت و پریشانی می‌افتد؛ همینطور اگر شخصی تنها بروح پردازد و جسم را تربیت نماید یا اینکه برعکس، چون آن دو بهم علاقه و پیوند داشته کلیه وجود انسان که خانواده جسم و روح است مختل میماند. جوانان را فقط گنجینه فضایل ساختن فایده ندارد باید به وسیله ورزش از آن گنجینه فایده و فیض برد و اگر در نتیجه زحمات زیاد معلمین ماهر سر کلاسها بروند ولی در کلاس ورزش بسته باشد یا بقدر حاجت اهمیت داده نشود نتایجی که شخص چشم داشت دارد نمیگیرد.

امیدوارم که اولیاء محترم امور و مدیران مدارس تحصیل



دسته‌های فوتسال مدرسه ابتدائی نمره ۲ دولی رشت

حس رقابت بین سواد آموزان است و اگر برای ورزش نیز که يك درس حیاتی است نمره معین گردد بمراتب اطفال بیشتر وادار و شایق میگردند و آنهایی هم که طبیعتاً میلی به ورزش ندارند وقتی که دیدند نمره درکار است و همه نمره میگیرند لابد نمره آنها صفر است، برگ غیرشان بر خورده اول خواهی ن خواهی تن

۲ — يك پیشنهاد راجع به ورزش

[پیشنهاد ذیل از طرف آقای مهربان مراد خلی زاده، مدیر مدرسهٔ سکاویانی کرمان که راجع بتعلیم و تربیت نظریات و تجربیات صحیح دارند نوشته شده و قابل توجه وزارت محترم معارف میباشد.] (ایران شهر)

در شمارهٔ چهارم سال سیم مجلهٔ شریفه پیشنهاد مهمی راجع بنمرهٔ «نظم و ترتیب» بقلم دانشمند محترم آقای جمال زاده دیده شد. يك نمرهٔ دیگر که بعقیدهٔ نگارنده اجراش در مدارس واجب است نمرهٔ «ورزش بدنی» میباشد. اگرچه در پروگرام وزارت جلیله ورزش بدنی نیز قید شده ولی آنطور که باید و شاید شرایطش بعمل نیاید مثلاً در اوراق تعرفهٔ که ماهیانه یا هفتگی به اطفال داده می شود و از طرف مدرسه نمرهٔ هر درسی برای استحضار خانوادهٔ محصل ذکر میگردد در خصوص ورزش نمرهٔ معین نگردیده در صورتیکه برای همهٔ دزوس حتی سیاق نمرهٔ معین باشد یقیناً برای ورزش که بنفسه درس بسیار مهمی است نیز نمره لازم است زیرا نمره گذشته از آنکه میزان زحمات شاگرد را میرساند تولید حس رقابتی بین محصلین مینماید و معلوم است که با تولید نمودن حس رقابت بین آنها بیشتر وادار و موظف به درس می شوند تا به وسیلهٔ تنبیه و چوب. در مکتب خانه های قدیم (که متأسفانه نمونه های آن هنوز یافت می شود) اطفال را به وسیلهٔ «ترس و وحشت» که از دولت سر چوب و فلک تولید میگشت درس خوان مینموده اند لکن حس رقابت است که محصلین را با میل و اختیار خود بتجصیل وامیدارد. شاگرد از آن غرور نفسی که دارد يك وقت که از همشاگرد یا رقیب خود نمرهٔ پست تر گرفت سعی میکند تا باو برسد، رقیب هم تلاش مینماید که همینطور جلو باشد. اگر نقطهٔ نظر مکتب های قدیم برای پیشرفت «ترس و وحشت» بوده حالا باید «رقابت و تشویق» باشد و نمره یکی از اصول برپا کردن

قسمتی دیگر از ورزش‌های بدنی هم عملیات «پیش آهنگی» است که درین ورزشها بتربت قوای بدنی اکتفا نشده شرایط زندگی اجتماعی و مکارم لازمه اخلاقی نیز از قبیل معاونت و پرستاری و خدمتگذاری و فداکاری در راه نجات دادن دیگران از خطرات یاد داده می‌شود و این «پیش آهنگی» که در همه ممالک غرب رواج زیاد دارد برای اصلاح حال افسردگی و زبونی و سستی افراد ایرانی که حالا گرفتار آن است فواید بی‌شمار دارد.

«پیش آهنگی» مخصوص بشاگردان مدارس نیست و همه افراد جوان ملت می‌تواند و باید در آن شرکت کند و برای شاگردان مدارس که در نتیجه پروگرام کنونی گرفتار ضعف قوای دماغی شده و اغلب از قدرت کار و اقدام و مبارزه در میدان حیات عاجز و زبون میمانند، دخول در حوزه پیش آهنگی از فواید است زیرا بدین وسیله تنها میتواند مضرات تحصیلات کنونی را از وجود خود دفع نموده یک قوت روحی و زنده دلی و عزم و متانت و محبت کار و شوق عمل و حس شجاعت و ایمان بکامیابی کسب نمایند.

چنانکه در جراید مرکز خواندیم تأسیس تشکیلات پیش آهنگی را وزارت معارف در نتیجه پیشنهاد آقای سیدعلی خان کیمیناگر مفتش مدارس و معلم دارالفنون و دارالمعلمین بعهده مومی الیه وا گذاشته است. ما یقین داریم که مشکلات و موانع ایشان در پیش بردن این مقصد بیشتر است ولی امیدواریم با آن همت و متانت و ذوق کامل که در وجود ایشان سراغ داریم مانند آقای ورزنده استقامت و تحمل کافی نشان داده موانع را از میان بردارند و یقین کنند که کامیابی در زیر سر فداکاری است!

خوشبختانه در سالهای اخیر مسئله ورزش در مدارس ایران بخوبی پیشرفت کرده و وزارت معارف تدریس آنرا از امسال در مدارس دختران نیز اجباری نموده است و این بزرگترین قدمی است در اصلاح اخلاق اجتماعی!

چنانکه از دو قطعه عکس ورزش دیده می‌شود، مدارس رشت درین رشته ترقی بزرگ کرده است و اینهم از همت بزرگ و فداکاری رئیس معارف کیلان آقای میرزا تقی خان طایری است و چنانکه در سالنامه معارف کیلان که بتازگی انتشار داده‌اند دیده می‌شود بر عدد مدارس آن ولایت نیز افزوده‌اند!

اگر زورخانه‌های ایران را که آنها هم نوعی از ورزش بدنی را در يك دایره محدود و غیر علمی ترویج داده و میدهند بکنار گذاریم میتوانیم گفت که ورزش حقیقی در ایران در نتیجه زحمات و فداکاریهای آقای میر مهدیخان ورزنده بوجود آمده است. مومی الیه چنانکه در ابتدای هر کار بکر و تازه ولو مفید باشد مشقات و موانع زیاد هست و فقط يك عزم قوی و ذوق سرشار و عشق مسلک میتواند آنها را براندازد و بمقصد برسد، در راه ترویج ورزش حقیقی و کلاسیک صدمه‌ها، تحقیرها، استهزاءها و آزارهای زیاد دیده‌اند ولی با يك تحمل و متانت و با يك حرارت و عشق در پیش بردن مقصد خود کوشیده و ایران را از این منبع فیض بهره‌ور ساخته‌اند و یقیناً نسل آینده ایران بیشتر از نسل کنونی ازین خدمت ایشان قدردانی نموده و نام ایشان را در تاریخ تجدد معنوی ایران ثبت خواهند کرد و مقامی را که ملت آلمان برای نخستین مؤسس ورزشهای بدنی «فریدریک یان» بخشیده و او را «پدر ورزش» خوانده و مجسمه‌ها برای وی نصب نموده است در حق ایشان قائل شده و از قدردانی کوتاهی نخواهد نمود.

راه زندگی را بیابید
 بردبار باشید و سر خود بلند،
 نگاه دارید، از جلو وظایف خود
 نگریزید و اول آنها را در باره
 خود بجا بیاورید و بعد در
 باره دیگران. فراموش نکنید که
 همه مردم با هم برادرند و بهم‌دیگر
 بسته. به ضعیفان دستگیری و به
 ناتوانان همراهی کنید! به
 نومیدان مایه تسلّی، به سرکشان
 نمونه ملاحظت و به بدبختان
 آیه رحمت شوید!

[و. و. آتکنسون]

از نوشتن در روی کاغذ
 لرزان است.

[لوك]

هرگز بغض و عداوت
 کسی را در دل نگاه ندارید چه
 باری است آنقدر سنگین که شما
 تصور آنرا نمیتوانید کنید.

[مادام دوسه‌وینیه]

ما مردیرا ستایش میکنیم
 که صفات مردانه دارد و در
 مبارزه زندگی کنونی همه گونه
 سختیها را مقاوت میکند.

[روزولت]

معارف ایران

ورزش و پیش آهنگی

۱ — لزوم ورزش و پیش آهنگی

در اهمیت و لزوم ورزش بدنی نه تنها در مدارس بلکه در
 تمام دوره زندگانی هر شخصی هیچ شکی نیست و تربیت قوای
 بدنی با پرورش قوای دماغی و روحی همیشه باید همراه باشد
 و یکی بدون دیگری نتیجه مطلوب را نمیدهد.

خزاین حکمت

اراده و ضبط نفس

وقتی که مرد درد معنوی و اخلاقی خود را کشف کرد باید روح خود را پرستاری کند چنانکه بازو و پای خود را پرستاری مینماید.

[نابلیون]

کسیکه نفس خود را توانست ضبط کند دنیا را هم ضبط میتواند کند.

نیچه

کسیکه سلطان نفس خویش است از حکمرانی بر آن محظوظ میشود و هرگز، مقام سلاطین عالم را آرزو نمی کند.

[سرتوماس براون]

غضب، نایبترین، شدیدترین و زشتترین ناصحان است.

[رسه کور]

در یک روح متهیج از ترس، افکار روشن جا دادن سخت تر

در یک جنگ کروورها مردم را مغلوب کردن هنر نیست هنر در مغلوب ساختن نفس است. بوسیله کوشش مردانه و اقدام چالاک و متانت روح و ضبط نفس، مرد عاقل خود را بمثابة جزیره میسازد که امواج حوادث آزار فرا نمیتواند گیرد عنان نفس هوا پرست خود را بدست خود گیرد چنانکه یک سوار زبرک لجام اسب سرکش را در دست میگردد.

[داماپارادا]

بدان که باید غلبه کردن بر هوسهای نفسانی خود را یادگیری و قانع و کارکن و پاکدامن شوی و از غضب پرهیزی.

[فیثاغورث]

مصائب خودتان را مانند لباسای خودتان با کمال بی اعتنائی تحمل کنید

[شکسپیر]

و قسمت دیگر آنها را در زمان ریاست و دوره ارشاد تصنیف فرموده. از وجود دسته اولی اطلاع صحیحی در دست نیست و علاوه چاپ هم نشده، ولی صورت اسامی دسته دومی از اینقرار است:

۱ — سعادت نامه، ۲ — تفسیر بیان السعاده، ۳ — مجمع السعاده، ۴ — ولایت نامه، ۵ — تنبیه النائمین، ۶ — بشارت المؤمنین، ۷ — شرح فارسی بر کلمات قصار بابا طاهر، ۸ — شرح عربی بر همان کلمات قصار بابا طاهر.

کتاب فوق بجز تألیف آخری کلاً بطبع رسیده و در معرض دسترس عموم واقع است. با اندک مراجعه به تألیفات آن حضرت هر کس تا اندازه‌ای در خور فهم خود به علو ذات و رفعت مقام صدری و معنوی این داهیه بزرگ پی می‌برد. موضوع مهمتر مطالب کتب او، شرح لزوم وجود انسان کامل در هر عصر، و لزوم تقلید و متابعت نفوس ناقصه از او، و اهتمام در امر ارشاد و غیره می‌باشد. ولی از همه مهمتر مطالب روحی و اخلاقی آنها است که هر طلبش بتنهائی ممکن است بهترین هادی عالم بشریت واقع شود. از کلمات حکیمانه او علاوه بر آنچه که در طی مطالب فوق مرقوم شد یکی این است که: «اقل درجه انصاف آن است که شخص بدی خود را بخود حواله کند و بدی غیر را بغیر. و مقام اعلاى انصاف آن است که بدی غیر را هم بدی خود حواله کند.» دیگر آنکه: «انتقام و کینه جوئی شخص سالک طریقت و تشفی قلب او حاصل نمی‌شود جز به رسوا کردن شخص خود.»



«راد نو در تعلیم و تربیت» مفیدترین کتابی است مصور در تعلیم و تربیت که در فارسی نوشته شده و مطالعه آن برای هر جوان و اولیای اطفال واجب است.

«بدکنش مستحق دعا و ترحم است که خود را اسیر سگ قفس نموده و در ذل عبودیت شهوت و غضب در آمده.»
 صبرش در مکاره دنیوی بحدی بود که احدی جزعی از او نمی‌دید. در عالم زهد و ورع بی‌نظیر و از آن جناب دنیا و مال دنیا بی‌اعتنا تر دیده نمی‌شد. و در اقدام بهر امری تا للهیتی در آن متصور نبود حاضر نمی‌گردید.

وضع معیشت وی

زندگانی او ساده و تقریباً بوضع دهانی و یک فقر ملای ده بود و معیشتش از راه زراعت می‌گذشت. مقداری اراضی و باغات داشت که غالباً بشخصه متصدی امر زراعت آنها و آرایش اشجار و موبری و سایر اعمال باغبانی مثل یک فقر باغبان می‌شد و در زراعت بر عاibای خود کمک مینمود. در احیاء اراضی بائره و حفر قنات و آبادی سعی بلیغ می‌فرمود. روزی در باب حفر قناتی که گویا مخارج زیادی در راه آن فرموده و هنوز آب قابلی نداشت بعضی صحبت می‌کردند. در جواب فرمود: «اگر گنجشکی از آنجا سیراب شود مرا کفایت خواهد کرد!». پیرایه و تجمل نداشت و در این خطوط هم نبود. قلبان نمیکشید، چائی کم می‌خورد. لباسش بسیار ساده بود و برای پیروان خود کسوت مخصوص تعیین نمی‌فرمود و میگفت: «بندگی خدا مربوط بلباس خاص نیست» همیشه پیروان و کسان خود را بقناعت امر و توصیه می‌فرمود زائد بر عایدات کسب و زراعت خود خرج نکنند و از نظر داشتن به غیر مصراً منع می‌نمود.

تصنیفات و تألیفات وی

تألیفات آن حضرت دو قسمت است. يك قسمت آنها را در طی تحصیل و قبل از دخول در دایره فقر برشته تحریر کشیده

بلغ میفرمود. در حفظ پیروان مانند نداشت. در هیچک از مناهی ترخیص نمی فرمود و مخصوصاً میفرمود: «درویشی و تجرد در کمال تقید بشریعت مطهره است. ترخیص، لامذهبی و بیدینی و تقویت قوای حیوانی است» و بهمین جهت پیروان خویش را از لباس درویش پوشیدن و موی سر فرو هشتن و تکدی و دیروزگی منع مینمود. از مردم چرس و تریاکی بسیار متنفر بود و اگر کسی باین دو معتاد بود بازادت نمی پذیرفت. در کاغذی که در جواب عریضهٔ یک نفر از مریدان اصفهانی خود، مرحوم حاج عبدالهادی تریاک مال مرقوم میدارد (و سوادش با سواد یک عدهٔ زیادی از دستخطهای آن حضرت در دسترس بنده است) اینطور می نویسد: «... در باب دکان البته بیکاری بد است، لکن مایهٔ دکان منحصر بسوختهٔ تریاک که یقین است برای کشیدن است نیست. تریاک فروختن هرگاه معلوم نباشد که برای چه مصرف است بی عیب است. باغ نشاندن و انگور عمل آوردن خوب است، بلکه ترغیب بسیار رسیده است، با اینکه شراب از انگور است. خود این ضعیف گوشهٔ ملکی که برای مرمت معاش است تریاک کاری میکنم و بقدری منفعت برمیدارم. نهایت این است که بکسی که برای غلیان (یعنی کشیدن) بخرد ندهید. و فکرم الله و ایای والسلام.»

هرگز کسی او را در امور دنیوی در حال غضب نمی دید، بلکه بسیار حلیم و بردبار بود، مگر در موارد امر بمعروف و نهی از منکر که در این حال غضبش بسیار سخت و شدید بود. اتفاق می افتاد که در محضرش از بدگوئیهای اضداد و اعداء خبر میدادند ولی او بهیچ وجه تغییری در حالش پدید نیامده میفرمود: «اگر راست بوده است بجا بوده و اگر دروغ بوده همان دروغ او را بس. خدا او را خوب کند و بد باو روا ندارد.» و اغلب میفرمود:

﴿عبادات و عقاید و مناقب مذهبی وی﴾

حضرتش از همان گاه کودکی و صباوت عبادت بزرگان بمواظبت طاعات و صلوٰة اهتمام بلیغ داشته و اغلب اوقات خود را صرف عبادت می فرمود و بیشتر ایام را روزه می گرفت و ثلث آخر کلیه لیلای را بیدار و مشغول عبادت می بود. در اعمال مستحبه مذهبی مواظبت تام داشت و بسیار مایل بزیارت مشاهد مشرفه انبیاء و ائمه اطهار و علماء و عرفاء و نیکان می بود. در عبادات حال خضوع و خشوع غریبی از وی بظهور میرسید. همه روز طرف عصر مجلس درس داشت و کتاب تفسیر بیان السعاده را که از مؤلفات خود او بود با کتاب اصول کافی درس میداد. هر جا در طی درس به مطالبی که تخویف و انذار داشت میرسید، گاهی گریان می شد و در جاهائی که وعد و تبشیر بود غالباً بشاش و منبسط میگردد. اغلب اقامه تعزیه داری خاندان ائمه هدی را می فرمود و اتفاقات و مخارجات زیاد (ولی نه از روی ریا و بطوری که امروز معمول است) در این راه مینمود. در موارد تعزیه و عبادات و در موارد مخصوصه غالباً بسختی میگریست در صورتیکه دیده و شنیده نمی شد که وقتی در امور دنیائی کوچکترین اشگی را از دیده پفشانند. در ادای حقوق واجبه مالیه بسیار مواظبت می فرمود و در عدم اختلاط مال الله با مال خود نهایت دقت را بعمل می آورد. هر چیز را به مستحقش میرسانید. وضع هر شیئی را در موضع خود می فرمود. همواره اتباع و مریدان خویش را بر اداء فرایض و نوافل مذهبی حسن سلوک و معاشرت بنا خلق، عبادت مرضی، تشییع و تجهیز موتی، تربیت ایتم، سرپرستی ارامل، انکاح و همراهی عزاب، دستگیری فقرا و امداد غربا ترغیب و تحریص می فرمود و برای اینکه واعظ غیر متعظ نباشد خود نیز در اجرای کلیه این مراتب سعی

سخن و باهیت و سنگین بوده است. در فطانت و درایت حضرتش را نظیری نبود، چنانکه حتی معاندینش در امور مهمه با او مشورت می نمودند. سلوک و رفتارش با دوست و دشمن قسمی بود که تمام مردم معترف و مخصوصاً معاندین اعتراف میکردند که حسن سلوک او را با خلق احدی ندارد. چنانکه مرحوم حاج ملا مهدی مجتهد معروف گنابادی که قوّه مهمی در آن صفحات داشت و حتی غالباً با حکام و مأمورین دولت وقت که میگرفت علناً اظهار میداشت که: «هر چند من حاج ملا سلطانعلی را کافر و خارج از مذهب میدانم! ولی معذک اگر امر دایر شود که در خصوص قضیه نزد من شهادت بدهد همان شهادت او را برابر با شهادت صد نفر از عدول شهود میدانم!»

باری برای احدی بد روا نمیداشت و اشخاصی که بواسطه عدم جنسیت و مخالفت مسلک با او دشمنی میکردند در مواقع گرفتاریشان با آنها مساعدت و یاوری میفرمود و در صورت احتیاج در حق ایشان احسان و کرم مینمود. در تمام مدت عمر درازش هیچ دیده و شنیده نشده که به احدی بدی کرده یا روا داشته است، بالعکس میتوان گفت که در تمام آن حدود هیچ کس نبود که از طرف او خیری باو نرسیده یا از خون کرم و احسانش بهره نبرده باشد. اغلب از مرضی را پرستاری کرده و آنها را شخصاً و مجاناً معالجه مینمود. برای اشخاص پریشان دوا و غذا تهیه میکرد و بهمین جهت از دهات دور و نزدیک مرضی برای نداوی امراض خویش رو بدرگاه حضرتش می آوردند. خلاصه در کلیه آداب و عادات و رفتار قسمی بود که هر ذیشعوری تصدیق می نمود که چه شرعاً و چه عقلاً احدی ممکن نیست به صفاتی بهتر از صفات و اخلاق او متصف بوده باشد.

تمام فقراء این سلسله متوجه او می‌شود. از این تاریخ است که تا زمان شهادت خویش یعنی تقریباً در مدت سی و پنج سال به ارشاد عباد اشتغال می‌ورزد و در سنه ۱۳۰۵ بقصد زیارت خانه خدا بمکه مشرفه مشرف و در آن مسافرت از هر نقطه جمع‌گیری در دایره ارادت حضرتش وارد می‌شوند.

شرح شهادت

شهادت آن حضرت در شب شنبه ۲۶ شهر ربیع الاول سال ۱۳۲۷ هجری اتفاق افتاد. سنش هفتاد و شش سال و قوایش کاملاً بر جا بود. چشمش بی‌عینک کتاب می‌خواند و در رفتار چایک و حافظه و مشاعر او همه باقی و قوی بود. شرح شهادتش از این قرار است که به تحریک برخی معاندین و دشمنان حضرتش در شب مزبور چند نفر از دیوار منزلش بالا می‌روند و از شاخه درختی که در فضای حیات جنب خانه مسکونی او که نهری در آنجا جاری بود پائین می‌آیند و در وقت سحر که برای تجدید وضو بدانجا می‌رود بر گلوی او چسبیده خفه‌اش می‌کنند و نعشش را در نهر می‌اندازند. چون باز گشتش طول میکشد اهل البیت برای تجسس او بیرون می‌آیند و جسد مطهرش را از جوی آب بیرون میکشند. رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ.

مناقب و صفات وی

حضرتش از حیث شمایل کندم‌گون، ملیح‌چهره، گشاده‌ابرو، گرد صورت، بزرگ‌پیشانی، بزرگ‌سر، پیش‌سر کم‌مو، در قامت معتدل مایل به قصر، لاغر اندام، دارای ریش زیاد و سیل فراوان بوده.

در گفتار بسیار شیرین‌سخن و معتدل یعنی نه تند و نه کند بوده. در مقامش تیزرو و معتدل‌الصوت و در عین وقار بسیار کم

حاجی سبزواری سؤال میکنند و او در جواب میفرماید: به طلب اهل الله رفته است. از حاجی می‌پرسند: مگر شما اهل الله نیستید؟ میفرماید: از من و امثال من درد او دوا نمی‌شود!

از قراری که جمعی از فقراء آن دوره و مخصوصاً از مرحوم عموی نگارنده منقول است باینکه در آن وقت در ایران پست مرتبی نبوده روزی مرحوم سعادتعلیشاه بآنها میفرماید: «آتش شوقی از خراسان شعله‌ور شده که تا چند روز دیگر باینجا میرسد!» اتفاقاً چند روزی پیش طول نمیکشد که صاحب ترجمه وارد اصفهان و محضر سعادتعلیشاه می‌شود و پس از ملاقات، آن جناب به حضار میفرماید: «آن آتش که گفتم همین شخص است!» چنانچه در موقع مسافرت خراسان نیز وقتی که در شهر سبزواری او را ملاقات میکند می‌فرماید: «مقصود از این مسافرت من این شخص بوده!».

باری در خدمت آن حضرت تسلیم و از خود و اراده خویش صرف نظر فرموده بامر و اراده او مشغول ریاضات و تهذیب اخلاق و تصفیة باطن می‌شود. در این مورد نیز مذکور است که سعادت علیشاه به برخی از فقراء مریدان خویش میفرماید: «زاهی را که سالک فعال در شصت سال طی میکند او در مدت سه روز طی نمود». خلاصه چندی در اصفهان می‌ماند و بعد بامر مرشد خود به گناباد بازگشت میفرماید و باز چندی بعد بزیارت عتبات مشرف و از آنجا به اصفهان می‌آید و مدتی باز در خدمت مرحوم سعادت علیشاه رحل اقامت می‌افکند و در همین سفر در ۱۸ شوال سال ۱۲۸۴ از طرف آن حضرت به خلعت ارشاد مخلع و بآن جناب تفویض تام می‌شود. صاحب ترجمه مجدداً بوطن خود بازمی‌گردد و الی تا زمانی که مرحوم سعادت علی شاه حیات داشته است دست گیری نمی‌فرماید. در سال ۱۲۹۳ سعادت علیشاه رحلت و روی

منزل مقصود نمیرساند، راه حکمت است». از خواب بیدار و از عالم غفلت هشیار شدم و از همین موقع در پی پژوهش کمال حقیقی و جمال لاریبی بر آمدم و با خود گفتم: تجسس کنم تا بیابم! در همین آوان بود که حضرت حاج محمد کاظم سعادت علی شاه اصفهانی رحمه الله علیه که در آن موقع قطب وقت و رئیس سلسله علیه نعمه الهی بود برای زیارت حضرت زامن لائمه (ع) روانه خراسان گردیده و به سبزوار وارد می‌شود. مرحوم حاج ملا هادی بشاگردان خود می‌فرماید که مردی عارف آمده بروید و از او ملاقاتی بکنید. صاحب ترجمه نیز باتفاق شاگردان حاجی بخدمت او می‌روند. با آنکه سعادت علی‌شاه بر حسب ظاهر باسواد و دارای کمالات صوری نبوده صاحب ترجمه در ضمن محاورات و سؤالاتی که از آنحضرت میکند او را بهتر از دیگران می‌بیند، ولی کما کان پی بذات آن حضرت نبرده و در آنجا تسلیم نمی‌شود! یا باصطلاح سر نمی‌سپارد و همینقدر بگرفتن بعضی دستورهای اجمالی اکتفا می‌نماید.

در این وقت مهر مادری والده او بجوش می‌آید و جمعی از بخویشان محترم خود را برای آوردن وی از گناباد به سبزوار می‌فرستد. حضرتش تا مشهد باتفاق آنها می‌آید و در آنجا متوقف می‌شود. ناچار والده‌اش به مشهد رفته و از آن حضرت تقاضا می‌کند که بوطن مألوف بازگشت نماید. نظر بوجوب اطاعت مادر به گناباد رجعت و بنا بر اصرار او عیالی عقد می‌فرماید و در ضمن شرط می‌کند که چند سالی او را بگذارند تا آزادانه و بخيال خود سفر نماید و بهمین لحاظ پس از چندی رخت سفر برمبندد و تا مدتی بر احدی معلوم نبوده است که بکدام سمت رفته و روی توجهش بکدامین دیار بوده است. ناچار در این باب از حضرت

مردان نامور

حاج سلطانی گنابادی

بقلم آقای امیر قلیخان امین (بقیه از شماره قبل)

ورود در دایره فقر و سبب آن

از خود آن جناب منقول است: «وقتی در مقام برآمدم که عقاید خود را مضبوط نمایم و در تقلید صرف باقی نمانم، لذا در خدمت یکی از اساتید خود شروع بخواندن باب حادی عشر نمودم. در مقام وحدت واجب الوجود استاد استدلال به آیه نمود، با خود گفتم هنوز ما در مقام اثبات توحیدیم و پس از آن باید اثبات عدل و نبوت عامه و خاصه کنیم و حقیقت صدق قرآن را بدانیم تا آنگاه بوسیله آیات قرآنی استدلال نمائیم. از استاد سؤال نمودم در جواب عاجز ماند. مرا حیرتی دست داد که اینها ارکان دین‌اند و مثل ما حیرانند. کم‌کم این حیرانی و وحشت در سرم اشتداد نمود. ناچار دست توسل بدامن علم زده بهر علمی سری میزدم و اگر چیزی می‌یافتم در آن غور و تأملی میکردم تا مقصود را بیابم ولی بالاخره پس از آنکه جمیع علوم را غواصی نمودم جز شکسته پاشیده‌های گوهر گرانهای معرفت چیزی بدست نیاوردم و چهره زیبای مقصود حقیقی را از پرده علوم صوری طالع نیافتم. پس شبی در خواب دیدم که بر خری سفید سوارم و بطرف قلّه کوه بسیار بلندی که راهی هم ندارد بالا می‌روم. قدری که رفتم به تعب و خوف و اضطراب شدیدی دچار و پای مرکبم لغزیده را کب و مرکوب بر زمین افتادیم. ناگهان هاتفی آواز داد: «این راهی که دیدی با اینهمه رنج و تعبی که دارد و بالاخره هم قاصد خود را بس

ادبیات

دیر مغان

این غزل روحپرور و دلسوز را که از طبع شاعر نکته سنج
حقیقت شناس فتح‌الله جلالی در مرتبه رحلت طرف بالحق حاج
سلطانعلی گنابادی تراوش کرده است بمناسبت اینکه شرح شهادت
آن پیر عرفان درین شماره مندرج است اقتباس و نشر میکنیم.
(ایران‌شهر)

دیدم تمام مغبجگان را سیاه پوش	رفتم بسیر دیر مغان با خروش، دوش
ساغر شکسته، شمع نشسته، مغان خموش	در سته، جمع خسته و بجر بری ز تاب
کف بردهانش آمده از بسکه کرده جوش	خم کرده غشی و از شکم افتاده بر زمین
بگذشته بود سیل سرشکش ز روی دوش	مینا ز بس گریسته بودی بهایهای
خونابه بود زان غم جانسوز تا گوش	بنشسته شمع و ز آتش غم در گرفته بود
افتاده بود بیخود و خالی ز تاب و توش	از بس سبو دو دسته ز غم میزدی بس
بودند مست عریبه رندان درد نوش	از جام درد بس زده بودند صاف غم
نه در لب ظریفان آواز ناز و نوش	نه در سر حریفان آهنگ نای و نی
چنگ غمش گرفته گو مانده از خروش	آشفته طره تار و بتن بر دریده پوست
نه عقل بود در سر بی مغزشان نه هوش	مستان ز زور نشئه غم بیخود و خراب
خالی است صدر مصطبه از پیر میفروش	زینحال مات گشتم و حیران که از چه رو
بشدیم این سرود در آن حالت از سروش	هوش از سرم رفت و ز خود بیخبر شدم

کامروز میفروش ز میخانه مست رفت
از بس کشید صاف محبت زدست رفت



ریاکاری و دزدی و مردم فریبی و لاشخوری و بی‌حمیتی و حرص و حسد و بغض و طمع و غیره در سینه خود می‌پرورد و تا هر روز این مارها را سیر نکند راحت ندارد و خوابش نمی‌برد! پس برای نجات یافتن ازین گریوه بدبختی نخستین قدم، کشتن این مارهای خانگی است که در ته قلبهای ما جا گرفته‌اند آری برای برانداختن این ضحاکهای نفسانی کاوه آهنگر لازم داریم اما نه یکی نه دو تا بلکه به عدد نفوس ایران کاوه‌های آهنین پنجه لازم داریم تا ما را از دست ظلم و غداری این مار دوش‌ها نجات دهند!

آیا میدانید این کاوه کیست و کجاست؟ این کاوه، این نعمت خدائی، این فرستاده آسمانی، در حجره روح خود ما خوابیده است، او همان قوه اراده است که شعله‌ای از مشیت الهیست، همان درفش یزدانی است که سینه اهریمن نفس اماره و ضحاک مار دوش جهالت را سوراخ می‌تواند کند! این همان قدرت قاهره است که مقدرات بشر را دیگرگون سازد و ملت‌ها را به اوچ عظمت می‌رساند. باید او را بیدار کرد و یاری طلبید!

باید ایمان آورد که ضحاک و کاوه، شیطان و ملک، اهریمن و یزدان، ظلمت و نور، نفس اماره و نفس مطمئنه و دیو و فرشته هر دو در سینه خود ما جا دارد و ظفر یافتن یکی بر دیگری هم در دست خود ماست! تا روزیکه کاوه را بر ضحاک، ملک را بر شیطان، یزدان را بر اهریمن، نور را بر ظلمت، نفس مطمئنه را بر نفس اماره و فرشته را بر دیو غالب نسازیم نه روی آسایش خواهیم دید و نه از ذلت و بدبختی نجات خواهیم یافت!

می‌خورد و مغبون و نادم می‌شود چونکه فهمیده و ندانسته کرده است بهر ظلم و مصیبتی که گرفتار می‌شود از جهالت، خودش بدست خود آنرا خریده و قبول نموده است. پس اول باید بنای جهل را سرنگون کرد و قصر علم بجای آن برافراشت و این، کار یک روز و دو روز نیست ولی غفلت و سستی دین کار هم نداهتهای تلخ بار می‌آورد، چه ممکن است فردا آزادی نشر علم و معارف را هم از ما بگیرند! حکومت ایران آنچه در قوه دارد برای تعمیم معارف کوشش میکند اما این کافی نیست باید خود افراد ملت، تعلیم و تربیت اولاد خود و مخصوصاً دختران را از فرایض بشمارند و بدون درنگ آنها را بتحصیل علوم و فنون نافع بگمارند تا بتوانند احتیاجات مملکت را بدست خودشان رفع کنند و الا تا چند سال دیگر تمام منابع ثروت و تجارت و اقتصاد و حیات ایران بدست ملل دیگر خواهد افتاد و منابع اقتصادی یک قوم کلیدهای دروازه استقلال اوست!

چنانکه بارها نوشته‌ایم تحصیل علم و فن هم به تنهایی کافی نیست و یک ملت را از بدبختی و اسارت نجات نمیدهد بلکه کسب اخلاق و فضیلت نیز شرط است. اگر ایرانیان امروزی با نداشتن علم حتی سواد، صاحب اخلاق متین بودند و از قوای عزم و اراده و شجاعت و شهامت و عزت نفس و غیرت و حمیت ملی و عشق آزادی و استقلال شخصی و اعتماد بنفس بهره کافی داشتند درین ورطه پستی و زبونی و بیچارگی نمی‌افتادند و بهر گونه ذلت و خواری و گرسنگی و بندگی تن در نمی‌دادند! امروز در نتیجه فساد اخلاق، هر ایرانی برای خود ضحاک‌کی شده است که چندین مار مانند دروغ و خیانت و شهوترانی و مظلوم‌کشی و بی‌شرفی و تملق و چاپلوسی و دو روئی و

امروزی ماست!

اعمال قرن‌ها و روزهای گذشته، اوضاع امروز را برای ما فراهم آورده است و اگر ما هم این روزها را بغفلت و جهالت بگذرانیم روزهای بدتر ازین برای فرزندان خود تهیه خواهیم کرد زیرا در زیر این طاق مقرنس، هیچ عمل بی‌انعکاس و هیچ صدا بی‌بازگشت نمی‌ماند! افکار و افعال هر قوم در فضای محیط آن مانند ابرهای لطیف غیر محسوس جمع شده دیر یا زود نسبت بجنس آن افکار و اعمال یا باران رحمت شده بزمین مقدرات او میریزد و آن را سبز و خرم می‌سازد و یا برق جهانسوزی گشته خرمن هستی وی را می‌سوزاند!

گفتیم که کاروان ترقی بشر بسرعت تمام طی مراحل می‌کند و قومیکه نمی‌تواند با او همراه شود و با وی قدم بقدم راه رود ناچار دستخوش اقوام قویتر از خود خواهد شد. باید دید مشی این کاروان چیست و این قدمها که برمیدارد او را بکجا خواهد رسانید. از ادله و ملاحظاتی که در مقاله‌های گذشته ذکر کردم می‌توان استخراج کرد که آینده بشر عموماً روشن است و رو بروشنائی میرود و قانون طبیعت و خلقت نیز چنین اقتضا میکند. با وجود استیلای مادیت و حرص استملاک و صید ثروت در سینه همین تمدن تضحهای يك آینده روشن پاشیده و رو بنمو گذاشته است. جریانهای فکری و نهضت‌های روحی و معنوی عصر کنونی ما را بدین پیش‌بینی قانع میکند لیکن درینجا از ذکر آنها صرف‌نظر باید کنیم و بمناسبت پیش آمدن نام ایران و آینده آن، عطف سخن بسوی این کشور کهن باید کرد!

بزرگتر از جهالت، بلائی در جهان نیست. ایرانی در هر قدم که برمیدارد خواه سیاسی و خواه اقتصادی گول

متصل در نظر گرفت و جمله حادثات عالم کون و فساد را بهم مربوط و علت و معلول یکدیگر دانست و تصور زمان و مکان را از میان برداشت، آنوقت روشن میگردد که جز عدالت و حقانیت و غیر از مکافات عمل چیز دیگر در جهان کاینات حکمفرما نیست؛ و اگر بدیده عبرت بنگریم می‌بینیم که هیچ عملی حتی اندین دنیا بيمکافات نمیماند. آنوقت این حقیقت باهر آنکه جامع اسرار خلقت است و حکیم بینا دل ایرانی خيام نیشابوری آن را در يك بیت بیان فرموده و گفته است:

هر چیز که هست آنچه‌ان می‌باید

هر چیز که آنچه‌ان نمی‌باید نیست
در نظر ما جلوه گر می‌شود و ما را بخطای خود آگاه می‌سازد؛
از روی این حقایق، باید انداك کرد که اوضاع ناگوار
امروزی ایران که هر قلب حساس را خون می‌گریاند و عقلها
را از عواقب وخیم خود بلرزه میاندازد، ثمره اعمال و افکار
خود ماست! دست غفلت و نادانی و فساد اخلاق و ناپینائی
خود ماست که ما را بدین چاه مذلت و پستی و بدبختی انداخته
است. پس جز خود از کسی دیگر نباید بنالیم و باید از دست
خود پیش خود فریاد برآوریم!

آنان که در باره آینده ایران بدین هستند کاملاً حق دارند
زیرا بحکم این قانون لا یتغیر طبیعی که ذکر کردیم کشف کردن
اوضاع آتیه ایران چندان سخت نیست. از وضع امروزی، حال
فردا را در وجنات هیئت جامعه ایران می‌توان خواند و ابرهای
تاریکی را که از اطراف رو بفضای این کشور می‌آورند پیش
بینی میتوان نمود! ولی باز هم باید اعتراف کرد که مسؤل این
روزهای سیاه خود مائیم زیرا که آنها زاده اعمال دیروزی و

ماها غالباً وقتیکه يك مرد پاكدل و با اخلاق را دوچار ظلم و مصیبت می بینیم و یا يك مرد ظالم و خونخوار را در آسایش و کامرانی می یابیم و حکمت این دو امر را نمی فهمیم تصور می نمائیم که حق و عدالت چیز موهومی است و وجود خارجی ندارد. آنوقت میگوئیم که کوشش و زحمت بیهوده است، آنچه مقدر است خواهد رسید و در پیش تقدیر الهی تدبیر انسانی کارگر نخواهد شد!

اینهم یکی از سهوهای بزرگی است که میکنیم و این ازینجا ناشی است که افکار بشر عموماً با زمان و مکان محدود است و ادراك ازلیت و ابدیت برای عقول قاصره وی متعسر زمان و مکان، مخلوق قوه عقلی بشر است و برای قهوسیکه روح خود را از آلائش تعلقات دنیوی تجرید کرده و پرده های جسمانی را دریده و قدم بحریم معرفت حق گذاشته باشند گذشته و حال و آینده یکیست و زمین و آسمان و عالم ناسوت و ملکوت هم یکیست! ماها حیات را منحصر بزندگی چندروزه دنیا و سطح این خاکدان فنا که قطره از دریای کاینات است میدانیم و همه چیز را با این دو مقیاس کوچک و نسبی اندازه میگیریم و از آن رو چون می بینیم فلان شخص نتیجه خیانت و ظلم خود را در دوره عمر کوتاه خود ندید و آن مرد با دیانت هم که عمر خود را در عبادت و اعمال خیر گذرانده گرفتار انواع بلاها و مصایب گردید، تصور میکنیم که در دستگاہ طبیعت جز بیعدالتی چیز دیگر نیست! و بسا برین فریاد می زنیم که چرا یکی را داده صد گزینہ نعمت یکی را نان خشک آلوده در خون؟ ولی باید تمام افراد بشر را اعضای يك خانواده شمرد و تمام ادوار تاریخی حیات طبیعی و ماوراء طبیعی بشر را هم يك رشته

میباشد بعضی اقوام که پیروی از خط مشی این کاروان نمیکنند رسته حیات قومیت آنان از هم گسیخته می‌شود و خود پراکنده و پریشان می‌شوند و برخی دیگر که میخواهند در جای خود توقف کنند و یا بخیال رجعت می‌افتند بکلی از پا درمیآیند و در زیر لگد اسبها و چرخهای عراده‌ها خورد و خاش و نابود می‌شوند. ولی این واقعات طبیعت را از سیر خود باز نمیدارد او قانون ازلی و ابدی خود را اجرا می‌کند و به سیر سریع خود مداومت میدهد.

در اینجاست که میگویند طبیعت رحم و مروت نمیداند و انصاف و عدالت نمی‌شناسد در اینجاست که پندارند دست قضا و قدر این همه بساط را میگسترند و اراده ازلی این همه پیش آمدها و ظلمها و بلاها را ایجاد میکند! حاشا و کلا! مشیت الهی و دست قدرت خدائی هرگز ذلت و بدبختی و گمراهی آفریدگان خود را که جز اشعه نور و انعکاسات قدرت وی چیز دیگر نیستند روا نمیدارد! از فیاض مطلق جز لطف و رحمت و غیر از عدالت و حقانیت صادر نمی‌شود!

اینهمه مصیبتها و ظلمها و اینهمه بدبختیها و فلاکت‌ها همه برانگیخته خود انسانهاست! سرنوشت فردی و اجتماعی ما جز نتیجه قطعی اعمال و افکار ما چیز دیگر نیست و هیچکس غیر از آنکه کاشته است نتواند دروید! ماها اغلب خاز می‌کاریم و انتظار روئیدن گل از آن داریم و این خطای محض و خلاف قانون طبیعت است! خواه یکفرد و خواه يك ملت آنچه دپروز کرده است امروز باید ثمر آن را بچیند و آنچه امروز می‌کند قهراً و حتماً فردا نتیجه آن را خواهد دید و این عدالت مطلق است.



شماره ۶	اول شهریور ۱۳۰۵	سال ۴
No. 6	24 Août 1926	Année 4

قیمت فلسفی

آینده بشر

— ۳ —

سیر کاروان ترقی - عدالت مطلقه کجاست - مکافات عمل - آئینه
ایران - مسئول مقدرات - تعمیم معارف صحیح - ظلمت و نور.

اروان ترقی بشر در کره زمین روز بروز
سیر خود را تندتر میکند و مراحل طبیعی
خود را طی می نماید. در ضمن این سیر
تکاملی که شبیه به یورش بردن يك قشون



ما راجع بدین و ملیت و اتحاد عناصر و فلسفه توحید در اغلب شماره‌های مجله و مخصوصاً در شماره اول و نهم سال سیم و در مقدمه کتاب هفتاد و دو ملت شرح داده شده و اگر نویسنده محترم اینها را بخواند خود میفهمند که درین سوء ظن چه ظلم فاحش نسبت بحقیقت روا داشته‌اند!

ثانیاً اداره ایران‌شهر دیناری مستمری از پارسیان هند نگرفته سهل است که اساساً بیش از سی نفر هم آبونه از پارسیان هند ندارد و علت آنهم این است که چنانکه حضرت مؤیدالاسلام هم اشاره فرموده‌اند، اکثریت آنان سواد فارسی ندارند و حتی و قتیکه پارسال بعنوان استقراض با شرایط مندرجه در شماره نهم طلب امداد از مشترکین کردیم رویهم رفته بیش از سی نفر جواب مساعد داد که فقط یکی از آنها از برادران پارسی هند بود و اگر هم پارسیان هند معاوتی میکردند باز ما مسلک خود را که اعلائی کلمه حق و حقیقت و اعلان جنگ بفساد اخلاق است چنانکه از هر مقاله مجله نمایان است از دست نمیدادیم زیرا ما ایمان کامل حاصل کرده‌ایم که نجات ایران فقط و فقط در نشر مکارم اخلاق و کندن ریشه فساد و توحید علم بافضیلت و عمل است و بس! و چون ما این اعلان جهاد را اول بنفس خودمان کرده‌ایم و تمام مقاصد خود را ابتداء در نفس خودمان بموقع اجرا میگذاریم و یک ایمان قطعی و اغیرمتزلزل بصمیمیت و دیانت خود داریم لهذا سوء ظنها و تهمت‌ها و افتراها و حق شکنیها و تحقیرها و تکفیرها دامن عفت ما را آورده نخواهد کرد و پای عزم و اراده ما را که در راه حقیقت قدم میزنیم سست نخواهد نمود و یقیناً اظهارات ما در دل‌های پاک نسل جدید و جوانان بی آرایش امروزی اثرات خود را خواهد بخشید و شمس حقیقت، کشور ایران را روشن خواهد نمود! ح. ک. ایران‌شهر

عجالتاً درباره این مرد حیرت بخش بدین تفصیلات اکتفا میکنم و در شماره آینده شرحی راجع به تعلیمات و دستورهای علمی و علی‌الوجه خواهم نوشت تا به بینیم برای زنده کردن روح تجدد و انتباه از این تعلیمات چه درسهای عبرت و حکمت یاد می‌توان گرفت!

برلین - ۹ تیرماه - ح. ک. ایران‌شهر.

جنگ با فساد اخلاق

در شماره ۱۵ روزنامه مقدس جبل‌المتین در ضمن يك مقاله

بی‌امضا چنین نوشته‌اند:

«نویسندگان بی‌قید برلن طاق کسری و نقش در کوه‌ها و تعیشات خسر و پرویز و عظمت و دستگاه یزدجرد را موجب افتخار ما دانسته‌اند کاش آنهم از روی حقیقت بود فقط برای خوش آمد فارسیان هند و گرفتن سالی پانصد پوند مستمری از آنها تیشه بریشه دیانت و مذهب خود می‌زنند، دیگر غافلند که هزار ازین مقوله‌ها مردم را به آتش پرستی و زردشتی بر نمیگرداند!»

اگر چه فساد اخلاق در محیط سیاه ایران باندازه‌ایست که تفریق حق از باطل بکلی محال گردیده و اگر امام عصر هم ظهور کند باز دامن عصمتش از لکه تهمت و افزای این مردم نایینا پاک نخواهد ماند و ازین رو باید بر قدح و مدح و شتم و لعن و تکفیر و تکبیر مردم چشم پوشید و بر نایینا خورده نگرفت لیکن چون ممکن است این حرفها بعضی از خوانندگان را که از حال ما آگاه نیستند بشبهه و سوء ظن و برخی از نویسندگان را هم بطمع خام بیندازد فریضه خود دانستیم که چند کله در این باب بنویسیم:

اگر نویسنده محترم، اوراق مجله و انتشارات ایران‌شهر را بدقت خوانده بود بدین گریوه سوء ظن نمیافتاد زیرا اولاً مانند آفتاب روشن میدید که دعوت يك دین مخصوص فرسخها از نیات ما دور است. ما برای بیدار کردن ملت، اتحاد صمیمی افراد را بدون تفریق بچینس و مذهب در زیر یرق ایرانیت لازم شمرده و برای تولید حس ملیت و اعاده عظمت و شرافت، مثالهای تاریخی از حکمت و آثار و مفاخر اجدادی خود ذکر نموده‌ایم. عقاید

که پیروان وی زندگی او را سرمشق خویش قرار میدهند و برای او مقام مری بشر را قابل می‌شوند و عنوان «غایت خدا بر بندگان» باو میدهند و ایمان دارند که در سایه تعلیمات این مرد بیش از صد سال با کمال توانائی و قوت زندگی خواهند کرد!

تألیفات دکتر هانیش، پيشماراست و مخصوصاً نطقها و کنفرانس‌های وی قریب پانزده جلد میباشد و بزبانهای مهم ترجمه می‌شود. یکی از تألیفات مهم وی کتابی است بعنوان «بززاری» (۱) که آنرا چهل سال پیش یعنی در زمانی که شروع به نشر تعلیمات و تشکیلات کرده نوشته است. درین کتاب سرگذشت دو وجود روحانی را که یکی استاد و دیگری طفلی است که منجی بشر خواهد شد و هر دو در عالم مادی و معنوی با يك يگانگی و هم‌رنگی کامل زیست میکنند، شرح میدهد و بسیاری از اسرار و غرایب در آن مندرج است که اختراعات این چهل سال اخیر در آنجا پیش‌گوئی شده است. این کتاب تقریباً شرح حال و زندگی خود مؤلف را هم ایما میکند و اعمال دکتر هانیش در عرض این چهل سال مطالب آنرا تأیید مینماید!

جریده انگلیسی «مانچستر سیتی نیوز» در باره این کتاب چنین نوشته است: «در میان کتابهایی که ثابت میکنند که کمال جسمانی بشر تا چه درجه میتواند برسد، این کتاب موسوم به «بززاری» بیشتر از همه جالب دقت شده است. در اینجا می‌بینیم که «بززاری» يك طفل نجات‌بخش بوده که برای اجرای يك رسالت بزمین ما برگشته و در هر خصوص تمثال اعجاز دیده می‌شود، مانند يك فیلسوف حرف می‌زند، اطلاعات تعجب‌آوری در باره کتب دارد، يك موسیقی‌شناس کامل و دارای قوای اسرارانگیز است!»

میان همهٔ مردانی که برای سعادت بشر میکوشند و من با اغلب آنها آشنائی دارم هیچک بقدر این شخص نتیجهٔ تعلیمات خود را با موفقیت کامل در نفس خود نشان نداده و هیچک نمی‌تواند ثمرات دستورهای خود را تا این درجه عملاً اثبات کند!

« بدینی و شبهه کردن یعنی فلسفهٔ ربی و مذهب ریبیون، که در عروق ما اروپائیان تزریق شده است در يك زمان يك تریاق خوبی بوده برضد زهرهای تمدن کهنه شدهٔ ما. ما مجبور بودیم که بسیار خرافات را از خود دور کنیم، بسیار عقاید کهنه را بیندازیم، بسیار عادات خشکیده را ترك و بسیار آداب مرده را دفن کنیم! لیکن یش از این هم کاری نکردیم و جلوتر نرفتیم. ما که اینقدر بدین و شبهه‌ناک هستیم باید روزی هم مجدد و مولد شویم در صورتیکه از دست مرد بدین و شبهه‌ناک جز تخریب کار دیگر برنمایید، او فقط راه را صاف میکند و شهر ستوده — مدینهٔ فاضله — را نشان میدهد اما خودش بدانجا داخل نمی‌تواند شود. این، یکی از بدترین قضایای پر اضداد عصر کنونی ما است. ما میل داریم که در حرفت ریب و شبهه باقی بمانیم اما نمیدانیم که امروزه در جلو اینهمه راههای آزاد که یش چشم ماست، آن حرفت یفایده شده است. بدینی و شبهه‌ناکی، یکوقتی مفید بود ولی امروز کهنه و ارتجاعی شده است و فقط نظریات مردمان عقب مانده و سالخورده را نشان میدهد! ما باید این بدینی و شبهه‌ناکی را از خود دور بیندازیم و چند قدم جلوتر برویم! » انتهى.

بیانات محرر و منقد آلمانی بنده‌ای است از حالات دکتر هایش و در واقع، قدرت علمی و عملی این شخص، خارق‌العاده و فوق‌الانسان باید شمرده شود و چون تمام گفته‌ها و دستورهای خود را عملاً در نفس خود ثابت میکند و نشان میدهد این است

نظر او اهمیتی ندارد و فرد تنها صاحب حکم است! «او برای خود مرید جمع نمیکند و به ادخار ثروت نمیکوشد. نه تلقین می‌کند و نه تطمیع بلکه میگوید هر فرد باید تعلیمات او را خودش تدقیق و هضم کند. استقلال نفس را بسیار قیمت و اهمیت میدهد و حریت افراد را محترم می‌شمارد!

«اطلاعات او در هر رشته حیرت بخش است! فلسفه و تاریخ و ادیان و علوم اقتصادی و طب و علوم طبیعی و علوم اسرار و زبان های مختلف و موسیقی را با جزئیات آنها میداند! قدرت فعالیت و کار کردن وی تقریباً بی حدود است. از بیست و چهار ساعت فقط دو ساعت را میخواهد و مابقی را کار میکند. طراوت این مرد در جوان ترین پروان وی نیز دیده نمی‌شود. گاهی چند نفر را مجبور به تبعیت طرز زندگانی و کار کردن خود میکند اما هیچ کس با وی برابری نمی‌تواند! با وجود این نه با عجله و نمایش بلکه همیشه با اعتدال و خوشروئی و راحت و متانت کار میکند. پر از حرارت و وقار است و حالا چهار ماه تمام است که در مهمترین شهرهای آلمان علی‌الدوام نطقها میکند و روزانه شش تا هشت ساعت در مجالس حرف میزند و علاوه بر این با دادن بعضی کنفرانسها و کلهای اداری و تحریرات نیز مشغول است و تقریباً هر روز در يك شهر دیگر است و در ختام این چهار ماه بقدر روز اول تازه نفس و خرم و باطراوت بود!

«هرگز ادعا نمیکند که يك اعجوبه است بلکه میگوید که او هم مثل دیگران انسان است اما برخلاف دیگران يك انسان حقیقی است یعنی همیشه شاد و کارکن و دارای عمر طولانی با تملك تمام قوای بدنی. هیچکس با چند سطر نمی‌تواند در باره تعلیمات يك شخص زنده اطلاعات کافی بدهد. همینقدر باید بگوئیم که در

آمریکا میباشد که چهل سال پیش شروع کرده است. در این شهر
 که آنرا شهر گوشت و گوشت‌خواران باید نامید، او يك معارضه
 شدید بر ضد تعلیمات خود مشاهده کرد و همین ضدیت او را به
 استقامت و مبارزه واداشت و تعلیمات خود را بر ضد گوشت‌خواری
 و غیره ادامه داد!

«این مرد هشتاد ساله که امروز در درجه بالای موفقیت سیر می
 کند و يك قدرتی دارد که نمی‌توان آنرا محقر شمرد، از دور
 مانند يك مرد چهل ساله دیده می‌شود. حرکت و راه رفتن او
 مانند حرکت يك مرد جوانی است. موهای سرش چندان زیاد
 و زیبا نیست و پیشانی وی بلند و کشاده و استخوانهای صورت
 (گونه) وی قدری پهن است. دهانش بسیار بزرگ و لبهای بسیار
 نازک است. در میانه سرش چند موی خاکستری‌رنگ شروع به
 درخشیدن میکند. چشمهای کوچک و کبودی دارد که صاف و
 روشن و نافذ و ناقابل نفوذ هستند!

«دستها و رفتار و حرکات وی قشنگ‌ترین تمایزات وی است.
 گوئی وقار، حکمت، بی‌اعتنائی و حرارت در شخص او تجلی
 کرده و معنای حقیقی خود را دریافته‌اند! شخص هر قدر در باره
 تعلیمات او شك کند، ظاهر شدن او در مجلس، انسان را فوری
 قانع میکند. او آمرانه ولی ملایم حرف میزند. حرفهای وی گاهی
 درشت و آلوده با تویخ است اما هرگز مستهزیه و خالی از
 محبت نیست. او بهیچکس لب مطلب را نمیگوید و با افراد طرف
 نمی‌شود ولی با گستاخی تمام و سخت، تشکیلات امروزی مردم
 را تمسخر میکند. بفرود مردم هرگز چیزی یاد نمیدهد و
 سؤالهای انفرادی را بی‌جواب میگذارد و تنها در اجتماعات عمومی
 حرف می‌زند ولی صحبت را از افراد شروع میکند و جامعه‌ها در

و آمریکا دعوی میکنند که این مقاصد و افکار از طرف آنها تعلیم و تلقین شده و یا اقللاً قبل از «دکتر هایش» پی بدین حقایق برده بوده‌اند ولی با وجود این امروزه وی یگانه‌مردیست که تشکیلات این جمعیت را که پیش از ده هزار عضو رسمی دارد اداره میکند و خودش در یکی از خطابه‌های خود که در مجله مخصوص مزداسنان چاپ شده میگوید که «بگذارید دیگران هم دعوی کنند که این عقاید و افکار مخصوص ایشان بوده است، این ادعاها برای ما ضرر ندارد و باید ما برعکس خوشوقت شویم که عقاید و افکار ما بهر شکلی هست انتشار می‌یابد ولو اینکه مدعیان، آنها را مال خود میداند و در پنجاه و دو مملکت تعلیمات ما را به اسم خودشان یاد میدهند!...»

در باره شخص دکتر هایش، از يك مقاله که سال گذشته در جریده آلمانی «فوسیشه تسایتونگ» بقلم یکی از انتقادکنندگان بیطرف نوشته شده بعضی مطالب را ذیلاً ترجمه می‌کنیم:

«در باب «دکتر هایش» هم پاره‌ای اتهامات و هم بسیار ستایش و احترام در میان مردم جریان دارد آنها که او را از دور می‌شناسند او را شارلاتان می‌نامند ولی پروان او برعکس، وی را استاد معظم می‌خوانند.

«از این هشتاد سال عمر که دارد بسیار سالها را در عزلت گذرانده است و میگویند که در یکی از دیرهای مملکت تبت تربیت شده است. گاهی خودش از يك نوع «تربت اراده فوق بشری» که در ایام بچگی او را مجبور بقبول و هضم آن کرده بودند سخن می‌راند. چند بار در محبس‌های آمریکا نشسته است ولی پیش از این از زندگانی ایام جوانی او چیزی معلوم نیست و خودش هم در آن باب بسیار بی‌قید است. فعالیت او ابتدا در شهر «شیکاگو» در

خود را «بیدار کننده جدید» مینامد ایضاحاتی بدهیم: دکتر هانیش، مردی است هشتاد ساله که امروزه صدر روحانی و رئیس جمعیت مزداسنان میباشد و چهل سال پیش یعنی



دکتر «اوتمان زرادشت هانیش»، مؤسس جمعیت مزداسنان در هشتاد سالگی.

Dr. O. Z. Hanish, 80 years old.

در چهل سالگی شروع بنشر عقاید خود و تأسیس انجمن مذکور کرده است. گرچه بسیاری از اشخاص دیگر در اغلب ممالک اروپا

المعالجة گرفته میشود و فقرا و کسانی که استطاعت ندارند مجاناً پذیرفته و معالجه خواهند شد که در واقع مقصود عمده رعایت حزب ثانوی است ولی البته در نتیجه مریضخانه صحیح با لوازمات معموله و طبیب حاذق و غیره نفع آن عاید حال عموم بلااستثناء خواهد بود لذا هر يك از صاحبان همت و استطاعت که در این اساس خیر شرکت نموده و بخواهند در عالم انسانیت و خدمت بنوع قدمی بردارند ممکن است بتوسط اداره مجله ایرانشهر نظریات خودشان و مبلغی را که مایلند در این اساس خیر شرکت کنند و در ریودن گوی نیک نامی سبقت نمایند اطلاع بدهند و آدرس نگارنده را نیز بخواهند تا در موضوع این مطلب و لوازمات و الطریقه تأسیس و ترتیب مالیه آن مبادله آراء نموده و به همت و معاونت آنها بلکه بخواست خدا و به همت صاحبان همت عالی باین مقصود مقدس که موجب اجر دنیا و آخرت است کامیابی حاصل شود. ای که دست میرسد کاری بکن پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار يك نفر دوستدار نوع

تجلیات روح ایران

جمعیت مزداسنان

— ۲ —

Mazdaznan — Tempel Society

ر شماره گذشته قسمتی از مقاصد و مرام این جمعیت را نوشتیم و امروز هم میخوانیم راجع به شخص مؤسس آن «دکتر اوتمان زرادشت هائیش» که



اطلاعات و مخترعات جدیده‌اند و البته طرز معالجات ما با این ترتیب که ذکر شد حفظ نفوس را کافی نیست چنانکه خانم انبیا صلی الله علیه و آله و سلم علم ابدان را که برای محافظه نفوس باشد بر علم ادیان مقدم داشته است.

نگارنده ولو اینکه سالها است که از ایران و وطن مألوف خود دور و مهجور بوده ولی معذک تا يك اندازه به وضعیات سابق و لاحق و عدم توجه باین مسئله واقف من جمله در یزد با بودن متجاوز از پنجاه هزار فقر جمعیت دارای هیچ مریضخانه نبود الا اینکه در این سنوات اخیره گویا اداره خیریه آمریکائی‌ها يك مختصر تشکیلی داده‌اند که در واقع باید يك درس عبرت برای ماها باشد که از تجار و متمولین مملکت هیچکدام باین خیرات که بالاترین وظایف مذهبی و وجدانیست اقدامی نکرده بلکه گمان نمی‌رود مساعدتی هم باین اساس خیریه کرده باشند.

نگارنده بنقطه نظر نوع و وطن پرستی بر سبیل تذکر نظر تجار و اخیار را باین اساس خیر جلب نموده و خود نیز بقدر استطاعت در تأسیس این عمل خیر سبقت جسته و حاضریم که يك مبلغی برای تأسیس این بنای خیریه پردازیم و البته اقدام باین گونه امور محتاج به شرکت و موافقت معدودی اشخاص با استطاعت و ذی همت است که بمساعدت مالی و فکری تشکیل يك مالیه قابلی داده و در تحت يك انجمن بعضویت اشخاص خیر خواه و با استطاعت به اجراء این مقصد نائل گردید و اگر اقللاً پنجاه فقر از اعیان و تجار مملکت هر يك هزار تومان بمصرف این بنای خیر منظور دارند کما اینکه بهزار گونه مصارف خیریه از قبیل روضه خوانی و زیارت اماکن متبرکه و غیره مصروف میدارند ممکنست با مبلغ مزبور مخارج یکمریضخانه را اداره کرد باین ترتیب که از متمولین حق

بهبودی اوضاع عمومی را تصدیق و به ترقیات آتیه امیدوار بود که دوره کاملتری را سیر خواهد کرد چنانکه بعد از اینکه امنیت در ایران برقرار شد در صدد خیلی از امور لازمه برآمده و تا يك اندازه پیشرفتی هم کرده است اگر چه بنا بمقتضیات امروزه اگر ما بخواهیم که بموجب آمال خودمان خود را در شمار ملل حیه دنیا معرفی کنیم هنوز هزارها اصلاحات داریم که مستلزم مدهای متمادی است ولی معذک بهمین اندازه که ملتفت احتیاجات خود شده‌ایم جای شکر گذاری و امیدواری است.

این اصلاحات مانند تعرفه جدید گمرک قند و شکر و شروع عملیات در تأسیس راه آهن و انتظام بعضی ادارات نسبتاً و پیشنهادات عدیده که همه روزه توسط جرائد ملی خاصه اداره حبل المتین به مجلس شورا ملاحظه میشود شاهد بریداری افکار عامه و امیدواری کلی به آتیه ایران است ولی چیزی که کمتر نظر عامه را جلب کرده مسئله حفظ الصحه است که اساس زندگانی نوع انسان است و ما نه اینکه تربیت حفظ الصحه نداریم بلکه وسیله حفظ و احیاء نفوس را هم فاقدیم چنانچه در ایران عموماً حتی در شهرهایی هم که تا پنجاه هزار و بیشتر هم جمعیت دارد يك مریضخانه که بمالیه دولت یا بهمت افراد ملت تأسیس شده و بترتیبات ملل متمدنه در يك اسلوب صحیح دارای یکی دو فقر طبیب صاحب دیپلوم باشد نداریم و غالباً طریق معالجه منحصر است بمراجعه بعطار سرمحله یا پیره زنهای همسایه و در صورت اهمیت مرض بهمان طبائی که دو سه کتاب مقدمات طبی یونانی را دیده‌اند یا اینکه مثلاً طبیب زاده و طبابت ایشان موروثی بوده و همان تحصیل غیر کافی مقدماتی را هم نداشته‌اند در صورتیکه امروزه پروفیسورهای معروف خارجه غیر از تحصیلات عالی و اطلاعات کافی باز دائماً در صدد کسب

دادن بناهای خالی دولتی و اوقاف برای مدارس خصوصی ، ۲ ---
 تعهد ارسال کتب تدریس برای سال اول و دوم این مدارس ، ۳ ---
 دادن نشان امتیاز و تشویق برای مؤسسين و متکفلين مخارج اين
 مدارس ، ۴ --- تعهد مخارج کلی و یا قسمتی از مخارج این مدارس
 پس از چند سال ، ۵ --- قبول مدیر و معلم و مؤسس این مدارس
 با رعایت شرایط لازمه در جزو اجزای رسمی معارف پس از چند
 سال ، ۶ --- بازدید رؤسا و مفتشین معارف از این مدارس و حضور
 در امتحانات و دادن جوایز و سایر وسایل تشویق ، ۷ --- دادن
 بعضی نمایشهای اخلاقی و کنسرتهای و گاردن پارتهای بمنفعت این
 مدارس ، ۸ --- تعیین جایزه بشاگردان درجه اول در بعضی از
 رشتههای تدریس ، ۹ --- تشویق شاگردان برای ساختن کارهای
 دستی از قبیل لوازم تحریر و ائانه و غیره و فروختن آنها در
 نمایشگاهها بمنفعت آن مدارس ، ۱۰ --- پیدا کردن عایدات
 مستمری محلی و امثال اینها. اگر نظریات رؤسای معارف ولایات
 هم در این باب خواسته شود البته نتایج بهتر می توان در این باب
 حاصل کرد. (ایران شهر)

پیشنهاد یکی از ارباب همت

برای تأسیس مریضخانه

پس از قرنهای غفلت از طرف دولت و ملت ، خوشبختانه در
 این چند ساله اخیر تغییراتی در اوضاع سلطنت و مملکت رخ نموده
 و میتوان گفت حیات ملت ولو تماماً هم مبنی بر وطن خواهی
 نیست بیک اندازه و بان درجه که لااقل متذکر پریشانی و احتیاجات
 خود شده باشیم بیدار گردیده است و باین نقطه نظر می توان ترقی و

این مدرسه معین شده‌اند شایان بسی تقدیر و تمجید است. نواقص مادی و معنوی مدرسه از هر حیث تکمیل و عدهٔ محصلین ۱۴۰ نفر و عموماً مجانی هستند و غالباً ایتام و اطفال بی بضاعت می‌باشند قریب سه ربع از آنها که فقیر و بی‌چیزند از طرف مدرسه کتاب و لوازم التحصیل داده می‌شود و نیز از برای هر کدام یکدست لباس نظامی کامل با نشانهای آبرومند از طرف مدرسه تهیه شده. اول طلیعهٔ آفتاب شاگردان در مدرسه حاضر و در تحت تعلیمات مشاف نظامی هر روز یک ساعت مشغول مشق و ورزش هستند. روزهای جمعه مرتباً قریب یک ساعت و نیم فوت بال بازی میکنند. در نتیجهٔ فوتبال بازی و ورزش مرتب قوای جسمانی آنها که وسیلهٔ نمو قوای روحی است ترقیات محسوسی نموده است. دکترا کمپانی هفتهٔ یک روز و رئیس تظلیفات دو روز برای معاینهٔ صحی شاگردان و نظافت مدرسه بمدرسه می‌آیند. رؤسای کمپانی نیز ماهی یکی دو مرتبه بمدرسه آمده رسیدگی مینمایند.»

[خوشبختانه در جریدهٔ مقدس جبل المتین خواندیم که شاهزاده یاور محمد حسین میرزا رئیس ارکان حرب لشکر غرب، در حین باز دید مدرسهٔ خیام امر کرده است که شاگردان کلاه و نشان ستاره را مبدل بکلاه پهلوی و علامت شیر و خورشید سازند — ایران شهر]

چون ملت ایران دارای حس تشبث و اقدام بوده و در راه معارف نیز بشرط تشویق از فداکاری دریغ ندارد خوب است وزارت معارف که عجلهٔ بودجهٔ کافی برای تأسیس مدارس ابتدائی ندارد، اهالی را تشویق و رهنمائی بتأسیس مدارس خصوصی کند که بدین وسیله تا روزیکه تعلیم اجباری صورت فعلیت پیدا کند، اغلب شهرها و قصبه‌ها از مدارس ابتدائی بی‌بهره نمانند و برای تشویق مردم بتأسیس این مدارس خصوصی بوسایل ذیل و امثال آن مانند ۱ —



[۱] حاج صدر التکلمین [۲] مؤید السامان [۳] میرزا احمد خان مظالم [۴] آقای میرزا محمدی [۵] محسنه فازی پرنس میرزا رضا خان ارفع [۶] آقای میرزا ابراهیم خان مہدیوس ، مدیر دبستان دانش [۷] آقا شیخ ابوالقاسم [۸] آقا سید حسین .

شود و در میان آنها مدارس ذکور و اناث آمریکائیها مقام مهمی دارد و خدمات اینها برای ملت ایران بدون تفریق جنس و مذهب شایسته هزاران تمجید است. این مدارس در شهر طهران و همدان و ملایر و ارومی و تبریز و کرمانشاه و یزد دایر است. در طهران مجله هم با اسم «عالم نسوان» در تحت نظر ریاست مدرسه عالی انائیه آمریکائی و بمدریت نوابه خانم صفوی انتشار می یابد که دوره سال ششم خود را طی و در هر دو ماه يك شماره نشر میکند. این مجله چنانکه انتظار می رود بیشتر در زمینه احتیاجات جهان زنان سخن میراند و مطالب بسیار مفید و عملی را حاوی بوده بمسئله اخلاق و تربیت که سعادت خانواده فقط در سایه آن حاصل می شود اهمیت کافی میدهد! و نیز از قراری که در جراید مرکز خواننده شد وزارت معارف امر داده است که در مدارس نسوان نیز ورزشهای بدنی را تعلیم و تعمیم کنند و يك کلاس بکلاسهای دارالمعلمات طهران بیفزایند. این اقدامات میرساند که وزارت معارف اهمیت لازم بتربیت نسوان و بلزوم تهیه کردن معلمه های صحیح میدهد.

یکی از مدارس خصوصی طهران «مدرسه دانش» است که در سال ۱۳۱۵ از طرف پرنس میرزا رضا خان ارفع تأسیس و تا کنون همه مخارج آنها هم از جیب خودشان داده اند و دیگری هم «مدرسه خیام» است در اهواز که آقای سید علی اصغر بهبهانی ناظم مدرسه در خصوص ترتیب اداری و ترقیات آن چنین نوشته اند: «سه سال و اندی است که مخارج این مدرسه را کمپانی نفت جنوب می پردازد. از توجه کامله که در این اواخر ابراز نموده مدرسه به ترقیات فوق العاده نائل آمده خاصه مساعی جمیله معارف پرورانه آقای میرزا علی خان همای نماینده کمپانی که بسرپرستی



Khayyam School in Ahwaz

مدرسه خیام در اهواز

و جانی خواهد شد. در همچو موقعی نه بخار مقصر است و نه بخاردان بلکه مهندس بی قید و مباشر نادان. (ناتمام)

معارف ایران

مدارس خصوصی

رچه از طرف وزارت معارف تا کنون يك احصائیه عمومی از تمام مدارس موجودی ایران نشر نشده و عدد کلیه مدارس معلوم نیست، با وجود این از اخبار متفرقه جرابد مرکز و ولایات بخوبی استنباط می شود که با نداشتن بودجه کافی باز نسبت بسالهای گذشته عدد مدارس و محصلین و محصولات در افزودن است. امید است سالنامه که وزارت معارف میخواهد برای کلیه مدارس ایران ترتیب دهد بزودی انتشار یابد و معارف خواهان را از ترقیات عمومی معارف آگاه سازد!



یکی از اسباب امیدواری و خوشوقتی، وجود بعضی مدارس خصوصی است که مخارج تأسیس و اداره هر يك از آنها را يك شخص با همت تکفل نموده و یا از طرف هیئتی مخصوص بوسیله اعانه اداره می شود و وزارت معارف نیز ببودجه بعضی از آنها کمک میکند. همه این مدارس موافق پروگرام و تعلیمات وزارت معارف تدریس می نمایند.

مدارس ملل غیر مسلمه نیز جزو مدارس خصوصی حساب می

دوره گشتاسپی خودخواهان و سلسله جنبانان باین دعوت اعراب بچشم حقارت نگریسته و قابل اعتنا ندانسته خاك بار نماینده‌های اعراب کرده و با حقارت بیرونشان کردند. مسلمانان نیز شمشیر را قاضی و حکم قرار دادند. طولی نکشید که فقرا و رعایای ایران را از چنگال تیز لاش خوران نجات دادند. اگر این واقعه رو نداده و ایرانیان بحال خود مانده بودند مثل يك درخت کهن سالی که حشرات جهل و نادانی ریشه‌اش خورده باشند طولی نمی کشید که با وزیدن يك باد ضعیفی از پا در افتاده و شاید مثل اهل بابل، آشور، کلت یا روم در میان ملل دیگر مستهلك و نابود شده بجز از اسم تاریخی چیزی بجا نمی ماند.

ولی خوشبختانه در زیر سایه حمایت دین اسلام ملیت ما مملکت ما، زبان ما، نوروز ما حتی آتشبازی در آخرین چهارشنبه سال ما باقی و برقرار مانده و اگر بعضی از اخلاق و عادات حسنه ما از میان رفته تقصیر از خود ما بوده نه از اسلام. بعلاوه اینها پس از استیلای اعراب و اسلام به ایران علم جای جهل را گرفته و دانش به نادانی فیروزی یافته فلسفه و حکمت قابل توجه ایرانیان شد. شواهد تاریخی این مسئله (بعلاوه اینکه توضیح واضح است) بیش از آن است که در این مقاله بکنجد. پس بهتر آن است که جوانان با علم و فضل ایران که از داخل و خارج اطلاع کامل دارند بعوض انتقاد از خدمات دین اسلام در نگام داری ملیت آنان قدردانی کرده و ستایش بسزا بجا آورده و گناه پنج نفر آخوند یا مجتهد با سواد یا بی سواد بار کردن اسلام و نجات بخشنده فقرای ایران نکنند. بخاردانیکه به هر گره مربع مقاومت ده من فشار دارد اگر قوه فشار به پانزده و بیست من برسد و دریچه احتیاط نداشته باشد حتماً ترکیده و موجب خسارت مالی

کرده آیا قابل انکار است و سزاوار تمجید و ستایش نیست؟»
 دفعهٔ آخری در اواخر سلطنت ساسانیان رشتهٔ نظام و
 انتظام لشکری و کشوری چنان گره افتاده و سرکلافهٔ مهمام
 هیئت جامعه چنان کم شده بود که دوست و دشمن معلوم نبوده و
 بدخواهان کرسی نیک خواهان را اشغال کرده هر روزی انقلابی
 پیا کرده پادشاهی را خلع و دیگری را بجای وی نصب میکردند
 مرزبانان و حکمرانان ولایات و ایالات دوردست هرگونه ظلم
 و ستم را به رعایای بیچارهٔ ایران روا میداشتند و علت این سوء
 احوال ملی و مملکتی (بمقاد اذا فسد العالم لفسد العالم) بروز و
 روز افزون شدن فساد در عمل و اخلاق مؤبدان و دستوران بود.
 هر دستور بی دستوری و هر مؤبد بی دانش و هنری سلسله جنبان
 مهمام امور لشکری و کشوری شده آئین زردشت و بندهای آن
 مهین و خشور را به زاویهٔ نسیان نهاده از حقایق و معانی دین و آئین
 چشم پوشیده و بدامن ظواهر و قشر مراسم آئینی که اغلب آنها
 (از قبیل سگ بسر بستر مرده آوردن و با امدار کاو تلطیف کردن)
 از مخترعات و بدعت‌های خود مؤبدان بوده چنگ زده از
 هیچگونه فساد خودداری نمیکردند.

چنانکه ساسان پنجم در دساتیر آسمانی میفرماید ایرانیان
 پایهٔ پادشاه فرشته منشی چون پرویز را ندانستند. در کفر این
 کردار از تازیان پاداش خواهند یافت.

در این هنگام که از بزرگی و عظمت ایرانیان بجز از قالب
 بی روحی چیزی باقی نمانده بود اعراب مسلمان در زیر یدق
 المؤمنون اخوة با شمشیر آخته، با عزمی آهنین و با همتی چون
 جبل شامخ پا بعرضهٔ دنیا و بمیدان ایران گذاشتند و ایرانیان را
 به برادری و برابری به یکدگر دعوت کردند. این دفعه برعکس

ایران و دیگر فرزانشان در پاسخ باین صدا و در پیشگاه مجمر این آتش فروزان (نارالله الموقده التي تطلع علی الافئده) سر فرود آورده و با دل و جان پذیرفتند. قد دو تای سپهر راست شد از خرمی. از این رو ایران پیر بار دگر برنا، یکدل و یک رنگ و یک آهنگ شده و نیروی نوری یافته کمر بند یگانگی را سخت بر بسته پا بمیدان همکنان گذاشته و در زیر سایه این آئین آتشین چون بهرام آسمان بر دیگران نیرو و فیروزی یافتند. پایه کار لشکر و کشور و آتشکده را در روی سنگ خرد و دانش گذاشته و کار را بدست دانشمندان داده و نیک بخت شدند.

اساس این دین را حضرت زردشت چنان بعلم و باعمل گذاشته که می بینم يك نفر نویسنده انگلیسی «مستر س. لینگ» (۸) خود را زردشتی خوانده و در کتاب خود موسوم به «يك نفر زردشتی امروزی» (۹) در اثبات ذوقطین یا خود ذوجنبتین بودن علت هستی و وجود [که عبارت از قطب یا جنبه قهی و اثبات است (و شاید جمله «لااله الاالله» که دارای قهی و اثبات است اشاره لطیفی از این مسئله بوده باشد)] چنین میگوید: «در میان ادیان موجوده در عالم فقط دین زردشت است که با عقول و افکار علمای امروزه مطابق آمده و با علم بینوت ندارد. چه با تصدیق ذوجنبتین بودن علت هستی در این دین که عبارت از «هرمزد» و «اهریمن» بوده باشند جبر و تفویض را از میان برداشته نسبت هر خوبی را به هرمزد داده و عمل او میداند و بالعکس نسبت هر بدی و فساد را به اهریمن داده و کرده او پندارد. حال این خدمت شایانی که دین زردشت به ایرانیان و هیئت جامعه آنان

(۸) S. Laing.

(۹) A modern Zoroastrian.

دریای عدم نجات داده است. دیانت و ایران اگر پرموده «جی افرام» را که یکی از و خشوران باستانی ایرانیان پیش از زردشت می‌باشد پذیریم در دستایر آسمانی می‌پریم. ایرانیان «صد زاد سال» چندین صد هزار سال پیش از «مه آباد» که نخستین آئین کستر ایرانیان است اهریمن پرست بودند. سپس به آئین مه آباد گرویده «مازدسنی کیش» (خداپرست) شدند. ایرانیان باستانی مه آباد آئین بودند. ریشه این آئین خورپرستی و هور پرستیدن بوده. این آئین پاک سالهای دور و درازی آئین ایرانیان و پرستشگاه پیشدادیان بوده که هنوز نشان خورشید درخشان «میان تابستان» در گفتار تازیش علم کنونی خاک کیان را سر با آسمان پرچم افراز مینماید. با گذارش ماه و سال سستی و فرمی در اخشیجهای نیرومندی و پافشاری در اورنگ داری ایرانیان بروز کرده و پایه بارگاه بزرگی و مهتری آنان رو بوریرانی نموده بود. مرزبانان و سپهدان کردن کشی از پرمان و آرزوی افسر شاهی داشتند. کردان و یلان زابلستان سر از پرمان پادشاهان ایران پیچیده از آنرو نزدیک بود که شیرازه اورنگ و افسر ایرانیان از هم پاشد. در همچو هنگامه و در چنین هنگامی چنانکه یگانه فرزانه باستانی در باستان زردشت (جکسون آمریکائی) میگوید: مردی که زاده و پرورش یافته در «مدیبراغا» که «ری» یا «ارومی» (و بگمان کوتاه نویسنده از یک رنگی و یک آهنگی در نام مراغه بوده) و نام نامیش «زرداشتر»، «زرتشت» یا خود «زردشت» بود با بارگاه کی گشتاسب گذاشته صدای آسمانی را بلند و آئین هرمزدی را پیش نهاد کرده آتش از نمونه هور گیتی افروز در نهاد و روان کی گشتاسب و دانشمندان دبارش برافروخت. از پاکی روان پادشاه

از ثوابت یا سیارات بنا شده است. بناءً علی هذا علمای دیگر نیز فکراً و عملاً معاونت کرده و در نتیجه این تحقیقات طاقت شکن دریافته بودند که معبد «پتا» (۶) در مصر که برای پرستش آفتاب معین بنا شده بود پنج هزار و دویست سال قبل از میلاد ساخته شده، هکذا یکی از دایره‌های سنگی در انگلستان که «استون هنک» (۷) نام و برای ستایش آفتاب در قلب الاسد بنا شده بود در یکهزار و هفتصد سال قبل از میلاد ساخته شده است.

پس معلوم شد که اگر خداپرستی و دیانت نبودی ما رادست از تحقیق از وضع و کیفیات اجرام سماوی کوتاه می‌آمدی. از این رو با کمال جرئت میتوان گفت که تمدن زاده علم، علم زاده دیانت، دیانت زاده خداپرستی و خداپرستی (اگرچه در خمیره نوع بشر عجین شده) زاده افکار و عقول نیک مردان پاک‌نهاد از نوع بشر میباشد. اگر دین نبودی علم صورت خارجی نه‌بستی و هر آینه علم نبودی آدمی زاد از جانوران تمیز نیافتی. پس آیا سزاوار است که ما نوع بشر از این خدمات شایان که در سبیل تعالی و ترقی آنان از دیانت بوجود آمده قدردانی نکرده و از اینکه موقتاً حقیقت مسئله مختلف فیه یا بقدر کافی کشف نشده است بچند جمله معلومات ناقص خود (که اخلاف ما صحت و سقمش را معلوم خواهند کرد) تکیه کرده یا به‌روی معلوم گذاشته و وظیفه قدرشناسی را بجا نیاوریم. فاما بنعمت ربك فحدث.

دیانت و ملیت حال از نقطه نظر ملی در این مسئله دقیق

شده و به‌بینیم که دین چه خدمت خصوصی به ملت مخصوصی بجا آورده است و چگونه آنها را از مهلکه‌ها و از خطرهای امواج

(۶) Ptah.

(۷) Stonhenge.

گاوی است در آسمان و نامش پروین

يك گاو دگر نهفته در زیر زمین

عید فیروز نوروز که اول سال و عید ملی ما ایرانیان و یادگار از نیاکان است بهترین مثل و نمونه زحمات آن استادان علم و هنر است که در زیر سایه دیانت به تعیین و تخصیص توفیق یافته و دریچه از ریاضیات را برای ما باز کرده‌اند. سیر رای لانکستر (۱) در مجموعه خود موسوم به «از صندلی راحتی» (۲) میگوید: «معابد بابلستانیها، مصریها، یونانیان و حتی «درید» های (۳) انگلستان رصدخانه بوده‌اند. هر معبدی را که برای هر ستاره یا سیاره می‌ساختند بنای آن معبد را چنان مهندسی کرده و از روی علم می‌نهادند که در عرض سال در روز عید آن معبد نور همان ستاره در حین طلوع یا غروب از روزنه مخصوص به داخل آن معبد نورافشان می‌شد چنانکه منجم معروف انگلیسی «سیر نورمن لوكير» (۴) که در هزار و هشتصد و هشت میلادی زبانه های آتشین در آفتاب (۵) را کشف کرده است باین نکته باریک توجه کرده بود که چون حرکت زمین مستقیم نیست و بواسطه انحراف تدریجی در زمین محراب یا خود روزنه‌های این معابد از ستاره‌های خود نیز منحرف شده‌اند. پس اگر انحراف تدریجی را معین و حساب کرده پس بروند تا وقتیکه محراب به افق ستاره مقابل آید تاریخ ساختمان و عمر این معابد را معلوم خواهند کرد. اشکال عمده حل این معما در آن بوده که این معابد بکدام یکی

(۱) Sir Ray Lankester.

(۲) From an easy chair.

(۳) Durid.

(۴) Sir Norman Lockyer.

(۵) Sun Prominences.

و خطوط «میخی» کردند و اهالی «فنیکیه» از آن اشکال الف بایی یا خود حروف هجائی ترتیب دادند که اساس کلیه خطوط ملل آسیا و اروپا (باستثنای شرق اقصی) بر الف باء فنیکیه بنا شده است. اگر اهالی امروزه دنیا عموماً و علما و فلاسفه خصوصاً به خاک این استادان مشقت کش اولین منزل علم و ادب بوسه زده و سجده برند یکی از هزار قدردانی را بجا نیاورده‌اند.

نجوم بابلیها، مصریها، ایرانیان و یونانیان همه سیارات و اغلی از ثوابت از درجه اول و دویم را می‌پرستیدند و برای هر یکی از ثوابت و سیار نامی نهاده و معبد مخصوصی بنامش بنا می‌کردند. در روز مخصوصی که مقدس بآن سیاره یا ستاره بوده به معبد آن مجتمع و به اجرای مراسم و آیین مشغول می‌شدند و برای هر فصلی از فصول اربعه نیز (که منسوب به طلوع آفتاب از بروج دوازده گانه بوده) ایام مخصوصی تعیین کرده و در آن روزها جشن یا عزا ترتیب میدادند.

برای آنکه اول و ابتدای هر فصلی تحقیقاً معین شود رؤسای روحانی و متفکرین آن ایام پس از زحمتهای و مشقتهای طاقت فرسا عدد ماهها را از سیر آفتاب در منطقه البروج دریافته و عدد روزها را در يك سال شمرده اول هر فصلی از فصول اربعه را معین کردند که عمده آنها تعیین اولین روز بهار بوده چرا که آفتاب به عقیده آنها در آن روز دوباره زنده شده و بدشمن خود نیرو یافته و روز بروز بتابش خود افزوده درختان شکوفه کرده و چمن خلعت اخضرا بر دوش میگرفت. در ایام عظمت بابلیها تحویل آفتاب (در اول بهار) به تور می‌شد از آنرو بعل را در شکل گاو مجسم می‌کردند. در این موضوع است که ستاره شناس و منجم ایرانی حکیم عمر خیام بذله گوئی کرده و میفرماید:

که الحمرا و الخضرا در اسپانیا یا صوفیا در قسطنطنیه تاج محال در هند و بالاخره عمارات فولادین پنجاه و شصت طبقه امروزه در آمریکا بوجود آمدند. بابلستانها نیز بارباب النوع می پرستیدند. بعل و اشتار را از بزرگترین ارباب النوع بشمار می آورند و چنان که ما دیدن عکس يك دوست یا منسوی را آرزو داریم اراده کردند که محبوبهای معنوی و آسمانی خودشان را با چشم دیده و بر پرستش بیفزایند. بعل را در شکل گاو بال داری که سر آدمی دارد مرسم و مجسم کرده و معبد مخصوصی برای این مجسمه ساخته و بتدریج چه از حیث تجمل و زینت و چه از حیث استحکام و عظمت به معبود و معبد افزودند. با المآل معبدسازی یا خود معماری در بابل و سوریه بدرجه کمال رسید و معبد بعلبک در شام (که هنوز خرابه های آن معبد انگشت حیرت مهندسین کنونی را بدنندان می رساند) بنا شده و اختتام یافت و شاید اشاره آیه مبارکه (ارم ذات العمدات التي لم يخلق مثلها في البلاد) بدانجا بوده باشد.

نوشتن و خواندن در ایام خالده در میان ملل قدیمه وقایع عمده آنها وقایع و اعیاد دینی بوده و هر یکی از اتفاقات تاریخی را یکی از ارباب النوع منسوب داشته و عید می گرفتند. عدد این گونه اعیاد رفته رفته زیاد شده و نگاهداری حساب این روزهای مخصوص باعث اشکال شده بود.

رؤسای روحانی که شاید حساب این روزها را با سنگ ریزه یا خود در چوبخط نگاهداری میکردند محض سهولت نگاهداری مجبور باختراع نشانها و علامتها شدند تا بواسطه آن علامات روز عید هر رب النوعی را تشخیص داده و تکلیف آن روز را که اجرای مراسم آیین بوده مجری دارند. طولی نکشید صاحبان عقول عالیه آن نشانها و علامات را بدل به اشکال «هیروگلیفی»

ایمان بفرق الطبیعه که خدایش نامیم آورده باشیم.
 اگر هم بالفرض این تصور صورت خارجی نداشته باشد
 تأثیرش در حیات بی‌کران است و حیات جز از تأثیر و تأثر چیست
 تا ما «صورت خارجی» برای اشیا بخواهیم؟! در مقابل حقیقت
 مطلق چه خارج و چه داخل؟!
 همه اندرز من بتو اینست که تو طفلی و خانه رنگین است

قسمت اجتماعی

دین یا اساس علم و تمدن

بقلم آقای میرزا حسین طوطی مراغه از شهر سیو پایتخت جزایر فیلیپین

[قسمت اول این مقاله مفید و مهم در شماره ۱۱ سال سیم درج شده و بدبختانه تاکنون فرصت طبع بقیه آن دست نداده بود، این بحث دقیق و شیرین فلسفی را که تأثیر دین را در ترقی عالم با اسناد تاریخی و اطلاعات علمی شرح میدهد در دو شماره پشت سرهم چاپ میکنیم. ایران‌شهر]

معماری چنانکه گفتیم چون مصریها به بقای روح معتقد بودند محض آنکه پس از مردن ارواح آنان در قرب و جوار جسدشان سکنی گیرند مرده‌ها را در ابنیه و عمارات محکم دفن میکردند رفته رفته پادشاهان و زادگان مصر به زینت و عظمت و استحکام مقابر خود که قبل از مرگ می‌ساختند افزوده و صاحبان هنر در فن معماری و مهندسی را تطمیع و تشجیع کردند. آنان نیز بهر و لیاقت خود روز افزون کردند. کار معماری بجائی رسید که هرمان مصر که از بناهای حیرت‌افزای روزگار میباشد بنا و ساخته شدند. در نتیجه این مقدمات معماری بقدری ترقی و پیشرفت کرد

است هم‌چنین است عقل و منطق. اگر کسی اولیها را بکار برده و دومیها را فراموش نماید کارش خراب است و نصف آیه را فراموش کرده و بخواندن «کلوا و اشربوا» اکتفا نموده است! طبیعی بودن انسان مثل طبیعی بودن کوهی که بی‌اختیار آتش فشان می‌شود یا سیلی که بی‌اراده از قله بدره فرومی‌ریزد یا ماشینی که بی‌خود بجنبش می‌آید یا ساعتی که زورکی بکار می‌افتد نیست. اگر انسان زادهٔ طبیعت و ماشین بشریت باشد باز فرقی بزرگ از دیگران دارد و آن این است که محرك این ماشین از درون است و محرك آنها از بیرون! این ماشینی است که خود را رهبر خودش است. در اینجا معمار و عمارت با همند و ساعت و ساعتساز همدم. از این روست که می‌توان بانسان نسبت آزادی داد. فکر و منطق در عین طبیعی بودن يك نوع آزادی‌نازاد. کار طبیعت مناسب مقصود ولی روش آن موافق سودهای جزئی و شخصی ما نیست. مثلاً طبیعت نسل توانا و درست می‌خواهد و اگر ملتی ضعیف افتد افراد ناتوان آنرا میکشد تا تنها تنومندان و زورمندان بمانند. هم‌چنین طبیعت برای اجرای شهوت حدودی دارد هر که تجاوز نماید ضعیف افتد و بمیرد، هم‌چنین برای آنها و سیلها استیغابی دارد و اگر آب‌ها فراوان گردد چندین خرابیها حدوث یابد تا تعادل به وجود آید...

انسان که قوای دماغی او بحکم همان طبیعت تمرکز نموده است نمی‌تواند این گونه آفت‌ها را با راه بهتر و زیان‌کمتر رفع نماید و کار طبیعت را در مقیاس‌های کوچکتر و مناسب‌تر بحال خود جریان دهد. با اینهمه عقل تنها اگر هم بر طبیعت حاکم باشد همیشه غالب نیست بلکه اراده نیز لازم است. اما ارادهٔ تنها وقتی کارگر است که خود اسیر طبیعت نباشد و آن وقتی میسر است که

که طالع بما داده است خوب بازی کرد. باید بازیگری شد که تماشاگران شاباش و آفرین بر سر آدم تثار نمایند و در هر جا از وی به نیکی یاد کنند. حیات جدی است و روزگار با بی‌مبالاتی بسر بردن کار دیوانگان است.

عشق دنیوی تا حدی که در فراق و آرزو و حسرت وصال است علوی است و ابدی و چون وصال به شهوت مبدل گردید خود خویشتن را می‌سوزاند. علوی‌ترین احساسات و اشعار و آثار از آرزوی وصال زاده است نه از خود وصال. وصال این جهان، آتش عشق را با تسکین مادی خاموش میکند چون آرزوی وصال مستند با احساسات است پس پایان ندارد و در آن عالم تا ابد توان پرید و نهایی ندید. و چون وصال سفلی مستند بماده است پس محدود است و مشروط و حظش آنی است و مستلزم عذاب. هر چیز در عالم برای مقصودی است که اگر برخلاف آن صرف شود سوء استعمال است و گناه. خرابی و نکبت و زشتی زاده سوء استعمال است. زیبایی برای بقای نسل است و بقای نسل برای زیبایی است و اگر این دو مناسب مقصود بکار برده نشود موجب فساد خواهد بود.

«طبیعت» همیشه اسباب را مناسب مقصود استعمال میکند. قضایائی که مانند زلزله و آتش فشان و مرگ در این راه به حدوث پیوسته ما را منزجر می‌سازد. تنها از نقطه نظر خودخواهی انسان بد دیده می‌شود و هیچ‌توان گفت که این وقایع برای مقصود کل مفید نمی‌باشند. خیال خوبی و بدی و خرابی و آبادی که ما داریم اغلب نسبی است و در خور فهم و موافق احتیاج و زندگانی است. آنهایی که هر گناه را بعذر «طبیعی» بودن آن شایسته پوزش می‌شمارند سهو می‌کنند. اگر حس و میل و شهوت مخلوق طبیعت

رجال و غیر ذلک از همکنان گوی سبقت می‌رباید. در مراجعت از عتبات به طهران می‌رود. طلاب، اساتید و مدرسین خود را وا گذاشته بدور آن جناب‌گردد می‌آیند، ولی طولی نمی‌کشد که در اثر اقدامات سوء حساد از آنجا مجبوراً حرکت و بطرف خراسان بار سفر می‌بندد. در تمام این مسافرتها و در مدت توقف در سبزوار باقل مایقن معیشت می‌فرماید و در شهر اخیر نزد فیلسوف شهر مرحوم حاج ملا هادی سبزواری بتحصیل و تکمیل علم حکمت اشتغال می‌ورزد و با آنکه کلیه تلامذه مرحوم حاجی مردمانی بزرگ و دانشمند و از نخبه‌های هر شهری بودند، حضرتش بر تمام آنها سبقت بسته و در حکمت مشائی و اشراقی یدی طولاً بهم می‌رساند و در همین موقع بر «اسفار» حواشی معتبری می‌نویسد. خلاصه در طی این مسافرتها متدرجاً و طرداً للباب علوم مختلفه حکمت الهی و طبیعی، علم اخلاق، علم قیاس، هندسه، هیئت، طب، تاریخ، عروض و ضبط اشعار عربی و فارسی و حتی علوم غریبه و اسطرلاب را بحد کمال می‌رساند بطوری که در عصر خود در هیچ علمی و فنی بر احدی زیر دستی نداشته است. (ناامام)

تفکر

جبر و تفویض

يك ورق از دفتر یادداشت — برلین، ژون ۱۹۲۶

بقلم فاضل محترم آقای رضا زاده شفق

زندگی صنعتی است و انسان صنعتکار. هر کسی بمرتبه لیاقت خود می‌تواند در صحنه عالم نمایش دهد. باید کوشید «رول»ی را!

مفقود و ناپدید گردیده در تحت سرپرستی برادر بزرگ خود قرار میگیرد. حضرتش از همان ایام طفولیت و صباوت بر عموم اطفال و اقران خود امتیاز داشته و با اطفال هم سن خویش چندان معاشرتی نمیفرموده و بطریق وقار و ادب و سنگینی رفتار میکرده. عقل و ذکاوت، هوش و فطانت، وقار و رزانتش مورد تعجب عموم بوده. در پنج سالگی بمکتبش میسپارند و در فاصله چند ماهی خط خوان و صاحب سواد فارسی می شود. ولی بسبب حوادث روزگار تغییر در حال و مال آنها روی داده جناب ملا محمد علی برادر بزرگتر او گرفتار عیالمدی و پریشانی می شود و بدین جهت حضرتش مجبور بترك تحصیل و مکتب میگردد و تا چند سالی به اشتغالات دنیوی گرفتار و بامر برادر خویش در پی کار و بار و زراع و عقار و بلکه گاهی در عقب نظم و نسق و چرای گوسفندان میرود و در طی این مدت بکلی از تحصیل کمالات انسانیه باز می ماند. بالاخره در سن هفده سالگی روزی بمدرسه یکی از قصبات گذارش می افتد و شور تحصیل در مغزش جوش زده همانجامتوقف و مشغول کسب کمال می شود و در اندک زمانی عربیت را از حیث صرف و نحو بکمال میرساند، بحدی که کتاب مشکل و مهم مغنی را در مدت چهل روز ملکه مینماید و سپس معانی و بیان و منطق را تکمیل میکند بقسمی که حواشی معتبری موسوم به «تذهیب التهذیب» بر کتاب «تهذیب المنطق» می نویسد.

دوره تحصیلات عالیہ

در این وقت برای تحصیل علوم عالیہ باکثر بلاد مسافرت میکند و من جمله برای تحصیل فقه و اصول چندی بقبات عالیات می رود و باندک زمانی در علوم فقه و اصول و تفسیر و حدیث و

عدم بعرضه وجود قدم میگذارد. در این شب طالع ایران کهن از خواب کران بیدار می‌شود و از افق آسمان حکمت و عرفان این سرزمین تاریخی، ستاره رخشانی طلوع مینماید و بنور نیر خود



جهان معنی و دنیای روحانیت را روشن و نوید روح بخش میدهد. آری در این شب سر حلقه عرفاء قرن سیزدهم هجری، مرحوم حاج ملا سلطانعلی بوجود می‌آید و تا سن سه سالگی در حجر تربیت پدر و مادر زیست مینماید، ولی در این موقع پدر آن مرحوم

خواهد شد که از مردم چوپان یکی و سایر عوارضات مطالبه می شود، لهذا اولاد امیر سلیمان و طایفه او را از این عوارضات معاف فرمودیم. در هنگام توجه حضرت ثامن الائمه بخراسان امیر محمد و امیر احمد مزبور در فوق دست توسل بدامن آن حضرت زده و آن حضرت آنها را به «پیچاره» خطاب فرمودند و بعد از آن این عنوان بر روی این طایفه باقی ماند. در زمان سلاطین صفویه بزرگان این خاندان فرمان واجب‌الاذعان حضرت سلطان خراسان را بآنها ارائه داده و بر طبق آن از سلاطین صفویه نیز تحصیل فرمان معافی مینمایند که هنوز در میان خانواده معروف به پیچاره فرامین مذکوره موجود میباشد و مضمون آنها از این قرار است که بعموم حکام و بیگلریگیان و ضباط امر و خطاب گردیده که چون طایفه امیر سلیمان از چوپان یکی و سایر عوارضات معاف بوده‌اند لهذا باید درین زمانها هم هر کجا باشند معاف شوند. مقصود از اظهار این جمله این است که کاملاً تعیین نسب ظاهری آن حضرت که پدر بر پدر از بزرگان بوده‌اند شده باشد. هر چند که علو مقام و رفعت مرتبت جنابش بی نیاز از ذکر حسب و نسب خانوادگی او می باشد. نظامی علیه‌الرحمه در این موضوع چه خوش سروده است:

از هنر خویش گشا سینه را مایه مکن نسبت دیرینه را
 زنده بمرده مشو ای ناتمام زنده تو کن مرده خود را بنام
 از پدر مرده ملاف ای جوان گرنه سگی، چون خوشی از استخوان

ایام طفولیت و تحصیلات ابتدائی

شب سه شنبه ۲۸ جمادی الاولی سنه ۱۲۵۱ هجری شمی است که در اواخر آن یکی از مفاخر ایران در پیدخت گناباد از کتم

زنده‌تر نموده و از این راه خدمتی به تذکره حکما و عرفای ایران نموده باشم حسب الامر استاد معظم آقای کاظم زاده ذیلاً بترجمه احوال یگانه فیلسوف ربانی مرحوم حاج ملا سلطانی کتبادی علیه الرحمة پرداخته و لزوماً تذکر میدهم که هر چند اغلب افراد خانواده قدیمی ما منسوب به سلسله علیه شاه نعمه‌اللی میباشند و خود در میان آنها نشو و نما نموده‌ام معذک تاکنون خود موفق بقبول عقاید این فرقه نگردیده‌ام و بهمین مناسبت بخواتدگان محترم ایران‌شهر قول میدهم که آنچه می‌نویسم مبنی بر یک سلسله تحقیقات دقیقه است نه حسیات شخصی.

نسب خانوادگی

فیلسوف ربانی، حکیم صمدانی، سر حلقه عرفای قرن سیزدهم هجری مرحوم حاج ملا سلطان محمد مشهور به حاج ملا سلطانی شاه کتبادی رحمة الله علیه سلسله نسبش باین وجه است: حاج ملا سلطان محمد ابن حیدر محمد بن دوست محمد بن نور محمد بن حاج محمد بن حاج قاسمعلی. این خانواده ابا عن جد از اجله علماء و بعضی از آنها از سلسله دوایش نعمه‌اللی بوده و در حدود خراسان همیشه طرف تکریم و احترام و مرجع امور بوده‌اند، مخصوصاً حاج قاسمعلی که یکی از بزرگان زهاد دهر و معارف عصر خود بوده است. این خانواده اصلاً از طایفه مشهور به «بیچاره» که منسوب به امیر محمد و امیر احمد که از اولاد امیر سلیمان بوده‌اند میباشند. و امیر سلیمان مذکور با اولاد و طایفه خود که از بنی خزاعه بوده‌اند همواره در خدمت حضرت سید الشهداء علیه السلام حاضر بوده‌اند و بنا بر آنچه که از فرامین سلاطین صفویه مفهوم می‌شود، آن حضرت فرموده بودند: ایامی

دانش سایه خود را از سر علم و معرفت باز گیرد! آنچه که تاریخ ادبیات ما را ذیقدر کرده و آنچه که ادبیات ما توانسته است بوسیله آن موقعیت حقیقی معنوی خود را در جامعه دنیا حفظ کند فقط و فقط بواسطه وجود يك دسته از عرفا و حکما و دانشمندان فوق العاده برجسته این سرزمین است که بیانات و اشعار و کلمات حکمت آمیز ایشان همواره استادان و معلمین ادب مغرب زمین را به حیرت و تعجب در آورده و یکمرتبه ملل غربی را مثلاً و امیدارند که فلان کلوب باسم خیام و فلان کوچه بنام سعدی و فلان مجمع بافتخار حافظ تأسیس و بنا شود!

هیچوقت قصاید مداحین و شعرائی که از بعد از اسلام در این مرز و بوم در ادبیات ایران عرض وجود کرده، آنطوری که باید مورد احترام بوده و نیست. هیچوقت غزلیات خشک و بی روح و اشعار بی مغز و تملق آمیز قابل نقل و ترجمه نبوده و نخواهد بود. بهمینین گویندگان آن قصاید و غزلها هم نامشان در جریده مردان نامور ثبت نشده و نخواهد شد.

این عرفا و حکمائی از قبیل جلال الدین بلخی مشهور بملائی رومی، فریدالدین عطار، عمر خیام، سعدی، حافظ، جامی و غزالی، ابن سینا، بایزید بسطامی، خواجه عبدالله انصاری، خواجه نصیر طوسی، بابا طاهر عریان، شاه نعمه الله ولی، شیخ شبرستی، نور علیشاه و غیره و غیره اند که ایران و این سرزمین باستانی را آنطوری که شایسته يك مرز و بوم دانش و حکمت و عرفان است بدنیای بشریت معرفی کرده و مستشرقین بزرگ را وادار نموده تا آثار گرانبهای آنها را بهر قیمتی که هست تحصیل نمایند و آن لائلی حکمت را به ملل روشن فکر خود تقدیم دارند. حالاً من برای اینکه نام یکی از این قبیل اشخاص زنده را

زندگانی بشر را این دسته مردمان بزرگ اشغال و به شرح
 زندگانی خود اختصاص داده‌اند. *همه آنچه در دست ایشان است*
 اگر در سرگذشت این فرقه نامور دقت نموده و مورد مطالعه
 خاص قرار دهیم می‌بینیم همه جا بدو دسته بزرگ تقسیم و هر
 دسته طوری دنیای بشریت را تکان داده‌اند. يك دسته مردمان فاتح
 و جنگجو و خلاصه اشخاصی هستند که وقتی شروع بخواندن
 ترجمه حال آنها می‌نمائیم می‌بینیم سطور تاریخ زندگانی اینها بوی
 خون میدهد! و دسته دیگری که در مقابل این دسته کاملاً يك زمره
 فوق‌العاده برجسته‌تری بشمار می‌روند و همیشه آن دسته قوی را
 ناگزیر با احترام خود نموده و حتی آنها را وادار کرده‌اند تا با
 کمال قدرتی که دارا هستند در برابر ایشان بزانو درآیند دسته
 حکما، فلاسفه، عرفا و دانشمندان و یا بعبارت دیگر استادان و
 مریبان روح انسانیت می‌باشند. *و این دسته را*
 ایران و این سرزمین کهن سال، هر چند همواره از وجود
 دسته اول نیز کاملاً بهره‌مند بوده، میتواند بوجود دسته دوم همیشه
 بعالم انسانیت افتخار نماید و از آنجائیکه تاریخ مدنیت او شروع
 می‌شود همه جا يك عده از این بزرگان و دانشمندان خود را به
 دستداران بشر معرفی میتواند نماید. *و این دسته را*
 قطعه شرق عموماً و مملکت ایران خصوصاً بواسطه همین وجود
 های ذقیقت و نادری که همواره در حجر تربیت خود پرورش
 داده، همیشه يك مقام عظمت و شایان تقدیسی را در تاریخ بشریت
 برای خود احراز کرده است.
 ایران سرزمینی است که غالباً نه بلکه همیشه توانسته است
 از خود دانشمندانی بوجود آورد که اوراق نفیس حکمت و عرفان
 بواسطه آنان قدر و قیمت پیدا کرده و هیچگاه نگذارده که شهر

در دست عوام ناینا و محروم از حس بشریت بدرجه شهادت رسیده‌اند بی اختیار بگریه می‌افتد و از این اعمال زشت و فحیح هموطنان خود شرمنده می‌گردد!

نمیدانم این ملت جاهل و بدبخت کی بحد رشد و بلوغ خواهد رسید و کی این خونهای بناحق ریخته را که جبین حیات اجتماعی او را رنگین کرده است با دستهای ندامت و استغفار در آب حق‌شناسی خواهد شست؟

امروز افتخار به وجود چنین عشاق پاکباز عالم معنی، کافی نیست. باید غبار این ستم و جفا را که اسلاف ما در حق آنان روا داشته‌اند از صفحه قلب روح آنان پاک کنیم. باید راهی را که آنان رفتند بینمائیم و زندگی آنان را برای خود سرمشق سازیم تا بلکه بدین وسیله بتوانیم جزئی از حقوق ایشان را که در گردن ما دارند ادا و خطاهای گذشتگان را تصحیح کرده روح آن بزرگواران را شاد سازیم و برای آیندگان نمونه‌ای از حب حقیقت یادگار گذاریم! این شرح حال مختصر و مفید را آقای امیر قلیخان امین اصفهانی که خود یکی از جوانان مذهب پاکدل و مستعد هستند بدین نیت مقدس بتحریر آورده‌اند و امیدوارم که مطالعه آن دل‌های حساس و پاک خوانندگان مجله را بجوشش بیاورد و يك حس محبت بی‌آلایش نسبت باینگونه نفوس ذکیه در قلب ایشان تولید کند!

البتین قسمتی که از تاریخ بشر مورد توجه علمای این عصر گردیده و جم غفیری از دانشمندان علم اخلاق را به بحث و فحص مشغول داشته است همانا سرگذشت مردمان نامور و اشخاص عالی



قدر است که يك عده معتنا بهی از صفحات عریض و طویل تاریخ

حمایت دین و حفظ شریعت خیرالمرسلین میکند همه از راه ریا و خودپرستی و همه برای پر کردن شکم و سپردن دیو شهوت و ریاست است و بس! اینها غافلند که دین را آلت رزق و مایه جمع زخارف دنیا و وسیله تسکین حرص و طمع قرار دادن جز رو سیاهی و تشدید عذاب الهی نتیجه دیگر ندارد چنانکه خداوند فرموده: کبر مقتاً عند الله ان تقولوا مالا تفعلون!

بنا برین باید علما و حکما و عرفائی را که هم در امر معیشت و حوایج دنیوی با رنج دست خود کار کرده و هم از ارشاد مردم و دعوت آنان براه تقوی و امانت و حقانیت فارغ نه نشسته‌اند همیشه بر دیگران ترجیح داد و از تعظیم و تکریم نام ایشان فرو نگذاشت!

شهید مرحوم حاج سلطانی کنازادی از زمره این علمای روحانی و سرحلقه سلسله علیه عرفای نعمه‌اللهی بوده است و باید در کنجینه دل‌های دوستداران حقیقت و معرفت نام ایشان با احترام تمام محفوظ ماند!

مرحوم شهید، جامع کمالات معنوی و صوری بوده معنای الفقر فخری در وجود مقدسش تحقق یافته و صف اهل‌اللهی و فقر و درویشی که جز استغناء طبع و رفع حوایج با کدیمین و بی‌نیازی از ما سوی‌الله و آزادی از قیود قس اماره چیز دیگر نیست در همه اعمال و اخلاقی تجلی نموده بود!

وقتی که شخص، در تاریخ اجتماعی ایران به وجود اینگونه رجال پاکدامن و پرهیزکار و با شرافت و دیانت بر می‌خورد غنچه سرور و مباحات در بوتۀ دلش بشکفتن می‌آغازد! ولی از طرف دیگر وقتی که می‌بیند که بسیاری از این قبیل مجدوبان جمال حق و سیراب شدگان جام محبت الهی، بتحریک معاندین بد فطرت و

اخلاقی در نفس خود جمع کرده اند باید در نظر ارباب پینش مقامی بالاتر داشته باشند چونکه شرح زندگانی رجال بزرگ وقتی در نهاد تژاد جدید مؤثر واقع می شود و زمانی افراد ملت را تشویق و هدایت میکند که به پیوند صاحب شرح حال يك نمونه عملی از علم و فضیلت بوده است! بهمین جهت است که اکثر علما و روحانیان امروزی هر قدر مردم را تحریک و تحریص به تمسک و حفظ قوانین دین مینمایند اثری نمی بخشد چونکه خود بگفته های خویش عمل نمیکند و تمام وعظها و پندها و تبلیغات آنان در دایره لفظاً محصور مینماید و در نفس خود ایشان یا صورت خارجی پیدا نمی کند و یا غالباً بر خلاف آنچه میگویند جلوه گر و فحوای « یقولون بافواهمم ما لیس فی قلوبهم! » ظاهر می شود!

آیا در میان اشخاصی که امروز خود را پیشوای امت و حامی شریعت می دانند و فخر می کنند که از شیعیان علی ابن ابیطالب محسوب هستند يك فرد نشان میتوانید بدهید که تبعیت از مکارم اخلاقیه علی بن ابیطالب کند که مزدوری یهود را میکرد تا با رنج دست خود اعاشه خانواده خود را راه بیندازد؟ و بگرسنگی تن درمیداد و بنان جو و لباس پاره قناعت میفرمود و باز در همین حال آنچه را داشت بذل فقرا مینمود؟ آیا کسی را از میان مالکان رقاب این ملت ناینا پیدا میتوانید بکنید که از راه حلال و با دسترنج خود امرار معیشت کند و احکام امر بمعروف و نهی از منکر را اول در نفس خود مجری سازد؟ بقول خواجه عرفان:

حیرتی دارد دلم زین واعظان خیره رو

کآنچه در منبر همی گویند کمتر میکنند

بلی این مدعیان نیابت امام و ضیانت اسلام هر چه سنگ

دیانت بسینه میزنند و هر های و هوی و جوش و خروش که با سم

ما را مانند سایه تعاقب میکنند و ما را نسبت بجنس خود یا به بدی و یا بخوشی میکشند! «محرر چینی»

مرد آفریده فکر خودش است هر چه درین زندگی فکر کند بعدها همان خواهد شد. از کتاب «اوپا نیشاد»

نه در هوا، نه در قعر دریا

«نیچه»

نه در سینه کوهها و نه در جزوی از اجزای عالم، جائی نیست که انسان در آنجا از دست تنابیح اعمال خود گریبان خود را رها تواند کند.

«بودا»

هر يك از ثمرات فضیلت‌های شما مانند ستاره‌ای است که خاموش می‌شود ولی پرتو آن

من میدانم که آن لرزش که قلب مضطرب من برای اجرای يك نیکی تولید میکند، آری این لرزش ضعیف که اهتزاز بهترین جزو حیات من است، در آغوش ابدیت الی‌الابد در حرکت خواهد ماند.

«سوللی پرودوم»

مردان نامور

حاج سلطانی گنابادی

بقلم آقای امیرقلیخان امین

مقدمه از طرف ایران‌شهر:

در میان مشاهیر علمای ایران آنانکه علم را با عمل و فضایل

خزاین حکمت

انعکاس عمل

هوایی که تو میخوری از نفس
مردگان است و بدن تو نیز از
گوشت و خون آنها تغذیه شده
است! و حتی محبت‌ها و کینه
های سخت تو هم دخترانی هستند
که از عشق‌های مرده آنان در تو
زائیده شده‌اند!

«ژ. لاهور»

ای بد بخت! از هر يك از
اعمال خود باحذر باش! زیرا
نتایج آنها لاینقطع دور میزند و
تو در بدبختی و یا خوشبختی
مردمان آینده و زادگان آنها
شریک خواهی شد!

«ژ. تانری»

هر حرکت فکری و یا لفظی
و یا بدنی قطعاً يك ثمر خوب و
یا بد خواهد داد.

«از قوانین مانو»

کارهایی که ما در ماضی کرده‌ایم

روح زندگان از افکار مردگان
سرشته شده است.

«گستاو لویون»

ماها وارثان آنهایی هستیم که
مرده‌اند و شرکای آنهایی هستیم
که زنده میباشند و خالق آنهایی
هستیم که خواهند آمد.

برای اظهار حقیقت‌شناسی در باره
هزاران نسلها که ما را تدریجاً
بدین مقام رسانیده‌اند باید ما هم
طبیعت بشری را در نفس خود و
در اطراف خودمان بکمال
برسانیم.

«ادمون آبوت»

نسلهای مردم مانند نسلهای
برگهاست که بادها آنها را بزمین
می‌ریزد ولی آنها همیشه قوت
خود را بزمین داده آنرا آبیستن
میکند و در حلول بهار آنرا از
نو سبز می‌سازند.

«هومر»

و برای ایرانشهر بفرستد و بعقیده بنده باید گفت که در نشر و طبع اینگونه مقالات خود ایرانشهر و هیئت تحریریه آن حکم است که هر کدام را دیدند فاضلانه و استادانه نوشته شده است طبع خواهند کرد و الا فلا تا آنکس که رونویسی از روی کتب معموله میکند بدون هیچگونه تتبع و اجتهادی اگر مقاله اش طبع نشد اوقاتش تلخ نشود.»

در خاتمه لازم میدانم فضلا و صاحبان همت و حمیت ملی را خطاب کرده بگویم که چون بر هر نعمتی شکری واجب است یائید به شکرانه این نعمت فضل و دانش و این ثروت و مال که خداوند بشما ارزانی داشته همراهی کنید و دامن همت بکمر زیند تا این کاخ بلند قدردانی و حق شناسی را بنام بزرگان در گذشته ایران برپا کنیم و وظیفه خود را بجا یاوریم. اگر اسلاف ما ناخلفی و کفران نعمت کرده حق این پیشوایان بزرگ را ادا نموده اند ما ذمه خود را از این حق بری سازیم و برای آیندگان يك آثار ابدی که دست روزگار به تخریب آن راه نیابد یادگار گذاریم تا افراد نژاد آینده ما را به بیحسی و نمک شناسی و بی حمیتی یاد نکنند یائید با این فداکاری جزئی سعادت فرزندان آئیه خود را تأمین کنیم زیرا که میراثی بهتر از علم و معرفت و بنائی پایدارتر از کاخ فضیلت و رهبری مهربان تر و داناتر از سرگذشت بزرگان در جهان ما پیدا نیست!

برلین — ۲ تیر ماه ۱۳۰۵ — ح. ک. ایرانشهر



مخصوصاً نکات و شرایط ذیل را بخوبی رعایت کند:

۱ — بذکر تواریخ اهمیت کافی بدهد و اگر اختلافی در روایت و در تذکرها هست آنها را نقل و تطبیق کند.

۲ — مستندات و مأخذ خود را کاملاً ذکر کند و این را عیب و نقص معرفت خود نشمارد و بلکه برعکس مایه اعتبار و اهتمام و تقدیر و تحسین بداند.

۳ — در حین ذکر عقاید و افکار صاحب شرح حال مغلوب حسیات خود نشده حقیقت را مشوب نسازد یعنی حقایق را بیطرفانه ولو بر ضد عقاید خودش باشد ذکر و عقیده خود را جداگانه بیان کند.

۴ — در موقع اقتباس از تألیفات صاحب ترجمه و یا از کتب دیگر اسم کتاب و محل طبع و صفحات آن را توضیح دهد.

۵ — در تقسیم کتاب به فصلها و بابها و در رعایت قواعد تنقیط چنانکه در شماره ۶ سال سیم مجله شرح داده شده دقت کامل بجا بیاورد که این شرط اهم شرایط است و بزمیت کتاب میافزاید و آن را قابل استفاده عموم و مورد تحسین فضلا می‌سازد. درین موضوع هم باز چند سطر از مرقومه استاد معظم آقای میرزا محمد خان قزوینی را که برای نویسندگان ما یک درس مهم است نقل می‌کنم:

«خوب است در ضمن این پیشنهاد خاطر نشان قراء بفرمائید که باید تراجم رجال ایران مستند به تتبع در کتب مختلفه و جمع اسناد متعدده از روی کتب معتبره باشد یعنی نتیجه سعی و اجتهاد و فحص و کاوش و بحث و تنقیب باشد نه آنکه کسی بردارد این خلکان یا نامه دانشوران یا روضات الجنات را باز کند و شرح حال یکی از این مشاهیر را عیناً یا با اندک تغییر و تبدیلی استنساخ کند

در انتخاب و ترتیب این جدول اسامی سه نقطه در نظر گرفته شده است:

۱ — اگر میخواستیم اغلب بزرگان درجه دوم و سیم را هم داخل این جدول کنیم یقیناً بیش از هزار اسم می‌شد فلذا فقط به انتخاب ممتازترین و اولی‌ترین ایشان اکتفا کردیم و با وجود این ممکن است که از این طبقه اول نیز برخی‌ها از قلم افتاده باشد و اگر کسی یادآوری کند متشکر خواهیم شد.

۲ — گرچه نقطه نظر ما فقط بزرگان ایران و ایرانی‌تژاد می‌باشد، با وجود این بعضی از علمای ما مانند شیخ صدوق، شیخ طوسی، شیخ مفید، شیخ مرتضی، سید رضی، محقق اول، شیخ بهائی، علامه حلی و شیخ احمد احسائی با اینکه از تژاد عرب هستند نیز داخل این جدول کردیم چونکه از یکطرف از مروجین و مدافعین تشیع که مذهب رسمی ایران است بوده و از طرف دیگر هم اغلب آنها در ایران بسر برده و بعضی بفارسی هم تألیف دارند و از این رو ایران را وطن معنوی ایشان و ایشان را هم فرزندان ایران می‌توان شمرد.

۳ — اسامی چند نفر از رجال بزرگ که شرح حال آنان تا کنون در جزو انتشارات ایران‌شهر چاپ شده مانند شرح حال سید جمال‌الدین و شیخ محمد خیابانی و (بهزاد و مانی در جزو کتاب سرآمدان هنر) و شرح حال ابن‌المقفع تألیف جناب آقای عباس خان اقبال که در چاپ است، نیز جزو این جدول گردید تا بقدر امکان کامل شود.

در باره نوشتن تراجم احوال این مشاهیر نیز يك نکته را باید گوشزد کنیم که هر کس که نوشتن یکی از آنها را بعهده می‌گیرد باید کاملاً استقصا و تتبع نماید و تا میتواند کاملتر بنویسد و

۶- سرآمدان صنعت و فن

- ۶۴ - باربد و نکیسا
۶۵ - بهزاد
۶۶ - رضای عباسی
۶۷ - مشاهیر خطاطان
۶۸ - ابن مسکویه
۶۹ - محمد ذکریای رازی
۷۰ - ابو معشر بلخی
۷۱ - ابو رحمان بیرونی
۷۲ - مشاهیر نقاشان
۷۳ - « اطبا
۷۴ - « منجمین
۷۵ - « ریاضیون
۷۶ - « سیاحین
۷۷ - « جغرافیون

۷- سرآمدان فن ادب (نظم)

- ۷۸ - رودکی
۷۹ - دقیق
۸۰ - فردوسی
۸۱ - منوچهری
۸۲ - عنصری
۸۳ - فرخی
۸۴ - انوری
۸۵ - حافظ
۸۶ - سعدی
۸۷ - خاقانی
۸۸ - نظامی
۷۹ - معزی
۹۰ - ظهیر قاریایی
۹۱ - ازرقی
۹۲ - غضائری
۹۳ - ادیب صابر

۸- سرآمدان ادب در نثر و تاریخ

- ۹۴ - ابن المقفع
۹۵ - بلعی
۹۶ - یسحق
۹۷ - حمزه اصفهانی
۹۸ - عطا ملک جوینی
۹۹ - حمد الله مستوفی
۱۰۰ - رشید وطواط
۱۰۱ - عوفی
۱۰۲ - ابن اسفندیار
۱۰۳ - خواندمیر
۱۰۴ - میر خواند

۹- سرآمدان ادبیات عرب

- ۱۰۵ - سیبویه
۱۰۶ - کسائی
۱۰۷ - بشار بن برد
۱۰۸ - زحمتی
۱۰۹ - مهیار دیلمی
۱۱۰ - فیروز آبادی
۱۱۱ - ثعالبی

۱۰- سرآمدان عالم نسوان

- ۱۱۲ - ملکه‌های ایران
۱۱۳ - شاعره‌های «
۱۱۴ - قره العین
۱۱۵ - زنان نامور پارسی
۱۱۶ - « معارف پروردگاره مشروطیت

۱۱- سرآمدان دوره مشروطه

- ۱۱۷ - میرزا جهانگیر خان
۱۱۸ - ملک المتکلمین
۱۱۹ - سید جمال‌الدین اصفهانی
۱۲۰ - ستار خان
۱۳۱ - میرزا علی‌محمد خان تربیت
۱۳۲ - پیرم خان
۱۳۳ - سید محمد رضای مساوات
۱۳۴ - حاجی میرزا ابراهیم تبریزی

۱- سرآمدان ساطنت و جهانگیری

- ۱ - کوروش (سیروس) بزرگ
- ۲ - داریوش بزرگ
- ۳ - اردشیر بابکان
- ۴ - شاپور اول
- ۵ - نوشیروان
- ۶ - یعقوب بن لیث صفار
- ۷ - عضدالدوله دیلمی
- ۸ - شاه اسماعیل صفوی
- ۹ - شاه عباس بزرگ
- ۱۰ - نادر شاه افشار
- ۱۱ - کریم خان زند

۲- سرآمدان دیانت و روحانیت

- ۱۲ - شت زردشت
- ۱۳ - مزدک
- ۱۴ - مانی
- ۱۵ - «تسنس» و «آذرباد مهر اسپند»
- ۱۶ - سلمان فارس
- ۱۷ - شهابالدین سهروردی
- ۱۸ - شیخ کلینی
- ۱۹ - شیخ صدوق
- ۲۰ - شیخ طوسی
- ۲۱ - شیخ مفید
- ۲۲ - محقق اول
- ۲۳ - علامه حلی
- ۲۴ - شیخ بهائی
- ۲۶ - شهید اول
- ۲۷ - محمدرازی
- ۲۸ - سعد تفتازانی
- ۲۹ - سید شریف گرکانی
- ۳۰ - خواجه نصیر طوسی
- ۳۱ - شیخ احمد احسانی
- ۳۲ - میرزای شیرازی
- ۳۲ - آخوند محمد کاظم خراسانی

۳- سرآمدان سیاست و انقلاب

- ۳۳ - ابومسلم خراسانی
- ۳۴ - برمکیان
- ۳۵ - خواجه نظام الملک
- ۳۶ - حسن صباح
- ۳۷ - میرزا تقی خان امیرکبیر
- ۳۸ - سید جمال الدین افغانی

۴- سرآمدان حکمت و فلسفه

- ۳۹ - بوذرجمهر
- ۴۰ - برزویه
- ۴۱ - ابن سینا
- ۴۲ - عمر خیام
- ۴۳ - ناسر خسرو علوی
- ۴۴ - امام غزالی
- ۴۵ - شیخ محمود شبستری
- ۴۶ - میر داماد
- ۴۷ - ملا صدرا

۵- سرآمدان تصوف و عرفان

- ۴۸ - حسین بن منصور حلاج
- ۴۹ - جنید بغدادی
- ۵۰ - ابراهیم ادهم
- ۵۱ - بابزید بسطامی
- ۵۲ - مسلامی روی
- ۵۲ - شمس تبریزی
- ۵۴ - شیخ عطار
- ۵۵ - جامی
- ۵۶ - سنائی
- ۵۷ - ابوسعید ابی الخیر
- ۵۸ - خواجه عبدالله انصاری
- ۵۹ - باباطاهر
- ۶۰ - شاه نعمت الله ولی
- ۶۱ - حاج ملا هادی سبزواری
- ۶۲ - میرزا ابوالحسن جلوه
- ۶۲ - حاج سلطانعلی گنابادی

زمین از تعدی اجانب بیشتر حاضر باشند».

مدتی بود که من این آرزوی پاک را در دل خود می‌پروردم ولی عدم اقبال مردم بدین گونه اقدامات، اجازه اظهار این گونه آرزوها را نمیداد با وجود این بعنوان یادآوری این پیشنهاد را بنظر معارف پروران صمیمی تقدیم میکنم که اگر نتیجه عملی هم نبخشد اقلاً در اوراق مجله یادگار بماند.

البته این کار چندان آسان نیست و اهمیت فوق العاده دارد و از دست يك شخص تنها بر نمی‌آید. من برای این مقصد اسامی قسمتی از این بزرگان را که در رشته‌های مخصوص نام و نشانی از خود یادگار گذاشته و پرتوی از فضل و کمال و تدین و شهامت و ذکاوت و هنر و فضیلت بوده‌اند جمع و در جدول ذیل ذکر و ضمناً برای عملی کردن این نیت پاک از شعرا و ادبا و فضلا و علما و اهل تتبع که اطلاع کامل دارند تقاضا می‌کنم که هر يك نوشتن شرح حال یکی از این بزرگان را با رعایت شرایطی که ذیلاً شرح داده خواهد شد بعهده بگیرد و ضمناً از معارف پروران حقیقی با همت فیز تمنا مینمایم که در قبول کمک بمخارج چاپ این تراجم احوال بذل فتوت کنند و بهمیدیکر سبقت جویند و نام خودشان را در صفحه تاریخ تمدن ایران و در قلوب نژاد آینده آن یادگار گذارند (۱). اینک جدول این اسامی:

(۱) غرض ما این نیست که طبع و نشر این تراجم احوال حتماً باید توسط اداره ایران‌شهر بعمل بیاید. چون ممکنست برخی بیخبران تصور کنند که درین اقدام، منافع مادی در نظر داشته باشیم لذا صریحاً میگوئیم که غرض ما جز اظهار يك آرزوی قلبی و صمیمی و جز تذکر یکی از وسایل ترقی چیز دیگر نیست و ما بسیار خوشوقت میشویم که مثلاً خود وزارت معارف و یا مطبوعات دیگر ایران این خدمت علمی را بعهده بگیرند و انجام دهند زیرا مقصد یگانه ما از قوه فضل آمدن این آمال پاک است از هر راهی و بدست هر کسی باشد فرق نخواهد داشت. (ایران‌شهر)

توانیم بکنیم!

دوم — مقام این شمس برج تجلی نسبت بزمان خودشان کمتر از مقام بزرگان ملت‌های دیگر نبوده سهل است که در بسیاری از تجلیات خود از آنان برتر بوده‌اند و هر مرد دقیق بین و منصف بدان اعتراف خواهد کرد! واقعاً این پروردگان مهد ایران در ذکاوت و استعداد، در عقل و کیاست، در استغناء و دیانت، در عزم و متانت، در علو فکر و همت و در فضل و دانش و در پاکی طینت و عقیدت و در روحانیت و حب حقیقت و غیره قدرتی نشان داده‌اند که عقلمها را خیران و مجبور به ستایش و تعظیم می‌سازد!

تدقیق و مطالعه سرگذشت این بزرگان از يك طرف متجددین ما را قانع خواهد کرد که ایران ما خالی از نوابغ عصر و نوادر دهر نبوده است یعنی در این کشور که امروز شکل خارزار بخود گرفته در ازمنه گذشته بسی گل‌های معطر علم و معرفت و فطانت و فضیلت روئیده و شکفته بوده است و از طرف دیگر این تراجم احوال برای نژاد آینده ما يك رهبر صمیمی و مشوق واقعی میتواند بشود چنانکه جناب آقای میرزا محمد خان قزوینی در ضمن مرقومه خودشان در جواب استمزاج نگارنده درین موضوع چنین نگاشته‌اند:

«البته خیلی خوب می‌شد اگر هر يك از فضیلات ایرانی بقدر قوه خود در آن موضوعی که در آن تخصص مخصوصی دارد ترجمه حال یکی دو نفر از این مشاهیر را جمع مینمود تا بدین وسیله کم کم بزرگی روح ایرانی و سوابق علمی و ادبی و فلسفی و سیاسی آن سرزمین گوشزد عموم مردم بشود و از عظمت و ابهت سابقه خود مسبوق شوند تا در راه حفظ سرزمین نیاکان خود «ایده آلی» کاملتر و روشنتر در نهاد ایشان مرکز شود و در نتیجه برای جان فشانیه و فداکاری مادی و معنوی برای حمایت این سر

تغییر حالی در خواننده بعمل می‌آورد و مانند يك صدای غیبی او را به‌ادای وظیفه خود دعوت و امر مینماید و اقدام در کار را برای وی بسیار آسان میکند و او را بمیدان آزمایش قدرت خویش میاندازد!

اکنون که ایران ما رو بترقی می‌رود و میخواهد تمدن اروپا را پذیرد، مسئله تعلیم و تربیت جوانان ایران يك مسئله حیاتی است و چنانکه گفتیم تراجم احوال مشاهیر در ایقاظ قوای خالقه روح و پرورش دادن جوهر ذاتی و فطانت و استعداد و اراده و شجاعت و شهامت تأثیر بزرگ دارد!

اغلب جوانان ما تصور میکنند که اولاً رجال بزرگی که مایه افتخار و سر بلندی ایران و سر آمد عصر خود بوده‌اند هرگز پایه رجال بزرگ ملت‌های دیگر نمی‌رسند و اگر هم برسند امروزه شایسته پیروی و سرمشق جوانان کنونی نمی‌توانند بشوند. ثانیاً برای ترقی دادن ایران چاره جز تقلید و قبول بلاشرط تمدن فرنگ نیست. این هر دو تصور بخطا است. در زمینه تمدن فرنگ و تقلید آن چند بار درین صفحات و در انتشارات ایران‌شهر نوشته‌ایم و در مسئله رجال نامور نیز آنچه امروز پیشنهاد و اقدام می‌کنیم جواب شافی خواهد بود!

من هر قدر تاریخ تمدن ایران را مطالعه میکنم و هر قدر نگاهی به تجلیات روح ایرانی در ادوار این تاریخ می‌اندازم بیش از پیش بحیرت می‌افتم و به حسرت و تأسف من می‌افزاید. من در صفحه این تاریخ دو حقیقت باهر تماشا و مشاهده میکنم:

اول — عدد مردان نامور و سر آمدان روزگار در سیاست و دین و حکمت و اخلاق و فکر و اراده و شهامت و شجاعت و اعلام کلبه حق در ایران ما بیش از آن بوده است که ما تصور آن را می

بکوشد تا بتواند اخلاق اجتماعی خود را روز بروز اصلاح کند و همیشه میزان ترقی و تعالی را در دست خود نگاهدارد! لیکن در ایران ما کار برعکس شده است. با اینکه کشور ایران کمتر از مملکت‌های دیگر رجال بزرگ و نوابغ روزگار پرورش نداده است باز تأثیرات آنان در افکار و اخلاق و آداب مردم بسیار کم شده و برعکس مردمان بدمنش و فاسد و پست فطرت پیکر جامعه ایران را مسموم ساخته‌اند. یکی از علت‌های مهم این بدبختی فساد اخلاق پادشاهان بدسرشت و روحانیان ریاکار که مرجع پیروی و تقلید ملت هستند، بوده و علت دیگر هم که نتیجه اولی است عبارت از عزلت بزرگان پاکدل و از میان رفتن نام و نشان و تراجم احوال ایشان است!

مطالعه تراجم احوال بزرگان سه تأثیر بزرگ در افکار و قلوب خواننده تولید میکند و همین تأثیرات میتواند از او یک مرد بزرگ بسازد: اول اینکه بوسیله اطلاع از اخلاق و صفات صاحب شرح حال، بشناختن نفس خود موفق می‌شود یعنی می‌بیند که کدام یک از آن اخلاق و صفات را خود دارا میباشد و این اطلاع، یک قوت قلب و امیدی در وی حاصل میکند. دویم اینکه موفقیت‌های آن مرد بزرگ، مثالهای درخشان و مشوق جلو چشم او می‌گذارد و سختی‌ها و زحمتهای کشیده و متانت و استقامتی که از خود بروز داده حسن شجاعت و فداکاری را در دل او تقویت میدهد و قوای خفته او را بیدار میکند. و در درجه سیم این مطالعه او را بر وسایل کار و موفقیت آگاه می‌سازد و تجربه‌های آن بزرگان برای او راهنما شده یک خط حرکت برای خود معین میکند و در فراهم آوردن اسباب کار و رسیدن به مقصد از تدابیر و وسایط لازمه باخبر می‌شود و گاهی همین یک مطالعه، انقلاب و

آرزوهای ما

سرآمدان ایران

قریباً بیست سال پیش یکی از مجله‌های علمی و ادبی پاریس استفتائی از حکما و متفکرین عصر کنونی در باره «وطن» کرده بود و از سؤال‌های متعدد یکی هم این بود که برای تولید



حس شهامت و حب وطن در قلوب بچگان کدام کتابها را توصیه می‌کنید؟ این سؤالها و جوابها را برای خوانندگان ایران‌شهر در آتیه ترجمه خواهیم کرد. در اینجا فقط يك نکته اشاره می‌خواهیم بکنیم. در جواب سؤال فوق اغلب رجال علم و ادب چنین نوشته بودند که «بهترین راهها برای پرورش دادن حس وطن خواهی در دل‌های جوانان، تعلیم تراجم احوال مشاهیر و بزرگان قوم است.» این حقیقت، یکی از اسرار ترقی و تمدن اروپاست و اگر درست فکر کنیم می‌بینیم که تدریس و مطالعه تراجم احوال با وسایل گوناگون در مسئله تعلیم و تربیت و استحکام اخلاق و حسیات ملی اروپائیان درجه مهمی دارد و از بچگی يك روح شهامت و غرور ملی بدماغ افراد میدمد!

بلی چنانکه بچه پدر و مادر خود را و شاگرد استاد خود را و نظامی صاحب‌منصب خود را و مرید مرشد خود را سر مشق می‌گیرد، هیئت جامعه هر ملت نیز باید رجال بزرگ و ناموز و پاکدل خود را سر مشق خویش قرار دهد و بکسب اخلاق و صفات آنان

رفت چو ز این واقعه سالی سه چار
 چرخ کهن بازی نو ساز کرد
 نوبت ادبار بلیدی رسید
 کشت ز سپروس خدیو عجم
 تیغ شهنشاه بهر مرز و بوم
 مردم ایران بطفیل هنر
 باخت یکی لب عجب روزگار
 شیوه بی مهری آغاز کرد
 کوکب اقبال ز ایران دمید
 اکشود جم غیرت باغ ارم
 تاند چین رفت ز ددیای روم
 باز گرفتند همه بر و بحر

شاه یک حمله که هامون گرفت
 ملک چو بیخسرو مردانه شد
 خسرو لیدی که ز تن پروری
 تافت رخ از معرکه کارزار
 کشور لیدی همه در خون گرفت
 پی سپر لشکر بیگانه شد
 بود ز رادی و ز مردی بری
 بخت بر او تیره شد و روزگار

شاه کربسوس اسپر اوقناد
 زنده بسوزند تن زار او
 یافت ز خار افسر و از هیمه تخت
 مخزن زر گنج گهر رفته دید
 نام سلن برد و از او یاد کرد!
 لشکر ایران چو دلیر اوقناد
 گفت شهنشه دزم از کار او
 شاه نگون طالع برگشته بخت
 کار خود اینگونه چو آشفته دید
 سینه بتنگ آمد و فریاد کرد

شاه بدو گفت نه ای تیره روز
 کیست سلن آمده نامش چنین
 گفت بشه سربسر آن مستمند
 شاه شگفت آمدش از کار او
 داشت چو خسرو دل دانش نبوش
 برد بسی عبرت از این سرگذشت
 صحبت دانای مبارک نفس
 صحبت دانا بود آب حیات
 نلم که بردی تو بدین ساز و سوز؟
 هم نفست در نفس واپسین،
 قصه خود با سلن هوشمند.
 از سلن و حکمت گفتار او
 کرد دو صد گوهر دانش بگوش
 رحم بدو کرد و از او درگذشت
 گشت بر آن غم زده فریاد رس
 جان ترا میدهد آخر نجات

مرد خردمند چو بر بست لب شاه بر آشت و بگفت «ایعجب
 با چو منی صاحب این عز و جاه سیم و زر و خواسته ملک و سپاه
 کیست بدوران که جلادت کند دعوی اقبال و سعادت کند؟
 جامه زر بخت بر اندام من رفته به نغزی و کشتی نام من
 روی زمین مطاع و مقطع مراست تاج گهر تخت مرصع مراست
 کشور و لشکر ز من و تاج و تخت از چه فخوانی تو مرا نیکبخت؟
 گفت خردمند که «ای پادشاه تانشوی شیفته مال و جاه
 تا نکنی تکیه به سیم و به زر تانشوی غره بگنج گهر
 ای شه از این گنج و از این تخت و رخت تا که توئی خیره تنی نیکبخت
 چونکه وفائی نکند مال و گنج سود تو زین هر دو زبان است و رنج
 نقد سعادت نه بدارائی. است رهرو این مرحله دانائی. است
 خاطر دانا که بدانش خوش است خوشتر از آناه که بدانش است
 تاج شهبی گر همه تاج کی است حادثه های عجیب ندیدی است
 جامه زیبا که بر اندام تست دستخوش گردش ایام تست
 گردش ایام چها میکند شاه یک لحظه گدا میکند
 هست بدینگونه چو کار جهان عاقبت کار تو باشد نهان!
 مرگ و فنا تا بره آدمی است عز و سعادت همه در مردمی است
 مردمی آموز و خرد پیشه کن ایملک از روز بد اندیشه کن!



مرد چو این در معانی فشانند خاطر شه زین سخنان خیره ماند
 چون شه نادان ز خرد کور بود راز حقیقت زدش دور بود
 پیهده پنداشت همه پند را راند ز درگاه خردمند را!
 تا ندھی راز حقیقت بکس تا تسهی قند به نزد مگس
 در سر مغرور دل آزمیند هنت بسی پیهده اندرز و پند
 مرد چو شد پی سپر آرزو حیف بود نقد معانی براو

در ره کشور یکی جنگ سخت مرد بمردی و بشد نیکبخت
 شاه چو این نادر معنی شفت خاطرش آزرده شد و باز گفت
 «در همه عالم پس از آن بزرگ کیست که دارد ز سعادت خبر؟
 ز اهل جهان گو بمن ای هوشمند بخت همایون که دیدی بلند؟»
 گفت حکیم «ای ملک بی نایب گویمت ار باشی دانش پذیر
 در یکی شهر یونان زمین بودم و دیدم دو جوان گزین
 خامه تقدیر همی ختم کرد بهره اقبال بر آن هر دو مرد
 هر دو برادر ز یکی باب و مام در ادب و دانش و تقوی تمام
 مادرشان گر بخرد طاق بود هم بهنر شهره آفاق بود!
 مادر دانا که خرد پرورد زیر قدم جنت عدن آورد
 بهر پسر مادر دانش پسند هست هم از طالع و بخت بلند
 در شب عیدی که به نص کتاب بر در حق بود دعا مستجاب
 مادر خود آن دو جوان سعید برده بمعبد ز مکانی بعید
 مام بگردونه چو بگذاشتند جان گرامی برهش داشتند
 بازوی خود آندو جوان دلیر بسته بگردونه آن مام پیر!
 راه بمعبد بچهل میل دور باز بریدند به بازوی زور!!
 خلق شد از همتشان در شگفت غفلت تحسین بجهان در گرفت!
 مادرشان کرد بصد سوز و ساز دست دعا بر در یزدان دراز
 کرد طلب بهر دو فرزند خویش دولت سرمد ز خداوند خویش
 تا زغم آنهر دو رهائی دهد بر سرشان تاج سعادت نهد
 حالت آشفته آن مام پیر بر در حق گشت عنایت پذیر
 دعوت آن سوخته بی ریا گشت اجابت بدر کسریا
 بر در حق آندو جوان سعید جان بسپردند سحرگاه عید!
 بر همه کس ز اندوتن بی روان راز سعادت بجهان شد عیان!!

کردد آتوم ز دانش بری
بهر آتن مرد عدالت نهاد
رسم جهان‌داری و قانون کلز
مرد خرد پیشه خرد گستری
یکسره قانون عدالت نهاد
ماند بدوران ز سلن یادگار



شاه پراز کبر ز دانش تمی
خواند مراو را بسوی ملک خویش
مرد خردمند چو دعوت بخواند
چون به بر شاه بشد مرد باز
کرد عیان شوکت و شأن شکوه
عرضه نمودند به نزد حکیم
جلوه گری شاه چو آغاز کرد
خویشتن آراست چو طاوس مست
گفت بدانای مبارک قدم
مهر فروزنده از رای پاک
باز نما ای بخرد هم نشین
دست قضا از همه نیک و بد
یافت چو زان مرد خرد آگاهی
تا هدش کنج ز اندازه بیش
هم ز آتن جانب لیدی براند
شاه دد کنج گهر کرد باز
شه به بر بخرد دانش پژوه
کنج گهر مخزن زر کان سیم
جامه زربفت به تن ساز کرد
بر زبر تخت گهر بر نشست
«کای بجهان گشته بدانش علم
رای توروشن کن این تیره خاک
کیست بگیتی بسعدت قرین؟
قرعه اقبال بنام که زد؟»



شاه ز پندار چو بیمار بود
گفت «بعالم همه تا آدم است
نقش سعادت نه بقدرت زتمد
روی زمین من همه گردیده‌ام
برزگری کاو باتن داشت جای
بود دد این عالم پر شور و شر
عمر بقوی و بشادی سپرد
جان گرامی که از او بود شاد
لب هنری مرد بدرمان گشود
بهره آدم ز سعادت کم است!
قرعه این فال بندرت زتمد!
بهره آن بهر یکی دیده‌ام
پاکدل پاک تن و پاک رای
نقد سعادت بکف او مگر
زیست بمردی و برادی بمرد
دد ره آزادی کشور بداد

ادبیات

صحبت دانا

سلن و کریسوس

[این چکامه دلکش نگارش آقای میرزا علی اصغر خان حکمت مفتش وزارت معارف و مدیر مجله تعلیم و تربیت است که از مفیدترین مجله‌های ایران میباشد. زجات آقای حکمت در ترتیب این مجله و در نشر «تقویم معارف» برای سال ۱۲۰۵ که نخستین تقویم زیبا و پر از اطلاعات مفیده میباشد شایسته تمجید و قدردانی است. ایران‌شهر]

نادره پرداز سرای کهن کرد ز نو نادره از سخن
دفتر من کنج و سخن گوهر است نادره از نادره نیکوتر است



نام کریسوس بدش با نکین گشته سلیمان زمان در زمین
شاه فلک خرکه گردون قباب کنج کهر داشت فزون از حساب
از کهر پخته و از زر خام سوخته بد جان شهانرا تمام
بسکه یانباشته انبان لعل داغ زده بر جگر کان لعل
غیرت بیجاده اش از حد فزون کرده دل معدن بیجاده خون
بسکه زر زرد بکنجینه کرد کان زر از شرم شدش روی زرد
دولت قارونی شاه اجل در همه گیتی شده ضرب المثل!



هم بزمان شه گردون سریر بود حکیمی به آئن بی نظیر
دانه دانش گرو دام او شهر آئن شهره شد از نام او
داشت سلن نام و بهر سو روان نام حکیمانه او در جهان
پانصد و پنجاه بمیلاد بود کز خردش خلق آئن شاد بود
حکمر و او بود در آن عهد دور بر سر یونان همه آئن جور

انقلابها نتیجه اینگونه جریانهای ضعیف افکار بوده است که مانند شراره‌های کوچک به جهیدن شروع نموده و در طی زمان بهم دیگر وصل شده مانند کوه آتش فشان سر زده است چنانکه تولد مسلک اشتراکی «بولشویزم» و «کومونیسم» در نتیجه فشارهای جابرانهٔ مادیت بعمل آمده و امروز هم کسی قادر به خاموش کردن این آتش سوزان نیست و بلکه استعداد آن دارد که عالمگیر شود! بلی آن طوفانهای مهیب که در دریاها سینه‌های کشتی‌ها را می‌شکافد و بزرگترین نمونه‌های قدرت و صنعت دست بشر را در چند دقیقه نابود و در اعماق خود مدفون می‌سازد کلر آن موج‌ها نیست که از وزش باد و تلاطم سطح دریا حاصل می‌شود بلکه کلر آن امواجی است که جسته جسته از عمق دریاها و اوقیانوسها برمی‌خیزند و خیزبهای کوه پیکر و گردابهای دده آسا بر میانگیرند! پس ما هم که میخواهیم زندگی خود را تغییر دهیم و بحیات جدیدی داخل شویم نباید بقبول و تقلید آثار ظاهری و ترقیات مادی و فنی تمدن غرب اکتفا کنیم بلکه باید آن انقلابات و تجدیدات فکری و معنوی را که دارد در مشیمة این تمدن تشکل می‌یابد پیش نظر بیاوریم و به‌بینیم چه بهره میتوانیم از این درسهای تاریخی و اجتماعی بریم! باید بفهمیم که چنانکه يك مرد نادان و بی‌اصالت با تغییر لباس شخص فاضل و نجیب نمی‌شود، همینطور يك ملت ضعیف و جاهل، بمحض تقلید ترقیات مادی و فنی و آرایش دادن در و دیوار و تغییر لباس و بستن فوکول و کراوات خوشبخت و متمدن نمیکرد! اینها همه قالب و پوست است باید طالب مغز شد و حقیقت را جست. من جز در اخلاق و تربیت، جز در تزکیهٔ نفس و تصفیهٔ قلب و جز در تألیف علم با فضیلت، جای دیگر مغز و حقیقت و سعادت نمی‌بینم.

گیر زائیده شد یعنی این بزرگترین فاجعه بشریت که در آن برای
 بهای منیت نذرها و قربانیهای خون تقدیم کردند بازی کرده
 شد. در این جنگ خودپرستی و زرپرستی، غالب و مظفر در آمد
 و در این جنگ با کمال گستاخی روی اجساد ملیونها افراد بشر
 قدم گذاشتند! و تمام این فجایع را «جهاد برای حق و حریت»
 نامیدند! گویا برای خاطر تمدن و انسانیت بود که ماتد حیوانات
 افراد بشر را برضد همدیگر برانگیختند و همدیگر را پریشان
 و نابود کردند و آثار مهم مدنیت را که نتیجه زحمات قرنهای
 گذشته بود بی پروا و وحشیانه خراب نمودند!.

و نیز «دکتر آ. دولوگا» در جریده ایتالیائی موسوم به «ایل
 ولتروئه لوسه» بیان نامه خطاب به رؤسای حکومت عالم و به پارلمانها
 و ملتها و معتقدین عالم ارواح نشر کرده و در آنجا چنین نوشته است:

«در موقع جنگ میگفتند: «ازین جنگ، عالم بشریت اصلاح خواهد شد» جنگ
 تمام شد و حال بشر هم از بد بدتر گردید. تکبر و تشنگی طلا و یعدالتی، ملتها را
 دچار مصیبت کرده است... کره زمین که بایستی بهشت برین ما باشد کم مانده است
 نمونه جهنم «دانت» (۴) شود زیرا چیزی جز زور در آنجا حکمفرما نیست. سالهای
 جدید و وحشتناک برای جنگ فردا حاضر میکنند و هرگز بقدر امروز پدرکشی و برادرکشی
 در عالم نبوده است. ملتها همدیگر را سخت دشمن میدارند و اگر طرز زندگانی خود را
 تغییر ندهند یکی پس از دیگری محو خواهند شد. ای حکومتها، ای رؤسای ممالک!
 از استعمال جبر و زور درگذرید! زمین ما نباید میدان رقابت تهدید آمیز یکی یا
 دیگری باشد! زمین یک مدرسه تطهیر است که انسان باید در آنجا تربیت قوانین
 طبیعت را نموده و کم کم خود را تطهیر کند! بشتابید به اصلاح کردن آن فسادیکه
 فساد آنرا تولید کرده است و ایمان بیاورید به این که بر حسب حقایق روشنی که
 هر روز، تدقیقات فلسفه روح پیش نظر ما میگذارد، ممکن است که روی زمین بوسیله
 محبت و نیکی اداره شود.»

گرچه با این صداهاى ضعیف و اعتراض‌های خشک و
 تشکیلات مختصر نمیتوان کاملاً جلوگیری از استیلای مادیت و
 حرص و طمع و تسلط دنیاپرستان کرد لیکن باید دانست که همه

(۴) «دانت» یکی از شعراى معروف ایتالی است که کتابى بعنوان «کومدی خدائی»
 نوشته و در آن اوضاع جهنم را با همان اوصافى که در کتب اسلام دارد شرح داده است.

دراز شده چنانکه در اغلب کتب فلسفی نمونه آنرا میتوان پیدا کرد و نشریات «انجمنهای صلح طلب» و «روحیون» و «نهضت‌های جدید» و «افکار نو» و «زنان صلحجو» و غیره از بیانات مهیج در تنقید مادیت و بلایای تمدن غرب و نزدیک شدن انقراض این تمدن پر است. من در اینجا بذکر دو مثال اکتفا میکنم: رئیس انجمن «فکر جدید» در شهر «شتونگارت» (آلمان) در کتاب جدید خود موسوم به «فکر، رهنمای تو باشد» چنین می‌نویسد: «بدترین نتیجه این فلسفه مادیت (ماتریالیزم) این است که روز بروز توده‌های عوام را از معنویت روگردان ساخت. از آنجا که در این فلسفه، عقیده آخرت و بقای روح بعد از مرگ و از آنرو یک مسئولیت معنوی را انکار میکنند لذا حسیات خودپرستی و خوش‌گذرانی مدهش‌ترین شکلی بخود گرفت و رقص در اطراف کواکب ساله طلایی (اشاره بگاوساله سامری و حرص صید ثروت و زر اندوزی) روز بروز پرشورتر شد. بت منیت را بدرجه خدائی بالا بردند، برای او قربانیها کردند و او را پرستش نمودند! تا آن درجه که گفتند: بگذارید بخوریم و بنوشیم! بگذارید حظوظ زندگی را بچشمیم زیرا فردا است که همه خواهیم مرد و پس از مرگ ما طوفان! یعنی دنیا پس مرگ من چه دریا چه سراب!

«بتحریک این گونه عقاید، مردم بغارت کردن برادران نوعی خود بدون شرم و بطور وحشیانه مشغول شدند و بدینقرار در یک طرف خزاین بی‌شمار ثروت بدست افراد معدود جمع شد و در طرف دیگر یک سفالت جگرسوز در کلبه‌های توده فقرا خیمه زد!

«عقاید مادیت، همه نوع احساسات اخوت و مرحمت را خفه کرد و با جنگهای طبقاتی و اعتصابها و تبعیدها و حبسها، حیات اقتصادی ما را متزلزل ساخت. از تأثیر این گونه محیط جنگ جهان

و فنی و طبیعی (زمینی) يك يك و یا همه در یکجا سر خواهد زد. از حالا تبدلات دوره‌وی شروع بظهور میکنند زیرا سال بسال ارواح تمدنهای قدیم در اجسام این عهد که نسبت به ازمینه سابق آزادتر و وارسته‌تر از قبود جهالت و خرافات مذهبی است حلول مینماید! و بدین جهت ما يك عصری را استقبال میکنیم که همه احکام فلسفه و دین و حیات اجتنابی در آن تغییر باید بیابد.

از تاریخ این اظهارات که حالا ۳۱ سال میگذرد واقعاً بسیار وقایع مهم روی داده است که در ظاهر همه جا غلبه با زور و مادیت بوده است ولی چنانکه گفتیم از پنجاه سال باین طرف هم افکار بعضی از فلاسفه و حکما بطرف اخلاق و معنویت معطوف شده وجود يك خالق اعظم را با تعبیرات گوناگون اعتراف نموده يك عالم معنوی غیر مادی قائل شده و لزوم قوانین اخلاقی و دینی را احساس و اعلام کرده‌اند! کشفیات خارق‌العاده در فن روحيات و اوضاع سیاسی و اقتصادی دنیا در نمو کردن تخم این افکار و عقاید که در دماغهای مردم افشانده شده است خدمت بزرگی کرده و میکند!

در خود آمریکا اشخاصی مانند «امرسون»، دکتر کوبیمی، دردهسه، مولفورد، ماردن، سه‌تون، ادکرتون، تاون (۳) و غیره پیشرو این عقاید معنوی بوده‌اند! امرسون میگفت که قوانین اخلاقی نیز مانند قواعد فیزیک و شیمی قطعی و ثابت است و باید آنها را مراعات کرد! در مملکت‌های دیگر نیز این عقاید کم و بیش طرفدار پیدا کرده است بخصوص پس از جنگ جهانی که لکه سیاهی به‌رخسار تمدن غرب انداخت، میدان تنقید کشاد و زبان اعتراض

(۲) «کالی یوگا» در زبان سانسکریت بمعنای «دور سیاه است که بعقیده برهمنان، این دور ۴۳۲۰۰۰ سال طول دارد و آخرین مرحله عمر زمین است. پنج هزار سال اول این دور در ۱۸۹۷ ختام یافته است در سر هر پنج‌هزار سال انقلابات بزرگی روی میدهد. (ایران‌شهر)

(۳) Emerson, Dr. P. Quimby, H. W. Dresser, P. Mullford, Marden, I. Seton, Edgerton, E. Towne.

نیک بینی بعضی از متفکرین که یک آینده روشنتر و پاکتری را پیش بینی میکنند معلوم میشود و از طرف دیگر تکالیف فردی و اجتماعی ما نیز خود بخود واضح میگردد!

از ربع اخیر قرن گذشته یعنی از پنجاه سال باینطرف تبدلات ضعیف و غیر محسوس ولی متوالی و قطعی در افکار و عقاید مردم اروپا و آمریکا نسبت به تمدن غرب و ثمرات آن شروع به نمودن کرده است! از این تاریخ کم کم متفکرین روشن بین این دو قطعه مهم حکمران دنیا در باره نتایج ترقیات علمی و فنی به شبهه افتاده و بنای تنقید را گذاشته نخستین ضربه‌های تنفر را به پیکر فلسفه ماده پرستی نواخته‌اند یعنی صدای خود را بر ضد شکل حاضر تمدن غرب بلند کرده مضرات آن را توضیح و مردم را به احتراز از آفات این تمدن دعوت نموده‌اند! ...

کیفیت ظهور این جریانهای فکری و فلسفی که آنها را «نهضت معنوی و روحانی» باید نامید شرحی لازم دارد که ناچار باید بیک مقاله مخصوص بگذارم. مسئله تعارض مادیت با معنویت و جسمانیت با روحانیت و حدوث انقلابهای سیاسی و علمی قرن بیستم از نظر علمای علوم اسرار دور نیفتاده بوده است و بعضی از ایشان این حوادث را چندین سال قبل از حلول قرن بیستم خبر داده بودند:

«ویلیام کوان جج» آمریکائی که یکی از واقفین علوم مخفی و از پیروان و عمل کنندگان فلسفه هند بود در سال ۱۸۹۳ چنین نوشته بود:

«نخستین مرحله پنجهزار ساله «دور سیاه = کالی یوگا» (۲) در میان سالهای ۱۸۹۷ و ۹۸ به آخر خواهد رسید. این دور در سال ۴۱۰۱ قبل از میلاد شروع شده بود. حالاکه از ختام این دور چند سال بیش نمانده است موقع آنست که ارباب علوم و فنون دقت کنند که در سالهای قبل و بعد از ختام این دور چه تزلزلها و انقلابهای سیاسی

نفسی بر آورد عوالم آفریده شد و هر آن که نفس خود را واپس کشد همه عوالم نیست می‌شود یعنی بذات حق تعالی بر میگردد! (۱) این تعییرات و تشبیهات بخوبی معنای « و فتخت فیه من روحی » را می‌رساند و شخص متفکر را به اسرار خلقت آشنا می‌سازد و بدین ملاحظه است که حکما و عرفای ما هم جهان و زندگی انسان را بیک «دم» یعنی نفس تعییر کرده‌اند!

باری غرض این بود که قوه فکر و اراده و یا ادراک و حرکت، مقدرات بشر را معین میکند و در مقاله گذشته مختصراً شرح دادم که افکار متراکمه قرنهای گذشته چگونه اوضاع کنونی را تولید کرده است و حالا که میخواهیم نگاهی به آینده بشر بیندازیم باید جریانات فکری و انقلابهای دعاغی و روحی عصر کنونی را تحقیق و موشکافی کنیم تا اوضاع آتیه در آئینه بصیرت ما نمایان گردد!

برای حل این مسئله باید سه موضوع را مورد بحث قرار داده شرح بدهیم:

۱ — محور افکار امروزی که فردای بشر را حاضر میکند چیست؟

۲ — علایم و آتاری که از حالا دلالت بچگونگی دور جدید میکند کدام است؟

۳ — دور جدید ما یعنی آینده نزدیک بشر در چه شکلی ظهور خواهد کرد و صفات بارزه آن چه خواهد شد؟

اگر این نکته‌ها را تدقیق کنیم آنوقت از یکطرف حکمت

(۱) صاحب کتاب ابواب الجنان، این فکر را در مقدمه کتاب خود با یک عبارت خوب بیان کرده و چنین گفته است:

«قادریکه اگر ثمان قدرتش نفس ایجاد عناصر واپس کشیدی، امتناع خلاء شیشه فلک را درهم شکستی.»

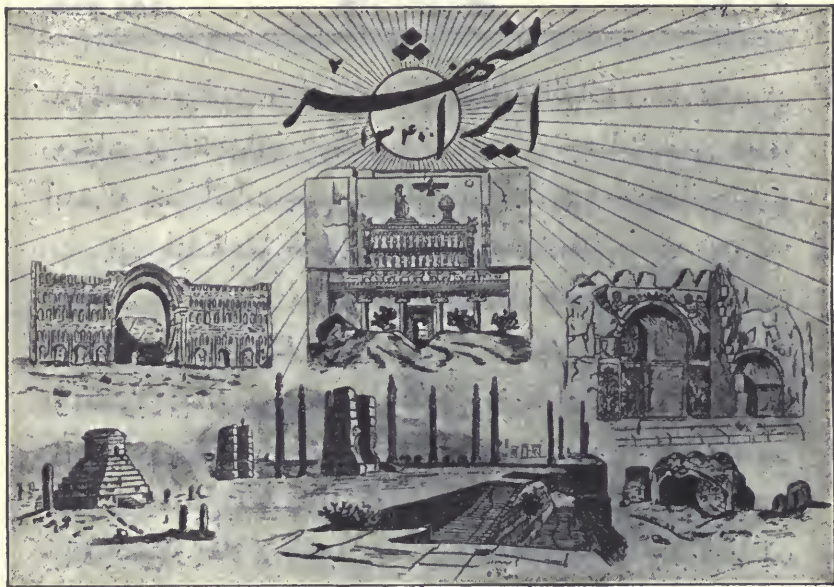
می‌سازد و انسان را اطمینان می‌دهد که تمام تصوراتی که امروز افسانه و محال بنظر می‌آید قطعاً در مشیمه قدرت انسانی موجود و مخفی است و فردا قدم بجهان تحقق خواهد گذارد!

اینها همه محسوسات و مشهودات است که می‌بینیم لیکن آن اسباب خفی که این حالات و حادثات را زائیده است در نظر اول برای ما پوشیده است! این اسباب همان انقلاباتی است که در طی قرن های اخیر بتدریج در اعماق مغزها و قلبهای مردم تکون یافته و نشو و نما کرده است! بلی این افتخارهای زهره شکاف و سرنگون ساز آسایش، نتیجه آن آتش تند و تیز افکار است که در مراکز دماغهای بشر سالهاست آماده سر زدن و شعله‌ور شدن بوده است! اساساً تمام اعمال بنی آدم و از آنرو مقدرات وی محصول فکر و اراده اوست. در ظاهر يك فرد، هر قدر هم کلری را بی فکر و بی اراده انجام بدهد باز خالی از فکر و اراده نیست گر چه غیر محسوس باشد! همینطور مجموع افکار و اراده‌های يك ملت، محرك و اساس اعمال اوست و مجموع اعمال وی مولد مقدرات او میباشد چنانکه افکار و اعمال قرنهای گذشته بشر مقدرات امروزی او را زائیده است و بدین جهت بود که در مقاله گذشته، قوه فکر و اراده را «بزرگترین و قادترین قوای خالقه روح» گفتم و در حقیقت هم چنین است و جهان ما مخلوق این ذو قوه است! و نیز بدین مناسبت است که جمعی از فلاسفه گفته‌اند که کل موجودات نتیجه «تفکر خدا» است یعنی در آن آن که خداوند تفکر کرد کاینات آفریده شد و هر آن که از تفکر باز ایستد کل موجودات معدوم میگردد یعنی به منبع خود بر میگردد! این عقیده شباهت کامل دارد بدان تعبیر که برخی از حکما می‌گویند که کل کاینات مخلوق تنفس خدا است یعنی وقتی که خدا

حوزه علوم و فنون و بخصوص در فلسفه و الهیات و در عقاید و روحیات نیز انقلابهای بزرگ و اکتشافات و تجدیدات مهمی بعمل آمده که یقیناً تأثیرات عظیم در مقدرات آینده بشر خواهند بخشید! این يك قاعده طبیعی است که مردمان یعلم و ظاهرین که در همه جا اکثریت دارند نظر ایشان را فقط حوادث عظیم و ولوله انگیز جلب میکند و ایشان فقط در پیش حادثات دهشتناک و محسوس متأثر می‌شوند. دیده این زمره آن رشته‌های باریک را که تار و پود این وقایع را تشکیل میدهند نمی‌بیند و رنگهای اصلی و مصنوعی آنها را از هم تشخیص نمیدهد! ولی در نظر دور بین و کجکاو عقلا و صاحبان بصیرت و اطلاع اینطور نیست! ایشان در هر حادثه و واقعه قوه مولد و محرك آنرا می‌جویند و می‌بندد یعنی در هر معلول پی علت می‌گردند و حلقه‌هایی را که سلسله حوادث را بهم پیوند کرده است جستجو میکنند!

وقتی که يك نظر سطحی به حوادث بیست و پنج سال گذشته می‌اندازیم براسستی مبہوت و متعجب می‌شویم که قرن بیستم چه انقلابهای بزرگ که در نظر ما خواب و خیال بود همراه آورده است! در این مدت کم چه سلطنتهای استبدادی که از میان رفته؛ چه سلاطین قهار و جابر که خود را خدای زمین و مالک رقاب امم و صاحب لوح و قلم می‌پنداشتند بخاک مذلت نشسته و با زشت ترین حالی جان سپرده‌اند! چه تغییرات بزرگ سیاسی که در عالم روی داده و چه انقلابهای خونریز که سر زده و چقدر خونها ریخته و چقدر عمارتها و آبادیها ویران گشته است!

از طرف دیگر در ظرف همین مدت آقدر اختراعاتی مهم بعمل آمده و آقدر ترقی‌ها و آبادیها و تجدها در اغلب مملکتها و در قلمرو علوم و صنایع حاصل شده است که عقلها را حیران



شماره ۵	اول مرداد ماه ۱۳۰۵	سال ۴
No. 5	23 juillet 1926	Année 4

قیمت فلسفی

آینده بشر

== ۲ ==

تظاهرات قرن بیستم — اثرات قوه فکر و اراده — آغاز جریانهای
فکری و روحی — پیش بینی انقلابهای قرن بیستم — تنقیدات
متفکرین از تمدن غرب — لزوم تمیز و اخلاق و فضیلت.

رن بیستم تنها انقلابهای سیاسی و اقتصادی برای
ما ارمغان نیاورده بلکه اولاً پشت سر این انقلاب
ها بعضی انقلابهای فکری و روحی در کار بوده
که آن یکپارچه را تولید کرده است و ثانیاً در



این ماشین که بیش از يك سال است مخترع آن مشغول استعمال می‌باشد مرکب از آلات ذیل است: چند عدد صاف‌کن‌های مخصوص مایعات که رویهم گذاشته شده، يك آلت اصغاء (گوشی) و يك صفحه مخصوص رؤیت و يك نوع اسباب تلفن سیال. بوسیله این تلفن و لوله‌های تقاله، مخترع با ماشین خود خویشتن را مربوط می‌سازد و این رابطه شبیه برابطة مغناطیسی است که بمحض کار افتادن، ماشین را مستعد می‌سازد که بسؤالها جواب بدهد و قوه‌های دماغی و باطنی را که از طرف يك «مدیوم» (شخص رابط حساس) و یا شخص دیگر بیرون داده می‌شود برآتب تزئید نماید! ترتیب سؤال و جواب دادن ماشین ازینقرار است:

شخص رابط خود را بوسیله حلقه از آلومینیوم (لعابی) که در دست راست خود گرفته به سیم مسین ماشین مربوط می‌سازد که این يك رابطه مغناطیسی تولید میکند. این سیم مسین بمرکز اصغاء (گوشی) ماشین نصب شده. سپس کاغذی که سؤال روی آن نوشته شده و همچنین يك آئینه فلزی از طرف رابط با نفس دمیده شده به ماشین بسته می‌شود. پس از چند دقیقه شخص رابط ورقه سؤال را برداشته جواب آنرا از آلت تلفن ماشین می‌طلبد و آنوقت جواب خود را از گوش باطنی خود یعنی از صدای غیب مثل اینکه ماشین حرف می‌زند می‌شنود! در این مسئله جواب را ارواح عالم علوی میدهند و ماشین و شخص رابط جز واسطه چیز دیگر نیستند!... (ترجمه از مجله آلمانی وایسه فانه — پریق سفید)

[در باره این ماشین مشغول بعضی تحقیقات هستیم و نتیجه را در آینده خواهیم نوشت — ایران‌شهر]



و دیوانه‌وار سر بیستان میگذارد، اگر بلبل و گل نبود ایام بهار خالی از رونق و صفا بود، همینطور اگر امید وجود نداشت ایام حیات قدر و قیمتی نداشت.

امید در زندگانی بشر سرگذشتهای عجیبی دارد، امید در تاریخ بشریت صاحب داستانهای غریبی میباشد، امید در افسانه‌های خود پهلوانان برجسته‌ای را نشان می‌دهد، سیروسها، اسکندرها، داریوشها، اردشیرها، پترها، نادرها، ناپلئونها، شاه عباسها، لنین‌ها و خلاصه همه و همه مردمان قوی، پهلوانان اساطیر امید هستند. امید وظایف زندگانی را انجام میدهد، امید خالق سعی و عمل است، امید، رب النوع کوشش و کار است، اینست یگانه سر قیمت زندگانی!

بیایید امید را از قلب خود فرانیم، بیایید امید را از کشور دل تبعید نکنیم، بیایید امید را از مرکز وجود بیرون نمانیم و بالاخره بیایید امید را از این قلب — قلبی که تعریف آن را خواندید دور نیفکنیم که: قلب مأیوس بقدر پیشیزی ارزش ندارد.

اصفهان — علی هاشمی — ح.

اخبار علمی

ماشین فکر نویس

مهندس آلمانی دکتر «تلت شر» مقیم شهر «اینس بروک» پس از سالها تجربه و زحمت موفق شده است ماشینی بسازد که بوسیله آن میتوان قوای فکری و باطنی انسان را تزئید کرد و عملاً بکار انداخت.

جایگاه کلیه اسرار خلقت بشمار میرود، قلب محل شاهکارهای یزدان تواناست، قلب از آسمانها هم عظمتش زیادتیر و بیشتر است زیرا وقتی تکان بخورد مافوق آسمانها که آستان کردگار است بتکان درمی آید، قلب نسخه حکمت یزدان است، قلب آئینه ایست که مظهر جلوات ربانی قرار گرفته است، قلب محل کبریائی رب الارباب است، قلب مرکز حکومت کردگار است، قلب قاضی و فرماقرمای کشور وجود است، قلب منزرعه و کشتزار اعمال و افعال است، قلب هدف غمزه‌های معشوق است، قلب محل سخنها و گفتگوهای سر بسته و سری است، قلب بنگاهی است که معاهده‌های عشق در آنجا بامضا میرسد، قلب جایگاهی است که قوانین معاشقه در آن گذرانده می‌شود، قلب گنجینه اسرار است، قلب مخزن راز و نیاز است، قلب صورتاً کوچک ولی معنأ بقدری عمیق و بی پایان است که تمام آمال حیات در آن مدفون شده و بالاخره قلب محلی است که «امید» در آن مسکن گرفته! اینست آنچه را من در قلب جستجو میکردم، همین يك چیز است که بنیاد زندگی را استوار فرموده. امید، زندگانیرا ذیقیمت کرده است، امید، حیات بشر را با قدر نموده است، اگر آسمان دارای اینهمه کواکب رخشان و اختران فروزان نبود هیچگاه در نظر با عظمت جلوه نمینمود، به همینین اگر قلب دارای گوهر امید نمی بود اینقدرها ارزش و بها نداشتی، قلب بدون امید همیشه صاحبش را به آغوش خاک میکشاند، کارهای بزرگ، فعالیتهای خارق العاده، عملیات جهت انگیز و موفقیتهای حیرت آمیز همه و همه پیش آهنگشان امید است، معجزه‌های امید است که انسان را در ته دریا گردش و در جولایتناهی سیر میدهد، بلبل بامید گل آشیانه را رها

جمعیت که حکایات و افسانه‌های غریب در باره او گفته می‌شود و ثانیاً در باب تعلیمات و محفل‌های او و اثراتیکه تا کنون بخشیده است با مناسباتیکه بآئین زردشت دارد، شرحی خواهم نوشت.

برلین — ۱ خردادماه ۱۳۰۵ — ح. ک. ایران‌شهر

اشعار منثور

قلب و امید

ای زندگانی! چقدر برای بشر ذیقیمت و کران هستی!
تا چه اندازه بشر بتو قدر و عظمت داده و احترام میگذارد! حتماً
یک چیز در توی تو وجود دارد که تا این اندازه تو را دارای
اهبت و جلال نموده است. آری آری یک چیز در تو — در تو
ای زندگانی و حیات — هست که دماغ بشر بجهت بقای تو
یک چشمه زندگانی و آب حیات در یک فسحت ظلمانی موهومی
از خود زائیده است و گرنه خضر و الیاس در خشکی و دریا
چه کاره‌اند؟ برای ابدیت تو است — ای زندگانی — که
بشر این همه تفحصات عجیب و غریب در عالم علم و معرفت
نموده و مینماید، برای لایزال بودن تو است که اینهمه فنون
و علوم متنوع و رنگارنگ از عدم بوجود آورده و می‌آورد.
این یک چیز را من چگونه بفهمم چیست؟ این چیزیکه تو را
— ای زندگانی — معبود بشر قرار داده کجا جستجو کنم؟
هر چه است در قلب است، آری قلب، قلب بشر! قلب

برای مردم يك شخصیت مستقل، يك آزادی فکری و يك استعداد جامع با يك صحت کامل یاد داده خواهد شد. — کدام شخص مرا تعلیمات لازمه را خواهد داد؟ جواب: آن مرد روزگار که مستقل، مالک نفس خود، نیکخواه، با ادب و مهربان است. آن مرد که سخت‌ترین مسائل زندگی را حل کرده و يك زندگی ساده دارای افکار خوب، اقوال خوب و اعمال خوب میگذراند یعنی يك مزداسنان.

۱۲ — آیا مزداسنان مانع از مذهب و شغل من خواهد شد؟ جواب: هیچ وجه. مزداسنان برای تخریب کار نمی‌کند بلکه تعلیم می‌دهد، آباد می‌کند و تکمیل مینماید. مزداسنان فرقه نیست که جستجوی طرفدار کند بلکه يك پیام و سروشی است که می‌خواهد اجزای گسسته سلسله قرابت بشر را از نو بهم پیوند سازد.»

هیچ شکی نیست که این تعلیمات در میان طبقات مختلف افراد اروپا که امروزه دوچار ضعف قوای روحی و یأس کلی از زندگی شده‌اند تأثیرات زیاد می‌بخشد بخصوص که در میان معلمان و مبلغان این جمعیت اشخاص عالم و فاضل و پرشور زیاد هستند و تمام درسها و تعلیمها و مشقها و ورزشها و غیره را موافق قواعد فنون عصر جدید یاد میدهند.

این جمعیت در دایره تربیت قوای جسمانی بمسائل تغذیه و تنفس و روابط جنسی بسیار اهمیت میدهد و برای خود يك طرز مخصوص تغذیه نباتی و يك طرز مخصوص تداوی با علفیات تأسیس نموده است که بسیار مشروح و مفید است و بدین وسیله همه اعضا آن ایمان دارند که بیش از صد سال باصحت کامل خواهند زیست.

درین مقاله بدین نظر اجمالی در اساس تعلیمات این جمعیت اکتفا میکنم و در مقاله‌های آینده اولاً راجع بشخص مؤسس این

میکنی. زندگی روزانه خود را مبدل يك ترانه آهنگدار که با عالم خلقت توافق دارد مبدل می سازی. و ضمناً خودت را عضو يك مجسمی خواهی کرد که خودش را از خودپرستی و غرور رها کرده بمقام عشق خدا و خدمت بنوع بشر رسانیده و به تسریع نجات بشریت کوشیده است.

خلاصه همینکه تو خودت را از زنجیر تمایلات سفلی موروته و گذشته نجات دادی در تخریب بنای تفرقه میان نوع بشر شرکت خواهی جست و تکلیف عمومی انسانرا خواهی دانست که اینست: «من بدین جهان قدم گذاشته ام تا آنرا آباد کنم و بیابانهای آنرا مبدل به بهشت سازم تا برای خدا و پیوستگان سلك محبت او يك نشیمن گاه مناسبی شود!»...

۹ — در مقابل این تعلیمات، چه وظیفه نسبت بمزداسنان دارم؟
جواب: فقط این وظیفه را داری که اخلاق خود را تمیز نگاه داری و يك حرمت و شرافت نسبت به هیئت جامعه نشان بدهی. با عقل رفتار کن و موافق منطق حکم بده و حقانیت را دوست دار. دانسته و فهمیده این طریقه زندگی و نظامات آنرا اجرا کن و تکالیف خود را با يك اطاعت و علاقه کامل بجا آر. تعظیم کن کسی را که شرافت را دوست دارد. و تقدیس کن خدائی را که منشأ کل است چه بالاتر از خداوند قادری و بزرگتر از حقیقت مذهبی نیست!

۱۰ — تعلیمات عالیّه مزداسنان برای مبتدیان چرا داده نمیشود؟
جواب: زیرا آموزگاران مزداسنان قابلیت فهم و هضم قوای بدنی و روحی طالبان را در نظر میگیرند و وظیفه خود میدانند که آنان را کمک کنند تا يك بدن قوی و محکم برای خود تهیه نمایند و خود را موافق ذکاوت شخصی خود تکمیل نمایند. بدین وسیله

زندگی را که مالک هستند تمام دنیا میخواهند تعلیم کنند.

۵ — از تعلیمات مزداسنان چه فایده توان برد؟ جواب: بعضی از تعلیمات مزداسنان این است: معرفت نفس، ضبط نفس، تقویت قوه اراده و حضور فکر، عزم و تصمیم، استقامت، تنفسهای صحیح و منتظم، تمرکز افکار، موفقیت، تکمیل هفت حس سفلی و پنج حس علوی، بکار انداختن مراکز اعصاب و جهازات عصبی و قلب و دوران خون و غدد، تأمین طول عمر، آزاد کردن خود از نفوذ تلقین و تنویم دیگران، قلع ریشه امراض، تخریب مکر و بها و باسیلها، تعلیم قوه های غذاها و اهمیت «ویتامین»، تجدید قوای بدنی و دماغی، تعلیم قوه شفائیه صدا، تولید روح اختراعات و نجات بشرت!...

۶ — پس از تکمیل تحصیلات از من چه توقع خواهد شد؟ جواب: اینکه تو یک زندگی ساده پیش گیری و با اعمال خود مثال خوبی از افکار نیک و افعال نیک نشان بدهی تا اینکه دیگران نیز نور حقیقت را به بینند و طریق تکامل را طی کنند.

۷ — کله مزداسنان چه معنی دارد؟ جواب: مزداسنان از دو کله ترکیب یافته. مزدا یعنی بلندترین آرزوی بشر و یا بلندترین فکر، سنان که مخفف سنیان است یعنی تعظیم و پرستش یعنی کسی که تکالیف دینی و وجدانی خود را با بزرگترین دقت و فکر ادا میکند. خلاصه مزداسنان یعنی «فکر عالی و فکر استادانه».

۸ — از تعلیمات مزداسنان چه انتظاراتی میتوان داشت؟ جواب: عالیترین و نجیبترین و بهترین قوای بدنی و فکری و حسی و روحی تو انکشاف و کمال پیدا میکند. از ناخوشی و نادانی و خطا آزاد می شوی و مقدرات خود را دست خود میگیری. همه استعدادها و طبیعتها و قابلیت های خود را برای اجرای مقاصد عالی صرف

علاوه میکند و پیروان او وی را «استاد معظم» خطاب میکنند! در باره شخص «دکتر اوتمان هانیش زرادشت» پاره‌ای افسانه‌ها و حکایت‌های اسرار آمیز گفته میشود که ما در ضمن این تتبعات خواهیم نگاشت. حالا خوبست قبل از آنکه بذکر ملاحظات شخصی خودمان در موضوع این جمعیت پردازیم از نشریات خود آن جمعیت اساس و مقاصد او را شرح دهیم. در بیاتنامه خود ابسؤالات مقدری که هر جوینده طالب بایستی کند چنین جواب داده است:

۱ — آیا مزداسنان چیست؟ جواب: مزداسنان قدیم‌ترین و وسیع‌ترین تعلیم و حکمت است در باره تدبیر فکری و بدنی که تا امروز نوع بشر توانسته است فکر کند و یا تا امروز از طرف خداوند الهام شده است.

۲ — از کجا نشئت کرده است؟ جواب: او از نخستین منبع ابدیت سر زده است و در روی تجربیات و مشاهدات بنا شده و از طرف عقل و الهام اداره می‌شود. مزداسنان جامع تمام حقایق و اساساتی است که تعلیمات مذهب و فلسفه و فنون و علوم اجتماعی در روی آنها بنا شده است.

۳ — برای که تأسیس شده است؟ جواب: برای تو و من و هر فردی که قدرت تفکر داشته و صحت و خوشبختی و کاینایی را مقصد غائی زندگی خود کرده باشد زیرا بدون اینها هرگز کمال بشر عمل نمی‌آید.

۴ — آیا مزداسنان یک مذهبی است؟ جواب: او نه مذهب نه فرقه و نه سوزۀ دینی است. از هر گونه تشکیلات تسلط آمیز و از نفوذ هر فرد و یا جمعیت افراد آزاده است. بمعنای اخص، عبارت از طریقت یک خانواده شاهانه است که اعضای وی اسرار

تجلیات روح ایران

جمعیت مزداسنان

Mazdaznan — Tempel Society

پیر و انتقال و نفوذ افکار و عقاید، یکی از بزرگ ترین غرایب خلقت است و یکی از آن اسرار است که عقول بشر هنوز بچگونگی و اهمیت آن پی نبرده است. جمعیت «مزداسنان» یکی ازین غرایب سیرعقاید و یکی از تجلیات روح ایرانی را نشان میدهد. آیا شایسته حیرت و ستایش نیست که پس از دو هزار و پانصد سال که از عهد ظهور زردشت پیغمبر پاك سرشت ایرانی گذشته و پیروان وی مجبور بترك وطن اجدادی خود گردیده اند يك مرد بینای اروپائی تعلیمات وی را قبول میکند و آن را با حقایق علمی و احکام دین مسیحی امتزاج داده بعضی از مراسم و آداب و اصطلاحات و احکام دین زردشت را از نو زنده کرده چندین هزار پیروان پرشور و زنده دل را پروانه‌وار دور شمع عشق خود جمع میکند؟



قریب چهل سالست که این جمعیت در اروپا و آمریکا تشکیل یافته و در اغلب ممالک مهم این دو قطعه محفلها و جرایدها و اداره‌ها تأسیس نموده و عده کثیری برای خود پیروان مشتاق و فداکار پیدا کرده است. رئیس این جمعیت شخصی است موسوم به «دکتر اوتمان هانیس زرادشت» که لفظ «زرادشت» را با اسم خود

میرزا مهدی

میرزا جعفر وزیر

کریمخان زند

اسماعیلخان

ازاد خان افغان



Karim Khan - i - Zand's Court

From: Persian Literature in modern times. by Prof. E. G. Browne

[By kind permission of the Cambridge University - Press]

قبول کرده و بخانه او بروید و با کمال دقت طرفه‌مماشات و رفتار او را با اهل خانه ملاحظه کنید ولی ملتفت باشید که این قسم رفتار تظاهرات مصنوعی نباشد بلکه از روی طبیعت باشد اگر مشاهده کردید که او شخصی است که در جزئیات کار خانه دخالت کرده او امر زیاد میدهد و ایرادات جزئی میگیرد قدری با خود فکر کنید و به پند آیا خود را برای اجرای این قسم او امر حاضر کرده‌اید؟ و آیا خود را آماده و مهیا می‌بینید که ایرادات او را رفع نموده رضایت خاطرش با کمال خوبی فراهم بکنید؟ اگر از خود جواب منفی شنیدید نه خود را در زحمت بیندازید و نه راحتی او را سلب کنید بلکه با کمال سادگی پیشنهاد او را رد نمائید زیرا که کار نکرده را باز توان کرد ولی افسوس گذشته سودی ندارد.

قسمت دیگری که باید کاملاً در آن دقت شود مسئله اخلاق و عادات است یعنی هر زن جوانی باید اخلاق و عادات شوهر آتی خود را ملاحظه کند و به بیند آیا میل دارد بعلاوه اینکه خودش را در صدمه و مشقت می‌اندازد این صفات باطفال او نیز سرایت نماید و همینطور آیا نامزد او دارای نزاکت و قوه قضاوت و آتش صبر و تحمل و اقتدار و نجابت میباشد یا نه؟ و آیا بطور کلی قابل است که صاحب خانه و زن و اطفال بشود؟ حسن احترام و شجاعت و راستگویی و تقدیس و تدبیر عموماً صفاتی است که زنها مایلند آنشخص را که از همه بیشتر دوست دارند دارا باشد و این نکته را هم باید در نظر داشته باشند که همان قسم که این صفات و خصائل را منتظرند مجبوسان دارا باشد باید خودشان نیز دارا بوده اگر در هر قسمت جزئی مطابقت نمی‌نماید اقلاً در توازن و مقابله باشد.

الخلقه بوده و اغلب پس از چند روز یا ماهی می‌میرند و اتفاقاً اگر عده معدودی زنده بمانند تا آخر عمر خود در مشکلات امراض جسمی و فکری دچار بوده بالاخره با يك عمر کوتاه پرزحمتی از این دنیا می‌روند.» از اینجست است که اولیاء آفتدر در مقابل اطفال خود مسئولیتهای بزرگ شخصی و اجتماعی دارند در صورتیکه آنها را بامراض ارثی مزمنه مبتلا سازند. باین مناسبت است که در اغلب دول آمریکا دولت قانونی بودن هیچ عروسی را تصدیق نمی‌کند مگر اینکه قبل از عروسی داماد و عروس را دکترهای قابل حکومتی معاینهٔ طبی بنمایند و در صورت داشتن امراض مسریه از ازدواج آنها جلوگیری میشود زیرا آن زن و شوهر قابل اینکه پدر و مادر حقیقی باشند نیستند.

دومین نکته که در انتخاب شوهر باید هر دختری در نظر داشته باشد قضیهٔ مالیه و سرمایهٔ اوست که باید ملاحظه کند که آیا این شخص که در آتیه شوهر او خواهد بود قادر بر اداره کردن امورات معاش يك فامیل می‌باشد یا خیر و یا اینکه میل دارد از مالیهٔ زن خود استفاده نماید در صورتیکه هیچ شوهری حق ندارد به این امید ازن بگیرد اگرچه در صورت بودن محبت ثروت زن و شوهر یکی بوده هر دو رفاهیت و آسایش فامیل در نظر دارند ولی قبل از ازدواج باید باین موضوع کمال اهمیت را داد که بعد از آن دچار اشکالات مالی و اقتصادی نشوند.

معروف است که مردهای جوانیکه در خانه نسبت به پدر و مادر و خواهر خود خوش رفتاری میکنند در آتیه با زن خود نیز همان رویه را اتخاذ خواهند کرد. بنا بر این خیلی مفید و لازم است که قبل از عروسی دعوت داماد را

نهایت اهمیت را دارد. در صورتیکه جمیع دکترهای بزرگ بالاتفاق هم‌عقیده هستند که امراض سل، سرطان، خنازیر، جنون، سفلیس و یکمده دیگر از نسلی به نسل دیگر نقل می‌شود. دیگر تکلیف هر زن با فکر جوان خیرخواهی معلوم است که در صورت عدم دقت در این انتخاب دارای چه مسئولیت‌های بزرگ وجدانی و اجتماعی می‌باشد. اگر هم شما با استقامت بوده یک حس فداکاری در خود مشاهده میکنید، حاضرید برای اینکه حیات خود در پرستاری و مواظبت شوهر و طفل مریض خود صرف کنید. باین امر رضایت ندهید زیرا بر عالم انسانی یکمده اشخاص ناقص الخلق مریض اضافه خواهید نمود که از وجود آنها جز تحمیل بر جامعه فایده دیگری متصور نیست، مثلاً شما باید از تاریخچه فامیلی آن شوهری که میخواهید انتخاب بکنید اطلاعات کامله داشته باشید و در افکار و اخلاق و قوای بدنی اجداد او دقت کامل بنمائید چنانکه یک نفر از اجداد و پیشیان او دارای یک مرض مسری بوده و یا یک عادت مضر داشته خیلی محتمل است که آن مرض یا آن صفت زشت در شوی شما اثر کند و در نتیجه خود شما و اطفال خود را بانواع مصائب حیاتی مبتلا خواهید کرد، زیرا بطوری که تا بحال تجربه شده اطفال بیشتر آن صفات پست و یا آن قوای ضعیف والدین خود را قبول میکنند.

دکتر «گارینسی» که یکی از دکترهای خیلی معروف است اینطور مینویسد: «مردهای جوانی که جزئی آثار سفلیس در خون آنها وجود داشته باشد پس از ازدواج بطور یقین این مرض به اطفال آنها نیز نقل میشود. در نتیجه هزاران اطفال بواسطه زهر این مرض هلاک شده قبل از تولد ساقط شده‌اند اگر هم به ندرت بعضی‌ها زنده بدنی آمده‌اند یقین است که ناقص

ندارد که درخواست بعضی از کمالات و صفات مخصوصه را که او فاقد است بنماید. اگر قبل از زناشوئی کشف گردید که آن مردی که نامزد شما است بعضی از صفات و اخلاق حمیده را دارا نیست نباید خود را فریب بدهید بصورتی که پس از ازدواج ممکن است تدریج صفات حسنه را باو یاد داد یا اینکه بعضی از عادات زشت مضره را از او سلب نمائید، زیرا که دیگر آن زمین قابل زراعت تخم جدیدی نمی باشد چه که وقت آن گذشته است و هر رفتار و کرداری که جلی او شده یقین است که تا آخر عمر با او بوده باعث عذاب جسم و روح شما خواهد شد.

بعلاوه هر زنی حق این انتظار را دارد که شوهری را که در آتیه باید انتخاب نماید مانند شخص خودش پاک و مقدس باشد و وظیفه آن زنی است که اطلاعات کافی را جمع باین موضوع تحصیل نماید اما بچه وسیله کسب این اطلاعات را بنماید؟ او باید بهر وسیله است برای تحصیل این اطلاعات تشبث نماید و اگر سعی خود را نموده موفق نشد بهتر است که قدم ثانی برای زناشوئی بر نداشته تنهایی را بر این ازدواج مشکوک خطرناک ترجیح دهد.

باید هر دختری بداند و هشیار باشد که در انتخاب شوهر که بزرگترین مسئله حیاتی است برای او نباید فقط به احساسات محبت و عشق ظاهری کفایت نمود زیرا که اغلب احساسات برای انسان يك هادی مضلی بوده او را بوادیهای خطرناک و پرتگاه های مهیب دلالت می نماید.

صحت بدنی اولین نکته است که باید در انتخاب شوهر ملاحظه شود، زیرا که نه فقط فواید شخصی شما در ملاحظه این نکته منظور است بلکه در نسلهائی که در آتیه از شما پیدا می شود دخالت تام دارد. بنا بر این در انتخاب شوهر باین قضیه باید

بلکه از دور يك هادی و راهنمائی هستند. آن افکار عالیّه ما نیز مانند این چراغ است که فقط بما نشان میدهد که بکدام جهت حیات باید سعی نموده خود را بآن برسانیم. اما قسم دوم آن کمالات مطلوبی هستند که در جزئیات کارهای یومیّه خود از آن استفاده نمائیم. فقط از برای این نیستند که بدانیم از چه سمت باید حرکت کنیم بلکه مانند شمعیهای کوچکی هستند که در دست گرفته قدمهای جزئی حیات خود را روشن نموده و بدون هیچ خطر و آزاری با کمال اطمینان بسمت کمال مطلوب بزرگ خود حرکت می کنیم.»

بهمین قسم راجع بآن مردی که تا بحال افکار خود را تمرکز داده‌اید و برای خود يك شوهر تصویری کاملی فرض کرده‌اید دچار زحمت و اشکال خواهید شد و قتیکه ملاحظه میکنید که آن افکار عالیّه عملی نبوده و از حقیقت دور است. اما چرا این تصورات مشکل بوده و خطرناک است؟ برای اینکه در تمام مدت عمر خود را با آن شوهری که در متخیله خود فرض کرده بوده‌اید مقایسه میکنید و بواسطه مغایرت آن دلنگ و ملول می شوید. بس ای عزیزان من! بدانید که انسان در دائره حقایق و چیزهای محسوس زندگی مینماید. تصورات و افکار عالیّه در زندگانی یومیّه شما چندان اثری ندارد. فقط چیزی که دخالت کلی دارد آن مردی است که شما را برای خود انتخاب می نماید و شما نیز او را بشوهری قبول میکنید.

اما بعضی از صفات و کمالات را هر زنی که خودش لایق مادری باشد حق دارد که از شوهر خود منتظر باشد. و این انتظار و درخواست باید قبل از انتخاب باشد که باید در صفات او دقت نماید ولی بس از اینکه آن شوهر را انتخاب نمود دیگر حق

جهان زنان

انتخاب شوهر

يك فصل از كتاب «دانشتني های زنان جوان» تأليف خانم ا. ف. «دريك»
Mrs Emma F. Angel Drake دكتر در طب و پرفسور فن قابلكي در آمريكا.
ترجمه آقای ذبيح الله قربان محصل دارالفنون آمریکایی بیروت.
این کتاب که بسیار مفید میباشد در جزو انتشارات ایران شهر برای چاپ حاضر است
هر وقت بکنفر از ارباب همت ککی به بخارج چاپ آن کنند شروع بطبع خواهد شد.

هر دختر با هوشی باید قبل از اینکه بحد بلوغ برسد نزد خود فکر کند که آیا آن شوهری که در آتیه باید داشته باشد صاحب چه کمالات و اخلاقی باید باشد یعنی در مواقعی که یکی از رفقا و یا اقربای او عروسی می شود آن دختر عاقل باید اخلاق آن داماد را با سلیقه خود مقایسه کند و خود را در محل آن دوستش فرض کرده مشاهده کند که این شوهر را قبول خواهد کرد و آیا چه معایب در او می بیند که سزاوار شوهری نیست. باین رویه تمام حالات و عادات و صفاتی که مایل است شوهر او داشته باشد در نزد خود مجسم کرده که در موقع لزوم یعنی وقتی که میخواهد يك نفر سهیم و شریک در حیات خود انتخاب نماید معطلی نداشته با يك افکار باز پر تجربه شوهر خود را انتخاب نماید.

«جیمز لن آلن» مینویسد: «کمالاتی مطلوب (ایده آل) ما بر دو قسم است. قسم اول آن افکار و خیالات عالی است که برای تهیه بهترین آتیه برای خودمان تصور کرده و برای نیل بآن مقاصد سعی و کوشش می کنیم. این قسم اول مثل چراغهای بزرگی است که در بالای برجهای بلند برای هدایت کشتی ها ساخته شده است. از این قسم چراغها در جزئیات حیات کسی استفاده نکرده

کشتی بشهر صقالبه برسد، ملك سوار آن شده و هر چه در آن هست شمرده ده يك آنرا ميگيرد و هر گاه طايفه روس و يا غير آنها بدانجا آمدند و غلاماني آوردند ملك مختار است كه از هر ده رأس يك رأس برای خود بردارد. و پسر پادشاه صقالبه در نزد پادشاه خزر در گرو است.

ورق ۲۱۲ كتاب بجهت نداشتن جلد قدری خراب شده است و در آنجا پس از تمام شدن بيان حالات روس با اين جمله كه در ياقوت هم هست خاتمه مي‌يابد:

«اما ملك خزر كه اسم او خاقان است فقط در هر چهار ماه يكبار برای تنزه بيرون مي‌آيد و او را خاقان بزرگ مينامند و بجانشين او خاقان به ميگويند و اين يكي لشكر را سرداري مي‌كند و امور مملكت و جنگ را اداره مي‌كند و پادشاهان كوچك باو اطاعت مي‌كنند و هر روز بنزد خاقان بزرگ وارد شده كرنوش کرده اخبار مملكت را اظهار مي‌كند و پابرهنه بايد وارد شود و در دست خود چوبی دارد و همين كه رسم سلام را بجا آورد آن چوب را در جلوی او می‌سوزاند و پس از فراغت از اين كار در طرف راست پادشاه روی تخت می‌نشيند و جانشين او را كنند خاقان ميگويند.»

مجله ایران‌شهر فقط در طهران تك فروشی
می‌شود. طالبین به کتابخانه کاوه و کتاب
خانه طهران رجوع کنند.

را دید بزمن افتاده سجده شکر بجا آورد و در کف خود دراهمی داشت و آنها را بروی ما افشاند و برای ما چادرها نصب کرد و زود ما بدانجا مصادف بود با روز یکشنبه ۱۲ ماه محرم سال سیصد و ده هجری و مسافت راه از جرجانیه تا این شهر هفتاد روز بود. (ازینجا بتفصیلاتی شروع می‌شود که در یاقوت مذکور است).

ورق ۲۰۴:

در خطبه جمعه اسم خان بلغار تا امروز چنین ذکر می‌شد: «اللهم اصلح بطوار ملك بلغار» و بعدها — چنانکه یاقوت ذکر کرده — موافق اسم المقتدر، تبدیل به جعفر بن عبدالله شد.

ورق ۲۰۸:

ملك، از رودیکه خلجه نامیده می‌شود بنهر جاوشین گذشت و دو ماه در آنجا رحل اقامت افکند و بعد کوچ داده بقومی که آنها را سوان (سوار) مینامیدند امر داد تا در خدمت او کوچ کنند ولی آنها امتناع کرده دو دسته شدند. يك دسته که با «خسه» (?) بود و این بر آنها حکمرانی داشت و اسم او «ورع» بود و ملك از پی آنها فرستاد... و دسته دیگر رئیسی داشت معروف به اسکل و این در اطاعت ملك بود جز اینکه قبول اسلام نکرده بود. وقتی که ایلچی ملك بدانها رسید از جانب او هراس کردند و جمیعاً پیش او آمدند و با او بنهر جاوشین که عرض آن پنج ذراع بیشتر نبود در آمدند.

ورق: ۲۰۹:

پادشاه صقالبه پادشاه خزر خراجی میدهد که عبارت از يك پوست سمور است بعدد هر خانه و هر وقت از شهر خزر يك

بما ضرر می‌رسانند، ما را غارت بلکه قتل میکردند. ولی این شیخ قطغان ما را معاونت کرد و ما را با امن برام انداخت. ازین موضع داخل راه شده بنهر «بفتدی» آمدیم و با (كلك) از روی آن گذشتیم. درینجا پیش قراولان باشگردها دیده شد. از آنجا بنهر جام آمده از آنجا هم نهرهای بزرگ جاخش، اذل، اردن، ارش، اختی و بنا را گذشتیم. بعد از آن بنزد قبیله بخناك رسیدیم. این بخناکها در حوالی موضعی که شیبه بدریاست که آب آن جاری نیست، سکنی دارند و اینها خیلی گندم کون بوده ریشه‌های خود را تراشیده‌اند و برخلاف اوغوزها بسیار حقیر هستند زیرا در اوغوزها توانگرانی که دارای ده هزار گوسفند باشند پیدا می‌شود.

از بخناکها گذشته بنهر «جج» [گویا جایق باشد] رسیدیم و این بزرگتر از همه نهرها بود که دیده بودیم و با سرعت زیاد جاری می‌شد. بعد از آن نهرهای جاخا، باجاغ، سمور، کباک، سوخ و کجلو را گذشته بمیان باشگردها رسیدیم و از اینها فوق العاده ترس داشتیم، زیرا اینها شریرترین ترکها و حریصترین آنها برای قتل بودند.

ورق ۲۰۳:

از میان باشگردها گذشته نهرهای جرمشان، اورن، اورم، باسیاج، وتیع، بناسنه و جاوشین را عبور کردیم و میان هر یک از اینها دو تا سه چهار روز با کم و زیاد راه بود وقتی که یک شبانه روز به شهر ملک صقاله که مقصد ما بود مسافت داشتیم، چهار پادشاه که در زیر دست او و برادران و اولاد او بودند باستقبال ما آمدند و با خود نان و گوشت و جاورس آورده بودند و وقتی که بدو فرسخی شهر رسیدیم خود ملک پیشواز آمد و همین که ما

شخص فقیر و بنده ناخوش شود او را در صحرا گذاشته کوچ می‌کنند و می‌روند. پس از مردن بیمار، یک جای بسیار بزرگ را مانند قبر می‌کنند، مرده را لباس می‌پوشانند و شمشیر می‌بندند و در قبر می‌نشانند. بعضی از حیوانهای او را هم پهلویش می‌گذارند. پس از دفن بالای قبرش از خاک گنبد (قبه) می‌سازند. بعد، صد تا دویمست حیوان کشته گوشت آنها را می‌خورند و کله آنها را با دمها و پوست های آنها بالای چوبها نصب کرده در آنجا می‌گذارند. باعتقاد ایشان مرده سوار این حیوانها شده به بهشت خواهد رفت. اگر مرده در حال حیات خود چند نفر را کشته است، صورت آن مقتولها را میکشند و بعقیده ایشان این مقتولها در بهشت خادمهای قاتل خودشان خواهند شد.

همه ترکها، ریشهای خود را میکنند. اغلب اتفاق افتاد که مرد پیری را از آنها دیدم که ریش خود را کنده و فقط چیز کمی از آن در زنج گذاشته بود و در پوستین خود وقتی که انسان از دور میدید گمان میکرد بزرگ است.

ورق ۲۰۲:

پادشاه ترکهای غزیه را «یغو» مینامند و هر کس باین قبیله پادشاهی کند باین نام نامیده می‌شود و بجانشین او «کوندکین» می‌گویند و هر کس بجای رئیس قبیله را بگیرد بدین نام نامیده می‌شود. بعد رئیس لشکر دارند که نام او اترك بن القطفان است. پدر این نیز زنده بود. در نزد او باز يك طرفان و يك ینال بود و طرفان بزرگتر و نجیب‌تر آنها ولی کور و شل بود. پس قطفان پدر اترك گفت به آنها که اینها (یعنی ایلچیان المقتدر) فرستادگان پادشاه عرب هستند نزد صهر بن المش بن شلکی.

اگر این قطفان بما معاونت نکرده بود این رئیسهای اوغوز

وارد شدیم. ۱۵ روز بعد يك کوه رسیدیم و از آنجا بقبیله غزیه آمدیم. همه اهل قبیله در زیر چادرهای نم‌دی بودند. هیچ دین ندارند. خدا را «یارب‌کلر» یعنی اینطور و آنطور کلر کن می‌گویند و کارهای خود را به‌مشورت می‌گذارند. و احترام زیاد بشیوخ خود میکنند و از سخنان ایشان بیرون نمی‌شوند.

ورق ۲۰۰:

این غزها «یک‌خدا» می‌گویند یعنی بوحدت قائلند. و زنان آنها از مردهای خود و دیگران خود را نمی‌پوشاند اما جزای جرم زنا در میان آنان بسیار سخت است. عادت ذبح کردن حیوانات را نمی‌شناسند. بزرگ‌سقند آقدر می‌زنند تا بمیرد.

ورق ۲۰۱:

در این غزها (اوغوزها) عمل لواط نیست و جزای این جرم کشتن است. ولی در خوارزمیها این فعل شایع است حتی حکایتی نقل می‌کند که يك تاجر خوارزمی در میان اوغوزها این گناه را مرتکب شده محکوم بجزای مراک گردیده فقط بدادن وجه کلی و بوساطت چندین واسطه جان سلامت برده است. رئیس قبایل این محل «کوزرکین» نام دارد و خلف پادشاه ترک است. از پادشاهان اینها یکی را دیدیم که «کچوک‌ینال» نام داشت. او اول اسلام را قبول کرده بود، بعد مرتد شده به مجوسیت برگشته بود.

در کاروان ما پنج هزار انسان و سه هزار حیوان (مواشی) بود. در میان اوغوزها مراسم دفن از اینقرار است: اگر شخصی توانگر بیمار شود اهل بیت او بنزدش نمی‌روند و يك چادر مخصوص برایش ساخته توی آن می‌گذارند اگر بمیرد و یا صحت یابد در همین چادر خواهد بود. اما اگر

قیمت ادبی

نسخه خطی کتاب ابن فقیه

در مشهد

بقیه از شماره پیش

درین نسخه اسم خان صقالبه (بلغار) را که بخلیفه عباسی المقنن مکتوب فرستاده «حسن بن بطوار ملک الصقالبه» تسمیه کرده است. اما در وقتی که ابن فضلان در آنجا بوده خان آن عهد را المش بن شلکی و نام مسلمانیش را جعفر بن عبدالله ذکر کرده است در صورتیکه یاقوت نام او را «المس بن شلکی بطوار» می‌نویسد.

بعضی نقطه‌ها که از کتاب اقتباس و استنساخ کرده‌ایم بقرار ذیل است:

ورق ۱۹۸:

خوارزمیان درهم را طازجه می‌نامند. مکالته اهالی جرجانیه برای گوش خوش آیند نیست. در نزدیک جرجانیه دهی هست با اسم «اروکوا»، اما مردم آنجا «کرولیه» نامیده می‌شوند. حرف های آنها مانند صدای غوک (قوربغه) است. خوارزمیها نان را کند مینامند.

روز دوشنبه ۲ ماه ذیقعد سال ۳۰۹ از جرجانیه سفر کردیم. از اینجا بیرون آمده بیک رباط که زمجان نام داشت وارد شدیم. از اینجا دیار ترک شروع میکند. یک منزل از آنجا دورتر به موضعی نزول کردیم که جبب نام داشت. بعد به بیابان دیار ترک

چاپ نمی‌شود که سبب تشویقات هندیها در باب پیشرفت ادبیت پارسی می‌تواند بشود. عجیبتر اینکه آقامان زردشتی هم بستگی خودشان را با این زبان ابدأ ترك گفته يك نوع زبان مخصوصی که يك نقطه هم از پارسی ندارد تولید نموده‌اند حتی آنکه بطور کلاسیک هم آن را یاد نمی‌گیرند.

بطور ختم این است تاریخ پیشرفت و زوال ادبیت پارسی در هند که در فوق بتذکره رسید.

علیگده — سید محمد هادی مچلهی شهری



تقاضای مخصوص

چون در نظر داریم شرح حال شهید ترقی و آزادی ایران، مرحوم کلنل محمد تقی خان را هم عنقریب بچاپ برسانیم از اشخاصی که آشنائی نزدیک با ایشان داشته‌اند تقاضا میکنیم که آنچه در باره زندگی و افکار و اقدامات آن مرحوم میدانند با عکسها و نوشته هائیکه از وی دارند برای ما بفرستند تا بنام خودشان درج کنیم.



از و کلاسیکه حساب سال سیم مجله را هنوز پرداخته‌اند خواهشمندیم هرچه زودتر حساب خود را تفریغ کنند و اگر بجای وجه دوره سال سیم مجله را هم پس بفرستند با کمال امتنان قبول داریم.

که از زبانهای خارجه ترجمه نموده بر دارائی آن بیفزایند. چنانچه بر حسب توجه و جدیت دولتی زبان مزبور تا حد اقصی پیشرفت نموده بعبید نیست که در ظرف چند مدتی یکی از السنه مهمه عالم بشمار رود و بنده معتقدم که اگر ایرانیها این زبان را تحصیل نمایند و از کتابهایی که در این زبان ترجمه شده استفاده بکنند می‌توانند بواسطه آسانتری پارسی را مستفید سازند. زیرا که بنا به اشتراك الفاظ علمی ترجمه از اردو در مقابل از زبانهای اروپائی آسانتر میتواند بشود. عرفا که برای پیشرفت اردو از طرف دولت حیدرآباد استخدام شده يك قاموسی را که بطور اختراع از زبان عربی ترجمه‌های لغات مشکل فنی و اقتصادی اروپائیان را میدارد تألیف نموده‌اند و چون مأخذ همچو لغات مخترعه تماماً عربی است پارسی زبانان هم میتوانند همان الفاظ را عیناً و اساساً بمحل استعمال گذارده پارسی را از دست برد الفاظ بی‌آهنگ خارجیان که در کتابها و مقاله‌های کنونی ایرانی دخل یافته جلوه نمائی می‌کنند جلوگیری نمایند.

درین موقع باید گوشزد خواننده نمایم که اگر عصاراً ذره از زبان پارسی بین اسلامیان هند باقی مانده پردازش کاملاً بر اسلوب پارسی قدیم می‌باشد و دروس محصلان خانگی و هم یونیورسیتی‌ها بغیر از آن کتابها نمی‌باشد که قرنهای گذشته تألیف و تصنیف شده بود. یکی از هزار هم بنظر نمی‌آید که بر لغات و مصطلحات کنونی ایرانیها وقوفی داشته باشد.

بنده متأسفانه می‌گویم که اگرچه تعداد ایرانیها در هند خیلی زیاد است و اگر ذره جدیت را بکار برند می‌توانند از حیث پارسی دانی محصلان را براه درستی بیندازند ولی هیچیک از آنها در صد همچو افکار نمی‌آید. در همه نقاط هند يك مجله ادبی هم در پارسی

همدیگر در يك وقت لغتهای مختلفه را استعمال مینمودند متولد شده با اسم اردو موسوم گردید. همین زبان کم کم قدم از دائرة محدودش بیرون گذارده. خانواده‌های عمومی مردم و بعد دولتی را استیلا نمود. نتیجه‌اش این شد که زبان فارسی از وضع زبان فامیلی افتاده خودش را فقط بکاغذهای ادارات محصور نمود و از شروع دولت انگلیس این حالت را هم کم کرده ریشه‌اش برای دوام کنده گردید.

چنانکه در فوق ذکر شد اگرچه تا شروع دولت انگلیس فارسی از وضع زبان فامیلی افتاده بود ولی مسلمانان بستگی خود را مسئول می‌شمردند ولی از هنگامی که زبان رسمی و اداری اردو گردید و محصلان در صدد تحصیل زبان انگلیسی آمدند فارسی صورت کلاسیک را اختیار کرده همه اهمیتش را بیاد داد. علاوه بر این چون اردو بیشتر الفاظ از عربی و پارسی میدارد هندوها درین فکر افتادند که در جای آن هندی را که اساساً اردو بوده ولی در جای الفاظ از عربی و پارسی الفاظ از سانسکریت و بهاشامی داشت در محل اجرا و استعمال گذارند. اینطور يك نوع رقابتی بین هندی و اردو رخ داده اسلامیان هر نوع جدیت و فعالیت معارف‌پروانه خودشان را در راه ابقای اردو صرف نمودند و این هم یکی از اسباب بوده که بستگی‌شان با پارسی رو باحفاظت گذارد. اگرچه این تصادفات بکار اردو خورده برای پیشرفت آن يك واسطه فوق‌العاده تولید نمود تا اندازه که حیدرآباد هم که يك ایالت مهمه اسلامی میباشد و از حیث وسعت ارضی با مملکت آلمان برابری میکند اهمیتش را مسلم داشته يك باب «یونیورسیتیه» برپا ساخت که واسطه تعلیم و تدریس را اردو میدارد و عده کثیری را از عرفای عصری مأمور نمود

مرکزیه حکمرانی میکردند با همین زبان بستگی خودشان را
اعتراف می نمودند. چنانچه سواد عرضداشت‌های راجه‌ها و فرامین
و دستخطهای دولتی که عصرآ یافت می شود در زبان پارسی بقلم
رفته قهوذش را خیلی ثابت و مسلم نشان میدهد.

از واقعاتی که در فوق بقلم رفت يك نفر می تواند از خود
سؤال نماید که در صورتیکه این همه عرفا در هند مشغول به پیش
رفتهای ادبی بودند چه آزاری نیست که برای معارف پروران عالم
پیدا نمی تواند بشود ولی متأسفانه میگویم که صورت حال ابدآ
همچو نمی باشد و جز چند دیوانها از دو سه شعرای مزبور و
چند کتابهای در ثر هیچگونه آزاری برای محصل پیدا نیست.
در خیال بنده فقدان مزبور از چند جهات رخ داده که ذیلاً
درج می نمایم:

- (۱) — بستگی زیاد شاهان مغلیه با هندوها و زبانشان بر
اثر ازدواج با زنهای هندو و رواداری با پیشرفتهای ملی و
مذهبی و لسان آنها.
- (۲) — صرف توجه دولت از پیشرفتهای علمی بنا به خانه
جنگی‌های متوالی.
- (۳) — تولید احساس محافظه آثار علمی و لسانی خودشان
بین هندوها.
- (۴) — عدم وجود چاپخانه‌ها و وسایل انتشار علمی در هر
مقاطع هند.

علاوه بر این در همین بین يك زبان جدید که بعد بنام اردو
موسوم گردید سر زده لطمه سختی بتشویقات مردم با زبان فارسی
وارد آورد. چون زبان مزبور بدوآ بایستگاه قشون دولتی که
افرادش زبانهای مختلفه را دارا بودند و برای فهم و تفهیم مطالب

خانخانان

نظری

شمار شوق ندانسته ام که تا چند است
جز اینقدر که دلم سخت آرزومند است
بکیش صدق و صفا حرف عهد بیکار است
نگاه اهل محبت تمام سوگند است
نه دام دانم و نی دانه این قدر دانم
که پای تابش هر چه هست در بند است
مرا فروخت محبت ولی ندانستم
که مشتری چه کسست و بهای من چند است
ادای حق محبت عنایتی است ز دوست
و گرنه خاطر عاشق بهیچ خرسند است
از آن خوشم بسخنهای دلکش تو رحیم
که اندکی به اداهای عشق مانند است

بجرف اهل غرض قرب و بعد ما بند است
دل شکسته ما را هزار پیوند است
از آن دم که بحسرت فکنده دیدن او
نکه بگوشه چشم هنوز در بند است
نظر دلیر نشد تا مژه به پیش آمد
حجاب اگر پرگاه است کوه الوند است
دو چشم ساکن بیت الحزن بمن گرید
که من اسیر بمعشوقم او بفرزند است
دراز دستی حسن که گل بچشم ریخت
که تا بدانم از جیب در شکر خند است
بکینه جوئی افلاک عشق می بازم
که هر که دشمن باشد بدوست مانند است
نظیری از تو بجان کندن است لب بکشای
باین قدر که بگوئی بمیر خرسند است

عرفی در یکی از قصیده‌های خودش در باب ذوق خانخانان
می‌گوید:

سخن شناسا دیدی و دیده باشی هم

علو پایه من در مقام سجانی

فلان مری و من تربیت پذیر این بس

ز فضل خود چه ز من لافهای طولانی

خلاصه آنچه تا کنون بقلم رفت پاره از آن است که ادبیات

فارسی در عهد شاهان مغلیه پیشرفت نموده و الا برای نقل شرحش
یک دفتر می‌نمی‌تواند کفایت بکند.

ادبیات فارسی در عهد اکبر و جهانگیر تا اندازه پیشرفت

نموده بود که گمان میرفت که در آئینه قریب زبان مادری هندیها
اساساً فارسی می‌شود و ایالت‌های کوچکی هم که تحت دولت

و شعرا بخرج داده بود اعتراف می‌نماید:

ز یمن مدح تو آن نکه سنج شیرازی (عرفی)
 رسید صیت کلامش به روم از خاور
 بطرز تازه ز مدح تو آشنا گردید
 چو روی خوب که یابد ز ماشطه زیور
 ز فیض نام تو فیضی گرفت چون خسرو
 بتبع هندی اقلیم سبع را یکسر
 ز ریزه چینی خوانت نظیری شاعر
 رسیده است بجائی که شاعران دگر
 کنند بهر مدیحه قصیده انشا
 که خون رشک چکد از دل سخن پرور
 سواد شعر شکیبی چو کحل اصفهان
 به تحفه سوی خراسان برند اهل نظر
 حدیث نوعی و کفوی بیان چه سازم من
 چو زنده‌اند بمدح تو تا دم محشر
 ز نعمت تو بنوعی رسید آن مایه
 که یافت میر معزی ز نعمت سنجر

خانخانان تا اندازه که سخن سنج بوده اگر بشاعری راه
 انداختی یکی از سرآمد شعرای عالم بودی. در زمینه (چند است
 پند است) جملگی شعرای شهر طبع آزمائی نمودند. غزل نظیری
 و خانخانان در ذیل بالمقابل درج می‌شود. خواننده میتواند اندازه
 گیرد که از حیث رقت، نازکی، سلاست و برجستگی کلام خان
 خانان چه پایه را میدارد.

ابوالفیض آن‌گزین اکبر و شیخ کبیر من علاوه بر سلاطین و شاهزادگان در هند عمومی امرا هم بهره‌ها از سخن فهمی و قدردانی اهل فضل می‌داشتند و ابوالفتح کیلانی و عبدالرحیم خان‌خانان با توافق همدیگر باب اکدمی (بیت العلماء) را تأسیس نموده بودند که وجودش برای شعرا و ادب خواهان اسباب سرمشق و ترقی می‌گردید. ابوالفتح در یکی از مکتوباتش بخان‌خانان همچو مرقوم می‌دارد: «قصائدی که یاران آنجا گفته بودند بشعراى اینجا فرموده شد. بنام نامی شما هرگاه باتمام میرسد بملازمت فرستاده خواهد شد. ملا عرفی و ملا حیاتی بسیار ترقی کرده‌اند.»

عبدالباقی در مآثر رحیمی همچو مینگارد: «اکثری از اعیان دولت و ارکان سلطنت پادشاه مرحوم (اکبر) دست گرفته و تربیت کرده‌وی (حکیم ابوالفتح) اند و هر که تازه از ولایت آمده بندگی و مصاحبت ایشان اختیار می‌نموده چنانچه خواجه حسین تائی و میرزا قلی میلی و عرفی شیرازی و حیاتی کیلانی و سایر مستعدان در خدمت او بوده‌اند». در جای دیگر در همین کتاب مرقوم است: «و مستعدان و شعرسنگان این زمان در میانه شعرا مستحسن است و شیخ فیضی و مولانا عرشی شیرازی و غیره بآن روش حرف زده‌اند باشاره و تعلیم ایشان (حکیم ابوالفتح) بوده». خان‌خانان در شهر احمدآباد يك کتابخانه مهمی برپا ساخت و آنرا از کتابهای پر قیمت راجع بهر فن مملو نمود. يك وضع مخصوصی که این کتابخانه داشت این بود که دیوانهای تمام شعراى ددبار که با قلم خودشان مرقوم شده در آن پیدا بود.

رسمی قلندر یکی از ددویش و شعراى ایرانی بوده. در يك قصیده خود از آن جدیت که خان‌خانان در باب تربیت شعر

می‌شدند چنانکه از اشعار ذیل تراوش می‌کند:

[میرزا صائب]

همچو عزم سفر هند که در هر دل هست
رقص سودای تو در هیچ سری نیست که نیست

[ابوطالب کلیم]

اسیر هندم و زین رفتن بیجا پشیمانم
کجا خواهد رساند پرفشانی مرغ بسمل‌را
بایران می‌رود نالان کلیم از شوق همراهان

پای دیگران همچون جرس طی کرده منزل‌را
ز شوق هند زانسان چشم حسرت بر قضا دارم
که روهم گر براه آرم نمی‌بینم مقابل را

[علی قلی سلیم]

نیست در ایران زمین سامان تحصیل کمال
تا نیامد سوی هندوستان خا رنگین نشد

[دانش مشهدی]

راه دور هند یابست وطن دارد مرا
چون خاشب در میان رفتن بهندستان خوش است
جامی هم قصائد خودش را بهندوستان می‌فرستاد چنانکه
خودش گوید:

جامی اشعار دلاویز تو جنسی است لطیف

بودش از حسن بود وز سر معنی تارش

همره قافله هند روان کن که رسد

شرف عز قبول از ملك التجارش

علی قلی کمره قصیده در مدح فیضی سروده می‌گوید:

مرا افکند در نظم امورم پرتو فیضی

وقتی شاعری قصیده ساخته پیش او تقدیم نمود مصرع اول مطلع همچو بود: «ای تاج دولت بر سرت از ابتدا تا انتها». جهانگیر پرسید عروض را میدانی گفت نه. گفت خوب است و الا الآن برای قتل تو حکم می‌کردم. از آن بعد مصرع را تقطیع نموده او را بفهماند که رکن ثانیس همچو میباشد: «لت برسرت» و این خیلی بی ادبی است. (لات در اردو که قریب‌تر به لت است بمعنی لگد مستعمل است)

ددین هنگام شاعری که مثنی تخلص میکرد از خانواده باده فروشان بود در دربار شاهان مغلیه خدمت فراشگری بهمین خانواده تعلق میداشت. مثنی توسط نور جهان و بتقریب شاعری خواهش کرد که دخالتی در دربار شاهی پیدا بکند ولی جهانگیر گفت این آدمها خدمت فراشی را بهتر بجا می‌آورند با شاعری چه سر و کلری را میدارند. ولی بالاخره پیاس خاطر نور جهان باحضارش رضا داده مثنی این شعر را برایش خواند:

مثنی بگریه سری دارد ای نصیحت‌گر

کناره گیر که امروز روز طوفان است

جهانگیر گفت می‌بینید همان ذوق پیشه خودش را شرح میدهد. این همه پیشرفتها در ادبیت ازین جهت رخ داده که خود سلاطین نکته‌سنج و بالغ نظر بودند و الا هیچگونه طمع پولی نمی‌توانست همچو تشویقات فوق‌العادتی را عهده‌دار بشود. در ایالت دکن، شهر بیجاپور بنا بقدردانیهای ابراهیم عادل شاه خودش را از قطعه ایران نشان میداد. ظهوری و ملک قمی پیش او استخدام داشتند و اکبر هم باین سطوت و جبروت نمی‌توانست این شعرا را در جانب خودش مجذوب نماید. همین مرحمتهای بی‌اندازه بوده که شعرای ایرانی بیخودانه در پیش فرمانروایان هند مجذوب

همه چیز محتاج بچنان رجال هستند. اگر بیشتر از این تطویل کلام کنم این بحث بختام نرسد. خلاصه کلام این است که حس محافظه کاری ما منحصر بنگاه داشتن زندگی ما و منافع ما باید باشد. و ازین همه ملاحظات این یکی را یاد داشتن کافی است که از همه عادات سقیمه و افکار باطله و معاملات مکروهه دست و پا کشیدن و قطع رابطه کردن اولین شرط اسلامیت است؛ و به کافه اسباب نجاح و ترقی توسل کردن اولین خطوه ترقی و تمدن است. امیدوارم که این ملاحظات مخلصانه در نزد جوانان ایران مقبول خواهد شد، زیرا بامید خدمت ایران و ایرانیان ملهم شده است.

عمان — ۲۸ کانون ثانی ۱۹۲۶ — رضا توفیق

تدقیقات ادبی

زبان فارسی در هند

بقلم فاضل و شاعر هندی سید محمد هادی مچلی شهری
بقیه از شماره پیش

مصنف فرهنگ جهانگیری چون کتاب مزبور را پیش جهانگیر هدیه نمود سلطان از او خیلی قدردانی نموده مینگارد: «میر عضدالدوله از آگره آمده ملازمت نمود، فرهنگی که در لغت ترتیب داده به نظر در آورد. الحق محنت بسیار کشیده و خوب پیروی ساخته و جمیع لغات را از اشعار علماء قدما مستشهد آورده بدین فن کتابی مثل این نمی باشد.»

به علم و به ثروت عظیم!... كذلك عادتى ديگر داريم كه خيلى بد و مضر و چركين است: فرزندان و دختران خود را هنوز در زمان صباوتشان با يكديگر تزويج ميكنيم. و براى ترتيب مجلس وليمه، برتر از طاقت خود خرج ثروت و سامان ميكنيم. اين هم عادتى مضر و تماماً شرقى است و يادگار قرون وسطى مى باشد. عائله‌ها را فقير و سفل مىگرداند. اولاً تزويج اطفال با يكديگر خطائى است بل گناهى است بزرگ و اين عادت سيئه سبب تردى (۳) جنس و تناقص قوس ماست. بايد آنرا قانوناً منع كرد. تعدد زوجات هم منبع فساد عائله است و باعث حقارت مادران و دختران شرق. اگر مادر و دختر حيثيت و حقوق ندارند، جمعيت تام و آهنگ حياتش بر دوام نمى‌باشد و تربيت اولاد كه اهم مسائل است مهمل ميبانند. در زمان قديم، ايرانيان، مادر را بسيار احترام كردندى و زنان با مردان حقوق متساويه داشتندى در خصوص تأمين حقوق و رعايت مادر و حرمت عائله، مذهب ايران قديم نمونه مدنيت و مرتبه بالاي تربيت و ادب اجتماعى است. يكي از معاصرین ما و از علمای انگلیس كه تاريخ قديم ايران را جداً تدقيق و در باره اين خدمت صرف عمر کرده بود، در اين بحث ميگويد كه در زمان پيشين زن ايراني بيشتري از زن انگليسى امروز محترم بودى؛ و حقوق و آزادى داشتى. هيچ شك نيست كه اين دعوى صحيح است. يكي از لوازم مدنيت و شروط نجاج هم رعايت حقوق نسوان و تربيت فرزندان و دختران است. حيات عائله بدون اين شرائط كامل نباشد و اگر عائله مضبوط و مسعود و محترم نيست ممكن نيست كه رجال بزرگ و فداكار و خوب سرشت در كهواره آن عائله پيدا شود؛ اهل شرق پيش از

است و مناظر ندارد. مثلاً در يك اندام اشخاص و اندام سرو و چنار فرق ندارد. تصویرهای ژاپون و چین هم ازین قصور تماماً سالم و مبرا نیست. این قصور مختص است به تصاویر آسیائی و باید آنها تصحیح کرد و اصول اروپا صحیح است. و قس علی البواقی.

ثالثاً: [هر چیز، هر فکر، هر ظن، هر اعتقاد و هر عادت که بصحت جسمانی و روحانی ما مضر است و مضرش مجرب، باید فوری ترك و منع کرد؛ ولو محکم و یا منصوص شده باشد.]

هیچ شك ندارم و به یقین میدانم که ما چندین افکار و عادات و ظنون و اعتقادات داریم که قاتل صحت جسمانی و معنوی ما است. اقللاً ماحی سعادت و داعی مصیبت ماست. از بنگ و باده و حشیش و تریاک سخن نخواهم راند. این مصیبتها بنزد همه کس معلوم و مسلم است. ولی بعضی عادات محکمه داریم که از سبب جهل نمی توانیم مضرانشان را بر صحت خود تقدیر بکنیم. مثلاً همیشه از يك بشقاب با دستمان خوراك میخوریم و يك قدح استعمال می کنیم و در حوضی که استحمام و وضو میکنیم، آبش را هم میخوریم و نمیدانیم که بسبب این لاقیدی اکثر امراض مدهشه از یکی بدیگران سراپت میکند و تمام خلق را استیلا مینماید. شك نیست که از علم حفظ الصحه و قواعدش خبردار نیستیم؛ زیرا این يك علم جدیدی است و مبنی بر علم میکروب (۲)؛ از این سبب اکثر بلاد شرق تشهیر گاه امراض ساری است و این سفالت مانع بهبودی ما است و اصلاحش محتاج است به تشکیلات جدیدۀ بلدیہ و تصفیۀ میاه و ترتیب مجاری و قنواة و این همه محتاج است

زیرا ذوق ما جلوه روح ملی ما است؛ و اختلاف ذوق اگر به مرتبه ضلالت و سفاهت رسیده نباشد مضر حیات و داعی فلاکت نیست. ولی اصول و قوانین صنعت فئیسه اساساً یکیست و با خصوصیت ملیه علاقه‌ای ندارد. باید درین خصوص هم اصول اروپا را قبول بکنیم، زیرا شك نیست که اصولشان از اصول قدیم ما بهتر و برتر است.]

باید این قضیه را شرح کنم تا قارئین گرام بپهمنند که مرادم چه بود. بدیهی است که آثار فئیسۀ صنعت ممتاز با سلوب شخصی و موافق به ذوق ملی می‌باشد. از دو تصویر، از دو قالیچه، از دو کاسه بلور و از دو مسجد، فوراً میتوانیم دانست که کدامین اثر ایرانی است. حتی متخصصین یقیناً میدادند و میگویند که این قالیچه شیرازی و آن دیگری کرمانی است؛ این کاسه فغفور چینی است و آن دیگر کاشی است. و بدیهی است در نظر عوام هم که مسجد مشهور صفاهان فرقی عظیم با جامع سلطان سلیمان نشان میدهد این فرق در اسلوب معماری آن دو جامع (شریف پدیدار است و آن اسالیب نماینده ذوق ملی ایران و عثمانیان می‌باشد. و میانه این دو جامع شریف و معابد قدیم یونان فرق اسلوب چندان عظیم و ظاهر است که مجال قیاس نیست.

باید این اسلوب خاص ملی را نگاهداشت و اکمال کرد و آراست. ولی جهت فنی معماری فرق ملیت ندارد. مبنی بر هندسه و علوم است. هندسه و علوم هرگز تواند یونانی یا انگلیسی باشد. رنگ تمایز ملیت ندارد. تصویرهای رنگین ایرانی بسیار خوب است و با کمال صدق و صفوت نماینده ذوق قدیم ایرانی است. ولی از جهت فنی خیلی قصور دارد. از تناسب محروم

هزار سال فاصله ترقی نمایان است. اگر نخواهیم که چون مستحانات حیوانات قبل الطوفان (۱) در حضيض ذلت و پیهوشی بمانیم، باید عزم و همت کنیم تا اسباب ترقی را فراهم داشته با مدنیت حاضر معاصر بشویم و الا دیگر طریق نجات و نجات نیست.

در مقدمه این مقاله ایضاح کرده بودم که حس محافظه کاری هم از اسباب موازنه حیات اجتماعی و سیاسی است. بلی شك ندارم؛ ولی باید بدانیم که معنی صحیح محافظه کاری همان تمسک بوسایط بی فایده و تعصب مرده پسندانه نیست. محافظه کاری — خصوصاً در نظر اهل شرق — باید منحصر باشد به محافظه حیات اجتماعی و استقلال سیاسی؛ نه بمحافظه عادات و اعتقادات مضره!..

ممکن است که يك دستور عملی موجز عرض بکنیم تا در عزم تجدد و ترقی، ما را راهبر امین باشد.

اولاً: [هر چیز که به اعتقادات و عادات مستحسنه ما وجهاً من الوجوه قبول ندارد و بمنافع انسانیت خادم باشد باید بدون اعتراض و تعصب و مناقشه قبول و استمثال و استعمال بکنیم.]

علوم جدیده که اکمل وسائط فوز و نجات است در جنگ حیات، هیچ با دین و آیین و با حسیات و ذوق ملی ربطی ندارد و قضیه بدیهی است. بناءً علیه باید تماماً و عیناً این علوم را از اروپا اخذ و به اولاد وطن تعلیم بکنیم و از معلومات باطله و افکار عاطله قرون وسطی رهایاب و ابدیاً وارسته شویم. ثانیاً: [در مهمه ذوق و اسلوب و در مسئله صنایع نفیسه باید قدری محافظه کار و به ذوق ملی خود رعایتکار باشیم.]

کیمیای جدید و در قابلیت تأسیس و اداره شرکت‌های تجاری و اقتصادی بمرتبه بالای اختصاص رسیده و همعیار رجال غرب شده باشد. اگر موجود بودی هم يك شرکت وطنی تأسیس کردن آسان نبود. زیرا ایران چندان سرمایه تقدی ندارد و بدون استقراض از اجانب تواند که آن سرمایه عظیم را پیدا بکند. اجانب برای چنین کارهای سودمند پول میدهند بشرط آنکه ارکان اداره و مهندسین از ایشان و امر اداره در دستشان باید باشد.

بنا بر این، فقدان علم و قابلیت اداره، فقدان سرمایه تقدی برای ایران هم از اهم اسباب خسران بود. مع ما فيه خاك ایران که دینه‌ها و خزینه‌ها دارد در سینه‌اش، مملکتی بسیار قیمتمدار و ذی ثروت است در نظر مدنیت حاضر!...

این مثال درس عبرت است و جواب است بر ادعای محافظه کاران شرق که علوم جدید را دائماً استخفاف میکنند، زیرا آن علوم زغال و نفت و طبقات ارضیه و سائر اشیاى خسیسه را موضوع بحث کرده بتدقیقش اقدام تام مینماید. در نظرشان علم کیمیا همه مواد خسیسه را به زر تحویل کردن است. علم نجوم عبارت از کهانت است؛ و سایر علوم شریفه را میداند چون علم جفراعظم و علم القراطسی و علم خواص و علم دعوة الجن الی آخره! وقتا که مصاحبت ما اینجا پیوسته شود، باید ارجاع نظر بکیم بدان تمیز که ما را رنجانده بود. حالا معنی حقیقی «پسمانده» را بهتر ادراک میکنیم و مجبور اعتراف می‌شویم که حقیقتاً مدنیت ما قدیم است و با ترقیات و معلومات حاضره معاصر نیست. این مدنیت ما در شکل قرون وسطی متحجر شده و چنان مانده است، یعنی نسبتاً بدور حاضر حقیقتاً پسمانده است. شك نیست — و این دعوی باسانی قابل اثبات است که — میان مدنیت ما و غرب اقلأ

قسمت اجتماعی

مدنیت و مفهوم صحیح آن

بقلم دکتر رضا توفیق فیلسوف

بقیه از شماره قبل

خطهٔ عراق و موصل عصرها در زیر ادارهٔ ترك بود؛ حکومت عثمانی که دائماً فقیر و محتاج بوده و از این روی از تشوشات اداری و سیاسی رهایاب نشده بوده است، از آن منابع همت نتوانست استفاده بکند. زیرا استثمار آن ثروت طبیعی محتاج بشرائط گوناگون بود. ترکیه علمای متخصص و سرمایهٔ تقدی و معرفت اداره نداشت. دولت عثمانی دائماً زیر بار دیون پیچیده و نالان ماند و از اسباب معیشت، جز از محاربه چیزی ندیده و ندانسته بود. مع هذا خرددار بود که در زیر پایش خزینهٔ بی مثل و بی مانند مدفون است.

مدتی است که علمای اروپا طبیعت آن اراضی و امثالش را از نظر تقشیر گذرانیده‌اند و برای تحقیق قیمتش خیلی صرف همت نموده‌اند. در مملکت ایران هم مدت مدید جولان کردند و بتحقیقات علمی مشغول شدند؛ تا آخر کار کشف کردند که تمام اراضی مازندران که در جنوب دریای خزر واقع است سر تا سر کان ذغال و منبع همت است. افسوس که ایرانیان هم از این ثروت بیکران نتوانستند استفاده بکنند. زیرا در ایران متصوفین و متشرعین و علمای دین و شعرا بی حد و حساب است ولی فرد واحد نیست که در علم طبقات الارض و در معرفت کشف معادن و در علم

دوست می‌دارید که يك مادر بچه خود را. اما هرگز شنیده‌اید که يك مادر از محبت خود به فرزند خویش مکافاتى بخواهد؟

« نیچه — آلمانی »

احسان کننده حقیقی مانند درخت رز میباشد که پس از دادن انگوری که عمل آورده است چیزی نمیخواهد چه از این خوشنود است که این میوه مخصوص به خود را پرورده است.

« مارک اورهیل »

مردی گناهکار برای کفاره گناه‌های خود محکوم شده بود که مدتی در شکل دیو در گوشه جهنم بسر برد. سالها به اصلاح نفس خود کوشید و یقین کرد که دیگر حس خود پرستی و منیت که ریشه بدبختی هاست در او بکلی مرده است. از « بودا » درخواست کرد که

او را از جهنم بیرون آورد. بودا ریسمانی آویخت و او آن ریسمان را گرفته بالا می‌آمد، در وسط راه دید که گناهکاران دیگر بچنان بدان ریسمان آویخته‌اند که کم مانده است ریسمان پاره شود. به خشم فریاد زد که « ریسمان مرا رها کنید » فوری ریسمان بریده شد و او هم به ته جهنم افتاد و در همان حین صدای بودا را شنید که میگفت:

« تو هنوز مستحق نجات از جهنم نشده زیرا هنوز در دل تو يك اثر از خودپرستی باقی مانده که عبارت از نجات دادن نفس خودت است و تو آنرا بنجات دیگران مقدم داشتی و لذا باید بکوشی تا آن آرزو را هم بکشی آنوقت بساحل نجات می‌توانی برسی! »

« تولستوی »

هر کس شماره‌های ۱ — ۳ سال سیم را با داره بفرستد بهر يك شماره يك نسخه از انتشارات ایران‌شهر مجاناً ارسال می‌شود.

خزاین حکمت

وظیفه و محبت

نمیخواهم حتی نمیخواهم در بهشت زنده بشوم اما من سعادت انسانها را می‌خواهم، من می‌خواهم آنها را که همراه شده‌اند براه بیاورم و آنها را که در تاریکی نادانی بسر می‌برند روشندل بسازم و از روی زمین همه درد و اضطرابها را برانم.

« یکی از پیروان چینی بودا »

هرگاه کسیکه نیکی میکند با نتیجه آن خود را مشغول نسازد آنوقت حس غضب و خودخواهی در قلب او خاموش می‌شود.

« بودا »

کرم حقیقی چیست؟ آن است که در مقابل آن منتظر هیچ مکافات نمی‌شویم.

« بودا »

شما فضیلت خودتانرا آقدر

وظیفه را در درجه اول باید شمرد و ثمره را که از آن بیاید چید در درجه دوم.

« کونفوسیوس حکیم چینی »

فضیلت هر قدر هم درخوش بختی ما تأثیری نبخشد باز شایسته این است که ما پی آن برویم و در دست آوردن آن زحمت بکشیم.

« ارسطو »

عدالت را باید بجا آورد بدون آنکه منتظر يك مكافات شد.

« سه‌نک »

از اجرای عدالت منتظر مكافات شدن منتها درجه بی عدالتی است.

« سیرون »

بزرگترین کمال برای مرد عبارت است از اینکه وظیفه را برای خاطر وظیفه بجا بیاورد.

« کانت »

من هیچ مکافات از خدا

خیال داشتم جرأت نموده بنجف اشرف بجناب ملا محمد کاظم عریضه بنویسم و مراتب امور را معروض دارم ولی یأس بطوری غالب شده است که عزم من بر چیزی قرار نمیگیرد».

باز در همان زمینه در همان اوقات می‌نویسد :
 «شکی نیست که قلوب مردم از رفتار مبهم وزارت خارجه در اینجا خیلی مضطرب است و یقین دارم که بعد از نه روز دیگر که پارلمان جمع خواهد شد خیلی قیل و قال و سؤال و جواب خواهد بود، ولی قوت ظلم ددین دنیا خیلی است گاهی می‌ترسم که عدل و حب حریت کم‌کم فادتر از کبریت احمر شده است و شکی نیست که بیشتر این تعدیات از تحریکات «مالیون» (۳) است که همیشه حاضرند زر سرخ بخون مردم بخرند و نه از خدا می‌ترسند و نه از آه مظلومان، ای کاشکه میتوانستم ازین عالم سیاسیات رهایی یابم و در عالم معانی و افکار و روحانیات آرام بگیرم، حالا دو سه سال است بواسطه اوضاع ایران مثل حالت نزع از برای من حاصل شده است».

Financiers (۲)

تصحیح

در مقاله راجع به براون در شماره گذشته یکی دو غلط در حین طبع روی داده است که از قرار ذیل باید تصحیح شود:
 ص ۱۴۵ س ۸ باخر، «برای شما» غلط و «تا برای شما» صحیح است.
 ص ۱۴۶ س ۸، خط افقی زیر دو کلمه اول بکلی زیادی است.
 ص ۱۵۴ تمام سطر ۱۱ و ۱۲ در این صفحه بکلی زیادی و مکرر است باید برداشته شود.
 ص ۱۵۵، تمام سطر ۱۴ بکلی مکرر و زیادی است.

خیلی بزرگ بودند مثل میر داماد و ملا صدرا و ملا محمد تقی مجلسی و ملا محمد باقر مجلسی از کسانی که حقیقهٔ هیچ اهمیتی نداشته‌اند برای يك اجنبی مثل مخاص بسیار دشوار است.»

در مکتوبی مورخهٔ ۱۹ اکتوبر ۱۹۱۰ یعنی در بجنوبهٔ اغتشاش اوضاع سیاسی ایران می‌نویسد: «ازین خبر دهشت‌انگیز تهدیدنامهٔ انگلیس بحکومت ایران یأس بر یأس افزود، يك طریقی مانده بود از برای خلاصی ایران از چنگ حریصان، و بنیان آن اولاً بر اتحاد کامل بود و فداکاری از برای وطن، و قرض گرفتن از زردشتیان بمی که حاضر بودند بشروط مقبوله، و تدارک جیش بهر زودی که ممکن باشد، و تمسک باذیال مجتهدین کبار خصوصاً جناب ملا محمد کاظم خراسانی که از وطن پرستهای حقیقی و عقلای دور بین است تا ایشان حتماً بقبایل جنوب مثل قشقائی تلگراف کنند که چون اغتشاش بهانهٔ باجنبی میدهد و حتماً باعث مداخلهٔ انگلیس می‌شود یعنی که يك بلای تازهٔ بر بلاهای سابق افزوده می‌شود لهذا درین موقع هر کس دزدی و راهزنی کند و سبب اغتشاش شود کافر و دشمن اسلام و استقلال ایران است، افسوس که از قراری که میرزا اسدالله خان میگوید انقلابیون برخلاف مجتهدین کار میکنند و ارمینهای دشناک در امور داخل شده‌اند و حرف سوسیالیزم و غیره در میان آورده‌اند و نمی‌بینند که اگر خود ایران نباشد نه سوسیالیزم می‌شود و نه چیز دیگر بغیر از ذلت و خواری و بندگی و تحمل طوق اجانب، بدبختانه هیچ اتحاد کلام نیست و چارهٔ نمانده است.

فقلت من التعجب لیت شعری

البقاظ امیة ام نیام

از کثرت حزن حالتی ندارم بیش ازین بنویسم و مخلص خود



در ۱۹۱۳ در باغ مدرسه پمبروک:
 ۱ - خانم براون ۲ - استاد براون ۳ - حسینقلی خان نواب ۴ - حق پاشا مسدر اعظم
 عثمانی ۵ - مدیر مدرسه پمبروک ۶ - علیرضا بک معلم ترکی .

Professor Browne and his friends
 taking in the garden of Pembroke Collog Camdripge .

Jun 1913

«حالا شروع کرده‌ام بتألیف تنمۀ تاریخ ادبیات ایران و خیلی اشکالات دارم که کدام شعرا و محررین را ذکر کنم، چیزی که نمی‌توانم بفهمم اینست که با وجود آنکه در هیچ وقتی بعد از اسلام ایران سلاطینی مقتدرتر و بهتر از ملوک صفویه نداشته است چه در است که تقریباً هیچ شاعری مشهور که درجهٔ اول باشد در آن مدت بظهور نرسید؟ یا شاید این بود که بر حسب الناس علی دین ملوکهم همه صرف همت در مسائل دین و مذهب بود و ظهور اکابر علما در آن وقت بود.»

باز در همان موضوع در مکتوبی دیگر مینویسد: «بیشتر شعرای ایرانی که در آن دور [یعنی دورهٔ صفویه] شهرتی بهم رسانیده‌اند مثل عرفی و صائب و غیرهما جلاء وطن کرده بهندوستان رفتند و آنجا صلوات جمه یافتند و گویا در خود ایران متاع آنها تا درجهٔ کساد داشت، این شعراء ایرانی الاصل را نسبت باکابر شعراء قرون سابقه از فردوسی گرفته تا جامی چطور تقدیر می‌کنید؟ و چقدر اصلیت داشتند؟ چه معلوم است که ترازوی اهل هند (مثل مولوی شبلی که کتابی مفصل مسمی بشعرالعجم نوشته است) غیر ترازوی اهل ایران است.»

در مکتوبی دیگر مورخهٔ سلخ مارس ۱۹۲۳ می‌نویسد: «در این روزها کتاب قصص‌العلما را خوانده‌ام ولی باوجود بعضی مطالب مفیده خیلی بی‌ترتیب و پر از مزخرفات است که تعجب میکنم کسی که خودش را از زمرهٔ علما بداند چنین چیزها بنویسد، کتاب دیگری هم که الا آنرا میخوانم نجوم‌السماء است که مشتمل است بر چهارصد پاخذ ترجمهٔ حال از علماء قرون اخیره (از اوایل صفویه بعد) ولی چون هر يك از آنها را «فرید عصر» و «فاضل یگانه» و غیره میگوید تمیز دادن مابین آنهائی که

هزلیات عبید زاکانی را دوباره چاپ کنم حاشالله ولی وقتیکه نسخه پاریس را سابقاً مطالعه میکردم ملاحظه کردم که خیلی غزلیات نغز پاکیزه دارد که ناشر هزلیات بکلی از آنها قطع نظر کرده بهزلیات و خبیثات اکتفا کرده است مثل آنکه کسی با شیخ سعدی یا انوری یا قآنی همان کار را بکند، و دلم میخواست که کسی کتاب مطبوع را در پیش داشته باشد و آنرا با نسخه پاریس تطبیق بکند و فقط نواقص آنرا استتساخ بکند و گمان میکنم که هرچه در آن کتاب مطبوع درج نبود حتماً از هزلیات هم نبود، از بسکه موسیو فرته ناشر آن چاپ اسلامبول میل بهزلیات دارد مثل سایر... فقط آنها را چاپ کرده است، این تفصیل را نوشتم تا گمان نکنید که طالب رواج این نوع هزلیات می‌باشم که بغیر از فساد ثمری ندارد اعوذ بالله من ذلك».

در مکتوبی در خصوص حفظ املاهای قدیم فارسی از جمله می‌نویسد: «عقیده مخلص اینست که اصل املا را حتی در غرایب باید حفظ کرد یعنی مثلاً ج و ب و ز عوض چ و پ و ژ، و کذا آنج و آنک و هرج و بلك و کجون، همانطور که مخلص کردم در رساله «یک تفسیر قدیم فارسی» (۲) حتی در غرایب-مثل «عصا موسی» و غیره، بهمان قرار که ما خودمان معمول میداریم در چاپ متنهای قدیم انگلیسی که ابدأ متعرض تصرف در اینطور املاهای قدیم نمی‌شویم چرا که هرگاه بنا باشد دست زدن بمتنی قدیم خیلی مشکل است پیشروی نکنیم تا آخر بجای اشخاصی میرسیم که متن این کتابهای قدیم را بکلی تغییر و تجدید کرده‌اند، امیدوارم که این رأی مطابق رأی جنابعالی باشد».

در مکتوبی در خصوص ادبیات دوره صفویه می‌نویسد:

را شخصاً هیچ نمی‌شناسم خیلی بر من اثر کرد و خجالت میکشتم که این خدمتهای جزئی را که بایران کرده‌ام باین درجه تقدیر بفرمایند، ولی حقیقه از هیچ شرفی که در مدتهای عمر حاصل شد اینقدر تفاخر و ابتهاج نکرده‌ام که ازین و نمیدانم بچه زبان یا بچه وسیله بتوانم چنانکه باید و شاید از عهده شکر این نعمت کبری بدر آیم.»

[عکس تبریکنامه مذکور در این نمره و عکس مدیحه در

نمره ۲ صفحه ۸۳ منتشر شد — ایران‌شهر]

در مکتوب دیگر در خصوص طبع راحة الصدور می‌نویسد:

«آیا برای آقای... ممکن است مشغول استنساخ راحة الصدور شوند که مدتی است در صدد چاپ کردن آن هستیم، احیای آثار صنایع عجم حالا بیش از پیش اهمیت دارد تا روح ایران قوت بگیرد و بزرگی ایران بر همه عالم واضح گردد، جنابعالی باید مخلص را از آنچه کردنی است مطلع بفرمائید و چه خوب میبود اگر می‌توانستید در اوقات فراغت يك دستور العملی بنویسید مشتمل بر اسماء کتب فارسی که نشر و چاپ یا عکس انداختن آنها بیشتر اهمیت دارد و کجائی و چگونگی نسخه‌ها و حجم آنها تا بعد از ملاحظه کار و پول و مخارج آنچه لازمتر باشد در دست بگیریم.»

باز در مکتوب دیگری قبل از طبع زاد المسافرین بهمان شخص

می‌نویسد: «خواهش دارم از طرف مخلص از آقای... خواهش کنید که آیا ممکن است که کتاب زاد المسافرین ناصر خسرو را از روی آن نسخه قدیمه که علامت آن بنقد در نظرم نیست استنساخ بفرمایند، اما در خصوص طبع کلیات عید زاکانی که قدری تنقید از عقیده مخلص فرموده بودید مقصد مخلص این نبود که



تبریکنامه اکابر ایران به استاد براون بمناسبت شصتمین سال ولادت آن مرحوم

Letter of congratulation to Prof. Edward . G. Browne from his Persian friends on the occasion of the anniversary of his sixtieth birthday.

از برای ابقاء نام خود و ترغیب خلف باصطلاح رومیان یادگاری «ابقی من النحاس (۱)» بنا کند تا نام نیکو از او بماند، و چه خوب نقشی است که یکی بر قبر خود نویسانید: «آنچه خرج کردم داشتم، آنچه نگاه داشتم گم کردم، آنچه دادم دارم»، و درین طریق بخیال خودم اقتدا بصنادید العجم میکنم و شاید مثل ایشان پیش دانش پژوهان زمان آینده مذکور باشم.

پس از طبع چهار مقاله و تمجیدی که ناشر آن کتاب در مقدمه آن از و نموده بود مکتوبی با و نوشت که از جمله میگوید: «خواستم قبل ازین بنویسم و اظهار تشکرات خود را بکنم از آنچه در حق مخلص در مقدمه چهار مقاله مرقوم فرموده بودید اگرچه خیلی بالاتر از استحقاق من است و خودم را بهیچ وجه لایق چنین تعریفات نمی‌بینم منتهی اینست که علم را دوست دارم و علما و افاضل را مکرم و معزز می‌شمارم و زبان فارسی را و ادبیات ایران را در مرتبه بزرگی میدانم و آزادی و بهبودی ایران را خواهانم که این همه چیزها حقیقه جلی است و از ایام شباب در دل مخلص بیخ زده است و جزوی از وجود من شده است».

در مکتوبی دیگر مورخه ۲۷ فوریه ۱۹۲۱ می‌نویسد: «در این اواخر بعضی از اکابر و مشاهیر ایران بمناسبت داخل شدن مخاص در سال شصتمین عمر خود [در ۷ فوریه ۱۹۲۱] یعنی گذشتن از پنجاه و نه سالگی تبریکنامه بامدیحه بخط بسیار قشنگ یعنی بخط عمادالکتاب که بیچاره از قراری که نوشته است چهار سال در حبس بوده است در قوطی قره با کتابت مناسبی و دیگر يك قالی بسیار خوب کاشانی بطریق ارمغان و یادگار بمخلص فرستاده بودند، این لطف و مهربانی از طرف اشخاصی که بعضی از ایشان

شرق‌شناسان فرنگ

وفات استاد ادوارد براون انگلیسی

بقلم آقای میرزا محمد خان قزوینی

[بقیه از شماره پیش]

پس از ختم مقاله راجع بترجمه حال مرحوم براون راقم سطور چنان مناسب دید که برای کسانی که بواسطه ندانستن زبان انگلیسی از مطالعه تألیفات گرانبهای او بی بهره‌اند یکی دو فقره از پاره کاغذهای فارسی آن مرحوم که بعضی از دوستان ایرانی خود نوشته است التقاط نموده در اینجا نقل کند تا هم نمونه اجمالی از مشرب و عقاید ادبی و سیاسی او بدست آید و هم درجه تسلط او بزبان فارسی معلوم شود چه این فقرات عین عبارات اوست بخط و زبان فارسی بدون نقطه کم و زیاد.

در مکتوبی مورخه ۶ مارس ۱۹۲۱ از جمله می نویسد: «در اینجا موقع آن نیست که فلسفه حیات و عقاید روحانیه خود را بیان نمایم ولی اجمالاً میگویم که چون خدای تعالی مالی فوق لیاقت و احتیاجات خود بمن ارزانی داشته است بر خود دو قسم زکوة فرض میدانم یکی دینی از قبیل اعانت فقرا و غم دیدگان از هر قبیله و هر ملت و مذهب، و یکی علمی از برای ترویج آن علوم که مطمح نظر من است یعنی علوم اسلامی و تاریخیه و ادبیه خصوصاً علومیه که راجع بایران باشد، در همه قرآن هیچ آیه بهتر از قوله تعالی لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب و لکن البر... الی آخر الا آیه ندیده‌ام که این حیات فانی سریع الذهاب است و بر صاحب همت واجب است که قبل الانتقال

ادبیات

می باقی

بقلم ادیب محترم ابوالبلاغ علاءالدین خاوری مقیم لاهور

ساغر آن دو آتشه ساقی بگیر و باز ده
مست می نیاز را جام شراب نازده

ابر بهار و فصل گل گوشه باغ و جام مل
دعوت عیش و نوش گل مرغ نوا طرازده
رابط کائنات را نغمه عشق شد غلط
زخمه به تار ناز زن ، عود کرشمه سازده

روح جوان حسن را داده تاب جذب دهر
جان نزار عشق را سوز جهان گدازده
خیز و نقاب زندگی بر فکن از لقای جان
جلوه به حسن مخفی پرد گیان رازده

حسن ادا فروش را سرخوش ناز ساختی
مهر وفا سرشت را ذوق می نیازده
طینت ما چو کرده ز آتش و بادو آب و گل
عجز نشیب جوی را سر کشی فرازده

وضع مکان لا مکان کفر بمشرب من است
جای بکوچه مفان سجده گه نمازده

تا همه عمر ما شود صرف نیاز آرزو
هجر وصال خوی را زندگی درازده

منکه نحیف و ناتوان می رسم بشهر دوست
شعر من نزار را تذکره حجازده

فرق حقیقت و مجاز کوتاهی نگاه ماست
خاوری دقیق بین را نظر مجازده

و خاصی برای خود تهیه نمائیم که علم و دین، فضیلت و معرفت، جسمانیت و روحانیت و عقل و حس یعنی دماغ و قلب با هم الفت کرده يك کمال معنوی و جسمانی و يك آسایش مادی و روحی را تأمین کنند!

ما باید در نظر بگیریم که هر اقلایی هم در کره زمین سر زند باز کشتی مقدرات بشر از میان موجهای پست و بلند و جذر و مدهای افراط و تفریط راه خود را در اوقیانوس تکامل باید بیساید ولی اداره کردن این کشتی بدست خود بشر داده شده است یعنی کشتی و کشتیان و کشتی نشین خود ما هستیم و سوق این کشتی از میان امواج حادثات پید اقتدار و بمهده مسئولیت خود ما واگذار شده است زیرا قدرتهائی که برای آنها حدودی پیدا نیست بما داده‌اند و فقط باید ما آنها را کشف کنیم و بکار بیندازیم! این قدرتها عبارت از قدرتهای خالقه روح است که محور ترقیات دور جدید بشر میباشد و در مقاله شماره دوم بدانها اشاره کردم. درین دوره تکامل که ما هستیم ازین قوای بیکران که در ممکن خلقت نهان است، هنوز بقدر صدی دو استفاده نشده است و اساساً بی به چگونگی تکون و قدرت خالقه آنها نبرده‌اند ولی این گنجینه اسرار، ودیعه‌ای است که بدست افراد صاحب رشد دور جدید سپرده خواهد شد!

همینقدر باید دانست که در میان این قوه‌ها قوه فکر و اراده بزرگترین و قاندرین است چه بوسیله این دو جوهر روحانیست که انسان میتواند خود را بمقام قاب قوسین برساند و مظهر قدرت کن فیکون گردد!

فرانسوی، فلسفه اثباتی (پوزیتیویزم) خود را وضع کرده گفت فقط چیزیکه وجود آنرا با قوا و حواس خود میتوانیم ثابت کنیم حقیقت و وجود دارد و در خارج آن هیچ چیز وجود و حقیقت ندارد. سپس «داروین» انگلیسی قوانین نشو و ارتقاء و غلبه قوی بر ضعیف و تنازع در بقا را کشف و نشأت انسان را از میمون ادعا نمود و «کلرل مارکس» آلمانی هم قواعد اقتصادی و مبارزه طبقاتی و مسلک اشتراکی (کومونیسم و بولشویزم) را ترتیب و تنظیم داده عالم غرب را بدین قرار بگرداب مادیت و وحشیت انداختند که هنوز هم در آن غوطه‌ور است و این اضطرابها و جنگها و انقلابها و قتلها و غارتها و فتنه‌ها که هر روز دامنه‌اش وسیعتر می‌شود محصول این حالت یعنی افراط در مادیت و جسمانیت و دوری از روحانیت و معنویت است. اینک یکبار دیگر فکر بشر از باده غرور مست شد و عقل انسانی ضعف و عجز و کم ظرفی خود را نشان داد و سر بطغیان و عصیان برافراشت! لیکن لطف بی‌پایان خدائی او را از نو بشاهراه حقیقت رهنمائی خواهد کرد و به اعتراف عجز و قصور خود و به تسلیم «ما عرفناك حق معرفتك» وا خواهد داشت!

چنانکه گفتیم این بحران، صفحه عالم را دیگرگون خواهد ساخت و دور جدیدی خواهد پیش آورد که بهتر و پاک‌تر و روشن‌تر از دور کنونی خواهد بود و علایم و آثار و دلایل و اسباب این دور جدید برای هر متفکر دقیق‌بین از حالا مشهود میتواند بشود! دامنه صحبت در موضوع آینده بشر بسیار وسیع است و این مقاله جز مقدمه چیز دیگر نیست لیکن قبل از ختم سخن باید چند نکته در باره وظیفه امروزی ما اشاره کنیم. ما باید قوانین تکامل را در نظر گرفته از افراط و تفریط احتراز کنیم و یک تمدن جدید

نمود! دو قوه بزرگ بنظر یافتن این عکس العمل خدمت عظیم کرد یکی اختراع فن چاپ از طرف «گوتنبرگ». بود که صفحه روشنی در تاریخ تمدن باز نمود و دیگری اصلاحات مذهبی «مارتن لوتر» در دین مسیح که طلسم اوهام و خرافات را در هم شکست و بالاخره انقلاب فرانسه این نهضت را ترویج نموده «حقوق بشر» و آزادی افکار و وجدان را اعلان و روحانیت را از جسمانیت و سیاست بکلی مجزی و حیات اروپا را بدوره منور علم و معرفت داخل کرد! ولی این نهضت و تجدد نیز که هنوز در زهر قنوذ او هستیم نبوت خود راه افراط را پیمود و اوضاع کنونی را فراهم آورد. چنانکه در نتیجه آن انقلابها که اروپا را تازه کرد، علوم و فنون و صنایع رونق و ترقی یافت و پرده های اسرار از جمال طبیعت یکی پس از دیگری در افتاد و نوع انسان به بسیاری از قوانین طبیعت آشنا شده آنها را در راه استراحت و آسایش خود بکار انداخت! این ترقیات و اکتشافات بنیان عقاید مذهبی را از بن برانداخته ارکان اعتقاد و ایمان بخدای واحد متعال را بکلی سست و اخلاق و معنویت را از محور خود دور نمود و مردم را نسبت به دین و ایمان و فضیلت بیگانه و بیعلاقه ساخت! اکتشافات بزرگ و پی در پی در زمینه علوم طبیعی روز به روز بنفوذ مادیت و زوال معنویت افزود و میان علم و دین و معرفت و فضیلت گردابها و پرتگاه های ناقابل مرور برپا کرد! چنانکه کشف قوانین طبیعی در هر يك از علوم هیئت و شیمی و ریاضی و طبقات الارض و نژاد شناسی و تکون اجسام و ذرات و غیره هزاران پرده اسرار را از پیش دیده بشر برداشت و عقل او را حیران ساخت! بالاخره در نتیجه این کشفیات فنی و علمی، «اوگوست کونت» فیلسوف

فسانی و شهوانی خود ساخته جهان اروپا را پیرنگاه جهالت و تاریکی انداختند. این خطای روحانیان که افراط بزرگی بود در دو شکل جلوه نمود یکی در بستن راه آزادی افکار و وجدان و در زجر و شکنجه و قتل و سوختن مردان آزاداندیش و راه انداختن کشتارهای جگرسوز بنام مذهب در صورتیکه دین مسیح اساسش بر محبت و عفو و مسالمت بود! و دیگری در کور و جاهل نگاهداشتن توده عوام برای جلب منافع و تسکین حرص و طمع خود. برای این مقصد ناپاک، انواع خرافات و اوهام بدماغ مردم بار نموده قوای فکری و روحی او را اسیر و در زنجیر کردند. بدینگونه گناهها را در مقابل پول می بخشیدند و زمین بهشت موعود را قطعه قطعه کرده می فروختند!

اگرچه از میان همین طبقه روحانی افراد پاکدل که مظهر صفا و محبت و خلوص و از خود گذشتگی بودند نیز پیدا شدند و از طبقه مردان و زنان بسی سوختگان آتش عشق حق که نه تنها مایه افتخار عالم مسیحیت است بلکه سرمشق بشریت بودند قدم بعرضه وجود گذاشتند لیکن تأثیر آنان در مقابل دلهای زنگ زده مردم و در جلو تسویلات و تسلطهای مقام روحانی عیسویت که شکل جابرترین سلطنتهای جسمانی را گرفته بود بعینه مثل حکایت حضرت علی و معاویه جلوه گر شد و بی اثر ماند!

باری این افراط یک عکس العمل بزرگ بوجود آورد که اروپا را زیر و رو و دلهای خون ساخته مردم را از زیر بار ظلم و شقاوت و شرارت و شهوترانی این زمره نفس پرست نجات داد و دلهای معرفت و آزادی فکر و وجدان را بروی مردم باز کرد! این عکس العمل با دوره نهضت (ره‌نسانس) شروع شده روز بروز دامنه خود را فراختر کرد و زمینه انقلاب فرانسه را حاضر

و درخشان در پیش چشمان گرسنه و حسرت کشیده ما طلوع می نماید!
 باین دنیای کهنه و تمدن او کم کم و لاینقطع تمام هیولاهای احتیاجات و فلاکتهای باطنی
 و ظاهری ما نیز مانند ابرهای تاریک در جلو اشعه پر قوت آفتاب جهاتاب میسرند و نابود
 می شوند! و آن به آن این آفتاب خرامان در آسمان حقیقت، انوار گرم خود را بر زمین سیاه
 ما فرو می فرستد و ساعت بساعت سایه های ضعف و ناکامی و ناخوشی و ترس و بیقراری و
 سوگواری و همه زشتیها و بدیها و ظلمها عقب نشینی می کنند! و دقیقه بدقیقه تاریکی از
 طرف نور افروخته میشود و خود مبدل به روشنائی می گردد!

این زمستان معنوی دارد به آخر میرسد و روز بروز جمعیت کوچک آن رجال که حس
 بزدیگ شدن بهار کاینات در قلب آنان بیدار شده است و آنرا در عمق سینه های خود
 احساس می کنند، قویتر و بزرگتر میشود و امروز عدد آنان در میان همه مدنیتها رهنه ملتها
 و همه مذهبها بملیونها بالغ گشته نزدیک شدن بهار کاینات را خبر می دهد! »

من نیز بدین عقیده و احساسات نیک بینانه شرکت میکنم و
 آتیه بشر را روشن می بینم و دلایل آنرا در یک مقاله دیگر شرح
 خواهم داد ولی این نیک بینی ما را از ادای فرائض و وظایف
 کنونی معاف نمی سازد و بلکه تکالیف تازه ای بعهده ما میگذارد!
 پس برای تعیین تکلیف امروزی خود و برای اینکه اسباب
 استفاده از دور جدید را از حالا مهیا سازیم باید قبلاً کنجکاوی
 کنیم و فهمیم که این بحران عظیم حالیه در سینه تمدن غرب چگونه
 زائیده شده است، علت آن چه بوده و چه آثاری بروز داده است.
 البته با اندک تفکر میتوانیم دریابیم که این بحران خطرناک و این
 انقلاب روحی و اجتماعی نتیجه افراط و تفریط است چنانکه ملت
 های شرق در عطالت و جهالت به افراط رفته اند ملل غرب نیز در
 نفس پرستی و حرص ثروت اندوزی و مادیت علمی و عملی راه
 افراط را پیموده و می بینیم که این افراط، قانون طبیعی تکامل نوع بشر
 را بهم زده و این طوفان عظیم زلزله و بیقراری را برپا نموده است!
 برای اینکه این مسئله افراط واضحتر شود ناچاریم بتاریخ
 تکامل تمدن غرب یک نظر اجمالی بیندازیم و بگوئیم:

در قرون وسطی، روحانیان مسیحی دین عیسی را آلت اغراض

توع بشر اکنون در دوره پنجم تکامل است و نژاد پنجم را تشکیل میدهد. نژاد امروزی نژاد آریائی است که دارای شعبه‌های ذیل میباشد: ۱ — شعبه هند و مصری، ۲ — سامیان آریائی، ۳ — ایرانیان، ۴ — سلتها، ۵ — توتونها، ۶ — نژاد آینده آمریکا که در حال تشکیل است. شعبه هفتم هنوز ظهور نکرده است! بنا بقیده این علماء، نژاد آریائی که نژاد پنجم و نژاد اصلی و مستولی عصر کنونی است میخواهد از درجه پنجم بدرجه ششم بگذرد یعنی نیم نژاد ششم خود را تولید کند و این انقلابها و بحرانها همه نتیجه این تولید است که بمنزله دندهای زایش می باشد و این حال از نزدیک شدن يك دور جدید و يك نسل جدید که يك تمدن جدید خواهد زائید خبر میدهد!

ما عجالتاً کار باین نداریم که کدام يك ازین عقاید صحیح و مقرون بحقیقت است زیرا غالباً اثبات اینها خارج از دایره قوه عقل میباشد. درین مسائل فقط قوه ایمان حاکم مطلق است و در محضر این قوه قلبی، قوه عقل جز سکوت وظیفه دیگر ندارد! لیکن يك حقیقت بدیهی را میتوانیم قبول کنیم و آن این است که بر حسب تجربه‌های شخصی که مختص هر فرد است و با دلایل تاریخی میدانیم که هر وقت انقلابات بزرگ در نفس خودمان و یا در عالم طبیعت حدوث کرد قطعاً پشت سر آن يك حال جدید و يك دور جدید ظهور خواهد کرد. ازین رو میتوانیم یقین کنیم که بحران جهانگیر امروزی نیز يك دور جدید خواهد زائید و این دور قطعاً بهتر از دور حاضر خواهد شد!

این، عقیده بعضی از متفکرین قوی دل و نیک بین اروپاست! یکی از این رجال روشندل چنین مینویسد:

« اینک بهار کائنات نزدیک می‌شود! يك دنیای کهنه رو بمرگ می‌رود و يك جهان نو

عقرب ساکین زمین را دوچار هول و وحشت خود خواهد کرد!
 ۴ — گروه منجمان و غیگویان را عقیده بر این است که در سالهای آینده چنانکه علایم آن از حالا دیده می شود بعضی از کواکب که قوذهای منفی و منحوس در کره ما دارند در ساعاتهای نحس با هم اقتران خواهند کرد و اوضاع امروزی مقدمات و آثار بلاهای بزرگتر آسمانی است که باید منتظر شد و حدوث طوفان های آب و طغیان رودخانه ها و زلزله ها و انفجار کوههای آتش فشان را که درین دوسه سال اخیر کثرت پیدا کرده دلیل این عقیده شمرده میگویند طوفانهای شدیدتر ظهور خواهد کرد و بعضی مملکت هارا غرق نموده و قطعه های جدید را از زیر دریاها بیرون خواهد آورد.
 «دکتر فریدریک آبزوگا» یکی ازین علمای غیگو در مقدمه کتابی که بتازگی انتشار داده چنین می نویسد:

« يك عصر جديد شروع به حلول ميکند . يك زمان نو با مردمان نو دارد طلوع مينمايد . بزرگترین انقلابی که بشر تا کنون مثل آنرا ندیده است دارد آماده ظهور می شود! دوره نجوی معروف به « دوره دلو » قدم بعرصه وجود میگذارد و ستاره « اورانوس » که کواکب انقلاب و زیر و رو شدن است فرمانروایی خود را آغاز می کند! هیچکس قادر نیست که ازین انقلاب تکاملی جلوگیری کند زیرا این يك قضای مقدر است . این يك ضریان نبض ابدیت است و این يك ضرورت هستی عالم است! اختراعات و اکتشافات تازه که مانند مرغهای طوفان زده بروی زمین می ریزند و تمام انجیزهائیرا که موجود بوده با يك حرکت ، خاموش می سازند چرخهای این دور جدید را خواهند گردانید! هر که حساس و روشندل است نزدیک شدن این دور جدید را درک خواهد نمود و خواهد دانست که آمدن این دور حتمی است زیرا نوع بشر تکیه گاه خود را گم کرده، رشته درست را از دست داده و رابطه وی با عالم بالا قطع شده یعنی ایمان او پژمرده و حس محبت وی مرده است! »

۵ — منتسبین علوم اسرار که غالباً استناد آنان ب فلسفه قدیم هند است بر آنند که بر حسب قوانین ازلی تکامل که از طرف خداوند مقرر شده نوع بشر در روی زمین هفت دور تکامل را سیر باید کند و در هر دوری يك نژاد مخصوص که از نژاد دور سابق کاملتر است بوجود می آید و هر نژادی هم هفت شعبه و یا نیم نژاد دارد.

این جمعیت که مرکب از پیروان ادیان مختلفه میباشد بدینقرار است :

- ۱ - ما ایمان داریم که در آینده يك « معلم بزرگ » در دنیا ظهور خواهد کرد و ما ی کوشیم طوری رفتار کنیم که در ظهور او بشرف شناختن وی نایل شویم .
 - ۲ - ما خواهیم کوشید که همیشه او را در پیش نظر داشته باشیم و بدان جهت وظایف روزانه خود را به بهترین وجهی که از دست ما بری آید بجا بیاوریم .
 - ۳ - به اندازه که اشتغالات ما اجازه دهد قسمتی از اوقات خود را صرف کارهای خواهیم کرد که به تسریع ظهور او خدمت کند .
 - ۴ - ما خواهیم کوشید « فداکاری و محبت » را بارزترین خدمات خود قرار دهیم .
 - ۵ - ما خواهیم کوشید که در آغاز و در انجام روز يك دمای مختصر بخوانیم که در آن، عنایت او را برای تقدیس کارهای خود استغاثه کنیم .
 - ۶ - ما وظیفه عمده خود خواهیم دانست که اشخاص را که فوق روحانی آنان را حس میکنیم احترام و بدون فرق گذاشتن بشخصیت آنان، عظمت ایشان را اعتراف و تقدیس نماییم
- ۳ - حکمای روحیون که بوجود مستقل ارواح و بقدرت و قووذ آنها قائلمند و با ارواح مختلفه غالباً در مرابطه و مکالمه و مخابره هستند و آنها را در تعیین مقدرات بشر ذی‌مدخل می‌پندارند میگویند که این اوضاع نتیجه قتلها و کشتارهای ناحق و غلبه مادیت و انکار عالم ارواح و عقاید روحیون میباشد. این گروه مسئله غرابت آمیز قبور فراعنه مصر را هم در میان شواهد و ادلایل خود ذکر میکنند و واقعاً هم جای تحیر و تأمل است که چگونه در عرض سه سال شش نفر از علما و متفنین متبحر اروپا که مشغول به حفرو نبش قبور فراعنه شده‌اند بدون علل ظاهری همه مرده‌اند که به عقیده روحیون جز به انتقام ارواح بچیز دیگر حمل توان کرد! نخستین این فداشدگان نبش قبر توتانخامون « لرد کار ناون » بوده که در سال ۱۹۲۳ بعثت غیر معلوم مرد و ششمین این قافله هم پروفیسور « ژورژ بندیت » مدیر شعبه آثار عتیقه مصری در موزه لوور پاریس میباشد که سه ماه پیش در گذشت!
- این روحیون از قول ارواحی که با آنها مرابطه دارند خبر میدهند که مصایب بزرگتر و شدیدتری هنوز در جلو است که

و عزت و عظمت سابق قوم یهود را اعاده کند، اوضاع امروزی و تسلط ظلم و ناحقی را از علایم ظهور مسیح و قیامت صغری می شمارند و بسیاری از واقعات را هم درین زمینه تعبیر و تفسیر می نمایند. این عقیده رجعت و ظهور که گاهی نتایج خوب و گاهی هم بد بخشیده است در اغلب مذاهب موجود است چنانکه پیروان بودا عیسی بن مریم را یکی از ظهورات بودا می شمارند و بعضی از عیسویان نیز بودا را مبشر عیسی می پندارند! و برهمنان نیز در انتظار ظهور «کالکی آوانارا» که دهمین و آخرین تجسم «ویشنو» می باشد بسر می برند!

در هر حال این اعتقاد و این انتظار بظهور مسیح، سبب شده که هر چند سالی اشخاصی به ادعای مسیحائی بر می خیزند چنانکه در سال ۱۸۹۰ غلام احمد بن میرزا غلام مرتضی قادیانی از علمای مسلمین خود را مسیح هند و خاتم الاولیاء خواند و فرقه اسلامی قادیانی را که قریب یک میلیون پیرو دارد تأسیس نمود و امروز هم چند نفر هستند که خود را مسیح و یا ناهب او می خوانند و هر یک جمعی از مردم را دور خود گرد آورده مشغول دعوت می باشد و گراوه متدینان، خروج این همه مسیحان ددوغی را دلیل بنزدیک شدن ظهور مسیح حقیقی می شمارند! علاوه برین منتظرین ظهور یک «منجی» جمعیتی هم در چند سال پیش با اسم «انجمن ستاره شرق» شکل یافته که در ۳۵ مملکت شبه دارد و اساس مرام آنان عبارت از حاضر کردن خود است بظهور «یک معلم روحانی و یا یک معلم بشر» که او را «پدر روحانی و برادر ارشد» نیز مینامند و بعثت او را از میان بشر قطعی و خیلی نزدیک میدانند!

ظهور این «مریی بشر» از میان کدام ملت خواهد شد معلوم نیست ولی وی دین تازه نخواهد آورد بلکه آن حقیقت را که در تمام ادیان مکنون است اعلام خواهد کرد. خلاصه عقاید و مرام

حقیقت را ثابت کرد و اوضاع امروزی عالم نیز با تجربه‌های تلخ‌تر حقیقت آن را نشان می‌دهد یعنی هر که روحاً و فکراً قوی‌تر است مضر خواهد در آمد!

خلاصه امروز هر قوم و هر جمعیت و هر فرد بیشتر از سابق مورد حمله افکار و آلام و هیجان و اضطراب می‌باشد و بقول شیخ سعدی اگر آنروز غم نانی داشته امروز غم جهانی دارد! این حال خود یکی از علایم بارزه دور جدیدی است که دارد قدم بعرصه وجود می‌گذارد!

برگردیم بموضوع خودمان و به‌بینیم در علت و عاقبت این اوضاع وحشتناک، علما و متفکرین چه حدس می‌زنند و چه پیشگویی می‌کنند!

۱ — علماء روحانی و متدینان پاکدل ادیان مختلفه که متمسک بعقاید دینی و اوامر آسمانی هستند می‌گویند که چون نوع بشر از جاده حق و ایمان روگردان شده و راه پیدینی و ناحقی را می‌پیماید بدان جهت گرفتار غضب الهی گردیده و این بلاها و مصیبتها و عذابها بمنزله صدای آسمانی و تازیانه قهر یزدانی است که می‌خواهد او را از خواب غفلت و نفسانیت بیدار کند و براه حق و ایمان هدایت نماید!

این گونه عقاید در اغلب مذاهب پیدا می‌شود و اکثر بانیان ادیان آنرا اساس تبلیغات خود قرار داده‌اند یعنی هم بشیر و هم نذیر بوده‌اند ولی نوع بشر آتندر بگودال مادیت فرورفته که این گونه تهدیدات او را تکان نخواهد داد!

۲ — جماعتی از روحانیان مسیحی که بحدوث قطعی «قیامت صغری» و ظهور عیسی بن مریم و حشر مردگان و محاکمه بندگان قایلند و همچنین جمعی از ملت یهود که هنوز در انتظار مسیح موعود در تورات هستند که ظهور کرده سلطنت بنی اسرائیل را از نو تشکیل

اینهمه بدبختی و سقالات شده در نتیجه جهالت و سوء استعمال مردم است. همینطور است مذهب که بخودی خود مصدر شر و سبب محو ادراکات و عقول نیست بلکه حامیان و پیروان و مبلغان آن بدند و آن را سوء استعمال میکنند چنانکه اگر امروز پیروان تمام ادیان، احکام دین خود را بخوبی اجرا میکردند اساساً ظلم و شرارت از روی زمین برداشته می شد!

ثالثاً بواسطه سهولت پیدا کردن وسایل مسافرت و مراپطه و مناقلات و مخازرات، جهان ما شکل يك شهر واحد را گرفته است که هر چه در يك گوشه آن اتفاق می افتد در اندک زمان تمام ساکنان آن خبردار می شوند و بدین طریق، افکار و عقاید و عادات و طبایع و حادثات و وقایع فوری انعکاس پیدا میکند و با يك سرعت غریب انتشار مییابد و دنیا را فرامیگیرد و بقوای روحی و اعصاب دماغی مردم فشار می آورد!

اوضاع ایران ما خود نمونه کوچکی از این قضیه را نشان میدهد. در حالتیکه در ایام گذشته اهالی يك شهر از واقعاتی که در محله دیگر شهر اتفاق می افتاد خبر نداشتند امروز در سایه مطبوعات و مناقلات نه تنها از اخبار شهر خود و سایر شهرهای ایران بلکه از حادثات مهم ممالک دیگر نیز آگاہ می شوند و این اطلاعات باطناً و قهراً فشاری بدماغ وارد می آورد و تأثیری در اعصاب مردم میکند و اعصاب ضعیف را رنجور و علیل و مستعد غلیان و هیجان و قابل هر گونه اختلاج و تشنج و اضطراب و تحریک می سازد!

در اوایل جنگ، مارشال هندنبورگ رئیس جمهوری حالیه آلمان گفته بود که «در این جنگ ملتتهائی غالب خواهند آمد که اعصاب قوی تر دارند یعنی متانت آنها بیشتر است» جنگ اخیر این

یا چه حادثه مهمی می‌خواهد ظهور کند که اینطور آرام و قرار را از نوع بشر سلب کرده و بدین حال اضطراب و احتضار انداخته است؟ آیا این شب ظلمانی که دنیا را فرا گرفته چه می‌خواهد بزاید و این مادر طبیعت که گرفتار اوجاع زایش است چه نوزادی می‌خواهد پیش چشم ما بگذارد؟

در این باب عقاید علما و متفکرین را می‌خواهم خلاصه کنم لیکن قبلاً باید بگویم که سه عامل مهم اجتماعی بشدت گرفتن این اوضاع وخیم خدمت کرده و میکند: اولاً ظلم و شقاوت و شر و فساد و حرص و طمع تا ایندرجه در روی زمین تعمیم پیدا نکرده بود و اگر درست تفکر کنیم می‌بینیم که عصر کنونی ما از حیث ظلم و وحشیگری با عصر اقوام ابتدائی وحشی چندان فرق ندارد و هر فرقی که هست فقط در شکل است نه در اساس! ثانیاً عقول و افکار و حسیات افراد بشر نسبت به ازمنه سابق بسیار فرق کرده یعنی کامل‌تر شده است. امروز حقایق را بهتر و زودتر از سابق درک میکنند و از آنرو بسرعت بهیجان می‌آیند لیکن در مقابل این هیجان از يك تکیه گاهی که مایه تسلی و امید و محرک احساسات لطیف و مشوق بردباری و رضا باشد محروم مانده‌اند!

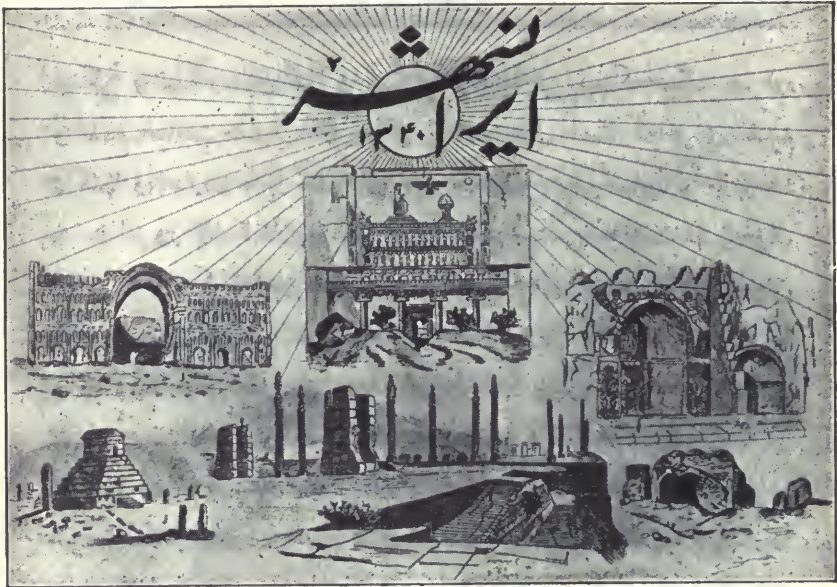
«لین» می‌گفته است که «مذهب تریاک توده عوام است یعنی عقول و ادراکات آنها را محو میکند و کور می‌سازد پس باید آنرا از میان برداشت تا چشمهای مردم بینا شود!» درینکه مذهب ماتمک تریاک يك قوت و قدرتی — صرف نظر از روحانیت آن — دارد شکی نیست ولی خطرات و مضراتی که از آن سر میزند در خود آن نیست بلکه در طرز استفاده از آن است چنانکه خود تریاک اساس مهم بسیاری از ادویه شفا بخش میباشد و بوسیله حسن استعمال آن منافع کثیر در تداوی امراض حاصل میکنند ولی در ایران که مصدر

جنگی و تهیه وسایل قتل و نهب میافزایند! می‌بینیم که دیگ حرص و طمع سیاست‌مداران از جوش نیفتاده سهل است که برای تقسیم مملکتها و اسارت ملت‌ها قشه‌های تازه میکشند و طرح‌های نو میریزند! امروز يك انقلاب عظیم در اوضاع سیاسی عالم و در احوال روحی اقوام کره زمین نمایان است. هیچ جائی نیست که يك آسایش کامل مادی و روحی حکمفرما باشد. هر روز عدد قتلها و غارتها و تجاوزها و استیلاها و عصیانها و طغیانها بیشتر میگردد و يك ابر تاریک وحشت از نو فضای عالم را دارد فرامیگیرد! هیچ يك از اقوام و افراد از حال کنونی خود خرسند و خوشود نیست و برردای خود اطمینان ندارد و هیچ مملکتی نیست که گرفتار انقلابها و فشارها و بحرانهای سیاسی و یا اقتصادی نباشد!

با وجود تشکیل و کوششهای انجمنهای بین‌المللی و عقد قرار دادها و بستن معاهده‌ها و نشر بیاتامه‌ها و دعوت به تحدید تسلیحات و القاء خطابه‌ها و نطقها در محافل و تلاوت دعاها در معابد و عرض نیازها و استغاثه‌ها بدرگاه خدا برای ادامه فیض راحت و آسایش و تأمین صلح و آزادی و حقانیت، هیچکس دوام حال حاضر و مسالمت عمومی را یقین ندارد بلکه برعکس، برخی را عقیده این است که این کشمکش‌ها و خودنمائنها زمینه تازه برای جنگ‌های تازه آماده میکند!

گرچه تاریخ بشر بسیار انقلابها و طوفانها دیده و گذرانده است لیکن بقدر قرن بیستم بحرانهای هولناک و سریع و جهانگیر که جنگ اخیر نمونه‌ای از آن بود در صفحات ماضی خود سزاغ ندارد و هنوز هم برای این اختلالها و تشنج‌های روحی و اجتماعی که در هر گوشه از جهان ما سر میزند نهایی پیدا نیست!

آیا علت این حال چیست؟ آیا چه واقعه عظیمی رخ داده و



شماره ۴	اول تیر ماه ۱۳۰۵	سال ۴
No. 4	23 Juin 1926	Année 4

قیمت فلسفی

آینده بشر

انقلابات روحی و سیاسی کنونی - انقلابات آینده - عقاید پنجگانه عاجز آتیاب - نظریات نیک بینانه - نظر اجمالی بتاريخ تکامل تمدن غرب - معارضه مادیت و معنویت - نتایج افراط و تفریط - وظیفه امروزی ما

نگ جهانگیر که هشت سال مانند یک کابوس وحشت ناک بر سر افراد بشر سایه افکند گورها برای پیدار کردن عقول و حرکت دادن افکار و قلوب انسانها کافی نبوده است زیرا میبینم که روز بروز بتسلیحات



برای ادامه و تکمیل تبعات اساسی بد السنه شرقی و بخصوص عربی و فارسی و ترکی صرف شود و دو هزار لیره هم بمهده رئیس دارالفنون کمبریج گذاشته که برای تشویق تحصیلات السنه و ادبیات و تاریخ و مذاهب اعراب و ایرانیان و ترکها و سایر ملل معروف آسیا صرف شود.

همچنین به خدمتکاران مدرسه بمبروک در کمبریج که خود پروفیسور در آن مدرسه تدریس مینمود مبلغی وصیت کرده است و نیز مقرر داشته که اگر باغبان و درشکه‌چی (شوفر) از خانه را که برای سکنا بهر يك داده بوده مجبور بتخلیه بشوند بهر یکی یکمصد لیره داده شود.»

این وصیتهای استاد نیک خصلت برای اغنیای ایران يك تازیانه عبرت است. این مرد فرشته سیرت، به آنهمه خیرات و حسنات که در زندگی خود کرده اکتفا نموده اینك خواسته پس از مرگ نیز برای اظهار محبت خود بممل اسلامی یادگاری گذاشته باشد! پارسال وقتی که کتاب «راه نو در تعلیم و تربیت» از چاپ درآمد، ما علاوه بر ۱۵۰ نسخه که بمعارف‌پروران و دوستان هدیه کردیم، بچهل نفر از اغنیا و بزرگان ایران که بمعارف‌پروری معروفند و سنگ وطن خواهی بسینه میزند يك نسخه مجانی با يك عریضه فرستاده تقاضا کردیم که ازین کتاب پنجاه نسخه که قیمت آنها بیست تومان باشد خریده بمعلمین بی بضاعت مدارس ایران هدیه کنند. ازین چهل نفر فقط يك نفر جواب مکتوب را داده سی نسخه خرید و دیگران بجوابی هم اقدام نکردند! این است فرق میان معارف‌پروران حقیقی خارجی و خودنمایان مملکت ما!

ای خواجه رخت جان چو بیاید بدر بری
برخیز کوش و توشه بیندوز پیش از آنک
وین ملک و جاه و مال گذاری و بگذری
فردا تو نیز این ره تاریک بسپری

حس میزنم در میان مطبوعات ایران شیوه نگارش باین درجه بلندی نادر بلکه اندر می باشد.

امیدوارم که مجلدات دیگر این کتاب که نیز بقلم فاضل محترم آقای اعتصامی ترجمه شده است هر چه زودتر زینت بخش مطبوعات فارسی شود.
رضا تربیت

۲ — آذری یا زبان باستان آذربایگان

بقلم آقای سید احمد کسروی تبریزی

مؤلف کتاب که مقاله‌هایی چند از ایشان در سالهای گذشته ایران‌شهر درج شده است معروف خوانندگان می باشد. در مقدمه این کتابچه چنین نوشته‌اند: «از زبان باستان آذری و کیفیت انتشار ترکی در آذربایگان سخن رانده نمونه‌هایی را که از اثر و نظم آذری بدست آورده‌ایم با شرحیکه در بایست است خواهیم نگاشت. برای حل این مسئله که آیا زبان اصلی آذربایجان چه بوده و زبان ترکی امروزی از کی رواج یافته است، این کتابچه بهترین تحقیقات تاریخی را پیش نظر خواننده میگذارد و برای اشخاصی که درین موضوع اطلاعات وافی میخواهند داشته باشند مطالعه این کتاب واجبست. قیمت آن در ایران ۲ قران و نیم.

نام نیک

از وصیتنامه پروفیسور براون

ریده «ایونینگ استاندارد» منطبعه لندن به تاریخ ۱۷ ماه مارس چنین مینویسد: «پروفیسور ادوارد کران ویل براون» یکصد و شصت و شش هزار لیره از خود باقی گذاشته و ازین مبلغ، دو هزار لیره بعهده مدیز مدرسه بمبروک وا گذار کرده که



مطبوعات تازه

۱ — کتاب تیره بختان

بقلم آقای میزابوسفخان اعتصامی نکرانده مجله بهار

مقام بلند آقای اعتصامی در قلمرو ادبیات فارسی بر ارباب فضل و ادب پوشیده نیست. در موضوع این کتاب که خود یکی از شاهکارهای ترجمه ایشان است بدرج چند سطر که جناب آقای تربیت پس از مطالعه آن نوشته‌اند اکتفا کرده خوانندگان را بمطالعه این کتاب قفیس توصیه میکنیم. ایران‌شهر

«کتاب تیره بختان که ترجمه کتاب «له میزابل» شاعر فرانسوی ویکتور هگو می‌باشد دو سه روز است بمطالعه آن نسخه قفیس مشغول بودم اینک الا آن باتمام رسید. هگو در این کتاب که شاهکار تألیفات او محسوب می‌شود سعی کرده اساس معایب هیئت اجتماعی بشر را که گاهی سوء وضع قوانین جاریه دولتی مسبب آن می‌باشد ثابت نماید و مقصود خود را خوب موشکافی کرده و راه علاج را نشان داده است. قصد من تقریظ اصل کتاب هگو که سر تا پا مشحون حکمت و نضایح می‌باشد نیست. ارزش ادبی این کتاب مصدق ارباب خبرت می‌باشد فقط دو کلمه می‌خواستم در حسین صنعت ترجمه فارسی آن عرض نمایم. طرز ترجمه و اسلوب انشای آن باندازه‌ای دلچسب و روان می‌باشد که مافوق ندارد. مترجم این اثر آقای اعتصامی واقعاً از هر حیث داد ترجمه و تحریر را داده تحفه مرغوب و سرمشق خوبی جهت مطبوعات فارسی آورده‌اند. مطالب مشکل و عالی با عبارات موجز مختصر و مفید ادا شده و باوجود انشای عالی فارسی چنان بمهارت و قدرت قلم از عهده ترجمه درآمده‌اند که مفهوم هر عوام می‌باشد.

فغانی آفتاب من بدین اعزاز می آید
پیش او خواند. اکبر عیناً مصرع ثانی را اینطور اصلاح کرد:

فغانی شهبوار من بدین اعزاز می آید
جهانگیر هم ذوق شعری در خودش تا آن اندازه داشت
که از يك مجتهد فن توقع میتواند بشود. هر چه در باب شاعر
تصره نوشته هیچ ادیبی نمی توانست چیزی بر آن بیفزاید. طالب
آملی تامدت مدید از مترسلین و درباریان می بوده ولی بخطاب
ملك الشعرائی تا بهنگامی نازل نشد که اهلیتی ازین حیث برای
خودش پیدا نمود. چنانکه جهانگیر خودش در باب شاعر مزبور
همچو بقلم میدهد: «ددین تاریخ (سال چهاردهم از تخت نشینی)
طالب آملی بخطاب ملك الشعرا خلعت امتیاز پوشیده چون رتبه
سخنش از همگان درگذشت در سلك شعرای پایتخت منتظم گشت.»
بعدها چند شعر طالب آملی را خودش انتخاب داده که خود
شاعر بدین خوبی پی بآن نمی توانست برد.

در يك موقع، خانخانان این مصرع را:
بهر يك گل زحمت هر خار میباید کشید
برای محفل مشاعره طرح نمود. مراد صفوی و میرزا مراد هم
ددین زمینه شعرها ساختند چون مصرع. طرحی خیلی شکفته
بود. جهانگیر بالبدیهه این مطلع را:

ساغر می بر رخ گلزار می باید کشید
ابر بسیار است می بسیار می باید کشید
خواند. مصرع طرح مزبور از غزل جامی بوده. غزلش را تماماً
پیش نظر گذرانید ولی چون همین يك مصرع با رقت و اسلوب
شیرین بوده در ترك می نگارد:

«این مصرع ظاهر شد که از مولانا عبدالرحمن جامی است.

جلب شدند بدین قرار است:

حکیم سنائی، غزالی، عرفی، نظیری نیشاپوری، حزنی اصفهانی، قاسم کاهی، میلی هروی، جعفر بیگ قزوینی، خواجه حسین مروی، حیاتی کیلانی، شکیبی صفاهانی، امینی شاملو، صالحی هروی، محوی همدانی، صرفی ساوجی، قراری کیلانی، عتایی نجفی، ملا صوفی مازندرانی، جدائی مرزوی، وقوعی نیشاپوری، خسروی، قاینی، وفائی سیاحانی، شیخ ساقی، رفیعی، کاشانی، غیرتی شیرازی حالتی، سنجر کاشی، جذبی، تشبیبی کاشی، اشکی قمی، اسپری رازی، فهمی رازی، قیدی شیرازی، پیروی ساجی، کامی سبزواری پیامی، سید محمد هروی، قدسی کربلائی، حیدری تبریزی، سامری، فریبی شاپور، فسونی شیرازی، نادری ترشیزی، نوعی مشهدی، بابا طالب اصفهانی، دخیل اصفهانی، قاسم ارسلان مشهدی، غیوری حصار، قاسمی مازندرانی، رهی نیشاپوری، از کتاب شعر العجم که یک تألیف مهمی از علامه شبلی در زبان اردو می‌باشد استفاده نموده تشویقات عهد سلاطین مغول را که به بشفرت زبان پارسی کار نمایانی کرده ذیلاً درج می‌نمایم:

اکبر و جهانگیر که شخصاً اهل ذوق بودند شعرا هم در صدد همچو افکار آمدند که در موضوع شعر و شاعری یک خیانت جدید بروز دهند و چون برای حصول تقرب در بارگاه دولتی هر شاعری میکوشید که گوی سبقت را در مقابل حریفش بریاید مضمونهای بکر بخودی خود بمعرض وجود آمده کلامشان تا اعلا درجه ادبیت نائل گردید. اکبر اکثر بر گفته‌های اساتذہ تبصره می‌نمود و نقادان فن از حیث فکر رسایش تمجید میگفتند. یک وقتی یک نفر این شعر فغانی را:

مسیحا یار و خضرش هم‌رکاب و هم‌غان عیسی

طبقات ناصری که حالات ایران را هم شرح می‌دهد یکی از آنها بوده. امیر خسرو که از سر آمد شعرای هند بشمار میرفت در همین عهد زندگانی نموده. خلاصه بستگی این سلطان معارف پرور بزبان پارسی تا درجه بوده که برای دعوت نمودن سعدی شیرازی آدمهای بزرگ را بایران فرستاد ولی شیخ بنا بکبر سنی و تقاهت بدنی عذر خواسته برای حرکت تن نداد.

سپس محمود شاه هم که از خانواده خلیجها علاقه داشت خودش را یکی از طرفداران و هواخواهان فارسی نشان داده مصمم شد که حافظ شیرازی را که معاصرش بود بدربارش دعوت نماید چنانچه از خدمتینش چند نفر را با پول زیاد و پیشکشهای شایان برای آوردنش رهسپار نمود. حافظ بآرزوهای شاه لبیک گفته بجانب هند حرکت نمود ولی باد مخالفی سبب طوفان عظیمی گردیده جهازش را از سیر بازداشت و شاعر بترك گفتن سفری که در پیش داشت مجبور گردید. همین طور زبان مزبور بتدریج پیشرفت مینمود تا آنکه عهد سلاطین مغول رسیده ریشه اش پیاپی استحکام غربی نائل گردید و زبان مزبور بر حسب «الناس علی دین ملوکهم» چنان مطبوع طبایع آمد که هندوها هم بدان عادت کرده بستگی خودشان را به زبانهای ملی که عبارت از بهاشا و سنسکریت است ترك گفتند.

چون سلاطین مغول لذتی برای شعر هم داشتند بیشتر از شعرای ایرانی بهند جلب شده يك سبب فوق العاده برای لذت و مقبولیت پارسی و يك ریشه مهمی برای استحکامش پیدا گردید و ببلان ایرانی در هر نقاط هند شروع باوازه خوانی کرده دلهای مردم را مجذوب می نمودند.

صورت شعرای ایرانی که در عهد اکبر و جهانگیر به هند

«از تجلیات روح ایرانی پیش‌انظار خوانندگان ایران‌شهر

«بگذاریم.» ایران‌شهر

تاریخ هند از حیث زبان، يك وضع رنگارنگ را پیش‌نظر می‌گذارد. زبان این مملکت در قدیم‌الایام اساساً بهاشا و سنسکریت بوده ولی بعدها اشغال اسلامیان بمجرای آن لطمه سختی وارد آورده آنرا بجانب معدومیت رهسپار گردانید تا اندازه‌ای که عصر آن سنه مزبور قابلیت بیشتری از زبانهای کلاسیک نمی‌دارد. چنانکه از تاریخ السنه تظاهر می‌کند سرچشمه زبانهای مزبور و هم زبان پارسی جمعیت آریین‌ها بوده. این گروه به جرگه‌های متعدد منقسم شده در سمت مختلف نقاط آسیا حرکت نمود. آنانیکه در ایران سکنا گرفتند زبانشان با ژند و یادری موسوم گردید و دیگرائیکه بهند آمدند بهاشا و سنسکریت را تولید نمودند. از همین رو می‌باشد که اگرچه زبانهای بهاشا و سنسکریت در یکطرف و زبانهای ژند و دری از طرف دیگر مختلف و متغایر با همدیگر بنظر می‌آیند ولی بیشتر از لغاتشان يك مأخذ را نشان میدهد.

آن انقلابی که بر اثر اشغال اسلامیان رخ داده از عهد محمود غزنوی و حمله‌هایش بجانب هند شروع می‌کند. چون محمود غزنوی پارسی زبان بوده و رفقاییش هم در همین زبان حرف می‌زدند آهنگ این زبان شیرین بدو از هنگام ورودش بر گوش هندیها خورده آنها را بدان آشنا گردانید و بر اثر همچو پیش‌آمدی عده از متوسلان غزنوی در هند اقامت کرده شروع پیروراندن این زبان شیرین نمودند.

نصرالدین که یکی از شاهان خانواده غلامان بوده با زبان پارسی بستگی فوق‌العاده میداشت و عرفاء دربار خودش را وادار می‌نمود که تألیف و تصنیف در همین زبان راه بیندازند.

تجلیات روح ایران

زبان فارسی در هند

بقلم فاضل و شاعر هندی سید محمد هادی مهجلی شهری

«با اینکه سلاطین و بزرگان ایران مانند دولتهای
 «کنونی اروپا، تشکیلات و بودجه‌های مخصوص برای
 «نشر زبان رسمی خود نداشتند و اساساً از وسایل و ترتیبات
 «استملاک بلاد چنانکه حالا مرسوم است بی‌خبر بودند
 «و هر جا را که فتح میکردند و ضمیمهٔ ملک خویش می
 «ساختند، اهالی را بترك زبان خود و قبول زبان فارسی
 «مجبور نمی‌نمودند باز می‌بینیم که زبان فارسی در همهٔ
 «ممالک مجاور ایران نفوذ بزرگی داشته و در ادبیات
 «این مملکتها وظیفهٔ مهمی را ادا کرده است و حتی در
 «مملکت ترکیه که هرگز زیر استیلای سیاسی ایران
 «نرفته و همیشه با وی در جنگ و ستیز بسر برده باز
 «زبان و ادبیات فارسی استیلا و نفوذ خود را مستقر
 «ساخته بوده است. این خود نشان میدهد که روح ایرانی
 «زندهٔ جاویدان است و يك فسون غریبی در تسخیر ارواح
 «و قلوب دارد که هر جا زمین مساعد می‌بیند مانند گل
 «بشکفتن می‌آغازد و هزاران مرغان خوش‌الحان را
 «شیفتهٔ آب و رنگ خود ساخته به عشق و ترنم می‌اندازد!
 «بهمت چند نفر از فضلا که وعدهٔ معاونت داده‌اند
 «می‌خواهیم از این بعد مقاله‌هایی در بارهٔ نفوذ زبان فارسی
 «در مملکت‌های همجوار درج کنیم و چندین آیت درخشان

را هضم کنند و ثانیاً ماتند او امر آسمانی در تمام امور زندگی خود، احکام آنها را مجری سازند و درین باب استقامت و ثبات و فداکاری ورزند تا بتدریج بر قوای منفی نفسانی ظفر یابند و از فیض نشاط روحی و قوت معنوی شیرین کام شوند.

ح. ک. ایران شهر

مناجات بحکمت

ای حکمت! تو تنها قادری که ما را در شاهراه زندگی رهنمائی کنی! ای آنکه فضیلت را بما یاد میدهی و دنائت را مغلوب می سازی! اگر تو نبودی ما و همه مردم چه می شدیم؟
تویی که به انسانهای پراکنده عشق زندگی اجتماعی را الهام کرده ای و از آنرو شهرها را زائیده ای! تویی که آنان را بنزدیک کردن مسکنهای خود و به بستن پیمانهای اتحاد مقدس و به ایجاد کردن یک زبان و یک خط مشترک واداشته ای! تویی که قانونها را وضع کرده، اخلاق را تشکیل داده و ملتها را متمدن ساخته ای!

من در آغوش تو پناه میجویم! من دستیارِ تو را نیاز میکنم!
من تا امروز به پیروی کردن از درسهای تو خرسند بودم و امروز خودم را کاملاً بدست تو می سپارم! یک روز در آغوش فضیلت موافق تعلیمات تو بسر بردن برای من بهتر از یک زندگی ابدی است که آلوده بگناه باشد! بغیر از قدرت تو، بکدام قدرت ما میتوانستیم روی یاوریم، ای آنکه ما را آسایش زندگی می بخشی و هیبت مرگ را از پیش چشم ما بر میداری! «سیسرون»

.....
هر کس ده آبونه پیدا کرده وجوه آنها را ارسال

دارد دو دوره مجله بخودش مجاناً داده می شود.

خزاین حکمت

مناجات

خطاب به «حکمت» از زبان سیسرون خطیب بزرگ روم قدیم

در زیر عنوان خزاین حکمت می‌خواهیم گاهگاهی افکار و عقاید فلاسفه معروف را ترجمه و نشر کنیم و خوانندگان مجله را بنمای قدرت و سعادت انسانی آشنا سازیم، ولی این نکته را باید قبلاً گوشزد نمایم که مقدس‌ترین و عالیترین دستورها و حکمتها تا بموقع عمل گذاشته نشود ثمری نخواهد بخشید! علم، بتمنای مرد را کامیاب نمی‌سازد بلکه عمل کردن بعلم شرط اساسی است و ازین حیث است که نضایح و وعظهای عالمان ربائی در قوس مردم اثر نمیکند چونکه خود بگفته‌های خویش عمل نمیکند! قاموس معلومات امروزی بشر محتوی کورها دستور حکمت است و در عصر کنونی ما عده مردمان صاحب علم بیش از هر قرن می‌باشد ولی باوجود این بدبختی نوع بشر نیز هرگز بدین پایه امروزی نبوده است! چونکه میان علم و عمل فرسخها فاصله پیدا شده و مردم آنچه را میدادند و میگویند غالباً خلاف آنرا بجا می‌آورند!

پس ما حکمت آن علم را میگوئیم که با عمل توأم باشد و حکیم کسی را مینامیم که بحکمت خود کار بندد و صحت و حقیقت حکمت خود را با اعمال خود ثابت کند! حالا اگر خوانندگان ایران‌شهر می‌خواهند ازین جواهر حکمت که ما می‌خواهیم بر سر دل‌های آنان نثار کنیم بهره کافی برند و بیکر روح خود را بدانها آرایش دهند باید اولاً بقبوه تفکر و ایمان قلبی مغز حقایق آنها



تصویر جناب میرزا علی محمد کاشانی مقیم کلکته که مبلغ چهل لیره برای مخارج طبع این کتاب از کیسه فتوت خود بذل کرده‌اند و ما هم بدین وسیله قیمت کتاب را از سه شلنگ يك شلنگ و نیم تنزل دادیم تا هر کس بتواند استفاده کند.

Mr. Ali Mohamad Kashani, persian general merchant in Calcutta, who has contributed the Print of the Biographie of Seyed Djemal-ud-Din with 40 Pounds.

و آقای میرزا حسین خان دانش باشند شرحی دیگر در باره سید از کسی نرسید لهذا ما هم عجلتاً بطبع جلد اول اکتفا نمودیم و مشروحه‌های فضلی مزبور را نیز که بسیار مفید میباشد در جزو ملحقات درج میکنیم.

و نیز شرحی را که در جریده ترکی «وطن» منطبعة اسلامبول بقلم عیسی خان افغانی نوشته شده است با چند قطعه اشعار بقلم آقای میرزا لطف الله خان و حاج سید هادی و آقای میرزا صادق بروجردی که در باره سید گفته‌اند بدین ملحقات ضمیمه کردیم تا بیشتر مورد استفاضه خوانندگان گردد.

درینجا لازم میدانیم که از آقای آقا میرزا علی محمد کلشانی که مبلغ ۴ لیره برای کمک بمخارج چاپ این جلد مرحمت نموده‌اند بنام معارف ایران تشکر کرده از ارباب همت تقاضا کنیم که برای مخارج چاپ جلد دویم نیز ابراز فتوت بنمایند و ارباب اطلاع نیز هر چه در باب حالات و افکار و اقدامات سید معلومات دیگری دارند برای ما بنویسند تا در جلد دویم کتاب درج شود.

در باره شخصیت سید و افکار فلسفی و عقاید اجتماعی او در این مشروحه چیزی نمینویسیم و انشاء الله در نشر جلد دوم کتاب که مقاله‌ها، خطابه‌ها، مذاکره‌ها، تألیفات و مخصوصاً مباحثه او با فیلسوف و نویسنده فرانسوی «ارنست رنان» را حاوی خواهد بود، راجع بعقاید و افکار فلسفی و اجتماعی سید نیز شرحی خواهیم نگاشت. و حالا همینقدر متذکر میشویم که زندگانی پر انقلاب و بازحمت و ازاده غیر مترزلزل و متانت این نابغه ایران برای هر فردی که آرزوی ترقی دارد سر مشق باید شود.

این جوان بلاشک همین میرزا لطف الله خان است زیرا در همین کتاب خود مینویسد که سید کتابهای خود را در چند صندوق کرده توسط او منزل حاجی امین الضرب امانت گذارد. مرحوم میرزا لطف الله خان که در سال ۱۳۳۹ یعنی در موقع چاپ کاوه زنده بوده ازین شرح حال مندرج در کاوه نیز استفاده کرده و حتی در بعضی جاها عین عبارت کاوه را استعاره و استعمال نموده است.

با وجود این، نگارش میرزا لطف الله خان بسیاری از وقایع خصوصی و تاریک زندگی سید و مخصوصاً گذارش ایام صباوت و بعدها گفتگوهای او را با ناصر الدین شاه روشن میسازد و در هیچ یک از کتبی که راجع بشرح حال سید سخن رانده‌اند بدین تفصیلات دسترس نمیشود و با اینکه در ذکر بعضی از وقایع اختلاف تاریخ و مبنایت با نوشته‌های دیگر دارد باز ما بدانها دست نزدیک و بحال خود گذاشتیم.

ما چنانکه در مجله هم نوشته بودیم در نظر داشتیم علاوه بر این شرح حال، کلیه آثار فکری و قلمی سید را هم که باز میرزا لطف الله خان جمع کرده و اغلب آنها در هیچ جا چاپ نرسیده در یک جلد بزرگ چاپ کنیم و بهمین ملاحظه دو سه بار در مجله هم تقاضا کردیم که هر یک از فضلا و ادبا و ارباب اطلاع در داخل و خارج ایران چیزی تازه و نگفته در باره زندگی و افکار و اعمال و آثار سید میداند محض خدمت بعالم معارف و ترقی ایران برای ما بنویسد تا ضمیمه کنیم. ولی از یک طرف برای معاونت بمخارج چاپ همت کافی ابراز نشد و از طرف دیگر غیر از سه نفر که عبارت از جناب میرزا حسین خان عدالت و آقای سید محمد توفیق که خود منسوب بخانواده سید هستند

بزرگ را ذکر نکرده‌اند و تا کنون اصلاً در اسد آبادی و ایرانی بودن آن سید بزرگوار شبهه و تردید داشته‌اند.

این کتاب هر گونه شبهه و شک را در این باب ازاله می‌کند و ثابت می‌سازد که سید جمال الدین ایرانی و اسد آبادی بوده است و هنوز از بستگان و خویشاوندان آن مرحوم در اسد آباد زنده هستند.

میرزا لطف الله خان همشیره زاده مرحوم که نگارنده این شرح حال است خود در هر دو بار توقف سید در طهران همراه او بوده و به بشیاری از حالات خصوصی و صفات و جزئیات اعمال و افکار سید پی برده است و در عکسی که سید در طهران باحضور جمعی از علما انداخته است میرزا لطف الله خان نیز در پشت سر سید سر پا ایستاده دیده می‌شود.

اما مفیدترین شرح حالیکه راجع به سید در زبان فارسی نوشته شده است همانا شرحی است که آقای تقی زاده در سال دوم جریده کاوه در شماره ۳ و ۹ مرقوم داشته و در آنجا خلاصه نوشته‌های اروپائی و شرقی را جمع و تطبیق کرده تاریخ زندگانی سید را تا یک درجه روشن ساخته‌اند ولی باز از اظهار تردید در ایرانی بودن سید خودداری نفرموده و در آخر مقاله نوشته‌اند که ایرانی بودن سید قریب به یقین شده است. در ضمن همان مشروحه کاوه در صفحه ۱۰ شماره ۳ چنین نگاشته شده است:

«یکی از آشنایان که در طهران با او مدتی در سفر اولش هم‌منزل بوده و دوز روسیه هم او را مکرراً دیده روایت میکند که در سفر اول بطهران جوان ایرانی که بعد معلوم شد که همشیره زاده سید بوده همراه بود و سید دو سه صندوق کتب عربی همراه داشت که بتوسط آن جوان به همدان فرستاد.»

اتحاد اسلام بود امروزه قیمت عملی و اهمیت اجتماعی ندارد و تقریباً این موضوع از میان رفته است و گرچه سید معظم در پیش بردن این مقصد يك موفقیت قابل توجه احراز نکرد و جهالت و غفلت دول اسلامی از ثمر دادن این شجره فکر مانع آمد ولی باز مقام او در نزد عقلا و سیاستون و متفکرین غرب و شرق بلند است و همیشه مایهٔ مفخرت ایران شمرده خواهد شد چه میتوان گفت که اغلب نهضت‌های علمی و سیاسی ملل اسلامی در عهد اخیر از منبع فیض تبلیغات و تلقینات او آب خورده است.

ایرانی همواره بوجود چنین مرد بزرگ که نه تنها در موطن خود بلکه در اغلب ممالک اسلامی و در نزد اقوام مهم غرب مصدر آن همه فتوؤ کلمه و اصابت نظر و مورد آن همه توقیر و احترام گشته است، البته افتخار باید کند و نام او را در ردیف نوابغ بی نظیر تاریخ خود ثبت نماید تا بدین وسیله هم شکران نعمت و اظهار قدرشناسی کرده و هم در پیش چشم نوباوگان نژاد نوزاد خود يك تمثال همت و فضیلت و يك نمونهٔ عزم و اراده و يك مجسمهٔ متانت و بردباری گذاشته باشد.

این کتاب که جزو اول از شرح حال سید جمال الدین را تشکیل میدهد قسمت اساسی آن بقلم مرحوم میرزا لطف الله خان اسد آبادی که همشیره زادهٔ سید بوده نگاشته شده است و مومی الیه در سال ۱۳۴۰ هجری برحمت ایزدی پیوسته و این کتاب را فرزند برومند ایشان آقای صفات الله خان اسد آبادی استنساخ کرده و برای چاپ به ادارهٔ ایران‌شهر فرستاده‌اند.

راجع بشرح حال سید جمال الدین، تا کنون تفصیلاتی در بعضی از کتب اروپائی و عرب و فارسی نوشته شده است ولی در هیچکدام از روی قطع و تحقیق مولد و اصل و نسب آن مرد

و بزحمات سترگ تن در داده خود را بمقام بلند برسانند. در کیفیت تقدیر خدمات يك شخص نیز دو نکته را که اغلب ایرانیان در فهم و محاکمه آن بخطا میروند در نظر باید گرفت. یکی این است که درجه خدمت، يك شخص را يك هیت جامعه بنسبت اثراتی که در اوضاع زمان حیات خود بخشیده تقدیر باید کرد نه از نقطه نظر اهمیت آن خدمت در عصر کنونی یا در يك عصر دیگر. مثلاً وقتیکه میخواهیم بگوئیم که فلان پادشاه و یا فلان فیلسوف و عالم و یا فلان ادیب و شاعر چه خدمتها بجامعه خود کرده اولاً باید اوضاع زمانی را که او در آن زندگی کرده، تدقیق کنیم و ثانیاً اثراتی را که اعمال و افکار او در زمینه فعالیت مخصوص خود تولید کرده پیش نظر بیاوریم تا بزرگی و اهمیت خدمت او معلوم شود. و اگر برعکس، اعمال او را با مقتضیات زمان خودمان مقایسه و محاکمه نمائیم البته بخطا خواهیم رفت چنانکه بسیاری از متجددین ایران از همین راه بخطا میروند و اغلب بزرگان و ادبا و متفکرین و علمای ایران را عاری از هر گونه مزیت و فضیلت می‌شمارند!

نکته دوم این است که اگر يك مرد نابغه منتهای ذکاوت و قدرت و لیاقت خود را بکار انداخته ولی بسبب تهاجم موانع گوناگون و یا وفا نمودن عمر موفق به ایفای نیات خود نشده باشد باز هم از مقام و علویت او نباید کاسته شود چنانکه مجاهدات در راه حق ولو اینکه نتیجه ندهد در نزد خدا باز مثاب و مقبول است. چه اساس در حسن نیت و بذل جد و جهد است.

بنا بر این سید جمال الدین اسدآبادی را یکی از نوابع سیاسی و متفکرین قرن اخیر ایران میتوان شمرد. اگر چه مقصد اساسی و غایه سیاسی او که عبارت از توحید ملل اسلامی یعنی

انتشارات ایران شهر

شرح حال سید جمال الدین

سر آواز کتاب شرح حال سید جمال الدین شماره ۱۴ از انتشارات ایران شهر

حکما گفته اند که ابراز حق شناسی و تکریم در باره بزرگان نشانه نجابت و بزرگی است. این مسئله نه تنها در روابط افراد با یکدیگر بلکه در زندگی اجتماعی ملتها نیز حقیقت و اهمیت دارد و بقدر حفظ آثار عتیقه و صنایع ظریفه جالب دقت است. اظهار قدردانی و حرمت در حق مردان نامور و صاحبان فضل و هنر در میان يك ملت از يك طرف نام و نشان و عظمت مدنی آن ملت را از محو شدن نگه میدارد و او را در نظر تاریخ و اهل تحقیق بزرگ مینماید و از طرف دیگر برای افراد نسل حاضر و نژاد آینده مایه تشویق و سر بلندی و وسیله پرورش دادن حس غرور و قوه اراده میگردد!

چون در هر يك از اعمال بشر يك سائق و محرك مادی یا معنوی موجود است یعنی هر يك از کلهای ما تکیه يك امید فقع مادی و یا معنوی میکند پس در مساعی و فداکریهای بزرگ نیز امیدها و ساقیهای بزرگ لازم است و آن جز تشویق و تکریم و تبجیل چیز دیگر نیست. از اینرو هر قدر نام بزرگان يك قوم بجزمت یاد و خدمات آنان بسط و شرح و تقدیس کرده شود بهمان درجه حس سعی و فداکاری و خدمتگذاری در نهاد افراد پرورش و قوت می یابد. حس تقدیر، يك نوع مکافات اجتماعی است و این حسن نه تنها در باره زندگان بلکه در حق مردگان نیز باید بعمل بیاید تا بمشاهده آن، زندگان نیز قوت قلب دریابند

استوانه مفروضه را عموداً در سطح افقی قرار داده‌ایم و باد از مشرق ب‌مغرب می‌وزد. دو قطر متعامد استوانه که در عین حال به محورش نیز عمود است، آنرا به چهار قسمت متساوی منقسم میکند. دو قسمت اولی (رو ب‌مشرق) در حالی که باد از مشرق بوزد يك مقدار مساوی از وزش باد متأثر خواهد بود. بدین معنی که مالش باد در ربع اول و ثانی يك اندازه است. اما اگر استوانه مذکور در حول محور خود بچرخد، این تساوی بهم خواهد خورد؛ زیرا که بنا بر شرحی که در تعریف اصطکاک مایعات کردیم، یکصفحه بسیار نازکی از هوا با استوانه متصل است و طبقات مابقی که رویهم قرار گرفته‌اند، در لغزش می‌یاشد و ب‌بارت ساده باد در وزش است. پس يك قسمت معنی به از باد معبر خود را عوض کرده و استقامت سیر خود را به تبعیت خط سیر دوران استوانه تغییر خواهد داد و بدین لحاظ جریان هوا در نصف رو به شمال استوانه رو به تنزل گذاشته و در نصف دیگر (رو به جنوب) متزاید خواهد شد. پس باد در يك طرف استوانه ب‌سرعت وزیده و به استناد شرح سابق فشارش کمتر خواهد شد و همینکه فشار در يك طرف ستون کشتی کمتر شد، کشتی بالطبع به آن سمت حرکت خواهد کرد.

فلتنر عوض بادبان ستون آهنی مجوفی که با موتور کوچکی قابل دوران است، بر روی کشتی نصب کرده او آنرا حرکت داد.

برلین — دی‌ماه ۱۳۰۴ — ح. عطائی

هر کس شماره‌های ۱ — ۳ سال سیم را به اداره.

بفرستد بهر يك شماره يك نسخه از انتشارات ایران‌شهر مجاناً ارسال می‌شود.

چشمه که در حال جریان است دارای طبقات متوازی بسیاری است که منظمآ در روی همدیگر قرار گرفته. طبقه تحتانی چشمه مفروض مستقیماً با خاک متصل و میتوان فرض کرد که عمل مالش در آن محل بدرجه صفر است. طبقه نانی که خود با طبقه اول در اتصال میباشد مختصری از آن سریعتر حرکت میکند و طبقه ثالث قدری هم تندتر و بدین مقیاس لغزش طبقات در روی همدیگر آزادتر و سریعتر است. مرتبه آخری یا سطح آب آزادترین قسمت این چشمه است. حال اگر جریان چشمه مذکور سریعتر شد اصطکاک سطح تحتانی نیز با یک درجه مخصوص و متناسبی رو به ازدیاد خواهد گذاشت. پس درجه سرعت مایعات (۲) مقیاس میزان اصطکاک آنها است، یعنی جریان و مالش مایعات با یک نسبت معینی با هم مربوطند.

و نیز باید معادله را که مربوط با مبحث ما است در مد نظر داشت و آن عبارت است از محصول مثبت و لایتنیر تناسب فشار و غلظت و سرعت مایعات که مساوی است به: فشار بعلاوه غلظت ضرب در نصف مربع سرعت. و بنا بر این اگر درجه سرعت مایعی را زیاد کردیم، فشارش بر محلی که در روی آن جریان میکند کمتر خواهد بود و همچنین بالعکس.

استوانه که در جریان هوا واقع شده بنا بر توضیح فوق در تحت تأثیر فیزیکی مذکور باد واقع می‌شود، یعنی بادی که میوزد و بر محیط استوانه برخورد و با قدرتی که موقوف به شدت وزش آن میباشد در سطح خارجی استوانه لغزیده و رد خواهد شد و در این حال استوانه مفروضه بمنزله مجرای چشمه و باد که با آن در تماس است بمثابة آب جاری است. فرض کنیم

[۲] درین مبحث، باد نیز مثل مایع فرض شده است.

او نیست. و از دیر زمانی علماء فیزیک بفکری که او در ساختن کشتی خود بکار برده آشنا بوده‌اند ولی افتخار او در این است که توانست يك فکر را از عالم علم بعرضه عمل بیاورد.

این مسئله که باد در حال جریان به اجسامی که در معرض جریانش واقع شده است تأثیر کرده و تولید قوه که محصول مالش است میکند تقریباً در سال ۱۸۵۲ مسیحی معلوم علماء آن عصر بود. اما در اواخر سال ۱۹۲۴ فلتنر توانست این قوه را که تا آن وقت هیچ کس راه استعمال آنرا نمی‌دانست بترتیب بسیار سهل و ساده بموقع استفاده بگذارد بدین طریق که ستون مجوفی که در حول محور خود قابل دوران بود در روی کشتی کوچکی قرار داد همینکه میزان سرعت چرخیدن آن استوانه به مقیاس معینی رسید کشتی شروع بحرکت نمود. در اولین تجربه معلوم شد که اگر سرعت دوران استوانه چهار مقابل تندی وزش باد شد قدرتی برای حرکت دادن کشتی تولید می‌شود.

حال محض وضوح این اختراع جدید و سهولت حل مسئله فیزیکی آن لازم است يك قسمت مختصر و بسیار ساده از مبحث «اصطکاک مایعات» را شرح داد. اجسام در موقع مالش بهم‌دیگر آثار متعدده بظهور میرسانند. از آن جمله است خاصیت بازماندن جسم از سرعتی که قبل از اصطکاک دارا بود، مثلاً اگر گلوله در هوا با يك سرعت معینی حرکت کند به محض تماس با جسمی که کثیفتر از هوا است درجه سرعت آن نزول خواهد کرد و این خاصیت تا حال در تمام عملیات فیزیکی بی فائده بوده و غالباً مانع نیل بمقصود هم میگردد. اما اساس مبحث ما برعکس استفاده از همین خاصیت فیزیکی اجسام است. برای سهولت فهمیدن تأثیر مالش مایعات به مقایسه ذیل توسل میکنم:

قیمت فنی

کشتی بادی بی بادبان

لمانها بتازگی کشتییی ساخته‌اند که با باد حرکت میکند اما بادبان ندارد و در این اواخر توانسته است از آلمان بانگلستان مسافرت کند!».



کسی که خبر فوق را در جراید مرکز میخواند خیالات عجیب و غریبی در کله‌اش تولید شده و کشتی‌های رنگا رنگی در پیش چشمش مجسم میگردد و چون اوهام و تصورات او بکلی باطل و واهی است و شکل فرضی هم بخود نمیگیرد بالاخره مجبور است که این مسئله را هم مثل سایر کلرهای خارق‌العاده از آلمانیهای زبردست تعبداً قبول کند زیرا که اینها معجزه و گرامات خود را نشان داده و هزاران اشخاص کمراه را به قید بندگی خود کشیده و به ایمانشان آورده‌اند. اما بدیهی است که تا ترتیب ساختمان این کشتی جدید ذکر نشده و اقللاً طرز امکان علمی آن شرح داده نشود باور کردن آن حتی به اشخاص عالم و اهل خبره خالی از اشکال نیست. پس بی مناسبت نخواهد بود که ما این کشتی بادی بی بادبان را تا اندازه‌ای از نزدیک ملاحظه کرده و بقدر مقدور پرده از سر سرپوشیده‌ی آن برداریم.

مخترع کشتی مذکور «آئون فلتنر» (۱) میباشد که شخصاً نه مهندس و نه صنعتکار است و در ایام جوانی شغل معلمی داشته و این اختراع مهم که باعث اشتها او شده اساساً فکر بکر خود

[1] A. Flettner

نمایاند که کشفیات او آلوده با مجهولات میماند و قطعی‌ترین حقایق، پوشیده از اسرار می‌باشد و اسرار عبارت از روح ناپیدای اشیاء است.

علوم و فنون هنوز پر از این قبیل تاریکیهاست و در پشت سر افق‌هاییکه علم بدان واصل شده هنوز افقهای دیگری دیده می‌شود که در يك فضای بی‌اتما همیشه عقب‌تر می‌روند و ناپدید می‌گردند.

این ساحت بزرگ که هیچ فلسفه تاکنون آن را روشن نساخته، قرارگاه خواب و خیال است. این خوابها و خیالها از امیدهایی که هیچ ادراک و عقل تخریب نمیتواند کند مالا مال است. عقاید مذهبی، عقاید سیاسی و هرگونه عقاید دیگر درین ساحت، يك قدرت یکران کسب مینماید. اشکال خیالی وحشت آور که در این ساحت جای گزیده‌اند آفریده‌ی قوه‌ی ایمان می‌باشند.

دانستن و باور کردن یعنی معرفت و اعتقاد و یا علم و دین، همیشه باهم فرق خواهند داشت. در موقعی که اکتساب يك کوچکترین حقیقت فنی يك کوشش بزرگ را مستلزم است تحصیل يك یقین قلبی که جز ایمان پایه‌ی دیگر ندارد مستلزم هیچ زحمت نیست. همه‌ی مردم دارای اعتقاداتی هستند اما کمتر بدرجه‌ی معرفت بلند واصل میتوانند بشوند.

عالم اعتقاد برای خود منطق و قوانینی دارد و مرد با علم همیشه بپهوده میکوشد که بوسیله‌ی طریقه (متود)های خود بدانها نفوذ پیدا کند. درین کتاب خواهیم دید که چرا مرد عالم وقتی که داخل دوره‌ی اعتقاد شد هرگونه حس تنقید را از دست می‌دهد و در آنجا جز خیالات مغفل چیز دیگر پیدا نمیکند.

اعتقاد، يك عمل ایمان است که اصل آن غیر ادراکی (راجع بشعور باطنی) میباشد و ما را بقبول کردن يك فکر، يك رأی، يك ایضاح و يك مسلک بطور کلی مجبور میکند. عقل، در تشکل آن — چنانکه خواهیم دید — مدخلیتی ندارد و وقتی که عقل می خواهد آن اعتقاد را تصدیق کند این یکی خود قبلاً تشکل یافته است.

هر چیز که بوسیله يك عمل ساده ایمان قبول شده است باید يك اعتقاد شمرده شود و اگر صحت آن اعتقاد بعدها از راه تجربه و بصیرت، تصدیق شود آنوقت از «اعتقاد» شدن بیرون می آید و نام «معرفت» و یا علم بدان اطلاق می شود.

اعتقاد و معرفت دو طرز فعالیت دماغی تشکیل میدهند که در اساس از هم بسیار فرق دارند اولی يك حالت کشف و شهود باطنی و غیر ادراکی است که بعضی چیزها که از دایره اراده ما خارج است آن را تولید میکند. در صورتیکه دومی یعنی معرفت يك اکتساب ادراکی را نشان میدهد که فقط در روی طریقه های عقلی مانند تجربه و بصیرت بنا می شود.

نوع بشر که ابتدا در عالم اعتقاد فرورفته بود، تنها پس از آنکه يك دوره ترقی تاریخی قدم گذاشت عالم معرفت را کشف نمود. او در حین سیر بدین عالم، فهمید که تمام حادثاتی که سابقاً آنها را بقوه اراده موجودات عالی نسبت میداده در زیر نفوذ قوانین لایتغیر بعمل می آمده است.

فقط بمحض این که انسان داخل دوره معرفت گردید همه معلومات او در باره عالم تغییر یافت لیکن درین دوره جدید هنوز هم ممکن نشده است که بسیار دورتر برود زیرا فنون هر روز می

معلومات واقعی ابن فضلان، به حکایات عجیب و غریب او اهمیت داده است و بعضی محللهای مهم را از کتاب او که امروزه برای ما اهمیت زیاد دارد، اقتباس نکرده و مسکوت گذاشته است. از این کتاب ابن الفقیه معلوم می‌شود که ابودلف معاصر ابن الفقیه شخصی تاریخی بوده و رساله خود را به التماس ابن الفقیه بنام او نوشته و او هم در کتاب خود آنرا نقل کرده است و هم چنین مؤلف کتاب فهرست ابن الندیم نیز معاصر او بوده و صاحب الندیم معلوماتی را که او از سیاحتش آورده بوده نقل میکند. و اینکه یاقوت (جلد ۳) می‌نویسد: «و قرأت فی کتاب عتیق ما صورته: کتب الینا ابودلف». یقیناً نسخه کامل ابن الفقیه است. و شایان تعجب است که چرا فی کتاب ابن الفقیه نمی‌گوید. مگر اینکه در کتاب دیگری هم درج شده باشد.

(نا تمام)

بهترین کتابها

رأیها و اعتقادهها

Les opinions et les croyances

p. Dr. Gustave Le Bon

بقیه از شماره قبل

[در تمام این کتاب غرض از اعتقاد، عقاید مذهبی و گاهی هم عقاید فلسفه روحی و ماورای طبیعی است و غرض از معرفت هم حقایق ناچاه علمی است و بعبارت دیگر در این کتاب از مسئله تنازع علم و دین و یا حس و عقل بحث می‌شود و يك صفحه نظر را از تکامل فکری و روحی بشر پیش خواننده گذاشته می‌گردد]

۲— اعتقاد و معرفت (دین و علم) از چه حیث با هم فرق دارند.

باید قبلاً بکوشیم تا معین کنیم که اعتقاد از چه چیز تشکیل

می‌یابد و از چه حیث با معرفت تفاوت پیدا مینماید.

بوده آتش را می‌پرستند. در میان آن ترکها بعضی زندقها هم هستند که در مذهب مانی میباشند.»

ورق ۱۶۹ ترتیب و سوگند خوردن در میان ترکها:

در زیر بقی که از مس ساخته‌اند يك کاسه آب میگذارند. توی کاسه يك مشت گندم و زر میاندازند. زیر کاسه يك شلوار زنانه میگذارند. شخص سوگند خورنده میگوید: «اگر عهد خود را بشکنم، شلوار زنانه پوشم و مرا ماتد گندم خورد کنند و رویم ماتد زر زرد گردد». آنوقت آن آب کاسه را میخورد.

فرزند نرینه هر وقت بحد بلوغ رسید يك اسب و يك تیر برایش میدادند که خود رزق خود را کسب کند و مبارزه زندگی را یاد بگیرد. در زناشویی عادت ایشان این بود که مرد، در بالای سر دختر يك «یاولق» (اورامال — رومال — برقع) می گذاشت. اگر دختر قبول میکرد علامت رضا بود.

رسالة ابن فضلان را که ضمیمه کتاب ابن الفقیه است توانستم کاملاً استساخ کنم. ولی همین قدر معلوم شد که آنچه بارون روزین در مقاله تحقیقی خود نوشته که «اگر يك عالم عرب پیدا شود که کتاب ابن فضلان را کاملاً خوانده باشد آن یاقوت است». درست است چونکه اگر بعضی قسمتها هم پیدا شود که یاقوت آنها را ذکر نکرده باشد، چیزهایی است که علمای دیگر عرب هم از آنها استفاده نکرده‌اند.

و بارون روزین که ابن فضلان را از هجومهای ناحق یاقوت، بحق حمایت کرده است ذیحق بوده است.

حتی ابن فضلان که يك خادم عادی سیاحان قرن دهم بوده، مسائلی که نظر دقت او را جلب کرده برای یاقوت که عالم بزرگ قرن سیزدهم بوده آقدر جالب دقت نگشته است. یاقوت بیش از

بدانجا رفته می‌شود.

ورق ۱۶۷ بودژه خراسان:

ماوراءالنهر و بخارا ۱۱۸۹۲۰۰ درهم غطریغی بخراسان
 میدهد. سفد (السفد و سایر کورنوج بن اسد) ۳۲۴۶۴۰۰ درهم
 (منها علی فرغانه ۲۸۰۰۰ درهم محمدی و علی مدائن الترك
 ۶۶۴۰۰ درهم خوارزمی و من الکرایس الغلاظ الکمذجیه ۱۰۸۷
 توب و غیر ذلك).

خوارزم ۴۸۹۰۰۰ درهم میدهد. همه خراج خراسان
 ۴۴۰۸۴۶۰۰۰ درهم می‌شود. قسمتی از معلومات که در فصل
 «القول فی الترك» می‌باشد در معجم البلدان یا قوت موجود است.
ورق ۱۶۸ آ اخلاقی ترکها:

بعضی از احادیث پیغمبری ذکر شده راجع باینکه ترکها
 در کوفه، بصره و بغداد حکومت میکنند. اسامی اقوام ترك بدین
 طریق نوشته شده است:

«تغزغز، تبت، خرلیخ، کیماک، غز (اوغوز)، جفر (بجفرد،
 بشگرد)، خرخیز (قرغیز). عموم شهرهای ترك با اسم مدائن الترك
 ۲۶ شهر است (در یا قوت ۱۶ نوشته).»

ورق ۱۶۸:

قصه ایلچی فرستادن هشام بن عبدالملک بخاقان ترك عین
 همان است که یا قوت نوشته جز اینکه یا قوت لشکری را که به
 حضور خاقان اجتماع کرده بود صد هزار نوشته و در اینجا ده
 هزار نوشته است.

«قریه و شهرهایی که در سر راه نوشجان اعلی تا خاقانی
 تغزغز واقع هستند همه ترك می‌باشند. همه این ترکها مجوس

چاپ «دخویه» اختصار شده است. در باب اینکه سمرقند از سمرکند محرف می‌باشد بتفصیل روایتی ذکر شده: «این شهر را پادشاه حمیر شمیر بن افریقش بن ابرهه در حین قشون‌کشی به چین و ترکستان، در دور کشتاسف بن بخت نصر بناء کرده است. در عهد بهمن ابن اسفندیار در زیر سرداری «تبع الاقرن» حمیریان دوباره شهر سمرقند را که در زمان لشکر کشیهای چین و ترکستان خراب شده بود آباد کرده‌اند و در خود چین شهر «وشن» را بناء نهاده‌اند».

درین افسانه دیده می‌شود که بتیها که در اینجا از احفاد حمیریها شمرده شده عادات و البسه عرب (حالا بقول محمود کاشغری در دیوان لغات‌الترک) را تا آن روز محفوظ نگاه داشته بودند.

ورق ۱۶۶ ب

کلمه فرغانه. قصه در اینکه فرغانه از کلمه «ازهرخانه» مشتق است. در فرغانه از «جودنکین» تا «غیه» يك روز راه است. از آنجا تا «اکناس» و یا «اطاس» (آطباش) یکرود. اطاس شهر بزرگی است در روی عقبه. از اینجا تا «نوشجان اعلی» شش روز راه است. از آنجا تا شهر خاقان تغزغز سه ماه راه است. تا شهر خاقان از قشلاقها مرور می‌شود. اهالی آنجا همه ترکهای مجوس هستند که آتش را می‌پرستند و زندقه‌ها هم هستند. شهر خاقان بزرگ است، دوازده دروازه دارد. در طرف چپ آنشهر «کیمساک» و اما در پشت آن در مسافت سیصد فرسخ، چین است. خاقان تغزغز يك چادر دارد که سیصد نفر داخل آن میتواند جا بگیرد و از پنج فرسخ دیده می‌شود. اما پادشاه «کیماک» از طراز ۸۱ روز راه است. از روی صحراها و کوهها و نهرها

اهم وسائط و اقدم شرائط است برای تأمین نجاج. می‌خواهم بمنالی مادی و بسیط این معنی را شرح و ایضاح بکنم تا اهمیت این دعوی و روح مسئله ذاتاً و بداهتاً رونمون باشد:

شرفیان هنوز نتوانسته‌اند که بهمت خودشان کل‌خانه‌ها و فابریکها تأسیس بکنند. زیرا این، کلای عظیم و خیلی دشوار است. این همه مؤسسات ثمره تطبیقات علوم جدید است. از این سبب اهل شرق هیچ ادراک نکرده‌اند و هنوز کما ینبغی نمی‌دانند که زغال معدنی و بنزین و نفت در نظر مدنیت حاضر چه قدر و قیمت دارد و علوم طبقات الارض و معدنیات و کیمیا چه حیثیت و اهمیت دارد! حالا هیچ تصور و خیال نمی‌کنند که مدنیت غرب مبنی بر صنایع عظیمه (۵) شده باشد. مع هذا حقیقت این است؛ چندان که اگر این گونه قوای محرکه موجود و در دست نبودی مدنیت حاضر ممکن نمی‌شدی. اگر فرض بکنیم که اهل شرق این حقیقت را می‌دانند، بسبب جهل و ناچاری نمی‌توانند از آن ثروت طبیعی و محصولات معدنیه حقاً استفاده بکنند. ممالک ترک و ایران بر این دعوی برهان است. (ناتمام)

قیمت ادبی

نسخه خطی کتاب ابن فقیه

در مشهد

بقیه از شماره پیش

بایکه در باره خراسان در ابن الفقیه مذکور است در

تا در جنگ حیات فائز بشود. این قانون طبیعی است محکم! شك نیست که در دور اخیر شرائط زندگانی خیلی دیگرگون شده است و اهل شرق حالا بطرز قدیم متمسک و مستقر و بلکه در شکل قدیم حیاتش متحجر مانده است؛ ترقی پروران شرق که این مسئله‌ها را بهتر از محافظه کاران میدانند زیرا اهمال نمودن یل تتبع کرده‌اند، ادعا میکنند که تهلکه ما در این شکل زندگانی و طرز تمدن ماست. و بناء علیه مسئله، تنها بشکل تمدن علاقه‌دار است، نه بماهیتش.

اهل اروپا در هر خصوص و در هر امر بر ما غالب آمدند و فائز شدند. اسباب این فوز و موفقیت آیا چه بود؟ ظاهر و آشکار است که وسائط مدنیت اروپا خیلی بهتر از وسائط قدیم ماست و سبب حقیقی همان این است. آنچه ما در اصطلاح علم «شکل مدنیت» میخوانیم چیزی غیر از «وسائط تمدن» یعنی شرائط زندگانی نیست. مثال آوردن برای تأیید و اثبات این دعوی غیرت بیوده‌ایست. امروز همه کس میدانند و اعتراف میکند که راه آهن و هواپیماها و اتومبیلها و سفینه‌های بخاری که هر یکی بزرگتر از بعض بلده‌های ماست، بی شك بهتر از وسائط ثقلیه شرق است. مهمانخانه‌ها و فابریکهای اروپا البته بهتر از کاروانسراها و کارخانه‌های قدیم ماست. اصول تجارت و ضبط دفتر، اصول زراعت و شکل حکومت از هر جهت بالاتر و بهتر از طرز و اصول ماست. خصوصاً از جهت علوم صحیحه و نافع میان ما و اروپا مجال قیاس نیست. اسباب فلاکت و پسماندگی ما را باید در این تفاوت شروط و مغایرت اصول علم، جستجو و تحقیق کنیم و یقین بدانیم که سبب خسران و موجب مغلوبیت ما فقط فقدان این «وسائط» است. در این بحث هم نباید فراموش کرد که غلم صحیح،

«شکسپیر» را دائماً در نظر داریم؛ زیرا با کمال صراحت و اہجاز روح این مسئلہ را عیان و بیان کرده و گفته است:

«موجود و یا معدوم شدن؛ مسئلہ فقط این است!».

ترقی پروران شرق با کمال اخلاص میگویند کہ ما مجبور هستیم مدنیت اروپا را قبول و امثال بکنیم. اعتراف این حقیقت لازمہ حس ضرورت است و ضرورت حقیقتاً امر واقع است؛ نمی توانیم این اندیشہ را از سر بیندازیم. زیرا از مقدرات جمعیت خودمان صحیحاً اندیشناک هستیم. سبب اندیشہ ما تجارب تاریخی و مصائب سیاسی ماست. خصوصاً در این عصرهای اخیر، بارها تجربہ کردیم کہ با ہمہ پاکی اعتقاد و اخلاق و درستی مشوار و کردار کہ داشتیم در جنگ حیات، خائب و خاسر شدیم؛ و خسران مادی و اقتصادی ما روز بروز برتر آمد. این حادثات نمی‌تواند محضاً اثر تصادفی باشد. ممکن نیست کہ فقر و سقالت و جہل و ناتوانی، بما فضیلت و یا استعداد حیات بیخشد. پس از این تجارب، یقین دانستیم و اعتقاد پیدا کردیم کہ بمقابله ملل راقیہ غرب و در میان شروط نوین زندگانی — کہ ہم از لوازم و ہم از اسباب این دور جدید تمدن است! — بسی ناتوان و ناقابل مانده‌ایم. لاجرم از نتایج این وضع ناچار خود خیلی هراسان و اندیشناک بوده‌ایم. مناسبات ما با عالم، این اندیشہ نا واضحتر مینماید و این فکر را الهام میکند کہ اگر برای اصلاح این وضعیت، چاره‌سازی نکنیم باید هویت ملی خود را ضایع کرده از این رزمگاہ امم و بزمگاہ عالم غائب و گمنام بشویم. تعند در محافظہ کلری بر طرز قدیم البته بدین نتیجہ خواهد پیوست. هر کس و هر امت کہ بمحافظہ وجود خودش تقید نام نماید، باید موافق شرائط حیات عصر خویش حرکت بکند،

سقراط موضوع بحث و عرض میکند که آن سردار جوان و خود پسند به اصالت نیاکان خودش عجب و غرور نمودی. سقراط حکیم — که مربی وی بود — برای تذلیل کبر و نخوت و تعدیل اعتقادات بحشی دور و دراز در باره ایرانیان بمیدان آورد و از اصالت شاهنشاهان و از آئین تربیت شهزادگان و «بهزادگان» (۴) فرس و از سطوت بی اندازه و مدنیت ممتازه ایران «آلکیویاد» را خبر داد و آگاه کرد و شرمسار گردانید.

باید جوانان ایران این محاضرات را مطالعه و تتبع بکنند؛ ما میتوانیم مشاهیر مستشرقین و دانشمندان معاصرین اروپا را در این بحث ذکر و استشهاد بکنیم ولی حاجت نیست.

پس امتی که دارای چنین استعداد شده و مدینتی شششده‌دان بمیدان آورده است ممکن نیست که پسمانده مدنیت شمرده باشد و با اقوام وحشی چون «هونولولو» و «زولو» همعیار شود. — بلی! این قضیه مسلم است و هیچ یک از دانشمندان اروپا منکر این حقیقت نیست. ولی در تقدیر قیمت مدنیت، این جهت قطعاً موضوع بحث نیست و نباید باشد. زیرا امروز در نظر ما مهمترین مسائل در این باب فقط «شکل مدنیت» است؛ ماهیتش نیست یعنی روح مناقشات ما مسئله شکل است و بس. ولی افسوس میخورم که مخصوصاً در این نقطه سوء تفهم پیدا می‌شود و منوران شرق را اضلال میکند.

مناقشه در این باب نباید برای تطمین غرور و عزت نفس ما باشد. میدان مناقشه را باید ترك بکنیم. در میدان مبارزه ضرورتی مبرم واقع و مسئله از آن ضرورت طبعاً پیدا شده است؛ نی از لزوم تفاخر با اجداد و نیاکان ما! باید کلمه مشهور شاعر انگلیسی

غامضه که در زمان ما اذهان حکما را مشغول می‌سازد، حکمای شرق آنها را احاطه کرده و در نظر داشته بودند. اخلاقشان حقاً باک و عقیف بود. مدنیت معنوی اگر عبارت از پاکی منش و گویش و کنش باشد می‌باید اعتراف کرد و روی تسلیم نمود که مثلاً اخلاق چین و ایران از اخلاق معاصرین ما خیلی پاکتر و بالاتر بود. خصوصاً ایران باستان در این باب مثالی است بهتر از همه امثالش.

یونانیان قدیم که با ایرانیان دائماً در جنگ و در همه کار رقیب یکدیگر بودند، در تقدیر مدنیت و اخلاق ایران هرگز کتم حقیقت نکردند و تقصیر ننمودند. رأی حکمای یونان در این دعوی لاجرم وثیقه معتبر و شاهد عادل باید باشد. الفضل لما شهدت به الاعداء.

از مشاهیر یونان فقط دو شخص بزرگوار را خواهیم یاد آورم و بشهادت ایشان اکتفا بکنم: یکی ابومورخین «هرودوت» و دیگری استاد حکمای اولین «سقراط» است. هرودوت، در تاریخ مشهورش از ایرانیان باستان — که با وی معاصر بودند! — بحث می‌راند و اخلاقشانرا خوب میداند؛ در حق ایشان خیلی مدح‌نکاری می‌پردازد. اعتراف میکند که چه قدر عقیف و پاک‌کنژاد و خلوق و بهزاد بوده‌اند. تربیه ایرانی را بصورتی بسیار پسندیده تصویر میکند و درین بحث تفصیلات میدهد که معلوم منوران عالم است.

افلاطون در یکی از «محاضرات» (۲) مشهورش که بنام «آلکیویاد» (۳) نوشته است، مصاحبات این سردار یونانی را با

{ 2 } Les dialogues

{ 3 } Alcibiade

قیمت اجتماعی

مدنیت و مفهوم صحیح آن

قلم دکتر رضا توفیق فیلسوف

بقیه از شماره قبل

مضی از علمای اروپا که با مسائل مدنیت جداً مشغول و در تاریخ آبادانی امم، صاحب اختصاص هستند؟ شرفیافرا با غربیان همعیار نمی‌داند و ما را پسمانده از مدنیت (۱) میخوانند. در نظره



اولی، این حکم عزت نفس ما را رنجیده می‌سازد، زیرا در ما متضمن حقارت است، و بهیچ وجه موافق نفس الامر نیست. تاریخ شاهد عادل است که چین و ژاپون و هند و ایران هزاران سال پیش از اروپا در میدان ترقی بمرتبۀ آبادانی رسیده بوده‌اند که در زمان پیشین درجه بالاتر از آن شکل نمدن چیزی پیدا نشده بود، چنانکه پیش از این هم بدین مهمه اشارت کرده بودیم. شك نیست که امم شرق محضاً بسائقه عوامل طبیعی و بتشویق احتیاج و به استعداد خودشان بدان مرتبه ترقی واصل شده بودند. دینی ستوده و علوی پیدا نموده، حکومتی استوار و پایدار تأسیس و قوانین وضع کرده بودند. ادبیاتی خیلی خوب بمیدان آوردند که تمام حسیات انسانی را با کمال صداقت و اخلاص به اسلوبی قشنگ و دلپذیر افاده و بیان میکند. فلسفه مکمل هم دارند که بدرجه قابلیت فکر و نظرشان گواهی می‌دهد. بالجمله مسائل

(1) Les arriérés

شد ولی ذکر خیر او زنده جاوید است، شخص او از ابصار غایب شد ولی یاد او همیشه در دلها حاضر است، تن او در زهر خاک مستور شد ولی روح پاک او در جنات نعیم با ارواح طیبه سعدی و مولوی و حافظ محشور است، خود جام تلخ مذاق اجل را چشید ولی کلم جانها را تا روز بازپسین از تنایج افکار شعرای ایران شیرینی شهد و شکر خواهد بخشید، قلم او از حرکت باز ایستاد ولی آثار قلعی او تا دنیا باقی است طابع را بمهر و محبت ایران همواره تحریک میکند، صورت محبوب او از انظار محبوب شد ولی سیرت مرغوب او در اذهان مرکوز است و نیکوئیهای او در حق ایران و فداکاریهای او و مجاهدات او و خدمات غیر قابل تقدیر او و حقوق پیکران او را ایرانیان هرگز فراموش نخواهند کرد، و وظیفه حق شناسی و سپاسگذاری نسبت باو را همواره با شیر در دهان اطفال خود خواهند نهاد، و شکر و تنای آن رادمرد بزرگوار خیر نیکو فطرت پاک قلب ایران دوست مخلص از خود گذشته را الی الابد بر زبانها مذکور و بر لوح جانها مسطور خواهند داشت. رحمة الله علیه رحمة واسعة.

(نامم)



آدرس جدید اداره ایران شهر:

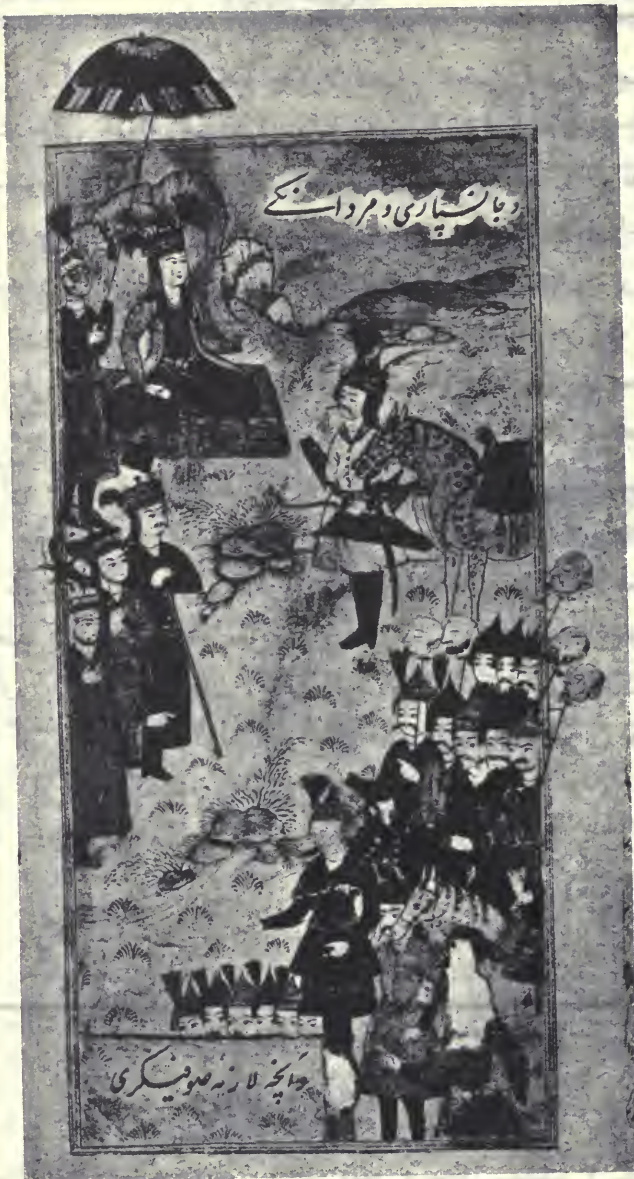
I r a n s c h ä h r

G. m. b. H.

Berlin-Grünwald

Friedrichsruherstr. 37

[By kind permission of the Cambridge University - Press]



شیخ ابدال پیر زاده اسب رئیس اوزبکان دین محمد خان را که دستگیر کرده بشاه عباس تقدیم میکند [نقل از کتاب تاریخ ادبیات ایران تألیف براون]

Shaikh Adbâl Pirzâda presenting the captured horse of the Usbek leader, to Shah Abbas the Great .

عشق بین زن و شوهر بخوبی مسبوق بودند، الغرض مدت نوزده سال این زندگی سعید خانوادگی در کمال خوشی و آرامی و بدون کدورت و تیرگی دوام کرد تا آنکه بفته روزگار غدار مکار جفاکار که در کمین نشسته بود و انتظار وقت فرصت میکرد سهام زهر آلود خود را بعادت دیرینه خود بی‌خبر بر آن دو وجود نازنین کشاد داد. ابتدا زوجه‌اش در زمستان سال گذشته ناخوش شد. و گویا مبتلی بمرض سینه گردید و هیچ علاجی مفید نیامد تا در اوایل تابستان گذشته یعنی شش هفت ماه قبل از وفات خود او وفات نمود، و این مصیبت چنان لطمه بزرگی بآن مرحوم زد و چنان سراپای وجود او را صوره و معنی در هم شکست که دیگر از همانوقت ازین دنیا و مافیها و از جمیع تعلقات این عالم و درس و بحث و تألیف و تصنیف و غیره بکلی منقطع شد و رشته پیوند او از جمیع علایق این جهانی گسیخت و دنیا بر دلش سرد گشت و از همان تاریخ روز بروز جسماً و روحاً سرعت میگذاخت و روی بزوال میرفت بطوریکه یکی از ایرانیان که یکی دو ماه قبل از وفات او او را دیده بود همان اوقات برای من حکایت میکرد که خدا شاهد است پروفیسور براون را وقتی که دیدم ابتدا نشناختم از بس که شکسته و خمیده و فانی شده بود، تا آنکه بیچاره آخر توانست سال را پس از معشوق قلبی خود بسر برد و فقط بفاصله شش هفت ماه بعد از وفات زوجه‌اش خود نیز در پنجم ژانویه از دنبال او روان شد.

دوست بر دوست رفت و یار بر یار

خوشتر ازین در جهان بگو چه بود کار

آری پروفیسور براون با ما وداع ابدی کرد و رفت ولی
نام نیک او هرگز از خاطرها نمیرود، خود او اسیر پنجه مرگ

ایقدر شاد نخواهد کرد و هیچ چیز اینقدر مناسب با مقصدی که در تمام عمر غایت آمال و امانی او بود نخواهد داشت مثل این نوع مؤسسه چیزی، این کمترین پاداشی است که يك ملت نجیب حق شناسی مثل ایران بتواند در حق يك چنان استاد علامه بزرگی که تمام عمر خود را از اول جوانی تا آخرین دقیقه حیات خالصاً مخلصاً در راه ایران صرف نمود بدهد، وانگهی نفع این مؤسسه تماماً و کلاً عاید بخود ایرانیان خواهد شد و کتب خود آنهاست که باین وسیله احیا خواهد شد فقط اسمی از آن مرحوم بر روی آن مؤسسه خواهد بود و بس.

باری گمان میکنم همین مسئله یعنی فرط حساسیت و رقت طبع او بود که بالاخره باعث تلف او شد، زیرا که آن مرحوم چنانکه سابق گفته شد زوجه خود را بحد افراط دوست میداشت و دو عدد از تألیفات خود را نیز یعنی جلد دوم و سوم «تاریخ ادبیات ایران» از تألیفات خود را نیز یعنی جلد دوم و سوم «تاریخ ادبیات ایران» را برسم فرنگیها باو هدیه نموده است، در پشت جلد دوم در ضمن چند شعر انگلیسی در اشاره بفرط محبت خود نسبت باو و در پشت جلد سوم عبارت ذیل را بانگلیسی نوشته است «من این کتاب را بزوجه خود که عمده بواسطه تحریک و تشویق او این کتاب باکمال رسیده است تقدیم مینمایم» و سپس این بیت امامی را با خط نسخ جلی بسیار خوش چاپ کرده است:

يك روز بود عيد يك سال يكبار

همواره مرا عيد ز دیدار تو هموار

و آن مرحوم همیشه و همه جا شدت تعلق خود را نسبت بزوجه خود اظهار میکرد و جمیع دوستان و غیر دوستان او ازین عالم

مینمود، و همین تمایل طبیعی او باین وجه بود که او را چنانکه گفتیم از اشتغال طب که در بدو امر بخواهش پدر بآن مشغول بود منصرف نموده باشتغال بادبیات در بقیه عمر وادار نمود، سراپای وجودش مقنون شعر و ذوقیات و درین باب بکلی مجذوب و بی اختیار بود، اغلب اشعار خوب و شاهکارهای شعرای ایرانی (و عرب) را از حفظ بود، تمام حافظ را من البندو الی الختم از بر داشت، قسمت عظیمی از اشعار خوب اغلب شعرای ایرانی را چنانکه سابق اشاره بآن شد در کتاب «تاریخ ادبیات ایران» بانگلیسی ترجمه کرده است و اغلب را بشعر انگلیسی، و از اینراه بواسطه شناساندن معنویات ایران و لطافت روح ایرانی در اروپا بسیار بالا برده است و بزرگی روح ایرانی و دقت افکار و احساسات ایرانیان و خدماتی را که شعرا و حکما و علما و باروپا خدمت بسیار بزرگی بایران نموده است و شأن ایران را در اروپا بسیار بالا برده است و بزرگی روح ایرانی و دقت افکار و احساسات ایرانیان و خدماتی را که شعرا و حکما و علما و متفکرین آن مملکت بمعنویات نوع بشر کرده اند همه را در اروپا با آن زبان شیرین و قلم سحر خود منتشر کرده است، خداوند او را از جانب ما ایرانیان جزای خیر دهد که هیچکس مطلقاً و اصلاً از اروپائیان در این خصوص این همه حق بگردن ایرانیان ندارد، و چه خوب می بود اگر انجمن آثار ملی یا دولت ایران یا خود ایرانیان پاس این همه خدمات جلیله عظیمه او بایران برای تخلید ذکر او یک مؤسسه برای طبع کتب نفیسه فارسی شایه بمؤسسه کتب (که آن مرحوم خود رئیس بلکه موجد آن بود) در ایران تشکیل نمایند و اسم آنرا بیادگار او «مؤسسه ادوارد براون» بگذارند، و قطعاً هیچ چیز روح او را در قبر

خود هم بعلماست و هم بطبقه متوسطه از ناس که از درجه عوام بحت بسیط بالاترند و از درجه عالم متخصص کمتر، این نکته نیز قطعاً یکی از اسرار اشتها کتب آن مرحوم است در انگلستان خصوصاً و در اقطار اروپا عموماً.

و علاوه بر اینکه در اثر انگلیسی نویسنده خوب بود طبع شعر عالی نیز داشت چنانکه بسیاری از اشعار فارسی را عیناً بشعر انگلیسی ترجمه کرده است و بشهادت خود انگلیسها (رجوع کنید بمقاله «تایمس» مورخه ۶ ژانویه ۱۹۲۶ در شرح حال او) در کمال خوبی از عهده این کار برآمده و بسیار مطبوع طباع واقع شده است.

دیگر آنکه آن مرحوم خیلی دست و دل باز بود و در اعانت فقرا و مستحقین از هر ملت و مذهب خودداری نمی کرد و بهر وسیله که برای او ممکن بود از پول یا پیدا کردن کلری یا واسطه شدن پیش کسی یا هر قسم اعانت و مساعدت دیگری هیچ کوتاهی نمی نمود، و مخصوصاً در اعانت علما و اهل فضل بکتاب ضرب المثل بود و از هر کتابی که تازه چاپ می شد چه از کتابهای خودش چه از کتابهایی که در تحت مراقبت او چاپ می شد یا از هر کتاب دیگر راجع بشرق مبلغ کثیری مجاناً برای عموم مستشرقین اروپا و فضلاء مسلمین و ایرانی که می شناخت یا کسی با او راه نمائی میکرد می فرستاد، و همیشه میگفت غرض اصلی از نشر کتب رسیدن آنهاست بدست اهل فضل و انتفاع محتاجین بآن کتب است نه چیز دیگر.

اما در ذوق و حساسیت طبع و لطف مشرب و عشق بمعنویات و آثار ادبی این فخره واضح است که اظهر صفات او و یگانه تمایل طبیعی او بود و در تمام عمر پیروی همین غرض و غایت را

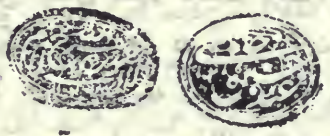
معایبی و محاسنی است که در دیگری نیست. از موضوع دور افتادیم برویم بر سر اصل مطلب، مرحوم براون قطع نظر از مهارت در السنه شرقیه و جنبه مستشرقی خود در زبان انگلیسی نیز از نویسندگان بسیار خوب محسوب می‌شد و کتب او هر وقت که از چاپ در می‌آمد عموم مردم (نه مستشرقین فقط) آنها را بسرعت می‌خریدند و کتابفروشان بمنت قبلاً مخارج طبع کتب او را تقبل می‌کردند و نفه‌های خوب از آن راه می‌بردند، زیرا که وجهه اصلی آن مرحوم و مسلک و مشرب او در تمام عمرش این بود که علوم و ادبیات ایرانی را بعموم اروپائیان بشناساند نه منحصرآ بزمره محدود علما و ادبا یا زمره محدودتر مستشرقین، اینست که هیچوقت تألیفات و تصنیفات خود را در دایره تنگ کتب علمیة فنیة خالص محصور نمی‌نمود و طریقه علمی خالص را با آن اصطلاحات مشکله علوم و فنون که فهمیدن آنها برای طبقه متوسطه از مردم که تخصص در آن فنون ندارند دشوار است در کتب خود بکار نمی‌برد، و از طرز تألیفات کسالت انگیز اغلب مستشرقین آلمان که کتب ایشان از کثرت استعمال اصطلاحات مخصوصه و افراط در اختصارات و رموز و اشارات و ارقام غالباً در حکم الغاز و معمیات شده است و انتفاع از آنها برای احدی از عموم ناس بلکه حتی برای بسیاری از فضلا و علما جز برای چند نفر بسیار محدود معدود باصابع که در جرگه کوچک آن فن مخصوص داخل باشند میسر نیست احتراز شدید داشت، و همیشه میگفت انسان باید از ثمره زحمات خود عموم نوع بشر را تا بتواند بهره‌مند نماید و زکوة علم را بمستحقین آن که طبقه متوسطه ناسانند برساند و الا علما و فضلا که خود در علم اغنیاءند و محتاج بزکوة نیستند، باری بطور عموم روی سخن او در کتب

زبان تنها و نهایت مهارت و حذاقتشان در نحو و صرف و لغت آن زبان از اشتباهات مضحك و خطاهای فاحش بسیاری از مستشرقین که تقریباً هیچ کتابی از کتب شرقی که ایشان چاپ کرده‌اند از آنها خالی نیست مضمون‌اند، و کتب مهمه که در بولاق باهتمام علمای متبحر مصر چاپ شده است بخصوص کتب لغت و ادب و شعر و نحو ذلك مثل لسان‌العرب و تاج‌العروس و مخصص ابن سیده و آغانی و تفسیر طبری و امثال ذلك از شاهکارهای صحت و ضبط و اتقان عمل است و گمان نمیکنم هرگز هیچ مستشرق اروپائی ولو هر قدر عالم و فاضل باشد بتواند از عهده چنین کارهای خطیر و تصحیح این نوع کتب مهمه اسلامی بر آید، چنانکه می‌بینیم که بسیاری از کتب عربی و فارسی و ترکی که در اروپا چاپ شده است متن آنها از حیث صحت و مطابقت با قواعد نحو و صرف و لغت بسیار خراب و نملو از اغلاط فاحشه است و اشعار آنها اغلب سرودست شکسته و ناموزون است.

و نکته قصور مستشرقین غالباً در اتقان السنه شرقی و ضعف نمایان ایشان درین فقره نسبت بعلمای مسلمین نیز معلوم است زیرا پر واضح است کسی که اوقات خود را مابین تحصیل چندین زبان و چندین فن مختلف توزیع میکند چگونه میتواند با کسی که تمام عمر خود را منحصرأ بتحصیل يك زبان و يك فن تنها وقف کرده است برابری نماید، بدیهی است که مهارت و تعمق و احاطه دومی بجمیع فروع و شعب مسائل آن فن یا آن زبان بمراتب از اولی بیشتر خواهد بود، گرچه تنوع معلومات اولی و وسعت اطلاعاتش از دومی افزونتر است، غرض این است که مابین این دو طریقه شرقی و غربی در تحصیل السنه هیچکدام را نمیتوان گفت خوب مطلق یا بد مطلق است و در هر کدام

درود علی بن ابی طالب
 درود علی بن ابی طالب
 درود علی بن ابی طالب
 درود علی بن ابی طالب

السوادنا مع صلوات الشرف
 کتاب العباد مع المصداق
 فی بیان فکرم امام



این کتاب خط در هر جلد صد و دوازده نفر بنام اقوامی شیرازی شهر صدر را
 که شرح حال ایشان در ۳۳۱ کتابت صورت نجابت در تاریخ
 ۱۲۰۶ یک هزار و صد و بیست و شش در طهران بطبع رسیده و وفات در شیراز ۱۰۷۰
 ۱۰۷۰

خط دستی فیلسوف ایرانی ملا صدراى شیرازی . [نقل از تاریخ ادبیات ایران تألیف براون]
 Autograph of Mulla Sadra of Shiraz , the Philosopher
 From: Persian Literature in modern times . by Prof E . G . Browne
 [By kind permission of the Cambridge University - Press]

یا جغرافیائی که هزار سال است در کتب ما همانطور مفلوط و محرف و ممسوخ نوشته شده و می‌شود و هیچکس تا کنون بواسطه ندانستن السنه اصلی آن کلمات بتصحیح آنها قادر نبوده است دارند و این فقره یکی از هنرهای مخصوصه آنهاست (مابین صدها هنرهای دیگر) که شریفین عجاله بکرد آنها درین باب نمیتوانند برسند.

و برعکس علمای مسلمین بواسطه عدم اعتناء بهیچ زبانی دیگر جز زبان عربی که برای آنها اشرف اللغات و اساس دین و علم و ادب و همه چیز آنهاست بالطبع ازینگونه مزایا محروم‌اند، و صنعت اشتقاق و رد کلمات باصول آن و بیان سیر تاریخی لغات و نحو ذلك پیش ایشان بسیار ضعیف است، و اشتقاقاتی که علمای لغت ذکر میکنند بخصوص در مورد کلمات خارجی اغلب مضحک است و غالباً کلمات خارجه را با اینکه خود تصریح میکنند که خارجی است. و معرب است معذک باز توجیه اشتقاقات آنها را از ریشه کلمات عربی مینمایند مثل اینکه میگویند اسطراب مأخوذ از «سطره‌لاب» است یعنی لاب او را نوشت (لاب اسم مخترع این آلت بوده است بزعم ایشان)، و الفیوم شهر معروف مصر مرکب است از «الف یوم» زیرا که فرعون بنای آن شهر را در هزار روز با تمام رسانید، و طلسم مقلوب مسلط عربی است، و شطرنج از شطر عربی مشتق است زیرا که شطرها یعنی اجزاء مختلفه دارد، و اصبهان اصلش «اصت بهان» بوده است یعنی سمت‌الملیحه یعنی فربه شد زن خوشگل!، و هزارها امثال اینها که در کتب لغت و معاجم پر است.

ولی از آنطرف همین علمای مسلمین بواسطه تخصص و کثرت تعمق در زبان خودشان یعنی عربی و صرف تمام عمر در یک

و اصل آن «صدیق» است (بتشدید دال)، و صدیق در اصطلاح مانویه بشهادت صاحب کتاب الفهرست و ابوریحان بیرونی در الآثار الباقیه (۴) یکی از درجات خمسۀ مذهبی ایشان بوده است باین ترتیب از بالا پائین: معلمین، مشمسین، قسیسین، صدیقین، سماعین (بتشدید میم)، و کلمۀ صدیق ظاهراً در زبان فارسی که آمده است زندق شده است بقلب دال اول بنون، و نظیر این عمل در فارسی کلمۀ شنبد (هیئت قدیمی شنبه) است و شنبد مفرس «شبت» عبری است بتشدید باء مفتوحه که همان سبت عربی باشد، و کلمۀ زندق به ظاهراً از راه فارسی داخل عربی شده است نه مستقیماً از اصل آرامی آن ابتدا در عرف عربها بر عموم مانویه چه از آن درجۀ مخصوصه باشند یا نباشند اطلاق می‌شده است، ولی بعدها متدرجاً بمعنی مطلق ملحد و بی‌دین که مفهوم فعلی آنست استعمال شده است، مرحوم براون میگفت وقتی که من از تقریر این مطلب فارغ شدم دیدم آن مرد عالم بنا کرد قاه قاه بصدای بلند خندیدن و رو بحضار مجلس کرده گفت به بینید عجب مزخرفانی فرنگیها از خود اختراع کرده‌اند! میگویند زندق از صدیق می‌آید!! حضار نیز بنا کردند بخندیدن و من ازین صحبت پشیمان و خجل شدم تا صحبتهای دیگر بمیان آمد و در این مطلب بسته شد.

راقم سطور گوید این مثال خوبی است از تباین بین مسلک مستشرقین فرنگ و علمای مسلمین، مستشرقین فرنگ بواسطۀ اطلاع بر السنۀ مختلفه که اساس تعلیم و تعلم و نتیجۀ اوضاع مدارس آنهاست مهارت فوق‌العاده و ید بسیار طولائی در تحقیق اصول لغات و مقایسۀ کلمات السنۀ مجاوره با یکدیگر و توجیه اشتقاقات حقیقی آنها و کشف قناع از اسامی مصحفۀ تاریخی

مؤکد بآیه قرآن من باید ضد آنرا عمل کنم، و آن مرحوم این واقعه را نه از بابت عیب جوئی از آن ایرانی حکایت میکرد، حاشا و کلا، اصلاً آن مرحوم عیب جو و بدزبان و غیبت‌کن نبود، بلکه فقط و فقط از فرط تعجب و استعراب خود از تناقض آن مرد که این عمل او را هیچ نمی‌توانست بفهمد و هیچ محملی برایش فرض نمی‌توانست بکند.

حالا غرض اینست که برای ما ایرانیان که معتاد باین گونه «تعارفات» هستیم و نبض ابناء و وطنمان بدستمان است رفتار آن مرد اسلامبولی چندان غرابتی ندارد و هر ایرانی اگر بجای مرحوم براون میبود شاید از همان اول امر با وجود اصرار آن مرد در مضایقه از اخذ اجرت و با وجود نص آیه شریفه و با وجود اینکه آیه را بخط نسخ جلی نوشته بود در کمال سهولت مطلب را حدس میزد و جان کلام را که پول است فوراً برای آن مرد می‌فرستاد، ولی مرحوم براون چون معتاد باینگونه تعارفات نبود این قضیه معمولی در نظر او از اعجاب عجایب جلوه کرده بود.

و باز در همین زمینه حکایت میکرد که وقتی با یکی از علمای جامع ازهر که ادیب و نحوی و لغوی معروف بود (و اسم او را من باز فراموش کرده‌ام) صحبت میکرد. در ضمن ز کلمه «زندیق» حرف بمیان آمد که در کتب لغت اشتقاقات بی‌اساس برای آن ذکر میکنند مثل اینکه میگویند معرب «زن دین» است یعنی صاحب دین زنانه و میگفت من بآن شخص عالم گفتم که بر حسب تحقیقات پروفیسور بوان (۲) کلمه زندیق اصلاً آرامی (۳) است

(۲) A. A. Bevan مستشرق انگلیسی معاصر.

(۳) Arameén آرای کلمه ایست که بر عموم اقوام و قبایلی که در بین‌النهرین و عراق قبل از اسلام سکونت داشته‌اند و همچنین بر السنه آنها بطور عموم که سریانی و نبطی از شعب آنست اطلاق میشود، و بعضی از مورخین قدیم از جمله مسعودی از ایشان بلفظ «ارمانین» تعبیر کرده‌اند.

طبیعی‌ترین چیزهاست که هر کس کاری میکند اجرتی لازمه کار اوست و کم معهود است که کسی مجاناً برای کسی کار کند و اخلاص بکسی و خدمت بعلم هیچکدام مانع اخذ اجرت نمی‌شود، و خواستم دوباره باو بنویسم و اصراری دزین خصوص بکنم ولی چون دیدم بخط جلی در صدر کاغذ آن آیه قرآن را نوشته است در صدق قول او تردیدی نکردم و پیش خود گفتم که من هیچ منتی بر او ندارم و هیچ کاری برای او انجام نداده‌ام که او برای تشکر از آن کار این عمل را برای من مجانی بنماید پس لابد هیچ دلیل دیگری برای مضایقه او از اخذ اجرت جز همین خدمت بعلم و محبت بمن که خودش نوشته است نیست بخصوص که از طرف يك مسلمانى يك آیه قرآن استشهاد شده است، و میگفت راستی اینست که ترسیدم دوباره از این مقوله چیزی باو بنویسم که مبادا او آنرا توهینی از طرف من نسبت بآیه قرآن فرض نماید و باو کاغذی نوشتم در خصوص امور دیگر ولی از بابت اجرت دیگر هیچ حرفی بمیان نیاوردم. پس از یکی دو ماه دیگر دیدم که یکی از آشنایان دیگر من از ایرانیان مقیم اسلامبول بمن کاغذی نوشته است و بمن میگوید که فلان شخص پیش من از شما شکایت میکرد که او برای شما فلان کتاب را استنساخ کرده است و شما اجرت او را نداده‌اید، میگفت من فوق آنچه بتصور آید تعجب کردم و فوراً مقداری پول که خیال میکردم معادل اجرت اوست بتوسط آن دوست برای او فرستادم و باو نوشتم که آقا آخر شما آیه قرآن را در اول کاغذ خودتان بخط جلی نوشته بودید که من اجرت نمیخواهم (لااسألکم علیه اجرأ) و من باور کردم من چه میدانستم که در مقابل نهی صریح خودتان

غریبی و نحو ذلك است متعرض ذکر شده است و باقی حکایات و وقایع کان یکون راستا حسینی معمولی را اگر چه از نقطه نظر تاریخی شاید اهمیت داشته است صاف و ساده حذف کرده است، و یکی از اسرار اینکه کتب او در اروپا اینقدر شهرت کرده و مطبوع طباع واقع شده است گویا همین فقره باشد. و بعضی از قضایائی که باو اثر عجیبی کرده بود و مکرر آنها را نقل میکرد اینطور بود که اصل واقعه فی حد ذاته شاید چندان غرابتی نداشت ولی نظر بتباین مشرب دو نفری که موضوع آن حکایت بودند (یعنی خود او با یک نفر ایرانی مثلاً یا با یک عرب یا با یک ترك) آن قضیه در نظر او بسیار عجیب جلوه میکرد، و فی الواقع هم ازین نقطه نظر بسیار خوشمزه و نادره می شد، حکایت ذیل را من باب مثال ذکر میکنم تا مقصودم واضح شود.

می گفت وقتی از یکی از ایرانیان مقیم اسلامبول خواهش کردم که یکی از نسخ خطی فلان کتابخانه اسلامبول را برای من استنساخ کند (و او اسم آن شخص و کتاب و کتابخانه را همه را می برد ولی من حالا فراموش کرده ام و اهمیتی هم ندارد)، پس از اتمام عمل و فرستادن نسخه برای من از او کتباً سؤال کردم که حق العمل شما چقدر می شود برای شما بفرستم، او در جواب بمن کاغذی نوشت و در اول آن کاغذ بالای صفحه بخط نسخ جلی این آیه را نوشته بود که «قل لا اسألکم علیه اجراً ان هو الا ذکری للعالمین»، و بعد در خود کاغذ هم شرح مفصّلی نوشته بود که من این کار را محض خدمت بعلم و اخلاص بشما کرده ام نه برای اجرت و هیچ اجرتی از شما توقع ندارم، مرحوم براون میگفت من تعجب کردم که چرا این شخص اجرت عمل خود را نمیخواهد بگیرد زیرا پیش ما (انگلیسها) این امر

کاش میخند
 باز این دین را چه کار کنی
 رخسای قافیه لاله را بماند
 مریتم با بدید و لهای عزیزان
 ترک خود کبر و تدم در سفر کن
 مری که زنی دایع نب بر سر
 که ز عماره بودیش از ترن بوی
 تا کی این کنم که چه جویم در دوز این
 غرق در این غم کشی ساعی کجا
 ای بار در کن اندیشه جان
 خند سپوده ز غم دست یوی
 کس این مدح بجز روزی معدود
 که مرا وصل بدست ز یاد یوی
 کیستم بقیب خورد و برکت
 تا بخیش آن دل چکانه کی نام وصل
 در دوزخ
 بایدت بر دوشی حمت چکانه و یوش
 شب و عهد استصال
 اش غم است



خط دستی شاعر شیرازی « وصل » نقل از کتاب تاریخ ادبیات ایران تألیف برادران

Autograph of the Poet Wissal

From : Persian Literature in modern times .by Prof E. G. Browne

[By kind permission of the Cambridge University-Press]

اقامت یکساله در ایران در زبان فارسی بالطبع بمراتب از ترکی و عربی مسلط‌تر و عمیق‌تر و دقیق‌تر بود و تقریباً مثل زبان مادریش شده بود، و آقدر اشعار و امثال و کلمات قصار از این سه زبان در حفظ داشت و در اثنای مفاوضه و مکاتبات خود بکار می‌برد که حقیقهٔ کمتر ادیب ایرانی یا ترک یا عرب در این فقره پهای او میرسید، و این نکته سنجی و استعمال مضامین مناسب بصحبت و نوشتجات او لطف مخصوصی میداد، و آقدر مفتون این نکات بود که حتی در نوشتجات انگلیسی خود نیز این اشعار و امثال شرقی را اغلب استعمال مینمود چنانکه از مطالعهٔ مؤلفات او بخوبی مشهود میگردد.

و دیگر آنکه بواسطهٔ کثرت قرائت کتب در السنهٔ مختلفه و سفرهای زیاد و معاشرت با فضلا و علمای ملل مختلفه حکایات و قصص نادرهٔ بسیار دلکش در حفظ داشت که در مفاوضات همیشه بمناسبت آنها را نقل میکرد و شخص بی نهایت از مجالست او محظوظ می‌شد و هر قدر مجلس بیشتر طول می‌کشید باز شخص سیر نمی‌شد و با حسرت با او وداع میکرد، و اصلاً آن مرحوم ذوق مخصوصی بالتقاط قصص و حکایات جذاب شیرین و طبیعت مستعدی برای این کار داشت و از هر کتابی و تاریخی و تذکرهٔ و نحو ذلك که می‌خواند گوئی بدون تعمد و من غیر اراده طبیعتش فصول بسیار جذاب آنرا التقاط می‌کرد و باقی فصول غیر جذاب یا کسالت‌انگیز را بدور می‌افکند، اظهار صفات بارزهٔ مؤلفات او بدون تردید همین فقره است که در شرح حال هر شاعری یا ادیبی یا حکیمی یا در ذکر وقایع تاریخی هر عصری فقط حکایات و حوادث بسیار ممتع را که یکی از انحاء متضمن یک نوع جنبهٔ دلکشی یا مضمون بدیعی یا نادرهٔ یا لطیفهٔ یا حادثهٔ

یا دوستان او بطبع رسیده و او فقط يك دپاچه انگلیسی برای شناساندن آن کتب اروپائیا بر آن افزوده واضح است که هیچ کدام از آنها نیز در حساب آورده نشده است زیرا که آن مرحوم در طبع و تصحیح آنها هیچگونه مداخله نداشته است جز اینکه از فرط ولع باحیای آثار قدیمه ایران مخارج طبع آن کتب را بعضی را خود بعهده گرفته است و بعضی را بمخارج «اوقاف خیریه کیب» که خود او رئیس امنای آن اوقاف بود بطبع رسانیده است. دیگر از مختصات آن مرحوم حافظه فوق العاده عجیب او بود، بعلاوه یونانی و لاتینی و بعلاوه السنه معروفه اروپائی از قبیل فرانسه و آلمانی و غیره که هر اروپائی تربیت شده اینها را معمولاً میدانند سه زبان شرقی اسلامی یعنی فارسی و عربی و ترکی را در نهایت خوبی میدانست نه فقط علماً مثل غالب مستشرقین بلکه هم علماً (که واضح است فنش بود و هم عملاً آن سه زبان را در کمال خوبی و تسلط حرف میزد و می نوشت و با اهل آن سه زبان خود آنها تکلم مینمود و مکاتبه می کرد، و مکرر شد که راقم سطور مهمان او بودم و در مجلس هم عرب مصری بود و هم ترك اسلامبولی و هم ایرانی و میدیدم که با هر یکی از ما بهمان زبان خودمان در کمال صحت و روانی صحبت های طویل میکرد و هر یکی از ماها خیال میکردیم که او فقط در زبان مخصوص ما مهارت دارد ولی آنکس از حضار که این هر سه زبان یا یکی دو تای از آنها را کمابیش میدانست با کمال تعجب ملتفت می شد که او در همه آن زبانها تقریباً بهمان درجه مسلط است، (اینکه «تقریباً» میگویم برای اینست که با وجود اینکه ترکی و عربی را در نهایت خوبی میدانست معذک بواسطه تمایل مخصوص او بزبان فارسی و کثرت معاشرت با ایرانیان و

کلیات شخصاً و بنفسه خود متکفل می‌شد و اعتماد باحدی حتی در کارهای غیر دماغی مثل استسناخ فصلی از کتابی مثلاً نمی‌کرد، فقط در این سنوات اخیر از قرار مذکور زوجه مرحومه‌اش در تصحیح نمونه‌های چاپی مؤلفات او قدری باو کمک می‌کرد و چون مشرب شوهر خود را بطول مدت بدست آورده بود از عهده این کار گویا تا اندازه بر می‌آمد.

و چنانکه از احصائیه فوق ملاحظه می‌شود مقالات لایعد و لایحصای سیاسی او که در مدت هشت نه سال اخیر قبل از جنگ در مجلات و جراید انگلیسی نشر نموده است چون ضبط و حصر آنها برای من ممکن نیست بهیچوجه در حساب فوق منظور نشده است.

اما کتب فارسی که خود بنفسه آنها را تصحیح و طبع نموده است (و آنهایی که اهل این نوع کارها اند میدادند که زحمت اینگونه تصحیحات و طبعهای انتقادی اگر بیشتر از زحمت تألیف اصل کتاب نباشد کمتر نیست) دو عدد است یکی «تذکره الشعراء» دولتشاه سمرقندی (۶۴۸ صفحه) و دیگری جلد دوم «لباب الالباب» عوفی (۵۴۸ صفحه). اما جلد اول لباب الالباب چون تصحیح راقم این سطور است درین حساب آورده نشد، و همچنین متن «مقاله سیاح» و متن «تاریخ گزیده» که هر دو چاپ عکس است و تصحیحی در آنها واضح است بعمل آورده نشده است، و همچنین کتاب «نقطه الکاف» زیرا طبع و تصحیح آن باهتمام یکی از دوستان آن مرحوم است که بملاحظات از او خواهش نمود که از اسم مصحح سکوت ورزیده شود و بنام همان مرحوم تمام شود، و همچنین کتبی که باهتمام و تصحیح بعضی از شاگردان

او که خود آن مرحوم یکی دو سال قبل از وفات خود در رساله جداگانه بطبع رسانیده است بيفکند تا از کثرت آثار قلمی او حیرت کند، عده تالیفات بزرگ او چه تألیف مستقل چه ترجمه کتب فارسی هجده عدد است («تاریخ ادبیات ایران» که چهار جلد است چهار کتاب بحساب آورده شده است چنانکه خود آن مرحوم در فهرست مؤلفات خود همین کار را کرده است بلحاظ اینکه مجلدات اربعه این کتاب هر یکی جداگانه فروخته می‌شود)، و عده رسائل متوسطه یا صغيرة الحجم او سی و دو عدد (۱)، و عده دیباچه‌هایی که بزبان انگلیسی بر کتب فارسی یا عربی که باهتمام دیگران بطبع رسیده الحاق نموده است سیزده عدد است، و عده مجموع صفحات این مؤلفات و نشریات روی هم رفته بیش از نه هزار و سیصد صفحه است از اینقرار:

مؤلفات بزرگ	۱۸ عدد	۷۵۵۵ صفحه
رسائل متوسط یا کوچک	۳۲ عدد	۱۳۹ صفحه
دیباچه بر کتب سایرین	۱۳ عدد	۳۷۲ صفحه
مجموع		۹۳۱۸ صفحه

نه هزار و سیصد و هجده صفحه! که بالتمام از آثار قلم شخص اوست مستقیماً و بدون معاونت دیارالبشری نه در جمع و تألیف که جای خود دارد و نه در مسوده و نه در پاک‌نویس و نه در تصحیح نمونه‌ها و نه در سایر چیزها که جمیع این امور را از جزئیات و

(۱) خود آن مرحوم در فهرست مؤلفات خود منطیعه سنه ۱۳۴۲ عدد رسائل خود را ۲۵ می‌شمرد و هفت رساله دیگر که نگارنده همه را در حین تحریر این سطور در پیش چشم خود حاضر دارم در آن فهرست مذکور نیست، و از این هفت رساله یکی خود آن فهرست است، و دیگری رساله‌ایست در وصف «تجارب السلف» که بعد از تاریخ آن فهرست تألیف نموده است، و پنج رساله دیگر را که اغلب سیاسی است میدانم چرا در عداد مؤلفات خود نهمرده است، و اگر از روی سهو و نسیان نباشد احتمال دارد بملاحظه این بوده است که این رسائل شاید مقالات مندرجه در جراید بوده است که علیحده هم آنها را چاپ کرده‌اند.

شرق‌ناسان فرنگ

وفات استاد ادوارد براون انگلیسی

قلم آقای میرزا محمد خان قزوینی

[بقیه از شماره پیش]

از صفات مختصه آن مرحوم یکی پشت کار فوق العاده عجیب او بود، گویا خداوند حس خستگی در نهاد او خلق نکرده بود، پرکارترین و پرشورترین جوانان را از میدان بدر می‌کرد، و کسی که چند روزی با او محشور می‌شد و وضع کار کردن او را میدید ولو اینکه خودش هم خیلی کار کن بود و هیچ تبدلی در خود حس نمی‌کرد فی الواقع از خودش خجیل می‌شد عموماً آن مرحوم تا ساعت يك بعد از نصف شب کار می‌کرد و صبح نمیدانم کی برمیخاست ولی همیشه ساعت هشت سر و رو شسته و لباس پوشیده و بعبادت انگلیسان ریش و سیل تراشیده و ناهار قلیان خورده سرپا بود و مشغول کار و تدریس و غیره می‌شد، و من هیچ فهمیدم که شخص هر قدر هم قوی بنیه و سالم المزاج باشد و هر قدر هم شوق بکار داشته باشد آخر چطور می‌تواند این همه کار کند و این همه چیز بنویسد و این همه آثار از خود بیادگار بگذارد و ندانستم که این افراط در کار آیا نتیجه قوت بنیه و استحکام مزاج او بود که از کارهای دماغی مثل ماشین هیچ خسته نمی‌شد یا آنکه از شدت نظم و ترتیب در امور خود و تقسیم دقیق اوقات شبانروزی بین کارهای معمولی و ضروریات زندگی و درس و بحث و تألیف و تصنیف و غیره بود، در هر صورت کافی است که شخص نظری بفرست مؤلفات

ادبیات

باغبان

اثر طبع آقای میرزا علی اصغر خان حکمت مدیر مجله تعلیم و تربیت
در طهران - نقل از شماره ششم مجله مذکور

تو با کودکان از چه گشتی ندیم ؟	یکی گفت سقراط را «کای حکیم
ز پیران چنین روی بر تافتی ؟	ز کودک چه فرزاندگی یافتی
دریشت با خوردسالان نشست ؟	ترا دانش سالخوردان بدست
کش انسان درختست و من باغبان	بگفتا «یکی باغ باشد جهان
بر آورده سر بهر کسب کمال	همه کودکانند چون نونهال
به بستان بسی خرمی آورد	اگر باغبان شاخ نو برورد
که باشد پذیرنده تربیت ؟	نهال جوان دارد این خاصیت
دل نو جوان مزرع دانش است	ز دانش جهانرا گر آرایش است
که دانند آئین پیری درست	از آن پرورم کودکان از نخست
که بهبود خلق است اندیشه ام	شد آموزگاری از آن پیشه ام



ز گفت خردمند آموز کار	الا ای هنر پیشه آموزگار
ز کرمی بیسرای شاخ جوان	باغ هنر چون توئی باغبان



کنج تا چند از روزن نظر بر طرف کیشنها
 تو سیمرخ همایونی که عالم زیر پر داری
 چسان با این شکوه فرگزیدی کنج گلخنها
 در آن باغ و در آن هامون برت حاصل ز حصر افزون
 برای دانه ای دون نمودی ترک خرمنها
 بود هر دم چو بوقلمون تورا اطوار گوناگون
 گهی انسی و گاهی جان گهی بت که برهنها
 و مخفی نماید که آنچه نوشتم فقط از شطجیات و خطیئات
 عارفین و بر عهده آنها بوده است و گرنه چنانکه بر صاحبان
 خرد پوشیده نیست، کشف اسرار و حقایق در امثال لواطیح، امکان
 پذیر نمی باشد.

رجب ۱۳۴۴ — لنگرود — شریف العلماء



که مظهر تام صفات جلال و جمال خدائی و آئینه نمایش کمالات اوست مبعوث کند تا خلائق را اداره و راه نجات و هلاکت آنها را اعلام فرماید چنانکه کراراً کرده است.

بالجمله از مقصود دور شدیم. گفتیم روح انسانی از عالم قدس ربانی بواسطه حب ذاتی در معرفت و شناسائی که باعث ایجاد عالم و آدم شد در این ظلمتگده عالم طبیعت تنزل نمود تا لطایف کائنات و اسرار طبیعت را که چند روزی بوسیله دام قفس عنصری تحصیل و احراز نموده است با خود صعود و عود بمبدء نموده در معرض نمایشگاه ساکنین ملکوت اعلا و عوالم عقول صافیه و ارواح عالیه بتماشا بگذارد —

افسوس هزاران افسوس که بدبخت جوانان متجدد ایرانی در قرن بیستم از این معنائی و از اسرار خلقت و مبدء توحید غافل و هزاران فرسنگ دور بلکه قید دیانت را زده فضیلت خود را استهزاء بعالم اسلامیت و دیانت و ترقیات خود را اشتغال بخرافات و اوهام باطله و متابعت صورت خارجه شمرده و انسانیت را فقط تلفظ بکلمه وجدان و تمدن دانسته جوهر قفیس روح خود را که بالفطره راه مبدء و معادش را مینماید بمشتمیات قواء طبیعت مشغول داشته عوالم روحانی و مابعد وراء طبیعت را پشت پا زده زندگانی آلوده بهمه چیز دو روز دنیا را غنیمت می شمارند و نعمتهای عوالم ابدیه آتیه را افسانه می پندارند و یا فراموش می نمایند. چنانکه اگر تأمل نمایند و گوش دهند آواز سگان ملاء اعلا را از زبان فیلسوف محقق حاجی سبزواری بمقاد ذیل خواهند شنید:

برون آی از حجاب تن پیر تا ساحت گلشن

آسمانی بحکم «نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون» هماره حافظ و ناظر در تمام ازمان بوده بر حسب مصالح، کلیه اصول دیانت را تثبیت و تحکیم می نماید نهایت خداوند، گاهی آثار و آیات شریعت و دیانت را بر حسب نظام کل و مقتضای وقت آشکار و زمانی مخفی و محجوب میدارد تا مرتبه اختیار عباد محفوظ و اجبار در تکالیف لازم نیاید بعبارة ساده اگر وقتی طایفه مثلاً يك معبد و مظهر الهی را توهین و تخریب نمودند فوراً خداوند آنها را مستقیماً مجازات نمیدهد و الا بسا می شود که مخلوق قهراً و خوفاً بسوی او روند با اینکه سودای نادیده بهتر و اصلح بحال عباد است:

همچنین اگر يك مدت مدیدی خلاق اهمیت دیانت را از دست دادند و بواسطه دسایس و وساوس شیاطین و دیوان آدمی صورت بی اعتنا بدیانت شدند باز لطف حق مقتضی است که وسیله اقبال و توجه ایشان را بسوی خود فراهم و خط سیرشان را از اعوجاج به استقامت منعطف سازد.

پوشیده نباشد که این مطالب بطور کلی و در مقام اثبات اصل دیانت و پیدایش نقطه توحید است که قوه فکر و عقل و ایمان که مراتب و ظهورات عشق و محبت است اجمالاً هادی يك مبدء قاعد توانای متصرف فی الكل است ولی این رسول باطن و عقل ضعیف مفلطح فقط نمی تواند مفاسد و مصالح مملکت وجودش را احاطه و ادراک و اداره کند و تفصیل خط سیرش را دلالت و امر توحید را تکمیل نماید بلکه ناچار است بمتابعت دستور عقل مجسم و رسول مسلم خارج. علیهذا من باب لطف بر خداوند لازم است که در هر عصری بمقتضای مصالح اهالی شخصی را

دو عالمند و بالجمله این امر فطری ارتکازی که گفتیم من باب لطف در تمام موجودات ودیعه و تزریق شده، در اشخاص گذشته و آینده فرقی ندارد یعنی اگر موجود ذیشعور عالمی، بخود تأمل کند و در عالم فراغت تفکر نماید و نعمت‌های موهوبه لا یتناهی داخلی و خارجی وجودش را تعداد و تصور کند قطعاً بحکم «من جاهد فینا لنهیدنهم سبلنا» خط حرکت و مبدء و منتهای سیر و سلوکش را خواهد دانست که از خالق رحمت بعالم توحید و وحدت منتهی می‌شود چنانکه گفته‌اند:

آن خود خدای و آنهمه مقبول و ناقبول
 من رحمةِ بدا و الی ما بدا یسؤل
 از رحمت آمدند و برحمت روید خلق
 این است سر عشق که حیران کند عقول
 خلقان همه بفطرت توحید زاده‌اند
 این شرك عارضی است بود عارضی یزول
 گوید خرد که سر حقیقت نهفته دار
 با عشق پرده در برو ای عقل بوالفصول
 جز من کمر بهمد امانت نه بست کس
 گر خوانیم ظلوم و گر خوانیم جهول

حدیث «کل مولود یولد علی فطرة الاسلام» مؤید این مقال است. گرچه این لطیفه غیبیه الهیه که مبدء توحید و پرستش را نشان میدهد و در خلقت اولیه بمفاد «ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت» فرقی ندارد و در بعضی افراد بشر بواسطه پاره مواع و عوارض تفاوت و ظهور و خفا دارد و الا اهمیت این هیچوقت از میان نخواهد رفت یعنی مشرع ادیان و جاعل قوانین

جمله ذرات جهان دررقصند پا نهاده بکمال از نقصند
از اثر همین قوهٔ محبت مغناطیسی بحرکت جوهری یا معنوی
راجع بمطلوب و محبوب حقیقی، در دریای بیکران بمقاد «انا
لله و انا الیه راجعون» و در قیامت کبری بنفخهٔ اولی بحکم ندای
«لن الملك الیوم» ملحق شده و جبال هویات شان نیست و نابود
گشته و دوباره بنفخهٔ دیگر جان و حیات تازه از نو خواهند گرفت:
این جان عاریت که بحافظ سپرده دوست

روزی رخش به ینم و تسلیم وی کنم
مختصراً مرتبهٔ قصوی و افراط محبت را که نافذ در صور
نوعیهٔ اشیاء است بلسانی عشق نامند که فوق مقام عقل است و تصریحاً
نام و نشانی از وی نیست:

«لان العشق طور و راء طورالعقل و له مقام فوق مقام العقل».
بلی همین صفت شوق و محبت و تجلی روح الهی در اعیان خلاق
است که تشنگان وادی حیرت و موجودات عالم طبیعت را بخالق
و حبیب‌شان بالفطره هدایت و معنی توحید را تثبیت میکند: «یا
من دل علی ذاته بذاته». نهایت بر حسب استعداد و قابلیت هر
موجودی و بر حسب ظهور و خفا و جهل و علم متحرك الی اللد،
فرق دارد. چیز دیگر در بین متصور نیست تا خلاق را بخالق‌شان
هدایت و دلالت کند:

بوی گل خود بچمن راه نما شد ز نخست

ورنه بلبل چه خبر داشت که گلزار کجاست

حسن استقلال و یا آزادی خواهی و یا بیم و امید و امثال
اینها بقول آن فاضل محترم پس از مواجهه و آگاهی بوجود یک
مبدء منتقم حقیقی تولید می‌شود و الا برای بیخبران از مبدء مجازات،
خوف و امید معنی ندارد. این طایفه بقول خود وارستگان از هر

يك فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد
این حب ذاتی در شناسائی و امتداد ظل که باعث ایجاد عالم شد
ابدأ خلل و تقصی در ساحت قدس آن غنی بالذات نخواهد وارد
آورد:

سایه عاشق اگر افتد بمعشوقش چه باك
وی باو محتاج بود و او بوی مشتاق بود
و بالجمله این ودیعه الهی لطفاً خط سیر تمام کائنات را تکویناً
تعیین و مبدء توحید را نشان میدهد و مؤید آن قول تعالی است که
فرموده: «ما من دابة الا هو آخذ بناصيتها» و «لكل وجهة هو
موليها» بلی ملکوت و بواطن اشياء را آن محرك و محب حقیقی
بسوی حبیب و مبدء توحید میکشاند و به ستایش و نیازش طوعاً
یا کرهاً معطوف میدارد چنانکه فرموده است: «و قضی ربك ان
لا تعبد الا اياه» و «ان من شیء الا یسبح بحمده و لا کن لایهقهمون
تسبیحهم» و در تفسیر آن گوینده گفته است:

جملة ذرات عالم در نهان	با تو میگویند روزان و شبان
ما سمیع و بصیر و باهشیم	با شما نا محرمان ما خامشیم
از جمادی سوی جان جان شوید	غفل اجزای عالم بشنوید
فاش تسبیح جمادات آیدت	وسوسه تأویلها بزدایدت

مختصراً آن لطیفه خدائی و ودیعه الهی یعنی نفس ناطقه انسانی
که باعث تفضیل و تکریم بنی آدم از سایر موجودات است در وقت
فراغت از مشاغل و از شوایب اوهام، محرك پرستش و راه ایمان
بغیب را نشان میدهد. همین میل و حرکت که در تمام اشياء و در
انسان خصوصاً مرکوز و سرشته شده باعث ایمان و پرستش و سلوک
الی الله و ارتقاء بدرجه کمال خویش می باشد:

برای تأیید پاره جمله‌های مرقومه مختصری عرض میکنم:
 محرك اصلی و مبدء پرستش غیر از آن چیزهائی است که
 متفلسفین جدید ذکر کرده‌اند چنانکه خود تکذیب فرمودید بلکه
 همان است که اشاره نموده‌اید و او همان حالت انجذاب و عشق
 و محبت است که با طینت اصلیه نوع بشر چون خمیر مایه بید قدرت
 الهی، اربعین صباح عجین و تجهیز شده و در هیاکل انسانی بدلیل
 «و فطحت فیه من روحی» تنزل و قرار گرفته است.

این منشاء پرستش همان لطیفه حقیقت و رقیقه عشق و محبت
 است که باعث شد طلسم کنج مخفی طلیعه الهی شکسته و صورت
 زیبای نامتناهی خدائی در مریا و آئینه‌های صور موجودات عالم،
 متجلی و آشکار گردد.

چو آدم را فرستادیم بیرون

جمال خویش بر صحرا نهادیم
 مفاد حدیث شریف «کنت کنزاً مخفیاً فاجبت ان اعراف»
 و «ان الله خلق الادم علی صورته» شاهد بر مقال است. این محبت
 و عشق و مودت که مفضول در اشیاء است از آثار اسم حبیب است
 که در اعماق ذرات کاینات جای گرفته و بر کالبد موجودات سایه
 افکنده و بیک تجلی ذاتی و بوسیله اسم الظاهر، اعیان ثابته را
 موجودیت و هویت بخشیده از صدر تا ساقه وجود و از عقل تا
 بهیولا همه را بحرکت و جنبش آورد و این گنبد مینا را پر از
 صدا و آواز نمود:

جلوه کرد رخس روز ازل زیر نقاب

عکس از پرتو آن بر رخ عالم افتاد

اینهمه عکس می و نقش مخالف که نمود

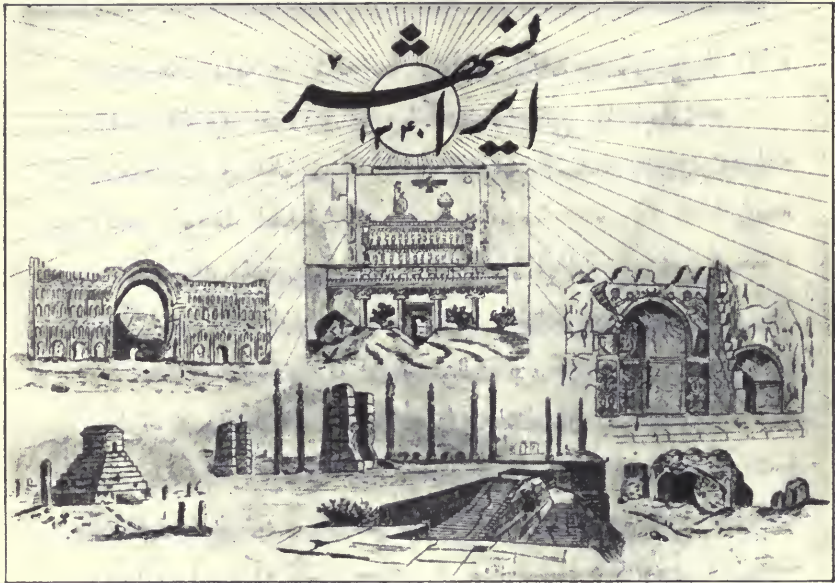
«خواهد داد و بلکه ما را به پرتگاه ماده‌پرستی
 «(ماتریالیزم) امروزی اروپا کشانده بکلی از جاده
 «روحانیت و معنویت که غایه قصوای انسانیت است
 «دور خواهد انداخت.

«برای تهذیب اخلاق نژاد آینده ایران و برای
 «نگهداری او از افراط و تفریط، متفکرین متجدد
 «و علمای روحانی ایران مسئولیت بزرگی در عهده
 «دارند و بد بختانه خود این دو طبقه در افراط و
 «تفریطند. ما آنچه در باره توحید تمدن شرق و غرب
 «لازم است نوشته و باز خواهیم نوشت. علمای روحانی
 «ایران راست که تاسی بجناب شریف العلماء لنگرودی
 «جسته، حقایق دین اسلام را از خرافات تهکیک نموده
 «با بیانات ساده گوشزد مردم سازند تا متفکرین متجدد
 «ما هم بداند که تمدن شرق عناصری در بر دارد که
 «اگر آنها بکار انداخته شود متضمن سعادت بشر میتواند
 «باشد و از تمدن اروپا با شکل کنونی امید نجات و
 «خوشبختی نباید داشت بلکه خورشید سعادت حقیقی
 «باز از افق شرق باید طلوع کند!» ح. ک. ایران‌شهر

* * *

ر شماره دوازده سال سیم مجله ایران‌شهر، تحقیقات
 رشیکه آن موحد صمیمی را راجع بدیانت و فلسفه
 توحید که واقعا غذای روح است و ابواب فلسفه
 معرفت و توحید را برای نقادین و متعمقین در این قسمت مفتوح
 مینماید مطالعه نمودم با عدم حال و مجال بشرح و تفصیل، اجمالا





سال ۴	اول خرداد ۱۳۰۵	شماره ۳
Année 4	23 Mai 1926	No. 3

قیمت فلسفی

مبدء پرستش و ایمان

بقلم عالم ربانی حضرت شریف العلماء لنگرودی گیلانی

مقدمه :

« ما بارها نوشته‌ایم که تا آنروز که علم را با
 « اخلاق و معرفت را با فضیلت توأم و همراه نسازیم
 « امید رفاه و خوشبختی نباید داشته باشیم. تقلید ظاهری
 « از تمدن اروپا جز ازدیاد بدبختی و فساد جامعه نتیجه

لوازمات مبله يك اطاق محسوب نمی شد و اشخاص بفرخور حال حدودیرا قائل بودند مخارج عروسی و زناشوئی هم نسبت طبقات مشروحه معین و مثل امروز کمرشکن نبود امروز یکفر آدم متوسط و عضو اداره که چهل تومان حقوقی دارد اگر بخیال ازدواج افتد باید اقلاً دو سال هیچ نخورد هیچ ننوشد و تمام حقوق خودش را جمع کند تا بتواند زن بگیرد برای اینکه مخارج يك عروسی و انجام توقعات خانواده عروسی کمتر از هزار تومان نمی شود و بهمین جهت است که بیشتر جوانها از راه ناچاری ایام جوانی خودشان را به لهو و لعب گذرانده و منتظرند و قتیکه حقوق آنها بصد تومان رسید در صدد ازدواج بر آیند معلوم است موقعی بآرزوی خود نائل خواهند شد که از یکطرف در اثر حرکات جوانی مبتلای بمرضهای گوناگون و از طرف دیگر دوره جوانی آنها سپری گردیده از لذت جوانی محروم شده اند. نسل آنها هم قوی برومند و مستعد ترقی نمی شود. بعلاوه دخترها هم که مدتی به انتهاز شوهر در خانه بسر بردند و همسری برای آنها پیدا نشد مرتکب رفتار سوء گردیده خودشان را بدنام و رفته رفته فامیل آنها هم مقتضح و بدبخت می شوند.

یگانه علاجی که بنظر میرسد همان پشت پا زدن به قیودات امروزه و قائل گردیدن بحدود طبقاتی و دوری جستن از زندگانی لوکس، محدود نمودن مخارج عروسی و تسهیل امر ازدواج مطابق قوانین شرع و حتی اجبار اعضای ادارات بازدواج است تا رفته رفته این وضعیت فعلی برطرف گردیده نسل ایرانی زیاد شده رفتار مخالف عفت و عصمت برطرف و طریقه سهل تری برای ازدواج معمول گردیده این قیودات خانه خراب کن امروزی متروک شود. — بندر عباس — هاتقی عضو وزارت مالیه

اخلاق ایرانیست و مخصوصاً برای استحکام ملیت ایران میخواهند يك تمدن جدید شرقی را ایجاد کرده باشند و بر خلاف آقایان مدیران جراید ایران که بیست سال است در اطراف کلیات قام فرسائی نموده و بحث میکنند و هنوز هم نتیجه نگرفته‌اند بیشتر در جزئیات بسط مقال داده و همت میگمارید بله «خانه از پای بند ویرانست — خواجه در بند نقش ایوانست» اصلاحات باید از چیزهای کوچک شروع گردد.

یکی از قضایائی را که زیاده‌تر مورد بحث قرار داده‌اید قضیه زناشویی است. من نمیخواهم که کاملاً در این بحث بزرگ که اساس سعادت افراد يك مملکت و اصل قومیت يك ملتی را تشکیل میدهد وارد شوم، چه بقدر لزوم محررین فاضل زبردست قضیه را حلاجی نموده کلیات آنرا مورد بحث قرار داده گفتنی‌ها را گفته‌اند لیکن در عین حال يك درد پیدرمانی هنوز بر نخورده‌اند و این موضوع مهم را که من میخواهم برای شما توضیح کنم تا امروز کمتر مورد توجه ادبای قلم واقع گردیده. اینک آن موضوع مهم: هر چه فقر اقتصادی اهالی این مملکت بیشتر می‌شود بهمان نسبت قیودات در زندگانی‌ها زیادتر میگردد!! البته ابتلاء بزندگی لوکس و تجملات اضافی و عدم موازنه خرج و دخل آحاد افراد ایرانی، علت العلل فقر اقتصادی و در اثر قیودات پوچی است که ایرانی‌های امروزه را بدبخت نموده روز بروز هم بر بی چارگی آنها میافزاید در ایام پیش که چادر ابریشمی لباس حریر و کفش برقی و سایر اشیاء لوکس تا ایندرجه معمول نشده بود و حدود طبقاتی مردم تا درجه معین بود؛ لباس وزیر، تاجر و عضو اداره مثل امروز یکنواخت نگردیده بود صندلی و نیمکت قالی و قالیچه پشتی و مخده هر سه از

- خودش نیست شجاع و جسور است.
- ۹۵ — شجاعت معنوی یکفضیلت و نتیجه یکمجا کمه منطقی است.
- ۹۶ — شجاعت معنوی اثر يك عزم و اراده و جلوه يك تصمیم
اختیاری است.
- ۹۷ — تصمیم مرد شجاع این است: چون نباید ترسم نمی‌خواهم
ترسم و نمی‌ترسم.
- ۹۸ — در مقابل تصمیم مرد شجاع هیچ قوه از قوای معلومه
بشری فایق و غالب نیست.
- ۹۹ — هرگز نباید به‌خستگی و یأس اعتقاد داشت، هرگز
ولی بخصوص وقتی که بار سنگین زندگی يك ملت از يك موی
باريك آویزان می‌باشد.
- ۱۰۰ — ای «ایران» لایموت، سرت را بلند دار و زنده
و پاینده باش.

جهان‌بینان

سعادت خانوادگی

اشکالات تأهل در ایران امروزی

حقیقهٔ پاکی روح و علاقهٔ مفرط مدیر محترم مجله به عمران
و آبادانی مملکت، رفع نواقص موجوده و سعادت‌مند شدن نسل
آیه از مندرجات آن معلوم و روح‌های پژمرده، خسته و مأیوس
را هم مطالعهٔ آن تکان می‌دهد. می‌بینم که بیشتر سعی و اهتمام
کوشش و جدیت نویسندگان فاضل ایران‌شهر معطوف به آزادی
سوان، تعلیم و تربیت نسل آیه، برطرف نمودن خرافات و تزکیهٔ

و تفریق نمود.

- ۷۹ — شجاعت يك شرط مهم موفقیت است.
- ۸۰ — ما شجاعتی را که توأم و همراه با متانت و استقامت
- ۸۱ — يك لقمه خاردار باشید تا هیچ کلو نتواند شمارا فرو برد.
- فرو برد.
- ۸۲ — يك ملت که از مرگ نترسد هرگز نمی‌میرد.
- ۸۳ — مردن بد راه يك امل بزرگ، عین موفقیت است.
- ۸۴ — ما آن مجنونان و آن عاشقانیم که از هیچ چیز نمی‌ترسیم.
- ۸۵ — تو واحد و متحد جلوه نما و بگذار دیگران از تو بترسند
- ۸۶ — ترس، مرد را از همه شئون رجلیت و قوت لخت
- کرده او را با دنی‌ترین حیوانات همسنگ و همپایه قرار میدهد.
- ۸۷ — ترس، عامل عمده اسارت ملتها است.
- ۸۸ — يك ملت ترسو، بزودی در چنگال هر مستبد ستمگر
- گرفتار می‌آید.
- ۸۹ — برای گذاردن طوق بندگی بر گردن يك ملت ترسو،
- پیدادگران‌تردست با کمال آسانی پیدا می‌شوند.
- ۹۰ — نترسیدن کافی نیست، باید جرئت و شجاعت داشت،
- باید بر دل بود.
- ۹۱ — يك جرئت مسلح با تدبیر و شجاعت، يك شجاعت دور
- بین و دوراندیش و بیشتر از همه يك شجاعت فداکار و پر حرارت،
- ناجی ملتها است.
- ۹۲ — شجاعت مادی بی شجاعت معنوی، کامل نیست.
- ۹۳ — شجاعت معنوی عبارت از حاکمیت و تسلط مرد است
- نسبت به احتراصات خودش.
- ۹۴ — کسی که تابع هوا و هوس و محکوم نفس اماره

سیاسی است که راههای رفتی و کارهای کردنی را بجماعت نشان میدهد.

۶۶ — اقوام مضطرب و دوراندیش زحمت میکشند و رنج میبرند و ثمرات شیرین آنها را اقطاف می نمایند.

۶۷ — طبیعت میدان يك مجادله عمومی است که زندگی را پاداش مظفرین و غالین قرار داده است.

۶۸ — در این کارزار بزرگ، ناتوانان و ضعفا نمیتوانند زیست کرد.

۶۹ — برای تأمین حیات و بقا در این جهان باید از ضعف و ناتوانی دوری کنید.

۷۰ — اعتماد بنفس، يك شرط عمده موفقیت است.

۷۱ — يك تشکیلات محروم از دیسپلین، از عدم موفقیت به عدم موفقیت غلطیده همیشه طریق سقوط و انحطاط را می نماید.

۷۲ — در روی خرابه های دیروزی باید عمارت فردا را بلند کرد.

۷۳ — بلند کردن عمارت فردا، فکر دورپین و دوراندیش، فکر تعقل و تدبیر و فکر ایجاد و اجرا میخواهد.

۵ — در اخلاق

۷۴ — اعتماد بنفس يك شرط عمده موفقیت است.

۷۵ — در ردیف و محاذات حب نفس باید عزت نفس و اعتماد بنفس را هم در نظر گرفت.

۷۶ — تنبل ها و تن پرورها را از هیئت اجتماعی اخراج و تبعید کرد.

۷۷ — عزم کردن کافی نیست هر عزم باید مبدل بعمل گردد.

۷۸ — در کلیه امور و حوادث باید وظیفه را از غیر وظیفه تفکیک

تجلیات روح ایران

صد کلام

از افکار فلسفی شیخ محمد خیابانی

بفیه از شماره قبل

۴ — در شرایط موفقیت

- ۵۶ — انتظام و انضباط يك شرط عمده موفقیت است.
- ۵۷ — مقتدرترین فرقه‌های سیاسی اروپا فقط بانتظام و دیسپلین خودشان امتیاز دارند.
- ۵۸ — انسان باید در حیات طوری مشغول کار شود که گویا هیچ نخواهد مرد.
- ۵۹ — ما فدائیان اولاد خودمان هستیم ما خواهیم مرد تا آنان زنده بمانند.
- ۶۰ — باید فداکاری کنید تا آتیه شما و اولاد شما تأمین شود.
- ۶۱ — اندوختن سهل است و نگهداری مشکل.
- ۶۲ — برای گذشتن از يك حالت موجوده يك حالت جدید، قدرت و متانت جوهری لازم است.
- ۶۳ — هرگاه صمیمیت و صداقت شما بدرجه کفایت و کمال باشد هیچ قوه متصور نیست که بتواند بر شما غلبه جوید.
- ۶۴ — اضطرابات در حیات افراد و جماعات يك عامل بیداری و احتیاط و تدبیر است.
- ۶۵ — يك اضطراب معقول و عاری از عصبانیت، بهترین استاد

برای يك نفر از خواتندگان ایران‌شهر در شهرهائی که پیش از
 پنجاه نفر مشترك داریم، خواهیم داد. امسال این ارمغان را دو برابر می‌کنیم یعنی برای دو نفر
 از نویسندگان و بدو نفر از مشترکین آن شهرها ارمغانی بترتیب
 قرعه می‌خواهیم بدهیم. چون بموجب تجربه پارسال معلوم شد که
 تعیین کتب ارمغانی قبل از وقت چندان مناسب نیست و ممکن است
 کتابی که ابدأ با حال و مذاق صاحب قرعه مناسب نباشد باسم او
 دربیاید لهذا قرار دادیم که قبلاً هر يك از وکلای شهرهای معهود
 قرعه را کشیده و اسم و هويت صاحبان قرعه را برای ما بنویسند
 تا يك ارمغان مناسبی بهر يك از آنها بفرستیم. بدین جهت از وکلای
 محترم طهران و بوشهر و تبریز و کرمان خواهشمندیم که میان
 مشترکین حوزه خود باسم دو نفر قرعه کشیده نتیجه را برای ما
 اطلاع بدهند.

اما برای نویسندگان مقاله‌های سال سیم اینک ما خودمان
 در اینجا قرعه کشیدیم و بنام آقایان رشید یاسمی در طهران و
 آقای مصطفی خان ملایری محصل مهندسی در دارالفنون بیروت
 در آمد. بپای جناب رشید یاسمی کتاب «صداهاى شرق» (۱)
 را که بتازگی از طرف جریده ادبی فرانسه موسوم به «دفترهای
 ماه» (۲) چاپ شده و دارای جوابهای استفتاء عقیده علما و ادبای
 امروزی در باره نفوذ تمدن شرق و غرب می‌باشد تقدیم میداریم و
 برای جناب مصطفی خان هم مجلد دوره اول انتشارات ایران‌شهر
 را ارسال میکنیم و امیدواریم این ارمغان ناچیز را با حسن محبت
 پذیرند.

که رموز ترقیات بشری را با بیاناتی مهیج و صمیمی پیش نظر خواننده مکشوف میدارد و به اهمیت این رساله میافزاید. من نیز از طرف خودم پس از مطالعه نمرات جریده «تجدد» که در زمان شیخ در تبریز چاپ می‌شد و جزئیات اوضاع آذربایجان و مخصوصاً خلاصه نطقهای روزانه شیخ را درج می‌نمود، صد کلام حکمت‌نثار از میان نطقهای شیخ استخراج نموده و آنها را بچند موضوع تقسیم کرده با چند صفحه از خود نطقها بدین رساله علاوه کردم تا از یک طرف کلمات خود شیخ مقاصد و افکار و مقام او را معرفی نماید و از طرف دیگر بدین رساله علاوه بر اهمیت تاریخی و اجتماعی آن یک جنبه فکری و علمی و اخلاقی داده آن را برای مطالعه و استفاده جوانان و شاگردان مدارس ایران مفیدتر و شایسته‌تر سازد.

امید آن دارم که این رساله در تولید حس مناعت و شجاعت و قوه فکر و اراده و در روشن داشتن آتش عشق تجدد در قلوب نژاد آینده ایران خیمت شایانی بعمل آورد و با ایفای وظیفه حق‌شناسی و قدردانی در باره شهید مرحوم، فرزندان ایران را به فدای نفس در راه ترقی و آزادی وطن خود تشویق و تربیت کند.

برلین — ۹ دیماه ۱۳۰۴ ح. ک. ایران‌شهر

ارمغان ایران‌شهر

کتاب ارمغانی سال ۳

چنانکه از سال گذشته معمول داشته‌ایم هر سال دو نوع ارمغان یکی برای یک نفر از میان نویسندگان مقاله‌های سال و یکی هم

این تأخیر چاپ رساله را جایز ندانستیم لهذا بدرج مشروحه جناب آقای حاج محمد علی آقا بادامچی که از آزادی خواهان و دوستان و همقطاران نزدیک شیخ بودند بضمیمه یک قطعه منثور ادبی یکی از جوانان حساس تبریز اکتفا کردیم.



پیشوای تجدد و آزادی شیخ محمد خیابانی
 دیباچه که بر حسب خواهش نگارنده، دوست و فاضل پر
 شور ما آقای شفق نوشته‌اند بتنهائی یکدرس تاریخی و اخلاقی است

پا که گاهی بر ضد حکومت مرکزی در گوشه و کنار مملکت قیام میکردند تصور میکنند لهذا این رساله هویت و شخصیت او را بخوبی معرفی کرده بی‌خبران را از افکار و آمال و خدمات آن مرحوم آگاه خواهد ساخت و مخصوصاً بوجود يك آتش عشق تجدد و ترقی که از قلب پاك و سرشار او شعله میزد آشنا خواهد کرد و نشان خواهد داد که آن نادرهٔ زمان مردی با فضل و کمال و صاحب متانت و شور و حرارت و فکر و اراده بوده و در راه نجات ایران باسر خود بازی کرده و سرمشقی به آیندگان داده است.

امروز که دولت و ملت یکدل شده و موانع ترقی و تجدد زایل و احتیاج قیامها و انقلابها رفع گردیده است ما راست که از افکار اجتماعی و فلسفی شیخ در اصلاح اخلاق و نشر تجدد و تعمیر خرابیها استفاده کنیم، چنانکه خود گفته است: «تخریب آسان بود، امروز باید تعمیر و ترمیم کرد، باید آباد نمود و در روی خرابه‌های دیروزی باید عمارت فردا را بلند کرد».

راجع بشرح حال و اعمال شهید مرحوم، بر حسب تقاضائی که بارها در مجلهٔ ایرانشهر درج شده بود چند نفر از دوستان و شناسندگان شیخ، ارسال شرحی را وعده کرده بودند و در آن ضمن مشروحه از فاضل محترم آقای سید احمد کسرائی تبریزی رئیس سابق عدلیهٔ خوزستان رسیده بود که بسیار مفید بود و از حیث تدقیقات تاریخی و اجتماعی اهمیت مخصوص داشت ولی چون جناب ایشان میل داشتند که آن مشروحه را مستقلاً بچاپ برسانند لهذا از الحاق آن بدین کتاب صرف نظر کردند و چون آقای میرزا محمد علی صفوت و کربلای علی آقای یرنک مشروحهٔ موعودی خود را تا امروز ارسال نکردند و بیش از

رانی میکنند. بهمین جهت، ملتی که در میان افراد او صاحبان قوهٔ فکر و اراده نسبت بملتهای دیگر بیشتر باشد، بر ملل ضعیف غالب خواهد آمد و آنها را زیر دست و فرمانبر خود خواهد ساخت. این دو کلمه یعنی «فکر و اراده» تاریخ بشریت را خلاصه و تفسیر میکند و نوع بشر در ارتقا بمدارج عالی کمال هرگز از این دو قوهٔ سبحانی بی‌نیاز نخواهد شد. برای حاضر کردن یک ملت بقبول و هضم تجدد و ترقی، بهتر از تقویت این دو قوه در نهاد افراد آن، راهی متصور نیست و نخستین قدم درین راه عبارت از حق‌شناسی و قدردانی در بارهٔ اشخاصی است که از این کیمیای سعادت یعنی قوهٔ فکر و اراده بهره‌مند بوده و یا هستند. آری یک مزرعهٔ آب ندیده و یک بوستان خشکیده هر قدر احتیاج بریزش قطرات باران داشته باشد ملت ایران نیز بهمین درجه تشنه و محتاج آبیاری از سرچشمهٔ فیض قوهٔ فکر و اراده می‌باشد.

چون من شیخ محمد خیابانی را از سیراب شدگان این جام فیض بخش ربانی میدانم و چون این نایغهٔ در گذشتهٔ ایران را یکی از نوادر رجال عهد اخیر می‌شمارم و از این نقطهٔ نظر یک قیمت اجتماعی به مجاهدات او میدهم لذا تذکیر و تخلید نام او را از فرایض خود شمردم و طبع شرح حال آن رادمرد آزاداندیش و با فکر و اراده را برای رهنمائی جوانان ایران لازم دانستم. چون اغلب ایرانیان و بخصوص اهالی ایالات دور دست ایران در موضوع شخص خیابانی و اقدامات و مقاصد سیاسی او که در پر رنج‌ترین موقع خطرناک سیاسی ایران، امور آذربایجان را بدست گرفته از ورطهٔ پریشانی نجات داد، بکلی بیخبر هستند و اکثر مردم او را نیز مانند یکی از یاغیان و عاصیان بی‌سر و

میخواهد محتاج برفتن و شناختن ایران نیست.»
 در این نظریات ما هم تا یکدرجه با افکار فاضل محترم هم
 عقیده هستیم و اساس عقاید خودمان را بارها در صفحات ایران‌شهر
 اظهار نموده‌ایم. با وجود این نظریات، فاضل محترم از آئینه‌ایران
 نیک‌بین و خیرخواه است و مقدمه خود را با این جمله‌ها خاتمه
 میدهد:

«امید است این نوشته در یک موقع که باهرترین دوره
 تمدن ایران است وظیفه سلام خدا حافظی یکی از دوستداران
 ایران را ایفا کند که او امیدوار است این ملت قابل و با استعداد،
 حتی در زیر شرایط جدید امروزی، از نو دارای تجلیات و حیات
 مستقل خود گردد.»

ما از فاضل محترم ایران‌دوست جناب فریدرک روزن از
 این همت بزرگ و احساسات خیرخواهانه که در باره ایران
 برآورده‌اند تشکر میکنیم و موفقیت ایشان را در خدمت بمعارف
 بشر از خداوند درخواست می‌نمائیم.

انتشارات ایران‌شهر

شیخ محمد خیابانی

سراغاز رساله شیخ محمد خیابانی شماره ۱۴ از انتشارات ایران‌شهر که از چاپ درآمد.

مبنای ترقیات بشر و مایه امتیاز وی از حیوان، قوه فکر و
 اراده اوست. چنانکه نوع بشر بوسیله این دو قوه فایق بر نوع
 حیوان شده است، در میان افراد وی نیز آنهاییکه از این دو قوه
 خالقه انسانی بیشتر بهره دارند از دیگران برترند و بر آنان حکم

در ممالک مشرق زمین بوجود آورده است که هیچ دوره تاریخی آنرا نشان نمیدهد. راههای کاروان مبدل براههای اوتوموبیل رو شده و آسمان پیمایان مسافت‌های آنرا که هفته‌ها طول میکشید در چند ساعت طی میکنند. شهرها و دهاتی که در خواب هزار ساله فرو رفته بودند در زیر ضربه‌های زمان جدید بیدار می‌شوند و توده مردم شانه‌های خود را از زیر بار روایات و افسانه‌ها و افکاریکه از روزهای قدیم تاریخ بشر آنان را بزیر حکم خود گرفته خالی میکنند. عاقبت این نهضت‌ها از حالا دیده می‌شود و آن عبارت از کارخانه کردن و فرنگی کردن شرق خواهد بود و این کار در ایران کمتر از ممالک دیگر شرقی پیشرفت کرده است. از روی کرده ممالک غربی همه چیز یک طرح و یک قالب ریخته خواهد شد. شیراز و اصفهان همینکه بکلی تازه شدند همانطور دیده خواهد شد که شهر اسن و کاپ و شیکاگو. شعر و بدایع نشیمنگاه قدیم خود را ترك خواهد کرد و خصایص طبیعی مملکتها و سکنه آنها از میان رفته جای خود را به طبایع بین‌المللی خواهد داد. ایرانیانی که تازه از وطن خودشان بارو می‌آیند با افتخار و غرور تمام می‌گویند: «حالا طهران بدرجه يك شهر اروپائی رسیده است».

«در این حال يك نویسنده در باره ایران چه بنویسد؟ آیا از تظاهرات آخرین يك جهان تمدن که با خصایص ذاتی خود فرو میرود و از روابط دلنشین و تضادهای آن با تمدنهای دیگر سخن براند و یا از اوضاع آتیه آن صحبت کند؟ در این قسمت اخیر ناچار باید از پروژه‌های راه آهن و اوتوموبیل‌های فورد و تقلیدهای ظاهری اصول پارلمنتاریزم اروپا و از مطبوعات جدید بی‌لجام احزاب بحث نماید. کسی که این قبیل چیزها را فهمیدن

یافته:

- ۱ — موقع جغرافیائی و آب و هوا و زمین ایران
- ۲ — نباتات و حیوانات
- ۳ — سکنه ایران و تقسیم آن از نقطه نژاد و زبان و مذهب
- ۴ — مذهب. زرتشتیان، مسلمانان شیعی و سنی، طریقتها، صوفیها، عیسویان و یهودان
- ۵ — علوم و صنایع، ادبیات، موسیقی و تعلیم و تربیت
- ۶ — اوضاع اقتصادی، معادن، صنایع، وسایل نقلیه و تجارت
- ۷ — تاریخ
- ۸ — سیاست، قانون اساسی، اداره حکومت، نمایندگی ملت، نظام و روابط خارجی

این کتاب جزو سیم از يك دوره کتابهایی است که در زیر عنوان «جهان مشروح و مصور» (۱) از طرف چاپخانه معروف آلمانی موسوم به «فراگنز شیندر فرلاخ» (۲) در برلین نشر می شود و هر جلد دارای تصویرهای متعدد بوده به ده و دوازده مارک فروخته می شود.

این کتاب چنانکه از مندرجات آن معلوم است دارای مطالب بسیار مفید بوده و رویهم رفته با نظر نیک بین و دوستانه نوشته شده است و بیشتر از اوضاع قبل از جنگ بین المللی ایران بحث کرده و ایران امروزی را هم مختصراً نشان میدهد و در مقدمه خود چنین میگوید:

«يك سختی دیگر در نوشتن این کتاب این بوده است که زمان جدید بخصوص پس از جنگ بین المللی، آقدر تغییرات شدید

دارند می‌باشد. جناب فریدریک روزن از سال ۱۸۸۷ که در مراجعت از هند به آلمان از بوشهر و شیراز و اصفهان و طهران و قزوین و رشت سیاحت و عبور کرده است ایران را می‌شناسد و بعد بارها به ایران سفر کرده و در سال ۱۸۹۰ در طهران سمت مأموریت داشته است.

فاضل محترم زبان فارسی را بخوبی میداند و می‌نویسد و یک محبت مخصوصی به ایران و ایرانیان داشته و همیشه آنرا بمنصه ظهور گذاشته است. و تا کنون چند کتاب از فارسی به آلمانی ترجمه کرده که بی اندازه مورد استفاده و تحسین واقع شده و بعضی از آنها بقرار ذیل است:

- ۱ — ترجمه رباعیات خیام به آلمانی که بقدر ترجمه انگلیسی فینتر جرال مستوجب تقدیر شده است ۲ — قواعد زبان و حکایات فارسی ۳ — شما فارسی حرف می‌زنید؟ ۴ — گرامر زبان فارسی به انگلیسی ۵ — ترجمه چند حکایات فارسی ۶ — ترجمه آلمانی گلستان ۷ — هاروت و ماروت (حکایات شرقی و نمونه ادبیات) و غیره...

در این اواخر اصل رباعیات خیام را نیز با تدقیقات عالمانه و تصحیحات کامله و مقایسه نسخ متعدده در مطبعه کاپوانی بطبع رسانیده‌اند.

این کتاب «ایران مشروح و مصور» که تازه از چاپ در آمده دارای ۱۶۵ تصویر است که علاوه بر مبانی جدیده و بعضی اشخاص معروف ایران چند قطعه از آثار عتیقه و ابنیه تاریخی ایران را هم نشان میدهد.

متن مطالب کتاب هم بسیار مفید است و بقرار ذیل^۱ ترتیب

پرداز می‌نماید. بنا بر این اگر آن صاحب‌ظهور در جماعتش حاکم یگانه نباشد و صحیحاً اندر دل خویش آتشکدهٔ حمیت دارد، یاری و یاوروی فرزانتگان امت می‌تواند در ساحة اصلاحات اثری خوب پیدا بکند.

همهٔ موران ایران که از تاریخ عالم خبردار هستند، میدانند که «واشینگتن» آمریکای شمالی را از سوء ادارهٔ انگلیس بهزم خودش و بقدرت مادی و معنوی امتش رها کرد. ولی تنزل نکرد که بسان ناپولیون متقلب و دیکتاتور بشود. اگر چنین سوء نیتی داشتی در آن هنگامهٔ حشرو نسر موفقیتش دشوار نبود. لیک مزاجی پاکیزه و نیتی مقدس داشت و برای رها کردن امت یک پیغمبر سیاسی شد.

پس از این مطالعات که بسان مقدمه نگاشته شده است، باید بالخاصه مسئلهٔ مدنیت را تدقیق و ملاحظه بکنیم؛ زیرا این مبحث موضوع اساسی ما است.

بقیه دارد.

مطبوعات تازه

ایران مشروح و مصور

Persien in Wort und Bild

کتابی است که بتازگی در برلین در زبان آلمانی بچاپ رسیده و از تألیفات دیپلومات و مستشرق محترم فریدریک روزن وزیر سابق امور خارجهٔ آلمان که در میان شرقشناسان نیز مقام بزرگی

بداند تا بتواند قیاس بکنند کدامین بهتر و موافق ایجابات عصر ما است؟ و از کدام جهت بر یکدیگر سبب رجحان دارند. ۳ — اگر مدنیت یگانه را روی قبول بنمایند، نتیجه چه خواهد شد و اینگونه تبدلات چگونه تأثیرات خواهد نمود بر عادات و اخلاق و عقائد مقدسهٔ نیاکان.

۴ — آیا اسباب موجب و عوامل مجبره موجود است برای تغییر ترتیب قدیم یا نه؟ اگر هست آن ضرورات عادی، اداری، اقتصادی و اخلاقی و اجتماعی را باید خوب تتبع کرد. ۵ — اگر مدنیت اروپا را تماماً قبول کنیم آیا ممکن است که بعضی از ارکان مدنیت نیاکان خود را از تغییر کلی وارسته و محفوظ داشته باشیم؟

این ملاحظات که برای تنبیه عرض کرده‌ام، از قبیل نظریات است و بس؛ باید بهمه حال خبردار شدن از چنین مسائل. ولی در نفس امر و حقیقت حال، انقلابی در جهان واقع نشده است که نتیجهٔ محاکمات و مقررات عقل شده باشد. حقیقت این است که همهٔ انقلابها از اختلال موازنهٔ اجتماعی واقع می‌شوند و اسباب این چادته ضرورات مادی و اقتصادی است. اگر اسباب مستحضر و زمان مساعد باشد انقلاب امر طبیعی است و مردمان کارپرداز در این هنگامه اسباب حقیقی نیستند، و تنها وسائط و عوامل هستند و بس! انقلاب حقیقی بسان زلزله می‌آید و اسبابش خارج از ارادت ما است. ولی بهتر باشد اگر بدانیم که در آن وقت هولناک چگونه تدبیر باید کرد. بتجربه و بگواهی تاریخ خوب میدانیم که در هنگامهٔ اختلال و انقلاب زمام اداره در دست عقل و حکمت نباشد، در دست آهنین يك صاحب‌ظهور میباشد که او قوای زندهٔ امت را تصرف میکند و بوفق اراده و نیت خودش کار

شود که اگر جماعت، دارای تشکیلات نباشد و قوام ندارد، به انقلاب فوری مستعد می‌باشد. اگر يك صاحب‌ظهور و هنگامه گیر قوی دست در وقت مناسب پیدا شود، به آسانی ایقاع اختلال بتواند بکند. و اگر نیتی خالص دارد، ممکن است که هیئت اجتماعی و شکل حکومت را سر تا پا تبدیل کرده اسلوب نوین و ترتیب بهترینش ببخشد و بدین وجه عامل ترقی بشود. این هم در تاریخ کثیراً واقع است. ولی اگر نیت و مزاج آن صاحب‌ظهور بد باشد، نتیجه کار برعکس می‌شود و استبداد نظامی جان‌نشین سلطنت و رهن پيشرفت مردم و قائل آزادگی افراد می‌باشد. در این تقدیر ضرر انقلاب از منفعتش خیلی بزرگتر آید (۱). در این مباحث و در این گونه تشبثات باید این کیفیت را در خاطر داشت که لزوم انقلاب نه تنها برای دیگرگون شدن است!... بلکه برای بهتر و آزادتر و توانگرتر شدن است. خلاصه بهر بختیاری است! بنا بر این ملتی که ضرورت اصلاحات را ادراک کرده و عزم تشبث نموده و بمیدان آمدن يك صاحب‌ظهور و عامل آهنین دست منتظر می‌باشد، باید بیدار شود و بداند که چه می‌خواهد و بچگونه وسائلی باید امل خودش را بساحه تحقیق بیاورد. زیرا اگر ملت حتی تا يك درجه بیدار و منور نباشد و نداند که اخص آمالش چیست البته تحقق آمال ملی هرگز میسر نشود!

بلی! فرزانتگان امت و مدبران امور دولت که در هر جماعتی عامل ترقی و نگهبان آسایش و آبادانی هستند باید این مسئله را دانسته و ملاحظه کرده باشند:

۱ — تاریخ آبادانی نیاکان را باید دانست.

۲ — اصول و ارکان مدنیت اروپا و قیمت مغنویش را باید

ایران میداند که «بهرام چوینه» مردی صاحب‌ظهور و قهرمان بود و در هنگامه بحران با زور بازو و رأی رزینش ایران را از موت محقق خلاص کرد و از این‌روی پرستیده امت ایران شد و زمام اداره ملک را بدست همتش گرفته فعلاً اجرای پادشاهی کرد و توانا تر از اکثر پادشاهان پیشین آمد. ولی وقتا که باصلاحات دینی و اجتماعی عزم نمود و تشبث کرد، فتنه بزرگ اندر میان پیدا شد و صنف مؤبدان، آن یل فرزانه و ترقی پرور را معزول و مخذول کردند و موفق نشد.

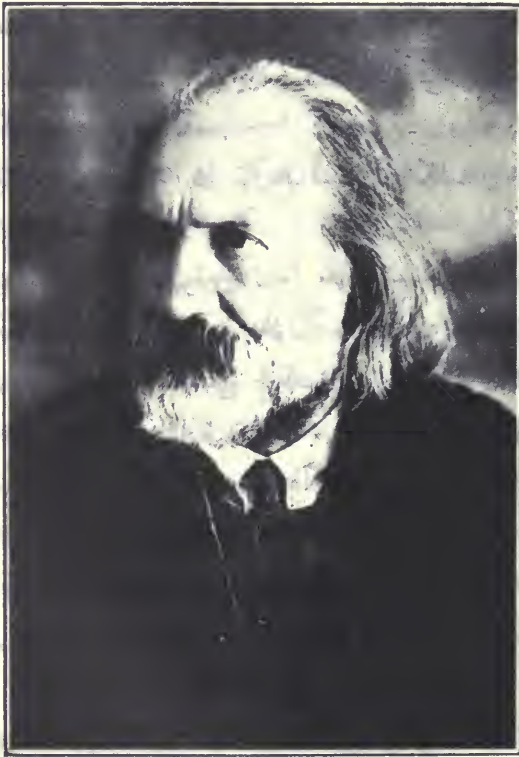
كذلك مثالی دیگر در تاریخ سیاسی انگلستان هم خیلی مشهور است:

«کرومول» صاحب‌ظهوری تماماً هم مزاج بهرام چوینه بود، بقدرت اراده و عزم و همت! خوب میدانیم که اراده‌ای خارق عاده بنمود تا ترتیب اجتماعی انگلستان و شکل حکومتش را تغییر نام بدهد، خصوصاً اداره دموکراسی و شکل جمهوری را در انگلستان تأسیس بکند. بر پادشاه انگلیس و طرفدارانش غالب آمد و پادشاه را جلوی پارلمان اعدام و پارلمان را تذلیل و سد و بند کرد و بر بالای طاقش لوحه آویخت که «اینجا دکان ذغال‌فروشی است». در زمان حیاتش حاکم علی‌الاطلاق بود بر مقدرات امت و مملکت؛ ولی فوراً در عقب ممانش، امت انگلیس بترتیب قدیم اجتماعی و سیاسی رجوع کرد. پادشاهی دیگر تخت نشین آمد. همانا هیچ چیزی از تعدیلات و اصلاحات کرومول باقی نماند. سبب این غریبه تاریخی و سیاسی این است که ترتیب اجتماعی و اصول سیاسی انگلستان بسی استوار و آهنگدار و عزم جمهوریت قویتر از اراده آن صاحب‌ظهور بود.

از این دو مثال مهم و مشهور يك نکته حکمت مفهوم می

خودش يك طرز آبادانی پیدا کرده است که مأل خودش و موافق طبع و ذوق خودش میباشد.!

امتی دارای چنین خصایل اگر غیرت محافظه کاری نماید، خیلی معنی‌دار است و چنین غیرت را محضاً اثر عناد نتوان شمرد.



فاضل محترم دکتر رضا توفیق فیلسوف

بالعکس این وضع خلاف‌گیری دلیل بدیهی است بعقائد راسخه و بعبادت محکمه‌اش!.

مثلاً در تاریخ ایران واقعه‌ای است خیلی مشهور: منوران

یکی از حکمای انگلستان این سؤال مقدر را بطرز تشبیه خوب جواب داده است، چنانکه اینجا ذکر سخنش مفید می‌باشد.

حکیم انگلیسی می‌گوید که: «اداره کردن يك جماعت علی‌الاطلاق به اداره کردن يك سفینه خیلی مشابَهت دارد. همت ترقی‌پرورانه فی‌المثل چون بادبان گشاده است که بی‌شک بتأثیر باد وزان واسطهٔ پیشرفت سفینه است. ولی غیرت محافظه‌کارانه بسان حموله است که موازنهٔ سفینه را در هنگام سفرش تأمین می‌کند. اگر حموله نبودی کشتی از شدت باد وزان زیر و زبر و مغروق شدی و اگر بادبان نبودی پیش رفتی. بنا بر این جای شک نیست که تأمین سیر و سفر بدون ته‌لکه تنها موازنهٔ این دو قوت ممکن می‌باشد.»

این ملاحظه هر چند که بطرز تشبیه واقع شده باشد، بدرستی بیان حقیقت می‌کند و جواب آن سؤال مقدر از عبارتش آشکار است. یعنی محقق است که این دو مسلک دو عامل اساسی است در ادارهٔ اجتماعی. پس جای سؤال نیست که کدامین خطا یا صواب است. هنر اداره کردن فقط عبارت از محافظهٔ موازنه و تأمین پیش رفتن کشتی است، تا در هنگام سفر سفینه غرق نشود و یا بصدمة امواج خروشان در میان سنگسار سواحل پاره‌پاره نباشد. تأمین این مقصد ممکن نشود الا بموازنهٔ متقابلهٔ آن دو قوت!...

تاریخ سیاسی امم گواهی می‌دهد بر حقیقتی که در این بحث و در این موضع شایستهٔ قید و تذکار است:

امتی که بمجرد الهام روحش دینی تماماً موافق بطبع و مزاج خودش پیدا کرده و بمیل و مقتضای ذوقش ادبیات و صنعتی پرداخته است و بنا بر این جملهٔ احکام، اخلاقی ملایم بمعاشرت و مدنیت خودش دارد، ملتی داهی است و اصیل! یعنی محضاً بقدرت مغنویت

تقالید و عادات دیرینه را با کمال غیرت محافظه میکنند و در این باب عصیت دارند. این قضیه مشهور عالم است. چون دین و آئین و عادات و زبان مادرزاد و ادبیات آئینهٔ معنویت ملی است و از این وجه يك حیثیت تاریخی دارد، — هر چند که بقانون تکامل منقاد شده باشد — بآسانی متغیر نشود. خلاصه معلوم است که چنین ارکان (یعنی دین و زبان الی آخره) مدار قیام هر جماعت و مهمترین قوای حافظه شمرده شده است سبب این است که در امر اصلاحات وقتا که مردم منقسم به دو فرقه شده در میدان مجادله دست بگریبان یکدیگر دارند، محافظه کلران امت دائماً دین و عادات و همهٔ این گونه ارکان را — بسان سلاح مدافعه و زره محافظه — استعمال میکنند. از جهت دیگر جوانان تجدد پرور هم، خوب میفهمند و اذعان مینمایند که اهم موانع دروادی اصلاحات اجتماعی همین ارکان است؛ بنا بر این بر دین و عادات هم از تعدی و معارضه توقی نمیکند. اکثراً در عالم شرق از این روی فساد اجتماعی و اختلالات داخلی پیدا می‌شود. امثال این حادثه بسیار است و موقع مساعد نیست که همه‌شان یگانه یگانه ذکر و شرح بکنم.

وطن پروران باید این حادثه را در نظر داشته باشند، زیرا در تشبث اصلاحات، این حادثه اهم وقوعات است که پیدا می‌شود و سبب ناتوانی مملکت می‌باشد. پس اینگونه واقعه در زمان شورش و بحران تهلکه‌ایست بزرگ!

در این مقام سؤالی مهم وارد می‌شود که جای ملاحظه کردن و محتاج جواب است:

«آیا از آن دو فرقه کدامین دارای حق است و از آن دو مسلك کدامین صوابتر؟!»

و روحیون (اسپریتیست) و غیره در میان بزرگترین علمای امروزی آنرا ثابت میکند. ما بتمام این سؤالات نیز جواب خواهیم داد.

قیمت اجتماعی

مدنیت و مفهوم صحیح آن

بقلم دکتر رضا توفیق فیلسوف
بقیه از شماره قبل

خیلی شایان دقت است که پیران و جوانان امم بر اینگونه ملاحظات متفق نمی شوند و هرگز نشده اند. نسل جوان دائماً طرفدار تجدد و متمایل بطرز نوین زندگانی می باشد. این میل تجددپرورانه در فطرت جوانی و این غیرت محافظه کارانه در مزاج پیری جلوه روحی است و مقتضای طبیعت!... زیرا مزاج پیران بتحکم اعتیاد چون مرمر تراشیده صورتی معین پذیرفته است و معلوم است که اعتیاد طبیعت ثانی است. خصوصاً که سرمایه زندگانی در نظر پیران تجربه دیده عبارت از خاطرات گذشته میباشد. حال آنکه طبیعت جوانی چون گل کوزه گران نرمین و قابل هر شکل است و در نظر جوانان معنی حیات، امید استقبال است. دور آینده باید از دور گذشته چیزی دیگر و بهتر باشد. چیزی نادیده و نواسلوب باشد و الا امکان پیشرفتن نیست.

بهین سبب محض است که در همه جا مردم — در بحث ترقی و تشبث اصلاحات — منقسم به دو فرقه متعارفی می شوند: فرقه محافظه کار و فرقه تجددپرور!... آنانکه مغرور به اصالت آبادانی ملی و متمسک بطرز زندگانی نیاکان هستند، بهمه حال

ابدی وعده میداد باسانی انتشار می‌یابد.
 اما کدام قوه‌های مخفی بوده آنهاست که توانسته‌اند يك شوالیه (ملوك الطوائف) روم و يك حکمران مطلق را وادار کنند که برای خاطر قبول کردن يك دین تازه که از طرف عادات مردود و از طرف عقل منفور و از طرف قوانین ممنوع بوده است از مال و منال خود درگذرند و خود را بخطر شکنجه‌های شرم‌آور بیندازند؟

در اینجا محال است که بضعف عقلانی مردمانی که با اختیار خود تن باین گونه زنجیر اسارت میدادند حکم و استناد کنیم زیرا می‌بینیم که از زمان قدیم تا امروز همان حالات در نزد متمدن‌ترین و باهوش‌ترین مردم بظهور رسیده است.
 يك «نظریه اعتقاد» هرگز قیمت حقیقی نخواهد داشت مگر وقتی که همه این مسائل را ایضاح کند. این نظریه باید مخصوصاً برای ما بجهانماند که چگونه می‌شود که بعضی از علمای مشهور که با ذکاوت و فکر منقدانه خود معروفند پاره‌ای افسانه‌ها را که سادگی بچکانه آنها مرد را می‌بخشدند قبول میکنند. ما به آسانی ملاحظه میکنیم که يك «نیوتون» يك «پاسکال» و يك «دکارت» که در محیطی زندگی میکردند بر از پاره‌ای اعتقادات، این اعتقادات را بی‌مناقشه قبول کرده‌اند چنانکه قوانین ناقابل رد طبیعت را قبول می‌نمودند. اما چه میتوان گفت به اینکه در امروز هم با اینکه علم اینهمه نورافشانی میکند همان عقاید کاملاً تجزیه شده است؟ و چرا وقتی که می‌بینیم اگر گاهی این عقاید از میان میروند فوری جای خود را به فرضیات دیگر که بهمان درجه غرابت بخش است میدهند چنانکه انتشار عقاید بیروان علوم اسرار (۱)

چند قرن پیش از این حادثه، اقوام نیم‌وحشی، عقیده تازه را که چند نقر از حواریون از گوشه‌های تاریک «گالیله» (فلسطین) می‌آورند قبول میکنند و در زیر تأثیر آتشیهای زندگی بخش این اعتقاد دنیای قدیم سرنگون می‌شود تا یک تمدن جدیدی جای دهد. تمدنی که هر يك عنصر آن نشانه یاد خدائی را که باعث تولید آن شده نگاه میدارد. تقریباً بیست قرن بعد از آن، باعث تولد آن شده نگاه میدارد تقریباً بیست قرن بعد از آن، اعتقاد قدیم متزلزل می‌شود، ستاره‌های ناشناخته در آسمان فکر بشر نمایان می‌شوند، يك ملت بزرگ قیام میکند و مدعی است که رشته‌های ماضی را از هم خواهد برید! عقیده خراب کن و قاهر او با وجود هرج و مرجی که این انقلاب بزرگ او را در آن غوطه‌ور می‌سازد قدرتی باو می‌بخشد که تمام قطعه اروپا را زیر سلاح خود می‌آورد و فاتحانه از میان پایتخت‌های آن دنیاه می‌دهد!

این قدرت خارقه اعتقادها را چگونه میتوان ایضاح کرد؟ چرا مرد پیرو يك اعتقادی می‌شود که دیروز از آن بیخبر بود و چرا این اعتقاد، او را با يك قوه غریب بالاتر از خود می‌سازد؟ این اسرار، از کدام عناصر روحی سر می‌زنند؟ ما خواهیم کوشید که این را بگوئیم.

مسئله استقرار و انتشار رأیها و بخصوص اعتقادها، آقدر گوشه‌های غرابت آمیز دارد که پیروان هر مذهب تأسیس و انتشار آن مذهب را دلیل خدائی بودن آن می‌شمارند. و ضمناً گوشزد میکنند که این اعتقادها بر خلاف منافع قطعی پیروان آنها پذیرفته می‌شود! مثلاً به آسانی میتوان فهمید که عیسویت چرا در میان برده و همه اشخاص محروم از حق نوارث که بآنها يك سعادت

کار را اساساً مجال تصور مینمایم».

از پرتو کشفیات علوم جدیده برای ما چنین بنظر آمد که ممکن است بدین مسئله که «پاسکال» از جلو آن عقب نشسته بود نزدیک بشویم.

حل این مسئله کلید بسیار مسائل مهم را بدست میدهد. مثلاً رأیها و عقاید مذهبی و سیاسی چگونه جایگیر می‌شوند و چرا در بعضی از دماغها در پهلوی يك ذکاوت خیلی بزرگ در همان حین، خرافات ساده نیز پیدا می‌شود و چرا عقل ما از تغیر دادن یقینهای حسی ما اینهمه عاجز است؟ بدون يك «نظریه اعتقاد» این مسائل و بسیاری از مسائل دیگر، لاینحل خواهد ماند. عقل به تنهایی آنها را ایضاح نمی‌تواند کند.

اگر مسئله اعتقاد از طرف مورخان و روح‌شناسان اینقدر بد فهمیده شده سببش این است که اینان کوشیده‌اند حادثاتی را بوسیله منطق و عقل تفسیر کنند که این حادثات ابداً تابع عقل و منطوق نبوده است. ما خواهیم دید که همه عناصر اعتقاد تابع قواعد قطعی منطقی هستند اما این قواعد بکلی غیر از قواعدی است که يك مرد عالم، در تبعات خود بکار میبرد.

از روز نخستین تدقیقات تاریخی خودم، این مسئله فکر مرا جلب کرده بود. اعتقاد بنظر من عامل عمده تاریخ می‌آمد اما چگونه میتوان ایضاح کرد این حالات خارق‌العاده را مانند تأسیسات مذاهب که تولد و یا انقراض تمدنات عظیم را بوجود می‌آورند؟ قبایل چادر نشینی که در زوایای عربستان پراکنده بودند مذهبی را که يك مرد روشندل بآنها یاد میدهد می‌پذیرند و در سایه آن، در کمتر از پنجاه سال يك سلطنت وسیعی بقدر سلطنت اسکندر کبیر با يك انکشاف زیبای آثار حیرت بخش تأسیس مینمایند!

مسئله اعتقاد که گاهی با مسئله معرفت یکی شمرده می‌شود، در حقیقت از این یکی بکلی جداست. دانستن (معرفت) و باور کردن (اعتقاد) دو چیزی است مختلف که هر يك اساس جداگانه دارد. اعمال ما از رأیها و اعتقادهای ما نسبت بطرز تلقی زندگی، حاصل می‌شود و اغلب حوادث تاریخی هم از اینها تولد می‌یابد. رأیها و اعتقادهای ما همه حادثات، تابع بعضی قوانین هستند ولی این قوانین هنوز قطعی نیست.

قلمرو اعتقاد همیشه بر از اسرار دیده شده است و بدین جهت است که کتابهای راجع به اعتقاد اینقدر کم است در حالتیکه راجع بمعرفت (علوم) اینهمه بی‌شمار است.

این زحمتهای کمی که برای حل کردن مسئله اعتقاد کشیده‌اند خود نشان می‌دهد که این مسئله تا چه اندازه کم فهمیده شده است. پس از قبول عقیده قدیم فیلسوف فرانسوی «دکارت» مؤلفین تکرار میکنند که اعتقاد، يك چیز عقلی و ارادی است. یکی از مقاصد این کتاب ما همین است که نشان بدهد که اعتقاد نه عقلی است و نه ارادی.

سخنی مسئله اعتقاد از نظر حکیم فرانسوی «پاسکال» نیز دور نیفتاده بود. در فصلی که راجع به «صنعت باور کردن» نوشته خیلی راست می‌گوید که «مردم تقریباً همیشه مایل به باور کردن هستند نه از روی دلیل بلکه از روی قبول و رضا». و نیز علاوه میکند: «لیکن طرز قبول و رضا بی‌مقایسه بسیار سخت، بسیار متحول و بسیار مفید و حیرت بخش است و بدین جهت اگر من آنرا مورد بحث قرار نمیدهم علتش این است که قادر بدان نیستم و خودم را درین موضوع آنقدر بی‌تناسب حس میکنم که این

شلوار او برنگ آسمانی و تاج او آسمانی رنگ و بر روی کرسی
 زرینی مینشسته و در دست او تبرزینی بوده است.
 ۲۵ — لباس آذر میدخت. ستره او سرخ دارای حاشیه ملون
 و شلوار او آسمانی رنگ و تاج او سبز و در دست راست او
 تبرزینی بوده و با دست چپ بر شمشیر خود تکیه نمیکرده است.
 ۲۶ — لباس یزد کرد شهریار. ستره او سبز رنگ دارای حاشیه
 سرخ و شلوار او منقط بنقاطی آسمانی رنگ و دارای زمینه سفید
 و تاج او سرخ بوده و در دست او نیزه بوده است.
 باید دانست که «پاپوش» تمام این سلسله سرخ رنگ دارای
 تکه‌های سبز بوده و شلوار آنها دارای رگایی بوده است که از
 دو طرف شلوار بر زیر کفش خود می‌بسته‌اند.
 کمربند همه آنها برنگ لباس خودشان بوده است.

بهترین کتابها

رایها و اعتقاداتها

Les opinions et les croyances

p. Dr. Gustave Le Bon.

بقیه از شماره قبل

[در تمام این کتاب غرض از اعتقاد، عقاید مذهبی و گاهی هم عقاید فلسفه روحی
 و ماورای طبیعی است و غرض از معرفت هم حقایق ثابت علمی است و بصیارت دیگر در
 این کتاب از مسئله تنازع علم و دین و یا حس و عقل بحث می‌شود و يك صفحه نظر
 ربا از تکامل فکری و روحی بشر پیش خواننده گذاشته میگردد]

فصل اول — دوره‌های اعتقاد و معرفت.

۱ — سختی مسئله اعتقاد:

- تکیه مینموده است.
- ۱۶ — پیروز ابن یزدگرد. ستره او سرخ و شلوار او آسمانی دارای نقاط طلائی و تاج او آسمانی رنگ و بر روی کرسی خود می‌نشسته و در دست خویش نیزه بلندی میگرفته است.
- ۱۷ — پلاش. پیراهنی سبز در بر می‌نموده و شلوار او سرخ دارای نقاط سیاه و سفید میپوشیده و تاج او برنگ آسمانی و در دست او نیزه بلندی بوده است.
- ۱۸ — غباد پور پیروز. ستره او آسمانی دارای نخهای سفید و سیاه و شلوار او سرخ و تاج او سبز و تکیه بر شمشیر خود مینموده است.
- ۱۹ — انوشیروان. ستره او سفید که دارای حاشیه هفت رنگی بوده است و شلوار او آسمانی رنگ و بر روی کرسی طلائی می‌نشسته و تکیه بر شمشیر خود می‌نموده است.
- ۲۰ — هرمز. ستره او سرخ و شلوار او آسمانی و تاج او سبز بود و بر روی تختی می‌نشسته و با دست چپ تکیه بر شمشیر خود می‌نموده است.
- ۲۱ — پرویز. ستره او گلی رنگ و شلوار او آسمانی و تاج او سرخ رنگ و در دست او نیزه بوده است.
- ۲۲ — شیرویه. ستره او سرخ و شلوار او آسمانی رنگ و تاج او سبز و با دست راست تکیه بر شمشیر مخروطی خود مینموده است.
- ۲۳ — لباس اردشیر پور شیرویه. ستره او آسمانی و تاج او سرخ و در دست او نیزه بلند و با دست چپ تکیه بر شمشیر خود می‌نموده است.
- ۲۴ — لباس پور اندخت. ستره او دارای زمینه سبز رنگ و

و در دست او تبرزین استواری بوده است.

۱۰ — لباس اردشیر شاپور. ستره او طلائی و زمینه آن آسمانی و شلوار او دارای ققاط سرخ تاج او سبز و در دست راست او نیزه و در دست چپ او شمشیری استوار بوده که بر آن تکیه می کرده است.

۱۱ — لباس شاپور ابن شاپور. ستره او سرخ و شلوار او آسمانی رنگ و در زیر ستره او نیم تنه زرد رنگی بوده و تاج او سبز دارای زمینه سرخ رنگ که در دو طرف آن دو قطعه طلا قرار داده و در دست او یک تعلیمی آهنی بوده که در سر آن شکل یک مرغی نصب شده و دست چپ خود را بر روی قبضه شمشیر خویش قرار میداده است.

۱۲ — لباس بهرام شاپور. ستره او آسمانی رنگ و شلوار او سرخ و تاج او سبز دارای سه کنکره طلائی و در دست راست او نیزه بلند و با دست چپ خود تکیه بر شمشیر خویش مینموده است.

۱۳ — یزدگرد بن بهرام. ستره او سرخ و شلوار او آسمانی رنگ و تاج او نیزه برنگ آسمانی بوده و در دست خود نیزه بلندی میگرفته است.

۱۴ — بهرام گور. ستره او آسمانی و شلوار او سبز و تاج او آسمانی رنگ و در مواقع رسمی بر روی کرسی طلائی می نشسته و در دست خود تبرزینی داشته است.

۱۵ — یزدگرد بهرام. ستره او سبز و شلوار او سیاه رنگ دارای یک نوار پهن طلائی رنگ و تاج او آسمانی و در مواقع رسمی بر روی تخت شاهی مینشسته و با دست خود بر شمشیر

و از مجسمه او در «بی شاپور» معلوم میشود که دو دست را بر روی شمشیر خود میگذاشته است.

۳ — لباس هرمز شاپور. ستره او سرخ و شلوار او سبز و تاج او برنگ سبز که اطراف آن را طلاکاری نموده بودند. در دست راست او یک نیزه و در دست چپ او یک سپر بوده و همیشه پهلوی یک مجسمه شیری بزرگ در موقع بار عام قرار میگرفته است.

۴ — لباس بهرام هرمز. ستره و شلوار او سرخ و تاج او آسمانی رنگ که بران پرهای طلائی زده شده بود — در دست راست او نیزه و در دست چپ او شمشیری بوده که بر آن تکیه میکرده است.

۵ — لباس بهرام پور بهرام. ستره او سرخ و شلوار او سبز و تاج او آسمانی رنگ دارای یک هلال ماه از طلا و در دست راست او تیر کمائی بوده است.

۶ — لباس بهرام سیم. ستره او آسمانی رنگ و شلوار او سرخ و تاج او سبز رنگ که اطراف آن طلا بوده و در دست راست خود شمشیری داشته که بر آن تکیه می نموده است.

۷ — لباس نرسی. ستره او سرخ و شلوار او آسمانی رنگ و تاج او سبز و شمشیر خود را در جلو خویش بر زمین استوار کرده و هر دو دست را بر آن تکیه میداده است.

۸ — لباس هرمز نرسی. ستره او سرخ و شلوار او آسمانی و تاج او سبز و او نیز همیشه در مواقع رسمی دست خود را بر روی شمشیر خویش قرار میداده است.

۹ — لباس شاپور ذوالاكتاف. ستره او گلی رنگ و شلوار او سرخ که دارای حاشیه ملونی بوده و تاج او آسمانی رنگ که اطراف آن مذهب بوده و وسط آن هلالی از طلا قرار داده شده

خلاصه در چشمهای علمای طبقات الارض يك واهمه سبکی مشاهده میکنم بخصوص در موقعیکه افکار آنها بعضی امکانهای خیالی را آب و رنگ و شکل مخصوصی میدهد. آنها اینگونه خبرها را مانند افسانه‌های دریاوردان ایام قدیم تلقی میکنند. اما اگر در حقیقت واقع می‌شد آنوقت چه؟ در آن خصوص سکوت میکنند چنانکه مدیر شعبه «آبشناسی» وزارت بحری پاریس نیز در مقابل سؤال مخبر جریده «ماتن» سکوت اختیار کرده است.

ایران‌تیم

لباس رسمی ساسانیان

نقل از شماره ۴ سال چهارم مجله قشون

معلومات ذیل که رنگ و وضع لباس رسمی هر يك از پادشاهان ساسانی را معلوم مینماید، از کتاب فیلسوف روزبه پارسی و کتاب مورخ بزرگ ایرانی حمزه اصفهانی که او نیز از کتاب «صور ملوک بنی ساسان» نقل مینماید، ایراد میگردد. (نویخت).

۱ — لباس رسمی اردشیر. ستره او طلائی رنگ و شلوار او آسمانی و تاج او برنگ سبز که اطرافش را يك حاشیه طلا احاطه کرده و در دست او يك نیزه بلندی بوده است.

۲ — لباس شاپور اول. نیم‌تنه او آسمانگون و شلوار او سرخ رنگ و تاج او دو قسمت بوده: قسمت میانی آن سرخ و قسمت اطراف آن سبز رنگ و در دست او يك نیزه استواری بوده است

پروفیسور «کرومباخ» عقیده و نظریه پروفیسور «وه‌گنر» را یاد آوری میکند و این نظریه جدیدترین نظریه فن طبقات الارض می‌باشد که بنا بر آن، قطعات پنجگانه عالم مانند کوه‌های یخ که در دریا‌های شمالی سیر میکنند، در روی مرکز مایع کره زمین شنا مینمایند. بر حسب عقیده پروفیسور «وه‌گنر» قطعه اروپا و آمریکا با هم چسبیده و متصل نبوده و آمریکا جدا می‌باشد. اروپا آرام و بی حرکت می‌ایستد ولی آمریکا در يك حال شنا و جریان بطرف غرب می‌باشد در اطراف پیشانی این قطعه شناور که در آنجا مقاومت شدید و مساحقه شدید تولد می‌یابد افتخارها و پاره شدن‌ها حاصل می‌شود که در شکل کوه‌های آتش فشان و زلزله‌ها تظاهر می‌نماید.

از طرف دولت دانمارک در قطعه «گرونلند» برای تجربه و تحقیق نظریه پروفیسور «وه‌گنر» که عبارت از شناور بودن قطعات است به اجرای پاره عملیات و اندازه گرفتنها شروع شده است و اینها در سال ۱۹۲۷ بختام خواهد پیوست و آنوقت فهمیده خواهد شد که این نظریه پروفیسور «وه‌گنر» که يك شکل مخصوص بافسانه قطعه «آتلانتیس» میدهد صحت دارد یا نه؟

در «انجمن طبقات الارض — زمین شناسی» با نظر تردید و شبهه باین خبرها نگاه میکنند و اگر پرسید آیا چنین چیزی ممکن است، میگویند: همه چیز ممکن است ولی زلزله‌های ژاپون با این تظاهرات طبیعی در دریاها مربوط نباید شمرده شود. ولی من هم میگویم که اگر اینگونه مواد ناکهانی از قعر دریا بالا آمده بود نه تنها يك موج بزرگ ناکهانی حادث میکرد بلکه يك طوفان شبیه بطوفان نوح که رو بداخل مملکتها آمده و سبب خرابی های هولناک می‌شد بعمل می‌آورد.

تصحیحات لازم بوده و میباید. آلمانها از بیست سال پیش بکشیدن نقشه‌های قعر دریاها مشغول شده‌اند در صورتیکه نقشه‌های انگلیسی از صد سال قبل موجود بوده است و نقشه‌های قبل از آن تاریخ قابل اعتماد نیست. ولی در این نقشه‌های صد سال اخیر تبدیلات طبقاتی تحت البحری باین درجه و اندازه دیده نشده است. ما خودمان يك کشتی آلمانی را که «متئور» نام داشت بمدت دو سال تحقیقات و کشفیات بجنوب محیط اطلس آفریقا و آمریکا فرستادیم تا در آنجا اندازه گیریها بجا بیاورد و بعضی از مسائل اسرار انگیز و لاینحل را مانند طوفانها و جریانهای دوری و چرخ زنده آن دریا حل نماید. يك کشتی دیگر نیز موسوم به «پامپا» در آبهای خودمان مشغول تحقیقات است.»

حتی پروفیسور «کرومباخ» عضو «انجمن دریا شناسی» که بعضی از اجزای آن در همان کشتی «متئور» مشغول تحقیقات هستند در باره مشاهدات کاپیتان فرانسوی که در بالا ذکر شد خیلی متعجب می باشد.

در دریای آدریاتیک دیده می شود که هر ساله يك میلیمتر (هزارم متر) آب دریا بالا می آید و از زمان امپراطورهای روم تا حالا تقریباً دو متر بالا آمده و از آن جهت بناهاییکه رومها در سواحل این دریا ساخته بودند دو متر زیر آب مانده است. از اینقرار در سایر جاها بلند و پست شدن سطح و قعر دریاها در جاهای دیگر قابل اهمیت نیست و ازین جهت این مسئله با مشاهداتی که در این اواخر در آبهای نزدیک خلیج بیسکایا شده است کاملاً تضاد دارد، ولی از طرف دیگر در آبهای ژاپون نیز بعضی برآمدگیها و فرو رفتگیها بخصوص در نتیجه زلزله های بزرگ تا صد متر دیده می شود.

خیلیها در بارهٔ افسانهٔ این «آتلاتیس» می‌خندند اما با وجود این بعضی از علمای علم طبقات و علم حیوانات و علم نژادشناسی به این افسانه عقیده دارند و اصرار در قبول آن میکنند، زیرا میان خواص خاک شمال آفریقا و مخصوصاً میان نباتات و گل‌های آنجا با خاک آمریکای وسطی شباهت بزرگی پیدا کرده‌اند و از این رو می‌گویند که این مسئله شباهت بدون بودن یک مملکت متوسط که این دو قطعه را بهم وصل کرده بوده حل نمیتواند شود. و حتی آثار مدنیت مصریان با آثار مدنیت اهالی قدیم مکزیک قرابت و شباهت بزرگی نشان میدهد و این قرابت بیش از همه در معماری این دو مملکت دیده می‌شود چنانکه در مکزیک نیز پس از قرن‌ها زیر خاک ماندن اهرامهای بزرگ پیدا کرده‌اند که جنگل‌ها آنها را پوشانده بوده است. بتازگی یکی از علمای نیویورک یک قطعه خط مذهبی قدیم مکزیک پیدا کرده است که در آن از یک قطعه مملکت که در شرق (شرق آمریکا) غرق شده است بحث میکند.

علوم جا‌ی‌ده چه می‌گوید:

آنچه هم که علوم جدید می‌گوید باز جز تصورات و ترکیبات بی‌انبات چیز دیگر نیست. در زمینهٔ علوم حقیقی یک روز با یک کاپیتان وزارت بحری صحبت کردم که گفت: «قعر دریاها از قدیم‌الایام با تبدیلات مترافق بوده است. انگلیسها بیش از همه کشتیهای مخصوص برای اندازه گرفتن قعر دریاها فرستاده‌اند و غرضشان این بوده است که نقشهٔ قعر دریاها را بقدر امکان بطور صحت ترتیب بدهند و با وجود این همیشه تکمیلات و حتی

تدقیقات تاریخی

مملکت آتلانتیس

ترجمه از روزنامه آلمانی «بئرت»
بقیه از شماره قبل

افسانه طوفان نوح


بیش از همه مسئله مملکت «آتلانتیس»: تقریباً هیچ مذهبی پیدا نمیشود که در آنجا به روایت طوفان تصادف نکنیم و از آنرو آن افسانه طوفان عظیم که آن انقلابات بزرگ را بخشید بتاریخ نگذشته باشد. مورخ یونانی «هرودوت» و فیلسوف یونانی افلاطون از طوفان معروف و در نتیجه آن از کم شدن مملکت «آتلانتیس» سخن میراند. آیا این مملکت کجا بوده است؟ چنانکه معلوم است يك هیئت تحقیق از طرف حکومت آمریکا برای تحقیق از دریای «ساراگاسو» که آنرا دریای جزایر متحرك تانگ (۱) و «جزایر کشتیهای گم شده» مینامند در راه است. بسکه در باره این دریا افسانه‌های زیاد شایع است این کشتی تحقیق آمریکائی که «آرک توروس» نام دارد هیچ نمیداند که چه چیزها را تحقیق بکند. مثلاً مارهای دریائی را یا صدفهای پر از طلا که از عهد فنیقیان مانده و در میان نباتات دریائی بند آمده و نمی‌توانند بیرون بیایند و قرن‌ها است دور میزنند. در همین محل است که بنا يك افسانه مشهور آن مملکت «آتلانتیس» غرق شده است و بنا يك روایت دیگر قدری شمالی‌تر در روی خط خلیج یسکایا واقع بوده است.

(۱) تانگ، علفهای بزرگ و بلندی است در وسط دریاها و دریاچه‌ها که هر چه توی آنها بیفتد دیگر خلاص آن ممکن نیست.

یک سال و نیم قبل از وفات او از طبع خارج شد مثل اینکه خداوند او را در دست همان مقدار مدت و برای همین نگاه میداشت که این وظیفه مهم را انجام دهد و سپس او را بسوی خود باز طلبد. و نیز چون یکی دیگر از اسباب سعادت انسان بلکه از بزرگترین آن اسباب مهر و محبت یا بعبارت صریح‌تر عشق است این سعادت را نیز خداوند برای او فراهم آورد و در سنه ۱۳۲۴ (۱۹۰۶) دختری از خانوادهای نجیب کمبریج را که مدت‌ها قبلاً از ازدواج طرف تعلق خاطر او بود بحالۀ نکاح درآورد و از این تاریخ بعد موجبات خوش‌بختیش من جمیع الوجوه تکمیل شده بود و از سراپای وجود او خوشی و انبساط و مسرت میبازید و صریحاً این عالم عشق بزوجه خود را همه جا و بهمه کس می‌گفت و می‌نوشت، بخصوص که این مهربانی هر دو سر بود و زن و شوهر هر دو در منتهی درجه یکدیگر را دوست داشتند بلکه می‌پرستیدند.

(نا تمام)

سال مدت لازم بوده است پس از روی این میزان تألیف مجموع هر چهار جلد اقل مدت سی سال طول کشیده بوده است، و این میزان واضح است که حدسی و تقریبی است چه بدیهی است که کارهای دماغی را در تعیین مدت انجام آن بکارهای فادی (مثل اینکه فلان عمله فلان کار را در فلان مدت مفروض انجام میدهد پس همان عمله سه برابر آن کار را در سه برابر آن مدت انجام خواهد داد) قیاس نمیتوان نمود ولی مدت سی سال قطعاً حد اقل و قدر متیقن این کار است و چنانکه خود آن مرحوم در دیباچه جلد اخیر گوید تألیف این کتاب نتیجه زحمات تمام عمر اوست از آغاز جوانی که شروع به آموختن زبان فارسی کرد تا سال ماقبل آخر حیات او.

آدرس جدید اداره ایران‌شهر: 

I r a n s c h ä h r

G. m. b. H.

Berlin-Grunewald

Friedrichsruherstr. 37

دادن این مقصود بمشقی درجه آرزوی خود از تحصیل انواع و اقسام کتب نفیسه نادره و نسخ خطی نایاب یا نویسانیدن تسنخه‌ای از هر کدام از آنها در هر جا که سراغ میکرد و طبع و نشر مؤلفات خود بمخارج خود (اگر ضرور بود و الا کتابفروشها بمنت طبع کتب او را تقبل میکردند) و غیرذک و غیرذک درین نبود و از بذل اموال در اینگونه امور چون منتهای لذتش در همین بود دقیقه تأمل نمیکرد و هر طور که دلش آرزو میکرد و طبیعتش بدان مایل بود تا آخرین نقطه متصوره میرفت و در وسط راه بواسطه فقدان وسائل مادی معطل نمی‌ماند.

و دیگر آنکه یکی از بزرگترین آمال او این بود که تألیف «تاریخ ادبیات ایران» که در نظر او (و در نظر همه کس) مهمترین کارهای او بود در حیات خودش باتمام برسد و حمله ناگهانی اجل آنرا ناتمام و نیمه‌کلاه نگذارد، و در تمام عمر مطمح نظرش و تقریباً شغل شاغلش و هم واحدش همین بود و از همه کارها بیشتر بآن کار اهمیت میداد و آنرا اصل و سایر کارها را نسبت بآن فرع میدانست، و چون یکی از سعادات انسان تحقق آمال اوست و مقدر شده بود که آن مرحوم از همه بابت دزین دنیا مصداق عاش سعیداً و مات حمیداً باشد لهذا این خوش بختی را نیز خداوند و اتفاقات مساعد ازو دزیغ نکردند و این کتاب مهم که مدت تألیف آن قریب سی سال (۱۱) بلکه بیشتر طول کشید در حیات او باتمام رسید و بآرزوی دیرینه مدة‌العمر خود که همیشه ترس آنرا داشت که عمرش بانجام آن وفا نکند بالاخره نایل شد، و عجب آنست که جلد اخیر آن کتاب فقط

[۱۱] فاصله بین طبع جلد اول و جلد اخیر این کتاب بیست و دو سال است (۱۹۰۲-۱۹۲۴) یعنی عبارته اخیری برای تألیف و طبع هر يك از سه جلد اخیر قریب هشت

اصل مذهب بایه فی حد ذاته و از لحاظ نهضه فکری و فلسفه ادیان در نظر اروپائیان چندان اهمیتی ندارد و بعقیده ایشان جز مشتی تخیلات ساده لوحانه چیز دیگری نیست.

* * *

اما سایر حالات و سوانح حیات آن مرحوم بطور اجمال عرض میکنم که اگر چه سعادت درین دنیا امری موهومی است و وجود خارجی ندارد ولی اگر درین عمر کوتاه چند روز سعادت اضافی و نسبی برای کسی بتوان فرض نمود میتوان گفت که آن مرحوم سعید بود و جمیع یا اغلب موجبات سعادت در شخص او مجتمع بود، یکی آنکه مزاجی سالم و بنیه قوی داشت و اگر حادثه غیر مترقبه وفات زوجه اش در میان نمی آمد شاید آن مرحوم سی چهل سال دیگر عمر میکرد، دیگر آنکه هم شخصاً متمول و باثروت بود و هم حقوقی که از وظیفه تدریس دارالفنون کمبریج عاید او می شد اگر هم متمول نمیبود برای زندگانی امثال او کافی بلکه فوق کفایت بود، دیگر آنکه در تمام عمر خود کار میکرد و مشغول بود و عیاش و بطال و تنبل نبود و کاری را هم که برای خود انتخاب کرده بود کاری نبود که بر خلاف تمایل طبیعی خود برای کسب معاش بر خود تحمیل کرده باشد بلکه کاری بود که منتهای آمال و امانی او و درست مطابق با مشرب و ذوق او بود یعنی اشتغال بادبیات السنه اسلامی عموماً و ادبیات زبان فارسی خصوصاً، ولی اشتغال بسایر السنه یعنی به عربی و ترکی برای او بطور تفننی بود و بزبان فارسی بطور اساسی و اصلی و دائمی چنانکه از مؤلفات او که جمیعاً در این رشته است این معنی واضح میشود، و چون شخصاً چنانکه گفته شد متمول بود لهذا هیچ عایق و مانعی برای او در بسط

ادیان (و باصطلاح ما ملل و نحل) و نیز از نقطه نظر مطلق فن تاریخ است و بس، و از همین دو لحاظ مذکور است اهمیت فوق العاده که بمؤلفات مرحوم براون درین موضوع میدهند، و الا



محمد حقیقی ادوارد بیرون
المسمى عند اهل الطريقة
بمنظر علی

تصویر و خط دستی استاد براون در موقع سیاحت در ایران

این کتب مقام براون را در اروپا مابین علمای فن تحقیق مذاهب و ادیان باولین درجه ارتقا داده است و بلاجماع اقوال او را در این موضوع حجت میداند و مؤلفات او را درین رشته از امهات و اصول کتب این فن محسوب میدارند.

و بطور حتم میتوان گفت که اگر تصادفات عالم کنجکاوای این دو نفر اروپائی (یعنی کویینو و براون) را اتفاقاً درین راه نینداختا بود و این تألیفات گرانبهای ایشان بوجود نیامده بود وقایع تاریخی این طایفه بکلی از صفحه دنیا محو می‌شد و اطلاع بر حقیقت آن وقایع برای اعقاب و اخلاف بلکه حتی برای معاصرین از جمله محالات میگشت، زیرا که در ضمن غوغا و مناقشات فرق مختلفه این مذهب و تعصبات مغرضانه ایشان نسبت پیکدبگر و اکاذیب و مقتریات هر یکی در حق دیگری و اتلاف هر فرقه کتب فرقه دیگر را و غش و تدلیس هر حزبی وقایع تاریخی حزب دیگر را و تجاهل عمدی یا باصطلاح فرنگیها «اجماع سکوتی» (۱۰) هر یک از فریقین نسبت بامور راجعه بطرف مقابل (که همه این امور از همان ابتدای ظهور اقسام دائماً مابین ایشان واقع شده و می‌شود و خواهد شد) اصل مطلب واضح است بکلی از میان میرفت و ابدالدهر در پرده خفا میماند.

و مخفی نماناد که اهمیت اطلاع بر احوال و اوضاع این طایفه بخصوص در اروپا فقط از نقطه نظر فن تحقیق مذاهب و

(۱۰) Complot de silence مرحوم براون مثالهای خیلی خوشمزه ازین نوع غش و تدلیسات و تجاهلات عمدی میزند که شخص مبهور میشود. حیف که ضیق مکان اجازه ذکر چند مثال ازین قضیه عجیب «حالت روحیه ارباب مذاهب» نمیدهد که جمعی متدینین بدینی که همه در امور عادیه در غایت ورع و تقوی میباشند باوجود این چگونه همه متفقاً و غالباً عمداً توطؤ بر کذب صریح می‌نمایند. و این فقره مخصوص بمذهب بایسه نیست و در سایر مذاهب نیز نظایر دارد. و یکی از جنبه های دلکش فن فلسفه مذاهب و ادیان همین جنبه «پسکولوژی» آنست.

تحقیقات گوینو را که با همه قدر و قیمت باز بسیار ناقص بود بطور شافی کافی تکمیل کرد، و بدین طریق وقایع هفتاد ساله اول این مذهب جدید را از بدو ظهور آن در سنه ۱۲۶۰ الی حدود سنه ۱۳۳۰ منقح و مکمل و بی‌غرضانه در مقابل انظار عالمیان نهاد و فصلی جدید بر تاریخ این دنیای کهن افزود و عالم تاریخ را الی الابد رهین منت خود گردانید.

مؤلفات آن مرحوم راجع بپایه که فی الواقع هر کدام از آنها در باب خود شاهکاری است از قرار ذیل است:

«ترجمه مقاله سیاح» تألیف عباس افندی معروف بعبدالبا با حواشی بسیار مفصل مبسوط در آخر آن (سنه ۱۸۹۱ — ۵۰۲ صفحه). «ترجمه تاریخ جدید» تألیف میرزا حسین همدانی، آن نیز با حواشی مفصله مبسوطه در آخر (سنه ۱۸۹۳ — ۵۳۷ صفحه). «بعضی اسناد راجعه بمذهب بایه» (سنه ۱۹۱۸ — ۴۰۴ صفحه). و علاوه بر این تألیفات دو متن از متون بایه را نیز عیناً بفارسی طبع نموده است، یکی متن همان «مقاله سیاح» سابق‌الذکر (سنه ۱۸۹۱ — ۲۱۱ صفحه)، و دیگری «نقطه الکاف» تألیف حاجی میرزا جانی کاشانی از قدماء بایه و از معاصرین باب (سنه ۱۹۱۰ — ۴۷۰ صفحه). و کسانی که بزبان انگلیسی آشنا نیستند و طالب این نوع اطلاعات باشند باید رجوع کنند. بمقدمه فارسی «نقطه الکاف» که ۷۸ صفحه است و خود تألیف مستقلی است در این موضوع.

این کتب استاد براون در موضوع بایه و معلومات صحیحه متکی باسناد و وثایق و عکسهای خطوط و اشخاص رؤسای این طایفه و غیرذک که در آن مندرج است باندازه در اروپا مهم است و باندازه طرف وتوق و اعتماد علما واقع شده است که

۱۲۶۹ ختم می‌شود تا زمان خود امتداد داد. کونت دو گوینو از نویسندگان بسیار مشهور فرانسه است و صاحب تألیفات بسیار زیاد است در اغلب مواضع فلسفی و اجتماعی و مذهبی و تاریخی و غیره و مؤسس طریقه مخصوصی است از فلسفه تاریخی معروف به «گوینیسیم» که مخصوصاً در آنان پیروان زیاد دارد. وی در سنوات ۱۲۷۱ — ۱۲۷۴ بسمت نایب اول سفارت فرانسه در طهران و در سنوات ۱۲۷۸ — ۱۲۸۰ بسمت وزیر مختاری همان دولت در همان شهر اقامت داشته‌است، باین مناسبت عده از تألیفات او راجع بایران و اوضاع اجتماعی و تاریخی آن مملکت است، از جمله کتاب مشهور او «مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی» (۹) است که مکرر بطبع رسیده‌است و طبع اول آن در سنه ۱۸۶۵ (۱۲۸۲) است، در این کتاب یک فصل بزرگی قریب سیصد صفحه وزیر مختار و بی‌حسب از تاریخ و مذهب بایه است، و او چون خود بنفسه اندکی بعد از قتل باب و قبل از ظهور اختلاف مذهبی بین این طایفه در طهران بوده و مخصوصاً شوق زیادی بتحقیق مذاهب مختلفه داشته‌است اطلاعات فوق‌العاده مهمی در این کتاب در خصوص بایه جمع کرده‌است. و تألیفات مرحوم استاد براون در خصوص بایه چنانکه گفتیم دنباله تحقیقات گوینو و ذیل و متمم آنست و آن مرحوم جمیع وقایع راجع باین طایفه را که متأخر از عصر گوینو (یعنی از تاریخ تألیف کتاب او) است و مخصوصاً اختلافاتی که بعد از باب ما بین ایشان پیدا شد از اقسام بازلی و بهائی و «ناقضین» و «تابتین» و مخاصمات این فرق با یکدیگر و روابط بین آنها و دولت ایران و عثمانی و غیرذک همه را در یکجا جمع نمود، و اصل خود

اما در خصوص اشتغال او بتحقیقات راجع به بایبه و کیفیت سروکار پیدا کردن او با این طایفه برای اطلاع از این امور بایه رجوع نمود بمؤلفات مشهوره او در این موضوع و مخصوصاً بمقدمه‌های مفصل این کتب که در آنجا مشروحاً بیان می‌کند که چگونه ابتدا کنجکاوی او در این راه از مطالعه کتاب «کنت دو گوینو» بحرکت آمد و شوقی زیاد برای اطلاع از حقیقت امر این طایفه در او پیدا شد و از آن بعد خود بشخصه در صدد تحقیق این مسائل برآمد و جداً در این راه دامن بر کمر زد و با نهایت جد و جهد بجمع اطلاعات از هر گوشه و کنار در خصوص سرگذشت این طایفه و وقایع فجیعه که نسبت بایشان در ایران واقع شد و اروپا را متأثر کرد مشغول گردید. ابتدا در اثناء سفر در ایران با بسیاری از اتباع این مذهب آشنائی پیدا کرد و از ایشان معلومات زیادی بدست آورد. و سپس در سال ۱۳۰۷ برای بدست آوردن اطلاعات تازه از سرچشمه اصلی آن خود شخصاً سفری بعکا و قبرس نمود و بملاقات میرزا یحیی معروف به «صبح ازل» و میرزا حسینعلی معروف به «بهاء الله» دو رئیس بایبه در آنوقت نایل آمد. و علاوه بر اینها با خواص و مطلعین این طایفه که در هر یکی از نقاط ایران یا عثمانی یا مصر و شام سراغ میکرد بنای مکاتبه گذارد و بخواهش و تمنا و نوید و پول و بهره وسیله دیگر که ممکن بود کتب و رسایل و اسناد و اوراق ایشان را بدست آورد تا بالاخره در سایه همت بلند و عزم راسخ و خسته نشدن از کار و عقب نرفتن از موانع بتألیف این کتب مهم مشهور خود موفق گردید و چنانکه مقصد اصلی او بود دنباله تحقیقات «کونت دو گوینو» (۸) را که نتیجه آن تحقیقات بسال

است هم رجال و هم ادبیات و هم تذکرة الشعراء و هم معجم الادبا و هم منتخب الاشعار و هم جامع الحکایات و هزار مزایا و محاسن دیگر مابین ما تا کنون مرسوم نبوده است، و البته شایسته است که این کتاب با اندکی جرح و تعدیل (۷) به فارسی ترجمه شود و در میان ایرانیان منتشر گردد تا نمونه از وضع تاریخ ادبیات نویسی بطرز اروپا بدست مردم بیاید.

اما در خصوص فعالیت سیاسی آن مرحوم در مدت هشت ساله ۱۳۲۴ — ۱۳۳۲ که اوضاع مضطرب ایران در این مدت و مداخلات متعدیانه روس و انگلیس در آن مملکت تقریباً تمام ذکر و فکر و آناء لیل و اطراف نهار او را بخود مشغول داشت و باعث آن همه تلاش و مجاهدات و زحمات او در این راه گردید چون در صدر مقاله اشاره بآن شد و نیز چون این امور در جمیع خاطرها هنوز تازه است اینجا از تکرار آن چشم می‌پوشد. در این زمینه سیاسیات آن مرحوم دو کتاب قیس از خود یادگار گذارده است، یکی «انقلاب ایران» با ۴۶ تصویر (۱۹۱۰ — ۴۹۶ صفحه)، و دیگر «مطبوعات و اشعار جدید ایران» با ۳۲ تصویر (۱۹۱۴ — ۳۹۷ صفحه)، بعلاوه چندین رسائل جدا گانه که اسامی آنها در فهرست مؤلفات آن مرحوم که خود او در سنه ۱۳۴۲ بطبع رسانیده مذکور است، و بعلاوه مقالات زیاد لایمده و لایحسی که در جراید و مجلات انگلیسی لاینقطع منتشر می نمود و عجاله ضبط و حصر آنها از عهده راقم سطور بیرون است.

[۷] مقصود از اندکی جرح و تعدیل اینست که بعضی از مطالب واضحه که فقط برای اطلاع اروپائیان لازم است ولی برای ایرانیان از قبیل توضیح واضحات است در ترجمه فارسی باید از آن حذف شود مثل تفسیر سیمرخ یا مار ضحاک یا شب قدر یا گرگ دهن آلوده و یوسف ندریده و امثال ذلك؛ و از آنطرف ترجمه حال بعضی از علماء و ادبا و شعرا که بواسطه دسترس نداشتن مؤلف در اروپا به کتب رجال حاوی شرح حال آنها یا بدواین آنها درین کتاب مذکور نیست باید بر آن افزوده شود و این نوع سقطها مخصوصاً در جلد چهارم که در خصوص فضلاء متأخرین و معاصرین است فراوان است.

بیا و کارشترین سال مسرور گرامی داشته فرزند جناب پروردوار و درود است انعاماتش او همی نشاند و مگر گوید

نشسته بودم در جمع بستان
 صدیق زاده دانش زاده بودم
 بگفت من پروردوار است بگری
 خوشن خاندان خوش بودم
 بگفت من خوشتر تا نامیم
 بگفت خوشتر و خوات با بودم
 سبب نوزد اول کتود بیج بود
 بیج و در بیج من او جان داد
 کشت مرطوب بود از در امع
 کینه مرخوبت در راه شاد
 پیوه در بر آن هستی از در
 سوده کاید و در پیش شاد
 کتود ز خوال حضرت اوداد
 بر من مسلم ز شرب پیونوداد
 برای خوش سبب پای تغییر حال
 بنیت بیاست و نامه ایوداد
 خصوص در بر ز شرب بیاد
 تمام بوی فضل صاحب بیاد
 نادم ز بیجا چینی پیون
 ز غریبی که یک سینه بال بر
 ز غم کردن دولت از چاداد
 با او ز دانش سینه اوداد
 صنیف کتود ز غم من پیون
 ز غم کردن دولت از چاداد
 با او ز دانش سینه اوداد
 سخن اوداد ز غم ایوداد
 چو بیخ ز غم من سینه تغییر
 چو صد سینه کتود ز غم پیون
 عمار ازین زمان سو بود بیاد
 که با کار با غم زان پیون
 عمار ازین زمان سو بود بیاد
 که با کار با غم زان پیون

در ماه ربیع الاو سال کهنار و سیصد و بیست و هجری و یازدهمین سال محرمیت بدین تغییر ازین جهان کتود بیاد و کتود بیاد

شرقیه و اتخاذ این حرفه در بقیه عمر نمود پس از آنکه ابتداءً به خواهش پدر مشغول تحصیل طب بود و بایستی حرفه طبابت اتخاذ نماید همه را بتفصیل شرح داده است، و سپس رجوع شود بمتن همان کتاب که از نقایس کتب بسیار دلکش جذاب است و متضمن جمیع گذارشات سفر اوست در ایران در مدت یکساله صفر ۱۳۰۵ -- صفر ۱۳۰۶ در کمال تفصیل و اشباع.

و برای تصور اجمالی از جنبه ادبی حیات آن مرحوم که جنبه اساسی و شغل اصلی و مستغرق جمیع مدت عمر او بود از سن هیجده سالگی که شروع بتعلم زبان فارسی نمود تا آخرین دقیقه حیات باید نظری افکند بمؤلفات جلیله عدیده آن مرحوم در این رشته که عده آنها دوازده کتاب بزرگ و بیست و دو رساله است (۶) و شاهکار آنها کتاب «تاریخ ادبیات ایران» است در چهار جلد بزرگ که آنها را از سنوات ۱۹۰۲ الی ۱۹۲۴ (۱۱۳۲۰-۱۳۴۳ هجری) بطبع رسانیده است و عدد صفحات آن قریب دو هزار و سیصد صفحه است. و این کتاب مهم در خصوص ادبیات زبان ما نه تنها در اروپا در باب خود یگانه و منحصر بفرد است و هیچ کس از مستشرقین قبل از او مثل آن یا قریب بآن تألیف نتموده است بلکه ما بین خود فارسی زبانان چنانکه همه کس میدانند تا کنون هیچ چنین کتابی با این نظم و ترتیب عجیب و با این بسط و تفصیل حاوی این همه اطلاعات مهمه نادره که نتیجه سی چهل سال زحمت و تتبع آن هم از مثل یک چنان علامه ذو فنون عالم بالسنه مختلفه ایست اصلاً و ابداً بعرضه ظهور نیامده است، و اصلاً این نوع تألیفات متنوع محیط که در آن واحد هم تاریخ

[۶] مؤلفات سیاسی او و مؤلفات راجع بپایه و متون فارسی که تصحیح و طبع نموده درین حساب داخل نیست، فقط کتب و رسائل ادبی او مقصود است.

این خصوص باید بنویسد تا درست حق آن مرحوم را ادا کند و درست تفصیل جمیع جنبه‌های مختلف حیات عجیب فعال او را از جنبه ادبی و جنبه سیاسی و جنبه تحقیقات او در خصوص مذاهب بایه که هر کدام باب جداگانه بسیار مفصل مبسوطی لازم دارد بمردم بشناساند، و من خود اگر افسردگی خاطر و سوختگی دماغ که از روز شنیدن این خبر فجع دست و پا و خیال و عزم و اراده مرا بکلی فلج کرده است نبود برای ادای یکی از هزاران هزار حقوق آن مرحوم بگردن من خودم این کار را بمهده مینگرفتم، ولی استیلاي هم و غم و یأس از دنیا و ما فیها و دلسردی از جمیع کارها نه بحدی است که حال کار کردن برای من باقی گذاشته باشد، و این سطور پریشان درهم و برهم را نیز باشاره دوست محترم خود آقای کاظم زاده جزاء الله خیراً که مرا متذکر وظیفه وجدانی خود ساخت و تا حدی که ممکن است مرا دلگرمی و تسلیت داد و تقریباً بنصف و زور مرا بادای جزء بسیار ضعیفی از فریضه سپاسگذاری واداشت می‌نویسم، و از خوانندگان محترم خواهشمندم که از اختلال الفاظ و اضطراب معانی که قطعاً در این سطور بآن بر خواهند خورد بر من خرده نگیرند و این عذر بوجه مرا بپذیرند که عظمت مصیبت بالاتر از اینهاست،

باری عجاله برای اطلاع از شرح حال آن مرحوم از اوایل عمر تا سنه ۸ — ۱۸۸۷ (۶ — ۱۳۰۵ هجری) که سال سفر اوست بایران در سن ۲۷ سالگی (۴) رجوع شود بمقدمه کتاب «يك سال ما بين ایرانیان» (۵) تألیف خود او که در آنجا جمیع سوانح حیات خود و اتفاقات حسنه که او را وادار بتحصیل السنه

[۴] چه تولد آن مرحوم چنانکه سابق گفته شد در هفتم فوریه ۱۸۶۲ (هفتم شعبان ۱۲۷۸ هجری) است.

A Year amongst the Persians, London 1893. [۵]

و فی الواقع وجود مرحوم براون برای ایران يك نعمت خداداد و يك گنج باد آورد و یکی از آن اتفاقات حسنه نادره طبیعت بود که گاهگاه و بطور تصادف و کوئی غلطاً و سهواً از دست او بیرون می‌افتد، آخر چه عجب‌تر از این که يك مردی از يك ملت اجنبی آن هم از اعظام علما و نویسندگان آن ملت در تمام عمر طرفداری از مملکت ما بنماید و در تمام عمر محض خاطر مملکت ما با ملت و مملکت خودش طرف باشد و بر اعمال آنها انتقاد و اعتراض کند؟ همچو چیزی آیا از اندر توادد اتفاقات و از سهوها و غلطهای طبیعت (یعنی این طبیعت اجتماعی حالیه که اساس آن بر ظلم و جور و عدوان و تعدی و غضب است) نیست؟ اما چه غلطی که برای ما و برای خوش بختی ما محض صواب و صواب محض بود، افسوس صد هزار افسوس که این نعمت عظمی برایگان از چنگ ما بیرون رفت.

در این مقاله مقصود راقم سطور فقط اشاره بسیار مختصری است بعضی از خصایل حمیده و برخی از هنرها و فنون و فضایل آن مرحوم و پس نه شرح حال آن مرحوم بمغنی متعارفی آن چه اولاً ترجمه حال او را عموم جراید ایران لابد نشر خواهند کرد و ثانیاً اگر کسی بخواهد فی الواقع در دست ترجمه حال آن وجود فوق‌العاده را بنویسد و تفصیل جزئیات وقایع حیات و منافع و فضایل عیده او را کما هو حقه شرح دهد نمیکویم مثل امیدی طهرانی که:

کتاب فضل ورا آب بحر کافی نیست

که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماري

زیرا که درینگونه اغراقات حقیقت امر مستهلك می‌شود ولی میگویم که بدون مبالغه يك کتاب دوپست سیصد صفحه‌ای اقلان در

مبالغه از آن تمجید کرده‌اند در حقیقت چندان علاقه زیادی بآن نداشته‌اند» (۳).

باری امثال این نیشها و گوشه‌ها نسبت بایران در طی تألیف و تصانیف مستشرقین پر است و مقصود فقط بدست دادن نمونه بود تا حالت روحیه ایشان نسبت بمملکت ما معلوم گردد. حالا اگر مؤلفات این اشخاص را بحکم تعرف‌الاشیاء باضدادها با مؤلفات مرحوم مبرور استاد براون افاض الله علیه شایب الغفران که از سر تا سر آنها محبت خالص و دوستی صادق نسبت بایران و هر چه راجع بایران است نمی‌گوییم می‌تراود بلکه مشحون و لبریز و مالا مال از آن است مقایسه کنید آنوقت قدر آن مرحوم را و تفاوت فاحش او را با سایرین خواهید دانست و خواهید دید که هیچکس از مستشرقین در این حالات شباهتی نیز با او از دور و در جزو بیست و نهم بلکه هزارم هم ندارد و آنوقت خواهید فهمید که بواسطه مرگ او چه پشت و پناه بزرگی برای ایران در اروپا از دست ایرانیان رفت و گرگ اجل در پنجم ژانویه چه حامی بزرگواری از ملیت و معنویت ایرانی شکار نمود و فوت او چه ثلمه عظیمی در ارکان فضل و ادب وارد آورد که هیچ چیز و هیچکس باین زودبها جای آنرا پر نمی‌کند و چه جراحت عمیقی در قلوب دوستان ایرانی او احداث نمود که مدة الحیاة مندمل نخواهد گردید. خداوند طبقهای نور بر قبر او نثار کند و رحمت واسعة خود را شامل حال او فرماید و روح پاک او را در علین با ارواح شعرا و عرفا که در تمام عمر خود این درجه با آنها تعشق می‌ورزید محشور نماید.

(۳) برای احترام این شخص که با وجود همه این جراحات لسان، حقوق زیادی بگردن زبان و تاریخ ایران دارد متعمداً از ذکر اسم او و کتاب او صرف نظر کردیم.

تعبیرات تحقیر آمیز از قبیل «هردهای آسیائی» (۱) بر یونان حمله کردند» و نحو ذلك مکرر دیده می‌شود، یکی از مشاهیر مستشرقین آلمان در تاریخ ساسانیان در شرح حال یزدجرد ائیم پس از ترجمه عبارت طبری که می‌گوید: «یزدجرد نسبت بعموم ناس سوء ظن مفراطی داشت و بهیچ کس در هیچ خصوص اعتمادی نمی‌نمود و هر گاه کسی نزد او برای کسی دیگر از بهر کلری توسطی می‌نمود یزدجرد باو میگفت آنکس که برای او نزد من توسط میکنی چقدر حق العمل بمو داده است یا چقدر پول از او گرفته‌ای» (۲)، بلافاصله بعد از این جمله مستشرق مذکور حاشیه در پائین صفحه از خود علاوه کرده گوید: «یزدجرد ایرانیها را خوب می‌شناخته است!» (علامت تعجب از خود اوست، و در این حاشیه هیچ مطلب دیگری مطلقاً جز این نیش که از زدن آن توانسته است خودداری نماید ندارد و حاشیه را فقط برای همین علاوه کرده است که این مطلب مهم را بگوید)، باز همو در مقدمه همان کتاب پس از ذکر مآخذ خود گوید: «از کتاب حاجی بابا تألیف موریر نیز شخص بسیار چیزها در خصوص ایرانیان قدیم هم میتواند بفهمد!» (علامت تعجب باز از خود اوست). باز همو در موضع دیگر پس از ذکر بعضی از مآخذ قدیم ایرانی از قبیل خدای نامه و غیره در خصوص تاریخ ساسانیان و اختلاف روایات آنها با یکدیگر گوید: «در این مآخذ هیچکدام مقصد اصلی نقل حقیقت نبوده است، راستگویی که ایرانیان از قدیم تا بحال این همه بطور

(۱) Hordes Asiat ques هردهای آسیائی بمعی اردو و تحریف هن کلمه است ولی در السنه اروپائی این کلمه را فقط در مقام تحقیر و توهین و در مورد صحبت از قبایل چریک غیر منظم غارتگر ملل وحشیه استعمال میکنند و بس، در مقابل سنه و قشون منظم ملل متمدنه به خیال خود.

(۲) «و کسان دهره للناس متها ولم یکن یثمن احداً علی شیء من الاشیاء... و ان جسر علی کلامه فی امر کلمه فیسه رجل لغیره قال له ما قدر جعلتک فی هذا الامر الذی کلمتک فیهِ و ما اخذت علیه» (طبری ۱: ۸۴۸)

و برای تکمیل تقایص مقصد اصلی مقداری از عمر خود را نیز صرف تاریخ و زبان و آثار قدیمه ایران کرده‌اند تا بتوانند شأن کلیه نژاد آریائی را در مقابل نژاد «سامی» و مخصوصاً یهود بالا ببرند و بر اهمیت آنها افزوده از اهمیت اینها بکاهند، یا برای بعضی اغراض شخصی از قبیل احراز کرسی تدریسی در دارالفنون یا تهیه زمینه برای منتخب شدن عضویت فلان آکادمی، یا مطلق حب جاه و طلب شهرت و امثال ذلك که همه گونه غرضی و محرکی در آن متصور است جز محبت بایران که جای این یکی بکلی خالی است.

محبت ندارند سهل است بسیاری از ایشان اگر دلشان را بشکافید می‌بینید که يك حس عداوت ماتمندی و تحقیر و استخفافی نسبت بآن ملت گویا در نهادشان مرکوز است، زیرا بواسطه تربیت اروپائی که یافته‌اند و اساس آن بر علوم و فنون و تاریخ و ادبیات قدیم یونان و روم است و از آنطرف بواسطه جنگهای که در قدیم مابین ایران و یونان و روم واقع شده و مورخین این دو ملت بالطبع با ایران عداوت داشته‌اند و سعی میکرده‌اند که آن جنگها را برای تشفی قلب از قبیل تاخت و تازهای امم وحشیه بر ملل متمدنه قلمداد کنند و تمدن ایران را نسبت بتمدن یونان و روم پست‌تر بشمارند لهذا بالطبع اثری از این حالت روحیه یونانیان و رومیان در اروپائیان حالیه هر چند بسیار تربیت شده و متمدن و بی‌غرض هم بخواهند خود را قلم دهند باقی مانده است. و این حس عداوت گونه و استخفاف نسبت بایران هر چند از اظهار آن خودداری هم بخواهند بنمایند باز از فلتات لسان و وجنات بیان ایشان جسته جسته می‌تراود، در کتب تواریخ ایشان که در مدارس درس داده می‌شود در مورد حکایت جنگهای مذکور

و مالی بلکه این درجه تعصب مفرط و عشق شدید در تمام عمر خود نورزیده است، از مطالعه مؤلفات آن مرحوم این فقره در کمال وضوح هویداست ولی ایرانیانی که از نزدیک با او حشر کرده‌اند و درک صحبت شفاهی آن مرحوم را نموده‌اند این نکته را بنحو اکمل و اشد و هزار درجه بیشتر از آنچه از نوشتجات او برای خواننده دور استنباط می‌شود برای‌العین حس می‌کردند و از مشاهده این همه آثار و علایم محبت خالص از یک شخص اجنبی نسبت بایران فی الواقع متأثر می‌شدند.

محبت او بعالم اسلام عموماً و بایران و ایرانیان خصوصاً فی الحقیقه حدی نداشت و هیچ غرض مادی عملی از قبیل جاه یا مال یا سیاست یا خدمت بوطن خود و امثال ذلك در آن ملحوظ نبود بلکه جز احساسات قلبی و انجذاب نفسانی یعنی عشقاً بهره‌چرا خوب و ظریف و جمیل و حق و راست است و تفر از هر چه عکس آنهاست محمل دیگری نداشت.

بسیاری از مستشرقین حقیقی اروپا که فی الواقع عالم و ناضل‌اند و بتاریخ و زبان ایران خدمت زیاد نموده‌اند وقتی که خوب از نزدیک با آنها محشور شوید یا بدقت کتب آنها را مطالعه کنید می‌بینید که تمایلی قلبی نسبت بایران ندارند و این تعمق ایشان در علوم و فنون راجع بایران و تألیفات و تصنیفات در آن موضوع نه از راه محبت بایران و ایرانیان است بلکه بگمان من معلل یکی از اغراض ذیل است: یا از برای محبت بعلم من حیث هو هواست (و این نادر است) یا از برای خدمت بتاریخ و زبان عموم نژاد «آریائی» است، یعنی مقصد اصلی ایشان در حقیقت خدمت باروپاست که مملکت خود آنهاست ولی چون ایران هم جزو نژاد آریائی است لهذا بالتبع و در ضمن و بطور استطراد

دوردست کرمان و بلوچستان هم گویا کسی نباشد که از آن بی اطلاع مانده باشد، و بعقیده من از ابتدای افتتاح روابط منظم مابین ایران و اروپا از يك قرن باینطرف هیچکس از اروپائینها مطلقاً و اصلاً این اندازه شهرت و نام نیک در ایران بهم رسانیده و این درجه اخلاص و محبت قلبی عموم ایرانیان را بخود جلب نموده است. و چون خدمات سیاسی او بایران در جمیع اذهان و خواطر مرکوز است و اغلب رجال سیاسی ایران و آزادی خواهان و مشروطه طلبان مستقیماً با او سرکلر و مرابطه و مکاتبه داشتند و بسیاری از آنها نیز شخصاً با او مدتی محشور بوده‌اند و اغلب چون مدت زمانی از این وقایع نگذشته اکنون حی و حاضرند لهذا اطناب در این موضوع را بکلی بی فایده میدانم.

اما خدمات ادبی و علمی آن مرحوم را بجرات میتوانم سوگند بخورم که مابین جمیع مستشرقین اروپا و امریکا چه از گذشتگان و چه از معاصرین مطلقاً و اصلاً و بلااستثنا هیچکس این همه زحمت در این راه نکشیده است. و هیچکس يك عمر تمام را از سن هیجده سالگی تا آخرین دقیقه حیات شصت و چهار ساله خود بدون سستی و بدون خستگی با تمام قوای مغز و مادی خود صرف احیای آثار ادبی ایران نکرده است و هیچکس این همت بلند و این فداکاری و این از خود گذشتگی را از خود بروز نداده و این همه مساعدات مالی و مخارج گزاف برای طبع و تصحیح کتب قلیسه فارسی از کیسه شخصی خود بخود هموار نموده است و مخصوصاً هیچکس بادبیات و ذوقیات و مغز و مادی ایران یعنی بافکار حکما و شعرا و عرفا و ارباب مذاهب آن مملکت این اندازه محبت خاص خالص صمیمی از اعماق قلب و زوایا و خفایای روح عاری از هرگونه شوائب و اغراض سیاسی و جاهی

یکی از تلفات بسیار عظیم جبران ناپذیر برای زبان و ادبیات فارسی وفات مستشرق بزرگ مشهور استاد ادوارد براون معلم زبان فارسی و عربی در دارالفنون کمبریج از بلاد انگلستان است که در بیستم جمادی الاخرة سنه ۱۳۴۴ (بنجم ژانویه ۱۹۲۶) در سن شصت و چهار سالگی شمسی این جهان فانی را بدرود نمود رحمة الله علیه رحمة واسعة. و تولد او در ۷ شعبان ۱۲۷۸ (۷ فوریه ۱۸۶۲) بود.

کمان می‌کنم کم کسی از ایرانیان باشد که استاد براون را نشناسد یا اقلاب اسم او را نشنیده باشد زیرا که خدمات جلیله او نسبت بایران و ایرانیان منحصر بآثار ادبی او نبود تا معروفیت او منحصر بحوزه ادبا و فضلا باشد بلکه چنانکه همه کس بخوبی مسبوق است آن مرحوم در عالم سیاست نیز خدمات بسیار بزرگ شایان نمایان بوطن ما نمود و از ابتدای ظهور مشروطیت در ایران از سنه ۱۳۲۴ الهی شروع جنگ عالمگیر یعنی تا سنه ۱۳۳۲ زحماتی که او در طرفداری از ایران در اروپا کشید و مجاهدات فوق العاده که در اثبات حقانیت ایران و اعتراض بر ضد سیاست جائرانة دولت خود یعنی انگلیس و دولت تزاری روس در ایران نمود از نشر مقالات در جراید و تألیفات کتب و رسائل و دادن کفرانسها و ملاقات با رجال و وزرای انگلیس و تشکیل مجامع سیاسی و غیره و غیره فی الواقع باور کردنی نیست و جز برای کسانی که از نزدیک پشت کار حیرت آور او را در این راه دیده بودند برای کسی دیگر تصور آن مشکل است، و چون نتایج زحمات او و ترجمه مقالات او غالباً در عموم جراید ایران منتشر می‌شد اینست که کمان می‌کنم صیت شهرت آن مرحوم حتی در اقاصی قری و قصبات ایران هم باید رسیده باشد و حتی در دهات

ادبیات

وحدت ملی

{ از يك مقاله و مثنویات آقای علی محمد خان احتشام مقیم جزیره قشم انتخاب شده است }

ای خوشا آن ملت پولاد چنگ	کز عمل زد شیشه ذلت بسنگ
در مقام اتحاد آمد به پیش	کرد جانها متحد با جان خویش
اولین شرط نجات از بندگی	وحدت ملی است اندر زندگی
ملتی کاو را نه وحدت گشت یار	بر فنایش حکم داده روزگار
ملتی کاندر نفاق و جهل زیست	زندگی از بهر او جز مرگ نیست
زنده جاوید باشد ملتی	کز فقاقتش نیست بر دل ذلتی
وای بر آن ملت بی پایه‌ای	کش ز وحدت نیست کمتر مایه‌ای
عشق وحدت میدهد مارا قوام	وز سعادت میکند خیر الانام
عشق وحدت هست ناری نوروش	مژده فیضش جهانی کرده خوش
از فروغ نور آن دل کامیاب	ز آتشش بنیاد جهل آید خراب
عشق وحدت نور بیغش چون طلا	در مقام جذب همچون کهربا
ملتی کز عشق وحدت مست شد	با سعادت همسر و همدست شد

شرق‌شناسان فرنگ

وفات استاد ادوارد براون انگلیسی

بقلم آقای میرزا محمد خان قزوینی

از شمار دو چشم يك تن کم
وز حساب خرد هزاران بیش
(رودکی)

نیز مانند عالیترین فرد انسانی بالاترین درجه کمال میتوانی بررسی ، چنانکه استفاده از نور آفتاب برای همه یکسان است استفاده از سایر قوای طبیعت و قدرتهای خلقت نیز برای هر فرد آزاد و حلال میباشد و تنها معرفت نفس و بصیرت و اراده لازم است . اگر میخواهی در حال کنونی خود نمانده ترقی کنی و اگر میخواهی بر تمام موانعی که در جلو آرزوهای صمیمی تو سدی شده غالب بپائی و اگر میخواهی مانند میلیونها افراد بشر مرده متحرك نمائی و اگر میخواهی جهان را از انوار فیوضات ربانی که در نهاد تو ودیعه گذاشته شده است ، منور سازی و اگر می خواهی خود را مافوق زمین و زمان و بالای قرون و اعصار قرار بدهی ، عزم خود را جزم کن و اراده خود را تکان بده و بشناختن قوای خالقه روح انسانی بکوش تا جهان دیگر و روشنتری بروی تو باز شود و زندگی عالتر و پاکتری برای تو مهیا گردد!...

من خواهم کوشید پرده از روی اسرار این قوای خالقه روح مانند قوه فکر ، قوه اراده ، قوه عقل ، قوه ایمان ، قوه محبت ، قوه شعور ظاهری و باطنی ، قوه جاذبه و غیره بردارم یعنی روح تو را بتو بشناسانم و تو را بحرمسرای حقیقت و عظمت « فلسفه توحید » رهنمائی کنم!

برلین — بهمن ماه ۱۳۰۴ — ح . ک . ایران‌شهر



بلی اینها همه قوه‌های روح خالقه انسانی است که هنوز بشر بکنه آنها پی نبرده و به استفاده کامل از آنها دسترس نشده است. اینها جز انعکاس و پرتو قدرت الهی چیز دیگر نیست. منبع قدرت لایزال و آثار باهره ابدیت و ربوبیت همین قوه‌ها است که جهان ما را احاطه کرده است! اینها جرقه‌های آتش قدرت خدائی است که از دماغ و قلب افراد بشر برق وار ساطع میگردد! ماراست که بدانیم که این قوه‌ها و چندین قوه‌های دیگر آسمانی و غیبی که هنوز ادک بشر بکشف اسرار آنها موفق نشده در دسترس هر يك از افراد انسانی گذاشته و تکمیل آنها نیز بدست اختیار او داده شده است چه خداوند هیچ يك از بندگان خود را از خوان پیدریغ قدرت خود محروم کردن نخواست است و بلکه فرموده: «ای بنده من اوامر مرا بجای آور تا ترا مثال خویش سازم». آنچه نوع انسانی که در میان موجودات و کاینات مانند قطره‌ایست در پهلوی اوقیانوس، با این مغز کوچک خود تا کنون بوجود آورده، خود دلیل قطعی است بر اینکه او مظهر قدرت الهی است و برای نیل او بعالیترین مقامی که خود تصور آنرا می تواند کند جز خود مانعی نیست. مگر نه حضرت محمد میفرمود که «من نیستم مگر يك فرد بشر مثل شما که بر من وحی نازل می‌شود»؟ مگر نه حضرت عیسی تکرار مینمود که: «من و پدر یکی هستیم» و مگر نه این است که «روح امری است از جانب خدا» و امر خدا جز قدرت خدا چیزی دیگر نیست؟...

تو نیز ای خواننده محترم باید بدانی که استفاضه تو از این منابع فیض خدائی در دست خود تو است! از اینهمه قوه‌های بی حدود و اینهمه قدرت‌های بیکران که در نفس تو و در قلب کاینات موج میزند حق امتناع و استفاضه بتو داده شده است، تو

خواب دیده‌ایم ما را بحیرت می‌اندازد! ...

آیا کدام قدرت مادی با قدرت خالقۀ ارادۀ انسانی همسری
 میتواند کند که این قوه کوهها را از جا می‌کند، دریاها و اقیانوس
 ها را می‌نوردد و موانع زمین و زمان را از میان بر میدارد و غنان
 افکار میلیونها بشر را در دست خود گرفته بهر سو می‌خواهد مانند
 کله کوسفند آنان را میراند و میچراند؟ ... آیا کدام قدرت مادی
 بقدر قدرت عشق و محبت در قفس بشر و حتی در حیوانات تأثیر
 میتواند بخشد؟ آیا عیسی بن مریم که حرفهای نرمین او بنیان
 چندین هزار سالۀ سلطنت قهار و استبدادی امپراطوری روم را
 سرنگون ساخت چه آلتی جز «محبت» در دست داشت؟ و آیا
 انبیا و اولیای شرق و اعزۀ نصاری و مرتاضین هند و غیره که
 برام کردن حیوانات درنده و وحشی دسترس می‌شدند چه اسبابی
 غیر از جاذبه روحی و فسون «محبت» بکار میبردند؟

آیا چه قوه مادی با قوه ایمان برابری میتواند کند و بقدر
 این قوه روشنائی و بینائی میتواند بخشد که می‌بینیم هر وقت این
 آتش مقدس الهی از کانون يك سينه پاك زبانه کشیده است دلهای
 تاریک و قسوتناک کرورها قفس بشر را روشن و چشمهای باطنی
 کرورها فاینایان را بینا ساخته است؟

آیا این چه جاذبه‌ایست که در بعضی اشخاص در شکل
 «مغناطیس انسانی» ظاهر می‌شود و دقت و محبت اطرافیان خود
 را مانند آهنربا بسوی خود میکشد و چه قوه پراسراری است
 این قوه که آنرا «حس قبل الوقوع» مینامیم که نه تنها آمدن بعضی
 اشخاص را از مسافتهای دور بطرف ما محسوس می‌سازد، بلکه
 ظهور بعضی از حوادث را نیز مدتی قبل از حدوث برای ما خبر
 میدهد؟

رخسار خود را آبیاری نمود و باز از رسانیدن انا الحق بگوش ناشنوی مردم ناینا دست نکشید؟

آیا قوه حافظه بشر با کدام قوه مادی قابل مقایسه است؟ این قوه حافظه که تمام محسوسات خارجی و داخلی ما را از روز تولد تا دم واپسین مرگ اخذ کرده تقسیم و جور نموده در محفظه‌های مخصوص هر کدام نگاه میدارد و هر دقیقه که بخواهیم یکی از این میلیونها محفوظات را بخاطر پندازیم فوری آنها برای ما پیدا کرده نشان میدهد و ما از اینها هر قدر بکار بریم هرگز چیزی کاسته نمی‌شود!

آیا این چه قوه اسرارانگیز است که در حالت خواب و رؤیا اوضاع گذشته و حاله را برای ما کشف میکند و از محفوظات قوه حافظه ما برده‌های رنگارنگ نقاشی، تیاترها، سینه‌ماها، سرگذشتها و زمانهای حیرت‌انگیز ترتیب داده و آنها را با يك سرعت ناقابل تصور از جلو چشم ما میگذراند؟ آیا کدام يك از قوای مادی امروزی با این یکی برابری میتواند کند؟ آیا چه قدرت خالق‌ایست این قوه شعور باطنی ما که در موقع خواب یعنی وقتی که حواس و شعور ظاهری ما با از میدان در کشیده و بگوشه استراحت رفته‌اند، در يك دنیای جدید ما را سیر میدهد و از همه غریب‌تر وقتی که بوسیله خواندن يك دعا و یا بمحض تصمیم و عزم می‌خواهیم در فلان ساعت شب بیدار شویم، این قوه اسرارانگیز (شعور باطنی) مثل اینکه تقسیمات زمانی ما را می‌شناسد و برای ما کشيك میکشد در سر همان ساعت ما را بیدار میکند از این هم عجیب‌تر، همین قوه در بعضی اوقات ما را از حوادث آتیه که هنوز در مکنون غیب مستور است خبردار می‌سازد و پس از مدتی وقوع آن حوادث با همان جزئیات که در

قوای روحی او است و اگر قوای روحی او تکامل نکرده بود و مثلاً قوهٔ فکر وی در درجهٔ ابتدائی مانده بود از کجا بدین ترقی دسترس می‌شد. اگر نظری بتاریخ شکل ادیان بیندازیم قدرت خالقهٔ قوهٔ فکر را تماشا میتوانیم کنیم. این همین قدرت فکر و ایمان يك شارح است که از يك طرف میلیونها بشر را نه در يك روز و يك ساعت، بلکه قرن‌ها بجنگ و جدال و خونریزی و تخریبات و امیدارد و از طرف دیگر به آباد کردن و ساختن آثار دلربای معابد و ابنیه و هیكلها و پرده‌های روح بخش تقاشی و صنعتی قادر میکند!... به بینید يك «قولوا لا اله الا الله» چه قدرتی در تاریخ بشر نشان داده است و چگونه بیش از هزار سال قریب يك ربع کرهٔ زمین مسکون را جولانگاه انقلابات شدید کرده است! همینطور است کلمات موسی و عیسی و بودا و امثال آنان!... آیا کدام قوهٔ مادی در سرعت سیر میتواند پای قوهٔ فکر برسد که بمحض تصور اینکه مثلاً ستارهٔ نبتون چهار هزار و پانصد میلیون کیلومتر از آفتاب دور است قوهٔ فکر ما این مسافه را قطع میکند یعنی تصور ما و قطع این مسافه در يك آن واقع می‌شود. همینطور مفهوم «ابدیت» جز بقوهٔ فکر ما فهمیده نمی‌شود چه این قوه پرتو روح ماست و با زمان و مکان محدود نیست! آیا آن قوه که عیسی را در بالای دار از حس درد و سوز آنهمه عذابها محفوظ داشت چه بود؟ آن کدام قوه بود که حسین بن علی را با یقین قطعی بشهادت خود و با آن تنهائی خویش و کثرت دشمن بمبارزه و جانبازی واداشت. آن کدام قوه بود که کاسهٔ زهر را بسقراط مامد شراب طهور گوارا کرد و آن کدام قوه بود که منصور را در بالای دایرهٔ خندان ساخت و پس از بریدن يك دست با دست دیگر خود خون آنرا برداشته

یکی بافسانه و بسایه می‌ماند و بقول یکی از پیشگویان آلمان در سالهای آینده عدد اختراعات تازه بحدی خواهد رسید که دیگر فرصت شرح و بسط آنها در اوراق جراید نخواهد ماند.

بلی، امروز اروپائیان با قوه الکتریک ناریکترین گوشه‌های زمین را روشن می‌سازند، با کشتیهای کوه آسای خود سینه دریاها و اقیانوسها را شکافته هزارها نفوس و امتعه را بدورترین قطعۀ عالم می‌برند؛ با هواپیماها، سیم‌رغ صفت، فضای هوا را با سرعت تمام طی میکنند و بقطب شمال سیاحت کرده می‌خواهند دور قطب را گردش کنند؛ با اشعۀ «روتکن» داخل بدن را دیده بسیاری از علل امراض را کشف میکنند و از بخارهای تنور نانوaha آکل می‌سازند؛ با مکروسکوپها ریزترین ذرات و مکروبها را کشف و با تلسکوپها آسمان و ستاره‌ها را زیر تدقیق آورده مسافتها و قطرها و حرکات آنها را تعیین می‌کنند و بخیال مخابره با مریخ افتاده و نقشه انداختن تویی را بوسیله هواپیما به جو لایتناهی می‌کشند (۱۰)؛ بالاخره با «رادیو» امواج صدای ناطقین و واعظین و معلمین و سیاسیون و نواهای موسیقی و غیره را بهر گوشه بخواهند بدون سیم می‌فرستند و میکوشند با استعمال این قوه اوتوموبیلها و کشتیها و هواپیماها را هم از دور اداره کنند و حتی آلتھائی ایجاد نمایند که يك شهر را در يك آن زیر و رو کند و یا چندین هزار نفوس را در یکدم بی‌روح سازد!...

با همه اینها، انسان کنونی از قدرت قوای روحی و آسمانی غافل است و نمیداند که این قوا بیشتر و بالاتر از این قوای مادی مصدر سحر و معجزه میباشد. او هیچ ملتفت نیست که این موفقیتهای وی در ترقیات و اختراعات مادی کاملاً نتیجه استعمال

[۱۰] از قراریکه می‌گویند در آمریکا عنقریب این کار را خواهند کرد.

طبیعی، صنایع ظریفه، حقوق و قوانین، علم ادیان و عقاید و اساطیر، فن طبابت، تعلیم و تربیت، ادبیات و حتی فن سیاست و دیپلوماسی و مملکت‌داری و علوم اجتماعی و اقتصادی همه محتاج بمعاونت فن «روحیات» هستند. چنانکه می‌بینیم هر يك از این فنون يك رشته روحیات دارد که در آن باب کتابهای فراوان تألیف شده است مانند: روحیات ملل، روحیات تعلیم و تربیت، روحیات اطفال، روحیات جماعات و افراد، روحیات ادیان، روحیات تاریخ، روحیات قوانین، روحیات پلیسی، روحیات اقتصادی، روحیات طبی و طبابت روحی و امثال اینها. از این نقطه نظر، هیچ کس در هر کلا و مسلک و عقیده بوده باشد اگر آرزوی ترقی و زندگی بهتری دارد از تحصیل فن «روحیات» بی‌نیاز نخواهد بود. علاوه بر این، بعضی از قضایای علوم اسرار و مغیبات (۹) مانند هیپنوتیزم، مانیتریزم، تله‌پاتی، مدیومیزم، تله‌کنزی، اسپریتیزم، کوئه‌ایزم و امثال اینها که هنوز کاملاً بقواعد و مبانی اساسی آنها پی نبرده و بحوزه فنون مثبتة قبول نکرده‌اند نیز در جزو فنون «روحیات» تدقیق می‌تواند بشود چه اینها از روی آثاری که ظاهر می‌کنند منابع قدرتهای بی‌پایانی هستند که غالباً خارج از دایره ادراک امروزی بشر است و کشف این قدرتها و قوه‌ها است که صفحه تمدن را در آتیه بکلی تغییر خواهد داد. امروز که قرن طلایی ترقیات و اختراعات فنی است، اروپائی افتخار میکند که اینهمه وسایل نقلیه و استراحت و تفریح و خوش‌گذرانی و آبادی و استیلا و آدم‌کشی اختراع کرده است. در حقیقت، این اختراعات آقدر مهم بوده و صفحه روی زمین را تغییر داده و سرعت پیش میرود که تمدنات قدیمه در نزد این



سال ۴

اول اردیبهشت ۱۳۰۵

شماره ۲

Année 4

22 Avril 1926

No. 2

[بقیه از شماره پیش]

قسمت فلسفی

روح و قوای او

معرفت روح و قوای او - روحشناسی در تمدنات قدیمه و جدیده - شمول فن روحیات - مقایسه قوای مادی و قوای روحی - قوای روحی و استفاده از آنها.

این را قبلاً باید دانست که فن روحشناسی (روحیات) بسیار وسیع است و امروز کمتر علمی هست که از قوانین و دستورهای این فن استمداد و استفاده نکند. فن تاریخ، علوم

و کلاسی خود باقی مانده است و اگر همت ارباب حمیت در معاونت بمخارج چاپ مجله و انتشارات و دادن قرض سبقت نکرده بود از ادامه انتشار مجله بایستی بکلی محروم بشویم. در اینجا اظهار تشکر را از این ارباب همت و معارف پروران حقیقی و از وکلائی که حساب خودشان را تصفیه کرده‌اند فریضه خود شمرده از مشترکین و وکلائی که هنوز قروض خود را پرداخته‌اند بنام حمیت ملی تقاضا میکنیم که بزودی حساب خود را پردازند.

قوٹی پست ایران‌شهر

در زیر این عنوان در هر شماره بعضی از سؤالا و جوابهای خوانندگان ایران‌شهر را تا آندرجه که می‌توانیم جواب خواهیم داد:

۵ - برای معلمین و شاگردان مدارس و قرائتخانه‌های ایران بشرط فرستادن وجه نقد و پیشگی تا ۴ ماه از این تاریخ باز ۱۵ شلنگ محسوب خواهد شد.

۶ - کسانی که با ایران‌شهر طرف مخایره هستند لازم است که مرقومه‌ها و مقاله‌ها را همیشه با خط خوانا در يك طرف کاغذ بنویسند و امضای خود را واضحتر گذاشته عنوان و آدرس خود را هم در بالای کاغذ در هر دفعه تکرار کنند.

۷ - هر گس شماره‌های ۱-۲ سال سیم مجله را به اداره بفرستد در مقابل هر شماره يك نسخه از انتشارات ایران‌شهر مجاناً داده میشود و یا با شماره های دیگر مجله مبادله می‌شود.

۸ - کسانی که توسط وکلای ایران‌شهر آيونه می‌شود باید شماره‌های خود را از وکیل مطالبه کنند. شکایاتیکه پس از چند ماه میرسد مستوع نخواهد شد.

۹ - هر کس ده آيونه پیدا کرده وجوه آنها را قبلاً بفرستد يك دوره مجله مجاناً به او داده میشود.

جوابهای خصوصی

۱ - آقای رضا گجوی در طهران: در آلمان برای هر رشته از علوم کتابخانه‌ها و فهرستهای مخصوص هست باید رشته علوم را معین کنید تا فهرست کتب آن ارسال شود.

۲ - آقای غلامحسین امصروف: چون در دو مکتوب شما عنوان شهر و محل اقامت شما ذکر نشده جواب نتوانستیم بدهیم.

جوابهای عمومی:

۳ - از حسابات سال ۳ مجله پیش از هزار تومان در نزد مشترکین و بعضی از وکلا مطالبات داریم و خواهشمندیم بنام حمیت ملی و حسن معارف پروری قروض خود را هرچه زودتر پردازند.

۴ - چون بر حسب اعلان ۱ نوامبر ۱۹۲۵ که هر کس تا سه ماه وجه آيونه را بپردازد بجای ۲۰ شلنگ ۱۷ شلنگ خواهد پرداخت تاکنون جوابی از مشترکین نرسیده. لذا از این تاریخ بدون استثناء وجه سالیانه ۲۰ و ۶ ماهه ۱۲ شلنگ است.

نمیگیرد. ناچار قنடاق را باز کرده شاف صابون میکنند، دوباره پیچیده به مادرش داده مادرش هم شروع بدادن شیر میکند.

طهران — ابوالقاسم خاوریان

نگاهی به مخارج و عایدات ایران شهر

چون اغلب خوانندگان ایران شهر از اوضاع آلمان اطلاعی ندارند و زحمات و مشکلات ما را در نشر این مجله نمی توانند تقدیر کنند لهذا مناسب دیدیم که صورت مخارج عمومی یکساله اداره ایران شهر را ذیلاً بنویسیم و نظر رقت و حمیت معارف پروران و بخصوص آنانرا که هنوز قرض خود را نپرداخته اند جلب نمائیم:

مخارج اداره ایران شهر در سال ۱۹۲۵

۱ — مخارج پستی	۳۳۶۵ شلنگ
۲ — مالیات دولتی و بلدی	۱۱۴۴ شلنگ
۳ — مواجب اجزای اداره	۸۴۹۶ شلنگ
۴ — الکتریک و گاز و تلفون	۳۶۰ شلنگ
۵ — کاغذ (مقداری هم از سال گذشته داشتیم)	۱۲۷۶ شلنگ
۶ — مخارج چاپ در خارج	۳۰۹۵ شلنگ
۷ — مخارج صحافی مجله و انتشارات	۴۲۹ شلنگ
۸ — کایشه برای تصویرهای مجله	۶۱۳ شلنگ
۹ — کرایه محل مطبعه	۲۰۲۲ شلنگ
(معادل ۲۰۸۰ لیره)	۲۰۸۰ شلنگ

در مقابل این مخارج، يك هزار نسخه مجله و مقداری کتب و انتشارات فروخته شده است ولی بموجب دفاتر اداره معادل ۳۰۰ لیره انگلیسی مطالبات ایران شهر در نزد مشترکین و

هر چه باشه به پیرهن از ما بیشتر پاره کرده ماشاءاله چنتا شکم زائیده. ته یا برو صدا کن. خانم باجی وارد میشود: اوا هنوز این که گریه میکنه والا گوشش درد میکنه. خوبه به خورده دود قلیون بدیم. عمه: نه خیر به بخشید، همون دلش درد داره میکنه، نمیی بینی یخورده میگیره باز ول میکنه؛ عصری چنی دادین بخوره؟ خاله: ترجیحین با نبات داق دادیم به سیاعتی عناب گل بنفشه برای اینکه کیف پاره دادیم. خانم باجی: پس یخورده نبات سوخته درس کنیم بدیم شاید آروم بشه. کلین: نه خیر اینا نیست، تا چله همینطوره.

عمه: یقین بد قداق کردین. خاله: مثل همیشه است؛ خوبه وا کنیم دو باره به بیچیم؛ او یه شاف صابون برایش درست کنیم، شکمش دو روزه کار نمیکنه. کلین: واه یخورده اسبند دود کنیم، شب شنبه ام هست شاید نظر داشته باشه. (همه تصدیق کرده) کلین کیسه اسبند آورده یک مشت برداشته دور سر بچه میگردانه و این کلمات را مکرر میگوید:

«اسبند اسبند دونه اسبند سی و سه دونه، بترکه چشم حسود و خودی پیدونه» دستها را باطراف شانه بچه آورده موج میکشد سپس کرسی را بلند کرده توی منقل میریزد. صدای اسبند بلند شده. مادر بچه: آه واه بچم نظر داشت؛ بترکه چشمشون که

نمیتونن این به الف بچه رو به بینن. خاله بچه را از عمه گرفته بالا پائین انداخته دهنرا دم گوش بچه میگذارد متصل خورخوری میکند ولی بالاخره آرام

منزل تکامل پیش میرود.

- ۵۲ — بنام هر اکثریتی نمی توان حکم قطعی داد.
- ۵۳ — هر دوره تاریخی که در حیات يك هیئت اجتماعیه رخ میدهد با قلم يك قهر مورخ و یا فرمان يك زمامدار امور تعیین و تحدید نمی شود.
- ۵۴ — حادثات اجتماعیه محصول و نتیجه عوامل طبیعیه است.
- ۵۵ — نه ممکن است تاریخ را فریب داد و نه ممکن است زمان را از سیر سریع خودش باز داشت. (بقیه دارد)

ترتیب نوباوگان

حفظ الصحه اطفال در ایران

صدای ورور بچه بلند است.

عمه: آخه بابا امشب این چرا اینجور میگونه شاید دلش درد میکنه خوبه یه خورده با روغن چراغ چرب بکنیم. در این وقت بچه را بغل گرفته از کنار اطاق یواش یواش خودش زیر کرسی انداخته شروع بحرف زدن با بچه میکند. به میرم الاهی تو که هلاک شدی؛ جونم عمه بقربونت بره، جونم بمیرم که زبون نداری حرف بزنی، واله این دلش درد میکنه. گلین یا اون شیشه روغن چراغ از زیر کرسی بیرون بیار او این بچه بگیر و کن تا یه خورده دلش و چرب به کنیم.

مادر بچه: (با آه و ناله) خانم قربوتون، تازه قنطاق کردیم، میترسم بچم سرما خورده سینه پهلو بکنه.

خاله بچه: خوب اون حیاط خانم باجی رو بگیرم یاد باز

- بمنابه امواتی هستند که حیات از آنان روگردان و گریزان است.
- ۳۶ — مردگاتمد اشخاصی که برای خاطر اغراض و اسقام شخصی خود به اتفاقات مخالف عقیده و مسلک تن در میدهند.
- ۳۷ — ترحم بر غاصبین حقوق جماعت، خیانت بر جماعت است.
- ۳۸ — در میان دو نظریه متفاوت باید بزودی عقل خود را بکار انداخته يك قرار قطعی اتخاذ نمود.
- ۳۹ — يك نادان در يك لحظه ممکن نیست دانا بشود.
- ۴۰ — شخصی که در تاریکی زیست کرده است در پیش يك روشنائی آبی چشمش خیره و یا کور می شود.
- ۴۱ — کسی که به تکالیف اجتماعی خود عمل نکند حقوق خودش را فاقد میگردد.
- ۴۲ — مجازات و مکافات نباید لاعن شعور باشد.
- ۴۳ — هیچ کار بزرگ بدون فکر انجام نمی گیرد.
- ۴۴ — از افکار غیر متجانس و متضاد نمی توان نتیجه گرفت.
- ۴۵ — هر زمانی تقاضائی دارد که با میزان علم و معرفت بشر تغییر پذیر است.
- ۴۶ — اعمال جماعت آبی و غیر ارادی است مثل يك زلزله ناگهانی عالمی را بهم زده خود نیز از میان میرود.
- ۴۷ — عوام وقتی که میخواهد کاملاً میخواهد و وقتی که بیدار شد دیگر فعالیت تدریجی را قبول نمی نماید.
- ۴۸ — عوام بی اراده و اختیار است و تابع جریان و تلقینات.
- ۴۹ — تمایل عوام بموهومات است، معرکه و افسانه های يك درویش بیشتر از کنفرانسهای يك دانشمند او را جذب میکند.
- ۵۰ — در تعیین عیار و قیمت ملتها سنجیه بالاتر از همه چیز است.
- ۵۱ — يك حرکت عمومی، تمام بشر متمدن را بجانب يك سر

- هم نباید بزمان خودمان عاق بشویم.
- ۲۲ — باید ترقی کردن را واجب دانست، ترقی نکردن مردن است.
- ۲۳ — هر ملتی که ترقی را با نظرهای لاقید و بی‌علاقه ملاحظه نماید دچار هلاکت خواهد شد.
- ۲۴ — ما اولاد قرن حاضریم و عاق قرن خود نخواهیم شد.
- ۲۵ — اولین دشمن يك متجدد، آمال (ایده‌آل) زمان اوست.
- ۲۶ — جهال، مزگ را بر تغییر عادت ترجیح میدهند.
- ۲۷ — آنچه امروز يك اهل مبجل و مرغوبی است ممکن است فردا منفور و مردود باشد.
- ۲۸ — عوام يك علاقه صمیمی با عادات خودشان دارند و عادات مانع ترقی و تجدد است.
- ۲۹ — عقل و منطق عوام در چشم اوست.
- ۳۰ — کلاه امروزی شما بقدر کلاه دیروزی پدران شما نیست و فردا هم کلاه امروزی را در سر نخواهید داشت.
- ۳۱ — همان قوه که در موقع خود بشکل آتش و حرارت متجلی میگردد بعد از این باید بشکل کار و حرکت بروز آید و چرخهای تمدن و تکامل را راه بیندازد.
- ۳ — در فلسفه اجتماعی
- ۳۲ — عوام تابع تلقینات است و هرگاه مدیران او قابل و صاحب حسن نیت باشند ممکن است نتایج حسنه از عوام گرفت.
- ۳۳ — يك فرد بی‌علاقه بی‌جامعه خود کمتر از حیوان است.
- ۳۴ — عدم علاقه بر حیات اجتماعی دلیل بر عدم زندگی است.
- ۳۵ — در حیات سیاسی و اجتماعی آنانکه علاقه‌مند نیستند

- ۵ — بدون حقیقت، آزادی میسر نیست.
- ۶ — يك ملت نمیتواند بدون معارف آزادی خود را محفوظ دارد.
- ۷ — در راه زندگی شرافتمندانه باید از جان و مال گذشت.
- ۸ — زنده باد ملتی که برای زنده داشتن آزادی، زندگی را دوست دارد.
- ۹ — آزادی مستلزم مساواتست، در مقابل قانون همه برابریم.
- ۱۰ — هیچ نوع آزادی را نمی‌توان تصور کرد که بما اجازه دهند الی الابد خطا کار باشیم.
- ۱۱ — عطر کلاب، جعلها را سراسیمه میکند، عطر آزادی را در مملکت نشر نمائید تا جعلهای استبداد از میان بروند.
- ۱۲ — آزادی عقیده در بالای سر هر سیاست حاکم است.
- ۱۳ — شما هر قدر آزادی خواه باشید هستند جماعتی که از شما آزادی خواه‌ترند.
- ۱۴ — ایران را ایرانی باید آزاد کند.
- ۱۵ — در عین آزادی باید مقید باشی.
- ۱۶ — روح ملت فدای هیچکس نیست، ارواح خادمین ملت باید فدای ملت شود.

۲ — در تجدد و ترقی

- ۱۷ — اولین وسیله ترقی، داشتن روح تجدد است.
- ۱۸ — يك ملت زنده و بیدار و هوشیار باید همیشه بطرف تجدد رهسپار گردد.
- ۱۹ — بر ضد زمانه راه رفتن غلط و محال است.
- ۲۰ — باید زمانه ما را بهر کجا که لازم است برویم هدایت کند.
- ۲۱ — چنانکه زمانه ملتها را سوق میکند و میروند ما

دادن اشیاء از مسافتهای دور، پروفیسور «شرویدر» آلمانی مقیم برلین که بعنوان شاهد دعوت شده بود در حضور محکمه گفته است که وی بموجب مشهوداتی که از اسرار این علم در ایران دیده است بوجود و حقیقت این علم کاملاً قانع شده است. (پروفیسور مذکور در سال ۱۹۱۶ در اصفهان بوده است).

۶- در صحرای کالیپاری در آفریکای جنوبی، یک قبیله از مردمان وحشی کشف کرده اند که تا کنون هیچ رابطه با نسانهای دیگر نداشته اند. مردان این قبیله، با موش و عقرب و تخم مورچه خود را تغذیه میکنند و زبان این قبیله که ابتدائی ترین مردم روی زمین را تشکیل میدهد مرکب از ۷ صدا میباشد.

تجلیک و خیرین

صد کلام

از افکار فلسفی شیخ محمد خیابانی

[نقل از رساله شرح حال شیخ محمد خیابانی شماره ۱۴ از انتشارات ایران شهر که در زیر چاپ است]

۱- در آزادی و استقلال

- ۱- اولین لازمه شرافت یک ملت، استقلال است.
- ۲- استقلال ملت ها را فقط فضایل و اخلاق عالیه می تواند محفوظ داشت.
- ۳- حافظ و نگهبان استقلال هر ملتی شجاعت و قهرمانی اوست.
- ۴- هر گاه میخواهید آزاد باشید باید پرستش حقیقت را پیشه خود سازید.

جائی نقل کنند سرعت سیر امواج این انتقال عکس برای ده سانتیمتر مربع، پنج ثانیه میباشد.

۲ — حکومت آمریکا بموجب معاهده لوکلانو، تمام موجودی گاز خفه کننده موسوم به «له‌ویسیت» را که یروفور «له‌ویس» آمریکائی در ۱۹۱۷ پیدا کرده و نود درجه از گازهای خفه کننده جنگ اخیر شدیدتر بوده است بدریا ریخته است. این گاز را در توی صندوق فولادی بنازگی بقعر دریا انداخته‌اند و این مقدار برای خفه کردن ده میلیون انسان کافی بوده است چه در یکی از بانگهای نیویورک تجربه کرده‌اند که دو میلیون گرام آن سه نفر دزد قوی هیکل را فوری کشته است. این گاز را با وجود اصرار وزارت جنگ آمریکا به استعمال آن در میدان جنگ اروپا، ویلسون رئیس جمهوری سابق مانع شده بود و تا چند ماه پیش کسی از وجود آن خبر نداشت.

۳ — شخصی هلندی بنام «موللی» بیست و هشت روز تمام بی خوردن و آشامیدن و خوابیدن بسر برده است ولی روزانه صد و پنجاه سیکار میکشیده است. پس از برخواستن از رختخوابی که در میان قفس بزرگی از شیشه برای خود ساخته بوده است اطبا معاینه کرده و دیده‌اند که خللی بر دماغ و اعصاب او وارد نشده.

۴ — چهارمین هیئت اکتشافی آمریکا در صحرای غوبی اسکلت حیوانی را در آنجا کشف کرده که سه میلیون سال قدمت آن را تخمین میکنند و نیز تخمهای مرغی را که به «دینوزوروس» معروف بوده، پیدا کرده‌اند که بیست سانتیمتر طول داشته و کلفتی پوست آنها هم از سه تا چهار سانتیمتر بوده است. قدیمی اینها را نیز چند میلیون سال تخمین میکنند.

۵ — در يك محاکمه راجع به قضایای علوم اسرار و حرکت

وی هستی، بوی بدهد تا در خدمت کردن بروان پاك و «آشا» و «مزدا» او را یاری کنی و حامی و نگهبان او باشی. با هم دیگر مشورت کنید با عقیده پاك «آرمیتی» و بیش از بیش مهربان و دیندار باشید و همیشه با راستکاری رفتار کنید».

آنگاه «پورچیستا» یعنی عروس چنین جواب میدهد:

«من او را دوست خواهم داشت و با او در محبت مسابقه خواهم کرد از آنوقت که او مرا از پدرم خواهد گرفت».

این جملات و آیات قابل ملاحظه که در فصل ۵۳ در کتاب «یاسنا» مندرج است بقایای قدیم‌ترین مراسم ازدواج ایرانیان را نشان میدهد که در اینجا این قواعد از زبان بزرگترین شعرا و دستوران ایرانی شت زرتشت بمناسبت ازدواج جوانترین دخترهای خود «پورچیستا» با فیلسوف ایرانی «جاماسب» به جوانان و دوشیزگان اخطار شده است.

این منظومه بما نشان میدهد که تعلیمات اخلاقی ایرانیان قدیم در باره ثمرات و مقصد زناشوئی چقدر نجیبانه بوده است. بقیه دارد.

اخبار مهم علمی

۱- در نتیجه زحمات دکتر کارولوس آلمانی مقیم لپزیک، ارسال عکس بوسیله تلفون بی‌سیم صورت امکان پذیرفته و میان برلین و لپزیک تجربه نخستین آن بعمل آمد و حدس می‌زنند که به تکمیل این اختراع طوری موفق خواهند شد که هرگونه نوشته‌ها و مطبوعات و حتی پرده‌های سینما را نیز بدین وسیله از جایی به

نجابت، اخلاق پسندیده، قوت بدنی، هوشیاری، فصاحت، پاک دلی میدانستند.

همچنین جوانان عذب در کتاب پهلوی- موسوم به «مینوی خرد» گفتار پسندیده پائین خطاب می شود: «انتخاب کن زنی را بزنی که دارای جوهر استعداد است چرا که کسی مایه برکت و سعادت است که دارای حرمت و اهمیت در جامعه می باشد. زن پرهیزکاری که دارای روش پسندیده است خوشی و شانمانی زناشوئی را دو چندان میکند و بدترین زنها زنی است که نمیتوان با او در این زندگانی بشادمانی بسر برد».

اندرز «آروپاتا» به پسرش: همیشه زن هوشیار و باشرم را دوست بدار و تنها با یک چنین زنی زناشوئی کن. بگذار مردی داماد تو بشود که نیک نهاد، تندرست و در کار خودش کار آزموده باشد و هیچ میندیش اگر او بی چیز است».

در موقع جشن عروسی، یک خواننده روحانی آیات ذیل را که در آوستا مذکور است بقرار ذیل میخوانده است:

«کلمات نصیحت آمیز چندی به دوشیزگانی که میخواهند شوهر بکنند میگویم! و نیز بشما جوانها میگویم چونکه من آنرا میدانم. اینها را گوشواره گوش خود کنید:

«زندگی پاک و روحانی را از راه دین و از پدر و مادرتان یاد بگیرد و بشناسید در دینداری بایستی محبت همدیگر را جستجو کنید چه محبت فقط میتواند شما را بخوشبختی و شادمانی برساند».

و نیز در قسمت «گاسا» از آوستا جائیکه از عروسی دختر زرتشت سخن رانده شده چنین خوانده می شود:

«ای «پورچیستا» تو را به او (جاماسب) واگذار میکنند و او (زرتشت پدر عروس) میخواهد که تو را که جوانترین دخترهای

آنجا هیچکدام را بر دیگری ترجیح نداده و از برای اهمیت هیچ کدام از آنها اختلافی موجود نیست. اسم مردان و زنان پرهیزکار را اغلب با هم آورده همینطور که درین جهان باهمند در دنیای دیگر هم باهم خواهند بود و از لذات فردوس هر دو بالتساوی بهره‌مند می‌شوند. زنها سالار منزلند و افتخار و احترام خانوادگی بایشان تفویض شده. در آوستا روان‌های پاك و مخصوصاً «آهورامزدا» در رفاقت ایزدهای زنانه ذکر و تصویر شده است.

همینطور که در بین پیروان «ویداهای» قدیم (هندوها) معمول بود، در میان معتقدین «آوستا» هم زنها حتی در مراسم مقدس و قربانی‌های مذهبی با مردها همراه بودند.

زنهایی که افکار خوب و نیت‌های پاك در دل خود می‌پروراند و همیشه زبان‌شان بکلمات دلپذیر می‌گردد و از دست‌شان کارهای نيك بر می‌آید و بالنسبه به شوهرهایشان اظهار اطاعت و اقیاد می‌کنند آنها را در «ویسپرد» (فصلی از کتاب آسمانی حضرت زردشت) تشویق کرده و دعوت نموده است که در مراسم مقدسه و تقدیم قربانی‌ها با مردهای به‌دین (مؤمن) بالتساوی حق داشته باشند. از این گذشته روایت شده که زن و مرد باهم عبادت می‌کنند در حالتیکه دستها را بسوی «میترا» (مهر) بلند کرده و برای نگاهداری خود همراهی او را درخواست مینمایند.

کلمات قابل ملاحظه ذیل از «ریگ ویدا» مطابقت کامل با عادات ایرانیان قدیم میکند: «از ازمه قدیم تا حال زن توجهات کامله به تقدیم قربانیها و تشییع قوانین مذهبی داشته. اوست پرورش دهنده و نگاهبان قانون مقدس!»

این پر آشکار است که دوشیزگان در انتخاب قرین خود هیچ وقت نظر بمال و منال نمیکردند بلکه شرایط لازمه مرد را

جهان‌نمان

زن در جامعه ایران باستان

این سلسله مقاله‌ها را از يك كتاب كوچك مفیدی كه «داراب دستور پشوتن سنجانا» یکی از علمای با فضل و معروف پارسی، بعنوان «مقام زنان زردشتی در روزگار قدیم» [Position of zoroastrian women in remote Antiquity] در سال ۱۹۸۲ تألیف نموده انتخاب و ترجمه می‌کنیم:

بیش از اینکه نقاط مهم کتب مقدس را در باره مقام بلند زن در جامعه ایران باستان شرح دهم می‌خواهم نظر دقت شما را به اظهارات بعضی از علمای اروپا که عقاید آنها در این مسائل حجت است جلب کنم.



عالم آلمانی «کایگر» در کتاب خود بنام «تمدن ایران شرقی در قدیم» چنین مینویسد:

ایرانیان قدیم يك اختصاصی در شناختن موقع قانونی و اخلاقی زن در جامعه داشتند که در اقوام دیگر دیده نمیشود. از روز اول ورود زن بخانه شوهر، وی بلقب «خانمان بانو» و شوهر نیز بنام «خانمان بد» (خانه خدا — کد خدا) ملقب می‌شد. منزلت زن در نزد آنها مانند مقام مرد در خانواده‌اش می‌باشد یعنی زن نه تنها زیر دست مرد نیست بلکه با او در يك درجه مساوی می‌باشد. زن بنده و کنیز شوهرش نیست فقط اینس و مونس اوست که از تمام امتیازات او استفاده میکند و با او در نظم و نسق خانه شرکت می‌نماید. در «آوستا» چنان بنظر میرسد که زن و مرد هر دو بکلی حقوق مساوی را دارا هستند؛ و در

که نمونه تحقیقات ادبی و احساسات بی‌ریا و پاک است در شماره دوم بشارت می‌دهم. ح. ک. ایران‌شهر

عاشقانه با آتش



این تصویر و تبریک را استاد براون بر حسب شیشه بسنیدیده و معموله هر ساله خود در چند سال پیش بمناسبت عید میلاد و سال نو فرنگی بچاپ رسانیده بامضای خود و ظام خود بدوستان اروپائی و شرقی خویش فرستاده بود. من با درج این تبریکنامه در اینجا هم نام و یاد آن کسان محبت و مظهر صمیمیت را تذکیر و هم عید نوروز و سال نو ۱۲۰۵ را بخوانندگان ایران‌شهر تبریک می‌کنم. ح. ک. ایران‌شهر

تشویق خادمان صمیمی ملت است. خوشبختانه در این موقع، مقامات رسمی و مجامع علمی ایران از ایفای وظیفه تسلیت و قدرشناسی کوتاهی نکرده‌اند چنانکه تلگرافات تسلیت از طرف آقای فروغی رئیس الوزراء بنام حکومت و از طرف وزارت معارف و انجمن ادبی طهران و هیئت جامعه معارف و انجمن جوانان ایران بخانواده مرحوم براون ارسال شده و در طهران نیز دو محفل باشکوه از طرف انجمن ادبی ایران و فرقه رادیکال برای تذکیر نام آن استاد معظم ترتیب داده شده است و جراید ایران نیز هر يك بنوبت خود مقاله‌های مفصل نشر کرده خدمات ادبی و سیاسی آن مرحوم را تذکر کرده‌اند و حتی جریده ستاره ایران پیشنهاد نموده است که یکی از کوجه‌های طهران را بنام استاد براون بنامند تا بدین وسیله يك قدرشناسی عملی بجا آورده شود.

نگارنده نیز برای ایفای وظیفه حق شناسی و ادای حق صحبت و مودت آن مرحوم از جناب آقای میرزا محمد خان قزوینی که بیست سال است با استاد مرحوم روابط بسیار نزدیک دوستی و معاونت قلمی و فکری داشته‌اند تقاضا کردم که شرحی در باره خدمات آن مرحوم برای مجله ایران‌شهر بنویسند. جناب ایشان این تقاضا را قبول فرموده مقاله بسیار جامع و شیرین و مفیدی چنان که شیوه و شیمة ایشان است نوشته ارسال داشته‌اند ولی بجهت طول مقاله درج آن در این شماره ممکن نشد و تصمیم نمودیم که آنرا در شماره دوم مجله با عکسهای مخصوص که جناب ایشان فرستاده‌اند درج کنیم.

اینک بدین وسیله تسلیتهای خود را بیازماندگان آن استاد تقدیم مینمایم و خوانندگان ایران‌شهر را هم بدرج این مقاله مهم

اظهار حق‌شناسی و قدردانی از خدمات این استاد اجل که تمام عمر خود را با یک صمیمیت و عشق فراوان بمدافعه حقوق سیاسی و آزادی ایران و به زنده کردن نام و نشان آن و نشر



استاد اجل و دوستدار صمیمی ایران پروفیسور ادوارد براون

Le Grand et sincère Ami de la Perse, l'éminent orientaliste anglais.
Professeur E. G. Browne. (décédé le 5 janvier 1926)

ادبیات زبان ما در بمالک غرب صرف کرده است فریضه هر ایرانی
میباشد و اظهار اینگونه قدرشناسیها خود دلیل نجات و نایه

القول فی دمشق (١٠٤) القول فی الجزیره (١٢٨) القول فی الروم (١٣٦) القول فی مدح البناء (١٥١) القول فی ذم البناء (١٥٦) القول فی العراق (١٦١) القول فی الکوفه (١٦٢) افتخار الکوفین و البصرین (١٦٧) ما جاء فی مسجد الکوفه (١٧٣) ذکر الخورنق (١٧٦) قصه الفریین (١٧٩).
 از طرف دیگر در نسخه «دخویه» بابهای ٣ تا ده، باب ١٥ و باب ٢٤ تا ٢٨ وجود ندارد و رویم رفته نسخه مشهد ٢٥٠ صفحه و نسخه چاپ «دخویه» ١٣٠ صفحه است.
 در سال ١٨٥٨ شرق شناس روسی «خانیکوف» و در ١٩١٩ «ایوانوف» در مشهد بوده اند و در باب کتبخانه روزه فهرستها نشر کرده اند. من تصور می کردم علمای اروپا از روی این فهرستها بر وجود نسخه مشهد اطلاع یافته اند ولی بعد معلوم شد که این دو شرق شناس روسی کتبخانه روزه را ندیده اند.
 خانیکوف در حق این کتاب چیزی نمی نویسد و ایوانوف نام «البلدان» را ذکر میکند ولی بگمانم در باره آن کتاب چیزی ندانسته است. در هر حال من چند فقره را از کتاب ابن الفقیه و ابن فضلان در باب خراسان و ترکها در اینجا ذکر میکنم. (نا تمام)

شرق شناسان فرنگ

وفات استاد ادوارد براون انگلیسی

البته خوانندگان ایران شهر تا کنون از وفات علامه ایران دوست پروفیسور ادوارد براون انگلیسی که در ٥ ماه ژانویه ١٩٢٦ مطابق ١٥ دیماه ١٣٠٤ اتفاق افتاده اطلاع یافته اند.

خود مؤلف علاوه شده است. متن کتاب ابن الفقیه با حکایت عراق و بصره و کتاب ابن فضلان با حکایه خوارزم تمام می‌شود.
ورق ۱ صفحه ۱ با این جمله آغاز میکند:

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی نبیه محمد و آله اجمعین الطاهرین. هذا بقية القول على العراق و البصره و اخبار دار فتحها و الوقت الذي بنيت و ما فيها و القول فی الابله و القول فی البطائح.»
معلوم است که کتابی که دخویه (شرق شناس هلندی) بنام «کتاب البلدان ابن فقیه» نشر کرده، خلاصه همین کتاب است. مختصر بودن این کتاب تنها از عبارت «تم الاختصار» (صفحه ۳۳) معلوم نیست بلکه از نبودن بعضی قطعات که یا قوت نقل کرده در این چاپ دخویه نیز معلوم می‌شود (۱). اما نسخه مشهد نسخه اول و مکمل مؤلف کتاب است. يك مقایسه اسامی ابواب این نسخه با ابواب چاپ «دخویه» ثابت خواهد کرد که نسخه مشهد نسخه کامل و اول مؤلف بوده است: با وجود این، دو ثلث آثار نسخه چاپ دخویه در نسخه مشهد نیست و بابهاییکه در نسخه مشهد نیست اینها است: [رقوم عربی صفحات چاپ دخویه را نشان میدهد]
القول فی خلق الارض (۳) القول فی البحار و عجایب ما فیها (۷) القول ما بین بلاد الهند (۹) القول فی مکه (۱۶) القول فی مدینه الطایف (۲۲) القول فی المدینه (۲۳) القول بین نهامة و الحجاز (۲۶) القول فی الیمامه (۲۷) القول فی البحرین (۳۰). القول فی الیمن (۳۳) باب فی تصرف الجد الی الهزل و الهزل الی الجد (۴۱) باب فی مدح الغربه و الاغتراب (۴۷) القول فی مصر و النيل (۵۶) القول فی المغرب (۷۸) القول فی الشام (۹۱) القول فی بیت المقدس (۹۳)

من قریب سی جلد از آثار خطی را که در قسمت تاریخی فهرست بود با عجله از نظر گذرانده و بدفتر خود قید کردم و در میان اینها دو کتاب نظر دقت مرا جلب نمود. یکی «اخبار البلدان لابن خاتون» در زیر نمره ۱۰۹ و دیگری «تاریخ رشیدی» در زیر نمره ۶۴. فهمیدن اینکه این کتاب اولی، عبارت از «اخبارالبلدان ابن فقیه» بوده و «ابن خاتون» واقف آن بوده سخت نبود. اما کتاب «تاریخ رشیدی»، همان کتاب معروف بدین نام نبوده بلکه «جامع التواریخ تألیف رشیدالدین الطیب» است. به اجازه آقای متولی من این دو جلد کتاب را بخانه برده سه روز مطالعه کردم. بمناسبت عید نوروز سال ۱۳۰۱، کتبخانه روضه بسته بود و من هم بایستی سفر کنم لذا پس از تسلیم کتابها از یکی از دوستان خواهش کردم که از روی این دو کتاب استنساخ کند و امیدوارم که بدیدن این نسخه‌ها موفق شوم.

این نسخه ابن الفقیه بی‌جلد است و گمان میکنم از چند قرن باینطرف در همین حال بوده چونکه دو صفحه آخری آن بسیار پریشان و ضایع شده است. من خواهش کردم که برای حفظ این کتاب ذیقیمت خوب است که آنرا میان يك محفظه و قاب بگذارند چونکه در تجلید هم ممکن است قدری ضایعتر شود. امیدوارم این کتاب پر بها از میان نرود و محل استفاده واقع شود. این نسخه اول و آخر ندارد و دارای ۲۱۲ ورق بزرگ وزیری بوده بسیار کهنه است ولی با قلم خوانا نوشته شده است. هر صفحه بحساب وسط ۱۹ سطر دارد و در خانمه هر باب می گوید: تم القول فلان من کتاب اخبارالبلدان لاحمد بن محمد الهمدانی. و این ثابت میکند که کتاب تألیف ابن الفقیه است. در آخر کتاب، رسایل مشهور «ابودلف» و «ابن فضلان» از طرف

قیمت ادبی

نسخه خطی کتاب ابن فقیه

در مشهد

این مقاله را فاضل و مدقق محرم آقای ذکی ولیدی افندی که از علما و فضلاء ترکستان است بزبان ترکی نوشته بودند و در حین توقف در برلین که از مصاحبت و اطلاعات فاضلانۀ ایشان بهره مند بودیم اجازه ترجمه آنرا به ایران‌شهر داده‌اند. فاضل موی‌البه اطلاعات بسیار صحیح و عمیق در ادبیات شرق و بخصوص در فن کتاب‌شناسی دارند، و در سال ۱۳۰۰ در افغانستان و ترکستان سیاحت کرده و چند ماه هم در مشهد توقف نموده بعد به اروپا آمده بودند و حالیه بر حسب دعوت حکومت جمهوری ترک که در راه معارف نیز مانند سایر شئون ترقی قدمهای تند برمیدارد و معارف ترک را اقلأ پنجاه سال از معارف ایران جلوتر انداخته است به ترکیه رفته و مشغول تحقیقات و تعلیمات علمی میباشد. [ایران‌شهر]

نده در بهار سال ۱۹۲۳ در مشهد بودم. آقای
متمولی و ناظر کتبخانه روضه حضرت امام علی
الرضا علیه السلام بمن مساعدت کرده و اجازه
دادند تا قسمتی از کتب خطی و تاریخی را که



در آن کتبخانه موجود است از نظر بگذرانم.

در کتبخانه مزبور يك فهرست مرتب تا کنون وجود ندارد ولی بعضی فهرستهای دیگر هست که اینها بکتاب «مطلع الشمس» (تاریخ خراسان) تألیف صنیع الدوله علاوه شده و عین فهرست کتبخانه روضه است. بنا بر این هیچ امکان نداشت که شیخ به وسیله این فهرستها بتواند بفهمد که فلان کتاب در زیر کدام ام و عنوان مضبوط و مقصود است و یا بتواند يك فکر قطعی در باره فلان تألیف حاصل نماید زیرا با يك نظر سطحی معلوم می شد که بسیاری از آثار در زیر عنوانها و نامهای دیگر ذکر شده

من آمده بود تا عقیده خود را در باره اینکه کدام غیب گوی حقیقی و کدام یکی غیبگوی دروغی میباشد بیان کند. در آنوقتها تنقیدات شدید بر ضد غیب گوی دروغی پروفیسور «وه بر روین» در جریان بود. او با استعظام تمام گفت: «ما غیب گویان عازف از روی زمین از دیرگاه میدانیم که در سالهای آینده انقلابات بزرگ در کره زمین بحصول خواهد آمد. کوههای آتش فشان در جاهائیکه هیچ احتمال نمیروند انفجار خواهند کرد، زلزلههای بسیار بزرگ تمام قطعات زمین را زیر و زبر خواهند کرد و بجای آنها قطعات تازه از قعر دریاها بیرون خواهند آمد. مملکت آناتلیس (اطلس) که غرق شده است در نتیجه یک طوفان جدید دو باره بیرون خواهد آمد».

این مرد غیب گو امروز هم بدیدن من آمد و با چشمهای درخشان معنی دار نگاهی کرده گفت: «البته میدانید که من برای چه آمده‌ام؟ سپس با یک صدای پر حرارت گفت: «قطعه آناتلیس از ته دریا بیرون می‌آید». من قدری خندیده پرسیدم: «پس بجای آن کدام قطعه بقعر دریا فرو می‌رود؟» با صدای پست گفت: «احتمال دارد. مملکت انگلستان و قسمتی از سواحل فرانسه و حتی شاید قسمتی از سواحل آلمان». در اینجا ترس مرا گرفت و میخواستم پرسم که آیا برلین هم فرو خواهد رفت.. اما اگر میگفت بلی، آنوقت چه بایستی کرد. آنوقت بایستی یا بالای کوه بگریزم و یا پناه بقله «ستون ظفر» برده و برای شما ابدآ از فرو رفتن برلین صحبت نکنم زیرا آنوقت در بالای کوه دیگر جائی برای من نمیماند. امروز خیلی از این قبیل افسانه‌ها هست. خوب است یش از این باین غیب گویان گوش ندهیم و بلکه به بینم علمای فن در این باب چه میگویند. ناتمام

دریائی ۵۰۰۰ متر داده شده است، يك نوع حرکات تموجی غیر معمولی و غیر منظم درك کرد که آن حرکات تموجی معمولاً همیشه رو بطرف ساحل پر از ریگ بعمل می‌آید. برای کشف حقیقت این حادثه کاپیتان امر کرد تا بواسطه آلت مخصوص عمق دریا را اندازه گرفتند و وقتی که فهمید عمق آن ۳۵ متر میباشد فوق العاده متحیر شد و برای اینکه هر گونه شبهه و سهو را ازاله کند يك چند اندازه‌های دیگر از جاهای مختلف گرفت ولی در همه آنها همه جا قعر دریا را میان ۳۰ و ۱۳۰ متر یافت در صورتیکه در نقشه‌های رسمی دریائی قعر آنجاها را ۴۰۰۰ و ۵۰۰۰ متر نشان داده بودند!

علاوه بر این روز ۲۳ ماه مه نیز روزی بوده است که در سواحل انگلستان آن طوفانهای خانه خراب‌کن بعمل آمد. از آبهای سواحل ژاپون نیز بالا آمدن خاک از قعر دریا را خبر میدهند. انجمن «هیدروگراف» (آب‌شناسی) ژاپون این تغییرات قعر دریا را در چند رساله شرح و بسط داده است ولی در آنجاها بالا آمدن و فرو رفتن خاک به هزارها و حتی بصدها متر هم نمیرسد. برای پی بردن بچگونگی این انقلاب زیر دریائی باید يك آسمان پیمائی را تصور کرد که بقدر کوه «مون بلان» بوده و از ۴ و ۵ هزار متر بلندی که چشم بزرگت آنرا میدیده است پائین آمده و در سی متر فاصله در روی دریا ایستاده باشد.

غیبگویان در این باب چه میگویند؟

در حالتی که این اخبار پاریس را در توحش انداخته است، یکی از معروف‌ترین غیب‌گویان (واقفان علوم مخفی) بدیدن من آمد. از سه سال باینطرف او را ندیده بودم. آنوقتها او بدیدن

هندوستان یکصد و بیست و پنج الواح قدیمه بدست آورده و بهمراهی علمای بودائی آنها را ترجمه کرده و از آنها ثابت می شود که مهد بشریت اقلیمی بوده بنام «مو» در موازات خط استوا و سیزده هزار سال قبل بواسطه وقوع زلزله بقعر اقیانوس کبیر فرو رفت...»

این اقلیم «مو» که در اینجا ذکر شده همان مملکت آتلاتیس میباشد و بعید نیست که روز بروز اطلاعات تاریخی و وثایق فنی پرده از روی حقیقت این مملکت افسانه نما بردارد. — ایران‌شهر]

آیا مملکت آتلاتیس دوباره از زیر آب بیرون می آید؟

انقلاب در قعر دریا و روز زلزله شدید

خبرهای بسیار عجیبی از اوقیانوس اطلس میرسد. در نزدیکی خلیج «یسکایا» که میان فرانسه و اسپانی واقع است در قعر اسرار انگیز محیط اطلس تبدلات و انقلابات بسیار غریب و ناشنیده بوجود می آید.

در ۲۳ ماه مه که روزی است که زلزله شدید ژاپون بوقوع پیوسته، کشتی زره پوش فرانسوی موسوم به «لواره» که میان «اورو» و «روشفور» سفر میکرد در ساعت يك و ۴۵ دقیقه بعد از ظهر در وسط دریا گرفتار يك موج بسیار مهیبی می شود که تمام سطحه کشتی را زیر خود میگیرد. این موج خوفناکتر از همه امواجی بود که تا کنون در دریاها دیده شده است و پس از چند دقیقه دریا بحال اولی برگشت و آرام شد.

در ۶ ماه ژوئیه (۱۶ تیرماه) وقتی که همان کشتی بساحل «روشفور» از راه خلیج «یسکایا» بر میگشت شاهد يك حادثه غریبتری شد. در يك محل از دریا که عمق آن در روی نقشه های

غرق شده است و حکایت طوفان نوح از آنجا در میان همه اقوام روی زمین پیادگار مانده. ب
در آنلاتیس هفت نژاد مختلف سکنا داشته و درجات مختلف تمدن را طی کرده بودند. در فن جنگ و کشتی رانی و استعمار ممالک دیگر مانند سواحل آفریقا و آمریکا ماهر بودند و پایتختشان را «شهر زرین دروازه» مینامیدند. مذهب آنها نوعی از آفتاب پرستی بوده. قوه حافظه و تصویر آنها بسیار با قوت بوده و بیشتر در عالم مادیات ترقی کرده بودند و حتی بنا بروایتی هواپیمائی داشته‌اند که صد نفر را جا میداده است.

در خصوص موجودیت حقیقی این مملکت و طبایع و تمدنات سکنة آنجا بعضی کتابها نوشته‌اند و از آن جمله «دوئلی» نام مؤلف آلمانی کتابی نوشته بعنوان «آنلاتیس — جهان قبل از طوفان» و در آنجا هر چه در کتب و افسانه‌های قدیم راجع باین مملکت اشاره بوده جمع کرده و نشان داده است که این قطعه، بعضی مستملکات در مکزیك و مصر و پرو و ایرلند و تیره داشته است.

بنا به «قوانین دوره‌وی» که نزد علمای فنون مخفی معروف است و بنا به پیشگوئیهای که از قدیم مانده و نیز بنا بمشاهدات و تدقیقات مهم که از قبیل بلند شدن زمین‌ها از قعر محیط اطلس و پیدا شدن کوههای آتش فشان و غیره هر روز بعمل می‌آید بعضی از مدعیان علوم مخفی عقیده دارند که این مملکت غرق شده کم‌کم شروع بیرون آمدن از قعر محیط اطلس میکند.

[در شماره ۶۶ سال نهم جریده کلشن منطبعة طهران مقاله‌ای بعنوان «مهد بشریت» نقل از مجله فرهنگ درج شده که در آنجا خوانده می‌شود که کنل «جامس جورجوارد» انگلیسی در

تدقیقات تاریخی

مملکت آتلانتیس

ترجمه از روزنامه آلمانی «بوتن»

پیش از اینکه بدرج اصل این مقاله پردازیم لازم است که در باره خود این مملکت که جز افسانه از آن چیزی نمانده شرحی را که در یکی از مجلات آلمانی دیده‌ایم بنویسیم:

«آتلانتیس نام مملکتی است که افلاتون نیز آنرا در کتاب خود «کریتاس» ذکر کرده و از جنوب آسیا شروع کرده تمام بحر محیط اطلس را تا سواحل آمریکای وسطی اشغال مینموده است و بعدها بوسیله طوفانها و بلاهای آسمانی خراب و نابود شده.

بنا بروایات و افسانه‌ها نخستین بلای این مملکت هشتصد و پنجاه هزار سال قبل از این اتفاق افتاده که بان واسطه از قطعه آسیا و آمریکا مجزی شده و بحال يك جزیره بزرگ که تمام محیط اطلس را پر میکرد افتاده است. بلای دوم آسمانی در دوست هزار سال پیش ظهور کرده که در نتیجه آن مملکت مذکور بدو قطعه منقسم شده یکی بنام «روتا» و دیگری بنام «دیتیا». بلای سیم در هشتاد هزار سال پیش بسر این مملکت آمده است و در نتیجه آن تمام این مملکت بغیر از يك جزیره آخرین که افلاطون آنرا بنام «پوزئیدونیس» ذکر میکند بقعر دریا فرو رفته است و در بلای چهارم که یازده هزار سال پیش آمده است این جزیره آخرین نیز در نتیجه يك زلزله و طوفان آب

واقع است و بدیهی!... انکارش توانیم کرد. پس از این شك نیست که مادام که بتأثیر چنین عوامل بازیچه انقلاب دائمی هستیم، اراده و استطاعت نداریم که در حال قدیم خود یا بر جای ثبات بشویم؛ بالتیجه و بهمه حال امر طبیعی است که آهسته آهسته از معنویت و طرز معیشت نیاکان خود دور و مهجور باشیم.

این ملاحظه از هر جهت موافق حقیقت حال است.

واقعاً از نیاکان خود بیگانه شدن، هر وطن پرور را دلشکسته و دردناک می‌سازد. خودم بدین گونه تبدلات خیلی افسوس می‌خورم و ازین دل آواز عصیان می‌شنوم؛ ولی چه توان کرد چون بدرستی میدانم که معنی زندگانی همان مضمون تبدل و تکامل دائمی است. حتی میندازم که در این بحث اصل مسئله کیفیت تبدل نیست؛ مسئله وجود و عدم است. چنانکه شاعر داهی انگلیسی گفته:

«بودن یا نبودن، مسئله فقط همین است.» (۲)

ما اگر عزم قوی داریم که در این هنگامه قیامت خیز و گریوه بحران، ورزش بکنیم تا در جنگ زندگانی هلاک و گمنام نشویم، باید بعصر خود معاصر و به پیشروان امم همعنان ترقی باشیم و پسمانده نشویم. اولین شرط فلاح و نجات این است و بنزد فیلسوفان عصر ما این قضیه معلوم و مسلم است که این شرط فلاح، شرط مطابقت است با محیط؛ چنانکه حکیم شهیر داروین این حقیقت را بدستوری واضح افاده کرده است (۳).

بقیه دارد.

To be, or not to be; that is the question. [۲]

[۲] Adaptation to the environment یعنی:

لزوم تطابق بطور و محیط، اولین شرط نجات در جنگ حیات.



اسلوب و دیگر لوازم تن آسائی و همه اناث بیت که از غرب وارد می‌شود بوطن ما، آهسته آهسته ولی بهمه حال ذوق ما و بالخصوص ذوق نسل جوان ما! را تبدیل میکند. از جهت دیگر معاملات سوداگری و مدنی و تأثیر ادبیات و صنایع نفیسه همه روزه اخلاق و عادات ما را دیگرگون می‌سازد و در مغنویت ما جلوه‌های نوانو می‌پردازد. ما نمی‌توانیم جلوی این اختراعات تازه، سودین و یا متأثر نباشیم. مثلاً نمی‌توانیم بجای لامپه‌ای پاك و ظریف اظهار عناد بنمائیم و هنوز هم خانه خود را — چنانکه در زمان پیشین — با خس و خاشاک و هیزم روشن و منور سازیم؛ و یا خود (چون یاکان فرخ‌روان ما) چراغ روغن را ترجیح بدهیم. این غیرت جاهلی البته باعث فلاکت و پس ماندگی ما خواهد شد. زیرا مجرب و محقق است که اصول نوین هم پاکتر و هم بهتر و قشنگتر و آسانتر باشد؛ یعنی برای تن آسائی مردم منافی بسیار دارد. اگر این اصول تنویر (که مثلاً در این موضع ایراد کرده‌ایم!) عمومی و مرکزی باشد، شك نیست که از جهت اقتصاد هم ارزان‌تر می‌آید. از لوازم حیات و حوایج معیشت هر چیزی که چنین منافع را تکفل و تأمین بکند، مردم آن را بر امثالش مرجح دارند. این قضیه قانون طبیعی و اساسی است در عالم تجارت و اقتصادیات. همه منوران میداند که با قوانین طبیعییه مقاومت و معاکسه کردن ممکن نیست بدون ضرر!... عرابه کاوی مسابقه باراه آهن تواند کرد!... مهمترین عوامل در تبدل اجوال ما همین ضرورات اقتصادی است.

این تبدلات گوناگون نه تنها بر طرز معیشت ما، بلکه بر روان ما و خصائل نژادی و خصایص ملی ما تصرف میکند و تأثیر مینماید و خواه موجب خیر و خواه داعی شر باشد، يك امر

حال و تمثال حقیقی است جداً مدهش، و کابوس اندیشه ما است. بدرستی شایسته فکر و نظر است، زیرا بموجودیت ما (بموجودیت معنوی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ما!...) تعلق تام دارد. فی الحال مدنیت اروپا عبارت از يك طرز نوین زندگانی و آبادانی است که در زمان پیشین مانند آن چشم جهان ندیده و عقل آدمی صورتش را هرگز خیال نکرده است. واقعاً در باره پیدا کردن اسباب و لوازم تن آسائی بی مانند است؛ خصوصاً اسلوبش و محصولات صنعتش قشنگ و جاذب، ولی در تغییر معنویت و مزاج آدمی تأثیر فسونش غالب است؛ و چون احکامش مبنی بر رعایت کازی حقوق و سرآزادگی افراد بوده است، مساعد پیشرفت مردم و مانع برانداز استعداد فطری است. و از همه اسباب مجلوبیت شرق، مهمترین این است که بالخاصه از روی ضرورت اقتصادی بهمه حال مغلوب آن مدنیت شده ایم. چنان می نماید که طول مدت مقاومت بنفوذش ممکن نیست. صدمات تأثیرش چون دریای خروشان در هنگام مد و جذر ما را از ساحل عطالت (که ساحل سلامت شمرده و پنداشته ایم!...) بردارد و بمیان گرداب هولنان ضرورت بیندازد؛ چنانکه وقت فرصت نماند تا ملاحظه بکنیم و بگوئیم: «آیا این مدنیت بیگانه را قبول و یا رد باید کرد؟» تأثیرش همچو تأثیر سرما می آید و در نخستین صولتش ما را ناخوش می سازد و نمی توانیم دانست که از کجا و کدام وقت و بطور و چون آمده و بر ما مستولی شده است.

از لوازم حیات، هر چیز که از اروپا به بازار شرق می آید، با این قدرت نفوذ و با این تأثیر انقلابکار می آید. مثلاً يك قوطی کبریت و یا يك چراغ آستیلین که از اروپا بحسب الضروره می آوریم، ترتیب قدیم خانه ما را بکلی تغییر میدهد. لباسهای نو

مشکلات به دستور عملی — که موافق منافع مردم ندارند — دسترس بشوند. ممکن نیست و هیچ واقع نشده است که ملاحظه این مسئله‌ها را اهمال کرده و ضرر دیده نباشیم.

بنا بر این، چنین می‌بندارم که امروز مسئلهٔ مدنیت در نظر منوران شرق مهمترین مسائل است و می‌باید و می‌شاید ملاحظه کردنش چنانکه واجب است. از این روی آرزو داشتم که این مسئله را در مجلهٔ بی‌همتای ایران‌شهر موضوع بحث بکنم تا جوانان ایران را خدمتی بنمایم.

تاریخ گواهی میدهد که در هر دورهٔ تاریخی ملتی ممتاز مرتبهٔ معرفت و سرافراز بسطوت حکومت، مشعل کش ترقی و رهنمون آبادانی بوده است؛ شکل مدنیت بوق ذوق و مزاج آن ملت جلوهٔ نمون شده و بهترین اسلوبی پذیرفته است. مصر و یونان ابران و روم، مدنیتی چنین ممتاز پیدا کردند. در زمان پیشین از بی‌یکدیگر پیشوای ترقی و مربی انسانیت و نگهبان آبادانی بودند؛ مدتی کم و بیش هم بر اقوام عالم فرما فرما شده زندگانی آزاد و بختیار بسر بردند و نام و شهرتشان را بتاریخ انسانیت با کمال شرف سپردند. اکنون در میدان حکمرانی و آبادانی، اروپا کوس نوبت میزند. اعتقاد جمهور همین است که بهترین شکل مدنیت اخیراً در آفاق اروپا جلوهٔ نمون شده باشد؛ و این طرز نادیدهٔ آبادانی با مدنیات گذشتهٔ شرق قابل قیاس نیست. از آنروی، استعداد غلبه و میل استیلا می‌نماید و ما را تب‌لرز هراس میدهد که مبدا عادت نیاکان ما و طرز مأنوس زندگانی ما را کلیاً از میان بردارد و مزاج ملی، و معنویت عربی، و حیثیت تاریخی خودمان را تماماً مبدل سازد.

این اندیشهٔ دل‌آزار تنها زادهٔ وهم و اثر خیال نیست؛ لسان

سلاح نجاج و اسباب فلاح تهی دست بودیم. و برتر از این همه دشواریها، در میانه ما عقیده خلی گرفت و مشوش پیدا شده، اذهان منوران ما را در باره تقدیر مدنیت غرب، زیر شکنجه اندیشه فرو برد. زیرا کلمه «مدنیت» تعبیری است مهم و مبهم، و با همه این ابهام بیهودی امم علاقه اساسی دارد. چون در تقدیر معنی صحیحش متفکرین شرق هنوز توانسته‌اند همبزم اتفاق بشوند، لاجرم مناقشه دور و دراز و بسی نا هموار و ناساز بمیدان آورده، فقط بگفتگوی بی سود تضييع وقت عزیز میکنند، و از این سبب در گریوه تردید افتاده، از عمل مانده و سراسیمه هستند. نمیدانند بکدام جهت از شرق و غرب توجه باید کرد!...

در این هنگامه گیرودار وقتا که همه عالم مشغول بتدبیر آزادی و بیهودی وطن خود با کمال غیرت و استعجال ورزش می نماید، حالت تردید مصیبتی است مهلك!...

بنا بر این در تقدیر این امر واقع — که نفوذ مدنیت اروپا است — باید صاحب نظر باشیم و تنها بمقصدی مفید قرار داده، بساحت عمل پای انداز عزم بشویم تا از این گریوه دلتنگی و نهلکه تردید رهائی یابیم.

اکنون این حقیقت تسلیم کرده همه منورانت که جمعیت بشر — همچون افراد — وجودی است عضوی و ذی حیات، و بنا بر این حیاتش صفحات مسلسل و متصل دارد که تابع بقانون تکامل است. جای شك نیست که در هر صفحه زندگانش بعضی مسائل پیدا میشود که بمنافع و مضار وجودش علاقه تام پیدا مینماید و آن امهات مسائل، بسی مسئله‌های دیگر را وجود میدهد. رجال سیاسی هر مملکت و دانشوران هر دور، بالخاصه بدین گونه مسائل اتعاب فکر میکنند تا در هنگامه بحران برای چاره سازی

وطن گردیده‌اند. اقامتگاه کنونی استاد از گریزگاه و منفای فلاسفه قدیم یونان پر دور نیست! ولی عکسهای که استاد بخط خود تزیین نموده و به نگارنده فرستاده‌اند هنوز لمعه يك ذکاوت قوی و جوان را در پیشانی پهن و درخشان او نشان می‌دهد و ثابت می‌کند که «هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق».

امیدوارم وسیله‌ای پیش آید که وی از این غیبت «بودائی» با حدت تازه و قوت بی‌اندازه باز روی بمرکز آرد و به نشر آثار نهفته و بسط سخنان نگفته خود همت گمارد. چنین نیز خواهد گشت و اگر هم زود نباشد دیر خواهد شد و حقیقت کار خود را خواهد نمود زیرا «مجال است که هنرمندان بمیرند و بی‌هنران جای ایشان بگیرند». درود فراوان بر آن دوست بزرگ ایران باد! — برلین — ۸ ماه ژانویه ۱۹۲۶ — رضا زاده شفق

مدنیت و مفهوم صحیح آن

قریباً پنجاه سال می‌باشد که عالم شرق پیددیی از صفحات بحران گذشته حال و وضعیتش دیگرگون افتاد. از يك جهت راههای آهن تلگراف و وسائط آمدو شد و اصول نوین



تجارت و معاملات بانگ و ماتد این تشکیلات و تأسیسات؛ و از جهت دیگر، سیاست استعماری اروپ و سرایت افکار و آثار، در میانه شرق و غرب پیوند مناسبات را صمیمی‌تر و محکم‌تر ساخت، و ما را فوراً در ملحمه کبرای مجاهده انداخت. حال آنکه ما شرقیان — در این شورش قیامت خیز و فتنه انگیز (۱) — از

[۱] این تعبیرات اگر هم خائیده باشد استعمالشان درین موضع و معنا بیجا نیست زیرا شك ندارم که اختلالات و فسادات اجتهای در عالم شرق فقط بدین اسباب راجع است.

و فارسی او فرط محبت و درجه عشق ایرانیت او را نشان می‌دهد. آخرین و نایق مهر او نسبت بایران یک سلسله مقالات علمی است که در مباحثه با یک نفر توران پرست متعصب خودپسین در مدافعه روح ایرانی از قلمش صادر شده و نشر گشته (۴).

زبان فارسی را بسیار شیرین مینویسد و با ادا و لهجه خوش آیندی حرف می‌زند. چند مقاله و رباعیهای فارسی او خود دلیل باهر این مدعا می‌باشد. یکی از آن رباعیها این است:

من عاشق نور پاك یزدان، هستم از تیرگی ستم‌گريزان هستم
آتشکده نهفته دارم در دل کافرنه! بلی زاهل ایمان هستم
در خواندن اشعار و آثار فارسی ذوق زیاد و حظی بزرگ می‌برد.
اصلاً زبان فارسی را از دل دوست دارد و گوید:

در دهر کهن بسی سخندان آمد الهام سخن ولی ز ایران آمد
نه تنها در فلسفه اسلام بلکه در ادبیات و فلسفه بوئزده در
تصوف ایران زبردست است. مقالات بسیار عمیقانه او در تدقیق
تجلیات روحی شعرای متصوفه ما خصوصاً مولانا و شبستری بسی
سه‌دمند و دلپسند است. آخرین نوشته او مقدمه‌ای بسیار مفیدی
است که در فلسفه خیام در اول «رباعیات خیام» چاپ استانبول
در تلو مقدمه ادبی آقای میرزا حسین خان دانش نگاشته است.
اکنون رضا توفیق از خاک ترك تبعید شده و در صحاری
سوریه روزگار می‌گذرانند! ولی او اول فیلسوف دنیا نیست که
معروض هجوم عوام فریبان بی مغز یا ملت پرستان کوتاه بین گردیده
است. نه تنها سقراط زهر خور شد و افلاطون مانند بندگان به
بازار فروش فرستاده شد، بلکه اکثریت فلاسفه عالم همواره
معروض حکم‌های قتل و تکفیر بوده و بسا که مجبور بجای

در معنی بلکه در لفظ نیز مهارتی کامل دارد بحدیکه آثار تثری و نظمی او از بهترین نمونه‌های ادبیات جدید عثمانی بشمار رفته و در نزد ادبای ترك سرمشق شمرده می‌شود. تسلطش در زبان فرانسه معروف است و برای ذلك این استعداد او کافی است که مقدمه مفیدی را که در این زبان بکتاب راجع به حروفیهای «نیکلسن» نوشته ملاحظه نمائیم (۲). در این زبان نیز مانند زبان مادریش تقریر با تحریر مسابقه میکند. روزی در مجلسی در استانبول که از دانشمندان خارجه نیز بودند کنفرانسی در خصوص «هربرت اسپنسر» حکیم معروف انگلیسی داده و آنرا بموجب خواهش حاضرین ارتجالاً در زبان فرانسه ادا نمود و داد سخن داد. در انگلیسی نیز این بنده يك کنفرانس تحریری ایشان را استماع نموده‌ام. در زبانهای معاصر یونانی و اسپانیولی نیز صحبت میکند. در قسمت کتابی و علمی زبان عرب از اول قدرنی داشت و البته امروز بواسطه طول اقامت در سوریه در تکلم این زبان نیز کامیابی حاصل کرده. قاموس فلسفه‌اش نشان میدهد که بزبانهای یونانی قدیم و لاتینی و آلمانی و ایتالیائی نیز بقدر احتیاج خودش وقوف دارد.

ذکر تعالیم و عقاید فلسفی او شرحی دیگر و فرصتی بهتر لازم دارد. همین کافی است که رضا توفیق يك «ایده‌آلیست» بوده جهان را جلوه‌گاه يك حقیقت معنوی میدانند. افسوس کتابهایی که استاد در این باب وعده داده‌اند هنوز انتشار نیافته است. علاقه دکتر رضا توفیق با ایران، ازلی است و معنوی. نه تنها مقدمه قصیده «ایوان مداین» (۳) بلکه چندین مقالات ترکی

[۲] رسایل حروفیه چاپ لیدن (جزو کتب اوقاف گیب)
 [۳] «ایوان مداین» رساله پنجم از انتشارات ایران‌شهر.

مجلس صلح «سه‌ور» و وزارت معارف ختام می‌یابد. درجه خیال پروری و صمیمیت و «ایده‌آلیزم» او بیشتر از آن بود که بتواند در اداره‌های سیاسی این عصر مصدر کار و خدمت مهمی گردد و در واقع برای بر خورداری او يك کشور افلاطونی در خور بود. خوشبختانه کارهای سیاسی مردان بزرگ را از ارسطو تا «گوته» توانسته است از مشاغل علمی باز دارد و از این رو رضا توفیق بك نیز در این قیل و قال سیاسی گوشه‌های خلوت و کلاسهای درس و معرفتی بدست آورده و در عالم علم و ادب قلم و قدم زده و منبع انوار حکمت و معرفت گردیده.

آثار و مقالات او که با قلم بسیار شیرینی در زبان تراکی خواه در شکل مقالات و خواه در صورت کتب و رسالات بوجود آمده است، هر يك نمونه‌ای گرانبهائی از گنجینه عرفان استاد می‌باشد. گذشته از افاضات قلمی، بیانات علمی ایشان نیز همواره در سالونهای دارالفنون استانبول و مجالس عمومی در هر بار چندین صد سامع مجذوب پیدا کرده است. صورت کفرانسه‌ای فلسفی او در شکل کتاب بزرگی بعنوان «دروس حکمت» در سال ۱۹۱۷ بچاپ اندر آمده. کتاب بسیار مفید و ضخیمی که در باره شاعر معاصر عثمانی عبدالحق حامد تألیف کرده يك شاهکار ادبیات است. بزرگترین تألیف او «قاموس فلسفه» است که گذشته از قاموس الاعلام سامی و کشف‌الظنون حاجی خلیفه و محیط المعارف امرالله افندی (که بدبختانه ناقص مانده) تنها اثر علمی و مهمی است که نه تنها در عالم عثمانی بلکه در تمام عالم اسلام بدون مبالغه نظیر ندارد و تا سالها نیز نخواهد داشت. افسوس که بجتهائی چند با تمام این اثر گرانبها نایل نیامد و آنرا او نیز مانند سلفش ناقص گذاشت. چنانکه در فوق اشاره شد استاد نه تنها

قسمت اجتماعی

مدنیت و مفهوم صحیح آن

بقلم دکتر رضا توفیق فیلسوف

این سلسله مقاله‌ها را بر حسب تقاضای ما جناب دکتر رضا توفیق فیلسوف که حالیه در مملکت جدید «حکومت الشرق الاردن» مدیر آثار عتیقه میباشند، بفارسی نوشته و فرستاده‌اند و در این دوره تجدد و انقلاب فکری ایران بسیار مفید و شایسته مذاقه است. نه تنها افکار فلسفی بلکه شیوه زبان و اسلوب بیان این متفکر شرق برای ما بسی شیرین و سودمند است. مقدمه که بخواهش ما جناب آقای شفق نوشته‌اند این فیلسوف معظم را بخوانندگان ایران‌شهر آشنا می‌سازد.

اداره محترم ایران‌شهر از این ناچیز درخواست می‌کند که چیزی چند با رعایت اختصار بنام استاد اجل آقای دکتر رضا توفیق بک فیلسوف نامی عثمانی که سالها در استانبول از مصاحبتش استفاده کرده و از خرمن دانش او خوشه‌ها چیده‌ام، نوشته باشم. ذکر نام و مقام بزرگان در نوشته‌های کوچک بسی دشوار است. و از این رو شرح حال و تعداد فضائل خصال این شخص بزرگ در این وجیزه نخواهد گنجید بنا بر این بهتر آن است که بگوییم: «این زمان بگذار تا وقت دگر» و تنها سخنی چند بطور اشاره ذکر نمایم که گفته‌اند: «اگر درخانه کس است یکحرف پس است». نخستین تحصیل رضا توفیق بک ماتد شماره‌ای از فلاسفه و مؤلفین دیگر از ارسطو تا «که‌نی» (۱) همانا در علم طبابت بوده و درجه دکتری را در آن علم تحصیل نموده است. نخستین فعالیتش نیز در عالم سیاست بوده که با وکالت مجلس مبعوثان عثمانی شروع و با عضویت شورای دولت و اخیراً نمایندگی عثمانی در

نمیداند که دوست او کیست و دشمن او که. در این سال آلمان در زیر تضییقات و فشارهای خارجی نزدیک بخفه شدن است، ولی ناامید نیست، بلکه با يك حس آزادی و نجات یابنده خود نگاه میکند. یواش یواش هیجان ملی در قلوب ملت بزرگتر و شدیدتر میگردد و نزاع طبقات مختلف متدرجاً میخوابد.

آلمان در سایه زحمات و مشقتهای زیاد خود موفق به پس گرفتن یکی از مستعمرات قدیمی خود میگردد هر چند که اول با اسم اجاره میگیرد. در همین سال جهاز آلمانی لنکر خود را در کنار مستملکه قدیمی خود می‌اندازد.

ولیمهد آلمان در این سال باز خود را بمردم نشان میدهد ولی نتیجه مهمی نمیگیرد. — در بهار پول تازه رواج میگیرد. بعد از مدتهای مدید باز يك بوی صلح بدماغ ملت آلمان میرسد که تولید يك امید قوی نموده احوالات سالهای آخری قبل از جنگ بین‌المللی را بیاد مردم می‌اندازد. این امید محکمتر می‌شود بواسطه خبری که بگوش مردم میرسد و آنهم عبارت از این است که يك سلاح مهیب جنگی اختراع شده است و نیز اختراعات دیگر در عالم رادیو و طیاره در این سال بوقوع می‌پیوندد.

این سال سنه وقوعات و حادثات عظیم میباشد، ولی نتیجه همه آنها در این سال دیده نمی‌شود بلکه شروع آنها باین سال مصادف میشود و در عالم اقتصاد و پولتیک يك جوش غیر قابل تحمل بعمل می‌آید که باید در يك وقتی بترکد. نتیجه این جوش در سال ۱۹۲۷ بوقوع خواهد پیوست. غلامعلی تربیت



روز ۱۲ ماه فوریه — ۱۸، ۲۲ و ۲۵ ماه آوریل — ۱۳ و
 ۲۳ ماه می — ۱۲، ۲۰ و ۲۱ ماه ژون — ۸ ماه ژویه — ۲،
 ۷، ۱۳ و ۲۲ ماه اوت — ۲۰ ماه سپتامبر — ۳ و ۱۶ ماه اکتبر
 — ۴، ۵ و ۱۱ ماه نوامبر — ۱۸ ماه دسامبر.

۲ — سال ۱۹۲۶ — سال اختراعات

وقتی که در شب آخر سال ۱۹۲۵ ناقوسهای کلیساها صدای
 خود را به اوج آسمان میرسانند حلول سال نو (۱۹۲۶) را خبر
 میدهند که مملو از وقوعات و حادثات میباشد.
 این سال برای تجارت و زراعت خیلی مساعد خواهد شد.
 میان انگلستان و ایتالی و آلمان يك تقرب صمیمانه‌ای حاصل
 میشود که بواسطه رفتار لجوجانه فرانسه بزودی مبدل باتحاد بین
 آنها میشود. این اتفاق فوراً نمره زیاد می‌بخشد: قرضهای آلمان
 هیچ شده معاهده‌نامه ورسای از درجه اعتبار ساقط میگردد.
 فرانسه منفرداً مثل يك آدمی که میخواهد غرق بشود جد و جهد
 میکند خود را از روی عدالت خلاص کند. «پوانکاره» رئیس
 جمهور سابق باز سر کلر می‌آید که بواسطه تعصب خود اهالی را
 بچنگ تحریک کند ولی همه زحماتش بی نتیجه میماند، قصد
 و نیت او برعکس نمره می‌بخشد: اغتشاش و انقلاب در فرانسه
 آغاز میکند. اهالی در دقیقه آخری مانع جنگ می‌شوند. روابط
 پولتیکی در این سال نیز منکسر مانده بهبودی پیدا نمیکند. در
 تمام اروپا يك وضع مدهشی نظر دقت اهالی را جلب مینماید
 ولی نتیجه آن در این سال دیده نمی‌شود. از این وضعیات تمام
 ملل، دورین شده چندین مرتبه بر مهمات جنگی خود می‌افزایند.
 هر ملت بتحقیقات وضعیات دیپلوماسی می‌گردد زیرا هیچکس

فرانسه و ایتالیا ضایعات پولی و انسانی زیاد دارند — عصابها سر میزند — امراض مسری در مدارس تولید می‌شود — ارزاق گراوتر می‌شود — یکی از سفرها می‌میرد — روسیه و آلمان با هم رابطه پیدا میکنند — در کشتیها حریق واقع می‌شود — یکی از آلمانها موفق بیک اختراع بسیار مهم در فن الکتریک می‌شود که برای نقلیات و مخصوصاً برای هواپیماها بوسیله امواج بی‌سیم بسیار مهم است — شراره امید برای استرداد مستملکات آلمان حاصل می‌شود.

۳ — از ۲۲ ژون تا ۲۲ سپتامبر ۱۹۲۶ :

مالیه فرانسه بنقطه محو میرسد — تجارت و صنایع و صلح تهدید می‌شود — اخلاق فاسدتر می‌شود — آلمان با جدیت تمام کار میکند — خطرهای شورش و حریق و تخریبات نمایان می‌شود — بحران ناگهانی در حکومت ظاهر می‌شود. — وسایل مناقلات فوق العاده سهولت پیدا میکند.

۴ — از ۲۲ سپتامبر تا ۲۲ دسامبر ۱۹۲۶ :

مالیه انگلستان و بلژیک و آمریکا بهتر می‌شود — نفوذهای مضر در فرانسه و ایتالیا کار میکند — برای اطریش و چین و ژاپون خوشبختی روی میدهد — خیانتها و منازعه‌ها در آلمان و سوئد و مراکش و جزایر و بالکان و مکزیک و بروکسل سر میزند — تغییرات ناگهانی در حکومت و در پارلمان آلمان ظهور میکند — لهستانیها با روسیه خصومت می‌ورزند — روسیه با آلمان مربوط می‌شود و خیلی سوقيات لشگری پیش می‌آید.

روزهای وخیم این سال که بموجب این تقویم، بلاهای آسمانی از قبیل زلزله و طوفان آب و باد و تلفات نفوس و آتش فشانی کوهها و غیره در آنها روی خواهد داد بدینقرار است :

۲ — پیشگوئی حوادث ۱۹۲۶

روز بروز عدد منجمان اروپائی و غیگویان فرنگ افزوده می‌شود و هر سال چندین تقویم منجمی برای نشان دادن حوادث و وقایع سالهای آینده نشر میکنند و مخصوصاً سال ۱۹۲۶ و ۱۹۲۷ را از سخت‌ترین و پر بحران‌ترین سالها می‌شمارند و حدوث و وقایع بسیار هولناک را خبر میدهند و با وجود این در شدت و ضعف این وقایع، غالباً هم‌رأی و متفق نیستند و منجمین هر مملکت، بی اختیار در باره سر نوشت مملکت خود تا یک درجه نسبت بدیگران نیک‌بین می‌باشند ولی چنانکه در مقاله «علم نجوم در اروپا» کتیم غالباً آنچه راجع بوقایع طبیعی و حوادث جوی می‌باشد بصحت نزدیکتر است. در اینجا از دو تقویم مختلف بعضی قسمتها را ترجمه و درج میکنیم:

۱ — مهمترین وقایع سال ۱۹۲۶

۱ — از ۲۲ دسامبر ۱۹۲۵ تا ۲۰ مارس ۱۹۲۶:
برای ممالک آلمان و بالکان و بلژیک قسماً خوب و قسماً بد — روسیه روابط جدید پیدا میکند — فرانسه را بولشویزم تهدید می‌نماید — در ممالک هم‌جوار آلمان تفرقه‌ها می‌افتد — بلاها و خرابیها در وسایل مناقلات و مخصوصاً در آنها پیش می‌آید — مرگ یکی از بزرگان در آلمان — منازعه در بایرن — مناقشات جدید در پارلمان آلمان.

۲ — از ۲۱ مارس تا ۲۱ ژون ۱۹۲۶:
مملکتهای دریائی عظمت پیدا میکنند — تسلیحات جنگی کامل می‌شود — تجارت خارجی و اخراجات دوچار سخته می‌شود —

راست می‌آید و اتفاق می‌افتد و در تقویمهای اروپائی که هر سال چند ماه و بلکه چند سال قبلاً چاپ و نشر می‌شود بسیاری از این حادثات را ذکر و در سالهای بعد صورت وقوع آنها را هم با تاریخ و محل و غیره مقایسه و تصدیق می‌نمایند و از این قرار با تجربیات و مشاهدات مدققانه، قواعد و دستورهای این علم را روز بروز تصحیح و تثبیت می‌سازند و در این رشته نیز بر منجمان شرق که اخلاف بانیان علم نجومند سبقت و برتری می‌جویند. در مقابل این علم و احکام و پیشگوییهای آن ما را واجب است که از يك طرف قوه خیال و توهم خود را بیش از اندازه بکار نیندازیم و آن را بر قوه عقل و تمیز و اراده خود چیره نسازیم یعنی اگر هم بالفرض بگویند که در فلان ماه و فلان سال زمین ما اصلاً از هم پاشیده و یا بقعر دریا فرو خواهد رفت و یا طوفان نوح تجدید خواهد شد باز دست از ایفای وظایف انسانی خود که مبارزه در میدان زندگی و ربودن گوی فضیلت و انسانیّت است نباید بکشیم و از طرف دیگر نیز ایمان قلبی و عقلی داشته باشیم که اینهمه کائنات را خالق و خدائی بوده و هست و هیچ چیز از دایره مشیت او بیرون نیست و هر چه پیش می‌آید مبنی بر يك حکمت ازلی و تابع يك قانون لایتغیر طبیعی و سرمندی است چنانکه یکی از شعرای دل آگاه ایران گفته است:

خرامیدن اختر و ماه و مهر	مر این گردش جاودان سپهر
مپندار کارایش خود سریست (۱)	سر پرده‌ای این چنین سر سریست
درین پرده يك رشته بیکار نیست	سر رشته بر کس پدیدار نیست
سر رشته را آن کسی یافته است	که خود رشته را اینچنین بافته است

(۱) نام گوینده ابیات و همچنین بیت اول و مصرع اول بیت دوم چون از خاطر عمو شده بود بقرار فوق تبدیل شده است، هر کس نام گوینده و اصل آنها را پیدا کرده بنویسد بسیار متشکر میشویم.

غیب گوئیهای او اعتماد کرد! زیرا. این اعتماد از يك طرف سلب اعتقاد میکند و از طرف دیگر مردم را سست و بیکاره و عاطل و قضاپرست و گرفتار امراض خیالی و اعصابی می‌سازد و بحال عروسک می‌اندازد بخصوص در میان ملل ساده و عوام و بی‌علم که خرافات و اوهام نفوذ بزرگی در اخلاق و عادات و زندگی آنها دارد. تفکر باید کرد که اگر این مردم عوام که قوه عقل و محاکمه محکم ندارند سرگذشت خود را قبلاً میدانستند و می‌فهمیدند که روز بروز و ساعت بساعت چه پیش خواهد آمد تاب و تحمل آنرا نیاورده دیوانه می‌شدند و فجاه میکردند و این خود حکمت و لطف محض است که لوحه اسرار و مغیبات از چشم مردم عوام دور است و فقط اشخاصی که مقاومت رؤیت و فهم و هضم آنها را دارند بدیدن آن نایل و فیضیاب می‌شوند. باوجود این نواقص و محذورات که برای علم نجوم ذکر کردیم آیا باید نام آن را از میان علوم برداریم و اساساً وجود آن را بعنوان علم منکر بشویم؟ البته نه! بلکه چنانکه گفتیم در تأثیر کواکب در حادثات جهان ما هیچ شبهه نیست ولی تحقیق و تجربه و تصدیق این مسائل، امروزه با نداشتن وسایل کامل علمی بسیار سخت است و از این رو این علم، قواعد مثبتی که مانند قواعد ریاضی و شیمی ثابت و قطعی باشد ندارد و از این حیث در نتایجی که از آن استخراج میکنند خطاها و سهوهای زیاد ظهور میکند و الا یقین است که روز بروز دایره تکامل این علم نیز مانند اغلب علوم دیگر وسعت پیدا خواهد کرد و بتدریج بحقایق بزرگ و قوانین لایتغیر قطعی دسترس خواهد شد، چنانکه بسیاری از پیش گوئیهای آن که تعلق بحادثات جوی و طبیعی دارد مانند چگونگی آب و هوا و ظهور زلزله‌ها و طوفانها و سیلابها و غیره غالباً

کند که مسئله اینطور باشد و در مواقع مخصوص خصایص خود را از دست ندهند و آن تأثیری که منجمان از آنها منتظرند بعمل نیاید و یا خلاف آن حاصل نشود و یا بشکل دیگر ظهور نکند. علاوه بر این اعتراضات و احتمالات که صحت و وقوع آنها را نمی‌توان رد کرد يك نکته دیگر هم هست که از نظر منجمان دور می‌افتد و آن این است که اثرات ستاره‌ها در مخلوقات غیر ارادی یعنی در حادثات طبیعی مانند زلزله و طوفان و گرما و سرما و آتش‌فشانی و غیره تا يك درجه ثابت می‌تواند بماند ولی وقتی که موضوع این تأثیرات، يك انسان با اراده و با ادراک شد یعنی همینکه خواستند طالع و مقدرات و اعمال يك انسان را از روی ساعت ولادت و چگونگی حالات کواکب سبعة و روابط آنها در آن ساعت و یا در ایام دیگر معین کنند مسئله تغییر می‌یابد یعنی اینجا يك مخلوقی موضوع بحث است که از خود اراده و ادراک و عقل دارد و تمام حرکات و سکنات و اعمال زندگی او در زیر عوامل ارثی و اقلیمی و تربوی و اجتماعی و نژادی و عقلی و ارادی است! از این جهت در این قبیل طالع‌شناسی‌ها و پیشگوییها سهو و خطا بمراتب بیشتر از خطاهائی که در حوادث طبیعی روی می‌دهد پیش می‌آید و بدین جهت وقتی که حادثات و سرنوشت و پیش آمدهای ناگوار و خوفناك يك شخص را پیش‌گویی میکنند گرچه آن حادثات هم ظهور نکند ممکن است قوه خیال شخص که يك قوه مخرب هم می‌تواند شود اساساً آن حادثات را تولید کند یعنی منات روحی و راحت قلبی مرد را سلب نموده او را بدترین حالی بیندازد و مخصوصاً مردم عوام و ضعیف‌الاراده خیلی گرفتار این بلایا می‌شوند و بهمین حکمت بوده که پیغمبر عربی فرمود که منجم کذاب است یعنی نباید به

نیز در حال تربیع — ۹۰ درجه و نصف تربیع — ۴۵ درجه و يك تربیع و نیم — ۱۳۵ بد است ولی در حال ثلث — ۱۲۰ درجه و تسدیس — ۶۰ درجه و نصف تسدیس — ۳۰ علامت خوبی است! ... و این نسبتها درجه تأثیرات خصایص آن کواکب را یا ضعیف و یا شدید و یا سست میکند!

در اینجا می‌توان پرسید که اگر نسبت دوری و قرب دو ستاره غیر از این نسبتهای مذکوره باشد و مثلاً ۷۲ درجه میان آنها فاصله باشد چه اثراتی خواهد بخشید، منجمان در اینجا ساکت می‌مانند چونکه فقط حسابها و تخمین‌های خود را برای آن درجه‌های معین کرده‌اند و این احتمالات را بحساب نیاورده‌اند. ثالثاً تمام تأثیرات آسمانی را در روی زمین فقط از هفت

کوکب معروف که آفتاب و مریخ و ماه و زهره و زحل و مشتری و عطارد است میداند و همه حسابات و حدسیات خود را از حالات و مواقع و روابط اینها استخراج میکنند در صورتیکه ستاره‌های اورانوس و نپتون نیز که معروف قدما نبوده و حالا جزو منظومه شمسی ما هستند و همچنین سایر ستاره‌ها که ممکن است بعدها کشف شود هم لابد بی‌تأثیر نیستند و اگر تأثیرات آنها را بحساب نیاورند البته نتایج حسابها و حدسیات ناقص و خطا آلود خواهد بود.

رابعاً منجمان ابدأ ملتفت نشده و در نظر نگرفته‌اند که این هفت ستاره که برای هر يك از آنها خواص مذکور در فوق را قابل شده‌اند (مانند تولید امراض، فراوانی محصولات، ایقاع فتنه و فساد و تربیت مواشی و معادن و غیره...) ممکن است و بلکه محقق است که خودشان نیز در زیر نفوذ ستاره‌های دیگر و بزرگتر از خود واقع می‌شوند زیرا هیچ چیز ثابت نمی‌

که مثلاً منجمان فرنگ میگویند که شخص برای پیدا کردن ستاره ولادت یعنی اختر طالع خود باید سال ولادت خود را به هفت قسمت کند و آن را هفت هفت بیندازد و هر چه باقی بماند آن را در میان هفت کواکب که بترتیب ذیل قرار داده شده بجوید:

۱ — آفتاب ۲ — زهره ۳ — مریخ ۴ — ماه ۵ — زحل ۶ — مشتری ۷ — عطارد. و مثلاً اگر کسی در سال ۱۸۶۱ تولد یافته وقتی که آن را به هفت قسمت کند می شود ۲۶۵ و این را هفت هفت طرح نماید میماند شش. پس ستاره طالع او در حین ولادت، مشتری بوده است و از این قرار هر سال یک ستاره تعلق دارد و هر هفت سال یک دفعه ستاره روز ولادت عود میکند و اگر در حین تفریق هفت هفت، صفر درجا بماند ستاره هفتم یعنی عطارد ستاره طالع خواهد بود.

حالا اگر پرسید که این ترتیب هفت ستاره بقرار فوق مبنی بر چه حکمت است آنوقت میگویند این ترتیب از عهد قدیم در میان ملل متمدنه مشرق زمین مانند یهود و ملت مصر و بابل و آشور و غیره معمول بوده و همانطور بعهد ما رسیده است ولی حکمت اینکه آنها چرا این ترتیب را قبول کرده اند معلوم نیست. در این صورت اگر کسی این ترتیب را بهم زده و پیش و پس بنویسد و آنطور حساب کند خلاف نتایج حسابات این منجمان حاصل شده نتیجه های ضد و معکوس خواهد داد.

ثانیاً برای تعیین تأثیر نسبت نزدیکی و دوری کواکب از هم در منطقه البروج — که آن نسبت را «مناظره» (آسپکت) می نامند و تأثیرات سعد و نحس بدان روابط نسبت میدهند — میگویند که «مقارنه» دو ستاره، یا سعد و یا نحس است و اگر دو ستاره با هم «مقابله» کرد یعنی ۱۸۰ درجه میان آنها فاصله شد علامت بدی است و

علم هیئت منجم هم شمرده شده و بعملیات منجمی نیز مشغول می شدند ولی پس از حلول دوره ترقیات علمی در اروپا این دورا از هم جدا کرده اند و علم نجوم که معادل کلمه «آسترولوژی» است علمی را گویند که از حرکات کواکب سبعة و تأثیرات آنها در حوادث روی زمین و طبایع و سرنوشت سکنه آن بحث و غیب گوئی میکند ولی علم هیئت که آنرا مقابل کلمه «آسترونومی» باید گرفت، علمی است که از هیئت مجموعه اجرام سماوی و از مواقع و حرکات و ابعاد و تشکلات و تظاهرات و روابط آنها با یکدیگر سخن میراند. اطلاعاتی که این علم بما می بخشد مبنی بر قواعد فنون مثبتة طبیعی و ریاضی است ولی اطلاعات علم نجوم بیشتر مبنی بر حدسیات و تجربیات و منقولات است.

در اینکه کواکب و اجرام سماوی در ظهور حادثات طبیعی کره ما و اساساً در زندگی انواع مخلوقات زمینی تأثیرات کلی دارند، هیچ شبهه نیست و اگر تنها قنود و تأثیر آفتاب را در نشوونما و حیات مخلوقات پیش نظر بیاوریم برای تصدیق این مطلب کافی است. هم چنین تأثیر ماه نیز در بعضی از حادثات طبیعی مانند جذرومد دریاها و در نمو برخی نباتات و در اعصاب بعضی از مردم و بخصوص در اوقات هر ماهه زنها محل انکار نیست. در اینصورت البته ستاره های دیگر نیز بی تأثیر نخواهند شد ولی چیزی که پیشگوئیهای منجمان را که عقاید خودشان را بر پایه تأثیرات هفت ستاره معروف بنا میکنند غالباً خطا آلود و ناقابل اعتماد می سازد این است که اولاً مبنای دستورها و قواعد علم ایشان بر روایات و افسانه های قدیم شرق بوده و ساهل سنجش و تحقیق تأثیرات کواکب هم آنقدر ناقص و ابتدائی است که هنوز علوم مثبتة آنها را تدقیق و تصدیق نمی تواند بکند چنان

خان کوکب مترجم کتاب فلسفه تعلیم و تربیت از سپنسر که مقاله های فاضلانۀ ایشان در سال سیم مجله مندرج است از حیدرآباد دکن نوشته اند که انجمن اصطلاحات برای زبان اردو تمام اصطلاحات و لغات فنی و علمی را وضع کرده و از لغات فارسی نیز بسیار استعاره نموده است ولی برای زبان فارسی چنین لغاتی نیست و در ترجمه کتب اروپائی مشکلات بزرگ پیش می آید. خوب است وزارت معارف هیئتی از فضلا و ادبای طهران و آشنایان بزبانهای خارجه و بخصوص اعضای انجمن ادب را که گاهگاهی اسمی از آن در جراید برده می شود ولی هنوز اثراتی از وجود آن ظاهر نشده دعوت کرده انجمنی بنام «انجمن اصطلاحات» تأسیس نماید تا مهمترین و لازمترین لغات لازمه فنی و علمی و فلسفی را از زبانهای اروپائی ترجمه کرده لغات مناسبی برای آنها پیدا و یا وضع کنند و این احتیاج مبرم معارف تا يك درجه رفع شده سهولت برای مترجمین و محصلین و اطراد در جامعه زبان بعمل آید و این اقدام مهمترین خطوه است در راه تأسیس يك معارف صحیح که آینده ایران بسته بوجود آن است (۱).

ح. ک. ایران‌شهر

نگاهی با آسمان

۱ — علم نجوم در اروپا

در ازمنه قدیم علم نجوم و علم هیئت یکی بوده و علمای

(۱) از قرار نوشته جراید اخیر طهران، وزارت معارف در صدد تأسیس يك آکادمی است.

استعمال می‌شود و این حالت در تمام مطبوعات ایران مشهود است و ما یقین داریم که مثلاً مدرسهٔ صنعتی آلمان که بتازگی در طهران دایر و مشغول تدریس شده چند صد اصطلاحات آلمانی را بشکل اصلی خود قبول و متداول خواهد کرد که آنها برای غیرمحصّلین آن مدرسه يك معما خواهد ماند و همچنین محصلین ایرانی در خارجه از زبانها و رشته‌های تحصیلی خود مقداری لغات را که معادل آنها را در فارسی نمیدانند برای وطن و زبان خودشان سوغات خواهند آورد!

سختی این مسئله فقط منحصر بدین ترتیب و ورود این لغات بیکانه نیست که بدون تذکرهٔ مرور وارد حدود زبان ما شده و در تمام قلمرو آن آزادانه سیاحت میکنند و مسکن میگزینند بلکه بیشتر سختی کل در ترجمهٔ لغات و اصطلاحات علمی و فنی است از کتب اروپا. چنانکه می‌بینیم بسیاری از جوانان و ترجمه‌اکنندگان در ترجمهٔ مطالب کتب و جراید اروپا سختی میکشند و غالباً مجبور می‌شوند یا مطلب را ناقص ترجمه کنند و یا لغاتی را بمعانی جدید وضع نمایند و گاهی هم ناچارند برای فهماندن غرض خود از این لغت شرحی مبسوط بنویسند و در این باب نیز چون معلومات و فهم مترجمین متفاوت است برای يك اصطلاح علمی و فنی اروپائی چند لغات مختلف رواج پیدا میکند!

در اغلب ممالك شرقی مانند ترکیه و هندوستان و مصر بدین نکته پی برده و انجمنهائی تأسیس کرده به‌وضع و قبول لغات و اصطلاحات علمی و فنی کوشیده‌اند و امروزه در ترجمهٔ هیچ يك از کتب علمی و فنی اروپا بیکی از این زبانها مشکلاتی برای مترجم حاصل نیست در صورتیکه برای زبان فارسی بسیار سخت و بلکه تا يك درجه محال است. چنانکه جناب میرزا مهدی

و فنی و به اجناس و امتعه خارجی زیادتر می‌کردد، ناچار این احتیاجات استعمال لغات جدید و اصطلاحات تازه را ضرور می‌سازد چنانکه می‌بینیم اولاً در صفحات مطبوعات ایران در حین ترجمه مطالب بسیاری از لغات خارجی بکار می‌برند و ثانیاً بسیاری از اجناس تازه وارد از قبیل ماشین آلات و ادوات طبی و امتعه تجارتنی و غیره لغاتی چند با خود همراه می‌آورند و چون در مقابل آنها لغاتی فارسی نداریم بالمجبوریه مردم آنها را با همان اسم معمولی خارجی آنها مینامند و بدین ترتیب زبان فارسی میدان ناخت و تاز لغات بیگانه می‌گردد!

گرچه دخول و قبول لغات خارجی يك زبان بخودی خود مضر نیست و بلکه مایه توسعه زبان و ازدیاد ثروت و سرمایه آن است و اگر استعمال کلمات خارجی موافق قواعد فن «زبان‌شناسی» (فیلولوژی) جریان پیدا کند بهیچ وجه رخنه بر ارکان زبان وارد نمی‌آورد ولی بدبختی در اینجا است که در موضوع زبان ما اولاً مردمانیکه این کلمات و لغات را وارد میکنند از مبادی قواعد لسانی بی‌اطلاع هستند و ثانیاً این کلمات و لغات فقط از يك زبان مشخص معین وارد نمی‌شود بلکه بمناسبت ورود اجناس و امتعه مختلف از ممالک مختلف لغات و کلمات زبانهای مختلف وارد می‌شود و حتی غالباً اتفاق می‌افتد که برای يك متاع و جنس که نوعاً يك جور است کلمات مختلف از زبانهای مختلف استعاره و استعمال میکنند چنانکه آنچه را در طهران تراموا می‌گویند در تبریز کونکا و در جنوب ایران ترام مینامند. بدین قرار در جنوب و شرق ایران اصطلاحات هندی و انگلیسی و در شمال و غرب ایران لغات ترکی و روسی و در شرق جنوب ایران هم اصطلاحات عربی و در مرکز نیز مخلوطی از همه اینها

معارف ایران

انجمن اصطلاحات

در شماره ۶ سال سیم ایران‌شهر نوشته بودیم که بعضی از اصلاحات در معارف ایران می‌توان بعمل آورد که احتیاج بودجه و مصارف ندارد و اگر وزرای معارف ما اشخاص با اطلاع و کارکن باشند می‌توانند خیلی از این اصلاحات را بدون بهانه جوئی از نداشتن بودجه مخصوص بجا بیاورند. یکی از آن اصلاحات را که عبارت از وضع قواعد تنقیط در املا و رسمی کردن آن بود، نوشتیم و نمونه از قواعد تنقیط را در زبانهای خارجه نیز نشان دادیم.

امروز هم نظر دقت وزارت معارف ایران را بلزوم تأسیس «انجمن اصطلاحات» جلب میکنیم. از آنجا که نفوذ تمدن غرب در ایران روز بروز بیشتر می‌شود و احتیاج ایران باطلاعات علمی

- 10) Evolution de la matière.
- 11) Evolution des forces.
- 12) Les incertitudes de l'heure présente.
- 13) Les Aphorismes du temps présent.
- 14) La révolution française et la psychologie des révolutions.
- 15) Les premières civilisations de l'Orient.
- 16) La civilisation des Arabes.
- 17) Les civilisations de l'Inde.
- 18) Les monuments de l'Inde.
- 19) L'Equitation actuelle et ses principes. Recherches expérimentales.
- 20) Les livres photographiques.
- 21) Enseignements psychologiques de la guerre.
- 22) Les premières conséquences de la guerre.
- 23) La vie des vérités.

چیزی که اغلب تألیفات دانشمند معظم را امتیاز می‌دهد این است که مسائل و حوادث اجتماعی و تاریخی طوری در زیر قلم و بیانات او حل و واضح میگردد که شخص خواننده آنها را مانند مسائل ریاضی درمی‌یابد و به استخراج نتایج و قوانین طبیعی و روحی موفق میگردد.

چنانکه دماغ يك عالم متخصص در فن شیمی پر از فورمولها و قوانین این فن است و صورت تشکل و ترکیب هر ماده در دماغ او منعکس و موجود است، همانطور قوانین و نوامیس اجتماعی و عوامل تاریخی و روحی اقوام و افراد نیز در صفحه دماغ دکتر لوبون تبلر کرده است و از این جهت اغلب بیانات و کلمات او بمثابة نصوص فلسفی بوده و هر جمله‌اش يك هیكل حکمت و يك قانون طبیعت است و بهمین مناسبت مطالعه تألیفات او از يك طرف بسیار دلچسب و آسان و از طرف دیگر نیز مستلزم صرف قوه فکر و تعقل است. ترجمه کتاب «رأیها و اعتقاداتها» که از شماره آینده بنشر آن در مجله شروع خواهیم کرد بهترین و جبهی مؤلف محترم را برای خوانندگان ایران‌شهر معرفی خواهد کرد و در اینجا بذکر اسامی تألیفات مهم ایشان اکتفا میکنیم:

برلین — ۲۵ دیماه ۱۳۰۴ — ح. ک. ایران‌شهر

آثار دکتر گوستاو لوبون:

- 1) L' homme et les Sociétés, leurs origines et leur histoire.
- 2) Lois psycho'ogiques de l' évolution des peuples.
- 3) Psychologie des temps nouveaux.
- 4) " des foules.
- 5) " du Socialisme.
- 6) " de l' éducation.
- 7) " politique,
- 8) Les opinions et les croyances.
- 9) Hier et demain.

و آشور و بابل و ایران را شرح میدهد بسیار مفید و نمونه‌ای است از زحمات و وسعت اطلاعات مؤلف محترم.

چنانکه دکتر عبدالله جودت صاحب مجلهٔ اجتهاد در اسلامبول در مجلهٔ خود نوشته است بهترین کتابی که در بارهٔ شخص و تألیفات دکتر لوبون نوشته شده عبارت از کتابی است که «بارون موتونو» وزیر امور خارجهٔ ژاپون بعنوان «کار دکتر گوستاو لوبون» بفرانسه انتشار داده است. بارون موتونو در موقعی که از طرف دولت خود در پاریس سفیر بود با دکتر لوبون معارفه پیدا کرده و او را يك نابهٔ فن و علم دیده آثار او را مطالعه و آنچه را در بارهٔ او در جراید و مجلات نوشته‌اند جمع آوری کرده و بعدها در زمانی که سفارت پطرسبورغ را حایز بوده در بارهٔ دکتر لوبون و اثراتی که تألیفات او در عالم علم و فن بوجود آورده کتاب مذکور فوق را نوشته است.

از چند سال باین طرف در مملکت ژاپون بزیاست وزیر امور خارجهٔ سابق «کونت اوکاما» انجمنی تأسیس شده است که مأمور بوده اغلب کتابهای مهم و مفید را از زبانهای خارجه بژاپونی ترجمه بکند. این انجمن کتابهای دکتر لوبون را هم در این ضمن ترجمه و نشر کرده و قسمتی از کتاب بارون موتونو را که در فوق شرح دادیم، در دیباچهٔ این ترجمه‌ها درج نموده است. در حقیقت این اقدام وزیر امور خارجه و سفرای ژاپون برای وزراء و سفرای ایران يك درس عبرت است.

دکتر لوبون با اینکه امروز بیش از پنجاه سال دارد باز در تدقیقات علمی و فلسفی مداومت نموده و «انجمن انتشارات فلسفهٔ علمی» (۱) را در پاریس ریاست و اداره میکند.

دانشمند معظم بیش از اینکه شروع بنوشتن کتب راجع بهون اجتماعی و روحی کند چند کتاب دیگر در زمینه فن فیزیک و تاریخ تمدن ملل قدیمه شرقی نوشته است که از میان آنها کتاب «تکامل ماده» و کتاب «تکامل قوا» یک انقلاب بزرگ در فن فیزیک بوجود آورده است چنانکه تا آنوقت علمای فیزیک قبول کرده بودند که جهان ما مرکب از ذرات بی شمار لایتجزی است ولی دکتر گوستاو لویون در نتیجه تدقیقات خود ثابت کرده است که خود ذره که آنرا جزء لایتجزی می‌شماریم جهانی است که مخزن مقدار کثیری قدرت (انرژی) میباشد و خود ماده جز یک شکل مستقر و متصلب همان «قدرت» چیز دیگر نیست چنانکه قوه حرارت و الکتریک و نور نیز شکلی از همان «قدرت» است و از اینرو تمام قوه‌ها نتیجه خروج ماده از مادیت خود میباشد. دکتر گوستاو لویون علاوه بر سیاحت‌هایی که در ممالک اروپا کرده به مملکت مصر و مراکش و سوریه نیز سیاحت نموده و در نتیجه آن، کتاب معروف و مهم خود را که موسوم به «تاریخ تمدن اعراب» است در سال ۱۸۸۴ تألیف نموده است. این کتاب که یکی از شاهکارهای مؤلف محترم است در دو جلد با تصویرهای فراوان چاپ شده و حالا نسخه‌های آن بسیار کمیاب است. بعدها از طرف حکومت فرانسه بسمت مأموریت بهندوستان رفته و در آنجا تدقیقات مهم راجع به آداب و عقاید و آثار عتیقه هند بجا آورده در مراجعت، کتاب «تمدنات هند» را در سال ۱۸۸۷ نوشته است. کتاب «تمدن اعراب» را سید علی بلگرامی که از فضیله هنداست بزبان اردو ترجمه و نشر کرده است. در سال ۱۸۹۳ نیز کتابی بعنوان «آثار عتیقه هند» که بسیار تصاویر دارد تألیف کرده است. کتاب «تمدنات اولیه» نیز که تمدن مصر و فنیقه

بهترین کتابها

رایها و اعتقاداتها

Les opinions et les croyances
p. Dr. Gustave Le Bon.

ز این شماره شروع ترجمه و نشر این کتاب مهم که یکی از بهترین آثار فیلسوف روح‌شناس فرانسوی «دکتر گوستاو لوبون» میباشد می‌کنیم. ابتدا در نظر داشتیم ترجمه کتاب دیگر مؤلف که عنوان «نصوص فلسفی عصر کنونی» دارد پردازیم لیکن پس از استشاره از مؤلف محترم، ایشان ترجمه این کتاب را مناسب‌تر دیدند و انشاءالله پس از ختام این یکی ترجمه کتاب فوق نیز مبادرت خواهیم کرد. بر حسب اشارهٔ دکتر معظم، کتابخانهٔ فلاماریون که حق طبع و ترجمهٔ اغلب تألیفات ایشان را مالک می‌باشد اجازهٔ ترجمهٔ فارسی این دو کتاب را با ادارهٔ ایران‌شهر داده است و در اینجا اظهار تشکر را از این لطف مخصوص فریضهٔ خود می‌شماریم و پیش از شروع نشر متن کتاب لازم میدانیم که چند کلمه در بارهٔ شخص دکتر گوستاو لوبون و تألیفات ایشان بنویسیم:

دکتر گوستاو لوبون بیش از چهل و پنج سال است که با تحقیقات علمی و اجتماعی مشغول بوده و در رشته‌های فنون اجتماعی (سوسیولوژی) و روحی (پسیکولوژی) تألیفات عدیده بوجود آورده است و امروز او را یکی از ارکان مهم فلسفهٔ اجتماعی و روحی می‌شمارند و در میان حکما و دانشمندان غرب مقامی منبع برایش مسلم میدادند.



کنون گمنام و بیخود زیستن خواهم که پنهان شد
 به زیر خاک یار نام بخش نامدار من
 بیاد وصل تو بر کشور بیگانه خو کردم
 به امید رخت یارا، صبوری شد شعار من
 دمی وارسته از امید دیدارت اگر بودم
 گرفتار غم و رنجم نماید کردگار من
 به روز هجر تو دل با قرار وصل خوش کردم
 چه بد پیمان شدم، افسوس بر من برقرار من
 نه بی مهری شعار تو، نه غفلت پیشه من بود
 ندانم ظلم تقدیر است یا ظلم دیار من
 دلا رفتی و در هجر تو دلداری از آن جویم
 که بهر عشق رفت و می رود دار و ندار من
 صبا گر از وفا روزی سر خاکش گذر کردی
 بنه بهر خدا برگ گلی روی نگار من
 مهین پروردگار من دل مادر بدست تو است
 دل مادر بدست تو مهین پروردگار من
 الهی آتش عشقت فروزانتز شود هر روز
 ز عشقت بر نگردم گر بسوزد بود و تار من

اولین روز سال نو میلادی — رضا زاده شفق



ادبیات

بیاد پدرم

در سفر راه آهن میان برلین و تورینگن

[این قطعه را فاضل و ادیب محترم آقای رضا زاده شفق که معروف خوانندگان ایران‌شهر هستند بیاد پدر گرامی خودشان که چند ماه پیش برحمت ایزدی پیوسته‌اند و در برلین نیز مجلس ترحم بنام آن مرحوم منعقد شد سروده‌اند. این قطعه نمونه‌گزینی از احساسات باک یک قلب داغدار و با وجود این آتشین و متین است و از آنرو بسیار مؤثر و دلنشین و علویت نمون می‌باشد و نشان می‌دهد که شعر حقیقی آنست که محصول یک هیجان صمیمی بوده و ما را بیک منبع فیض روحانی دلالت نماید. ایران‌شهر]

بگو ناصح مده بندم، گذشت از کار کار من
 حدیث عشق کوتاه کن که رفت از دست یار من
 بروز یکی همسایه من سایه من بود
 ولی آنهم ندارد طاقت شبهای تار من (۱)
 خرد گوید توانا مرد باید زنده دل گردد
 دریفا دل ربود از من عنان اختیار من
 بخواب کودکی قدر صباوت را ندانستم
 کنون بینم که خوابی بوده خوشتر روزگار من
 بکاخ غم چو مرغ تیر خورده آشیان جستم
 فغان کرد آشیان از ناله‌های یشمار من
 بهار عمر ایام جوانی بود صد افسوس
 گلی نشکفته پامال خزان شد نوبهار من
 کتاب عمر شرح جان کنی‌های من و دل شد
 گهی من در فشار دل گهی دل در فشار من

[۱] اقتباس و تحریف از ممرع: «بروز یکی جز سایه چیزی نیست یار من»



سید جمال الدین در طهران در سال ۱۳۰۴ هجری
 شخصیکه در پشت سر سید دست بسته ایستاده: مرحوم میرزا الطفا الله خان نگارنده کتاب است. [نقل از کتاب شرح حال سید جمال الدین که در زیر چاپ است]

باید هر دو تمدن شرق و غرب را از غربال گذرانید و قوانین و دستورهای حیات بخش و فضیلت‌نمون آنها را قبول کرده تمدن جدیدی که «تمدن ایرانی» بتوانش نامید بوجود آورد. اساس این تمدن را بر فلسفه‌ای که جامع مزایای فلسفه تمدن غرب و شرق باشد باید نهاد و آنرا «فلسفه توحید» (۶) نام داد.

در این فلسفه و در وجود آوردن یک چنین تمدن جدید باید از راه تحصیل و تدقیق فن روح‌شناسی و یا «روحیات» (۷) داخل بشویم زیرا در این امر مقدس ما محتاج بر انداختن بسیاری از عقاید و عادات و اخلاق کهنه خود و به قبول بسیاری از افکار و قوانین و رسوم و اخلاق جدید هستیم و اگر بقوانین و نوامیس روحی تمدنات و حیات اقوام واقف نشویم یعنی بفنون «روحیات» آشنا نباشیم همیشه بخطا خواهیم رفت و زحمات ما بهدر رفتن پیوسته دوچار افراط و تفریط خواهیم شد چنانکه تاکنون هم چنین بوده است! (۸) و از طرف دیگر اگر در خلق کردن این تمدن جدید قوانین «روحیات» را بکار بریم، اولاً جنبه اخلاق و فضیلت بر جنبه ماده‌پرستی غلبه میکند و مدنیت جدید ما را یک استقلال و استقامت مدید می‌بخشد و از افتادن بدرکات فساد اخلاق و شکم‌پرستی و حیوانیت که تمدن غرب ملل اروپا را بدان انداخته، مصون می‌مانیم و ثانیاً از قدرتهای خالقه روح که انتهائی برای آنها متصور نیست بیشتر استفاده می‌کنیم و بمنابع این قدرتها که صعود بشر بدرجه کمال فقط بوسیله آنها ممکن خواهد شد واصل می‌شویم و یک شکل بهتر و پاکتر و روحانتری بجهان مدنیت میدهیم! (۹). ح. ک. ایران‌شهر

[۶] رجوع شود بمقدمه کتاب «راه نو در تعلیم و تربیت».

[۷] رجوع شود بمقاله اول شماره ۵ سال دوم مجله ایران‌شهر.

[۸] بجهت نداشتن جا نصف این مقاله برای شماره آینده ماند.

پس از جنگ بین المللی که ضربت بزرگی به فلسفه ماده پرستی (ماتریالیزم) وارد آمد و بسیاری از عقول و افکار را بیدار نمود يك رجعت محسوس بسوی معنویت و روحانیت (ایده آلیزم) دیده می شود و صراط جدیدی را که فلسفه غرب بعد از این طی خواهد کرد از حالا نشان میدهد. اما از حیث نتیجه، فلسفه شرق استفاده از قوای روحی را در يك زمینه دیگر که تماماً مخالف زمینه ممالک اروپا است بکار برده است بطوری که در مشرق زمین با اینکه از حیث معنویت و اخلاق و فضیلت اثرات خوبی بخشیده از جهت ترقی و تکامل مادی، منجر بتولید عطالت جسمانی و محو قوای مادی گشته است و در غرب نیز بکلی از ساحه اخلاق و معنویت دور افتاده و مردم را غرق مادیات و جسمانیت کرده و مدنیت اروپا را بطرف يك «وحشیت مسلح» سوق داده است بطوری که امروز «صید ثروت» بهر قیمت اخلاقی و روحی باشد معشوقه آمال اهالی این سرزمین گشته و سرنوشت ملیونها قوس، اسیر سربنجه مشتی صیادان و شیادان شکم پرست گردیده است.

در نظر من هر دو مدنیت شرق و غرب در معنویت و روحانیت به افراط و تفریط رفته است. اینک ممالک شرق صدمات این افراط را قرن‌ها است می کشد و مدنیت غرب نیز قهراً دوچار عواقب وخیم این تفریط شده گرفتار انتقام شدید قوای روحی خواهد گشت و نجات خود را فقط در آغوش مدنیت شرق پیدا خواهد کرد.

ما ایرانیان که در صدد قبول تمدن اروپا هستیم و با يك خود کشی فوق العاده در تقلید کورکورانه آثار این تمدن جوش و خروش می کنیم، باید قبلاً بدانیم که این تمدن چه آفتابی دارد و چگونه از آنها اجتناب باید کرد و چطور از ضررهای افراط و تفریط کناره جوئی باید بکنیم. چنانکه بارها نوشته‌ام

اثبات کند که آنچه را در این موضوع میدانم مانند قضایای ریاضی ثابت و لایتغیر است و که میتواند ادعا کند که قوای روحی و باطنی انسانی منحصر بهمین قوه‌ها است که امروز می‌شناسیم. امروز که در عالم مادیات حدودی برای قوای موجوده طبیعت قابل نمی‌توان شد و نمی‌توان گفت که مثلاً مواد بسیطه منحصر بهمین ۹۲ ماده است که شیمی قبول دارد و دیگر پیدا نخواهد شد، در عالم معنویات و روحیات بطریق اولی نمی‌توان چنین ادعائی را اظهار کرد چه می‌بینیم که هر قدر بر عدد معلومات بشر می‌افزاید با یک نسبت بزرگ بعدد مجهولات او نیز افزوده می‌شود چنانکه امروز حواس را بجای پنج نه گانه میداند و حس حفظ موازنه که عضو آنرا در گوش پیدا کرده‌اند و بدون آن راه رفتن محال است و حس گرسنگی و تشنگی و سرما و گرما را نیز جزو حواس می‌شمارند و حتی بعضیها حس «کشف و کرامت و الهام و وحی» (۵) را که در نفس انبیا و اولیا و عرفا ظاهر میشود حس ششم مینامند و آنرا قابل کسب و پرورش میدانند. این موضوع را بعدها در ضمن ذکر وسایل استفاده از قوای روحی شرح خواهم داد.

در زمینه شناختن روح و قوای او، در تمدنات قدیمه شرق و بخصوص در تمدن مصری و هندی بسیار افکار و عقاید و تعلیمات و دستورها پیدا می‌شود و این مسئله یکی از بارزترین خطوط فلسفه این تمدنات میباشد. و مخصوصاً فلسفه برهمنی و بودائی در این خصوص خیلی کار کرده است و اعمال غریبه و ریاضتها و کرامت‌های تعجب آور «جوکی»ها و «فقیر»های هند همه از این منبع آب خورده است. در اروپا نیز از ایام قدیم در این رشته صرف وقت کرده و تألیفات زیاد نوشته‌اند و بخصوص

و آفاق بر گردانده به چگونگی حال و تشکیلات بدن خود و وظایف اعضای آن دقت کرده است و در این دوره که باز هزارها سال طول کشیده بتدریج مبادی علم طب آلوده با عقاید دینی مانند يك سایه در صفحه معلومات او نمایان شده است. در دوره سیم که قوای دماغی او قدری هم کاملتر و تیزتر شده است، علاوه بر تشکیلات جسم خود به بعضی حالات روحی و پاره‌ای قوه‌های باطنی خود نیز پی برده و برای فهمیدن چگونگی آنها قرن‌ها زحمت کشیده و دماغ خود را بکار انداخته است.

از این دوره که دوره تاریخی نامیده می‌شود می‌بینیم که هر يك از ملت‌های قدیم در این زمینه صرف فکر و خیال نموده و بدان وسیله ادیان و مذاهب و فلسفه و صنایع ظریفه بوجود آمده و بدرجه حیرت‌انگیز امروزی رسیده است.

لیکن باوجود این ترقی، معلوماتیکه تا کنون در باره قوای روحی پیدا و تصنیف شده چنانکه گفتیم خیلی کمتر و ناقص‌تر از معلومات و کشفیاتی است که در عالم مادی و در باره جسم انسانی بدست آمده است. مثلاً با همه نواقص بیکران فن طبابت باز کمتر عضوی در بدن انسانی پیدا می‌شود که ترکیب و وظیفه او، ترتیب کار کردن او و رابطه او را با سایر اعضای بدن پیدا نکرده باشند اما در باره قوای باطنی و یا روحی مانند قوه فکر، قوه اراده، قوه خیال، قوه حافظه و شعور ظاهری و شعور باطنی قوه عشق و جاذبه و امثال اینها و بعضی قوای دیگر که منتسبین علوم مخفیة آنها را قوای آسمانی مینامند و آثار آنها روز بروز باهرتر می‌شود، هر چه میداند هنوز بسیار ناقص است و تعیین صفات و وظایف و تفریق حدود و جزئیات نکون و نمو و انطفاء آنها با يك قطعیت، تقریباً محال است و اساساً که میتواند امروز ادعا و

و خواه قوائیکه روحیون (اسپریتیست) و علمای فنون اسرار بدو نسبت میدهند، همه آثاری از روح ما بوده و دلالت بوجود آن میکنند منتها اینست که برای ظهور و تجلی خود پاره شرایط و ظروف را لازم دارند مانند مراکز دماغ و اعصاب و غیره چنانکه برای ظهور آثار الکتریک و مغناطیس و نور و حرارت و غیره نیز پاره شرایط و اسباب لازم است.

لیکن تمدن غرب در این دو قرن اخیر در زیر نفوذ حقایق علوم طبیعی و بخصوص «علم تکون حیات» و «علم تکون بشر» (۴) طوری غرق مادیات شده است که نه تنها وجود روح را انکار می کند و همه تظاهرات و تجلیات قوای روحی را نتیجه ترکیبات شیمیائی و عضوی دماغ یعنی یک محصول مادی میداند بلکه خصایص روحی و از آنرو فضایل معنوی و اخلاقی را هم بدرجه اوهام و نسبیات تنزل داده یک عالم بی حقیقت و بی فضیلت و یک معبودی بنام «پول» برای خود خلق کرده و آن را می پرستند!... ملتهای شرق نیز با یک خودکشی، این تمدن را قدم بقدم استقبال میکنند! موضوع تمدن غرب و اثرات آن یک شرح جداگانه لازم دارد که باید برای آینده گذاشت. امروز میخواهیم بدانیم که انسان کنونی تا چه پایه بشناختن قوای روحی خود کامیاب شده است. از روزی که نوع انسانی از جاده حیوانیت قدم فراتر گذاشته و صفات مخصوص بشری را حایز گشته هزارها سال مقهور فشارهای عالم خارجی و مشغول رفع احتیاجات جسمانی خود بوده است بی آنکه عطف نظری هم بجسم خود کند و غرایب حالات و کیفیت ترکیب و کار کردن اعضای جسم خود را تدقیق نماید!... پس از وسعت گرفتن دایره شعور و بصیرت گاهگاه چشم از عالم خارجی

و فایده برده است. یکی از علما میگوید که انسان فقط از يك نلت قوای روحی خود فایده می‌برد و دو نلت آن را عاطل میگذارد! اگر این تخمین راست باشد باید بدان یفزائیم که این يك نلت هم اولاً از قوایی است که ما امروزه می‌شناسیم نه آن قوای بیکرانی که هنوز درك و كشف نکرده‌ایم و ثانیاً در هزار نفر يك نفر از نلت قوای روحی خود استفاده میکند.

بلی انسان نه اینکه تنها قوای روحی خود را چنانکه باید نشناخته و بقدر کفایت بکار نبرده است بلکه با وجود ترقیات فراوان علم و فن، هنوز بسیاری از علما و حکما اصلاً وجود روح را منکرند کجا مانده که به استقلال قوای او قایل شوند. حال این علما شبیه حال ماهیان دریاست که از وجود آب خیر ندارند در صورتی که خود در آن غوطه‌ورند و يك آن بی آن زنده نمی‌توانند بماتند!

در اینجا نمی‌خواهم به اثبات وجود مستقل روح و ابدیت او پردازم همینقدر باید گفت چنانکه غالباً از اثر به مؤثر پی میتوانیم بریم گرچه خود مؤثر را هم نمی‌بینیم و با حواس امروزی خودمان آن را نمی‌توانیم درك نمائیم همانطور از آثار روح می‌توانیم پی وجود آن ببریم مانند اینکه بسیاری از قوای طبیعت که امروز از آثار آنها فایده می‌بریم برای ما محسوس و قابل درك نیست مانند قوه جاذبه و نور و الكتریک و حرارت و غیره که ما فقط آثار آنها را می‌بینیم نه خود آنها را ولی از این آثار پی بوجود آنها می‌بریم، بهمین قرار قوای روحی ما خواه آنهایکه فناً تصدیق شده مانند قوه فکر و اراده و حافظه و ایمان و تخیل و شعور؛ ظاهری و شعور باطنی (۳) و جاذبه (مغناطیس شخصی) و غیره

قیمت فلسفی

روح و قوای او

معرفت روح و قوای او - روحشناسی در تمدنات قدیمه و جدیده - شمول فن روحیات - مقایسه قوای مادی و قوای روحی - قوای روحی و استفاده از آنها.

یلسوف یونانی سقراط گفته است: «خودت خودت را بشناس». با این جمله که مبنای فلسفه شمرده می‌شود، حکیم مذکور می‌خواسته است بپهاند که معرفت نفس پایه بلند کمال و سعادت است.



این قطعه حکمت در قلب فلسفه اسلام نیز جایگیر بوده است چنانکه گفته‌اند: «خود را بشناس تا خدای خود را بشناسی» (۱) و «هر که خود را شناخت پس بدرستی خدای خود را هم شناخته است» (۲). در حقیقت هم چنین است؛ تا شخص نفس خود را نشناسد از قوه‌های پیکران سبحانی که در نفس او مکنون است بی‌خبر و بی‌بهره می‌ماند و بمنزل سعادت و کمال انسانی نمیتواند برسد. باید دید آیا بشر تاچه اندازه بشناختن نفس خود دسترس شده است. از آنجا که میدانیم وجود انسانی مرکب از جسم و روح است می‌توانیم بگوئیم که انسان هر قدر جسم خود را شناخته هزار بار کمتر از آن روح خود را شناخته؛ هر قدر قوای جسمی و وظایف اعضای ظاهری خود را کشف نموده هزار بار کمتر از آن بکشف قوای روحی و کیفیات و تأثیرات آنها موفق شده است و بالاخره هر قدر قوای جسمی خود را بکار انداخته و استفاده کرده هزار بار کمتر از آن قوای روحی خود را بفعالیت در آورده

[۱] «اعرف نفسك تعرف ربك» [۲] «من عرف نفسه فقد عرف ربه»



شماره ۱	اول فروردین ۱۳۰۵	سال ۴
No. 1	22 Mars 1926	Année 4

بنام خداوند دانا و پاك

جهان آفرینا توانا توئی
 رهی دور دارم من اینک پیش
 درینراه تاریک و پر سنگسار
 که گردد ز سوزش درین بوتماک
 فروغش بود نیکی و راستی
 فروزدهم دانش و هوش و رای
 بگیرم بدست این همایون چراغ
 که یکتا و بینا و دانا توئی
 بر ازرنج و درد و بر از خار و نیش
 چراغی ز مهرت فرا راه دار
 روان و دل و دیده و مغز پاک
 بسوزد ز بن زشتی و کاستی
 بسوی تو گردد مرا رهنمای
 جهانی کنم مست از این ایام

برلین—اول اسفند ماه ۱۳۰۴ ح. ک. ایرانشهر.

ظلم و جور سلاطین قاجاریه دست و پا میزد و میرفت که از طرف جهان خواران دنیا بکام استعمار کشیده شود. فساد اخلاق مانند دزدی، ارتشاء، راهزنی، قتل و غارت، بی‌عفتی و صدها ظلم و ستم از طرف دولتمردان کشور بر سر مردم ایران میبارید.

سازمان چاپ و انتشارات اقبال که ناشر آثار گرانبهای ایران شهر میباشد اینک جای این مجله جامع و مفید را در مطبوعات ایران خالی دید لذا از آقای کاظم کاظمزاده ایران شهر وصی و همشیره زاده ایشان خواهش کرد که یک نسخه از دوره چهار ساله مجله ایران شهر (چاپ آلمان) را در اختیار این سازمان قرار دهند ایشانهم تنها نسخه منحصر بفرد خود را باین سازمان واگذار نمودند که از این بابت تشکر فراوان می‌شود، اینک جای خوشوقتی و سپاسگزاری است که توفیق حاصل شد و مجله در اختیار علاقمندان قرار می‌گیرد امید است این خدمت فرهنگی مورد توجه اهل علم و ادب قرار گیرد.

جواد اقبال

بسمه تعالی

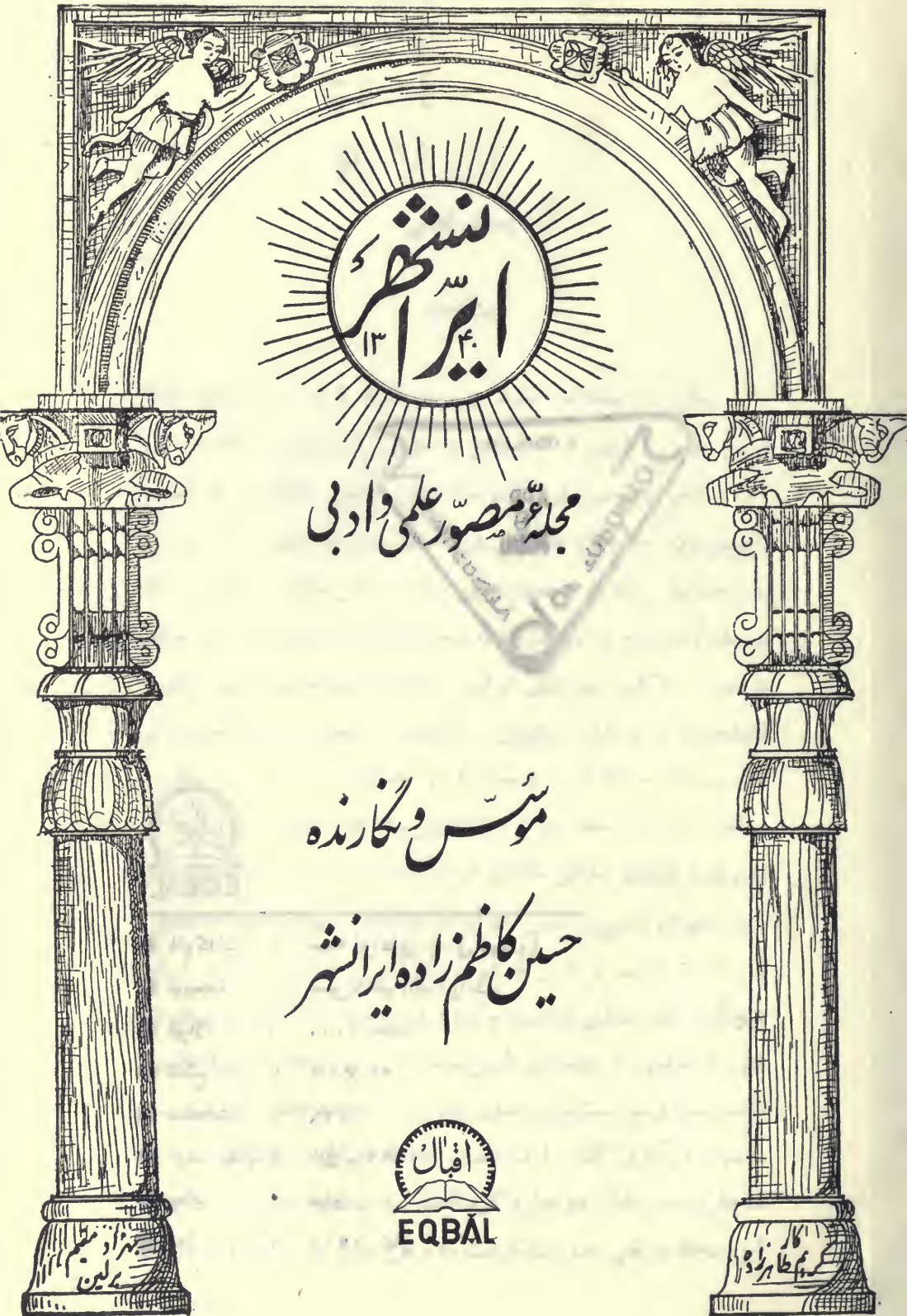
پیشگفتار

یکی از مجلات مفید و پرخواننده قرن اخیر ایران مجله وزین علمی ، ادبی ، اجتماعی و مصور ایران شهر بود که در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی توسط نویسنده فقید حسین کاظمزاده ایران شهر تأسیس و در چاپخانه شخصی در آلمان چاپ و چهار سال متوالی با زحمات زیاد و مضیقه های مالی منتشر میشد . درین مجله نویسندگان بنام در موضوعات مختلف مقاله مینوشتند . این مجله نه تنها در اکثر شهرهای ایران بلکه در کشورهای هندوستان ، افغانستان ، ترکیه ، بحرین ، کویت ، مصر و سایر کشورهای خاورمیانه نمایندگی و مشترک و خواننده داشت . منظور صاحب امتیاز مجله این بود که بدینوسیله عواطف انسانی و عقاید معنوی و ایمان بخالق یکتای ایران را در اروپا و صنایع و فنون و پیشرفتهای علمی غرب را در ایران منعکس سازد و ازینراه تلفیقی بین تمدن غرب و تدین شرق ایجاد کند . او ازین بابت توقع هیچگونه نظر مادی نداشت و هزینه این مجله را از جیب پرفتوت خود و بعضی از دوستان تأمین مینمود . این مجله حتی المقدر از سیاست و سیاست بازی بدور بود زیرا نتیجه نزدیک شدن سیاست معمول در آنروزگار را در زمان نجات ایران از چنگال استبداد قاجاریه در زندان موصل و کرمانشاه بچشم خود دیده بود . انتشار این مجله موقعی صورت گرفت که وطن عزیز ما ایران زیر چنگال

PK
6401
I727
V.4



-
- نام کتاب : مجله ایران شهر (سال چهارم)
 - نویسنده : حسین کاظم زاده ایران شهر
 - تیراژ : ۲۰۰۰ جلد
 - قطع : ۲۴ × ۱۷
 - صفحات : ۷۷۶
 - نوبت چاپ : اول - ۱۳۶۴
 - چاپ : مروی
 - بها : ۱۴۰۰ ریال



مجموعه مصور علمی و ادبی

مؤسس و نگارنده

حسین کاظم زاده ایرانشهر

افان
EQBAL

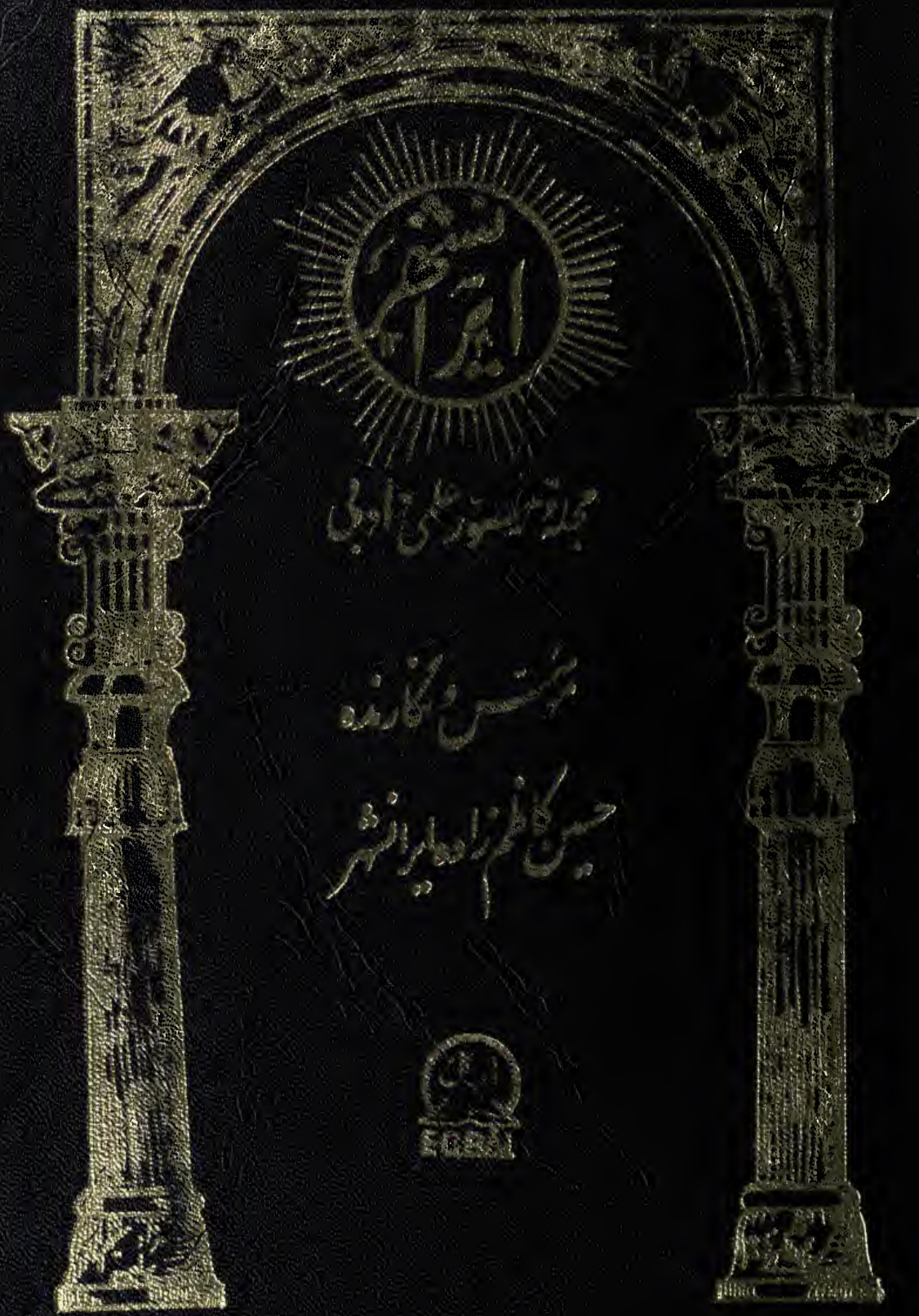
تبریز
مؤسس و نگارنده
حسین کاظم زاده

تبریز
مؤسس و نگارنده
حسین کاظم زاده



**PLEASE DO NOT REMOVE
CARDS OR SLIPS FROM THIS POCKET**

UNIVERSITY OF TORONTO LIBRARY



ایمان

مجله کسب و کار

پنجمین شماره

حسین کاظمی

